فساحت صورت و ساحت اورا در شبستان خیال بدستیاری فراغ [ساحت]
بال پایان بود و نیب رخسار الفاظش را بنظم لآلی اعلای عبارات و عقد جواهر
فراهم آورد استعارات بدیع را به حلیه ترصیع کردانیده سواد دیده خرد فرش
بساط مداد کحل و بیاض چهره اوراقش بتوقیع منیع رفیع وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا موقع و کتابه ایوان مرحمت و غفرانش بماء
الذهب لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا مذهب
کردیده که ضمیر منیر و خاطر مهر تنویر بصفحات رفعت آثار و اوراق لیل و نهار
مثبوت و مرقوم بحلیه دوام و استدامت بوده آثار عجیبه و انوار غریبه [مراتب]
قلبی و سری و روحی که بخصوص اجتماع و اشتمال مشتمل مرتبه جامعه توالدی [تو]
و مستتبع این قسم از مسایل ربوبیات و معارف الهیات طباق محض حق فلاح
و وفاق ما یعود الیه صرف الحدس الصادق و البرهان الخالص بر شیر عزمن بحه [توابع]
یمانیه و محجه ایمانیه سمت تطرق پذیرفته نفخه عجیبه بدیعه
کشت که بتعدیل بدایع مجرد و مادی امده از خاطر فیاض و ذهن الکی بتوسط
خاصه انسانی و نطق معنوی ظاهر و هویدا ساخته غلیلان تشنه لبان [غلیلان] بادیه حیرت و
بوادی فکرت از ان سیراب کردند که بدیعه و مراتب مکتسبه از خورشید [اعظم]
فطرت م
و پرتو اقدم عالم علوی تحقق پذیرفته که نفس کل ملکوت عبارت از ان کردید و
از مسالک حرارت معتدل غریزی و بنیه جامعه انسانی تحصل یافته محل تعلقات
متنوعه و محل تصویر حقایق و مشکلات علمیه کشته که حرکات شوقیه دوری باد [شاه]
نفس مجرده عقلانیه در اقصی مراتب ملکوتین سیران و طیران مینمود و [ذهن]

مولانا محمد شمس الدین محمد ... اعلم علماء وقت ... از محققات و شرح مطالع . شرح مختصر ابن حاجب . شرح تجرید و شرح مصابیح البیضاوی . و شرح طوالع ...

شرح طوالع ... شرح ... { ...

مستقیم وقاد متفکر بود که ناگاه بتباشیر قوت عاقله بعد از ادراک بیداری و
تیقظ لیلی واتصال بجناب [اقدس] حضرت باری عزشانه شیرین وخیال سرانهد دریچه
قوای ادراکیه باودیعه چشم وگوش بجد در ولازم صماخ داشته که ناگاه ید بیضا
مبشرین کشف شده بهبت وادی ایمن القدس وبقعه مبارکه خلت اغاز هبوب
نموده جیب ونیدن کشود وعقل بلند مرتبه از اعلی مرتبه خود بحرکت در [آمده]
بنور تجلی خود اشعه عظمی با ظهور کشاید قوای عقلانیه که عزلت گزینان
صومعه فراغ ومشاعر ادراکیه که خلوت نشینان زوایای جمعیت‌اند دما [غند]
از معاکف ومعابد خود بیرون آمده استعلام مکنون سواد عبارات و
استقبال مضمون سواد استعارات را بکمر بستند که ناگاه طنطنه صورت [معنوی]
واشارت روحانی رسید که تتبع مطالب حکمی وقوانین عقلی ونقلی که بصیقل
تحقیق زنگ خفا از چهره مراتب مقدسین زدوده وبمراتب انجام جهان علم
کشف معضلات شکوک از وجه استتار ومحجوبیت نموده که شهد تربیتش
روان مقدسان راه نوردان مجرد اباد انس را بحرکت آورده وروایح
منزهان ملأ اعلا را برشته در آورده إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
امید که از بارگاه جبروت الوهیت تفضل بمشام جان رسیده وازاحاطه
آن مدهوش گشته واز مکتبخانه وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا حظی مرزوق
گردیده بنابر رفع تراکم افواج غبار علایق دنیاویه بلند وتلاطم امواج بحار [عمیق]
کون وفساد دیده لنگر سفینه شرع را بحرکت آورده وازدائره خمول وبادیه
فلاکت بتناکی? بحار معانی وعرفا بمعانی مقدسین عنان عزیمت را [مصروف]

مُنتج شارق انشرق و هو بالأفق الأعلى طلوع نموده عبقضه ظهور متجلی وم

کردانیده

۲

کردانیده وامید بالغ وترجی سایغ بکلمه إِنَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ داشته و [بفضل]
وکرم وحکم ازلیه [حکام] از ضلالت وجهالت غوایت مصون ومحفوظ مانده امضا ا
واسرار علمی نوری ونشر علوم یقینی ودینی که سید علوم نظریه اقتناصیه
وافضل صناعات حکمیه اکتنازیه آمده تمامه که مستویة النضج تامة القوام کاملة
العیار فاصلة النظام صحیح المیزان قویمة المعیار گردیده که از اسطرلابات عقلیه
وکونات نظریه تصنیفی غریب وتالیفی لطیف عجیب مشتمل بر نکات لطیفه دقیقه
ومحتوی بر نتایج وافکار عمیقه بلکه شاهد مشاهد غیبی وکاشف صفات قلبی لا
ریبی باشد بقلم تحریر نگاشته گردد که قایم مقام تقریر باشد تا که بر صفحه اقلیم
منتشر شود بس چون اشارت ربوبی بود شروع در اجرای نهر الهی وجدول سماوی
سمت تحقیق پذیرفته که بجل الجواهر صاحبان پیش ساخته وپرداخته ابدو بدسینا ری
عقول مقدسه ونفوس قدسیه قادسیه واشراقات واستضائات حجاب
نبویه مستشرق بشعشعات لمعات وبروق ومستضیئ بلمعات تلألؤ
وشروق پیراسته گردد تا خطا از صواب تفرقه یابد بنابرین عنان عزیمت خود را مصروف
بر چشمه آب حیات ساخته خود را با سکان محفل حلقه ملکوتیین وزمره قدسیین [بلاد]
تجرد اباد نفوس مجرده وفضای ساحت بیدای لاهوتیه قادسیه رسانیده
ایشان اتحاد سنخی و وحدت وانفصال نموده وعلم اجلال وتر ولی کلامی را برافراشته
وبصقع مقدس سدرة المنتهی عن پرواز نموده وبیراق بادپای حروف نشسته [إذا أراد]
أمرا إِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نظر فیض روح القدس را ها نمدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد ولطف توکل در پیش کشید رحال عزم [جزم] را بر جاده کشور

رسانیده بعد از طی مطاوی و درکی مجاری آنکه مطلب اعلی و مقصد اقصی از غامضات
اغوار علم و غوامض اسرار حکمت جالی و جلا بخش مقاصد از احاطه استماع بتمام ارکان
علم الهی و بیان تنزیل علیم حکیم و کلام بلاغت فرجام آیات کریمه و احادیث شریفه و
ظهور شرایع نبوی صلوات الله الملک المنان و عترته الطاهرین را با معاد حشری که بعها ری
طبع نکته پرداز و بر بساط عقل لجند و از این نقش بلوح خیال کشیده امید
که با انقطاع استماع و اختتام انتهای رسیده بیامن لوامع شروع و اتصال
انوار اشراقات شعاع وسیله شیخ فیض الهی جز چون بارکار غره قدمیت بعض
عرصه ظهور نزول اجلال ارزانی فرماید کتابی شود که همه طالبان حقایق و
همه سالکان مناهج حکمت علمی و عملی از آن حظی وافر و نصیبی کافی یابند اکنون هنگام
او کردیکه طوطی سخن سرای طبیعت رعایةً للاهتمام ببساط عریض الانبساط
عبادت آرائی را در نوردیده اعنی کلک فلک سرا از لخت و ستاخ جهان‌پیمای قلم را در میدان
تقریر بیان و تحریر تبیان شوقاً الی اتمام المرام بجولان در آورده و قدم در شاهراه
مقصود نهاده و مراحل عقلیه و منازل کلامیه افتتاحیه را قطع و مطوی ساخته متوجه
ساهره مقاصد و مآرب گردد بنابرین قلم برداشته و عنان
سخن گذاشته نسخهٔ سدرة المنتهی و عطیهٔ عظمی با رشته
انتظام منتظم و بسلک ارتسام مرتسم گرداند
که بمرور دور قمری و سیر دهری چنین تحفهٔ
مجدد گدنو حدیقهٔ در صحنهٔ رضوان

ونور

فضل م

دلخوز نمایندم

وساهره

ودقا م

والخودها

۳

کر شغل ... دون حقایق عارف
و طالبان دقایق عوارف را
بهره اتم را اعظم بوده و فقط
آخر و اول دوری گشته

سدره ربوبیه

بنا بر آن سالکان عرفان
و سالکان سبل تبیان و
محققان دقایق ایقان
مستوفی نگردیده که هم
و حایزان کنوز معانی و
جامعان صنوف معالی و
ناظران مناظر ملاء اعلا و
باحثان مباحث عرفی و حکمت
اقصی آنکه بصر بصیرتشان
بشروق و سطوع آفتاب مطالع
اعیان ثابته و نظر حقیقت نفس
مجرده ایشان باشراقات و
تنادیر بروق مقاطع اکوان
متصور متنبر و مستغنی
گشته منجذب بجذبات شوقیه
الهیه و منبعث بانبعاثات بهجه
روحانیه بوده ملاحظه و مطالعه
انوار قدسیه شعار اینها
خاطر عقول مستور و محجوب
نماندکه ۳۲

ونور دیده حدیقهٔ قدسیه قدسیان و قوت دهٔ نفس متقدس منالهان
متقدسان است بمنصهٔ ظهور نظام جلوه بسماید فها انا اشرع فی البیان
بعون الملک المنان **ارشاد اول** در اثبات واجب بطریق ظهور
سلک این هر نقشی و صوری که بجلوهٔ ظهور طلوع نموده و از لیسیت بایسیت
رو نموده و از فضای ساحت عالم سرمدی با ثبت و تکوین دهری عنانرا
معروف داشته از پردهٔ حجاب عدمیت بعرصهٔ وجود ظهورش منکشف
گشته از فیض رشح وجوب ذاتی بوحدتها الحقه معروضتها الصرفة است
که لیسیت را در هم نوردیده ایسیت را بمنصه تقرر جلوه گر گردانیده و در
قرآن حکیم قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا و در آیه دیگر اولا یذکر
الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و در آیه منزله اخری هو الذی
یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه و له المثل الاعلی فی السموات
والارض و هو العزیز الحکیم اشارت بایجاد شده پس کل عوالم لاهوتیه
نوریه و ناسوتیه ظلمانیه را از لیسیت محضه و لاشیئیت مطلقه بفضای
وجود از خیریت مختصهٔ خود رسانید بالجمله چون واحد الذات احدی
الحقیقة من جمیع الجهات مبرا و مقدس است از الایش مکانی و زمانی
که صانع و موجد ممکنات و مصنوعات صفة واحدة دهریة بدون
حرکت و زمان و آوان که تعاقب و تجدد و تجدد نو دانسته کبریا حق راه
نیست بظهور رسانیده باراده بالغه و رحمت کامله و مشیت واسعه خود
چنانچه افلاطون الهی وجد قدام لهاسم من صناعة الله تعالی در جایم موافق
ذوالنعیم

ومطابق شرایع غرا وملت عظمی رفته اند و این مسلك را اتم مطالب واعظم
مآرب گرفته پیروی نموده ونسبت متغیرات بثابتات دهر دانسته اند ونفی
وتدریج وتجدد زمانیات انست بیکدیکر موجب آن نکردانیده اند که ملاحظه
بجناب متعالی بدین نهج مقرر بوده باشد وحدوث انسان کبیر که عالم
اکبر است بجمیع اجزائه منتظم بنظم طبیعی کشته ازجاده قبلیت سرمدیه
ومظهر ومنصرح است که صانع مطلق حق جل سلطانه برحادث یومی تقدم
دارد مثل تقدم مطلق سرمدی واین حادث ازو تاخر دارد بتاخر صریح
دهری پس بحسب آن ممتنع بالذات ومفقود بالهویة خواهد بود که متخلل کردد
میانه او و باری حق عز مجده زمانی یا آنی یا ممتد موهوم یا طرف ممتد موهوم
کمصد والا اکرچنین باشد مستلزم وموجب آن خواهد بود که جناب اقدس
قیومی وسدّه سنیه ربوبی زمانی هیولانی باشد ومکتنف بعلایق ماده
ومتصف بلاصق جسمانیه وعوارض طبیعیه بوده باشد تعالی الله عن
ذلك علوا کبیرا بناء علی ذلك مستبین دواضح شد که واجبست که جمیع
معلولات ومجعولات از مبدعات ومکونات باسرها در درجه این
حادث یومی بوده متاخر از مبدأ فعال بتاخر صریح غیر متقدر بحسب
سبق عدم صریح بودن دهری الا موجب تصور امتداد در دهر کشته مستلزم
انقلاب دهر بزمان خواهد بود وثابت بمتغیر وقار بسیال ونسبت
ابدیت بنسبت تغیر تحصل پذیر میکردد وکل اینها خلف محال است
بحکومت فطریه وضرورت برهانیه ابا بنیت هر شطر عالم در تکوینیات

که عبارت از جهت الملاحم

وابداعیات

۴

وابداعیات بحدوث دهری ومسبوقیت بنقرر سرمدی نسبت بجاعل
قیاض باضافه نسبت بجانب مبدعات معیت ازلیه سرمدیه وباضافه نسبت
کیانیات معیت حادثه دهریه وحد این معیت ازلیه تقرر یافته در دهر
ممتاز ومتجاوز از حد این معیت حادثه پس بوقوع انجامیده میشود
در دهر حدی وحدی بحسب ازلیت مبدعات وحدثیت کائنات
موجوده جمیعا در دهر پس موجب انست که در دهر تقدر وامتداد
بحسب دو حد متجاز یافت شود احدها از دیکری که حد سبق معیت ازلیه
مستمره بوجود دهری اول ممتاز است لا محالة از حد لحوق معیت ثابته
حادثه بوجود حاصل اخیرا پس همچنین موجب آن خواهد بود که نسبت باری
حق تعالی مجده بما عدای ذات خود نسبت متقدر بوده وافاضه مبدعات
وکائنات دو وصف ذات حقه بوده هریك از جهتی فراهم آمده
باشد بر سبق ولحوق پس مستلزم تدریج وسیالیت در شئون وافاضات
ونسب واضافات بوده بلکه افاضه او برنهج اضافه بکل شیء بنسبت
ابدیه وسنت غیر متبدله خواهد بود اکر مسوغ باشد این تمادی در نفی
والحاد در معرفت واثبات سرمدیت ذوات ممکنه معلوله پس ضربی
از اشراك ولحوق بجاهلیت تقرر پذیر خواهد کردید **تبصره** منصرح ومستبین
است مرتبتین ایجاد از کلام ملك علام انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون که معبر کشته از ایجاد ابداعی بمعنی اخراج از جوف عدم صریح ولیس
بات بمتن وجود وثبات در دهر بامر وقول کن وکاه معبر شده بنفس رحمانی

وصلح مکونات

در محاذي از اصطلاحات و از ایجاد تکویني که احداث در افق تصرّم و تجدّد
است یعني زمان بانزال و تنزیل که از ابلغ تکوّنات و اتمّ تغیّرات که اطلاقیّت
تحقیقیّه و جوبیّه بر کلّ تکثّریّه جذعیّه تدریجیّه است و عدم اصوبیّت آمده
است توهّم تدریج و تنقّل در شئون و احوال قیاس بطوار جناب ربوبیّه
در یوم تقول عن بحکیم در قران کریم قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ
يَوْمٍ مَّعْلُومٍ که آن یوم بیوم دهر تعبیر کننده و آني و غابر و اوّل و اخر و مطلع
و منقطع مجتمع آمده در یوم زماني که متخلّف باشد مستقبل از ماضي و متجدّد
از منصرم و موت جسد ابي و قطع علاقه جسماني حقیقت انتقال جوهر نفس
ناطقه آمده از اقلیم زمان بعالم دهر و از حیوة ظاهریه بحیوة حقیقیه و علیم
حکیم در فرقان عظیم مبین فرموده وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا
يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا زیرا که از کتاب کتاب دهر مطلب افتاده در زماني و نفس
راجع بسعت عالم عقل از مضیق آباد کوره طبیعت ملاک امر و میزان
پس در ان است که کلّ در دهر واقع آمده بالفعل اگر چه یافت نمیشود بعد
در زمان زیرا که مضي و مستقبل و حاضر حضور وجود و شاهد است نزد
بصیر حق محیط بکلّ شي بدرجة واحده بسبیل واحد بدانکه فیاض
فعّال تعالی سلطانه صبّ سحاب فیض و رشح جود فرموده در دعاء ثابت
وجودی که تعبیر بدهر شده صبّة واحده فاستقم کما امرت ولا تکن من
الخابطین سدرة انا حیة برهوشند ان بادیه تا ادوسق ربایان

ان کردیده

٥

معنا در ترفع مستور نخواهد بود که صانع حقیقي و جاعل تحقیقي فاعل مختار است
وچون مشیت و اراده از لیتش تعلّق گیرد بشي تخلّف ممنوع بلکه محال است و این حکم
در مخلوقات و مجعولات محکم نیست چه علم و قدرت و مشیت منشأ افعال
و اعمال اختیاریه محصّل شده و تقرر اختیاري بان منوط و مربوط آمده
بسنخ ذات و اصل حقیقت و منشأیت مجعولات از مشیتا و مستحیل
التخلف است بمضمون إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
و فرق ظاهر و مستبین آمده میانه فاعل فعل تا باراده و اختیار و میانه
جاعل تام موجب باراده و اختیار مفیض و وجود علل و اسباب و شرایط
و منتظرات را بنابر اطلاق و مباشریست که اختیار او اخیر استتامي
بان علت تامه فعل فاعل این فعل است از وجه اختیار من حیث اللغة
و العرف و الاصطلاح صاحبان جماهیر از عام و خاص و ان جاعل تام
موجب ایاه باراده و اختیار نیست مگر وجود مفیضي با فاضه محصل
باشد و افاضه جمله انچه که مشتاق و مفتقر بان باشد از علل و اسباب
البته چون بیّن و مستبین گشت که انسان از این حیثیت که مباشر فعل
خود است و اختیار او اخیر منتظرات فعل و متمّم و اخر اجزاء علت
تامه تحقق یافته نیز محال نخواهد بود که فاعل مختار افعال و اعمال خود بوده
نباشد زیرا که مفیض وجود علل و اسباب نیست بلکه انسان از جمله
علل و اسباب وجود نفس و تحصل قدرت و اختیار خود است و
سایر انچه بچنین متعلق گرفته باشد از انچه از عقول تا غایب مستور بوده

و مسلوبیت بآن احاطه او هام ما غصل یا بد پس سزاوار جاعلیت تامه
استکمال مرفوع خواهد بود که موجد موجب افعال بالعزوة الحجیبه
خواهد بود بلکه جاعل تام موجد هر ذره از ذرات نظام وجود بارادة
و اختیار گشت پس موجد ملیک غنی و فاعل واجب مغنی از عالم وجود
کونی بقبض و تقبیض علی الاطلاق است و مضادم این توسیط علل و اسباب
و شرایط و روابط نیست که فیضان جمیع ازجناب فیاضیت واجب علی
الاطلاق حقه آمده و ازجمله علل رابطه و اسباب متوسطه قدرت
عبد و شوق و اراده او گردیده نسبت بموثریت از اعمال و افعال و چون حق
تعالی موجد مفیض جاعل ذات زید منشا و باعث وجود اوست مانند که
ابوین زید و غیره دخول او موقوفست در دایره وجود که ازجمله علل و
اسباب مستنده در سلسلتین تحقق یافته طولیة و عرضیة جمیعا
تا منتهی بجاعلیت تامه تعالی شانه چنانچه در قران حکیم علیم موضح و مبین
گشته اللّه خالق کل شیٔ وهو الواحد القهار و این بیان مستکشف
غطا خفاء از قول ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین که لا جبر
ولا تفویض و لکن امر بین امرین واضح و بین گشت الانسان مضطر
فی صورة مختار و مختار فی صورة مضطر **فایده** بدانکه سلسلهٔ بدؤ
مطلع آمده ازجانب متعالی قیومی وجوبی جل سلطانه و عظم شأنه
متنازل تا بعالم عنصری هیولانی و مقرر گشته که عالم صغیر اشرف
اعضاء انسان کبیر آمده که انسان کبیر غایت ایجاد و نهایت وجود عالم

اکبر

6

اکبر گشته که نفوس انبیاء در مرتبهٔ عقل مستفاد بحسب استکمال استنباء
نصاب قوت عقلی و اشتعال شعاع قوت قدسیه افضل از طبقات
انوار مقدسهٔ ملائکه روحانیه و عقول قادسه نوریه آمده اند و سلسله
عود از هیولی و عالم اسطقسات متصاعد تا بجناب متعالی وجوبی
ربوبی عمت جوده و وسعت رحمته اشرف و اعلی است باعتبار آنکه کل
ما فی السلسله البدویة من البسایط و الوسایط و اسطه آمده اند در
ایصال فیض فیاض حق جل مجده بکل ما فی السلسلة العودیة و باز هر یک
از سلسلتین مشتمل گشته بدو سلسله طولی و عرضی در سلسله طولی
سلسلهٔ بدؤ هر متقدم افضل و اشرف از متأخر بوجهی و در سلسله
طولی سلسله عودی بعکس آن هر متأخر اشرف و تفاوت و تمایزت
و تخالف شدت و ضعف درجات شرف و خست و کمال و نقص
علی الاطلاق بر حسب اختلاف درجهٔ قربت **سدرهٔ قدسیه**
بمسالک سالک ارباب تحقیق و راه نوردان بادیه تدقیق و مقدس
نژادان جاده توفیق که رایات تجلی بر افراشته و با عقل مستفاد دم شرکت
و اتحاد زده و پرده حجاب و مستوریت را بنور انداخته اند مخفی نماند که علم
الهی حکمت ما فوق الطبیعه است و علم انوار عقلیه قادسیه و مفارقات
قدسیه ملکوتیه افضل علم با افضل معلوم است و موضوع آن طبیعت حقیقت
متقرره آمده و موضوع در نفس الامر متن واقع مطلقا گشته و اعراض
ذاتیه متوغلات در علم عوارض طبیعت متقرره موجود بما هو متقرره

و با هو موجود آمده و تقاسیم تقرّر و وجود بحسب عقود و لازمهٔ طبیعت
تحقق پذیر میگردد و بر ذمهٔ علم طبیعی اثبات موضوعات علوم جزئیه و
مبادی علی الاطلاق آمده بلکه وقوع اثبات بهنحوی که تحقق یابد شغل
هلیات مرکبه ذمهٔ علوم جزئیه تحصل پذیر گشته و هلیات بسیطه در
ذمت این علم لازم و محتّم شده ولیکن اخذ اشیا در حیّز محمولات و منطوی
مخصصات طبیعت موضوع و عقد مسائل بحیثیت اثبات خصوصیات
تقرّر و انحاء وجودات مثلاً در قول ما العقل موجود در قوت بعض
الموجود عقل گشته و بدین دو شطر تحصّل پذیرشده تارةً شطر کلی که فحص
بالغ از شئون شامله و امور مستوعبه غیر متأصله تحقق می‌یابد و این
عوارض متقرره باهو متقرّر و موجود باهو موجود از مهیات مقولات
عینیه و طبایع حقایق متأصلة التقرر بما هی واقعة متحقق گشته در مطلق
طبیعت متقرّره و تارةً اخری شطر ربوبی و متعالی الذات معرّا و مبرّا از تعلّق
ماده و علایق و تصافیش و متولی اثبات در آنکه مبدأ و مصدر و مطلع
قیوم واجب بالذات جاعل و موجد ممکنات امکانیه و جمل فاعل موجودات
کونیه از عوالم لاهوتیه و اسطقسات ناسوتیه متقرّر معلول باهو متقرّر
و موجود است و خوض از جانب مبدأ تنزیهات و تمجیدات مجردات
و در عدل و حکمت و عنایت و قضاء و قدر از رشح فیاضیت و جعل جاعلیت
واجب علی الاطلاق است در مبدئیت مبدأ قاطبه که مبدأ المبادی
والکمال و جاعل الذوات والکاینات که همه داغ لیسیت ذاتی برجبین
بی تحصل یافته بعد از آن هلی بسیط بسیطی بحقیقت و بسیطی مشهوری

و طوق حدوثیت بر گردن گرفته از عدم آباد محض و لاشیئیت ذات بساحت
فضاء وجود و عرصه گاه تلاحق و تجدد و تجدد رسیده که از انتضائیت و منقطعیت
و محویت و ظهوریت را در میان جان مستحکم گردانیده‌اند و صدور و طبقات
ملائکه و مجعولات کونیه از ظل جناب اقدس احدیت و قیومیت جاعل
مقدس ازلیت اند پس جمله موجودات منتسب از حضرت مبدأ المبادی و
غایت الغایات شده بنابرین انتساب بثوانی تحقق پذیر گشته و اول
افاعیل و مبدأ سلسلهٔ مجاعیل آنچه که از ذوات فایضه باشد انتساب از فاعل
جعلی و تکوینی گرفته اند و نظام خیر از دو ترتیب یافته و از دو سلسله
بدوی و عودی فراهم آمده از جواهر ملکیه عقلیه و بعد از آن از جواهر
ملکیه نفسیه و بعد از آن از جواهر فلکیه سماویه و مرتبةً فمرتبةً
تا اقصی مراتب وجود که انسان کبیر باشد ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ که طابع و مطبع حق تعالی گشته و نائل باقصی کمال و قصیا تامت
فطرهٔ اولی رسیده که معدّل النهار بمنزلهٔ ام الدماغ و فلک اقصی بمنزله
رأس و شمس بمنزله قلب از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و سایر ثابته بمنزله سایر ما فی الانسان الصغیر
و اورده و عضلات و غضاریف و شراسیف و اعضاء و جوارح و هیولیات
بمنزله عظام و هیولی عالم کون و فساد بمنزله عجب ذنب آمده و عقول و نفوس
بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات و نفوس منطبعه
بمنزله ارواح نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه که در دماغ و قلب و کبد است
فراهم آمده هرگاه بخط بر ترتبه مستفاد خواهد واز آنکه مضیّق اباد هیولا

بمرتبه علو متوجه شود و دریافت مرتبه خود نماید بدو واشیا خواهد
بود بنابرین بدو وعود بسد. جناب متعال مقدس جل مجده وعظم
سلطانه تحقق پذیر میشود ومبین وموضح میگردد هرگاه مشیت
قیومی تعلق گیرد واجابت دعوت انسان ومصحح اثبات نبوت وامامت
ورسالت وسنت الهیه وانبیا حفاظ سنن واقامت قول در ایحاء وحی
ومعجزه تحصل پذیرگردد بعد از ان انصراف بحقیقت نفس انسانیه
است ومعاد نفس عالمه قدوسی بعد از ان استرجاع امر بو کربدن باذن
الله سبحانه وما قسطها وما قطها از مثوبت الهیه وعقوبت ربوبیه
بحصول تحصلات کمالیه تا که عالم عقلی مضاهی عالم غیبی شود وهم
فوز وسعادتی که نفس تحصیل نماید موجب استتمام عود نفس بجناب
اقدس قدوسی در فنا آتی شود ومراتب عود در دو سلسله که مقتضی
حکمت بالغه تامه ربوبیه وعنایات اولی کامله الهیه است منقطع
این مرتبه عقلیه اخیره عودیه در نظام وجود گشته از آنجا این مرتبه
اولی عقلیه بدویه وهمچنین واجب ومحتم است وجود نفس مجرده
ناطقه انسانیه واستکمال قصوی کمال غایت واستتمام نصاب
کمال در مرتبه عقل مستفاد در مراتب عود باز آن مرتبه عقول
مفارقه در مراتب بدو والا باطل خواهد بود تنسیق مراتب واتساق
نظام منتقض نمیگردد تمامیت حکمت تامه وکمالیت مطلقه عنایت
کامله وهمچنین مثل مرتبه اولی در بدو بستدیست از جناب متعالی

وجوبی

٨

وجوبی وشئ فوق آن نیست مگر جناب ذات قیومی ومستجلست انجاس
ناقص زیف ومبداء او از کامل متعالی قیومی تحصل پذیر گشته مگر در اقصی
کمال وارفع جمال بی واسطه وسائط ونیز مرتبه اخیره در عود منتهی میگردد
باعلی ربوبی وورای او شئ نیست مگر ذات احدی تام ومستحیل السیاق است
خداج ومقاطع وصول آن در مرتبه عود تا اتصال بکامل تام فوق التمام
بعدم واسطه وحضرت ازلیت مطلقه وسرمدیت حقه مبدأ المبادی
وغایة الغایات است ومبدائیت ومنتهیت نظر بنظام جمل عالم کل نموده
بلکه نسبت بهر ذره از ذرات عوالم وجود در ترتیب از اشرف تا اخس
من حیث الطول والعرض علی الاطلاق واین مرتبه ودرجه احد از معانی
ابتدائیه وانتهائیه جناب ربوبی قیومی آمده نه از باب تشبیه بلکه
از باب ضرب الامثال نظام وجود مثل تصویر دایره باید فرض کرد
مرکز هیولانیه ونصف قطر از عقل اول تا هیولی ونصف دیگر قطر از هیولی
تا بعقل مستفاد انسان متألّه کامل بارع که در اقصی مراتب عرفان واعلی
مراتب برهان وسطح دایره انواع واشخاص طولی وعرضی موجودات از کل
دو سلسله بدویه وعودیه ومحیط دایره چنانچه حکیم علیم فعال فرموده
والله بکل شئ محیط ومرکز غایت هبوط اولی مبهمه در حد وحدتها الشخصیه
گشته که آن حامل قوت انفعالیه وقابلیت وتأهب استعدادیه بهر شئ
ونصف قطر از محیط تا مرکز متنازل سلسله بدوی گشته ونصف دیگر
از مرکز تا محیط متصاعد سلسله عود بوده وهمچنین ملاک شرف وکمال

قرب مرتبه در ترتیب وجود بالطبع از محیط واجب بالذات عظم شأنه
بعینه بعد از هیولی تقرب بذیر امده و مناطحست ونقص قرب مرتبه
از تو کز کشته که آن هیولی منفعله مستعده بالذات بعینه بعد از
واجب متحصل شده و در مرتبه وجود بالطبع و مراتب سلسله عودیه
در نصف قطر صعودی باز آن مراتب سلسله بدویه در نصف قطر هبوطی
تحصل یافته و ارتقاء تا ذروه کمال در مرتبه عود بعد از هبوط بدوی
تقرر پذیر کشته سدرهٔ نوریه وجودیه بر متصدیان وادی عرفان و مهندسان
واضع بحث و برهان و ناظران خرداد ایقان محجوب نخواهد بود که قیوم
واجب الوجود عم جوده و وسع رحمته از شوایب نقص و تکثر و هرج و ترکب
تعالی و تقدس و منزه است که وجود و وجوب او ماوراء نفس ذات و ماهیت
سوای نفس و عین و سنخ ذات اینت حقه بوده باشد که ممکنات و معلولات
الوده بنقص تکثر و ابجدت بخداج ترکب باشند و مستظهر الوضوح است
کر اینت یعنی وجود و وجوب محتذی نفس ذات متقرره امده بر سبیل
تاکد نفس ذات او بعلت یا بعلیت یا نبوده باشد بعلت و نه بعلیت اصلا
بلکه سواسی و مساوی باشد نظر با و علت و عدم علت و نیز بعلیت و معاد
ومفاد اینکه بکون نفس ذات متقرره متاکده بما هو متاکدة و متقررة
لا بالتاکد والتقرر الزائدین و نیز حصول وجود ما هو بحاکیه سنخ و عین
ذات متقرره و وجود نفس تاکد فی نفسها عین و سنخ ذات بوده بسلب
و رفع معنی ماورای ماهیت بقیام انضمامی یا انتزاعی بوده باشد و واجب

الذات بنفسه متقرر الذات و الحقیقه است بی علت و علیت و الا لازم کون
الشیء جاعلا لنفسه بالضرورة الغریزیة و واجب حق بنفس مرتبه حقیقت
معرا و منزه از علت و علیت لا تقییدیة و لا تعلیلیة که موجب نقص و خداج بوده
است که بسرادقات عز مجد او جاده و طریقه ندارد و سلب شیء از نفس
ذات خود رفع و قلع و قمع علت و علیت ماوراء ماهیت حقه جناب
احدیت او امری زاید متحصل نکشته بلکه وجود و وجوب و علت
سنخ ذات و عین مرتبه او امده که اکر ماوراء ماهیت حقه صمدیت
او بوجودی امیخته شده باشد مقتضی عین ماهیت خود خواهد
بود بنابرین تا مهب تجیدیه و تقدیسیه و جمالیه و جلالیه نخواهد
بود پس مصحح استنادیت و ایجادیت عزاز و مرفوع و مسلوب بوده
بحیثیات مختلف سلبیه و ایجابیه آلوده در تکثر عوارض لازمه
و اضافات عارضه بوده تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا زیرا که اینت
مبدا او و مطلع شیء ایست که از ماهیت حقیقیه غیر مکون و به منتزع
کشته و نیز موجب وجود متابعینه خواهد بود قبل از نفس بدانکه
هرچه صراحه او را تحلیل بشیء و اینتی و وجودی کند لا بد اینت وجود
او زاید و تجزع و اتصاف او بوجود علت طلب است و حینئذ اکر
ذات علت باشد لزوم تقدم ذات بر وجود خواهد بود بتاثیر
اتصاف باینت زیرا که عقل حاکست در آنکه ایجاد فرع وجود است
پس اکر وجود سابق سنخ و عین لاحق باشد موجب تقدم شیء بر نفس خواهد بود

واگر غیر باشد نقل کلام اتصال بران وجود نموده مستلزم لزومیت تسلسل
در وجودات خواهد بود پس لابد باید که مقطعیت وانتهائیت وایصالیت
بوجودی که عین ذات باشد بهم رساند با استحالیت تعدد وهرج در وجود
شی واحد ونیز مرفوعست از معروضیت اینیت نظر بذات وجود
كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ اَنَّ الْمَاهِيَّةَ مِنْ حَيْثُ هِيَ لَيْسَ وَاحِداً وَلَا كَثِيراً
وَلَا شَيْئاً مِنَ الْأُمُورِ الْعَارِضَةِ لَهَا و ممتنعست که ثبوت وجود
او منبعث از ذات باشد چنانچه در سالف فهم کشت که ایجاد فرع
وجودست پس مسلوبیت رفع ماهیت خواهد بود من حیث هی
بعدم شرط وجود و موجود خواه موجد سنخ ذات و یا موجد وراء
عین و اصل ذات باشد پس حقیقت حق تعالی وجود متاکد اعنی
وجود قایم بذات و اصل و حقیقت خود خواهد بود و حینئذ هم
وجود و هم موجود متعین باشد چه معنی موجود ما قام به الوجود
امده خواه از قبیل قیام صفت بموصوف باشد مثل قیام وجود
بمهیات ممکنه و هویات جایزه که بتوالیب نقص ترکب و تکثر امیخته
شده یا آنکه از قبیل قیام شی بنفس باشد مثل وجود واحد الذات
احدی الحقیقه از جمیع جهات که اطلاق قیام نسبت بذات و سنخ
حقه بحته من حیث المجاز ارتکاب نمایند و متعالیست که مدلول
صفتی و اسمی و معبر عنه عبارتی و تعبیری باشد بنابرین عدم ازدیاد
الاطلاق بمجازیت خواهد بود و حق سبحانه و تعالی متقدس است از آنکه

در جوهر

١٠

در جوهر ذات حقه خود و نیز کثرت از جهت تقییدیه صوفیه الملاحده
موجود حقیقی بدون وجود حقه حقیقیه قیومیه نمیمانند و ماورای
آن ذات را شئون و اعتبارات لاحقه بران ذات مطلقه میدانند
حاصل کلام واحصا و زحام آنکه اصحاب این قول رفته اند بعدم
کون وجود و موجود بالحقیقه مگر ذات حقه حقیقیه بجهت آن بحر
برآورده اِذَا انْطَبَعَتْ صُورَةٌ وَاحِدَةٌ جُزْئِيَّةٌ فِي مَرَايَا كَثِيرَةٍ عَدِيدَةٍ مُخْتَلِفَةٍ
بِالْكِبَرِ وَالصِّغَرِ وَالطُّولِ وَالْقِصَرِ وَالْاِسْتِوَاءِ وَالتَّحْدِيبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ
الْاِخْتِلَافَاتِ و بوضوح پیوسته که کثرت بحسب تکثر مرایا و انطباعاتش
بحسب اختلاف او مختلف گشته و این تکثر و خرار و هرج مسلوب و مرفوع
القا دحیت وحدت اوست و ظهور و طلوع بحسب کل از این مرایا قامع
و مانع ظهور بحسب سایر مراتب درجات تحقق پذیر نگردیده و واجب
قیوم حق ولله المثل الاعلی بمثابه صورت و مهیات بمنزله مرایا متکثره
مختلفه باستعداد انها و تاثیراتها امده و واجب قیومی واحد الذات
متعین الصفات که در هر عینی طالع و ظاهر و واضح میگردد و متجلی میشود مسلوبیت
تکثر و هرجیت تغیر و تجذع در ذات و اصل حقیقتش و بالجمله زعم این فخذات
که موجود و وجود جزئی حقیقیست که آن ذات بحت من جمیع الجهات
و سنخ اصلیت و اما ما عدای واحد الذات احدی الحقیقه مسلوب
و مرفوع الوجود است و گروهی تنبیه نموده اند که هستی دیگر ما درا هستی
حقیقی متحقق و متحصل است بنابرین مسلک هیچ وجودی بر وجود تقدم نداشته

بدین نوع بتفصیل امده که وجود علی الاطلاق مستغرق جمیع وجودات امده
بنابرین هیچ وجودی بران تقدیم نداده والا استلزام تقدم وجود بر نفس خواهد
بود وچون هیچ هستی بساحت جناب قیومی ربوبی جاده ومسلک اقدمیت
ندارد پس مستحیل الاقدمیت خواهد بود ومنحصر بذات متعالی واجب اقدمیت
راه یافته وفقه اول که حکما راسخین اند وجود را بشرط سلب جمیع اعتبارات
ونسب حقیقت ربوبی میدانند ووجود غیر را عبارت از نسبت خاص
میدانند که از حقیقت وجود قایم بذات حاصل امده پس قیام وجود
باو باشد مثل مشمس ای اناسد که اورا با فتاب نسبتی خاص از محاذات
وتشخص بواسطه ضوء او حاصل باشد ودر لفظ موجود ایمائی باین معنی
واقع کشته که لفظ مذکور بصیغه مفعول امده مثل مشمس واما
انچه مذاق ذوق المتالهین از حکما رفته اند که وجود جزئی حقیقی
است وموجود امر کلیست که بر مجعولات ومصنوعات صادق می اید
بمعنی که انتساب بحضرت وجود دارد مثل مشمس بحیثیتی که نسبت بشمس
دارد بدون قیام باو وشمس واحد است ومشمس متعدد ومتکثر ووجود
جزئی حقیقی است وموجود امر کلی متعدد ومتکثر الافراد من حیث الانتساب
الیه وچون بر ذات حقه قیومیه معرفت حاصل اید وجمیع معلولات
ومصنوعات او را اطلاق فرام اید که از جناب اقدس ابدی منسوبست
بمعنی که معلولات انتساب از بارگاه واجب علی الاطلاق حاصل
کرداینده برین اشاره کشته چنانچه بندی بتقریر دراورده اند کفت

اول

11

اولی الی الثوانی مع جمیع نسبت واین مذهب واسطه میانه زعم صوفی
وحکما امده بدانکه واجب ربوبی قیومی معیار صحت انتزاع موجودیت
بالفعل ومناط صدق حمل موجود است که ان نفس حقیقت سنخ ونفس ذات
امده وسبیل نسبت موجودیت مصدریه بنفس حقیقت مقدسه
سبیل نسبت انسانیه بنفس ذات انسان خواهد بود مثلا ومتاخر است
بودن معنی مصدری انتزاعی از مرتبه نفس ذات مصادم بودن مفهوم
محمول ودرین مرتبه موجود محفظ الوجودی متحصل نکردیده چنانچه
معنی مصدری انتزاعی که انسانیت یا حیوانیت امده از نفس ذات
انسان متاخر کردیده ومفهوم محمول که انسان یا حیوانست در مرتبه ما هو
من حیث هو هو محفوظ ومصون شده زیراکه عقل صراح حاکمست برانکه
انسانیت وحیوانیت منتزع لخیرا انطابق بان تحصل پذیر نکردیده ومابه
الانتزاع نیست مکر نفس ذات انسان که مقتضی آن بوده باشد بالجمله انچه
مطابق معنی مصدری منتزع اخیرا باشد نفس وسنخ جوهر ذات موضوع
بذاته خواهد بود از معنی محفظ ومفهوم محمول ماخوذ می باشد باو جود
در مرتبه جوهر ذات ان بذاته واکر درین مرتبه معنی یافت نشود
بلکه منتزع اخیرا باشد پس متحصل بودن از نفس جوهر ذات بذاته بهم میکردد
واما ایراد برانکه مستلزم عدم ممکنات از موجود حقیقی بالذات باشد
بجهت مسلوبیت قیام وجود بممکنات وانتزاع ان از ممکنیت پس چکونه معتقد
بمذهب صوفیه داشته باشد این قول بالضروره مردود است که مستلزم

انتساب بجناب تعالی ایزدیست چنانچه مشمس ما ینسب الی الشمس
است وظاهر است که حقیقت دران متحصل باشد با ملبوبیت و مرئویت
قیام شمس باو ومتمول منسوب بذی مال امده با رفع قیام مال باو وانتساب
مستلزم وجود اطراف است زیراکه فرع اطراف تقرر یافته پس مندفع شد
اعضال عویصه مستصعبه بلزوم تقدم شی بر نفس یا تسلسل جهت
ارتباط انتساب فرع وجود منتسبین وظاهر انکه احدهما متقرر و متحصل
نیکردد قبل از انتساب ووجه رفع وقمع وضوح دارد جهت انکه ماسوای
قیوم حقه ممکنات ومصنوعات اند و مرتفع گشته اینت از ممکنات
بلکه منسوب بحضرت وجود اند زیراکه بوجود ~~استعاری~~ حقیقی مربوط اند
واکتساب وجود استعاری نموده اند که مصداق حمل وجود بر مکونات
مجرد انتساب ممکنات بوجود تحقق یافته مثل حداد که منتسب بحدید
شده ومصداق حمل حداد گشته نه من حیث التلبس والاتحاد بل من حیث
نسبة الصدور والارتباط بنابر مشرب حکماء راسخین مصدر
شده وبنابر مذاق صوفیه اعلی از انست که ایشان رفته اند که حقیقت
ممکنه را اطلاق بر وجود نمینمایند اصلا بلکه ممکنات را مظاهر حقیقت — هویات بالجملة الذوات عالم امکان م
قدسیه واجب جل مجده میدانند ونسبت ممکنه بجناب حضرت هویت
حقه مطلقه قدوسی عظم سلطانه مثل نسبت امواج بحر واشعه بنور
وتعینات بطبایع کلیه از جاده مستوی عقل صراح خارجست بعد
ذلک چون ملاحظه ظهور حق وجود نمایند نیست اینی سوای توجود

حقیقی

12

حقیقی عز شانه ونیست ظهور مگر واجب وظاهر وبعد اخفی که واجب
علی الاطلاق ووجودات ممکنات تجلیات وجود حق وحقیقت جلوات
تنزلات حیثیت حقه قیوم مطلق وهویات عوالم مجعولیت مجالی ومظاهر
هویت حقیقی جاعل مطلق اند وذات واجب تعالی مخفی من فرط الظهور
امده ونسبت واجب بقریحه عقلا در خفا از نسبت ظهور شمس مثل نسبت — اختفا بنظرم
جرم شمسیت بقوت باصره بلوح تجلی انجلا پذیرفته بلکه خلع ورفض
نسبت میانه هر دو نسبت متقرر شده واما واسطه این اراء مذهب
رئیس صناعت در شفا تحریر یافته واما انچه صاحب محاکمات ذکر
نموده وبدایه ترقیم بر او داده در محاکمات انست که صاحب شفا اماله
بیان داده چنانچه بعد از تحقیق بحث تغایر نموده دفع وقمع شبهه شهیره
مستصعبه از این کونه در توحید نموده ند ان الحق فی الجواب ما ذکره
الشیخ فی الشفاء من ان واجب الوجود لیس الا مجرد الوجود نعم الوجود
المقارن للماهیات یختلف بحسب اختلاف اضافة الیها واما المحض الوجود
فهو فی نفسه لا اختلاف فیه حقیقة این قول ناخنکوار وسخن ناسده زیرا
که استیناف قول مخالفت با دعوی او دارد خصوص لفظ نعم که وجود را
عرضی ماهیات امده پس در اضافه وجود اختلاف است تصورش چنانست
که انیت زید یا عمرو بمصرافت سنخ ذات خود و ماهیت اصل اند بنابراین اضافه
وجود مختلف خواهند بود وانچه ادراک صاحب محاکمات درک نموده
که نقل از رئیس صناعت نموده که مراد از وجود مقارن ماهیات است تا مقاطع

کلامش که وجود واجبست
وقوله یختلف بحسب اضافته الیها این مشعر
کننده که اختلاف مهیات بنسبت مهیات تحقق یافته مثل نسبت مشمسات
بشمس و مراد از محض وصرف وجود وجود واحد الذات احدی الحقیقه
است ومسلوب الاسباب تحقق یافته که مطلوب از وجود مطلق علم
که مرفوع التکثر است چنانچه از کتاب شفا وغیره متوضح ومتبین گشته
واما شبهه مشهوره مستصعبه که ازین کونه بعضه ظهور پیوسته که چگونه سزاوار
باشد تعدد وتکثر وجوبات واطلاق وجوب مطلق برین وجوبات برسبیل
تشکیک یا اشتراک لفظی نقد وتحصل برانکه هر وجوبی سنخ واصل حقیقی
ازان حقایق متخالفه بوده اگر قایل گردیم که واجب تعالی بر تقدیر تکثر اشتراک
درمعنی وجوب وجود دارند پس هریک را از مابه الاشتراک الامتیاز
جاده نیست جواب انکه چگونه سزاوار نباشد که حال وجوب ملاحظه
بوجوبات نموده مثل حال وجود نسبت باوجودات خواهد بود یعنی
وجود واجبی واینیات خاصه بحیثیت متحصل باشند یا تحقق مهیات متخالفه
بدو انها نسبت بمذاق ایشان که وجودات خاصه بسیط اند نزد ایشان
وترکیب را در ایشان جاده مسلکی نیست سزاوار نه اگرچه لفظ وجود برجمیع انها برسبیل تشکیک
مقول شده وبالجمله انکه سزاوار است که مهیات متخالفه متحصل باید وبرهریک
ازانها مقول گردد بتشکیک یا باشتراک وهر وجودی خاصی ممتاز ومتخالف
ازغیر باصل ذات وسنخ خود بوده وبنحو ابسط ازین تقریر وتحریر نمایم درانکه
بتقریر در اورده اند که وجوب سنخ واصل واجب است ومطلوب مفهوم

کلی

۱۴

کلی وجوب امده یا افرادش واول واضح ظهور البطلان وصریح السقوط است
وبر تقدیر ثانی چگونه سزاوار نباشد وجوب را افراد هرچه کثیره مختلفه
الحقایق تحقق پذیر گشته وهر کل واحد از انها سنخ ونفس واجبی باشد
تحریر جواب ازین شبهه مستصعبة الاعضال انست که مفهوم وجوب
وجود برین سبیل اگرچه امر کلی عرضی است لیکن موجب ان خواهد بود
که موازی امر ذاتی میان آن وجوبات مشترک بوده چه معلومست برین
وجه آیا خصوصیت کل واحد ازین وجوبات را برو مدخلیتی در صدق
ان مفهوم کلی باشد یا محض مسلوب المدخلیة است بنابر اول مستلزم
انست که وجوب وجود بر خصوصیت دیگر صادقه متحقق نداشته باشد چه
مناط تقرر وصدور وجوب خصوصیت این فرد است که ان خصوصیت
از فرد دیگر مسلوبست با انکه بخلاف مفروض است اما مستلزم مطلوب افتاده
وبنا بر ثانی مستلزم انست که بازاء امر مشترک میان ان خصوصیات
افراد امری باشد وخالی نیست که ان امر ذاتی این خصوصیات وجوبات
یا عرضی انها بنا بر اول ترکب وتکثر واجب از امر ذاتی که مابه الاشتراک
واز امر متمایز ومتخالف عرضی که مابه التمیز است لازم اید وبنا بر
ثانی مستلزم آن خواهد بود که بالاخرة منتهی شود بامر مشترک ذاتی میان
خصوصیات بالمعنی تا موجب تسلسل نباشد وبالجمله موافق ومصداق
او عرض عرض عام که وجوب وجود است امر وحدانی مشترک میان
کل افراد وجوب وجود است واما صدق وجود که مفهوم عامست

بر واجب الذات وخالق الحقیقة ومجعول المهیة از حیثیتی کثیر کر مطابق
صدق او ذات قیومیست که امر وحدانی است و از انکه خصوصیت
کل فرد از ممکنات را مدخلیت نباشد در صدق ان مفهوم مستلزم
نیست که امر وحدانی که این خصوصیات را باو استنادی باشد و بالجمله
بدانکه صدق امر عرضی اسمه بر افراد مخصوصه متخالفه یا از جهت اشتراک
بامر ذاتی خواهد بود یا انتساب واستناد بامر وحدانی داشته اما صدق
وجوب ذاتی بر افراد هرچه واجب قیومی بران تقدیر مسلوبست که
باعتبار ثانی باشد والا موجب محتاج بوده باشد واجبات ذاتی در
صفت وجوب بامر خارجی خواهد بود بنابرین ان افراد واجبه مخلوقات
ومصنوعات خواهند بود وامر خارج از ان وحدانی الذات قیومی
واین مخالف مسلک صدق موجود مطلق خواهد بود بر مجموع ممکنات
پس بوضوح پیوست که صدق وجوب وجود بر افراد خزاره واجب حقیقی
بمحض اشتراک لفظی نیست فلاجرم مستلزم ان خواهد بود که میان ایشان
ماهیت مشترکه باشد وبنحوی که والد علیم بخبر برادر، انست که دوام
در میان ایشان نهایت قرب باشد در ماهیت البته شریک خواهند
بود که اگر اثنین باشند در جمیع کمالات مشارکت داشته خواهند بود
وبنابر مقدمه حدسیه باید که اشتراک در ماهیت واحده داشته باشند مانند
انکه فریعه عقلیه حاکمست برانکه زید وعمرو از نوع وحدانی اند از جهت
وفور ونهایت مناسبت که میان ایشان در صفات ذاتیه است وعمرو

دیگر اتحاد نوعی ندارند بواسطه سلب قرابت پس اگر واجبین موجود
میبودند موجب اشتراک ماهیت میبود پس موجب لزوم ان بود که
هر یک ایشان در ماهیت وتشخص مشترک بوده باشند پس ترکب هر یک
لازم می اید وهر مرکبی ممکن است شبهه مستصعبه وجواب شافیه سمت
تحریر پذیرفت واثار قطعی وجود مطلق را یعنی وجود من حیث هو بسلوبیت
شرط تجرد اطلاق از عوارض صفات حقیقت حق سبحانه دانسته اند
ومراتب عدیده مستبین نموده اند اول غیب هویت که دران مرتبه
بهیچ وجهی مشار الیه وموصوف واضافه منسوب ومنسوب الیه
نگشته لهذا منسوب باشیاء مذکوره نبوده چون حدث وقدم ووحدت
وکثرت وغیر ما ذکر بلکه استتمام احکام مراتب تنزلات اوست چه
من حیث الاطلاق والتأثیر والفعل والوحدة مرتبه ودرجه الوهیت
امده وهی حقیقة اسم الله وله بهذا الاعتبار الوجوب الذاتی والقدم
وامثاله من الصفات ومن حیث التقیید والانفعال والتأثر وقابلیة
الوجود من الواجب بالفیض والتجلی حقیقت عالمست وله بهذا الاعتبار
الامکان الذاتی والمعلولیة وغیرها من الصفات التی تتبع الامکان
وهذه المرتبه تسمی عالم المعانی والاعیان الثابته ومن حیث الجمع
بین المرتبتین حتی یکون مطلقا من وجه ومقیدا من وجه اخر
مرتبة الاحدیة الجمع ولها مرتبة الاولیة الکبری والاخریة العظمی
وصدور وجعل وایجاد وافاضه را اطلاق بر سه معنی نموده اند

جاعلیت حق که استتمام مطلق ممکن وحده مجعول الوجود بما هو ممکن
وجود و سنخ و اصل مرتبه موجود حق است و این مرتبه بودن واحد
ذاتی و قیوم حقیقی در مرتبه ذات احدیت مطلقه است بحیث تجب
و تصدر عنه خیرات نظام الوجود علی الاطلاق و افاضه میشود از جناب
اقدس کبریا استتمام وجود و کل کمال و غایت غایات وجود و جاعلیت باین معنی
مطلع و مبدا جاعلیت حقیقی آمده دوم جاعلیت اضافی که متضایف
مجعولیتست و متضایفین بحسب مرتبه از ذات فاعل و اصل مفعول
متأخر و با یکدیگر بحسب اتحاد لحوق و مرتبتی دارند که حقیقت اضافه نسبت
متکرره است بعدم نسبت مطلق که تکرر معتبر در آن نیست بلکه اوسع
آمده سیم فاعل حقیقی بنفس ذات خود از هر جهتی فاعل جوهر ذات
صادر اولست و علیت و صدوریت بمعنی ثانی که خاتم المحصلین بتقریر
در آورده غیر اضافیست که ذکر نموده نسبت بصادر اول بخصوصه
در سلسله طولیه که این معنی معبّر بابداع گشته چنانچه خواص
حکما این مسلک را اختیار نموده بجهت عدم توقف آن مگر از ذات
مبدع حقیقی بنفس ذات خود و همچنین امر در تشخص نظام وجود
بانچه که در دو از سلسله عرضیه است بجهت سلب توقف آن بر
علیت صدوریت بمعنی ثانی که ترتب از جناب اقدس ربوبی است بنفس
ذات احدی از هر جهتی و خاتم المحصلین ازین علت صدوری ذاهل
گشته صدور اول که ذات واجبست و صدور ثانی که اضافی حقیقی ایست

نظر

نظر بصادر اول کرده ایده و حکم نموده بآنچه نکره غلط اوسط است
میان ذات حق تعالی بنفس ذاته الحقه احدیه و میانه صدور اضافی
متأخر از حاشیتین ذات جاعل و هویت مجعوله که صادر اولست در
سلسله طولیه و نظام وجود در سلسله عرضیه و حینئذ جاعلیت
حقیقی که مستتبع ذات مجعول است و از آن منبعث میشود جوهر
ذات مجعول و ذلک کون الجاعل بحیث یجب و یصدر عنه هذا المجعول
بخصوصه و جاعلیت حقیقی مبداء و مطلع جاعلیت اضافی آمده
این مرتبتین تقدم دارد بر آنکه این صادریت سنخ وجود و منبع تقرر
مجعولست و بر ذات مجعول از مراتب سابقه و جاعلیت اضافی فرع
تحقق متضایفین آمده و این جاعلیت امریست وحدانی اگر مجعول وحدانی
باشد و بحسب تکثر مجعولات متکثر میگردد و سنخ و اصل ذات فاعل حقیقی
نیست چه کمال مطلق و صفت حقیقیه سلوبیست که سنخ ذات واجب
علی الاطلاق بوده باشد بلکه عارض و لازم ذات اوست لذاته بجهت
خصوصیت ذات مجعول و خیریت و مناسبت کمال و قرب جوهر او
نسبت بجناب مقدس ربوبی عز شانه و جل سلطانه و شیخ صناعت
در تعلیقات لازم اول را صادر اول دانسته چنانچه میفرماید تعلیق
الشیء من حیث انه یصدر عنه فعل ما هو غیره من حیث یصدر عنه
فعل آخر فیکون الحیثیتان مختلفتین و الجهتان مختلفین و اذا آخر کان
یصدر عنه
الشیء البسیط من حیث یصدر عنه هذا الفعل اذن هو غیره من حیث

ذلك الخير فاذن يصدر عن البسيط فعل واحد بخلاف تقريري مي اوديم
كه صادر نميشود در اول مگر فعل واحد بسيط بنا برين لازم اول بر تركيب معلول اول كرديد
ومنحصر بحيثيتان مختلفتان تحقق يافته ووحدت ذات
معلول اول وحدت عددي امده داخل در باب اعداد چنانچه شاكله
وحدت در كل ما في عالم الامكان تقرر يافته وتحصيل عدد بتكرر وحدت
متحصل كشته پس در وحدات متجانسه فراهم امده ونيز امر وحدت
نظام وجود بحيثيتي عدديت واگر گوييم كه اين وحدت تحصل ميبايد
نظام وجود وهمچنين بحيثيتي كه عدد تحصيل آن پذير ميگردد بتكرر وتكثر
وحدت بجهت مجانست وحدت لازمه نفس ذات حقه مستتبعه
اين وحدت وحدت نظام وجود تابع وحدت ذات حقه غير عدديه
متجدد ومتعدد برآمده از شاكله اين دو وحدت واين وحدت عدديه
سابقه بر وحدت عدديه صادر اول در سلسله طوليه ونظام وجود
در سلسله عرضيه بحيثيت تعليليه كشته بدون تقييد به وخاتم المحصلين
نصير الملة والدين فرموده در شرح اشارات الصدور يطلق على معنيين
احدهما امر اضافي يعرض للعلة والمعلول من حيث يكونان معًا وكلامنا
ليس فيه والثاني كون العلة بحيث يصدر عنها المعلول وهو بهذا المعنى
متقدم على المعلول ثم على الاضافة العارضة لهما وكلامنا فيه وهو امر
واحد ان كان المعلول واحدًا وذلك الامر قد يكون هو ذات العلة بعينها
ان كانت العلة علة لذاتها وقد يكون حالة تعرض لها ان كانت علة لا لذاتها

بل بحسب حالة اخرى اما اذا كان المعلول فوق واحد فلا محالة يكون ذلك
الامر مختلفا ويلزم منه التكثر في ذات العلة بميزان تفتيش تام وفحص بالغ
مخفي نيست كه آن علت علت لذاتها باشد موجب است كه ايجاد
اين معلول لازم بخصوصه لازم ذات وممتنع الانفكاك از سنخ علت بوده
باشد من حيث خصوصية ذات المعلول بسلسله ودفع مرتبه ذات
علت در شيخ فيض معلول اول بخصوصه كمال مطلق نيست تا سنخ مرتبه
ذات جاعل مطلق ودر قرآن حكيم امده باين معني انما امره اذا اراد
شيئا ان يقول له كن فيكون وعالم مجردات مسمى بعالم امر شده وجود
وقول كن مختص امر الهيست وبرخي رفته اند كه مراتب كليت وجود بحث
اول غيب مطلق وان مرتبه محض الاطلاقست ونيز برخي غيب الغيب
ومنقطع اشارات گويند دوم غيب مضاف واز او عالم عقول ونفوس
مجرده گويند وگاه عالم اعيان ثابته نامند چه متحقق در مرتبه عقول
ونفوس خواهد بود واز او ملكوت اعلى خوانند سيم شهادت مضاف
كه از او عالم مثال نامند ونيز خيال منفصل گويند كه خيال انساني شبيه
بدو ليست از ان نهر واز او ملكوت اسفل نامند وعالم برزخ نيز خوانند
بجهت آنكه واسطه ايست بين عالمي المجردات والماديات چهارم شهادت
مطلق واز او عالم ملك وشهادت گويند وان عالم جسمانيست بما فيه
من الاعراض والجواهر تا سطح محدب عرش عالم اجسام كه فلك الافلاكست
پنجم مرتبه جامعه وان حقيقت انسانيست كه جامع جميع حقايق

كمان عالم مثالات امده بجهت [illegible] ناميده بعالم او كرده بجهت امكان وجود مجردات از امر وقول كن دون ماده كه حامل هيولي ذات وامكان استعدادي كرديده واستعداد مستدعي [illegible] بجهت جريان اضافه وفعليت نورانيه

وجود طبیعت [illegible]

عو الدلست کلاح و واضح چنانچه سابق ذکر نمودیم در قرب مشربین و
بعد از تفحص و خوض بین شد که مرتبه لا بشرط را که اثبات نموده اند
از حیز عبارت من حیث الاسم والرسم والنعت والوصف خارج است
بنا بر بحث نظری رادر و مجال نیست و از حیثیت سیر اهل نظر بجهت
مرتبه ایشان که مطلق وجوب ذاتی و مقید بشرط لاشی است ادراک
جاده نموده خائب و خامد از وصول و استهداء آن مرتبه من حیث
الذات والحقیقه گردیده اند چه طایر بلند پرواز عقل را مجال تجاوز از آن
مرتبه نیست لو دنوت انملة لاحترقت بنا بر فحص بلیغ و تدبر کامل مستبین
گشته که موجود بالذات حق قیوم است و ممکنات باعتبار اضافه
و انتساب بحضرت جناب اقدس او چه مقرر شده که وجود حقیقت
قایم بذات بلا وصفیت قیام غیری چنانچه ظاهر و واضح گشت پس
مرفوع الوجود بحقیقت سوای او خواهند بود بلکه موجود واجب
حقیقی است و مصروف و مرفوع از ممکنات حیثیت عینیه وجود خود و
مقتضی و معروض وجود بلکه وضوح مظهر وجودند بسبب نسبت
خاص بجناب آنحضرت و غنی مطلق آن قیوم ازلیست که وجود
و کمالات عین و سنخ ذات حقه مطلقه و وحدت حقه حقیقیه
آمد از جمیع انحای کثرت اعنی کثرت قبل الذات و کثرت مع الذات
و کثرت بعد الذات و از جمیع وجوه و جهات منزه و معرا و
متجرد و متعالیست اما کثرت قبل الذات بجهت تقدس و تجرد اوست

از ماهیت

١٧

از ماهیت بجهت آنکه محض و عین و اصل وجود آمده زیرا که مسمی
بجهت شده و اما کثرت مع الذات بجهت تقدس از تهیت زیرا که واحدانیه
شده و از و معتبر گشته یعنی مسلوب و مرفوع الکثرة والاحادة و انفکاک
تعدد از ذات واجب حقیقی منصه تحقق انجاسیه و جد قاسم اللهامیم
نضر الله تعالی وجهه چه خوب بتحریر در آورده که اما کثرت بعد الذات عبارت
از تکثر سلوب لازمه و اضافات عارضه و تکثر مبادی اضافات که لوازم
صفات حقیقیه است مثل ایجادات معلولات از مراتب متقدمه
بر ذات معلولات و از صفات حقیقیه و کمالات مطلقه نیست
و تکثر اسماء کمالیه تقدیسیه و تحمیدیه مطلقا مستلزم تکثری در
ذات و در جهات ذات نمیشود و مسمی باحد شده چه اسماء متعدده
بانحای حیثیات متخالفه وجهات و مراتب خود داره متکثره سمت وقوع
نپذیرفته بلکه حیثیت وجوب ذاتی و حقیقت متنحی بوحدتها الحقه
و بخصوصیتها الصرفه و بحیثیاتها تمامها الحق و کمالها المطلق استحقاق جمیع اسماء
تحمیدیه و تقدیسیه و جمالیه و جلالیه دارد ○ عباراتنا شتی و حسنک
واحد ○ و کل الی ذاک الجمال یشیر ○ و امر در عالم امکان و سبیل حقایق
جائزه برخلاف این است ○ ای تو در اطباق خوبی منتهی ○ منتهی با در
کی و کو نهی ○ موجود جائز الذات را هر اسمی از اسماء متغایره السلوب
والایجابات بازاء حیثیتی از حیثیات مختلفه سلبیه و ایجابیه واقع
گشته چنانچه زندیق که سوال نمود از جناب امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام حضرت فرموده اند
در جواب او

انه سميع بصير سميع بغير جارحة بصير بغير آلة بل يسمع بنفسه ويبصر بنفسه
وليس قولي انه سميع بنفسه انه شيء والنفس شيء آخر ولكني اردت عبارة
عن نفسي اذ كنت مسئولا وافهاما لك اذ كنت سائلا فاقول يسمع بكله
لا ان كله له بعض لان الكل لنا له بعض ولكن اردت افهامك و
التعبير عن نفسي وليس مرجعي في ذلك كله الا الى انه السميع البصير العالم
الخبير بلا اختلاف الذات ولا اختلاف المعنى و در جميع عوالم
امكان وا قاليم معيات ممكنه وهويات جائزه كمال وحدت صرف
وبساطت محض كه بشوائب خداج ونقص و مزج وتكثر ممتحنه و مخلوط
و آلوده نباشد بهيچ نوع ممكن الحصول نيست بلكه غايت ونهايت مرتبه
ممكن مخلوقه مجعوله در جائزات ناتحد است واتحاد كه ظل واحديت
مطلق حقيقي و كماليت حقيقي واحد الذات احدي الحقيقه في جواهرها
بالكمال والخداج والنقص درين مقام است كه شركائنا السالفون بتجربه
دراورده بجلك قلم نقش بسته اند كل ممكن زوج تركيبي واين
اثنويت ايتلافي وازدواج تركيبي كه از امور عامه وشئون مستوعبه
عمود عالم امكان است در هر ذاتي وماهيتي وهويتي وانيتي از چند
وجه امده جنس وفصل واز طبيعت مرسله وهويت شخصيه واز
حيثيت ماهيت وانيت واز حقيقت مائيت شارحه ومائيت حقيقيه
واز حيثيت مرتبه تقرر ومرتبه وجود واز حيثيت جواز ذاتي ووجوب
بالغير واز حيثيت مفهوم ما بالقوه من حيث هو جوهر الذات ومفهوم

18 ما بالفعل من حيث الاستناد الى الجاعل واين انحاء كثرت قبل الذات
ومع الذات ند واز حيثيت هليت بسيطه ومركبه صفات حقيقيه
كه كمالات ثانيه ذات اند زجمله جهات ذات اند واين نحو كثرت وخزانه
بعد از ذات امده واز تلقاء تعينات برهانيه و ذايعات حقانيه
انست كه بتحرير درايد چنانچه وجوب تقرر وجود بالذات مناد بساطت
وواحديت ومساوق فرديت و وتريت امده نيز امكان ذاتي شفيق
تركب وازدواج وسبيل تشافع واهتزاج كننده زيرا كه هر ممكني زوج
تركيبي امده و هر ممكني محتمل طراح تحليل جنسي وفصلي نموده وبعد از ان
باهيتي وانيتي فرا م امده واين اخير مستوعب عمود امكان وا ستغراق
جمله طبايع امكانيه حتي اجناس عاليه وفصول انواع بسيطه كننده
وبرهان صراح درامده كه وجود خارج از هر ماهيت ممكنه وزايد بر
هر طبيعت امكانيه است هر گاه از ازعاج صرف ملاحظه شود بكلي
از مهيت ووجود تقرر پذير ميكردد از مشيت اين حكم مسلوبيت كلي
ماهيت و وجود هر گاه متطرق تحليل ديگر نگردد بسنخ طبيعت فصل بسيط
با عزل نظر از وجدان وسنخ طبيعت وهمچنين بطبايع اجناس عاليه
ووجوداتش چگونه حكم كلي مأخوذ ميگردد نسبت بكل ما في عالم الامكان
باحاطه بدانكه تحليل هر طبيعت امكانيه بماهيتي ووجودي بعينه مناط
سرايت تكثر بكلي از مهيت اين طبيعت ووجودش امده بر انفراد ايضا
اما مهيت زيرا كه مسلوب التقرر بنفسها است بلكه ان از جاعل امده قوام

وفعلیتش از ان تقرّر یافته و امّا آنکه بازاء اهلیّات مرکبهٔ اضافات داخل کثرت
بعد الذّاتست از وجوه از درجات ذات و در حساب احصای تکثّر جهات
ذات نیست اصلاً و کیان هیچ ذات ممکنی و هویّات جایزی خواه از
سلسله ابداعیات و خواه از کاینات هرکز از چنگ سبق دو عدم کریزی
و نجاتی ندارد یکی لیسیّت جوهر ذات من حیث نفسها که همیشه ملاصق
و مصاحب ذات بوده منفک نگردد ازلاً و ابداً از جهت مرتبهٔ حدث ذاتی
و در فرقان کریم و قران حکیم كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ مظهر و منبع باین هلاکت
آمده و هیچ جائز الذات باطل الذات صاحب هُویّت و مصداق حمل هو
نگشته الّا باعتبار استناد الی من لا هو الّا هو که تعبیر از ان بوجهه فرموده
و تفسیر ایهٔ کریمه مذکوره بحوا این تلخیص کشته که ضمیر مجرور متّصل بالحق سبحانه
و تعالی راجعست یا بکلّ شیء باول وجه بمعنی ذات آمده مثل کرّم الله وجهه
و قول عزیز حکیم وَعَنَتِ الْوُجُوهُ یعنی خضعت الذّات للحیّ القیّوم و بتقدیر
ارجاع او بکلّ شیء هالکیت معتبر کشته از حدوث ذاتی مستتبّ الثبوت
سکّان سواد امکان کردانیده از جمله جایزاتست و کلّ شیء هالک الوجه
باطل الذّات در حد ذات خود ازلاً و ابداً آمده مکر وجه کریم حق که آن
بحت نور وجود حقیقی قیّوم واجب ذاتی است و عارف استماع نداء
بطلان عالم امکان از هتّاف قول قائل حق عزّ سلطانه نموده لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ علی الاتصال و الاستمرار که موجّل بیوم دین و نهار بعث
و یقین کردیده و قیام و اقامت ساعت تحصیل پذیر نمیکردد تا حین منتظر

واجل

19

واجل مترقّب و وقت مرقوب و آمد مضروب و دیکری عدم صریح سابق
بر وجود بحسب حاقّ واقع و متن خارج و نفس الامر از ره کذر حدوث
دهری و منطوقهٔ شریفه كَانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ عبارت و مبنی
از سبق عدم ایما آمده کران پردهٔ کتمان و نهان خانهٔ حرمان متوازی از فیض
سحاب مبدع حیات عقلانی حق بصنع ابداع و فعّالیّت افاضه
لیسیّتش را در هم نوردیده تقرّر و وجود دهری برجای ان مستقرّ کردانیده
و از رشح استغراقات سعادات ازلی سطح انظار ازلی کننده و امکان
ذاتی در ابداعیات از جهت صلاحیّت و تأهّب رشح فیضان فیوضات
مجعولیّت واقعی نفس الامری و مصنوعات تحقیقی خارجی را در فضای
دهر و ساحت دوران نکاشته و استعداد و قابلیّت قبول فیض
و فعلیّت تأهّب کائنت و کیانی الوجود مکوّن الذات زمانی الحصول
عالم کیانی و مرکّبات آخشیجان که لازمهٔ محلّ اجتماع اضداد و مقام
کون و فساد باعدمین از جهت این دو حدوث در ظرف و وعاء
زمان که افق اقصی الغایات و قصیا النهایات در تقضّی و تخدّع
و تجدّد و تبدّل و تغیّر است و این ره کذر حدوث زمانیست
و در کیانیات امکان ذاتی از جهت استحقاق رشح فیض و استعداد
قبول صنع و تکوین کافی نیست بلکه استعدادی او استتمام صلاحیت
مادّی ناچارست تطرّق پذیرد و مرهون مجعول و مصنوع
با مکان استعدادی بجمیع کمالات و استکمالات بالقوّه است

کر بتدبیع وتعاقب جمیع ما فی الفطرة الاولی را بخزانه تحصیل در آورده
وبصفحات روزگار واوراق لیل ونهار مثبوت ومرقوم تخلید دوام
واستدامت کردانیده آثار عجایب وانوار غرایب مراتب قلبی وسرّی
ودوعی که مخصوص اجتماع واشتمال مرتبه جامعه تواند بود مصطفی
این عجیبه بدیعه تواند گشت که تعدیل بدایع مجرد ومادی از خاطر
فیاض وذهن ذکی بدرجه ظهور وتجلی کرداند وشئون وحالات که
در فطرت اولی بالقوه داده بتلاحق استحقاقات وتأهب استعدادات
متعاقبه متجدده مکسوبه بتمهید قواعد انتقاد وتبلیغ مراسم انکسار
مرفوع مواقف غیبی لطایف سدهٔ منیعه لاریبی در فطرت ثانیه
بالفعل کرداند که روایح مقدمات وبدایع استعدادات مشاعر عقلیه را
بابتهاج وغدق روحیه را باهتزاز در آورده اعتلای مدارج اقبال
وارتقاع معارج افضال مست تطرق پذیر گشته واز بن جهات زوجیت
ترکیبی وهر جهت ازدواجی وکسب استحقاق واستعداد حل ما بالقوه
در شعوب وقبایل کیانیات متفاوت ومتخالف ومتنافر ومتضاعف
شد که طباع تام حیات عقلانی ورب النوع صنعانه جسمانی در مقام
اتصالات روحانیه واستصحابات عقلانیه در آمده وچون بتحقیق
پیوست که ماسوی الله الواحد القهار فی حد انفسها ذوات باطله
وهویات هالکه ومهیات فانیه اند پس معلوم شد که لا اله الا الله
ولا معبود الا الله ولا صانع الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله

توحید

توحید جماهیر وعوام اصحاب قوت نظریست وتوحید خواص
لا موجود الا الله ولا حق الا الله ولا هو الا الله ولا ذات ولا
هویة الا بالله وتوحید خواص الخواص لا موجود الا هو ولا حق
الا هو ولا حقیقة الا هو ولا هو الا هو که کثرت تنویر صفت
وموصوف را بگرد سراپرده عزت وجهش راه وجاده نیست وقوت
رؤیتی محجوب را از امتناع ادراک هویتش دغدغه اشتباه در مفهوم
کلمه واوتیت جوامع الکلم وبیان کمال جامعیتش جامع ومحوای کریمه
وعلمک ما لم تکن تعلم بر رفعت مقام ومعرفتش برهانیست ساطع
وثبوت اثر از آثار ترتیبش دلیلیست قاطع وهمچنین طرق ومشارب
در وضوح جاده ذات ملک الملک جل سلطانه ورجوع بسده اقدس
او ورفعت قدرته مختلفست عوام اهل نظر بسطوع اشراقات شعشعه
جبین صبح در آفاق وانفس تدبر وتفکر کرده بطریقه دلیل ان استدلال از اعتلای مراتبه
وارتقا مدارج استدلال از معلول بر علت واشتغال انجهول
بجاعل نموده سبیل عقل داشته اند وخواص اصحاب بصیرت که باقطار
وانظار عنایت ابدی وهدایت سرمدی مشرف گشته اند بغور نظر
رفیع وبتدقیق تامل منبع از بطلان جوهری ولیسیت ذاتی هر ذره از ذرات
عالم امکان بسلک لمی بر استناد ببدیع حقایق وجاعل ماهیات ترکیب برهان
نموده اند ونقاب اشکال از روی عرایس ابکار افکار حکما وغبار حیرت
از زلال معرفت عرفا بشد دالوسع بتقویت استعدادات معارف مرفوع

وذابل میکردانیده ودر گلشن همیشه بهار صُنع کل که عبارت از اعیان نفس
وعجز فوق واهم است از ادراک طریق مستقیم وسعدول ایشان داشتن از جاده سیر
وطیر جهت ابلت هالکة الجواهر وهُویّات باطلة الذات بوجود حق وحق
مطلق طیران وسیران مینمایند وهر ذره را در آفاق ده این دقیقه بر سر
خود عالی میدانند ودر قرآن کریم وفرقان عظیم ابنا وانصاح درحق این
دو طایفه سمت تطرف یافته سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
وبالجمله دو مسلک در معرفت واجب الذات احدی الجهات سمت
تحصّل وتحقق پذیر کردیده مسلک اول وجدانی وحدسی که بطریقه اهل
کشف ومجاهدات بوجدانیات ثاقبه وحدسیات صایبه طی مراحل
ربانی وقطع منازل سبحانی نموده بعین الیقین بل بحق الیقین مشاهده جلال
وجمال کبریائی مطلق مینمایند وثانی برهانی ونظری که بجاده وطریقه وانظار
اهل نظر واستدلال بمقدمات بینة فی نفسها او منتهیة الیها متوسل
کشته بعلم الیقین عقل بالفعل تلاحق وتلاصق بمعارف ربوبی وعقاید یقینی
نموده باشند واکتساب موهبت عظمی وعطیه کبری عوالی همت بلند
واعالی نهمت ارجمند کرده باشند ومسلک اول طریق خاصان آستان
ربوبی ومقربان بارکاه قیومیت ومسلک ثانی طریق حکماء راسخین
وعلماء شامخین است که بنظر دقیق وملاحظه بلیغ نموده در طبیعت موجود
مطلق ارتقاع بمعارج ربوبی واعتلاء باستکمالات ذات قیومی مینمایند

باستغراق سعادت ازلی سطوح انظار بزلی

وابن

واین مذاق صدیقان درگاه ربوبیت وعزیزان جناب سرمدیت وبساط
کردون انبساط وکریاس سده اساس محافل فردوس شان است ودیکری
نظر بطبیعت ممکنات ومجعولات نموده اثبات جاعل وصانع مینمایند واین
طریق وجاده متکلمین آمده از اَوَلَمْ یَکْفِ مسلک اول ظاهر وواضح میکردد
وَسَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ مُنبئ بمسلک ثانی آمده یعنی واضح ولایح کردانیدیم
ظاهر وسافر ساختیم براهین آیات واضحه وبینات لایحه خود را از صنایع حکمت
وبدایع فطرت در آفاق سموات که طارمی ازرق وسقفهای که معلقند بی قایمه
ومرتفع اند بی علاقه برهوا معلق کردانیده واز پرده حجاب عدم ونهان
خانه حرمان حرم که متواری ومنزوی کشته وسر درجیب استتار غوطه
داده بودند بمشهد ظهور وطلوع منکشف ومنصرح کردانیدیم رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا
بان رفعت وشوکت که خرد خرده شناس در تصاعد مدارج او عاجز وقاصر
است بدان نازکی ولطافت ومرصع بجواهر زواهر آراسته جز موجد قدیم
وواجب کریم وواحد حکیم کرا قدرت صیانت وپاسبانی اینها است از اعوجاج
واختلاف ونور عالم افروز آفتاب وشمع شب افروز جهان تاب را باضواء
نور الانوار عظمت وشروق واشعه مشاعل ربوبیت بجلوه تجلی در آورده
وَفِي أَنْفُسِهِمْ یعنی ظاهر وباهر ساختیم علامات ودر نفوس ایشان نصب
کردیم وخواص الخواص صدیقین ارباب تحقیق بحواس متنوعه ارضی وسماوی وجهات
بجوعه اشیا بینا ودانا کشته اند وحجاب ظلمت اختلافات حسی ومشکلات
آن از پیش بصیرت مرفوع کرده اند اهل فطنت وخبرت را نصاب مستوفی

واغطش وتعدادمان واعتلا خاسید نفر

وبخش مستفیض حاصل یاد کر بالغ نظران وادی عرفان وثابت قدمان
کوی یقین راشا از ذوات مجعوله وهویات مصنوعه عزل نظر کرده
بدقت نظر در طبیعت مطلق تقرر ووجود مطلق از بدو لا مر از طریق
اوثق البراهین اثبات موجود واجب الذات میکنند وبنا خسارساحت
جناب قدسیان طیران وپرواز مینمایند براه سبیل لمیّه از کمال وجود
مطلق وعلو کبریای او در مراتب مبدعات ومکونات ومجعولات
ومعلولات را علی الترتیب النازل من لدنه طوگا وعرضا الی ساقة التنزّل
واقصی الوجود بلزوم میرسانند واستعدادات غیر متناهیه وغایات
کامله را شاهد ومستعد میکردند وبحث از هر ذات را دلیل انبحث
از ذات حق او وسخن از هر وجود را تتمه سخن از وجود حقیقی
میدارند باعتباری که معلولات بما هی معلولات شئون واعتبارات
ذات علت ومجعولات بما هی مجعولات نعوت وعوارض ذات
جاعل میباشند ونظر عقل بر شعاع جمال واهب متعال وعز جلال
مهیمن لایزال او مقصور داشته مؤتلفات ومبیجات اقالیم وجود را
از ان حیثیت که رشحات فیض وخیریات رحمت او وغرایب صنع وبدایع
ابداع اویند مطالعه مینمایند وذات حق را شاهد هر ذاتی ووجود
مطلق را دلیل هر وجودی میسازند وقرآن حکیم بر طور این طایفه که کبریت
احمر عالم تعقلند میفرماید اَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ اَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ
واز اینجاست که سلاک مسالک فضل ولسان مناسب استعداد

الر

22

اَلْسُنُ السالکین الی الله واَلْسِنَةُ السایرین فی الله در مسالک ومقامات
خود نطق باطوار مختلفه وشئونات متفاوته وکلمات متخالفه الذات
فرموده اند فرقتی کویند مَا رَأَیْتُ شَیْئاً اِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ بَعْدَهُ وبخذی کما رأیت
شیئاً الا ورأیت الله معه وطایفه مَا رَأَیْتُ شَیْئاً اِلَّا وَرَأَیْتُ الله
فیه ودر خطی مَا رَأَیْتُ شَیْئاً اِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ **سدرة عقلیة**
بدانکه نفس ناطقه انسانیه که فایز بصورت جمعیه لطیفه انسانی بیان نموده ایم کرم
امده در اقصی مراتب استکمال فوقی علمیه مستوی در اعلی مراتب
تعدیل اجتماع دقایق جسمانی وروحانی بوده در فضای وسعت تمامی
عالم تحقیق وتدقیق که مورد سیران بلکه طیران ملکوت اعلی است
سایر وطایر کشته نکات حقیقیه وحقایق دقیقه که مخصوص استکمال
واستظهار این نوع مظهر جامعه تواند بود مصطنع این قسم عجیبه
بدیعه تواند کشت زمام اورده وعالم عقلی شده مشابه اسمان ست
تطرق بدن را امده وبدن مماثل ارض واختلاف لیل ونهار مثل
اختلاف نفس وبدنست که نفس بنورانیت خویش متشبه بنهار
کردیده وبدن بظلمانیت خویش شبیه بلیل امده چنانچه در
قرآن مجید وفرقان حمید اشاره باین حاصل کردیده اِنَّ فِی خَلْقِ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ
که خلق سموات افصاح وانباء آمده از خلق قلوب واطوار مختلفات
ومجعولات روحانیه عقلانیه وخلق ارض مُعبّر کردیده از نفوس طبیعه

مترنم کردندم
منطوق کردندم

که حقیقت نفس ام

انسانیه وغیرها که عبارت از نفوس بهیمیه است ومقر ومستقرش
واختلاف لیل مُعبّر ومُنتج از اختلاف حالات بشریه امده واختلاف
نهار مبتنی گشته بر نهادر وحلیت وانوارش اولی الالباب عبارت از
دانایان دقیقه شناس ومحققان مهندس اساس صاحبان هوش وعقل وصنائعش
اند که بمقتدی ذکر وفکر از غش وجود جسمانی مستخلص کردیده وصول
لُبّ وجود جسمانی روحانی وشام بعیون بصائر ونواظر ضمائر را
اقتناص نموده باشند ومراتب عقول اربعه که دران تعبیه بعقل
مستفاد وعقل بالفعل وعقل بالملکه وعقل هیولانی شده بمثابه
شمس وقمر وسایر کواکب امده وارواح ثلثه حیوانی ونفسانی وطبیعی
بمثابه سحاب اند وانسان حقیقی که بر وخطاب گشته که نفس مجرده نوریه
معدن المعادن مکرمات وباب الابواب اقلیم فیوضات است که طینت
جوهر وعنصر خمیرش مسلک فتح الباب مخاطبات روحانیه که مهب
فرجات رواح انس ومصب فیوض رشحات فیوض عالم قدس امده وغذای
ذاتی او علم وحکمت وعقل ومعرفت گشته وملائکه مقربین از انوار
عقلیه اند طعام ایشان تسبیح وشراب ایشان تقدیس واما طعام
بدن انسان بما هو الانسان من حیث انه مصدر تحریکات الجوارحیه
وتصرفات البدنیه مادام که درین حیوات ظاهریه دارد نشو ونمایش
از اغذیه جسمانیه والمعه جسدانیه بدانکه ما سوای حق مطلق
اگرچه بحسب وجود رابطی علت وصفی گشته واجب حق وقیوم
انتزاع
بمیت معلولیة ذات حق قیومی متوهم ومحوی
ومتوهم کردیده لیکن

مطلق را

مطلق را ونظر اش هذا مؤلَّفٌ وکل مؤلَّفٍ ذو مؤلِّف امده اگرچه مؤلَّف
معلول مؤلف است بحسب انحای وجود فی نفسه ولکن علت بحسب
وجود رابطی گشته ثبوت ذی مؤلف را بس صناعت در برهان ذکر نموده
انّ الاوسط اذا کان علةً لثبوت الاکبر للاصغر وللتصدیق به سواء کان
علةً للاکبر بحسب نفسه اولم یکن فهو برهان لِمَ اگر بحث این قول قائل
شوم مسئله بعض الموجود میشود ومحول ان مفهوم الصانع الواجب
الوجود لذاته میکرد د وحد اوسط هرگاه علت ثبوت این مفهوم باشد
در ذهن وخارج مستلزم انست که حق تعالی بمعرفه معلول غیر باشد
ودلیل مفید وقادح انست که ان وجود از برای این مفهوم تطرق پذیر گشت
ودر مقر ومستقرش مقرر شده که محمولات مسلوبة الوجود فی نفسها اند مگر
متحقق ومتصل الوجود بموضوعات خود باشند سدرهٔ الهیه
نوریه بر محققان وادی عرفان وسالکان مسالک تجرد ابادا امکان محققین
اعیان مردم دیده باریک بینان قرة العین اباء علوی ضوء نظر امهات
سفلی کحل الجواهر انظار دانش وبینش مرآت حقیقت نمای آفرینش مجمع
بحرین ظهور وانطواء یگانه دودمان آل صدق وصفا واضح وهویدا
ولایح وپیدا خواهد بود که در قران حکیم وفرقان کریم اشاره وانباء
بسلک علماء راسخین آمده از سلسله عرضی بسلسله طولی انتقال
نموده واز اثبات اشیاء بلیت حق قیومی انعقاد وترتیب برهان
داده وَکَذٰلِکَ نُرِیٓ اِبْرٰهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ

الموقنين فلما جن عليه الليل رای كوكبا قال هذا ربي فلما افل
قال لا احب الافلين فلما رای القمر بازغا قال هذا ربي فلما افل
قال لئن لم يهدني ربي لاكونن من القوم الضالين فلما رای
الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر فلما افلت قال يا قوم اني
بريء مما تشركون اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض وما
انا من المشركين اين ايه شريفه منزله تنبيه امده بر مطالب حقه و
استدلالات نوريه محضه كنايه محفل عماو حضوري دخليه
مجلس تجلى طب شهودي بوده كه مكنت كه مراد ازين اكد پرده كتمان ونهان
خانه حرمان ستوازي ومنزوي كشته وسر در جيب استتار واحتجاب فرو
برده باشد چون اراده كشف رموز واعلى مرموز تعلق كيرد مقصود از
ايه مذكوره تجليات وتنويرات بحصولات نور الانوار بوده كه از مرتبه
بمرتبه اشرف رجوع نمايد ومطرح اشعه انوار غيبي را بنظر در اورده مشعشه
فردوس مكين را ملاحظه نمايد تصور وجود حقيقي مركوز او كردد وبعد
ازان ترقي نموده مرتبه فمرتبه از اخس باشرف تا بمشاهده نور الانوار جلت
عظمته مشرف كردد چنانچه از لفظ فلما جن عليه الليل غسق ظلمت
وداج طبيعت بشر بظاهر وباهر ميكردد كه باقطار سحاب عنايت غيث
هدايت بارض قلبي رشح فيضان افكنده وانبات بذر خلقت مودعه
بصدر صفحه ملكوت قلب رسيده بنظر قلبي نور اشدرا در صورت
كوكب طالع در افق سماء روحانيه وعروق صراح روحيه اعتلائيه مشاهده

ومطرح اشعه انوار غيبي م

وملاحظه ومطالعه

٣٤

وملاحظه ومطالعه مينموده تقرير لساني را جاري كردانيده هذا ربي كه مرادش
بر كوكب كه عبارت از نورانيت اوست سمت تطرق پذير يكشته است چون
ازين مرتبه بمرتبه اشرف ازان تلقي وترقي فرموده اين مرتبه در پرده حجاب
واستتار مستور ومكتوم افول نور اين كوكب شده بغلبات صفات
خلقيه در حين رجوع وانتقال باوصاف نور ديكر موافق غروب كوكب
سماوي افتاد چون متسع ومنكشف انفتاح واتصال روزنه قلب بملكوت
بهم رسانيده وبعد رصد قمر مشاهده تجلي نور ربوبي در مراة قمر بنظر
در آورده متكلم بكلام هذا ربي كرديد چون طيران وسيران از اخس
اين باشرف نمود وازين مرتبه بمرتبه اعلى متوجه شد واحرام مرتبه فوقيت را
در كمر مستحكم كردانيد افول اين مرتبه تطرق پذير كرديد باوصاف منكسره
وفور شوق منطق بنداى لئن لم يهدني ربي لاكونن من الضالين شده رفع
حجب واحتجاب اجتنا سر بيرون كرده بشهد ظهور وانجلى ومتعد امانت
واعتلا خراميدن كرفته وخروج شمس هدايت از سماء استقامت بنزيه
مشرق كشته نور فؤاد شارقه بضوء خالق حقه انتقال يافته قدرت لنا
را بكر هذا ربي ترنم كردانيده يعني شمس هدايت تعظيم بجهت قرب ابراهيم
از شرك انانيت متبري از اضداد وانداد كشته نوع همت خلت ازجهات
وخلص محل جمال از شبكه وهم نموده متكلم بكلام يا قوم اني بريء مما تشركون
كرديده كه چون رؤيت ظلمت شبهه وغسق داج باطله نموده بود در عالم
اجسام واسطقسات ادراك افول در افق تغير وتبدل وتجذع امر را

ربي م

فلما افلت م

بلحاظ ادراک مخرّج نمود که صلاحیت وتاهّب الوهیت داشته باشد
مرتقي بعالم نفوس مُدّبره اجسام شده درافق استکمال ملاحظه
نمود حکمی راکه سطالعه وملاحظه نموده بود مخالف او رابنظر کلیل انکر
در فضای جهان وساحت دوران بتجلی ومزین کرد ایند پس بعالم عقول مجرده
صعود نموده پرواز وطیران اغاز کرد مصادف افول در عالم افول مسلوب
بود افق امکان مسلوب بود الا جناب اقدس ازلي وقیوم ابدلي که حمل
کوکب بحث وخیال وشمس توهم وعقل دراورد که مقصود قوت مُدرکه
غیر موهومه بوده باشد که مصون از قوت متخیله بوساوس تکلّفات
اوضاع عرفیه معتکفان مساجد حقایق عقلیه را از سجاده کمال بر سریر
عجب ووبال وازخلوتخانهٔ انکسار چار سوی وقار ودار اعتبار کشیده متلبسید
چنانچه تقریر نمود و یسبح کل شئ علی تعری وتنحی از قوم جستنه منطق
بکلام انی بری مما تشرکون شد وابن آیه کریمه ازجناب واهب متعال
وموهبین لایزال خطاب مستطاب بحضرت افضل النبیین واکرم المرسلین
سمت تخصیص یافته واز اجلال کمال صعودی بمرکز هبوطی نزول پذیر
کشته یعنی چنانچه متجلي نمودیم واز پرده غیب بمطلع ظهور شهودی رسانیدیم
بتجلیات جلیه وانکشافات نفیه ملکوت سموات وارضین رابتو
وبابراهیم نیز مشاهده رابمنصه انکشاف منکشف رسانیده بودیم وملکوت
فعلوت از ملک آمده وان عالم امر وعالم غیب وعالم نوراست بردابجه
فهم فریجه وقرار داد قرایح قویمه صراحه مستور نماند که معجبات سمادي

متمکن بیکردانده
نمیکردانید

مضمر وغرابیات ارضی مظهر امده واعتلایی مدارج اقبال وارتفاع معارج
افضال را باهتزاز درآورده چنانچه سنبله ومیزان چرخ متبعد الدور
وسنبل وضمیران خاک قریب النور وسنک بدخشان بهی اللون وآثار
واطوار که درفصل ربیع ازپرده احتجاب بصفحهٔ ساحت ظهور طلوع مینماید
وجلوه کنان بعرصهٔ پیشکاه رعونت وخرمي درمیاید وقوت نامیه
که از مستوریت پردهٔ خفا ومکنونیت حجاب غطا چهره کشاید وخطاب
مستطاب بسحاب فیض مآب رسانید تا اغتذا که دراناء وسع ووعای
طاقت وقدرت درارتکاب کنجایش داشته باشد از آب بحر کسب نموده
براوج هواء صعود کرد بدون علاقهٔ اعتصام ورابطهٔ ارتسام ابتنای
نموده بسیط ارضي را فرش مرصعي بکستراند والمغاله ممهد وجودی
که معتبر بنباتات شده از صدمات زمهریریه وآسیب تواردات
بردیه صیانت واحتفاظ نموده برضاع اصطناع تازه وسیراب کرده
تا بکسوت لطافت وخلعت نضارت سراز مغاک خاک تیره بر
برآورده لسان خاک تیره بکلام حالی متنطق کردیده تقریر نماید
فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها وچون
اوضاع فصل شتا سراز کریبان عدم بفضای وجود درآورده زمین
ودمن افسرده وپژمرده کشته نه سبزه وخرمی را حظی ونموي ونه
کلستان را برکي ونزهتي عوار یس اوراق از کاخ شاخ نزول نموده
مراطوانی آن اشجار دعوی ارتفا ودعونت را از سرانداخته برهنه
سرافراز

سالم و دلیلیست قاطع بر وجود و وجوب ذات حقه و وحدت صرفه
بحته و بجهت استقرار زمین کوهها را نصب کرده و نباتات را با نعش
بمنصه صدور رسانیده و عالم هیولی را کما ینبغي برافراشته و
امکان ذاتی و وجوب بالغیر ولیسیت و بطلان بحسب جوهر ذات
و سنخ حقیقت و وجوب بحسب استناد الی الذات الواجب من کل
جهة در سنخ ذات مجعول اول سرشته سرایت در آحاد و اعداد ممکنات
و ذرات اجزای نظام وجود نموده مستتبع ان کردیده که لابد در مرتبه
از مراتب ظهور در سلسله معلولیت بعد از مرتبه ظهور اول معلول
زوجي العدد متکثرة الاحاد مؤتلفة الهویات بوده باشد و
هرچند بعد مرتبه از اسنانه اقصی الغایات و قصیا النهایات تطرق
پذیر کرده موجب ترکب اشدیت خرابت امتزاجیت کشته و مخالطه ما بالفعل
ما بالقوه متضاعف کرده تا انکه معنی بالقوه بر سبیل اضافه و معنی ما
بالقوه بر سبیل توصیف در هیولانیات کونیه عنصریه و اسطقسات
زمنیه ظلمانیه متصل متزاوجي و ازم اید بحسب تقاسیم نورانیت
جوهر ذات و غسقانیت سنخ و عین حقیقت و علیت و معلولیت
و ظلیت و ذو ظلیت و اعتلاء و سافلیت و ذل لازم محبت نسبت
بعالي و عز لازم قهر قیاس بسافل بدایه مخلوقیت ازدواج امده اند
چنانچه در قران حکیم اشاره باین امده وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وجود ممکنی منقسم بخارجي و ذهني کردیده و هریک

بعهده

46

بدهری و زمانی متنوع و متنوع امده فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَاَجَنَّهُ اللَّيْلُ
کما یقال ذَهَبَ بِهِ وَاَذْهَبَهُ وَدَخَلَ بِهِ النَّارَ وَاَدْخَلَهُ که جن و فعل لازم را
تعدیه بهمزه نماید یا بحرف جر فی الجن الستر و الاجنان الاظلام
و الجنون ستره العلة العقل و الجنة البستان الکثیرة الشجرة و
جنت را جنت از اجتنت الملائق و مستی نموده اند که ساتر وجه ارض
است و جن عبارت از سپر و سبع امده و جنین لمناسبت که مکنون و مستور
در شکم مادر کشته و شکم مادر ساتر او شده و فعیل بمعنی مفعول امده
و اصلش ستر بوده و مناسبت بین المعانی ظاهر و باهر است و مرجع
جمله بیک اصل تطرق پذیر کشته که از جن باشد و بالجمله سنخ و اصل
معنیش انست که بغسق ظلمانی و مستوریت نورانی مبتلا کردانید
شب را با براهیم در حینی که اراده هدایت و مناظره بر فرقه عزباجه
زنادقه داشت و بمقدمه مسلمه النبوت بخاطر ایشان نمود و خود را
بمنابه احدی از ایشان خاطرنشان کرد چون کوکبي را بنظر در اورد
و بدیعه دقیقه شناس مطرح اشعه انوار غیبي شده بر سبیل استنکار
منطوق بکلام هذا ربي کشته چه حمل ایمان او بر سبیل اذعان و
ایقان منافی مرتبه علیه او بوده صریح البطلان و متزلزل البنیان
کردیده چنانچه بیضاوی حمل بحقیقت نموده در مقام توجیه غیر
وجیه نامرضیه در امده که این قول در عنفوان شباب قبل از بلوغ و تکلیف
از آنحضرت بمنصه ظهور پیوست این قول مخالف استحسان امده چنانچه

ترقی نموده وتقریر براوده یا قوم انی بری مما تشرکون شهر وصبح الکلالات
بران فلما افل چون ان کوکب غارب شد واز نظر غایب گشت پس ابرهیم
بیان فرمود کان صلاحیت الوهیت نداشته انشاء خسار عرصهٔ ربوبیت
وفضای بیدای جبروتیت ساقط ومنحط گشته بنا بر این واداء این معنی نحو تعلق
بقول لا احب الآفلین کرده یعنی چیزی که صلاحیت انتقال وتغیر من حیث
الذات داشته باشد ومشارب صفای ان بشوایب انحراف دهر متغیر
گردد وشوارع ادایش بعوارض انحراف عصر متبدل شود مسلوب الصلاحیت
سبحانیت وربوبیت خواهد بود ومحتوی ومشتمل بمجعولیت حقیقی تطرق
پذیر بوده فلما رای القمر بازغا چون ملحوظ نظر گشت مطلعیت قمر واز
نور او صفحه زمین متشعشع ومنور ومزین گردید بلسان واح نام فیض
منطق گردید من حیث الفرض او الانکار هذا ربی واین اشاره خفی
ورمز لطیفی است بانکه باید که واجب متعال ومهیمن لایزال سزاواریت
وتاهب اکبریت از هر شی داشته تا انکه ما صدق اعظمیت واشرفیت
واکملیت او بعض عرصه ظهور منجلی گردیده تاهب وصلاحیت
صانعیت ومبدائیت وفاعلیت داشته باشد چون ان جم پرستش
زهره ومشتری مینمودند واز برکات ان کشف دستور خمسه کواکب
سیاره ومنسوبات ستارهای ثابته وهفت بند افلاک ومسدس
جهات وقصاید عقول وغزلیات نفوس ومقطعات موالید
ورباعیات عنصریات بیدا نشستند از باب الزام ایشان بیان فرمود

از جهت

٢٧

از جهت شدت نور قمری که ان سزاوارتر است از سایر کواکب بربوبیت
فلما افل چون ان نیز غارب شد ودر پرده حجاب اختفا مختفی گشت ابراهیم
بتقریبا ورد که آن نیز تاهب وصلاحیت جاعلیت ندارد پس اعتلای
مدارج اقبال وارتفاع معارج افضال را مصروف بجناب اقدس
کبریا محققه گردانید واز بارگاه قدوسی تمنای استغراق سعادات
ازلی طلبی انظار ازلی نمود ومتنطق بمضمون بلاغت مشحون این جلیله
لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین گردید یعنی اگر
صانع وموجد من مرا کف نماید وباز گذارد ونور هدایت را بمن مرون
والقا ننماید پس هر آینه از جاده صراط مستقیم مبتعد گشته از جمله گمراهان
وخاسران میبودم که ناگاه سرهنگ وخسرو سیارگان سر از نقاب
نهان خانه متواری ومنزوی برآورده ضیاء اراده خود را مصروف
بطلعت ساخت واز شعشعه طلوع او زمین منور گشت وتیغ نورانیت
او بسطوح آفاق انتشار یافته بنظر در آورد که خورشید انور از رابعة
السماء که منبع حیات وینبوع فیض است طالع گردیده غسقانیت
شب داج ودیجوریت ظلمت را باستشراق لوامع اضواء متبدل
ومتعوض بنورانیت ساخته وچون بحسب جرمیت از همه
اکبر وبنورانیت از همه اکثر واشرق وبرفعت از همه بلندتر که دست
گردون انبساط وکبریای سدره اساس از ارتقاء مدارج ظلال جلالش
قاصر ومنکسر بود تلقی لسانی نمود بر سبیل فرض یا انکار هذا اکبر

هذا ربی

فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ این آیه کریمه منزل
منبع ومبنی برانست که حق ازلی ومربی عالم جملی بایدکه واحد الحقیقه
واشرف واکمل الذات وقادر باشد وبشوایب انحراف دهر متغیر
ومتبدل نگردد وشوایع ادایش بعوارض انقراض عمر متعوض
نشود که امکانیت وتغیر وتخلع وتخلخل وتهیج را بسرادقات عز
اوراهی نبوده از آلایش تغیر وتبدل و نقصان بری بوده باشد بعد از ان در نفس
نفیس خود توجه تام وتصرف کامل نموده بساحت جناب ذی الجلال فوق التمام
والاکرام طیران وسیران نموده مستنطق بمضمون بلاغت مشحون آیه کریمه
مصداق إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا محصل
ومعنی آنکه از شرک مایل ومنتقل باخلاص گشته ورحیق صافی را
مذوق نموده که درین آیه اشارت بر وجود ووحدت قیوم واجب
الذات صمدی الحقیقه تحصل پذیر گشته که اگر متبحر متأله بالغ
الطبیعه تبلیغ نظر فرماید این وجوه را از دلایل وبراهین ذات حق
وصفات مطلق بر المواد اساطین حکما الطبیعیین ادراک فرمایند که دعوی ص
مفوضات ومختلسات مسافر قوت نظری را در بیدای مطالعه
غامضات مندرق وقافله انظار فکری را در تیهه استنباط عویصات
راند آبد از لذ پان نحوی که ملاحظه اجسام باعتبار وجود حاصل
کردانیده انتقال بانیت مطلقه وهویت غیبیه نموده از حیز
تقلید بفضای ساحت تحقیق طیران نموده وبکه بتأمل فاحص

ماؤل تواند بود که مقصود از آن کواکب عقول صرفه بوده باشد که در
عالم بدو ومثابه نیرین وسایر کواکب در عالم اعلی فی الترتیب النازل من
لدنه سبحانه طولاً وعرضاً علی الاطلاق تقرر پذیر گشته باشند همچنانکه
هریک از این کواکب غروبی وافولی در مرتبه حسی دارند نیز کل واحد
از عقول مجرده را غروبی وافولی در مغرب فنای ذاتی وکتم عدم اصلی است
بر ایشان محاویج نور صرف حق وقیوم مطلق اندکه از شغل امکان معرا و
مبرا ومقدس باشند لابد وناگزیر خواهد بود اگر مستدبر فاحص التفکر
ومتفکر بالغ التدبر تلاحظ وتصادف تطابق بین العوالم نموده باشد
انوار صرفه ناسوت را بمثابه کواکب سموات مثل آفتاب وقمر وزهره
بحدقه جلیدیه در می آورد ومغارب ایشان را در مغرب بطلان ذاتی
ومغیب امکان اصلی بمثابه غروب این کواکب در مغرب حسی
مشاهده نماید پس اگر ملاحظه انها بحسب امکان ادراک نماید همه را
در لیسیت صرفه ولا شیئیت محضه هالکه الذوات باطله الهیات
ملاحظه مینماید وبوجود بالغیر که از جناب وجود تام فوق التمام بایشان
فایض گردیده موجود ودیان می داند طور اول اختیار ومذاق متکلمان
است وثانی مشرب حکما الهیین است ونوع دیگر آنست که عالم امکان
فی حد ذاته لا شیء صرف است که وجود بالغیر دارد بلکه اقتضای لیسیت ذاتی
مینماید پس از وهم جبر مرفوع ومسلوب باشد حتی آیت او بنابرین
هر گاه متأمل کامل الذات بنظر ومبالغه بصیرت ملاحظه نماید انوار قدسیه را

که عقول قادسیه مجرده اند با وجود تنزه از تغیر و انتقال محروم میکرداند
که هریک با وجود تکثر و تجزع و تحز ضنویت و شدت نوریت در ظلمت لیسیت
ذاتی مبتلا گشته بنابرین باید که نور ذاتی و وجود حقیقی قیومی بوده باشد
که صانع و منبع وجودات بالغیر گردیده جمیع انموذج و مجملات و
مفصلات از مهیات جواهر و اعراض از آن در سلک سلسله ایجاد
وجود انیت در آورده و نیز هرگاه متدبر کامل النصاب تامل نماید و
بسطوح اشراقات لمعه عواطف سبحانی صفات کمالیه آن نور الانوار را
از علم و قدرت و ارادت و حیات همه صفات ذات خود بلکه
حقیقت ذات خود را لاشی صرف دانسته مستغرق و مضمحل لیسیت
در مغرب فنا که معبر با مکان ذاتیست گردیده ادراک فهم بالذات
نماید پس جزم بعلم و قدرت و ارادت و انیت قایم بالذات حاصل آورده
متفلق بقول لا وجود الا هو میکرد چنانچه که شیخ در اشارات ذکر نموده
اورده که ان الهوی فی خطیرة الامکان اقول پس موضح و مبین شد از
بطلان ممکنات و مجعولات فی حد ذواتها انیت حق و احدیت
مطلق واحد الذات احدی الحقیقه من جمیع الجهات سدره ۵
اشراقیه مطلق وحدت از ثوانی معقولات امده بنابر اصطلاح
شایع حکما که عبارت آمده از ما لا یعقل الا عارضا لمعقول آخر
ولم یکن فی الاعیان ما یطابقه از معقولات ثانیه میزانیه
که محدود گردیده هو العوارض المخصوصه بالوجود الذهنی که عرض

و متامل بالغ الانتصاب

ان

۳۹

ان بمعقولات از وجه اولی بحسب خصوصیت ان در ذهن تحصل یافته
و نیز از حیثیت حال آن در تقرر ذهنی و وحدت واجب ازلی وجود سرمدی
وجوبیست و از وسنخ و سرفوع گشته و حدت عددی که وحدت عددی را
بسرادقات مجد او راه نیست و وحدت عددی از ظل ذات واهب متعال
و مهین لایزال امده و عقل صراح و قوت قراح را در ادراک وحدت وجوبی
در یافت ذاتش جاده و صراطی نیست که ان وحدت عین ذات و سنخ
هویت اوست که سرمایه تجارت باقلیم لاهوت و راس المال دانش برازنده
مجد جبروت قاصر خداج امده و عوالم ملکوتیه و ناسوتیه بجمیعها
و اسرها از ظل نور ذات قیومی عزت کبریاء مستطرف گشته و چنانچه حس
بصری از مشاهده و رویت جمال کالرشمس عاجز و متقاصر همچنین قدرت عقلی نیز
از ادراک ذات او حیران و قاصر گردیده پس واجب حقیقی و قیوم ازلی از
وحدت عددی مبرا و معرا است زیرا که وحدت عددی ما یحصل الکثرة
بتکررها و لازم گشته که از وحدات متکرره کثرت تحقق یابد و این حکم
از وحدت انضمامیه مسلوب بالذاتست من حیث جوهرها و سنخ حقیقتها
بلکه مقتضی برهان قاطعست بسا وقت وحدت شخصیه و وحدت
بالمناسبه از جهت استلزام یا استلزام ماهو موضوعها بالذات ابا
دارد از وحدت عددیه که بعینه ابقاء اوست و وحدت ازلی الذات
قایم بذات و وجود وی مجهولة الکنه و انیت و وجود و تشخص بعینه
نفس و سنخ ذات آمده و تکثرش ممتنع بالذات شده ذهنا و عینا

عبارت آمده از

واز تکرر هر نوعی از انواع تسعه وحدت نوعی اهتزاجی کثرتی حقیقی پذیر میگردد
که مقابل این نوع وحدتی باشد تصویرش آنکه از تکرر وحدت نوعی کثرت
بالنوع حاصل میگردد واز تکثر جنسی تعدد و تکثر وحدت جنسی مترتب
میشود وهرگاه محمول تکثر داشته باشد موجب تکثر محمولی خواهد بود
واز تکثر موضوعی کثرت بالموضوع حاصل گردد وصورت ندارد انضمام وحدت
نوعی با وحدت جنسی و وحدت بالمحمول با وحدت بالموضوع و تالف
وجمعیت وحدت بالمحمول با وحدت بالجنس یا مع الوحدة بالموضوع
وبرهان قاطع ودلیل ساطع بر تحقق وحدات و تعدد او بصفت ظهور تجلی
گشته عن ان یکون ممتنعا بالذات کثرت عددیه متصور نیست وسلوبیت
ان مسلک تصوری ظاهر گشت بلکه کل ما یفرض که تکثر عددی باشد
پس سلوبیت ومرفوعیت آن عدد بعینها از وحدت عددیه تطرق پذیر امده
و وحدت عددی مجهول الکنه نیامده و ممتنع القیام بذاتها گشته چنانچه
در کثرت تحصل پذیر میگردد و کثرتی که مرفوعیت تحقق حقیقی داشته باشد
مکون نفس وسنخ واصل وحدات معروضه برای اثنوت یا ثلاثیت اتباع
قیام بالذات ندارد بدون معروضی که مجموع معروضات وحدات باشد
و وحدت انقسام پذیر گشته بوحدت قایم بذات بدون استفاده
از غیر وسلب استلاقی از کثرت ما بعنی شی که از کثرت تحصل یافته باشد
واین مرتبه مختص واجب علی الاطلاق امده و بوحدت دیگر وحدت
حقه صرفه که معراو مبرا از تحلیل شی بشی اصلا بوده باشد ولیس مرتبه

احدیت ذات نبوتی وازلیت حقیقت دبوبیت جلاله و وحدت عامه غیر حقیقیه
بجهت هر حقیقتی از مهیات ومجعولات ممکنه زیرا که در سنت قوت عقلی
کههر ممکنی ومخلوقی را تحلیل بجنس و فصل یا ماهیت و انیت نماید
واجزا مشتمل ومحتوی ممکنات قاطبه گشته حتی اجناس عالیه و فصول
بسیطه برای این گفته شد کل ممکن زوج ترکیبی ونیز امکان بحسب
سنخ ذات وجود و وجوب از تلقا استناد بعلت جاعله کسب نموده
از مفهوم ما بالقوه بحسب طباع امکان ذاتی بجانب مفهوم ما بالفعل
بحسب وجود از تلقاء اقتضاء فاعل خرامیده وهر ممکنی اجوف الذات
امده لا محاله وهر متعلق الوجود بماده هیولانیه اسطقسیه از جمله ممکنات
و مخلوقات گشته ازین جهت واجب ازلی حی و قیوم لم یزلی مطلق موصوف
بصمد گردیده یعنی ما لا جوف له و ما لا ماده له و فیثاغورسیین که از اهل
واصحاب فیثاغورس یونانی که سلطان ساسیا و در زمان سلیمان
نبی علیه السلام بوده وحکمت را از مشکوة وحی و منبع نبوت فرا گرفته
وبخواص متنوعه ارض وسما وحقایق مجموعه اشیا بینا ودانا گشته ذکر
نموده اند که فیثاغورس بکلمات عربیه ترقیم آورده ان البادی تعالی واحد
لا کالآحاد لا یدخل فی العدد و لا یدرک من جهة العقل و لا من جهة
النفس فلا الفکر العقلی یدرکه و لا المنطق النفسی یصفه فهو فوق
الصفات الروحانیة غیر مدرک من نحو ذاته و انما یدرک باثاره
وصنایعه و افعاله و کل عالم من العوالم یدرکه بقدر ما یرا الاثار التی

تظهر فيه بنعته ويصف بذلك القدر الذي خصه من صنعه و
بعد از ان بترقيم وتحريا آورده انه الوحدة على الاطلاق تنقسم الى
وحدة قبل الدهر ووحدة مع الدهر ووحدة بعد الدهر ووحدة
قبل الزمان ووحدة مع الزمان فالوحدة التي هي قبل الدهر
وحدة الباري تعالى والوحدة التي هي مع الدهر وحدة العقل
والوحدة التي بعد الدهر وحدة النفس والوحدة التي هي
مع الزمان وحدة العناصر والمركبات ونيز بكلك قلم در آورده انه
اورده اند الوحدة تنقسم الى وحدة قائمة بالذات غير مستفادة
من الغير لا تأتلف منها كثرة وهي وحدة الباري تعالى ووحدة
الاحاطة بكل شيء ووحدة الحكم على كل شيء ووحدة تصدر عنها
الآحاد في الموجودات والكثرة فيها فهو سبحانه بوحدة ذاته بكل
شيء محيط والى وحدة قائمة بالغير مستفادة من الغير وهي وحدة
المخلوقات وهي المبدأ لائتلاف الكثرة وتقابلها الكثرة التي
تتألف منها الاعداد وصاحب ملل ونحل قول فيثاغورس را بطور
ونحو ديكر بنوك قلم [illegible] وربما يقسم الوحدة قسمة اخرى
فيقول الوحدة تنقسم الى وحدة بالذات والى وحدة بالعرض
فالوحدة بالذات للمبدع للكل الذي تصدر منه الوحدانيات في العدد
والمعدود والوحدة بالعرض تنقسم الى ما هو مبدأ العدد وليس
داخلا في العدد والى ما هو مبدأ العدد وهو داخل فيه والاول

وقبل الزمان د ر

الاول ع خ

اقرّ نموده ح

ليست الا للمبدع الكل الوحدانية ع د

كالوحدة

كالوحدة للعقل الفعال لانه لا يدخل في العدد والثاني ينقسم الى
ما يدخل فيه كالجزء له فان الاثنين انما هو مركب من واحدين وكذا
كل عدد فمركب من آحاد لا محالة وحيثما ارتقى العدد الى الكثرة تزول
نسبة الوحدة اليه الى الاقل والى ما يدخل فيه كالملازم له لا كالجزء
فيه وذلك لان كل عدد ومعدود لن يخلو قط عن وحدة ملازمة
فان الاثنين والثلثة في كونهما اثنين وثلثة واحد وكذلك المعدودات
من المركبات والبسائط واحدة اما في الجنس او في النوع او في الشخص
فالجواهر فانه جوهر على الاطلاق والانسان فانه انسان والشخص
المعين مثل زيد فانه ذلك الشخص بعينه واحد فلم تنفك الوحدة
من الموجودات قط وهذه وحدة مستفادة من وحدة الباري
البارئ عز وجل لزم الموجودات كلها وان كانت في ذواتها متكثرة
وانما شرف كل موجود بغلبة الوحدة فيه وكل ما هو ابعد من الكثرة
فهو اشرف واكمل واما وحدت در طبايع امكانيه ومراتب وجوديه
مطلقا مركبات وچه بسايط ومجردات واسطقسيات شر رجوع بصقع تأحد
واتحاد كنند واز جناب اقدس او اكتساب اين نموده كه ان ظل وحدت
حقه وتأحد بظل سده سنيه احديه مطلقه وسند سه ربوبيه است
يعني وحدات امكانيه مشمول ومحصول ومحتوى وحدت الذات
واجب الحقيقه بوده وحدت اصيل از ايشان مسلوب ومرتفع امده
و وجود انتزاعي را اكتساب كرده وانچه درسلك تنوعيت وتجزئيت منتظم

ملازمة د ر

كالجواهر ع د

کشته بودن او متوحد الذات در اعیان بلحاظ عقلی متوهم بکثرت کردیده
در ملاحظهٔ تحلیل بحلل باجزاء جنس مبهمت و فصلش بالمهیته و حد
تحصل پذیر می‌باشد و وحدتی که بجهت حقیقت تحصل پذیر باشد بسیطه کردد
تمکیث خواهد بود همچنانکه وحدت کل از جنس عالی و فصل اخیر
بسیط بنظر وحدت حقه و موجود صرفه آمده و وحدت صرفه و حقه
تحصل پذیر نیست الا بایام بسنخ و نفس خود که انحصار بواجب حقیقی
دارد و شی از وحدات عارضهٔ للحقایق امکانیه از جنس وحدت که
قیام ذاتی تحقق پذیر آمده تحصل نیافته در تحقق محاویج و محتاج و
مشتاق بوحدت حقیقی ذاتی بوده مجعول الذات مفطور الحقیقه
قایم بالغیر سمت تطرق پذیرفته اند و شی از کثرت ما استیعابی آمده
در تقوم مکرر از وحدات عارضیه ماورای وحدت حقه بسبب
سلوبیت و موضوعیت استلاق شمار کثرت و احتیاج مکرر از وحدات
که نوع واحدی از وحدات عارضه سمت وقوع یافته باشد و
سلوبیت کثرت ضروریست مکرر نکرد و تعدد وحدت و حقیقت
وحدت سلوبیت مکرر نفس و سنخ وحدات واکر مر نوع التکرد
والتعدد باشد وحدت متادیکر اصلا مثل آن کثرت تحقق
پذیر نخواهد بود و هر کثرتی موجب اجزاء وحدات عارضه
است بجهت طبایع امکانیه و ممتنع التصورات که صادر کردد کثرت
شیئی از آن وحدت بحته حقه بدانکه از اصول حقیقیه و قرار داد سلیمه

آمده که واحد

۳۲

آمده که واحد از جهت وحدت صادر از و نمیکردد مکر وحدت و جهت
از طبایع کثرت بماهی کثرة سلوبیت که صادر آید از علت واحده
از حیثیت وحدت و ضابط از فطریات قرایح صریحه و فؤاد مستقیمه
غیر معوجه آمده که حکمای راسخین درین مقام تبیانات تنبیهیه و
نموده اند و بعضی تشکیک رسیده درین از لدد یون امت جد
و جدال و ابناء لد و لداد و تشکیک برهان و دلیل جریان نموده اند
با متناع آنکه هر کاه از واحد صادر آید از جهت وحدت آ و ب واز
آ الف ب سلوبیت پس از جهت وحدت ب صدور یافته و نیست
ب و این متضمن اجتماع نقیضین است و فخر رازی در مباحث مشرقیه
متمنطقا علی اهل بیت المنطق من غیر معرفة بالمنطق قال هذه الحجة
سخیفة جدا لانا اذا قلنا ان کذا صدر عنه الف فنقیضه انه لم یصدر
عنه الف لا انه صدر عنه ما لیس الف فان نقیض قولنا واجب ان یکون
لیس انه واجب ان لا یکون فکیف وهما قد یکذبان بل نقیضه انه لیس
بواجب ان یکون وکذلک یمکن ان یکون لیس نقیضه انه یمکن ان لا
یکون فانهما یصدقان بل انه لیس یمکن ان یکون فکذلک ههنا نقیض
انه صدر عنه آ لیس هو انه صدر عنه ما لیس آ بل انه لم یصدر عنه
الف ومما تقرر ذلک ان الجسم اذا قبل الحرکة وقبل السواد والسواد
لیس بحرکة فیکون الجسم قد قبل الحرکة وما لیس بحرکة ولا یلزم التناقض
من ذلک فکذلک فیما قالوه والشیخ قد نص علی هذا فی الفصل الاول

ولیس فی رابعة م

من سابعة قاطیغوریاس الشفاء وهو الفصل الذی یذکر فیه اقسام
المتقابلات فقال ولیس قولنا فی الجسم رایحة هو قولنا فیه رایحة وفیه
مالیس برایحة فان فی الاول القولین لا یجتمعان وفی الثانی یجتمعان
وایضاً فلان النفس اذا ادرکت وتحرکت والحرکة غیر الادراک فقد فعلت
الادراک ومالیس بادراک ولا یلزم التناقض ومثل هذا الکلام
فی السقوط اظهر من ان یخفی علی ضعفاء العقول فلا ادری کیف اشتبه
علی الذین یدعون الکیاسة والعجب ممن یفنی عمره فی تعلیم المنطق وتعلّمه
لیکون له آلة عاصمة لذهنه عن الغلط ثم اذا جاء الی المطلوب الاشرف
اعرض من استعمال تلک الآلة حتی وقع فی الغلط الذی یضحک منه
الصبیان بدانکه سخافت عقلی متوجه ومصروف کسی است که حجج یقینیه را
سخیف دانسته و مجترئ کشته بر تخطئه ائمه علوم برهانیه که بارتقاء مدارج
جلال استقلال ولعلاء مراتب استدلال رسیده اند و مستغرق
سعادات ازلی وسطح انظار ایشان کشته اند بسلوخیت صدق قدم
در تقویم موازین و تحقیق قوانین وباع تضلّع ایشان از ادراک احاطه مسلّح
امده بحار غوامض ودقت اسرار بر سنن حکما ند قیق که سلک
فتح الباب مخاطبات روحانیه ومهبّ فوحات روایح انس ومحب
رشحات فیوض عالم قدس اند بدانکه صدور مالیس ب در قوه عدم
صدور ب است از جهت صدور مالیس ب زیرا که هر علتی را نظر و
ملاحظه بمعلول نموده اورا خصوصیتی خواهد بود که معلول دیگر را

المطلب فی ر

۳۴

نبوده
آن خصوصیت نخواهد بود وباعتبار این خصوصیت ازین علت صادر
می اید که مصدر آن معلول باشد بالفعل نه مصدر غیر آن اگر واحد بعدم
مصدر آ و غیر آ باشد باعتبار ماله من الخصوصیة مستلزم صدق
آن است بحسب خصوصیتی که مصدر غیر الف نیست و او مصدر
غیر الف خواهد بود چنانچه مفروض شد اگر این مصدر واحد حقیقی
باشد پس مصدر الف خواهد بود از حیثیت وحدت مصدر غیر
الف و بالجمله نقیضین صدور الف و لاصدور الف خواهد بود چنانچه
رئیس صناعت در شفا و اشارات بترقیم در آورده و در رساله که بهمنیار
از شیخ استدعا نموده بکلک بیان منتظم کردانیده ان الواحد الحقیقی لو
کان مصدراً لامرین کا و ب کان مصدراً لا و لما لیس ا لان ب لیس ا
فیلزم اجتماع النقیضین اگر در معرض خطاب در آمده که لاصدور ا
مناقض صدور الف نیست زیرا که نقیض شی رفع و قمع و قلع شی است
واین او نیست وبالجمله اگر اراده تعلق کیرد که لاصدور الف بمعنی غیر
صدور الف است مسلّم خواهد بود لیکن غیر نقیض او نخواهد بود
واگر اراده رفع وقلع صدور الف تعلق کیرد ممنوع خواهد بود که گفته کردد
که از واحد حقیقی دو امر بمنصه صدور امده مستلزم سلب صدور
خواهد بود مثلا هرگاه از واحد الف و ب صادر کردد واضح ولایح امده
که صدور الف غیر صدور لا الف است یعنی صدور ب هرگاه
از ان واحد الف و ب صادر کردد پس مستلزم انست که امر واحد بوده باشد

مثل ب یا الف پس اشتراک موضوعست و تقریر دیگر انکه صدور لیس ب
در قوه عدم صدور ب امده از حیثیت صدور ما لیس ب
از صدور ب ابا ندارد نه از حیثیت صدور ما لیس ب بلکه از حیثیت
دیگر تحقق می یابد و همچنین بودن ما لیس برایحة الجسم در قوه افواه
بود که لیس فیه رایحة من حیث ان فیه ما لیس برایحه بالضرورة العقلیه
اگرچه سلب تصادق در واقع تطرق پذیر گشته نه از حیثیت رفع
رایحه بلکه از حیثیت دیگر و بالجمله نقیضان باعتبار حمل مواطاة بالمواطاة
اجتماع هر دو در موضوع واحد بعینه مسلوب الامتناع است و باعتبار
حمل اشتقاقی از حیثیتین تعلیلیه مختلفه امده اند بدون حیثیت
واحده تعلیلیه بینهما و الا البته مستلزم تناقض خواهد بود
و همچنین بوضوح پیوست ضعف و خداج قول صدر المدققین
در انکه بهمنیار در تحصیل بکلک ترقیم اجرا ساخته این وجه را نکو
اکر اورفع اجتماع نقیضین ننموده بلکه لازم را عدم ب از الف نموده
از جهت وجوبیت صدور انو زیراکه اگر و لجیین کوه ند دو شی از
حیثیت واحده صدور کلیهما از وکافی خواهد بود بنابرین مستوجب
لزوم صدور بکل واحد از دو شی خواهد بود اگر از احدهما صادر گردد
از دیگری مسلوب التعلق خواهد بود پس موجب انست که بان صدور
که واجبست صادر گردد دیگری تعطیل خواهد بود و منشا تشنیع حل
کلام اوست بر طرف مرامش اما اول زیراکه در تحصیل بکلک بیان

اورده فوت اجتماع نقیضین است و اما ثانی شیخ صناعت تصریح
باجتماع نقیضین نموده و کلام امام موافق و مصادف و مطابق اوست
اصوب را بسلک انتظام و اجتماع نقیضین را بر نهج استقامت بیان نمودیم
فاستقم کما امرت و لا تکن من الخاطئین و وحدت واجب تعالی مسلوب
و مرفوع الصلاحیت از وحدت عددیست بلکه از اقسام وحدت
خارج و مجهول الکنه امده و اصوب انست که برشته انتظام برهانرا
در اریم در موضع و مقام اثبات حق ازلی و واحد مطلق لم یزلی که
بعض موجود واجب الوجود امده و مسلوب الریب و الشک
است در ضرورت تحقق کثیر قطعا ما تراجیت و کثرت نیست بالتوالد
بلکه کثرت نفس و سنخ جمیع وحدات امده و وحدت مبدا کثرت
شده لا محالة سلب کثرت در نفع وحدت صرفه در طبایع امکانیه
تطرق پذیر است بجهت مقدمه مبرهنه موسسه که کل ممکن زوج
ترکیبی و نیز سزاوار امده حتما از تحقق وحدت حقه صرفه واحد
حق واجب الوجود بالذات وحدات طبایع امکانیه و متوحدات
چنانچه برشته انتظام در اوردیم که وحدت حقه مبداء وحدات
است بعضی بکلک بیان اورده اند ناعقی بقول هناک انما هو انه
لا بد من تحقق الوحدة الحقة لتحقق الوحدة العارضة فتتقوم الکثرة
من تکرر ها ضروری گشته که وحدت عارضه ظل وحدت حقه و
مجعول اش باشد و اگر عدم تاهب و صلاحیت حقیقت داشته باشد تحقق

دین جدیث متضاعف الله تعالی قدره
سلک فتح الباب اعتقاد را بامن
مکشوف فرموده م م م

نخواهد بود و منسلخ الکثرة خواهد بود نه آنکه وحدت حقه از جمله وحدات
تألفی باشد که ازان کثرت تحقق تألفی باشد و مبدأ آن در موضعین
بدو معنی اطلاق تعریف یافته بر سبیل اشتراک لفظی و دیگر آنکه متحصل
گردانیده رئیس صناعت در تعلیقات و بهمنیار تلخیص نموده در تحصیل
آنکه وحدت اول تعالی عظم شأنه از لوازم نفی کثرت آمده و وحدت
در طباع امکانیه سلب و نفی کثرت از لوازم مثل آمده و از اقسام
آن وحدت عددیست بجهت آنکه وحدت بحته قیومیه از وجود
آن کثرت و هوجیت مسلوب گشته و فی حد ذاته ممتنع الشرکه تطرق بذیر
آمده و نیز ممتنع الاخلال بماهیت و انیت و بوجود وجوب است
بلکه بمعنی که مجهول الاسم آمده و حقیقته مالا اسم له یعبر عنه و آنچه
ادراک فهمی مینماید از شرح اسم او آنست که وجود او متحتم و واجب
باشد نه آنکه دیدن حین وجودش واجب باشد علی هذا التقدیر
مسلوب و مرفوع الوحده خواهد بود و از لوازم معنی وجودی نفی و دفع
کثرت است همچنانکه متصل واحد و جنس واحد و فصل واحد و واحد
عددی مبدأ کثیر بالعدد و الآحاد آمده بلکه ازان معنی نفس و عین
معنی سلبی که از لوازم نفی کثرت است مرفوع الصدق گشته پس
بوضوح پیوست که وحدت عددی از واحد ازلی و قیوم حقیقی
مسلوب گشته زیرا که وحدت مهیمن متعال و ذی الجلال لا یزال قایم بالذات
است بنابرین مستلزم نفی کثرت مطلقا خواهد بود که مجهول الکنه و تصور

تکرار

۳۶

تکرار او ممتنع است پس از انواع وحدات عارضه خارج خواهد بود
بدانکه واحد حق متجدد الحیثیت ازانکه وحدت عددیه مراد فات
عز او راه داشته باشد که از تکرار آن وحدت کثرت متقوم میگردد
و مستحق بحسب وحدت نیامده که بکلک بیان آید که واجب تعالی واحد
اعداد وجود و واحد از احاد موجودات است بلکه وحدت عددیه
و کثرت عددیه جمیعا از صنع وحدت محضه آمده و از فیض صانعیت
مطلقه فراهم گشته و وحدت قیومیه وحدت حقه صرفه وجوبیه
قایمه بذات است بغیر معلوم بالکنه و از لوازم آن نفی کثرت مطلقا از
ذات بحسب سنخ مرتبه متحتم گشته نه بحسب مرتبه متأخره از نفس
مرتبه ذات و نه از جهت حیثیت صرفه کنه زیرا که وحدت ماسوای
او وحدت مشهوریه آمده نزد بالغ العقل فاحص الحقیقه راجع است بناحیة
واحد بما و قبول وحدت مینماید و حاصل نموده الله حکما شا محققین این
حقایق را در تعلیم فلسفه و تقویم آن تکرار الورود کرده اند و لایح و واضح
گردید از وحدت باری تعالی مرفوعیت وحدت عددی که وحدت عددی
را در عز ساحت کبریای مجد اقدس او راه نیست بلکه وحدت او خارج
از وسع ادراک عقلی و احاطه قرایحی است چنانچه واضح الدلالة از نصوص
ناطق کلام الله الناطق و میزانه الناطق و تراجمة الوحی و خزنة
السر و حفظة الدین از عترته الطاهرین صلوات الله و تسلیماته علیهم
اجمعین وارد شده و از انجمله ستین اند از بعض ادعیه صحیفه مکرمه

سجادیه لك یا الهی وحدانیة العدد ومن سواك مختلف الحالات متنقل
في الصفات تحقیق این مطلب وتحصیل این مقصد از این کلام فصاحت
فرجام بلاغت نظام است که اراده توحید وحدانیت حقه را بسلك بیان
اورده وسلخ کرده اند از ذات وسنخ واجب والحاج بلکه سزاوار
ممکنات ومجعولات است که ابناء شوایب تکثر وخیاره وادخال بساحت
حریم کبریا، معدن المعادن مکرمات وباب الابواب اقلیم فیوضات
ثابت خالص مسلوب ومرنوعست ودر تنزیل حکیم علیم از قول کریم جیم
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم
فاصابه قوت حتی از ادراك ومراد از رابع ثلث وسادس خمسه
باعدیست که واجب قیومی ومحیط ربوبی محیط کل ممکنات ومصنوعات
والله بکل شیء محیط بمعیت نه بعدیه بجهت عدم دخول وحدت حقه
درباب عدد واضافه بودن با ایشان فی اینما کانوا واینما کنتم ملتفته
تنبیه امده بر انکه معیت دهر بایشان ابت کشته بحسب ایات و وجود
وتقدم سرمدی بحسب وجوه تطرق پذیر نشده بحسب وجود سهمین
متعال ومقدس لا یزال چنانچه در مرتبه ذات معلول علت لا محاله وجود
داره و معلول در مرتبه علت فایض بموجودیت نگشته نکانت
الاشیاء والله معها وکان الله ولم یکن معه شیء وهو معکم اینما
کنتم فاینما کنتم این ایه شریفه نفی تکثر تساوی نموده میکرداند جله
امکنه را بنحو از ان درمکانیات واین معیت بر موقف واحد وضع

خطاب جمع وجایز امده تخصیص بابناء عصر مخصوصه جاری نگشته بلکه شامل
تعمیم اصناف عصور وادوار خواهد بود بلکه جامع قطان ساهره عالم
امکان در صدد وساقه والازال والاباد جمیعا تشتت زمانی نموده وجمیع ثراثر جمیع
ازمنه بشعوب مافیها از زمانیات تا اقصی ابد در بیقلت واحده بر
نسبت واحده تحصل پذیر گشته چنانچه تصریح امده از صریح قول عز ذکره
ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ودر تحدی از
افاویل سالفین بیان شده ان الباری سبحانه واحد لا بالعدد ونظر برکه
واحد از اعداد است بلکه بعین الیقین دان که مقصود او سلب ودفع
کثرات عددیه از حقیقت وجوبیه افاده دبنابر تعدد واجب بالذات
تعالی الله من ذلك علوا کبیرا موجب انست که هر واجبی از اعداد را
وجوب وجود متحصل است وکثرت عددیه از تکثر وتکرر وحدات
وجوبیه تحقق پذیرفته مستبین نمودیم امتناع فرض کثرت عددیه را
در حقیقت وجوبیه ربوبیه ودر نهج البلاغه مکرمه وسایر خطب باب مدینة
العلم ودار مدین الحکمة ودر صحیفه مکرمه سجادیه وبالجمله در ادعیه
واحادیث اصحاب قدس وعصمت وافراد علم وحکمت صلوات الله
وتحیاته علی ارواحهم واجسادهم کوکبه ذکر این تقدیس وتمجید و
تحمید متکرر ومتکثر الورود است وعروة الاسلام شیخنا الصدوق
ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی رضوان الله تعالی علیه در
کتاب خصال روایت نموده باسناده المسلسل عن المقدام بن شریح بن

هانی عن ابیه قال انّ اعرابیاً قام یوم الجمل الی امیر المؤمنین علیه السّلام
فقال یا امیر المؤمنین اتقول انّ الله واحدٌ قال فحمل الناس علیه وقالوا یا
اعرابی اما تری ما فیه امیر المؤمنین علیه السّلام من تقسّم القلب فقال
امیر المؤمنین علیه السّلام دعوه فانّ ما یریده الاعرابی انّ القول فی انّ
الله واحد علی اربعة اقسام فوجهان منها لا یجوزان علی الله عزّ وجلّ
ووجهان یثبتان فیه فامّا اللذان لا یجوزان علیه فقول القائل
واحد یقصد به باب الاعداد فهذا ما لا یجوز لانّ ما لا ثانی له لا یدخل
فی باب الاعداد اما تری انّه کفر من قال ثالث ثلثة وقول القائل هو
واحدٌ من الناس یرید النوع من الجنس فهذا ما لا یجوز لانّه تشبیه
وجلّ ربّنا عن ذلک وتعالی وامّا الوجهان اللذان فیه فقول القائل هو
واحد لیس له فی الاشیاء شبه کذلک ربّنا وقول القائل انّه عزّ وجلّ احدیّ
المعنی وانّه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم کذلک ربّنا عزّ وجلّ
واز لطایف دقایق وغرایب حقایق ومقاصد قدسی ومطالب سبحانی
نکات این موضع است آنکه از اعاظم الهیین از حکماء یونانیین بکلّ
بیان واضح نموده اند که هرچند تکثر در هیچ معلولات ومجعولات ومخلوقات
فراهم آیند وتکثر وترکب ایشان باعث تضاعف واکثار وموجب تزاید
وتکرار میگردد ووحدت ازلیّت وسرمدیّت حقیقیّه قیّومیّه مشتد
ومتزاید متطرّف پذیر میشود ومعلم اول مشائیه یونان ارسطوطالیس
در میمر ثامن اثولوجیا در تحریر وتقریر این بحث وتدقیق این مقصد تفکّرات

وتوهّمات

وتوهّمات وتحدّسات نموده بتحریر در آورده وتشتاق الآن نعلم التی
الذی قد اکثر فیه الحکماء الاوّلون القول واضطربوا فیه وکیف صار
الواحد المحض الذی لا کثرة فیه بنوع من الانواع علّة ابداع الاشیاء
الکثیرة من غیر ان یخرج من وحدانیّته ولا یتکثّر بل اشتدّت وحدانیّته
عند ابداعه الکثرة لو اضفنا الاشیاء کلّها الی شیء واحدٍ لا کثرة فیه
فنحن مطلقون هذه المسئلة ومبیّنوها غیر انّا نبتدئ فنتضرّع الی الله
تعالی ونسئله العون والتوفیق لایضاح ذلک الی آخرها فاله بتصریح
البیان وواضح التبیان گشت که واحد حقیقی وواجب تحقیقی مبرّا ومنزّه وعرّا
آمده از وحدت عددی که وحدت عددی بساحت جناب اقدس ابدی او
راهی وسلکی ندارد سدرهٔ شجرهٔ عینیّه برطیب روایح ازهار ونفح
فوایح استثمار حدایق ادواح واضحت که چون تنطّق استیمای واستنبا
بلیغ استکشافی بهم رسانند در آنکه وحدت الحقّه سنخ وعین مرتبت
وجود واسترواح نسایم فیض فیوضات وجود تطرّق پذیرگشته د
تکثّر منبع نقص وخداج ومعدن نقصانست که با قطار عنایت ابدی
وهدایت سرمدی بساحت وسایر عالم کونی متوجّه گشته وحیثیت
علم سلب غیبوبت مجرّد از مجرّد است وهرگاه بسبب غیبت تحقّق پذیرفته
شود چون علم نفس بذات وسنخ مرتبه خود این مرتبه مسمّی
بعلم حضوری شده که تا یه محض تجاور حضوری وظیفه تخاطب
شهودی است وگاه بجهت ارتباط منطرق میگردد چون نیام صورت

مجرده منتزعه از ملیات اسطقسیه این مرتبه را حصولی خوانند در
صورت اول چون ان مجرد قایم بذات وسنخ حقیقت خود تحقق پذیر
امده پس علم و عالم و معلوم همه عین واصل خود فراهم امده باشند
و در صورت ثانی انست که قایم بغیر باشد و اکتساب از غیر نموده باشد
و علم تحقق اتحادی با معلوم تقرر پذیر گشته و غیبوبت مصداق عینیت
~~کشته~~ و علم تحقق نمی پذیرد و بصفحه وجود متجلی نمیشود بدون وجود عالم گردیده
واز معلومیت صادر نیست مگر هیولی و علایقش که مستوجب حال
در صورة و اعراض و اشخاص ذاوضع باشد پس تحقیقی از اینها متحصل خواهد
بود و عاقلیت بودن شی ایست قایم بذات غیر حاصل الوجود در موضوع بسلب
علیت بعد التجرد و نیز مستوجب حصول در ذات او نخواهد بود و همچنین
ذات از سنخ ماهیت واصل حقیقت امده و در طباع خود اهل تقدس گشته
از ملابست اوضاع و محاذات جهات و عقل ذات خود و معقول ذات
خود گشته است پس ذات او بما هی متقررة موجود نفس ذات است عقلا
و عاقلا و معقولا و وجود خود بعینه صورت عقلیه از ذات خود لذاته
تطرق پذیرشده و صور علمیه ارتسامیه معلول بالذات بحسب اعتبار
نفس الامر و العلم حصولی بحسب اعتبار خصوصیت ارتسامیه ذهنیه
رد کلام متأخرین گشته چنانچه مذاق ایشان منصرف شده که معلول بالذات
امر عینی است و علم صورت قایمه باذهان تحصل پذیرشده چنانچه امر در
مبصرات و مسموعات و بالجمله ادراک محسوسات نموده اند که معلوم
بعینه ...

٣٨

عاملکارخانهٔ قوای
ادراکیه ...

بالذات در علم حصولی صورت مرتسمه است با قطع نظر از ارتسام و همچنین
امر در محسوسات بحیثیتی که محسوسات بذات صورت منطبعه
در بنطاسیا که حس مشترک که جامع الشتات وجوه احساسات است
با عزل نظر از ارتسام و بانچه که مرتسم در ان شود احساسات و تغایر
میانه سمع و مسموع و بصر و مبصر و شم و مشموم و ذوق و مذوق و لمس
و ملموس باعتبار است چنانچه امر در عقل و معقول تحقق یافته و این
منحصر در مجعولات و مخلوقات امده و مستبین و واضح گشت که جوهر
مفارق عالم بسنخ ذات اصلی و مدرک ذات عینی است بادراک تعقلی
و ادراک ذات خود و ذات او زاید بر وجودش نیامده چنانچه شیخ رئیس
در کتاب نجاة بکلک بیان اورده و اذ قد ثبت واجب الوجود فنقول
انه بذاته عقل و عاقل و معقول و اما انه معقول المهية فلانک تعرف
ان طبیعة الوجود بما هی طبیعة الوجود و طبیعة اقسام الوجود بما هی کذلک
غیر ممتنع علیها ان یعقل و انما یعرض لها ان لا تعقل اذا کانت فی المادة
و مع عوارض المادة فانها من حیث هی کذلک محسوسة او متخیلة
و ظهر فیما سلف ان ذلک الوجود اذا جرد عن هذا العایق کان وجودا
و مهیة معقولة فکل ما هو بذاته مجرد عن المادة و العوارض فهو بذاته
معقول و الاول الواجب الوجود مجرد عن المادة فهو بما هویته مجردة
هو عاقل عقل و بما یعتبر له ان هویته المجردة لذاته فهو معقول لذاته
و بما یعتبر له ان ذاته لها هویة مجردة هو عاقل ذاته فان المعقول هو الذی

مهيته المجردة لشئ والعاقل هو الذي له مهية مجردة لشئ وليس في شرط
هذا الشئ ان يكون هو او اخر بل شيئا مطلقا والشئ مطلقا اعم
من هو كما سنوضح فالاول لان له مهية مجردة لشئ هو عاقل ذاته وبما
مهيته مجردة لشئ هو عاقل وهذا الشئ هو ذاته فهو عاقل بان له المهية
المجردة التي لشئ هو ذاته وهذا الاقتضاء لا يتضمن ان ذلك الشئ اخر
او هو وايضا فان المحرك يقتضي شيئا متحركا وهذا الاقتضاء نفسه
ليس يوجب ان يكون شيئا اخر بل نوع اخر من البحث يوجب ذلك و
لذلك لم يمتنع ان يتصور ان شيئا يحرك لذاته الا وقت ان قام البرهان
على امتناعه ولم يكن نفس تصور المحرك والمتحرك يوجب ذلك اذا كان
المتحرك يوجب ان يكون له شئ يتحرك عنه بلا شرط انه اخر او هو وكذلك
المضافات يعرف اثنينيتها لا من نفس النسبة والاضافة المعروضة في الذهن
فانا نعلم يقينا ان لنا قوة نعقل بها الاشياء فاما ان يكون القوة التي نعقل
هذا المعنى هي هذه القوة نفسها فتكون هي بعينها تعقل ذاتها او
تعقل الاشياء بها او قوة نعقل بها هذه القوة ثم تتسلسل الكلام الى غير
النهاية فيكون فينا قوى نعقل الاشياء بلا نهاية بالفعل فقد بان ان المعقول
لا يوجب ان يكون معقول شئ اخر وبهذا بين انه ليس يقتضي العاقل ان
يكون عاقل شئ اخر بل كان ما يوجد له المهية المجردة فهو عاقل وكل
ما مهيته مجردة توجد لشئ فهو معقول اذا كانت هذه المهية
لذاتها تعقل ولذاتها تعقل كل مهية مجردة تتصل بها ولا تنافيها قد

فهمت ان نفس كونه معقولا وعاقلا لا يوجب ان يكون اثنين فالذات ولا
اثنين في الاعتبار ايضا فانه ليس تحصيل الامرين بالاعتبار ان له مهية
في ذاته وانه مهية مجردة ذاته له وههنا تقديم وتاخير في ترتيب المعاني
والغرض المحصل شئ واحد بلا قسمة فقد بان ان كونه عاقلا ومعقولا
لا يوجب فيه كثرة البتة واضح كرديكه قدوس حق وذات فرد مطلق مجرد
كبريائه در اقصى مراتب تقدس وتنزه وتجرد وتفرد بالذات متقدس از
فضل از مواد وعهد وساير ما تحصل المهية بجال زايده است وحض
واجب قيومي ظاهر بنفسه مظهر لغيره است كه ذات بذاته او در پرده مستوريت
واختفاء ومحجوبيت از وا از ذات خود نيست پس عالم وعاقل ومعلوم همه
سنخ ماهيت واصل حقيقت خود بوده باشد ونسبت سلب غيبوبت مصداق
عينيت خواهد بود بنا على ذلك اشكالات واعضالات تقييديه و
تعليليه واعتباريه از وجه عرايس ابكار افكار حكما وغبار حيرت
از زلال مسرت عرفا مندفع ومسلوب گشته كه قومي از تبعه على السّنخ
استيفا حظ اين مرتبه ننموده وقايل بتغاير گشته اند ودر حاشيه
قديم وجد يد تجريد در نظاير موارد تكثر حيثيت تقييديه را بحر براورده
كما يقال في نظايره مثلا في معالجة الشخص نفسه حيث انه معالج غيره
من حيث انه قابل للعلاج فهما متغايران بالاعتبار وكذا الحال في علم
النفس بذاته فان النفس من حيث انه حاضر عنده مجرد عالم ومن
حيث انه مجرد عنده مجرد معلوم فموضوع العالم مغاير لموضوع المعلوم

ان العاقلية والمعقولية ...

بعض از انواع سلب احكام وصفت
مدرك وانچه جاري مي‌شود ان بوده
كنند ميشود در او مهيه حقيقي
كم كرده نشود وبعضه ضعف
عقل احده منه

بالاعتبار این کلام در کمال نقص و خسران و خداج و حرمانست و عاقلیت
و معقولیت و عقلیت عین و سنخ قیوم واجب الذات آمده بدون
تغایر اعتباری که نور متقدس و وجود متمحض او عین علمست بذاته
و بهوشی مستلزم کثرت اعتباریه از جهت علم اصلاً تحقق نپذیرفت
بدون حیثیت عالمیت و معلومیت و نه بحسب وجود و ماهیت که کثرت
سرچشمه نقص و منبع نقصان و منشأ شریت شده و ذات مجعول
ظل ذات صانع تام آمده و از حیثیت کنه ذات موجد انبعاث یافته
و بالضرورة الفطریه تا بحصول خصوص معین نسبتی مختص و خصوصیتی
بعینها با ذات جاعل معین نداشته باشد که ما عدای آن مجعول نسبت
و خصوصیتی بان بنوده باشد صدور و انبعاث او بخصوصه دون
غیره از آن جاعل صورت معقولیت قوام نخواهد امد بنابرین کلام
و ظاهر شد که در طباع مسلوب الکثرة از واجب حق و موجود مطلق
من جمیع الجهات مع[?] آمده اند در وحدت درجه و وحدت حیثیت مع اند
بصدد در آید و این از نقص کثرت است نه از قصور و نقصان واجب
بالذات مانند امتناع ذاتی که قاصر از قابلیت و تأهب باشد از نقص و خداج
ماهیت خود خواهد بود نه از قصور قدرت و همچنین بحو[?] نکته ها بطیه الکه
حیثیات اگرچه لا تقرر ج مثلاً که نقیض تقرر ج است از سبیل ٧ از قواعد برائیه قویه بر ابتنای حیثیات و اختلاف م
حمل مواطاه بحسب نفس امر و متن واقع مستلزم عدم تقرر ج
است که نقیض اوست از طریقه حمل اشتقاق در متن واقع تقرر پذیر

نخواهد بود اما لا تقرر ج بحسب حیثیتی بعینها در قوت رفع تقرر ج
از آنجهت و در آن درجه بوده موجب تحقق و تحصل انست و تقرر ب
مثلاً لا تقرر ج است و اگر هر دو که ب و ج در وحدت درجه و وحدت
حیثیت تقرر یافته شود لا محالة تقرر و فقد تقرر کل از مرتبتین در درجه
وحدانی تحصل پذیر خواهد بود و از آنجهت تلازم بین المرتبتین
تطرق پذیر خواهد گشت بدانکه شیء و نقیضش بر سبیل حمل علی مصطلح
از حیثیت اقتران مسلوب التحقق گشته از سبیل وجود بسبب انضباط
حکم غیر متصادم از حیثیت اقتران بحسب حاق واقع و متن نفس الامر
بحسب دو حیثیت بخلاف حسب حیثیت واحده که متصادم اند
هر دو از وجه تحقق مرفوع التحصل اند از وجه تقییدیه یا تعلیلیه
و منسوخ الضابط مستلزم النسخ آمده باستناد اختلاف حیثیت
تعلیلیه بتةً و الا موجب استیجاب اجتماع نقیضین از سبیل کلا
حلین بحسب این حمل بعینه خواهد بود آیا لازم التقرر بنا مده
هر گاه حیثیت تا بخصوصها باشد بحسب کنه نفسها بما هی هی بعینها
بحیثیتی که لا حرکت بران مترتب باشد مثلاً در موضوعی بعینه از
حیثیت تقییدیه بعینها و هر گاه ارتباط حرکتی بران در بین موضوع
بعینه باشد در آنچه بعینها تحصل پذیرفته باشد بنی انضمام امر دیگر و گاه
بر آن حرکت مترتب باشد در آن موضوع بعینه بالحاظ اتحاد حیثیت
بعینها و ارتباط لا حرکت بران بی بنی حرکت بعض و دیة فطریة حرکت خواهد بود

ومستلزم اجتماع نقیضین امده از سبیل حمل علی که هر دو حرکت وسلب
حرکت بحسب وجود فی نفسه بحیثیت واحده بعینها بحسب حمل علی
فراهم امده همچنین بعد از ان ایا انبعاث لاحرکت وحصولش بعینه
بعینه انبعاث حرکت وحصولش مثل بحصول بودن کل انبعاث وسلب
ونفی انبعاث برحیثیت عقلیه بدانکه حیثیت عدم انبعاث وحصول
نفی حرکت منبعث است از حصول حرکت بحسب جهت واحده منطبق
کشته پس از تلقاء اتحاد حیثیت بعینها خواهد بود پس حرکت ولاحرکت
باضافه این حیثیت بعینها منبعث امده وتحصل وعدم انبعاث و
حصول مستلزم اجتماع نقیضین خواهد بود از سبیل علی بحسب وجود فی
از حیثیت واحده بعینها وهمچنین مستلزم اجتماع نقیضین است
از سبیل وجود فی بحسب وجود فی از حیثیت وحدانیه وبطلان این
از مطلع فطرت تحصل پذیر میکردد هرگاه استوای میزان فرق میان
اقتران نقیضین از سبیل حمل مواطاه بحسب حمل اشتقاق در واحد
موضوعی وحدانی واقعی ومتن نفس الامری متحصل کردد بحمل اشتقاق
در موضوع واحدی از دو حیثیت مختلف بحسب حیثیت تا از
حیثیات واقعیه غیر تعلیلیه بحسب خصوصیت مستبین الفرق
خواهد بود میانه لا اختلاف موضوع بحیثیت تقییدیه ومیانه لا
اختلاف حیثیت تعلیلیه واز احد حیثیتین صادر نیکردد مکر حیثیتی
سدرة استنارة برمهتدان وادی عرفان ونازلان اساس بیان

دالمخز

واضح است که علم کمال مطلق وجود است از حیثیت وجودیت وایت عینی
پس سنت وجود در وجودیت ممتنعست که از لوازم ماهیت باشد الموجود ما
اصلا اگر در ماهیت وکمال بوجود تحصل پذیر نکردیده وهر چه مسلوب
الوجود وکمال وجود بوده باشد عین وسنخ مرتبه ماهیت خواهد
بود پس قاصر وخارج از امتناع خواهد بود یا اهبت واستیفا
میانه شیء ونفس ذات بذاته تطرق پذیر میکردد یا میانه شیء
وشیء دیکر تحصل میشود بنابر این ذات لذاته که وجود عینی واصل
مرتبه ذات بذاته باشد یا مفیض ومستغنی از ذات وعین خود
بود وموهبت ذات عظمی از تلقاء مفیض وعطیه کبری واهب ازلی
وقیوم لم یزلی امده پس در سوای ذات ودائی سنخ ماهیت خود
خواهد بود وهمچنین قول در ذات کمال وعین صفات مطلق وجود
تطرق وتجوز کشته ونیز تعقل هر عقلی وما عدا ایشان لذاته وما عدا
ذات خود بالفعل نماید بنابرین مسلوب التجوز والتنوع است که وجود
از لوازم ماهیت وثبات حقیقت لذاته بوده بلکه وجود مفیض
مستلزم خود شده تو هو بالذاته از تلقاء مفیض جوهر ذات دوام
نفس وجود ونیز از سبیل دیگر عقل بالفعل بلکه مطلق عقل حقیقت
او باشد حضور وجود شیء بالفعل الموجود بالفعل وذات او مرفوع
الماده ومسلوب المحل است اصلا که وجود بالفعل از عز او بعد
سنخ ذات وعقل او منسلخ ومرتفع خواهد بود وبالجمله ینبوع ینابیع علوم

وجال حقیقت جو ...
ومستنزهات حقیقیه ...
بثواب بهجت وکمال حقیقت وجهه
کعقل نیز پذیر میکردد که مشارب صفات
او از جهت معرا کشته که عوالی صفات
معاطره
بلند واعالی بهجت ارجمند او
عین وسنخ بهجت آمده که جمع ...
وکمال حقیقه ... از امتناع ...
واز غایت ... از حیثیت
خروج ... وسنخیت علم ...
نباشد از دائره وجوب ...
بسیط الکلیت خواهد بود

٤٠

باسرها از منبع وجودات باسرها و از منبع ذوات باسرهاست تحصل
ميپذيرد و هر ذاتي و وجودي ظل ذات حقه و هر نوري و علمي ظل نور
و علم حق اند و حق قيومي ذات الذوات و حقيقة الحقايق و وجود
الوجودات و علم العلوم و نور الانوار است **سدرة اشراقية**
از اصول قريحه عقليه و ضوابط فطريات سليمه مستقيمه و فؤاد حكما
يونانيه اشراقيه انست كه تقرر حقيقت و جعل جوهر ذات و ابداع و اختراع
كنه فعل ماهيت و جوب و افاضت و تحصل وجود و تقرر از غير جاعل
حقيقي جل ذكره و عظم شانه تخيلي ناممتنع و تقرري ما وراي امكان نيست
كه عقول بشري در پرده احتجاب و اختفا مستور و محجوب مانده ما عرفناك
حق معرفتك بلند كشته و قريحه ارجمند و همت بلند دقايق سجل بعجز
و تقصير و خداع معترف شده در تعديل بدايع حيثيات كه عقول
و نفوس و طبايع و حركات و غير ان جهات اربع و حيثيات و اسباب
و وسايل و شرايط و روابط و متممات و معدات و مصححات اند غير ما ذكر
پس كثرت و هر حيثيت حيثيات كه مصحح و موجب استناد متكثرات و متغايرات
باشد در درجات مترتبه و مراتب متقرره تا ارتباط و اتصال سلسله بجناب
اقدس قيوم حقيقي و واجب تحقيقي از توهمات راسخه و اتهامات متاصله
امده شيخ صناعت در تعليقات بدلك بيان اورده و بهمنيار در تحصيل
تلخيص نموده كه ان البسيط الذي لا تركيب فيه اصلا لا يكون علة لشيئين معا
معية بالطبع فانه لا يصدر عنه شيء الا بعد ان يجب صدوره عنه فان صدره

جعل اثر

عن ا ج من حيث يجب صدور ب عنه لم يكن حينئذ واجبا صدور
ب عنه فانه ان صدر عنه ج من حيث يجب صدور ب عنه كان
من حيث وجب صدور ب عنه يصدر عنه ما ليس ب فلا يكون
اذن صدور ب عنه واجبا فاذن كل بسيط فان ما يصدر عنه اولا
يكون احدي الذات بالجملة بيان نموده ايم كه اصل و حقيقت در اين نكته
بعد از انكه بر كوي تقرير و تحرير بالمره بيرون امده حكم بلزوم وجوب صدور
ب و نفي وجوبش معا اگر از واحد الذات آ صادر گردد كه منافيت ب
از آ تطرق نمي يابد مگر با امتناع تحقق الف و الا صدور آ بدل از صدور
ديگري خواهد بود مستلزم ترجيح بلا مرجح خواهد بود بلكه اگر مصحح الاستناد
باشد مستلزم صدور كل از آ و ب باشد موجب صدور جميع ما عدا
بسلوبيت اين منافيت بوده بلكه لازمست كه نفس جميع ما عدا
باشد مثلا اگر بحسب امتناع صدور آ از ج منافي و متخالف باشد از صدور
غير ان از صدور ان تحصل پذير خواهد بود پس كل از ان مرتبتين مرتبه
خواهد بود پس ب حين وجود ب مسلوب خواهد بود و هم آ حين و
جود آ بلكه هر يك عين مجموع خواهد بود و حاصل انكه مرفوع الصحة است
وجوب صدور آ و ب معا از ج از حيثيت وحدت بنا بر نفي امتياز
نشاه وجود كل واحد از ان و صدور ان از و از نشاه وجود ديگري و وجوب
و صدور ان از جهت اشتراك هر دو امده هرگاه احدهما از ان صادر
گردد ديگري مسلوب الصدور خواهد بود و از و لزوم صدور منفك گشتن تقدير

ان لازم مي آيد كه بوده باشد بجهت كل علت موجبه از براى معلول بعينه
خصوصيت ذات نسبت باين معلول مستلزم ترتب بخصوصه بر نفس
ذات بما هي هي است و اما خصوصيت بودن علت من حيث نفسها
مطلع و مبدا استيجاب ترتب معلول بخصوصه و انبعاث معلول
از علت خواهد بود مناسبت ذاتى ميانه شيئين بخصوصهما بحسب
خصوصيت جوهر ذات و سنخ حقيقت بمعنى صدور نخواهيده و
ميانه ساير اشيا موجب اختصاص احدهما از ديگرى بجهت وجوب ترتب
بران و انبعاث ازان بحسب سنخ جوهر ذات بعز دوث علية البته نگشته
و مطلع اين حيثيت بحسب جوهر ذات امده كه بخصوصيت ذاتيه معتبر
گشته و بالجمله ممكنى مسبوق الوجود لامحاله بوجوب امده كه ان
وجوب صدور از فاعل تحصل يافته و وجوب صدور اثر از مبداء
بالذات بسبب عينيه
تحقق پذيرفته اگر از غير باشد مستندا اليه بالذات نخواهد بود
و كلام ما در مستند اليه بالذات است و اگر لذاته بوده و ذات او
شئ واحد حقيقى است حصول دو شئ متصور بر سبيل وجوب
نخواهد بود و اما انچه بر اوهام متشككين سبقت يافته و از ايشان بصفه
لحوق پيوسته انست كه واحد حقيقى را محتمل است از حيثيت جوهر
مناسبت ذاتى نسبت بدو شئ مسلوب المناسبت باشد قياس بدو شئ از ساير اشيا
و هر دو بخصوصه بين الاشياء متعين انه بحسب اين مناسبت صدور
ترتيب بر وجه وحدانى امده بعدم ساير اشيا از سخافت وهم و سقوط

احتمال نزد تدقيق تامل و تسويه ذهن و تلطيف قريحه ذكيه امده اما بعنت
منصرح كه خصوصيت ذات احد معلولين درين مناسبت ذاتى معتبر باشد
و مستبين كرديده ام
كه ميزان تصحيح عليت و معلوليت ميانه جاعل و مجعول امده و ملاك امر
در صدور بجهت وجوب تحصل پذيرفته صحت صدور ديگرى ميانه
جاعل و مجعول بحسب مناسبت ذاتى مشترك البته و اگرچه مسلوب
الخصوصيت باشد باعتبار دين بلكه خصوصيت باعتبار اتفاق
مصاحبه ملغات امده از وجوب ان و تعيين ترتب بران و امر در معلوليت
صدور ترتب راجع ميگردد بجهت وجوبيت بقدر مشترك صحيح الوصف نيامده
نيجهت كه مصروف گردد شئ از خصوص احد هويتين مگر بعرض از
حيثيت تضمن قدر مشترك كه ان معلول بالذات باشد و قدر مشترك
امر وحدانى بحث گرديده و همچنين مسلوب الصحه امده صدور معلولين از افاد
علتى در درجه وحدانى اگر از مكابرى لجاج درين مقدمه بمنصه صدور
رسد از فطرت انسانيت منسلخ گشته از جبلت انصاف رافض
نخلع ميشود شارح ملخص بشته بيان منضبط كرده كه استماع ميكنم نموده ام
برخى از حكماء كه ادعا نموده بودند كه علم باين مرقوم ضرورى نه برهانى
و بيان نموده كه نزد انصاف كه هر كه تامل نمايد و عنان فكرى را معروف بانصرف
معطوف گرداند عالم ميگردد بيقين كه بسيط واحد حق بجهت جملته نگردد
و تعدد آلات و ادوات و شرايط و قوابل سخيفست كه مصدر اثر از بد
از شئ وحدانى گردد و جد معلم قدوة الحكماء الراسخين موافق ما بتبيان فرموده

وکویا که مراد از بعض حکما، خاتم المحصلین باشد چنانچه در بحث امور عامه

تجرید و در شرح اشارات تبیین نموده چنانچه بسلک تحریر آورده الواحد

لا یصدر عنه الا الواحد این عبارت منافات دارد با آنچه که در مباحث

جواهر توضیح نموده و ادله وجوه مدخوله کقولهم الواحد لا یصدر

عنه الا الواحد این قول دال است بر آنکه این مقدمه ثابت نزد او [نباشد و واضح] نشده

و آنچه حکم فرموده باین جد لها نیم که کویا لهذا از حکما خاتم المحصلین باشد

حکم بر ثبوت فرموده چنانچه در غیر مباحث جواهر بوضوح انجامیده و این

امرین از شل او سلوب الصدور آمده میکوییم که مسلوب المنافات است

بینهما هر گاه مدخلیتی در بین مقدمه تحقق یابد مستلزم نفی ابطال [وجه تقییم] یا تردد با[شد]

بوجه دیگر سایغ خواهد بود که بنفی بساطت معلول اول یا وقوع تکثر که واحد را

واجب نیست واحدا از حیثیت وحدت الاجزاء و حیثیات وجهات [واجب مستلزم نکشته]

که در مبدا اول بوجهی از وجوه تکثر [نیافته] باشد و از قاعده مذکوره [سلوب الاستلزام آمده] ...

که معلول [...] باشد و بعد از تامل بلیغ و خوض تام در آنکه حکم نموده

که فاعل مختار بارادت ترجیح صدور جسم فرموده و بالجمله حاصل دخل درین

استدلال است که تحقق پذیر میکردد در حینی که در وجود موثر عالم

مختار باشد این مدخولست چنانچه شیخ صناعت در الهیات شفا در

اثبات حق ربوبی بوضوح رسانیده که اگر موثر مختار باشد مسلوب [در نوع خواهد بود]

که از و صادر کردد اولا و بالذات یکی عقل که مخصص میشاید مختار فعل

خود را باراده و اختیار و این عبارت آمده از علم واجب حق جل ذکره

و علم او بمعلولات عین و سنخ ذات است بنفس ذات رجحان جمیع معلولات نموده

سلوب الحاجة و الافتقار کشته در صدور شی از غیر که اگر چنین باشد معلول

خواهد بود که بیان کرده که شی از خمسه شد که ممنوع الوقوعست که در بحث

جواهر باشد و معلول اول [ابدع] باشد که ممنوع الواسطه آمده در صدور ما عدا

از حق تعالی که علم او مرجح فعل شده نه وسایط مترتبه و مرفوع الامتناع کردید، که از و صدور

که از و دو معلول صادر کردد بلکه اکثر این [...] در مرتبه وحدانی [معلولین نظری پذیر کردید شود]

این مقصود تحقق پذیر کشته که واجب فاعل مختار است و قدرت و اراده

او نفس و سنخ ذات او افتاده و غیر او مضطر در صورت مختار [حصص و مرجلام تحقیقی] یعنی از حکما

بجلب بلی و اضح نموده اند که نسبت معلولات و نظر خاتم المحصلین در بحث

جواهر درین باب واضح نکشته نزد من که چگونه نظر [و ملاحظه] نموده و حکم بمخالفت

کرده سیما معوی بداهت را در شرح اشارات تبیین نموده ان هذا الدعوی

بدیهیة و ان ما ذکر فی بیانها زیادة تذکر للتنبیه و التوضیح اذ من البین ان

کلما یکثر المعلول تکثر العلة و لو بالحیثیة اذ مفهوم علیته لهذا غیر مفهوم

علیته لذاک و الشی المأخوذ مع احد المتغایرین غیر هذا الشی اذا اخذ مع

الآخر فلو صدر عن العلة شیا کانت العلة المفروضة مأخوذة مع الاعتبارین

فلا یکون المفروض شیئا واحدا بل شیئین او اشیا موصوفین بصفتین و اذا

کان تکثر المعلول مستلزما لتکثر الفاعل کان وحدته مستلزما لوحدة

المعلول بحکم عکس النقیض حاصل این کلام است که هر گاه دو امر صادر کردد [و ناشی] [از شی بسیط]

از شی بسیط [...] مثلا هر گاه [چون] حرارت و [...] [کردد] بالین وصف اعتبار

[وطلائی خارج و مازج خواهد بود]

[از بساطت مخذه]

مؤخر از ذات معلول بعدم نفس خود هرگاه ملحوظ نباشد وصف دیگر باشد و از ورود
و نیز برین قول ابزاری علامه تفتازانی در شرح مقاصد که این قول ادا نموده
هذا البحث بذلک لایفید شیئا معتدا به اذ هو کلام قلیل الجدوی بعید
عن ان یحصل معرکة للآراء ومع ذلک لا یوافق ما بنوا علیه من امتناع
تعدد الاثر البسیط ومن الفاعل لا یمکن ان یکون قابلا لما یفعله لان
الفعل والقبول اثران لا یمکن ان ینسبا الی امر واحد کیف لا ولو کان
الامر کما ذکره لجاز ان یصدر عن الواحد اشیاء او یفعل شیئا ویقبل
اخر فیقال ان مفهوم علیته لاحدهما مغایر لعلیته للآخر ولا یقدح
ذلک فی وحدة بساطته الحقیقیة فجاز ان یصدر عن الواحد تعالی
اکثر من واحد ویقال ان هذا لا یوجب تکثر ذاته ولا ان الواحد الحقیقی
لیس یصدر عنه الا الواحد این کلام ابنا بر کلامی که بحکم بیان اوردیم
دارد و ممکن است که مراد از ان خصوصیتی باشد که معبر بحقیقت
مخصوصه شده بدون اقتضای امور اضافیه وحاصل کلام انکه
هرگاه شی وحدانی مصدر تحصل دو امر باشد که در صدور دو
مفهوم حاصل کننده از جهت اختلاف حقیقت در بین حین اگر غیر
خارجین از فاعل تحقق پذیرفته باشد موجب تعدد باشد و اگر
خارج باشد پس شی وحدانی متصف بدو شی باشد مسلوب
التنوع خواهد بود جهت وحدانی بجهتین گردد واما ایراد بران است
که مسلوب التفاوت در بینونیت امده که تقریر نموده اند که امر واحد

45

از جهت واحده مرفوع الامکان است که مصدر دو اثر گردد و ثانیت
این سخن آنیست بدون اقامت دلیل و اجرای کلامی نموده اند که مخالف
دال باشد واگر اراده مخالفت زعم ایشان برین قول نماید دیگر کلمه چون
نسبت از اکثر امر وحدانی صادر میگردد بجهات مختلفه الفصل گشته دیده
که منافی تصریحات و تلویحات ایشان باشد ملیحه علیها که ذکر و ارسطو
و فارابی و رئیسان صناعت بحکمت تصویر براورده و برشته انتظام
منتظم گردانیده اند که احدی الذات که اکرم واشرف واقدم انوار عقلیه
واکمل اضواء قدسیه سلسله بدویه امده و معرا و مبرا و منزه از ماده
گشته که جوهریست در غایت بساطت و حقیقیت در نهایت لطافت
و نزاهت و انیتیست در قصوی مرتبه کمال بحسب وجود عینی و اشخاص
یت وحدانیت وحدت عددی که ظل وحدت حقه حقیقی و فعل فاعل
ربوبیت و بساطتی بحت جوهری که ظل وحدت حقه ذاتیه وجودی
و هویت اوراقی حد وحدة العددیة و بساطة العینیة و وجوده
الانتزاعیة شئ حیثیت متن واقع در لحاظ تحلیلی و ملاحظه عقلی
لازم ذات و مستلزم ماهیت و تجوز ذاتی و وجوب بالغیر و تعقل
ذات حق و تعقل ذات خود و عقل حضوری بقدر امکان و اسم عقل
اول یحتوی و مشتمل برین حیثیات تناولی التزاما و تضمنا است که
چه معلول اول بالحقیقه احد از اینها امده چون حیثیت امکان
ذاتی و حیثیت ماهیت حال جوهر ان معلول گشته اند در ذات خود

بما هو بالقوه بحسب ذات حیثیتین در قوت اتحاد حیثیتی اعتبار و اختیار
نموده اند و بمنزله ماده اخذ کرده اند و چون حیثیت تعقل ذات و سنخ
ماهیت و حیثیت انیت و وجود که مرتبتین حال ان جوهر امده اند
در ذات خود لیکن انچه بالفعل گشته از تلقاء افاضت جاعل که معدن
المعادن و نور الانوار فیوضات و باب الابواب ینبوع ینابیع اقلیم مکرمات
است و همچنین حیثیتین را حیثیت وحدانی اعتبار نموده اند و حیثیت
وجود و حیثیت تعقل را ابتداء و مطلع حال او گرفته اند مستفاد از
مبداء و قیاس بذات مبداء همچنین این هر دو حیثیت را حیثیت وحدانی
اعتبار نموده اند و چون اشرف حیثیات امده در شمار صورتش داشته
اند و تثلیث حیثیات را مناط تثلیث معلولات در مرتبه ثانیه بعد در
اورده اند که تکثر و تدرج حیثیات ذات مجعول بتکثر اعتبارات ذات
جاعل و فاعل است پس ذات واحد حق قیومی را جل مجده بعد از ابداع
مجعول اول بصفه ظهور سه اعتبار عارض میگردد جاعلیت موجود
عقلی و جاعلیت واحد ممکن ذاتی و جاعلیت واجب بالغیر عاقل ذات [عاقل ذات خود هم]
مبداء با اعتبار افضل و اکرم حاشیتین که در شمار صورتست نوری عاقل
عاقل که معبر بعقل دوم شده افاضه و جعل و تقرر میفرماید و با اعتبار
حاشیه اخری که بمثابه ماده امده جرم فلک اقصی و با اعتبار حیثیت توسطی
جوهری عقلانی محرک مدبر که نفس مجرده فلک الافلاک گشته و تکثر و تدرج
اعتبارات و حیثیات که موجب التصحیح تکثرات و تدرجات معلولاتست

در اینمرتبه

در اینمرتبه موجب تزاید و تضاعف تا انقطاع سلسله انوار عقلیه
و اشعه قراحیه که مقطع عقل مفیض حاوی فلک قمر امده تا ساق شجره [?]
و قصوی وجود و تحقق بحیثیه جواز ذاتی و وجوب بالغیر و سایر حیثیات
رفته اند در ان حیثیتین بعنوان تضمین چنانچه جد عیلم طاب الله ثراه و جعل
الجنة ماواه که از رشحات اعقل الاشاعین گذشت بر شته بیان اورده که من
میگویم شکا مراد بین ملاحظه اجمالی روی داده حیثیات مرتبه اولی
اذ بدا از شش اعتبار باید کرد چه حیثیت جنس و حیثیت فصل در مرتبه
حیثیت ماهیت مرسله و حیثیت نوعی و حیثیت تشخص در مرتبه حیثیت
هویت شخصی و حیثیت مفهوم تا بالقوه بحسب جوهر الذات حین فعلیتها
و حیثیت مفهوم تا بالفعل بحسب استنادها الی الجاعل و حیثیت تقرر و
حیثیت وجود در مرتبه حیثیت انیت و حیثیت وجوب سابق و حیثیت
وجوب بالغیر و حیثیت تعقل جوهر ذات و حیثیت تعقل صفات
و لوازم در مرتبه حیثیت تعقل ذات خود و حیثیت تعقل ذات مبداء
و حیثیت تعقل افاعیل و معلولات او در مرتبه حیثیت تعقل مبداء
مضمنست و حیز طبیعی تحقیق این حقایق کتاب تقویم الایمانست
و نیز بعد از جعل ذات و عقل اول حیثیتین اعتباریتین دیگر نفس الامری
عارض ذات جاعل حق و فاعل مطلق اعلی کبریاؤه میگردد یکی ایجاد
ابداع معلول مبدئی بخصوصه که از مراتب سابقه بر ذات او امده
سبقا بالذات و دیگری ایجاد و جاعلیت اضافی که مضایف مجعولیت و مخلوقیت

آن معلول ودر مرتبه ان مجعولیت اضافیست بنابرین مجعولات در
مرتبه ثانیه و درجه لاحقه افاضت برحسب تکثر حیثیات واعتبارات
متکثر ومتدرج باشند ودر دیگر مراتب متضاعفه متنازله حضیضی بر حسب
تزاید وتضاعف چنانچه انطوای کلام چند سطر واضح گشته از اکمل حجت
واتم ایقان در تاسیس اصول وقوانین برهان در وضوح جواهر عالم قدس
وسرچشمه انوار توصل وتقدس از عقول مفارقه عالیه ونفوس مجرده رابطه
بعد ازان ترتب نظام خیر درجات صدور و وجود وثبوت عقل که آن
جوهر بسیط عاقل فاعل متقدس ومبرا از اقتران ماده از حیثیت ذات و
فعل از چند مسلک مبرهن گشته **اول** از سبیل وجاده امتناع صدور
کثرت از واحد حقیقی چه معلوم انکه صادر اول بحسب خصوصیت ذات
ومرتبه امکان ذاتی لازم ذات واجب حق واحدیت مطلق از هرجهتی آمده
پس لامحاله واجبست که ان ذات واحده بسیط منزه از ملابست ما بالقوه
استعدادیه مستغنی از ذات ودر فعل از غیر مبدع ماهیت وفاطر ذات باشد
تا انکه متصحح بالفعل بواسطه فیض فاطر فیاض نسبت بسایر معلولات ومجعولات مستعد ص
که ماعدای او در دایره امکانیت ومجعولیت داخل گردیده بعد از ذات در درجه
معلولیت مرتبه النضج که جسم باشد و الا مستلزم صدور کثرت از ودر حیطه مصنوعیت انواع یافته م
واحد حق در درجه واحده خواهد بود وممتنع الوقوعست که صورت
وهیولی ونفس باشد والا ممتنع خواهد بود که در درجه متقدم بر سایر
معلولات ومصنوعات باشند ودر واسطه ترتیب فیض نظام وجود بوده باشد

مگر عقل اول که اکرم جواهر عقلیه واقدس انوار قدسیه وافضل ذوات امریه واشرف
مبدعات نوریه آمده **دوم** از سبیل تناسب وتوافق میانه علت تامه ومعلول
ایا بوضوح پیوسته که فاطر فعال واجب ذاتی وموجد حقیقی نفس ذات حقه
ومنبع مرتبه حقیقیه علت تامه فاعل بجهت جوهر ذات معلول اول بوده باشد
پس مستلزم آنست که نظر وملاحظه باو تناسب فی لاحق ارتباطی وتصادق فی اتصالی
داشته تحقق پذیرفته اتم واکرم ما یتصور قیاس بهر ممکنی مفروضی ومسلوب
النوع آمده تحصل ان مگر اکرم عقول قدسیه واشرف انوار عقلیه **سوم**
از سبیل امکان اشرف که متصحح الاستناد نامده در سلسله بدویه وطولیه
صدور ممکن در درجه مگر آنکه اشرف ممکنات واکرم مجعولات در درجه
متقدمه صادر گردد ونیز مستلزم لزومیت ان گردیده که اقدس عقول وافضل
ممکنات واشرف انوار عقلیه صادر اول بوده باشد **چهارم** از ممر اخراج ما بالقوه
از قوت بفعل ایا ادراک فهمی حاصل میگردد که شیء از اشیا منتظر المخرج ذات
از قوت بفعل باشد بوده اگر ذات منبع ونفس جوهر شی بوده مستلزم خروج بالفعل باشد
بالقوه اصلا نخواهد بود وهمچنین خروج از قوه بفعل از حیثیت فعل اشرف واکمل
ازو تحقق یافته از حیثیت قبول آمده اگر از تلقاء ذات خارج وزایح گردیده
مستلزم اشرفیت واکملیت ذات او آمده که مستوجب منبع قبول استکمال استتمامی
وحقیقت استتمام کمالی اصل وعین خود بوده وبالجمله شیء از تلقاء نفس خود زایل
الذاهب قبول استکمالی گشته وواهب ومعطی کمال مطلق ممتنع بوده عز و از ان وهمچنین
نفس عاقله از مرتبه نفس هیولانیه مسلوب الخروج والاستطاعه شده چه ان درجه

منفعل مرتبه فعلیت تحقق پذیرفته و بدرجه عقل بالفعل خرامیده بعد ازان برتبه
عقلیه ثابته فائز صاحب که درجه عقل مستفاد باشد فایز گردیده و از مفیض
مرفوع الامتناع آمده که تناسب جوهر ذاتی و تألف سنخ حقیقتی تطرق پذیرفته
و وقوع واسطه در ایصال فیض از باری فاطر فیاض نسبت بمجعولات و مخلوقات
تحقق یافته و همچنین صعود و عروج نفوس بشریه نوریه بدرجات مقامات
الهیه و مراتب تعقلیه و وصول بعقل قدسی و نور عقلی فعال فاطر الوجود و فاهب
الصور باذن صانع و درجه جوهر ذاتی و وجود حقیقی خود بری آمده از قوت استعدادیه
و انفعالات هیولانیه اشراق نور او قبل بکوره قوت نظریه و مقله بصیرت عقلیه
آمده قبل اضائت و استنارت شمسیه بکوره دو اذن و دوائر حدقه عینی و
جلیدیه قوت باصره نظری که براهین اعطا و افاده اصول نموده که مفیض مخرج
الحقیقه و صانع موجد الاینیه بفعل علی الاطلاق که آن واجب قیومی و موجد
حقیقی باشد تعالی از مقارنت عوارض ماهیت و متقدس از ملابسه ما بالقوه
از کل وجوه و جمیع حیثیات بقیاس صنع عقول قیاس صنع طبیعت آمده
در افاضت و استنادیت حیثیت زیرا که سیر مسیر مهیمی و سعی فیصل مخصوص
از جناب مبدأ فیاض آمده بحث از هر امکان ذاتی و امکان استعدادی
آیا مسلوب آمده مرنوعیت مرهون ذاتی بامکان استعدادی و تصحیح
استناد بباری فعال قیومی بمحوضت امکان ذاتی و لا محاله واجب باشد صدور
و فیضان از بارگاه مقدس ربوبی و صانع قیومی البته بدون منتظره و موقوف
علیه مصادفه و مسلوب المحایثه و ممتنع گشته نفی صدور عقل مفارق از فعال

حق جل مجده و همچنین نفس مجرده سماویه و جمیع امریات و ابداعیات و مجردات
برهانیه ششم از طریقه هیولی و حرکت در آنکه هر موجودی جایز الذات
ممکن الحقیقه آمده زیرا که جوهر ذات موجود تحت مفهوم ما بالقوه در
مرتبه ذات بما هی هی مسطور گشته بحیثیه هو ما بالفعل در حاق واقع از تلقاء
علت فاعله و هیولی حرکت و ما یتعلق بها یعنی کیانیات هیولانیه استقصیه
مرهونة الوجود بامکان استعدادی جمیعا از جائزات مجتمع و قائد و فراهم آمده اند
اینکیانیات بالطبایع معنی ما بالقوه در اضافه یعنی مفهوم ما بالقوه بحسب
مرتبه ذات حین ما هی بالفعل بحسب حاق واقع طباع معنی ما بالقوه توصیف
همچنین بحسب حاق واقع یعنی انها و انها الحاصله بالفعل در فطرت اولی از تلقاء
علت فاعله کمالات و موجد حقیقی استکمالات از کتم عدم صریح بقوت
تحصیل پذیرفته میکردند فعلیت و تلبس جعلیت حاصل مینماید بان اخیرا
در فطرت ثانیه مسلوب گشته در ابداعیات غیر موصوفه بامکان
استعدادی بعد از آن هیولی و حرکت بین هر ممکنی مختص ابداعیات
و متخصص باختراعیات آمده چونکه کل واحد فوقانی ملها از طبایع ما بالقوه
بدو سبیل تحقق یافته یکی اعتبار ما بالقوه و در اعتبار ما بالفعل و الح
شده یعنی دیگری متضمن در هویت شخصیه حاصل بالفعل آمده و ذات
شخصیت از حیثیت تشخص در فعلیت قوت مندمج موجود بفعل شده
همچنین مسلوب گردیده شیء از موجودات غیر هیولی و حرکت از امور
ضعیفه الوجود آمده و همچنین زمان ممتد که مقدار حرکت متصله گشته

بنا بر این موضوع می بودند هم
که هیولی و حرکت هم

میکوئیم وبکلفت ترقیم می اوریم چکونه مستجمع الاستناد کردیده ذات متراکم النقص والهداج والضعف والقوة بوجود حقیقی محض واجب بفعلی که بنیع
ذات استتمام یافته از هر حیثیت استکمالی و فوق استتمامی از جهت
استقصا بیان از بدو و مطلع امر بخلو سطی که مناسب طرف
اعلی واسفل بوده باشد هر یک از دو جهت تحقق یافته وچکونه
منبعث از نفس ذات حتی تام بذاته کردیده که او در اقصای وقصیا
نهایت کامل امده و معقب بران نفسه بالطل ناقص بذاته کشته غایته
در غایت و مسلوب التنوع کردیده که متوسط نفس بوده که نفس
تام الفعل کامل الانفعال نیامده بکر باده و آلت وحرکت و مسلوب
الجاذبت امده درین از توسیط جوهر عقلی ذی وجهین تعریه مرفوع کردیده
در فضل معنی ما بالقوة اصلاً و این وجه بلی جناب مقدس ازلی وقیوم
لم یزلی کردیده مکر از فعلیت حقه نفس ذات و سنخ حقیقت از
هر جهت کمال و مثلابیت معنی ما بالقوة متخلص نکشته بحسب
جوهر ذات بحیث ما هو ما بالفعل از صنع علت جاعله و لکن بسلب حیثیت
ما هو بالفعل وجهی تحقق یافته که بلی ما یلج فیه بالقوة امده از حیثیت ما
هو بالفعل و ما بالقوة مختلط شده بحسب جوهر ذات بر دو سبیل حین ما
لنفس ذات بفعل که هیولی حرکت بوده باشد **منه** از هر حرکات تمامه
واضح ولایح امده که هر متحرکی مشتاق بحرکتی ورای ذات خود بوده که
اکر بسنخ ذات و نفس حقیقت متحرک باشد قابلیت و فاعلیت داشته
بنا بر ضرب مستحیل چه کامل بالفعل و مستکمل الحقیقه از جهت استکمال از
حیثیت کمال تحصل می یابد و این محال امده زیرا که هر متحرکی محتاج
و مشتاق بمحرکی کردیده و این منفی التعیع عقل کشته که محرکات متمادی

اواسط منوط شده ام
و اواسط باشد پس حرکت فعلی از دو مسلوب و همچنین واجب که انقطاع
بحرکی باشد بدون متحرک مثل مزج امور از قوت بفعل بذاته و موجود
بغلبه ایاه امریست کران بذاته فعلیت بذاته موجود است و منجز با متحرک
بالعرض میباشد یا متحرک بتسخیر یا متحرک بقسر میباشد اما متحرک بطباع یا متحرک بطباع کردیده ام
و یا متحرک باراده است که مطلع و مبداء ش نفس آمده مستور نماند که نفس متحرک
بدین معنی باشد حرکت صادره از او حرکت تسخیریه بجوانند زیرا که بحسب
اغراض و دواعی که مستجز اوست تطرق پذیر کردیده کرانکه فرق میانه حرکت
و طبیعت تحقق می یابد که نفس مشعر باغراض است بخلاف طبیعت و لکن
مرفوعیت مراد است بحیثیتی که متحرک بطباع مقابل او افتاده و مطلوب معنی
دیکر صحیح که بتامل فاحص ظاهر میکردد بعد از تمهید که حرکت حالتی غیر ثابته
متجدده امده بتجدد نسبت زایل میکردد و مسوغ است که شی غیر ثابت در شی
ثابت متحصل کردد حرکت در متحرک منتفی طبیعت متحرک تطرق پذیر
زیرا که حرکات شیئاً فشیئاً متجدد و متجدد میکردد بفوت الاول
والحاق ثانیه و اصل طبیعت زایل و فانی نمیکردد و ثابت و باقی می ماند
پس مستلزم حالت غیر طبیعی است و تجدد حرکت تجدد حالت غیر طبیعیه
متحصل می یابد و طبیعت مسلوب الاختیار و الاراده امده بلکه متحرک تسخیری
از و تحقق پذیرد پس حرکت او یک جهت خواهد بود بنا برین بوضوح
پیوست که جسم متحرک بالطبیعه است و حرکت جسم بجهت واحده بسبب
تجدد حالات غیر طبیعیه امده و اما حرکت طبیعت نفس بعدم اراده و طبیعت
کردیده

۴۹

متصل پذیر گشته اول بین الظهور است و اما دوم بجهت استغناء فصل طبیعت
بدون قسر پس حرکت تسخیریه متحقق میگردد در احتمالی که قابل و فاعل باشد
با حرکت بمعنی مستحیل خواهد بود بجهت آنکه قبول حرکت تسخیریه قابل و فاعل
بر سبیل ما بالعرض میباشد نه ما بالذات و بالجمله حرکت طبیعی و تبدل
اوضاع غیر طبیعی ناشی شده از خارج حرکت تسخیریه و حرکت جسم بجهت
لمه حرکت طبیعیه چنانچه از کلام رئیس صناعت واضح میگردد
[illegible] که اطلاق الحیوان بر حرکت طبیعیه بغیر مکان طبیعی
تفرد یافته بلکه قرب چنانچه در بحث میل ظاهر گشته که منقسم بطبیعی و قسری
و نفسانی شده زیرا که مبداء و مطلقش و اخذ از آن منبعث میگردد یعنی
طبیعت هرگاه اول از فاعل خارجی از محل اشتغال منفعل [illegible] بان جهت
بگو حدوثی بهم رساند بحدوث میل در محلش که قسری [illegible] مثل حجر
صاعد زیرا که فاعل خارجی محض طبیعت افتاده پس میل بعلو از آن صادر
میگردد اگر امر این متحصل نباشد در بن حین حادث میگردد میل در محل با [illegible]
شعوری و استعانت هر صدوری که آن میل مسمی بنفسانی شده مثل اعتماد
انسان بغیر و اگر بسلب این استعانت شعور [illegible] از میل طبیعی خواهد
بود خواه مقتضی قوت باشد که مطلعش بر وتیره وحدانی باشد مثل
میل حجر بسکون در جو یا چه متفق باشد [illegible] مختلفه مانند میل نبات
بتبرز و تزید از این جهت نامیده شده میل نفردن بشعوری و ارادی و
نفسانی اعم از میل مقرون بشعور و میل نبات بجهت اختصاصیت بذات

النفس بنابرین میل نبات را نفسانی مینامند و طبیعی مختص آمده بمیلی که حرکت
از آن صادر میگردد بر وتیره واحده بعدم اراده و شعور و بجهت ترکب
ازین اقسام خارج گشته مخفی نماند که میل را اطلاق مینمایند تارة و [illegible]
و اراده میشود مسافه [illegible] یا مرتبه دیگر بمبداء اطلاق میکنند و اما تحرک طبیعی
که قوت جوهریه در جسم منبث گشته مانند سایر قوای جسمانیه که مبداء
افاعیل طبیعیه آمده و محرکی که مسلوب التحرک باشد [illegible]
باشد و تحریک آن یا باعطاء مبداء قریب است که بان متحرک باشد مثل عالم
و اسطقسات بحیثیت تحرک صورت نوعیه و اما امر در عالم افلاک بجهت
غیر متناهی حرکات آمده یا از جهت مؤثریت و معشوقیت جوهر متحرک [illegible]
اشواق متتالیه و تخیلات متتابعه گشته و ممتنع شده که حرکت مستدیره
طبیعیه باشد ولیکن لا محالة ارادیه مستند به نفس مجرده آمده و جد سماویات
مسمی بطبیعت گشته اگر بخلاف بیان آورند که مسوغ نیامده که از طبیعت حرکات
غیر متناهیه صادر گردد این مقال صحیح است لکن مسلوب اللازم آمده هرگاه
حرکات فلک طبیعیه نباشد [illegible] ارادی باشد طبیعی از [illegible] و محتاج بیان
شده که حرکات طبیعیه نباشد پس ارادیه خواهد بود بیان کرده میشود که هرگاه
از آن صادر را بدین صدور از جوهر ذات یافته یا از امر خارجی که نه بالطبع
و نه بالنفس باشد و جد سماویات که مسمی بطبیعت خامسه شده [illegible] آمده
در طباع حرکت مستدیره متصله که مبداء و مطلع انبعاث شوق بیادی
حقیقی عظم ذکره [illegible] در کمال حق دائم [illegible]

تحصل نموده
بجهت لیست اشتراک جمیع در استدارة حرکت ودوام اتصالش بعد ازان
واجب امده که بوده باشد هر حرکتی بخصوصیت حرکتی مستدیره قدری
حصول
وجهت نفس مجرده که مبداء حرکت خاصه باراده باشد وجوهر عقلی مختص
اوکشته که معشوق مشوق الیه شده که امام نفس مجرده ومبداء ومطلع
حرکت بخصوصیتها امده بر سبیل تعشیق وتشویق از حیثیت ایتمام
وتشبه بان در عشق باری اول واختصاص بعز جلال الهیه والجذاب وتشوق
مبدء ائمة المشائیه م
بدان از استشراق لمعات اشعه نور الانوار واستضاءه واستنارة از تجلیات
بهاء اقدس قیومی وائمه واشیاخ رواقیه ولاسیما اشراقیین از ایشان بکلمه
تقریر اورده اند هر نوری از انوار قاهره متوسطه را استضائی واستناری
از اشعه لمعات واستشراقات منورات شعاع ضوء قاهر عالی واشراقی وافاضت
شعاعی بر نور سافل تابیده ونیز هر سافلی را فقر وفاقه ذاتی ومقهوریت وذل
وتنزلی وخسیسیتی وشائنیتی قیاس بذات عالی قاهر علوی صعودی داعیه
وهر عالی را قاهریت سلطنتی وفوقیت مرتبتی واستغنای ذاتی وعز معشوقیتی
نسبت بجوهر ذات تحتی لازم جوهر ذات وسوائق خصوصیت حیثیت
افتاده وچون اشعه نوریه مجرده فوقیه میانه سافلات ونور الانوار جل مجده
مستتر ومحتجب نمیکردند چه از لازم وخواص ابعاد وجسوم وموجب جرمانیت
وهیولانیت است پس انوار عقلیه واستنارات نوریه راجهات تکثر وتموج
تحصل یافته از حیثیت قبول شعاع شعشعیه وحیثیت مشاهده
وملاحظه سلطان نور الانوار وحیثیت استناده فعلیت تقرر ووجود

واسطقسیه م

ووجوب فعلیت ووجود وحیثیت فقر ذاتی وذل حقیقتی وانکسار تنزلی
وحیثیت لیسیت بانفراده وهالکیت حین الوجود ورفعت حال
جعلیت که از خواص طبایع امکانیست وحیثیت ذل ومنزلت مجعولیت
وحیثیت مقهوریت وسفلیت استعشاق واشتیاق نسبت بجناب
اقدس قاهریت نور حق وکبریای جاعل سطوع جل سلطانه وحیثیت
عظمه
از ماسوای حق قیومی وحیثیت افاضه رشح فیض بر سفلیات
وحیثیت اشراق اشعه بر انوار مجعوله سافله الهیه وحجب جرماده
وتکثر این اعتبارات ذات بذاته حق جاعل تام مجد کبریائه متکثر
انعکاس
میشود وامادر سایر انوار نوریه مجرده قدسیه قادسیه از جهت
شعاع وغالبیت وقاهریت اشراق واستضائت واستناریت هر عالی
وصعودی واوجی بر سافل هبوطی حضیضی ومقهوریت ومنزلت
اشعه
اعتناق هر سافل عوالی را وتزاید وتضاعف لوامع لوامع سطوح
منعکسه وتعانق معارج استقلال واعتلا بدایع فیوضات وامعان
عجایب مناسبات افتقاد ومحادیح ومشتاق واستفاضه واستناد
واستنشاح واستشراق واستعشاق ومشاهده ومطالعه هر واحدی
بسده سنیه منشاء تارة بدون واسطه در عرض سلسله محاذیت
سنخ مراتبه ذات واستضائت واستناریت جوهر هویت وتارة
بوسایط مترتبه سلسله علویه طولیه افاضه وابداع جهات هر حیثیت
عقلیه
وکثرت اعتبارات وتحصل متکثرات بر احد حقیقی وحراده انوار عقول

ونفوس مجرده قادسیه سماویه وعقول استصنائیه غالبیه ارباب انواع
فلکیه واسطقسیه عنصریه خارج ازدایره حصر وفوق نطاق احصا
چنانچه عزیز حکیم در قران کریم میفرماید وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ
إِلَّا هُوَ ارتقاء مدارج ظلال استدلال واعتلاء مراتب استنباط
مباحثات استتمام یافت ارشاد دوم بر سالکان مسالک
عرفان وناظران معارف وبرهان مستور نماند که حمد وسپاس احدی را
سزد که بوستان کالبد انسان را بنور عقل بیاراست صانعی که مشاعل
سیارات در گلشن سماوات نگاشت مبدعی که منازل ثابتات را بطبقات
درجات بارادت مقرر ومتصل گردانید کارگاه جواهر واعراض در
بارگاه عناصر گذاشت وسوره فاتحه را جهت تلاوت انسان
مرتب داشت ووصف عز خود را دران نگاشت ولغرائب خاطر
مبین ساخت بنابرین این سوره از فوقانیات مراصد وانتهات مقاصد
سمت تطرق بذیرفته پس جهت تفهیم ما یجب تفهیمه بکلک قلم گهر
سنج بر صفحه قرطاس رقم عنبر نثار اورد که فاتحه بدایت و
مطلع واول شی امده چنانچه خاتمه نهایت وغایت ومقطع شی گشته
ودر اصل وسنخ حقیقت یا مصدر بمعنی فتح امده مانند کذاب بمعنی
کذب اطلاق شده وبر اول شی اطلاق وتسمیه گشته بر ای مفعول به
یا اسم الت مثل سامعه وباصره یا برای صفت امده که اسما جهت
مطالع شی گردانیده شده حال انکه متعلق فتح بمجموعست مانند الت

فتح یا مثل باعث بر ان وتا علامت نقل از وصف باسم شده مثل ذبیحه
وکتاب وفرقان اطلاق بر مجموع منزل امکتوب در مصحف میشود وبقدر
مشترک میانه مجموع وابعاضش از سور وایات سمت تطرق بذیر میگردد
اگر گفته شود که اول اضافتین مسمی باسم بر شاکله امر شده مثلا کتاب
مفتاح وشخص زید ودین اسلام پس در قوت سوره مسماة بفاتحة الکتاب
شده ونیز در نحو علم فقه ومدینه بغداد ویوم احد واستعذاب ایصال
اضافه محضه لامیه بحسب معنی اطلاق ینمایم ونه اعتبار مضاف راسخ
طبیعت مرسد که اعم مطلق از مضاف الیه است بوانم بیکلک بیان در می اید
ایا گردانیده میشود فاتحه بتقدیر من مبینه یا تقدیر دران معنی از
مبعضه ومن نیستم از معتدین وبنابر اول ایا کتاب مضاف الیه
جنس مرسل است از فرقان منزل حکیم کریم مشمول سور از حیثیت
سوره وجمیع از حیثیت جمعیت بنابرین حمل صادق بر فاتحه از
جهت مضافیت واعم از وجهی خواهد بود ومسلوب الاکتراث
والاهتزاج امده که اطلاق سوره بفاتحه شود اول قیاس بمجموع منزل
غیر نسبت بکل که قدر مشترک باشد بجهت حصول ان جنس کلی بحکم
من تبیینیه مصادم فاتحه نگشته اول قیاس باحد افرادش که متصح
الاستناد بمجموع حکم است بران همچنین یا بالذات پس فتح متعلقست
یا مثل باعث علیه یا بالعرض از حیثیت فاتحیت نسبت بافراد نموده
ودر سنخ حقیقت فاتحه است زیرا که حق قیومی بان افتتاح فرموده

فاتحه ابواب حکمت و هدایت مع ما فیها داد یا نهایج معرفت و دعا
کشوده و بنا بر ثانی یا با افراد عینی استنامی کشته پس مجموع فاتحه
در مصحف مکتوب شده باشد یا طبیعت عامه مأخوذه از جهت
عمومیت و استغراقیت سایر افراد بالفعل غیر نفس طبیعت مرسله
بما هی هی سمت وقوع جادی کشته باشد و در قران حکیم علیم
در سوره لقمان وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ورود یافته
اکر بکلف بیان در آید که معنی اضافه لهو بحدیث چیست جواب آنست
که معنی آن تبیین آمده که مضاف بعضی مِنْ سطرق کردد اکرچه
مضاف شی الی ما هو منه است مثل صُفَّةُ خَزٍّ وَبَابُ سَاجٍ و معنی
آن من يَشْتَرِي اللَّهْوَ مِنَ الْحَدِيثِ بجهت آنکه لهو از حیثیت وقوع
سمت تحقق پذیر کشته بحدیث تبیین شده و مقصود از حدیث
منکر است چنانچه در حدیث سمت ورود یافته الْحَدِيثُ فِي الْمَسْجِدِ
يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ الْبَهِيمَةُ الْحَشِيشَ سوغ و مجوز کشته
که اضافه بمعنی من تبعیضیه باشد در قوت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي
بَعْضَ الْحَدِيثِ الَّذِي هو اللهو منه و کاه اراده تبیین نفس طبیعت
مرسله بما هی هی صلاحیت حمل بر جزئیات دارد از انجمله لهو مضاف
الیها آمده و بتقدیر من تبعیضیه طبیعت بحیثیت شمول و استیعاب
و احتوا تحصل نحوه بجهت افراد بالفعل نه مطلق حدیث مرسل
از حیثیت نفس ماهیت و سنخ حقیقت و بنذی بیان آورده اند

کرمن

کر من بعضه از اجزاء ما بعد او حکمی بتصه حصول پیوسته بسبب
وقوع بعض آحاد ممتنع الحمل از این حیثیت مثل کل ممتنع الحمل بر بعضی
اجزاء تحقق پذیر است نه از جزئیات محمول هو علیها و آنچه بعرض
تبیین در آورده اند بدقت نظر ساقط میشود در اضافه شی الی
ما هو صادق علیه و اکر مضاف الیه در آن بتصه وقوع انجامیده
باشد مِنْ رجوع بیانی و تمیز میشود بجهت مضاف مانند ساج
للباب و حدیث المنکر اللهو که بوضوح انجامیده شد اکر سلوک الحسن
در مثل حدیث المطلق للهو باشد بنا بر این مِنْ تبعیضیه میکردد پس این
من بعضیت بوده باشد بمعنی جزئیه نه بمعنی جزئی و بالجمله سبیل
من بعضه بتشدید کلام بحسب فذلکه معنی چنانچه در تنزیل کریم عظیم
لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ یعنی جماعت واحده از جماعات نساء و نیز
قول عز من قائل إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا
يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً مشعر بر آن کشته نسبت بمستطیعین آمده زیرا که
رجال و نساء کاه مستطیعین میباشند و کاه عاجزین بخلاف الولدان
و اما قول کریم حکیم فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا بحسب
قانون عربیت محتمل التبیین و التبعیض آمده بنا بر این بیضاوی در تفسیر
آورده مِنْ للتبيين لِأَنَّ كُلَّهُنَّ مُحْسِنَاتٌ و آنچه مستبین در امر زوجات
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم شده متعین التبعیض است بجهت
تخصیص سلخ الفرق بحسب معنی بیانه للمحسنات منکن و للمحسنات منکن و تفصیل

منابط انکر من تبیینی است مجرور بان محمول بر ما قبلش بوقوع الجریانت
و نیز من تبعیضیه متحقق نمیشود چه سلب المتعلق است ما قبل آن لفظ
یا معنی بعض مابعد او محمول علیه بجهت امتناع حمل کل ببعض و نیز قائل
شده اند عشرون من الدراهم اکر ابناء اسفار بدراهم معینه اکثر و ازید
از عشرین بوده باشد یا ماهیات مأخوذه من حیث العموم و غیر نفس
جوهر مرسل خواهد بود و الطلاق من بمعنیه شده زیرا که عشرون
بعضی از بعضی احاد جزئیات غیر صادقه امده هی علیها من تلک الحیثیة
و اکر مراد بدراهم جنس ماهیات مرسله من حیث هی هی لا بشرط شیء
باشد پس مبین بجهت صحت اطلاق اسم مجرور و حمل مفهوم ان بر عشرین
اقتضی مبتدای محض و آمدی تحقیق در تحصیل معنی اضافه بتقدیر من تحقیق
یافته و اکثر جماهیر در این مقام قاصر و از سبیل حائضون اند و هر کاه بنا امر
بر نکته و نهج معانی من باشد چنانچه اشهر و علیه الاکثر است و اما
بر مذهب لمة از ائمه برعه متبرزین در علوم لسانیه و اصل معنی من
بعضیه ابتدا غایت کرفته اند و همچنین من تبیینیه را راجع بمعنی ابتدائیه
و مطلعیه میدانند و از تحقیق باستصواب ایشان بری کشته ام و انچه منهج
از بن معانی مختلفه متغایرة اللوازم متباینة المفهومات است بر رشته
انتظام می اورم اکر کفته شود چنانکه در خطب بعض معددین از ائمه
فن امده حکم بوقع استقامت معنی من بیینیه متعین خواهد بود بتقدیر
معنی لام در اضافه و اکر مبنی التصحیح باشد اظهار لام و تصریح در بن تعبیر مستحسن

نکت

٢٥٤

نکته که متعلم از انتقامات و نخشمات شده که اطلاق بحال مستفاض
از شکوک حاصل ابدکه فتوی بر بن حکم علی الاطلاق مسلوب الاستقامت
امده بلکه استقامت بنا بر عدم صحت تقدیر من محتملة التبیین والتبعیض
بدو اعتبار امده و بین الحاشیتین علاقة حمل متحصل نکشته و وضع و رفع
نسبت کلیت و بعضیت بر وجهی از وجوه جاری نشده و همچنین سلوک
منطرق امده از ان ضرب تا ارض و بین ظرفیة معتبر عنها ببینیة بلکه
بینهما بمجرد معنی محض یافته نسبت اختصاصیه و ارتباطیه پس در بن
متعین شد حمل اضافه بر تقدیر معنی لام که اکر متعین نباشد پس اضافه
بتقدیر من بیینه یا بمعنیه یا بتقدیر فی خواهد بود و همچنین واجب
التحقق لازم التحصل آمده بحث این مقام تا که منحل شود عقد شکوک و
شبهات و منسد کردد ثلمات بحث اضافه **سورة الفاتحة**
باید دانست که فاتحة الکتاب را باسماء عدیده متوسم کردانیده اطلاق را
جاری نموده اند بر انکه ام الکتاب و ام القران و ام الشیء و اصل و منشا
و مانند ام بمعنی ابتدا و مطلع تحقق یافته و اصل ام امهة امده
بدلیل جمع امهات و طایفه اطلاق ام بر والده نموده اند و مکه را ام
القری بیان کرده اند بجهت انبساط ارض از تحت مکه زیرا که بعضی
اعتبار افق قبة ارض از سطح کعبه نموده اند و ام العلم اطلاق بچیزی
شده که جیش تابع و ملازم ان کشته باشد و اطلاق صاحب منزل
بکسی میشود که متصرف از تدبیر و انتظام امر بیتی خود شده باشد از ان

امّ مثواه و این سوره را بدأت و مفتتح قران بشناسند بحسب نزول یا ترتیب
مصحفی یا بحسب ما بقرأت او در صلوات که شرط وقوع صحت صلوة
بقرأت فاتحة الکتابست که از آن موقوف بسایر سور و آیات امده
و مُسَّق بلسان شده و نیز امّ الشی میگویند که مجتمع الاجزاء باشد و امّ
الاموالست که حایزة الاجزاء باشد و منه امّ الدماغ و امّ الرأس جلد
صفیقه ایست که جمع دماغ و عروق و اعصاب نماید یا غشاء رقیقست
که جمع بطون مجرهٔ دماغ نماید و امّ اسطرلاب و حواس انست که جمع
صفایح نماید و صیت نمود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه واله
بامیر المؤمنین علیه السلام در فقره سمت و رود یافته یا علی جعلت الذنوب
کلها فی بیت وجعل مفتاحها شرب الخمر و در حدیث و التمسته اتقوا
سمت و ترع رفته
الخمر فانها امّ الخبائث یعنی جمع کننده کل خبیث و خبیثه در خمر و هرگاه
کفته کرد امّ شر در قوه استجماع شر امده و هرگاه امّ خیر گویند بمنزله
جمیع و کل خیر امده و درین سوره جمله ابواب جمع کردیده از انوار الهیه
و معارف حقایق ربوبیه در تنزیل حکیم و قران مجید نشان آیات عظیم
مُبیّن و ظاهر گشته و اصول آن ثنا حق صرف و اسند کار فیض و رحمت
و تعبّد بامر و نهی تبصّر بعزّ الوهیت و سلطانها و ذلّ عبودیت و دخرانها
و مهیمنیت وجوب و مجد او لیسیت امکان و فقران تذکیر یوم جزاء
و انچه مختص اعمال عباد باشد از وعد و وعید و مثوبات و عقوبات
درج فرموده یا جمله امهات معانی و اقطاب آیات ما یتعلق بتکمیل النوعین

دو انرا خبر امده بهر قبل
از نجه در آورد آخر بعض
صغار و مهران وزنت امده

عاقله و عامله از معارف ربوبیه و طرایق سلوکیه و حکم نظریه و احکام
علیه و مراتب درجات سعداء و منازل درکات اشقیاء و اطلاع بر قدر کمه
مُخدی بدو و عود و استضائت بشعاع وجه نور الانوار بجدّ کبریائه و
اتصال بجناب صمدیت و مصیر بمقعد قدس و رجوع بعالم بهاء در نشأتین
بایده و خالده بجلال ظهور جلوه کر کردانیده و نیز از اسماء امّ القران و سوره
الکنز و وافیه و کافیه تبیین یافته چنانچه دانستی و سوره حمد
و شکر و دعاء و تعلیم مسئله بجهت اشتمال و احتوای سوره چنانچه
بسلک تحریر در امد و بدلالات سبیل و ارائت محجه مختوم خواهد بود
هرگاه امانه بجناب اقدس ایزدی تحصّل پذیر کردیده مسئلت تمنّا نماید
دعوت او را با نجاح مقرون میسازد و منتظره او را بالفعل میسر میکرداند
و سوره نیز مسمّی بشفا و شافیه شده چنانچه از جابر بن عبد الله از
نبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت نموده قال هی شفاء من کل داء الا
السّام و سام بمعنی موت امده و منقولست بطریق رئیس المحدثین ابی
جعفر الکلینی در جامع کافی بسند صحیح از معویة بن عمار عن ابی عبد
الله علیه السلام قال لو قرأت الحمد علی میت سبعین مرة ثم ردت فیه
الروح مرة ما کان ذلک عجبا و بسند صحیح از عبد الله بن الفضل النوفلی
رفعه قال ما قرأت الحمد علی وجع سبعین مرة الا سکن و نیز الملاق
بسوره صلوة شده زیرا که نماز بقرأت مجزی بکشتن نزد ما و شافعی
و ثوری و مالک و احمد در احد روایتین و فاضل و اصحاب او و احمد

در روایت ذکر و همچنین سبع المثانی مینامند زیرا که تحقق سبع آیات
وفاقیست و سوای این سوره موصوف باین وصف نیامده مگر
آنکه بسمله آیه از آیات گشته غیر صراط الذین انعمت علیهم نزد قراء مکه
و کوفه و فقهاء ایشان و نزد غیر بعکس است از اهل مدینه و بصره و غیره
و چه متکرر المثنات در هر صلوتی محقق شده و متنفل برکعت فاذه
بجهت نهی از بتیراء و وتر تتمه شفع آمده یا در اکثر صلوات و در
کل مفروضه واجبه نزد جماعتی که بجواز تنفل بفاذه رفته اند مثل اکثر
اصحاب ما و فریقی از جماهیر و اما نماز جنازه و عاشت نزد ما در صورت
صلوة بمجوزیت و حقیقت بسبب آنست که اطلاق رکعت اصلا
نمینمایند یا آنکه فاتحه مثناة الانزالست بنا بر آنکه نزول بمکه شده
حین فرضت الصلوة و بمدینه حین حولت القبلة یا آنکه در حمد
ثنا بر واجب قیومی متکرر شده یا آنکه از جهت کلمه مثناة شده مثل
الرحمن الرحیم ایاک و ایاک الصراط الصراط علیهم علیهم یا نامیده
میشود بمثانی القرآن مجموع را زیرا که مقترنست بآیه رحمت و عذاب یا
آنکه ذکر مبدا مشفوع و مزدوج بذکر معاد است یا آنکه حکمت
نظریه مشفوع بحکمت عملیه شده و آنچه بحسب کمال قوت عاقله
در آن باشد بحسب کمال قوت عامله خواهد بود یا بجهت تکرر
دلایل توحید و نبوات و حقایق و احکام و اوامر و نواهی و مواعظ
و امثال و قصص و انباء و وعد و وعید یا آنکه در تلاوت مثناه

وعدم

وعدم آسال تطرق پذیرا آمده چنانچه در وضع آمده از حضرت یعسوب
الدین امیر المؤمنین علیه السلم لا یخلق علی کثرة الرد و ابن مسعود درود بیست
لا ینفد و لا یتشان یا آنکه مثنا نعمت در بین مسائل خطابیه
و حجج برهانیه و در این سوره هفت آیه مندمجست و قایل راست
که گویی مثانی از آن سوریست که بوده باشد غیر مئین و فوق مفصل
گویا که مئین مبادی و مطالعست و اواسط مثانی و مفصل سبع سابع
نامیده میشود بجهت اکثار و امتزاج فصول و آن مفصل از سوره محمد
صلی الله علیه و آله و سلم آمده و فرقه رفته اند که از سوره فتحست و
بعضی گفته اند از سوره ق تا آخر قرآنست و مثانی جمع مثنی یا مثناة
مفعل یا مفعلة از ثنی است و تثنیه بمعنی تکریر و اعاده بمعنی مثنی بعد
مثنی بعدم قصد عدد از احاد مثنی قیاس ما جاء برین سیاق
در صیغ تثنیه مثل لبیک و سعدیک و حنانیک و در تنزیل کریم
فارجع البصر کرتین بمعنی کرة بعد کرة آمده با انسلاخ معنی وزن
کرة یا آنکه جمع مثنی یا مثناة بتشدید بر صیغه مفعول از تثنیه
بمعنی تکرر و معاد بر اعتبار سنن جمعیت تحصل پذیر گردیده باشد
و بکلک بیان و رشته انتظام آمده که گویا اول اوجه است بسبب
آنکه قیاس جمع مشدد مثنیات است مثل مثلثات و مربعات
دون مثانی مثل مثالث و مرابع و این سبیل ثالث گشته که جمع مثنی
یا مثنیة بصیغه فاعل از ثنا صفت آیات یا سوره باشد که یا بسنت

سابقا ازجمله وتراکیب براسالیب حکمت وافانین بلاغت ثنا بحق علیم
باسمائه الحسنی وامثاله العلیا وصفاته العظمی وآیاته الکبری است
اگر بتقریر آید که چگونه محلی است در قول جل من قائل در سوره حجر
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وقول علیم حکیم
در سوره زمر اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ
مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ
مرقوم رقم گشته نموده میشود اما سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي در سوره حجر بشریعت
ما کرد انیده میشود عبارت از سوره کثر کما هو مختار السواد الاعظم
از ائمه تفسیر و تظافر یافته باین روایات جمع یا از سبع طوال از سور
بعضی رفته اند که این انفال و توبه است هر دو در حکم سوره واحده
آمده بجهت سلب منصلیت بینهما بآیه تسمیه وبعضی برآءة و یونس را
یکسوره دانسته اند وبعضی آلحم را بکلک ترقیم اورده مانند یا از هفت
عبارت
صحایف آمده و این اسباع است ومن تبعیضیه است چون اطلاع
بلیغ حاصل آمد باسباع و تبعیض بابیان اگر اراده فاتحه شود یا سبع
طوال یا از کل قران یا از کل کتب الله تعالی ومن برای تبعیض و مثانی آمده
و بر هر یک از تقادیر ممکن الحمل آمده اراده هر یک ازین معانی و اما قران
عظیم و فرقان کریم هرگاه اراده شود بسبع المثانی فاتحه یا سوره طوال اگر
اراده فاتحه یا درای ان از مجموع کتاب حکیم منزل جامع کرده اند موصوف
بد و نعت میگردد بر شیئیکه کان نعت دیگر باشد و معنی عطف بین

حمد

٥٧

بعضیه
جمعیت بمنزله انگشته که گفته آید اتیان بما هو الجامع بجهت کون سبع مثانی
وبسبب بودن قران سدره ناطقه مرکز اذهان مشهوریه و قرار داد
قرایح جمهوریه انست که سورة فاتحة الكتاب در تبیان ذات و صفات
لفظ
حق مطلق و آثار و افعال اوست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الله ابناء
واشعار بر ذات قیومی که بان انوار قدسیه وصفات حقیقیه و کما
مطلقه حایز آمده الرَّحْمٰن اشعار آمده بصفات حقیقیه ذوات اضافات
لازمه و مراتب کمالات مطلقه زیرا که رحمن تنبیه بمبدئیت و مطلعیت
و فعالیت گشته که مفیض مبدع حق بصنع ابداعه و فعالیة افاضته
مسند حکم لیسیت را در هم نوردیده تقرر وجود هری را بجای
ان نشانیده و از احتجاب عدمی و کتمان خانه نهانی بر وزنه بروز وجودی
رسانیده و بمشهد طلوعی متجلی نموده الرَّحِيم تنبیه و افصاح بصفت
واحبا للذات احدی الحقیقه آمده و از ساهره قوای ادراکیه برحمت
و الطاف الهیه متوجه شده و دست بعروة الوثقی جناب بی غایت
اوزده و در مقام اتصالات روحانیه و انقیاد ذات سبحانیه و استعدادات
عقلانیه در آمده و ملبس لباس طاعات و عبادات گشته که باعث
وانصراف از عقوبات م
انبعاث مثوبات اخرویه و اجر دلرتفاع درجات سعادیه باشد که الرحیم
متعلق بمعاد عباد گشته الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حمد وصف جمیلت
بروجه تعظیم و علو تکریم بایجادیت نور حق و علو کبریاء جاعل مطلق که جعل
ایت
رأس المال اللذات ایشان آمدات محمد جبروت ترسمایه بتجارت باتیلم لاهوت ارت
دایجادم

وربّ بكسر صفت الله آمده وبنابر فتح مستثنى قرائت زيد بن علي بن الحسين
عليهما السلام منطوق شده كه منادا با محذوف الندا بوده باشد وگروهى
حمل بفعل ماضى نموده اند با ضمير مستتر در ان جمله مستأنفه بوده از سؤال
سائلى جواب است كه از بيت وليت حد قومى مسلت ونمانايد
ما حصل ربّ مأخوذ از تربيت آمده وآن عبارت از ايصال واعطاء بجهه
كل شئ كننده بكمال خود على سبيل التدريج والتجدد ومتصف شدن
بارئ عز مجده باين وصف يا از باب مبالغه متحصل بذير گرديده مثل
انّما هي اقبالٌ وادبارٌ پس مجاز درين از باب تجوز عقلى كه عبارت از
تجوز وتسوغ در نسبت بين بين آمده خواهد بود مجاز لغوى مانند
واسأل القرية معناد كلام ومعز از جام آنكه صاحب تربيت باشد
بنابرين سلوب المبالغه خواهد بود وبعضى رفته اند وسنى نموده
برآنكه ربّ صفت مشبهه آمده بعد از نقل فعلى كه مشتق منه
باشد بفعل لازم پس دران اضافه حقيقيه باشد از قبيل كريم البلد
پس مرفوع الاعضال در وصف معرفت خواهد بود وبالجمله موصوف
با و وحدت صرف وبساطت محض صانع وفاعل وحافظ ومربى
وموجد وجاعل جميع عوالم امكان واقاليم ماهيات ممكنه و
هويات جائزه كننده وربّ شامل وجوب وجود ذاتى شده
كه مربى عالم وتنظيم مؤتلف اجتماع اضداد كه در عالم كون وفساد است
بانواع متنوعه مى پرداخت كه اگر مجعول بالذات باشد محاويج ومنناق

وجودى

بوجودى خواهد داشت پس آن مربى موجد ومربى جميع كمالات
كه از جمله آن وجود باشد مسلوب خواهد بود پس مرفوع الصلاحيت
ايجاد واختراع عالمين خواهد داشت واين آيه مشعر آمده بجميع صفات
جماليه وجلاليه مثل علم وقدرت وحيات وسرمد وتجرد الذات ومسلوب الشركه
والمثل والند والولد والضد والجسمية كه اگر چنين باشد بشوائب
نقص وخسران وبشوارع انحراف وحرمان آلوده بوده مستلزم امكانيت
ومستوجب مجعوليت خواهد بود ومنسد السبيل وممتنع الدليل
است از موجوديت انسان كه سند صانعى ومرجح جاعليت كه الله از
جمله عوالم آمده بآيات عظيمه كريمه بينه واضح كننده چنانچه ابراهيم
عليه السلام احتجاج بان يافته رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ واز آيه ديگر الَّذِي
خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وحضرت موسى عليه السلام استدلال فرموده
رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ودر آيه ديگر رَبُّكُمْ وَرَبُّ
آبَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ واول سوره كه بجناب حضرت
خاتم النبيين صلى الله عليه وآله انزال شده اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اين آيات صريحة الدلالة بينة الواضحة الدلالة
بر وجود سبحانه مبداء المبادى ورب الارباب قيوم واجب الذات واسند
بر وجود صانع از تقرر وصدور انسان فرموده ووضوح تام وبالغ الاشكال
دارد كه تولد اعضاى مختلفه از نطفه متشابهه مسلوب الصدور والوقوع
الا از صانع وجاعلى كه قصد ايجاد وايتلاف اعضا متناسبه وارتباطات

متوافقه وتراکیب مُحَسّنه بهیئه نحوه بتصه صدور رسانیده باین صورت
وفیضان طبایع نموده ازلیست صرف محضه بایسیت وجود حقه واز
لا شیئیت مطلقه بشیئیت جعلیت رسانیده وقطع ورطات عدمات
ولیسیات نموده پس خلق وجعل مصنوعات ومجعولات واضح وهویدا
وظاهر وپیدا بر وجود صانع عوالم عالم بمعلومات قادر بمقدورات بوده
ساطع الحجه والبرهان متحصل گردیده و رب العالمین مشعر گشته بر مبادی
ومطالع جمیع صفات جمالی وجلالی و ربت صفت مشبهه است ودال
بر ثبوت ومبنی بر استمرار بنابرین تربیت وتغذیه وابقاء معینین تعالی
همیشه ثابت ومستمر است در ایجاد ممکنات ومجعولات چنانچه اینان
در حدوث مشتاق ومحتاج جعلیت تامه وجاعلیت حقه اند در بقاء نیز
که عبارت از استمرار واتصال وجود معلولیست مشتاق خواهد بود و
مشرب ومذاق متکلمین مصروفست که ممکنات ومصنوعات در حدوث
محتاج بعلت گشته اند بدون بقاء این مخالف کلام ایزدی وضد برهان
عقلی است واما عالم از ما یعلم به الشیء متعبر گشته بخواتم و وجه تسمیه
عالم باین اسم از جهت متوسم بودن اوست بدالیت ور اصحیت وجود صانع
وهر اسمی که بوزن فاعل بفتح عین باشد بالقصد منکثر الاوقات اسم آلت آمده
مانند طابع وخاتم وقالب وبنا عالم برین صیغه وضع شده پس عبارت
آلت دال بر فاعل قیومی باشد بنابرین مستبین شد بطلان قولی
که عالم یعنی صاحب علم که فاعل بفتح عین جریان نیافته الا در اسم آلت

۵۹

واستدلال از معلول بعلت وانتقال از معلول بخالق بسبیل عقل میداند
پس کل واحد از ممکنات ومجعولات بمنزله عالمی از عوالم بوده اشعار د
ایضاح بر وجود حق متعالیست وبالجمله خلایق اسماء حسنی وعوارف
معارف عظمی وآیات محکمه کتاب کریم الهی ودلایل منتظمه کاینات و
مخلوقات ربوبی آثار ودلایل ذات حق مطلق قیومی بوده باید که متأمل بالغ
النصاب ومتدبر کامل الاکتساب از آن حظی گرفته واخذ نصیبی نموده
وبهره یابی از آیات قیومیت ومعارف حقیقیه کمی بهره اندوختن وهر
لحظه مطالعه آثار قدرت الهی واسرار حکمت نامتناهی مشاهده نمودن
ومنا سوای ذات سبحانی علی الاطلاق تطابق وتلازم مختص بعالم عقول
وعالم نفوس وعالم اجرام فلکی وعالم اجسام عنصری نیست بلکه در جمیع
عوالم متفرقه واقالیم وجود ساریست ودر هر مظهری که لایح شود از آن
صفات منسلخ ومنفک نخواهد بود بنابرین هر یک از اعیان ممکن
الظهور مظهر تطابقات وتناسبات بوده این اعتبار جاریست اگرچه
در بعضی از مناقب ظهور وتفصیل منتقب ودر بعضی بحجاب کون
واجمال محجوب محتجبست مانند عالم وآدم وهر ذره در افاده دقیقه سر
الوهیت بر سر خود عالمی اندیشست اندکلام یافت شبهه که در موضع
تطرق پذیر گشته عالمین از صیغ جمع آمده وکلام استغراق داخل وشده مکرر ذکر
که هر جمع محتوی ومشتمل بر عالمیست پس سلوب الشامل از هر فردی
از آن افراد خواهد بود زیرا که اقل جمع سه آمده ووجه انقطاع این شبهه از آن

وجه لایح و واضح شده اکر رفع نظر و عزل بصر ازین جواب سمت تحقق یابد
در جواب این اشکال وجهی دیکر بمنصه ظهور میشتابد که عالمین متناول
ومشتمل بر هر فرد فردی عالم نیز هست که بعد ازین ان سمت انضمام پذیرفته
جمع بوقوع انجامید پس از حق صرف و مطلق متعالی تعلق بان میکیرد
بنا برین هیچ ذره از ذرات عالم امکان ازعاج از تربیت واجب بالذات
نخواهد بود و مثل این توجیه جاری کشته در هر جمع معرف بلامی که در
قران کریم سمت وقوع یافته مانند واللهُ یُحِبُّ المُحْسِنِینَ که احاله واستیفا
واستغراق تحت تبوسی اختصاص بمحسنی دون محسنی نداند وایه
رب العالمین مشعر بر حدث وتجدد جمیع ممکنات امده بجهت انکه
نسبت ربوبیت وتربیت عوالم بجناب واحد ذاتی وجوبی دال و
مفصح است بر معلولیت وحدثیت ایشان که واجب مطلق وصانع
حق بعضی را لا علی سبیل التدریج مثل عوالم عقلیه وبعضی را علی
سبیل التدریج والتعاقب بتوسط حرکت وزمان مثل حوادث کونی
وزمانی از کتم عدم صریح ولا شیئیت محضه بعرصه فضای وجود جلوه کر
کردانیده واز قوت بفعل شیئا فشیئا اخراج فرموده بخلاف فرض قدم
که مستلزم عدم شمول تربیت و ربوبیت جناب ایزدی صلاحیت علت
از ایشان مسلوب ومنسلخ است واحدی را توهم نشود که تدریج کیانی
ومکون الذات زمانی الحصول نظر بجواد حق متعالیت نسبت ثبات
بثبات مسمی بسرمد شده ومتغیر بثابت دهر ومتغیر بمتغیر زمانک

وتقرر ابداع وصیانت واعطا تاکد ووجوب وعقول ونفوس وطبایع وحرکات
وشرایط و روابط وتعلم قیوم واجب بالذات جل ذکره وعز سلطانه
مجتمع وحایز اند بدون تدریج وتجدد وتعاقب لیکن تدریج زمانیات
وتعاقب متعاقبات نسبت و ملاحظه بیکدیکر مستلزم آن نیست
که قیاس بسرمدی صرف وازلی وابدی حق برین نهج وسوال باشد
چنانچه ظاهر وهویدا و لایح وپیدا شد که علت غایی وحق ذاتی فاعل
مختار است اِنْ شاءَ فَعَلَ وَاِنْ لَمْ یَشَاْ لَمْ یَفْعَلْ لکن شاء فَفَعَلَ که مقدم
شرطیه بنا بر عینیت وسنخیت علم وقدرت وحیات که مصدر آثار
وافعال اختیاریه باشد محقق الوقوع ومستلزم التحصل است ومکون
الذات کیانی الوجود را تخلف از اراده او ممکن التطرق نیست چنانچه
در قران حکیم وفرقان کریم میفرماید اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ
کُنْ فَیَکُونُ که ترتب یکون بر قول کن بحرف فاء که موضوع است بر مسبوقیت
با عدم تراخی منبئ ومفصح کشته بر نفی تخلف چنانچه بجلت بیان مسطور
کردید و رب العالمین مشعر ومنبئ بر صفات وعلم وحدت قیومیت
بدلیل تقویم موازین عقلی وتحقیق قوانین نقلی اما ترتیب حجت وتنقیح
استناد عقلی آنست که درین آیه اثبات مربیانیت وصانعیت عالمین بجناب
اقدس ایزدی تحصل پذیرفته این مشعر امده بر علم سابق بانتظام نظام
وغایت احکام در وبانکه صانع مجعولات و فاعل مخلوقات مرتبه محکم
متقن است واین واضح البرهان ولایح التبیان امده بعلم سابق نظام
خللی

واما بدليل نقلى چنانچه عزيز حكيم در قرآن كريم فرموده أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ولطيف انباء وافصاح بتجرد از ماده ومدتها مى
وخبير اشارت بعلم گشته پس چون مجرد عالم فاعل وجاعل اشيا وجميع
مكونات است پس عالم باشيا خواهد بود على وجه الابلغ والاتم پس بين
وواضح شد كه مفاد رب العالمين صفات عديده سبحانى ربانى آمده مثل
حى ومريد وسميع وبصير ومتكلم ونيز مبنى گشته بر صدق وحدت و
جوبى وبسيط قيومى منزهى وكذب سرچشمه نقص وخداع وسد
خسران واعوجاج است ومنار شريت وحق علم از شرايب نقص
وانحراف وتغير وانحراف مبرا ومعرا آمده كه اگر چنين نباشد ناقص
وخاسر خواهد بود ونيز آيه تمهيد است كه صفات الهى بارى عين ذات
وسنخ ماهيت او گشته اگر مفيد اين حكم نباشد مستلزم سلب خالقيت
وقادريت در ايجاد مجعولات وسماويه فطان وجود رسانيدن وداخل
دايره امكانيه گردانيدن خواهد بود وحال آنكه ذات مصنوع ومجعول
ظل ذات جاعل تام است كه ... اگر متزايد ومتكاثر باشند صفات
او از جمله عوالم خواهد بود كه اگر از عالم قديم بوده باشند مستلزم
اثبات شركاء حى قيومى خواهد بود تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا بنابرين
مستلزم آن خواهد بود كه صفات از ذات ناشى باشند كه خالى از جلال اين
صفات باشد وانبا نموديم سابقا كه موجب نقص نقصى خواهد بود ونيز
اين آيه افصاح آمده بر صفات جلاليه چنانچه بر صفات جماليه دالست

مانند

مانند آنكه مسلوب الجسمية والجوهرية والعرضية والزمانية والمكانية والجهة
گشته بجهت رب العالمين ونيز اين كريمه انباء وافصاح بذات واجب قيومى
ازلى الذات ابدى الصفات آمده كه اگر احدى بنظر دقيقه شناس وبصيرت
حقايق اساس ملاحظه ومطالعه سبحات اشعه انوار نمايد واز مطالع
تا مقاطع عالم سلسله طوليه وعرضيه كه منتج از عالم نور وعالم مجرد وعالم
قدس وعالم تجرد است تا ساقه كه عالم ظلمانى وهيولانى وجسمانى است همه را
باتحاد سلسلتين متشبك ومنتظم مشاهده نموده كه بعضى در بعضى بغرقاب
شعشعانيت غوطه خورده وهر متقدمى ارتباط وتالف بتالى خود بهم رسانيده
بلكه همه ارتباط بيكديگر حاصل گردانيده مثل بيت واحده كه تطابق
بيانه عالم كبير كه مجموع كاينات است وعالم صغير كه عالم انسانيت فوق
الحد والتوصيف ومضمون ولايت مشحون على مرتضى عليه السلام
بران مشتملست أَتَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ
الْأَكْبَرُ ومتزاحمات قربيه هيولى ومتعاقبات افق تقضى وتجدد را
در عالم دهر كه وعاى زمانست مجتمع مطالعه مينمايد وادراكات
متعاقبه نفسانيه اش بعلوم واسعه عقلانيه منقلب گردد پس از
صقع عالم عقل بحريم حرم ربوبيت رجوع كند وسده سنيه مقدسه و
حضرت حقه قيوميت مطلقه را مطلع ومنطبع مبدأ ومعاد مشاهده نمايد
وكمال عالم عايد يعنى عالم سلسله عودى است كه انسان اوان حادث
شود كه نسخه جامعه مراتب سلسلتين بدويه وعوديه است باسرها

عذر غرناط

وایجاد سایر حیوانات و نباتات از برای انسان و انتفاعات اوست چنانکه
قران کریم بان ناطق گشته پس واضح شد که حقایق مختلفة الاحکام
متضادة الاثار مجتمع شده و صورت وحدانی بمنصه صدور رسیده
بان اعتبار شخص واحد از افراد انسانی گشته که اورا فلک اعلی بمنزله
امّ الدماغ شده و شمس بمثابه قلب بوده و سایر ما فی الانسان الصغیر از
بطون دماغیه واعصاب و رباطات و شرایین و اورده و غضاریف
و شراسیف و عظام و اعضاء و جوارح و عقول و نفوس سماویه مجرده
و عقول نوریه قاهره ارباب انواع فلکیه و عنصریه بمنزله قوای عاقله و
عامله که مطالع و مبادی ادراکات و تحریکات‌اند و نفوس منطبعه بمثابه ارواح
و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه گشته بنابرین این روابط و شرایط
والتیام جزء بوحدت فاعل صورت تفرقه و صدور پذیرفت و نیز درین
ایه اشارت بلکه دلالت بواحدیت قیومیه حقه است که واحد الذات
منزه از کثرت و مرفوع الشرکه والمثل امده و نیز مشعر باحدیت ربوبی
که مسلوب الترکب از اجزاء است زیرا که ربّ جمیع اشیا مستلزم است
که بهیچ وجهی مرکب از اجزا نباشد و الا موجب دخول اجزا در ما عدا
او خواهد بود پس مستلزم است که رب عالم رب ان اجزا نیز باشد چه
جزء غیر کلست و این وجه صریح البطلان است که جزء شیء مقدم بران
شیء خواهد بود پس جزء او ارکان ربوبیت و نیز دالست بر نفی ضد و ند واجب (مرفوع باشد از وی)
ذاتی بنابرین او خالق باشد و مربوب را عدم صلاحیت ضدیت و منافی

ضدیت

ربوبیت صانع خود نخواهد بود **سدرهٔ رحمانیه و رحیمیه** الرحمن الرحیم
این دو اسم مشتق از رحمت‌اند که عبارت از نعمت امده و بجهت مبالغه و تاکید
موضوع اند و دال بر توحید گشته و وصف او بر حمل مقتضی تاکید در
اتصاف بصفت رحمت که شامل کافه عباد بوده باشد و زمخشری در کشاف
بسلک تحریر اورده هو مجاز عن انعامه علی عباده لان الملک اذا عطف
علی رعیته و رق لهم اصابهم بمعروفه وانعامه و علم الهدی فرموده
الرحمة لیست عبارة عن رقة القلب والشفقة بل انما هی عبارة عن
التفضل والانعام وضروب الاحسان اعتراضی برین قول سمت ورود یافته
که رحمن و رحیم صفت مشبهه لازم الثبوت را اشتقاق نموده اند از رحم
متعدی و این مسوغ و مجوز نیامده چه اشتقاق صفات لازمه از
افعال متعدیه بقوانین صرفی مسلوب التصحیح امده جواب این اعتراض
بسلک بیان در امده میگویم که این صفات را از رحم باوصف تعدیت اشتقاق
ننموده اند بلکه نقل نموده شد اول لازم رحم متعدی را برحم بضم عین
لازم و بعد از ان مشتق منه ایشان کردانیده چنانکه سکاکی در صرف
مفتاح رفته که فعل متعدی را بمنزلهٔ فعل لازم میکردانند بلکه نقل
آن بفعل بضم عین مینمایند و صفت مشبهه را باین اعتبار ازان مشتق
میسازند و اتمام نحو تحریر در اورده فاعلم ان الرحمة عبارة عن التخلیص
عن اقسام الافات و عن ایصال الخیرات الی اصحاب الحاجات اما التخلیص
عن اقسام الافات فلا یمکن معرفته الا بعد معرفة اقسام الافات و هی کثیرة

سیلین مشترقه اصلاح اوراق از غضروف [illegible] رفته اند و بعضی آمده و چنانکه [illegible] معلق [illegible] آمده ضبط شده اول [illegible] غضروف [illegible]

لا يعلمها الا الله ومن شاء ان يقف على قليل منها فليطالع كتب الطب
حتى يقف عقله على اقسام الاسقام التي يمكن تولدها في كل من الاعضاء
والاجزاء ثم تأمل في انه تعالى كما انزل هذا الداء فقد خلق لكل واحد منها
شفاء ودواء وبيضاوي در تفسير بكلك ترقيم براورده ان الرحمة في
اللغة رقة القلب والانعطاف وهو يقتضي التفضل والاحسان
واسماء الله انما تؤخذ من الغايات التي هي افعال دون المبادي
التي هي انفعالات وتقويت اين قول انست كه ارباب معرفت وعرفان
كه ديده بانان حواس ودروازه بانان سماع اند بشنستر براورده اند خذ الغايات
واترك المبادي ودرين ايه اشاره كشته بانكه حق قيومي عفو وماحي
معاصي واعطا نماينده نعمتها ووهاب ابنا قومي از ممهدان قوانين شوق
واساس اساس عشق رحمت واسعهٔ نوديهٔ صد اينشهٔ را متعلق ومحيط بنا
نيز كردانيده اند چنانچه بذكر در اورده اند كه اصل همه كاينات وممكنات
ليسيت وفنا وعدمست پس رحمت واسعهٔ وشفقت محضهٔ كاملهٔ
خود را بفنا عوالم ثابته مصروف ومعطوف داشته همه را قوت
محض بصفهٔ صدور فعليت نكاشته ذي الحسن والبها كردانيده
تا انكه جميع اقسام لطف از جناب سرمديت حق تعالى بصفحهٔ ظهور
رسيده باشد وبالجمله افاضهٔ جود وايجاد وجود كه منبسط باعيان
ميشود كل شي از اشياء را بازاى مرتبه وقابليت جوهر ذات باشعه
انوار نور الانوار متشعشع كشته شمول عواطف الهي شده چنانچه جناب

اقدس

اقدس ايزدي ايشانرا بجلوه ووضوح متجلي ساخت مثل ضوء شمس كه باعيان
قابله تابيده ميشود وتبليغ نور خود باهي ميشايد انجه مندرج ومنضبط
امده از احوال والوان مستتبعه بمنصهٔ ظهور جلوه كر ميكرداند كانچه
وانچه از جناب اكمل ربوبي بصفحهٔ صدور متجلي ميشود خير محض وافاضهٔ مطلق
جوداست وممكنات شيرانرا بنوع نقص وخسرانند كه تمام الاستيفاض
نبوده قاصرند از قبول اكمليت فيض ومتقاصرند از استعداد افضليت
جود وقصور مصنوعات مستلزم نقص صانع قيوم نيامده وتنبيه
برين سمت وروديافته قول اصحاب عصمت وطهارت ومنبع فيوضات
حكمت وعزت من وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك
فلا يلومن الا نفسه ونيز باين مشعر كشته كلام فصاحت نظام
بلاغت وجام الخير كله بيديك والشر ليس اليك ووجه
توفيق ميانه منطوقات متخالفة الظواهر باين قول واضح ولايح ميكردد
قل كل من عند الله ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
من سيئة فمن نفسك ٥ وكل يعمل على شاكلته انسان شاكله
بالغ النصاب الاقصى من كمال الشاكلة والعرفان كه فيوضات نوريه قدسيه
هادي سبيل وراشد طريق تحقيق اوشده كه اشخاص موجودات
قاطبهٔ بحسب طول وعرض از سلسلتين بدويه وعوديه از محيط
جاعل ذوات وفاعل مهيات وجاعل مجعولات امده وچون نقصان
از چشمهٔ قابليت وماهيت مجعول كشته نه از جناب عز جاعل بنابرين

نقص منسوب بایشان خواهد بود پس واضح گردید از ضمن این شریفه
مسئله امّهات مراصد و قوّهات مقاصد سرّ قدری که اشعهٔ نوریّه
انسانیه را بتفصیل سرادقات جبروت او جاده و طریق نیست و چون
منبع جمیع خیرات و محامد و ینبوع رحمت بالذات او تعالی است
فلامحاله قادر علی الاطلاق و فیاض بالاستحقاق خواهد بود و نیز
عالم بکلّ انعام و وجود است و هریک را در محلّ خود بوضع در آورده
و بنوع استعدادی تربیت داده بنابرین این منزل مبنی بحکمت بالغه
و بدایع کامله و عدالت شامله واجب لذاتی و ذات ازلی فیاض
علی الاطلاق است و نیز مشعر برانست که اعمال حقیقیه و افعال حقانیه
واهب قیومی بشوایب اغراض و مراصد مقاصد مشوب و محتوی
نگشته بلکه اصول مقرون حکمت بالغه و افاضت تامه کامله و رحمت
واسعه او مقتضی جوادیت و منبع رشحاتست است زیرا که معتبر در
وجود افاضه و اعطا و منح و حبا است و علیّات وجود در منح بدون
عوض و چون جاعل مطلق و صانع حق اراده و مشیت فیضان و انبعاث
صور ممکنات بر جوهر ذات ان ماده مشترکه بحسب استحقاقها فانها المختلفه
من جهة استعداداتها المتفاوته و ینبوع ینابیع جواد حق خود عمّ
جوده و وسعت رحمته نابد جلوه شعشعانیه لوامع شروق و ظهور و
اتصال سیر شعاع و سیلان رشح فیض عزّ قدوسیت را بکاینات که
در عدم اباد صرف و لاشیئیت محضه متوسم بلیسیت ذاتند بعین عرصه

ظهور نزول اجلال از ذاتی و بود بدون علل و اغراض و مفاد و محصّل این
مقال انکه خیرات از جناب اقدس فیاض علی الاطلاق جلّ مجده و وسعت
رحمته بساحت صدور جلوه گر میشود بشعور واسعه و اراده کامله
بسلب تصور بواعث و محرکاتی که باعث و محرک او باشند بآن فعل
دون افعال اختیاریه حیوانی که تصوّر آن مطلوب محرک و مشوّق
فاعل گشته او را فاعل میگرداند و این موجب نقص و خداج و مستلزم
تأثر حق از شعور ممکنات است و انکه مستتمّ و تام الفاعلیت منسلخ باشد
مجال مناقشه درین موضع سمت تطرق یافته برانکه علم بکونات و غایات
صفت جاعل برانها ترتب یافته بذیرگشت اگر فعل فاعل بران موقوف
باشد مستلزم استتمام و استکمال فاعل خواهد بود از غیر و قمع و قلع این
شبهه انست که توقف صفت فاعلیت واجب الذات بر صفات
ذاتیه او لازم و منتج آید و این مسلوب المحذور است بجهت توقف صفات
ذاتیه بعضی بر بعضی مانند حیات و علم و کلام و قدرت و اراده پس
اگر فعل صفتی اضافی موقوف بر علم بنهایت و غایت متحصل باشد که
صفت حقیقی ذو اضافه است بنابرین مسلوب المحذور خواهد
بود پس مستوجب رفع توسط شهود بنهایت شوق و انفعال در
او صدور یافته مانند حیوانات و حق قیومی تعالی و منزه ازینست
و حکمائنا المتألهین بران رفته اند که واجب تعالی بسنخ ذاته مقتضی
افعال و اعمال خود است و متاخرین بجملگی بیان اورده اند که اغراض انها

دارد در وجود عيني غايت ونهايت ترتب واقصى مراتب ارتباط فعلي
وارد مختص بغايات كونيه واما غاياتي كه ارفع واجل از كون باشد
غايات وقصيا نهايات فعل خواهد بود بعدم ترتب فعلي وغايت
است كه صانعيت جواد بذاته استتمام تامي وابلغ كمالي بوده باشد
بعدم واسطه امري پس ذات او متم وغايت فاعليت او خواهد
بود چنانچه تصور غايت مستكمل فاعليت ممكنات باشد در افعال اختيارية
ايشان بنابرين غايت فعل خود خود باشد واين كلام راجعست بنفي
علت غايي چه قول بعلت غايي مستلزم استكمال فاعل تام است از غير
واين منافي وجوب وجود ذاتي وقدرت غير متناهي است وبرخي
از اصحاب عرفان رفته اند كه علت غايي بثبوت رسيده وگاه براند
كه علت غايي ايشان اند وگاه قايل شده اند كه صفات ظهور حقايق و
اسماء اند در مظاهر اكوان ونزد مدقق متفحص متامل مآل هر دو متحدات
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بالف عاصم ويعقوب وكسائي سدرة معادنيه
تلاوت نموده اند ومَلِكِ بدون الف غير ايشان بتقرير اورده اند واول
كه مالك باشد عبارت از امده از تصرف وسلطنت در ذوات ملكيه
كيف يشاء ودر ثاني كه مَلِك باشد تصرف باوامر ونواهي در ماموربه
كه اضافه مالك بيوم بظرفيت باشد اضافه عامل بجاري مجرى مفعول
به مفاد ومعادش چنين خواهد بود مالكُ كلِّ الاشياء في يوم الدين باانكه
مالك وشعر فست روز جزاء را اگرچه مالكيت حق سبحانه وتعالى

مخصص

مخصص بظرفي دون ظرفي نيست اما بواسطه خست ونقص اين نشاة ودنائت
اثبات مالكيت اين نشاة براي او كمال وستحسن نيامده بلكه اثبات تا مكين
روز جزا سزاوار امده بجهت تقوم حقيقي كه متعددات مهية كه
انسان دران نشاة مشاهده مينمايد نسبت بان دنياي متخيل مستهلك وخيس
مشاهد او ميگردد وحذف مفعول واضافه ظرف بصيغه مبالغه او مشعر امده
بعموميت تلك جناب بتعيين متعلق جميع اشيا تا كه اذهان اشخاص بهذا
ممكنه استيناف نطق بذير ميگردد ووجه انكه بيضاوي وغيره از مفسرين
متوجه تصحيح استناد اضافه مالك بيوم الدين گشته انست كه در وصفيت
مالك مضاف باضافه لفظيه الله را انفصال مستصعبه ست ود دد
يافته كه اضافه مالك بيوم الدين اضافه اسم فاعل بمعمول خويش امده
واضافه لفظيه اكتساب واقتناص تعريف تحصل نمي پذيرد پس چگونه
صحيح ومسوغ امده وصفيت او الله را بنابرين مفسران متصدي اين اضافه
گشته تارة مالك يوم الدين را بمعنى مالك الامور في يوم الدين اخذ نموده
اند وبرين تقدير اضافه بيوم اضافه صفت بغير معمول خواهد بود ويكبار
بمعنى له الملك بكسر ميم گرفته اند پس در بن مقام مجرد از معنى حدوث
وتجدد وتجدّد خواهد بود بجهت استمرار ودواميت پس كسب تعريف واتصال وثبوت
از اضافه بوقوع رسيده وگروهي بجهت اين استصحاب از ابدال از الله
كه معرفت باشد گفته اند چنانچه نحويان مجوز ومسوغ شمرده اند كه نكره
غير موصوفه مسوغ امده استبدال او از معرفه وچون مقصد اقصى ومطلب

مثبتی درین موضع حمد الهی بکل صفات حقیقی است نه باین وصف چه هما
لایح السبیل و واضح الدلیل در بطلان متطرق کردید که این دم بکمال
سخافت بوده و بالجمله مالک باحد توجیهین استعداد و تأهب وصف
معرفه بودن ندارد اگر بسکون لام یوم قایم مقام مفعول به امده بنابرین
درین عامل خواهد بود بناء علی ذلک بان منصوب کردیده پس حکومة
اضافه حقیقیه متصور میکردد جواب اشکال بیان امده میشود که منصور
اصلی و مراد حقیقی از قیام ظرف بمقام مفعول به انست که تعلق بحسب
معنی بان تطرق پذیر کشته بدون منصوب بودن بحسب محل بناء علی
ذلک بوضوح پیوست که اضافه مالک بیوم از قبیل اضافه عامل
بمعمول مسلوب امده پس اضافه حقیقیه باشد و ایضا در کلک
ترقیم اوریده میشود که مخصص نمودن یوم باضافه یوم بجزا با تحقق
انکه واجب جواد مالک کل اشیا در کل اوقات است یا بسبب تکریم
و تعظیم عالم بقاء است مثل عبد زید یا بواسطه انکه ملک عالم
هیولی اسطقسیه عنصریه بحسب ظهور و طلوع اختصاصی با بنا
عالم عشق کونی و داج ظلمت سفلی دارد چنانچه چنانچه تخصیص
علیم حکیم عز مجده در قران کریم لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
مبنی و مشعر بلحاظ مذکور و این وجه اقربست باقرائت ملک و یوم
الدین روز اخرت و جزا است من قولهم کما تدین تدان یعنی
کما تفعل تجزی برخی رفته اند که این منطوق منسوب بحضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله است اما نزد ما بثبوت نرسیده و الجزاء مشتمل
ارباب مشاکله شده و کاه اطلاق روز قیامت بیوم ممدود شده
بسبب عدم انقضا و انقطاع چنانکه تعبیر از یوم ماضی بیوم مفقود
شده و از یوم حاضر بیوم مشهود و از یوم مولود بروز موعود و دیدانکه
انسان درین عالم کون و فساد بمنزله مسافر امده و سنه مانند فراسخ
و شهور مثل امیال و انفاس مانند خطوات و مقصد او وصول
بعالم عقبی بجهت انکه مقصد اقصی از دخول و لحوق در عالم اسطقسی
تحصیل نور و استناره و اتصاف و التیام بباقیات صالحات کردیده
هرکاه مشاهده نماید در بطون انواع متنوعه عجیبه در ملکوت ارض
سموات را پس بحر را مفتوح کردانید بمطالعه چکونکی عجایب عالم
معاد مبتهج و مغبوط و مسرور و مغتبط در بهجه و سعادة اخرویه کردیده
مستفیض و مترشح از فیوضات و رشحات جناب اقدس ایزدی کشته
متنعم بنعمات ابدیه و متلذذ بلذات سرمدیه خواهد بود هرکاه در طلب قرب الهی ترک وطن
کشت این پس درایه افصاح و انبا بمسائل معاد و حشر و نشر شده
و متنوع و منوط کردیده بدو قسم روحانی عقلی محض بمقتضای ایه
منزله یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَیٰ رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی
فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی واجب الاذعان و التصدیق کردیده و دلایل
عقلی بر طبق این اکثر من ان یحصی جاری کشته و تنقیح این مسئله موقوف
امده ببحث از حقیقت جوهر نفس و کیفیت احوال و صفات و کیفیت

و شهر و دیار کرده بیابان
نورد وادی بندکی و صحرا
کرد طریق طاعت و عبادت
بوده باشد چون ببیکیم

سعادت وشقاوت نفس وتبیین قدرت بالغه وعلو کامله قیوم
واجب الذات بالغ الصفات براعاده نفس ودیگری جسمانی
سمعی که باقتضای ظواهر نصوص قرآنی ونصوص ربانی سبحانی
واخبار ومناطیق مخبر صادق متحتم گردیده ایمان وعقیده
بدان مثل آیه کریمه وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ
إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَٰذَا
مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ وآیه شریفه قَالَ مَنْ
يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ
بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ونیز دلیل عقلی بطبق این اجرا میتوان نمود
که مستبین الامکان وواضح البیان آمده اعاده اموات بعد از
اماته واعدام وهرچه ممکن بوده متعلق اراده حی قیوم گردد بمنصه
ظهور خواهد خرامید بلاشبهه پس اعاده نفسی بیدن تطرق پذیر
خواهد شد ونیز آیات سمعیه مشتملست ببیان احوال ومطالبات ثلثه
اول احوالیکه ادراک مینمایند قبل از استقامت واستقرار
وقیام قیامت که معبر بعلامات آخرالزمانی گردیده که کافه ناس مشاهده
صغیر وکبیر آن مینمایند ثانی احوالیست که نزد قیام قیامت
مشهود به ومطالعه مینمایند که آن کیفیت نفخ صور واماته خلایق
وتخریب وتطوی سموات وکواکب وموت ورفع تعلق روحانیین
وجسمانیین الخ که صعق آباد وغسق ظلمات جسد ثالث احوالیست

که بعداز

که بعد از قیام قیامت تحصیل وادراک آن نموده میشود از شرح
احوال اهل موقف ودران داخلست کیفیت وقوف خلق وکیفیت احوالی
که مشاهده خواهد شد وکیفیت حضور ملائکه وانبیاء علیهم السلام
وکیفیت حساب ووزن اعمال وذهاب فریقین بجنت وطایفه بسجین
وکیفیت صفت اهل جنت ونار واین آیه بعد از آیه سابقه غایت فوق
الغایه ونهایت اقصی المرتبه مناسبت دارد با سوره که در مقطع کلام علیم
مجید وارد شده بوصف مالکیت بعد از وصف ربوبیت چنانچه
علیم حکیم عز مجده در سیاق قرآن کریم فرموده بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ
بنابرین مطالع تا مقاطع مناسبات قوانین ارباب عربیت مرعی گردیده
در غایت بلاغت ونهایت فصاحت است هرگاه عارف کامل بالغ
العلم تام البلوغ ملاحظه ومطالعه بین الآیتین نماید بر اعجاز موزه نیز
گردد که انسان نسخه جامعه عوالم گردیده اگرچه بصورت جسمی
اتحاد عالمیت دارد لکن بسیرت حقیقی هو العالم آمده بنابرین رَبِّ النَّاس
بمثابه رَبِّ الْعَالَمِين گشته چنانچه متألهان ومتقدسان ارباب بینش
ومدققان اصحاب دانش باشراق آفتاب اعیان وسطوع تابش صبح بیان
وپرتو قنادیل دلیل وبرهان چنین یافته اند که نشأه انسانی متکفله حوامل
اجزای کونیه ومکانیه ومجمل تفاصیل دقایق اعیانیه است چه از انوار
اسماء الهیه عکس پرتو یافته واز پرتو آن کمالی یافته چنانکه هیچ ذره از ذرات
موجودات نیست که حقیقت آن در انسان مندرج نباشد ومصنوعات

در او منضبط و مندرج نگشته باشد چنانچه مستحضران آیات آفاقی و
انفسی عالم شده باشند که هر عضوی از اعضا و قوتی از قوای او بمثابه رکنی
از ارکان عالم بوده جامع جوامع عوالم آمده اگر عارفان حقایق و متقنان
دقایق که استشعار لذت استکمال ذات و ابتهاج ببهجت عرفان
و اتصال بعالم ملکوت و مطالعه تطبیق تفاصیل اجزاء عالم و صفات
آن نمایند و نصاب وافی تحصیل کرده باشند پس در مطالعه صفات
و احوال و اجزاء و قوای انسان تا در آمده بجهت این انسان را عالم صغیر
مینامند بجهت آنکه عالم کبیر را موجود عینی دانند و انسان نظر باجزاء
و صفات موجود فی الخارج جزء آن باشد و بنده عالم کبیر نامیده از جهت
جمیع صفات ذهنیه و خارجیه عالم دیگر گویند پس بدین مقام عالم انسانی
اکبر و اعظم باشد که حیطه و شمول او باین اعتبار استتمام و ازدیاد
بتمام عالم دارد که ملاحظه بامور خارجیه کرده بر تمام اجزاء عالم محتوی
و مشتملست و بامور ذهنیه اشتمال بر اشیاء متضاعفه زاید دارد مانند
ذات و صفات قیوم حقیقی و بر ممتنعات شامل و محتوی بنا آمده
چنانچه از بعضی سمت نقل پذیرفته و فئه ذهنیان منساق گشته
بر آنکه انسان عالم صغیر است بجهت آنکه عالم انسان جزء و بعضی از
عالم کل آمده و جزء صلاحیت اکلیت و اعظمیت از کل نداشته سابقا
سمت تطرق پذیر گشته که ملاحظه بامور عینیه نموده جزء عالم آمده
و ملاحظه کل اجزاء صفات خارجیه و ذهنیه فرام شده بنا بر این عالم

دیگر خواهد بود ذهنیات در عالم انسان و محلا داخل آن چون انسان
استجماع طبایع و اخلاق و شیون و اطوار اسماء مکرمه الهیه و بحیثیت
تصادف خواص کمالات متقابله و تعانق لوازم صفات کمال متضاده
اسم الله الاعظم است که مشتمل بر جمیع اسماء کلیه و جزئیه و جامع
جمیع حقایق الهیه و کونیه و عقلیه و حسیه آمده است و تضاد و تقابل
در اجزاء و احوال او واقع باشد چه اول ملاحظه باجزاء قریبه کثافت
مادیات ترکیبیه او نفسی گشته بجواهر انوار روحانیه و تطبع لوح قوت
عاقله بنقوش حقایق و صور معقولات و جسد کثیف جسمانی در
هر یک از این حکمین وضوح التضاد است که ماده ترکیب جسد عناصر
اربع آمده محل اجتماع کیفیات اند و نفس چون واسطه میان عالم نور
و عالم ملکوت و عالم کونی و مکانی گشته پس ذی طرفین باشد طرفی
بعالم ملکوت اعلی که متصف بادراکات حقیقیه و صفات کمالیه حقه
مقدسه میگردد و متأثر و منفعل از مبادی عالیه و روابط متوسط
و طرفی دیگر بجسد که تدبیر و حفظ و صیانت آن مینماید پس سد گین
در و مندمج گشته باشد یکی نظری که ادراک تعقل محض مینماید
و دیگری مدرک مغشوش بحس که آن از آلات جزئیه جسمانیه است
و این قسم مسمی بعملی گردیده و تقابل بین الوجهین آمده چنانچه در
کلام بلاغت مشحون مقدم انبیاء و اکرمهم صلوات الله الملک العلام
اَلْقَلْبُ بَیْنَ اُصْبُعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمٰنِ یُقَلِّبُهَا کَیْفَ یَشَاءُ و مقصود

از اضبعین مکنست که صفات جمالي وجلالي بوده که مطالع صفات
واسماء متقابله باشد پس مستبین الوضوح کشته که انسان مجموعه
عوالمست بنا به آنکه رَبّ النّاس هر قوّت رب العالمین است واضا
رب که صفت مشبهه است بعالمین اضافه حقیقیه است که اضافه
معنویه باشد که رب مشتق از فعل لازمست پس اضافه صفت بمعمول
درین حین مسلوب خواهد بود بتقدیر مصدریّت ربّ اکرچه معمول
آن العالمین است لیکن مصدر صفت نیامده پس اضافه رب بعالمین
صادق خواهد بود که اضافه صفت بمعمول مسلوب و مرفوع و
جمله این صفات بعد از ذکر اسم ذات جامع کل صفات امده مجعولات
ومصنوعات که ایشان بحمد میستایند بسبب احد اشیا اربعه
یا بسبب احسانی که بایشان تحقق پذیرفته باشد مانند حمد نمودن واجب
حقیقی و معطی و منعم تحقیقی را بازای مزایا و انعامات که از محمود بحامد
رسیده یا بسبب کمالات ذاتیه محمود حقیقی وجوبی مثل حمد نمودن واجب
الوجود مطلق را بازای صفات کمال که اثرش متعدی بغیر نکردیده مانند
علم وحیات وعدل وسایر انها اکرچه احسان از محمود بحامد بمنصه
ظهور جلوه کر نشده باشد یا بجهت خوفی که از قهاریت و کمالات وقدرت
وسطوت او داشته یا بسبب امید لطف واحسان که از جناب اقدس
تعالی متوجه است واین واسطها موجب حمد و تکریم میشود و حق مطلق
حقیقی خطاب بعباد نموده که اکر حمد وستایش مرا از جهت کمالات

ذاتیه وصفاتیه ایشان نمایند فانی انا الله واکر بسبب احسانات عظمی
وتربیت کبری وانعامات حسنی ظهور اورند فانا رب العالمین واکر بسبب
طمع وامید ایشان میستایند فانا الرحمن الرحیم واکر بسبب خوف وخشیه
از کمال قدرت وسطوت حامد متضمن میکردند فانا مالک یوم الدین
وسبب دوم موضع ملاحظه مقربان بارکاه صمدیت سطلنه است و برین مشعر
امده کلام بلاغت نظام مفتتح اوصیاء علی مرتضی علیه السلام که ما عبدتک
خوفا من نارک و لا طمعا في جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
واستغفار باستنوار اسماء خمسه نمایند الله الرب الرحمن الرحیم المالک
بر تأدیب حواس خمسه ظاهر است که شطر اول ازین سوره مشتمل
ومحتوی بر اسماء خمسه وافاضه انوار اسما و اسرار و شطر ثاني از ان
بر صفات خمسه امده زیرا که عباد کامل النصاب صعود نموده از اسماء
انوار اسراری وطیران بجناب اقدس تعالی مینمایند که انوار را حاصل ساخته
معراج قرب ومربوطیت باسرار الهی وعروج بمراتب قدسی را مشیمه
خود کردانیده یا بجهت محاوجیت ومفتاقیت عبد یا بسبب سلب ضر
یا جلب خیر و کل ازین وجهین یا بجهت تحصیل دنیا یا اجر عقبی
خواهد بود بنا برین صورت اربعه ازین بوصول پیوسته و قسم
خامس اشراق این لمعات اشعات افتابست بر طاعت قوی حقیقی
وعبودیت عباد بجهت رغبت ورهبت بسوی حضرت کبریاء
خواهد بود اکر نشاهد نور اسم الله الاعظم عز شانه نماید پس

از سوای بارگاه واجب ازلی و معطی لم یزلی چیزی تمنی ننموده
و بالکلیه توجه وجهی را معطوف بانصوب گردانیده و چون طلعت
انوار رب الانوار برو منکشف گشته ظل استنادیت را مشاهده نماید
تمنی و طلب خیرات جنت نموده از غسق ظلمت ودواج ساهره باستضواء
سطوع اشعه اشراقات رحمت نماید و چون شعشعانیت انوار
رحمانیت لمعه افکند باستدعای خیرات دنیویه نماید و اگر نورانیت
واستضائت رحیمیت اشعه افکند طلب فلاح از وصمه و عیوب
مضار آخرت بظهور متجلی سازد و اگر انوار مالک یوم الدین بر و انجلا
یافته طلب صون از آفات دنیوی منشرح ساخته از عقوبات
اخروی اعاذه جوید اعاذنا الله تعالی اگر تقریر اید که وصف قیوم
ازلی و واجب لم یزلی بصفت الرحمن الرحیم وجود انها است و موجب
استحقاق حمد و ثنا است بر انکه انوا افاضه و انبعاث صدور لطف
و خیر و مثوبات و سایر آثار رحمت بصحن عرصه وجود میپوندد
پس موجب تفضل فاعل و صانع مختار باشد بنا علی ذلك ایراد
بر فلاسفه امده که بایجاب ازلی الذات قائل و معترفند و معتزله
که قایل گردیده اند بوجوب ایصال ثواب بعباد در مقابل افاعیل ایشان
اگرچه قایل بفاعلیت مختار شده اند و بالجمله بنابر مشرب مذهبین
مقتضی مسلوبیت و رفع [illegible] حمد امده بادی عز مجده را بنابر
مشرب اول که بایجاب رفته اند و ایجاب منافی و مضاد حمد امده چه حمد

ثنائی است بر جمیل اختیاری و بنا بر تقدیر ایجاب اوصاف حق عز
اسمه جمیل اختیاری نخواهد بود تعالی الله کما یقول الظالمون علوا کبیرا
و بر ثانی از جهت وجوبیت پس فاعل مختار نباشد که بر وجه تفضل افاضه
خیرات و حسنات بمنصه ظهور متجلی گردانیده باشد و بنا بر و صنین
مزبورین ابنا گشته چنانچه مذاق اشاعره منساق شده جواب این
مقالات از حکما راسخین بسمت تحریر یافته و معتزله معترف اند بسلب
وجوب کل از انچه که صادر علی الاطلاق بصفت صدور ملحق میگردد از
اقسام نعمات و انواع مکرمات امتنان و بنوع تجدد و احسان تا انکه
متصف بفودی از افراد تفضل تطرق پذیر نگردد و موجب حمد و ثنا
از و بمنصه ظهور جلوه گر نیاید بلکه قایل بوجوبیت بعض اشیا گشته اند
مانند الطاف که مقرب بطاعات و ایصال ثواب بر ادای عبادات
اند و این مستلزم ان نگشته که بازای تفضلات دیگر استحقاق محامد
بر آثار و افاضات رحمت واسعه خود نداشته باشد بدانکه افتتاح و
مبادی این سوره المهنا نظر بحال عارف بالغ النصاب است چنانچه
که در ان سلوك از تامل و ذکر در اسماء عزة سلطانه است مانند انکه
در الحمد لله واقع گشته از آلا و نعماء چنانچه در تفسیر الرحمن والرحیم تلقی
پذیر گشته استدلال بصانع چنانچه در رب العالمین مسطور شده
و در جزا اعمال چنانچه در مالك یوم الدین و در سوره الحمد کلمه حمد
بر اسم واجب علی الاطلاق امده بسم الله و الحمد لله بسم الله بدایت

و مبدأ امور امده و الحمد لله مقاطع وساق و خواتم امور کشته و بسم
الله ذکر امده و الحمد لله شکر کشته بسم الله مستحق رحمت واسعه
رحمن الدنیا شده و بالحمد لله رحمت شامله کامله رحیم اخرت
امده و باین دو کلمه اضافه میشود و اسم الله رب العالمین مالک
یوم الدین پس ربوبیت مبدأ و بدایت حال عباد باشد أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَىٰ و اثبات و انفراد ملک بجناب حی قیومی بجهت حال ایشانست
لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و میانه اسمین مطلق توسط
و وسائط حال ایشان رحمن است و رحیم ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ
يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ و تجلی بسه مرتبه سمت تطرق پذیر کشته
ذات قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ و این مرتبه عظماء انبیاء
و ملائکه مقربین شده و باین غایت آمال و نهایت احوال بمنصه صدور بروز
میرسد و دلالت باسم الله و تجلی صفات مینماید و بجهت انبیا و اولی
الالباب اینست الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ
هَٰذَا بَاطِلًا و رحمن دلالت برین اسم دارد و تجلی افعال و آیات و این بدایت
احوال امده هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ كُلُوا
وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ و لفظ رحیم دلالت برین
دارد رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا سدره صافیه إِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بعد از تدبر کامل و تفحص شامل و تدقیق بالغ در مرتبه معرفت

ذات

ذات آلهی و صفات بی غایت نامتناهی و تصدیق بجامعیت احدیت
حقه و قیومیت مطلقه مبدأ و معاد و مطلع و مقطع و اول و اخر و کمالات
صفات کمالیه و عالم تقرر و دوایر وجود باسرها لازم و منتج مینماید
که ارتباط طبیعی و اتساق لزومی و تساوق ارتباطی و تطابق اعتلائی و تحصل
نظام مجموعی وحدانی تشخصی مستند بعنایت و اراده جاعل احدی الذات
است استنادا وحدانیا که مطلق عالم ملک باعتبار امتزاج نسب هیولانیه
و اعتنان عوارض طبیعیه و خصوصیات اقدار و ابعاد و هیآت و کیفیات
و اوضاع و اضافات در استناد بطبیعت کلیه که عنایت حق است ظل
مطلق احد باعتبار نسب اشراقات و انعکاسات و اعتلائات و ابتهاجات
و هر صفاتی که تجلی از ممکنات تطرق پذیر باشد فرع و ظل کمال او خواهد
بود چنانچه از آیات سابقه و بینات واضحه لایح شد بنابرین عارف
بالغ النصاب بعد از تبلیغ این مراتب جمیع اغیار در نظر اعتبار او
ناچیز و مستهلک و منعدم و اضمحلال دارد و صار إِيَّاكَ وَ لَوْ افْتُتِمَ دَجْهَه
الله و تقدیم إِيَّاكَ بر نَعْبُدُ و نَسْتَعِينُ تقدیم مفعول بر فعلست پس افاده
حصر مینماید و چون عارف کامل النصاب بعد از تجرید و استبطان این
متوجه انوار سرادقات عز جبروت کرده با جمعیت و احاطه قوتین
ظاهریه و باطنیه که بلسان بلبلان معرفت و عرفان کمستی بلا تکلف
شده اختیار تکلم مع الغیر نمایند و امام فخر رازی در تفسیر بضبط اورده
ان ههنا مسئلة هی ان من باع امتعة صفقة واحدة و کان بعضها

معيباً فان المشتري لا يجوز له اخذ الصحيح ورد المعيب بل اما ان يرد الجميع
او يقبل الجميع فهنا العابد يدرج عبادته بعبادة غيره من الانبياء والصلحاء
والمقربين ويعرض الجميع صفقة واحدة على حضرة ذي الجلال والاكرام
فهو سبحانه اجل من ان يرد المعيب ويقبل الصحيح كيف وقد نهى عباده عن
ذلك ولا يليق بكرمه ثم ان يرد الجميع لان بعضه مقبول اليه فلم يبق
الا قبول الجميع وفيه المطلوب واين ابناء واشعار وافصاح امده بر انكه ما
وراى جناب مهيمن لا يزال قيومي معبودي نيست وارشاد اين ايه باداب
دعا و رعايت صفات جماليه وجلاليه واعطاء نعم ظاهريه وباطنيه
ولحضار عظمت وجبروت قيوم ازلي ووجوب لم يزلي وحصر عبادت
واستعانت از واجب حقيقي است واين مثل احاطه بحريست كه مبادي ومطالع
معرفت بدليل ساطع وبرهان قاطع امده وثاني بتصفيه باطن وتجليه
ارواح وتخليه از رذايل كه مشوب برياضات ظاهريه وباطنيه معتبر شده
انسلاك اسند كه لا غير متطلع واحصاء است باقصى غايات وقصيا نهايات
ودلايل سترده هر ذره از ذرات عالم جبروت وناسوت وعالم هيولى وشعاعات
افق تقتضي وتجدد است چه ذره نيست كه تشاهد كمالات الهيه وتلاحظ
انوار ربوبيه وتمام العزة والجلال وبالغ الجبروت والجمال صفت ده نتواند
نمود چنانچه برشته بيان امده وبسلك تحرير منضبط گشته وفي كل شيء له
اية تدل على انه واحد تقرير انست كه حقايق مختلفه الاحكام متضادة
الاثار مجتمع امده وصورت وحداني بصفت صدور رسيده كه اجسام

عالم متساوي در ماهيت جسميت مختلف در صفات متحائق جزئيات امده
مستحيلت كه اختصاص واتصال هر جسمي بصفتي معينه مشخصه ان
جهت جسميت بالوازم ان باشد والا مستلزم لزوم حصول استواء خواهد
بود بموجب تخصيص مخصصي وتدبير مدبري لازم دارد واگر اين مخصص جسميت
بوده باشد باعث ارجاع بحث ميگردد واگر مسلوب المخصص بجسميت باشد
فهو المطلوب بعد ذلك اين موجود مرفوع ومسلوب الحيوة والعلم والقدرة
خواهد بود بلكه تاثير از جهت افاضه وطبع بنفسه صدور مي پيوندد عود
الزام در وجود استواء تطرق ميپذيرد واگر ان حي قيوم مهيمن متعال وذو
الجلال لا يزال باشد فهو المقصود چون بر شيمه اعتلاء خورشيد مآثر ارتقا
مدارج معارف طالع گشت پس هر فردي از ذرات عالم امكان ارضي
وسموات شاهد صادق ومخبر ناطق اند بوجوب ذاتي بوحدتها الحقه
ومحضتها الصرفه ودر هر فردي از انواع وموجودي از موجودات غير احصا دغايات م
برهان وشاهديست واضح ودليليست لايح بر قدرت وحكمت ووحدت
بالغه كامله مالك الملك جل شانه وعظم قدرته وصراط المستقيم اشاره
وابنا بانبعاث جاده حق ورشح فيض مطلق وهدايت سبيل وطريق حق
استقامي بهر شي ورفع صلاحيت جاعليت وصانعيت هر معبودي
كه ماسواي عز قدوسيت نور الانوار جل كبرياؤه كه اندر ايجاد موجودات
واختراع مكونات وانبعاث مخلوقات ودر حي هدايت را اطلاق بدين
اسلام وهدايت عظام كرده اند وتحدي بكلام الله الناطق وكره هي بنتي

باستکمال قوتین عاقله وعامله از معارف حقه بپیوسته و طراین جاده سلوکیه و حکم نظریه و احکام عملیه در مراتب درجات سعداء و منازل درکات اشقیا کرده‌اند م

اطلاق نموده اند وحق دعوی صدق صراحی نزد ایجاب اول امده خواه
علوم حقه ایمانیه اسمه انوار غیبیه وخواه اعمال صالحه فعلیه است وچون قصیا
غایت واقصی نهایت در علوم حقه واعمال حسنه جاده وطریقه نداد دوهر
مرتبه فوق مرتبه ودرجه اوج درجه امده ومقامی منقطع نکشته بنابرین
هر مرتبه را طلب نمودن ودست استعداد خود ابر فوف فوق زدن وتعلق
باوج مرتبه نمودن وتحصیل وفود عملی کردن واز شاهراه معارف در امده
موجب ترقیات وباعث ابتهاجات واستلذاذات حقایق مقدسه
نوریه خواهد بود وقومی تفسیر باسلام وایمان نموده اند بجهت استحکام
اسلام وثبات ایمان ووفور اتقان که مستلزم دفع انثلام میل وحیف
بوده باشد بنابرین سلب انقطاع هدایت ودفع انتهای غایت ارشاد
خواهد بود چنانچه اهدنا الصراط المستقیم منفتح ومبنی برین امده که
علی احد الاحتمالین منتشر کردید ثبتنا علی الصراط المستقیم وباحتمال دیگر
بر معنی سابق منتشر است که نزد ما ادرج واولی امده صراط الذین انعمت
علیهم صفت آیه سالفه شده یا انکه علی سبیل البدلیت امده وبرین
تقدیر عامل دران بعینه عامل در مبدل منه یا جنس آن که مقدر در آن است
خواهد بود ودر کشاف تصریح شده که جمعی بنانی دفتر قول ثانی را ترجیح
داده‌اند وهریک از طایفه ایقاع برهان بمذاق خود اجرا نموده اند که بدل
اکرچه از توابع مبدل منه است ولیکن مطلوب براسه خواهد بود
بنابرین مسلوب التطابق نموده اند یا مبدل منه از حیثیت تنکیر وتعریف امده

وطایفه اولی مدعای خود را نتیجه مقدمه صادر کردانیده اند وطایفه ثانیه
بران قایل کشته اند که عامل دران بعینه عامل اول نشده اصوب انکه انطباق
ان برین مدعا سمت تطرق یافته بجهت استقلال بدل وتحصیل ان مقصود
بنهایت نسبت مبنی امده در انکه عامل دران عامل در مبدل منه است
بعدم تعدد بود دیگر که بمثابه سقوط امده پس منزله سلب عمل خواهد بود
عامل دران اکر بیان انچه که بدل راچه فایده خواهد بود وچرا اهدنا
الصراط الذین انعمت علیهم نخر بود ربنا وجه جواب انکه فایده بدل تاکید
بجهت تحصیل تنبیه وتکریر دران ومشعر بر مسلک وطریقه مستقیما
فطرة شارقه وذهن بلند وطبع مشکل بسند وحدس دقاق وفکر
نقاد که معتبر کردیده بصراط انانکه روشن ضیاء ان اقلیم عرفان وتنویر
که انعام وهدایت پذیرفته از جناب اقدس قیومی هل ادلکم علی
اکرم الناس وافضلهم فلان مشعر امده ومبالغه وتاکید وصف
انکه بفضل وکرم متضاعف ومتشدد مختص از اکثر بیان آیه هل ادلکم
علی فلان الاکرم الافضل ودر اول فلان محل امده ودر ثانی مفصل
کشته پس فلان در ینصورت تفسیر وایضاح اکرم وافضل خواهد بود
بنابرین بنا به اجرای آن بود که علم در فضیلت وکرم تحصل پذیر کردیده
وضمیر مجرور علیهم بنابر زعم برخی بحملا دین وانبیا اهل مبین علیهم السلام
راجع کشته ومقصود از صراط طریقه وطور وسنن وشرایع ایشانست
از اعراض ومنافرت واعتزال از دنیا دائره خبیثه ورغبت ودعوت

تطرق پذیرم

وازسوی مقدس ربوبیه

ومنعطف داشتن عنان خود را بعالم ازل وبقا ومتابعت وپیروی نمودن
اوامر ونواهی وتحقیق قوانین قاهر نور حق وعلو کبریا جاعل مطلق واجب
الذات وسایر احوال سنن ایشان در اصول ممهده مذاقیه دینیه
از اجتناب وتحری وتنحی فواحش وخسایس وسایر انچه که موجب
عدم تغیر باشد بتغیر شرایع وتبدل مواضع واین منسوب گشته
بقتاده واصوب انست که فحوای از کلام الله الناطق مفسر بعض آیات
مقصد اقصی ومطلب اوفی از این قوم جماعتی خواهند بود مطابق
منطوقه اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین امده بقرینه ولهدیناهم صراطا
مستقیما وبعضی تعبیر باصحاب موسی وعیسی علیهما السلام نموده اند
اگر بکلک بیان درآید که چگونه منقح الاسناد باشد اهل اسلام را
هدایت وسنن نصاری ویهود مع وقوع وتحقق دین خاتم الرسل
که ناسخ ادیان سالفه امده بنابرین مستلزم نخواهد بود که مقصود
اصلی وغایت حقیقی اصحاب موسی وعیسی ورهبانان وحواریان
واحبار می بوده باشد که ملت وطریقه ایشان قبل از نزول وحی
بدین اسلام تطرق پذیر گشته یا انکه اصول ممهده اعتقادیه باشد
وفرض انکه مرام ومقصود مطلق اصحاب ایشان باشد وتخصیص
باصول اعتقادیه تحقق پذیر نشده باشد غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین وجه تخصیص ایه بیهود ونصاری انست که قبل

از ابتعاث احبار ورهبان تحقق یافته وبرخی صراط انعمت بتلاوت
اورده اند وشیخ ابوجعفر طوسی در تفسیر این قرائت نسبت بعبدالله بن
زبیر داده وبتفخیم برآورده که این قرائت از اهل رسالت وینبوع ینابیع
کرامت است ومشهور اولست وزمخشری صاحب کشاف بعبدالله
بن مسعود نسبت داده ومقصد اقصی ومطلب قصوی از نعمت نعمت
عالم کونی است که ذریعه وباعث نعمت اخروی ابدیه مثل ایمان باعمال صالح
وحسنه مرضیه وبیان حجه عقلیه که رشح انوار افاضه محصنه قویم
واستقامت طریقه حسنه گشته بنابرین که این مسلک وطور بعمل
اورده نگردد وضد اعمال مرضیه بفعل اورده شود موجب ضلالت
ابدی وخسران ازلی اخروی خواهد بود که مخالفت شیوه مرضیه نموده
اعمال قبیحه را بمنصه صدور وجلوه گر گردانیده وخود را داخل مغضوب
علیهم ساخته پس غیر مغضوب علیهم بنا بر مشعر امده وولا الضالین
معطوف برمغضوب بوده لفظ لا مزید گشته از جهت تاکید نفی مستفاد
از کلمه غیر وفی الحقیقه طلب انوار هدایت وطریق قویم استقامت
حق از حقایق ومعارف علمیه وایمان بعملیه وصفات محضه بعد از ان
اشارت بتاکید عظمت حقایق ودقایق نکات این مطلب است اگر
مقصود از الذین انعمت علیهم انبیاء وشهدا یا ارباب ایمان واتقان یا
اصحاب حضرت موسی وعیسی علیهما السلام قبل از تطرق نسخ باشد پس
موصوف بالصفتین الواضحتین خواهند بود ومقصود اصلی از ممنونات

انشده که بالغ النصاب در ایمان باشند ونیز اصحاب موسی وعیسی علیهما السلام
واکر مراد از مؤمن فی الجملة موصوف بوصف ایمان باشد ومغضوب علیهم
وضالین جاحدان وعاصیان وناقصان وخلاجان از ایشان اند که متوسم
بسمت نفاق وعناد کردیده متمحض کشته اند بنابرین موصوف بصفتین
متبده خواهد بود وعدی بن حاتم از خاتم انبیا وسید رسل صلی الله علیه
واله وسلم نقل نموده که مغضوب علیهم مراد یهود اند واز ضالین نصاری
بحث این منطوق محتمل الضعف امده زیرا که نسبت غضب بنصاری
در قران حکیم سمت تحریر پذیرفته بئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط
الله علیهم ونیز نسبت بکل کفار در کلام مجید منطوی کشته ولکن من
شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله وضلالت نسبت بیهود
جریان یافته ودر کلام الله الواجب اولئک شر مکانا واضل عن سواء
السبیل وبکل کفار در فرقان حمید وقران مجید سمت وضوح یافته الذین
کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم والحق ما سلف بوضوح
پیوسته است که مرام از مغضوب علیهم نصاری بند ومقصد از
ضالین یهود اند ومشعر است برین ایه کشجرة مبارکة لا شرقیة ولا
غربیة که اول اشاره بنصاری امده ودوم بیهود بجهت انکه شرقیه
معبر از نصاری کشته که چون عیسی علیه السلم مظهر صفات جمالی و
مقتضی تجلیات انوار غیبی ومظهر شروقات ظهوریه وطلوعیه واقع
امده پس در عالم صورت معبر بمشرق کشته که مطلع جرم شمس وطلوع

کواکب

کواکبست چنانچه در قران کریم وفرقان حکیم سمت تقرر یافته واذکر فی
الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا وقبله ایشان مشرق بوده
وچون حضرت موسی مظهر صفت جلالیه احدیت حقه امده ومقتضی
استغناء اعیاد وانداد کردیده نسبت بمغرب صوری تحصل یافته چنانچه که بحضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه واله وسلم خطاب مستطاب عز صدور یافته
وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر که در مبدا قبله انحضرت
بیت المقدس بود وسبب جایز وجامعیت انحضرت مرتبتین از کمال اکتساب
نموده بود بنابرین از صفتین ایشان معرا ومتعاظم کردیده موصوف بحکم
لا شرقیة ولا غربیة شده بعد از ان قبله انحضرت بکعبه معظمه
مقرر ومتصدد کشته ودر وسط مشرقین [ومغربین] تطرف پذیر امده وسبب دیکر
انکه غالب برنشاه عیسویه نورانیت وروحانیت بسطوع اشراقات عوالم بطن
منطوی شده چنانچه که در ایه کریمه سمت تحقق یافته فنفخنا فیه من
روحنا وتناسب بحکم باطن تاویل وانه لعلم الساعة دارد بناء علی ذلک
ومغرب محل انکشاف حقایق غیوبات وخفایا در عالم صورت نیز محل
اشعه کردیده ومشرق انکشافات ظاهریه ومطالع نجوم ینبوع زواهر
امده وچون سید کونین صلی الله علیه واله وسلم جامع صورتین
معدل بعین اعتدال ومتحمل بسنخ استکمال بوده وظاهر وباطن تاویل
درحیطه هنر او مقرر شده بود بانحضرت کشف غطا کشته مبتنی
امد بطریق وحی الهی والهام حق ناتناهی که بکعبه معظمه که قبله وسط

عالم ارضی است استقبال نموده باحد الجانبین امالة نفر بوده بمحاق وسط
استوا متوجه کرده فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ که نسبت او بعالم
صورت بمنزلهٔ آفتاب آمده در نصف النهار و تاکد حق صرف
است اوّلًا در صراط المستقیم با صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و ثانیا با
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ واین مُنْبِی و مشعر آمده بانکه هرگاه
ساعیان طور طلب در معرض استدعاء در آمده طلب نور حقیقت
هدایت از واجب علی الاطلاق نمایند پس بایدکه بنوعی و مسلکی مشی
نمایند که دقیقهٔ را فوت و فرو گذاشت نکرده اند یعنی مطلقا خواه در استناد
مُتَصَحِّح منافات حقه و ذائعات حقیقیه و خواه تشریف و تجمیل
واستحصال اعمال صالحه مُنْجِیه از نجهت بمجموع تاکد و مبالغه بحیطهٔ
جبالهٔ او کشته که حکم انوار عقلیه از مزاحمت و مناقضت وهم و خیال
مستخلص و مُصَفّی نکردیده تا هنگامی که رشته دلیل را بر خود استوار
نموده و اقامت حجت و انتظام برهان در نتیجه مناقضت نموده و صوت
غوغا و طنطنه این تنازع و مخاصمت و مخالفت این تجادل را ز دو قوّت
محرکه بصنعه اغلا و صحن سامعه ظهور طلوع تجلی کشته بتوسط اعمال
ردیه و معرفت ترتّب نفع یا ضرّ اراده و مشیت تاکد بسوی فعل یا ترک
ان تحقق پذیرفته و بسبب تزاحم وهم و خیال در طرف مخالف نفع
یا خیر توهم شهوات و غضبات ضدّ ارادهٔ عقل تحقق یابد مثل
لذات ممنوعه که مؤمن مطیع مُتَیَقِّن بمضاد دنیا و ثناه اُخرٰی مأمور

بترک و خلع و رفض آنست پس بمحض توهم نفع و تخیل لذت بدون اصل خلو
از دغدغه شهوت و میل بان مسلوب التحقق است و در طرف طاعات شاقه
و عبادات مُسْتَصْعَبه عکس این معنی خواهد بود و نسبت مؤمن متیقن و عاصی
مثوبات و عقوبات در صورتین عکس هر دو تحقق پذیر است و اراده
عقل صُراح صدای حکم عقل مَلَک است و میل بشهوات و غضبات حکم
حکم وهم و ابلیس است پس باید که بحکم تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللّهِ عارف جناب
سبحانی و عالم باسرار دقایق عزّ ربانی نفس خود را متخلق باخلاق حمیده کردانیده
بقدر وسع مناسبتی بصفات ملکی و سمات قدسی بهم رسانیده تا که
غالب بر نشاه او حکم طرف اکمل از صفات متقابله متحصل اید مانند آنکه
مقام تخالف عقلی و وهمی در احکام اعتقادی غالب بر حکم عقلی باشد
و وهم مغلوب ان اکر عنان انقیاد و متابعت را بوهم سپارد او را بمنزلهٔ جو آنها
مجسم فرو داورده که موجودات غیر محسوسات را هیچ مسلّم ندارد چنانچه اسیر
و مغلوب خیال و وهم مصنوعات را منحصر در جسمانیات میدانند
حتی ذات حق واجب را مجسم بتصور در اورده اند تعالی الله عَنْ ذٰلِكَ
عُلُوًّا كَبِيرًا و وقوع مخالف معرفت عقلی اگر مساوق شهوت و غضب
کرده از علو ذروهٔ اوج احسن تقویم بِدُو حضیض اسفل السافلین رسیده
مشارکت با بهایم و سباع بهم رسانیده از ایشان اذل و اخس کردد و فیه
بین حکم العقل والوهم و مصالح عقلیه و وهمیه و تخیلیه بنهایت
مستصعب و بغایت مستعضل آمده و وافی و مستوعب بان فطرت انسانی

نیست بناء علی ذلک میانه عقلاء متألهین و علماء متبرهنین در عقاید و اعمال
مخالف متکاثره و تعاین متکثره متحقق یافته سیما در مقاصد خفیه و امور
جزئیه مانند ترتب مثوبات و عقوبات افعال بر اعمال جزئیه محسوس
و وهمیه غیر محسوسه که ترتب آن منافع و مضار و تجربه بادران
نفادامری نه بلکه جز منهج وحی و الهام انبیاء علیهم التبیان والتحقیق
والتنخیص باشد و اعاظم حکما بعد از تکمیل مناسبت بارواح کاملان
نصاب بیکتنم الملاع حاصل نموده و ببرکت مناسبت با وجه الله
تعالی حظی و بهره اندوخته چنانچه جناب حق قیومی بمحض قدرت
کامله و حکمت شامله اغذیه و ادویه هریک را خاصیتی بخشیده که
امزجه و طبایع علی اختلاف استعداداتها المادیه از آن خاصیت مناسبت
قبول تغذی و تدوی نموده بما خلق لاجله عاید و رایج کردند و حاصل
آنکه دقایق دانایان بلند و حقایق شناسان ارجمند تحقیق و تدقیق
نموده اند که کمالات و مزایا علی وجه الکمال والبهاء در کتاب مجید که بیت
المعمور سیاسات الهی منطوی و مختفی است بر نهجی که هریک از مستکملان در
خور استعداد خود از آن بهره مند کرده سورة البقرة الله لا اله الا
هو الحی القیوم لفظ الله علم ذات موجود جامع جمیع صفات کمال آمده
و تحدی از اعلام لذاته تعالی بید آمده باسلب و نفی اعتبار اتصاف بصفات
و لا اعتبار اتصاف بصفات غیر معقول کل خلق و این سلوب المنافات
آمده با عدم معلومیت ذات مطلقا و برحی شیء نموده اند برآنکه اسم

موجود حق جامع صفات الهیه منعوت بنعوت ربوبیه متفرد بوجود
حقیقی که کل موجود مربوط بجناب اقدس متعال و ابد و لا یزال است و کل
مجعولات ماسوا از ذات حق مطلق بجعل بسیط لاجبت و استغناییت وجود ندارد
بذاته بلکه از جناب فیاض علی الاطلاق استفاده وجود مینمایند پس
مشعر بذات جاری بمجرای اعلام خواهد بود و کل ما ذکر در تحقیق اشتقاق
آن تعسف است لا اله الا هو دال و افصاح بر تفرد الوهیت حی قیومی
نطق بذیرفته و هو الذی یصح ان یعلم و یقدر و هر آنچه موجب اسناد
النعمه بواجب عز سلطانه داشته باشد زوال و اسقاط بذیر نیگردد
بجهت امتناع اتصاف صفات متغیره بذات قیومی که قایم بنفسه آمده
و از وست قیام ماسوای او و نفی قیام علی الاطلاق نسبت بغیر این غایت
اجلال و نهایت جلال احدیت مطلقه اوست و حق ربوبی در قرآن
مجید و فرقان حمید مخلوط فرموده بذی آیات را ببعضی بانواع ثلثه علم توحید
و علم احکام و علم قصص و مقصود از این ذکر قصص باتفرید دلایل و تبیین
استدلال آیات با مبالغه و خوض در الزام احکام و تکالیف بطریق مرضی و احسن
بجهت بقاء و عدم انقضاء انسان که نوع واحد از بیان بمثابه ملال خواهد
بود و هرگاه انتقال از نوع معلوم بنوعی دیگر یابد باعث انشراح صدر و انجلای
فؤاد خواهد بود پس بمثابه باشد که انتقال و تحویل از بلدی ببلدی نماید
مرویست از قدوه انبیاء و خاتم اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و
سلم انه قال ما قرئت هذه الآیة فی دار الا اهجرتها الشیاطین ثلثین یوما

وَلا يَدْخُلُهَا سَاحِرٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وازتبر غوامض علوم حقيقيه وغامضات
معارف ربوبيه وتبيين شرايع احكام دينيه وحدود الهيه بر منهاج تنزيل
وميعاد در تأويل مصباح علم وحكمت ومشكوة قدس وعصمت مفتتح اوصياء
عليه السلم مرويست مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلوةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ
مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ وَلَا يُوَاظِبُ عَلَيْهَا إِلَّا الصِّدِّيقُ وَ
الْعَابِدُ وَمَنْ قَرَأَهَا إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ آمَنَهُ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ وَجَارِهِ وَ
جَارِ جَارِهِ وَالْأَبْيَاتِ الَّتِي حَوْلَهُ وَيَذْكُرُ أَصْحَابَهُ أَفْضَلَ مَا فِي الْقُرْآنِ
فَقَالَ لَهُمْ أَيْنَ أَنْتُمْ عَنْ آيَةِ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْبَشَرِ آدَمُ وَسَيِّدُ الْعَرَبِ مُحَمَّدٌ وَلَا فَخْرَ وَ
سَيِّدُ الْفُرْسِ سَلْمَانُ وَسَيِّدُ الرُّومِ صُهَيْبٌ وَسَيِّدُ الْحَبَشَةِ بِلَالٌ وَسَيِّدُ
الْجِبَالِ الطُّورُ وَسَيِّدُ الْقُرْآنِ الْبَقَرَةُ وَسَيِّدُ الْبَقَرَةِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ يَا عَلِيُّ إِنَّ فِيهَا
خَمْسِينَ كَلِمَةً فِي كُلِّ كَلِمَةٍ خَمْسُونَ بَرَكَةً ابن عباس فرموده كه اعظم
اسماء الله حيّ وقيوم است وبراهين عقليه قطعيه جاري بر صحت تقرير
اين كشته وَمِنَ اللهِ التَّوْفِيقُ وتقرير ذكر اسماء استدلال لمّى بوجود واجب
الوجود حق قيومي سمت كه تقريرش آنكه وجود موجودات باسرها
ممكنست يا آنكه بعضي واجب وبعضي ممكن خواهد بود بر تقدير ممكن باشند
عدم جواز تحقق ايشان باسرها خواهد بود زيراكه كل مجموعي محتاج
ومفتقر بجميع وحدات اجزاء او ميگردد وهر ممكني مسلوب كشته كه
مترجح الوجود والقيوم بوده باشد مگر بسبب مرجحي مغاير ان ومغاير

كل

٧٨

كل آنچه از جملهٔ ممكنات بوده باشد بنابرين برفع الامكانيت از اتصاف مي‌يابد
پس مستلزم موجود غير مجعول خواهد بود وهر موجودي مستبين البطلان
واضح المسلوب برفع امكانيت است واما قسم ثاني آنست كه مجعولات
وممكنات باسرها واجب اند واين قول مستصح البطلانست بجهت آنكه
اگر متحصل الموجودين باشد پس كل واحد واجب لذاته خواهد بود بنا
برين اشتراك ثمت تحقق در وجود بالذات خواهد يافت بتغاير تعيني
وما به المشاركت مغاير لما به الممايزة آنست پس كل واحد ازينها مركبست
از موجودي كه بآن مشاركت داشته باشد واز تعيني كه متخاليت وممتاز
بآن متحصل يافته باشد وهر مركبي مفتقر ومشتاق بكل واحد از اجزاء
امده كه متحصل بكل وبدون كليت پس جميع مركبات غير محتاج باشد
بنابرين لذاته وسنخ حقيقته ممكن خواهند بود پس اگر واجب الوجود
اكثر واهيج از واحد باشد مشتاق بما به الشراكة وما به المتمائزيت تطرق
پذير كشته مستلزم انقلاب مهيت واجبي بممكني متحصل مي‌پذيرد پس كل
ازان اشياء مسلوب الواجبيت خواهد بود واين مستلزم محال آمده بنابرين
چون قسمين موجب بطلان است لاجرم مستبين گرديد كه موجودات از بر وجود
وحدان متحصل كشته اند واز كل ماسواي ان تحقق يافته ودر همچنين شيء
مزدوج الذات از اجزاء مؤتلفه متحصل يافته بنابرين مفتقر بجزء ذات
خود كشته بحسب جوهر ماهيت خود واما افتقار در آنچه كه خارج وازعلاج
باشد از قوام حقيقت خود پس بحسب افتقار جزء او خواهد بود وحاجت

بجز این افتقار نفس جوهر ذات من دوجه تحصیل می‌یابد واما حاجت بوی
از هر علت خارج از قوام ذات این بالحقیقه حاجت جزء یا اجزاء باسرها
است وحاجت بجز جزء نفس ذات برا ان تلقاء ذات جزء خواهد داشت
واین اشاره بران شده یا ترکیب از واجب وممکن یا ممتنع وممکن ملتزم و
فراهم آمده ویا از اجزاء متشابهه مزدوج کردیده وممکن از آنحیثیتی که
مفتقر بعلت صدوریه امده بافتقار جزء ممکنی نه غیر جزء ممکنی وواجب
تعالی براول جزء تالیفی مرکب امده وعلت صدوری او از جهت جزء دیکر کشته
پس از وخارج خواهد بود نظر بجزء تالیفی دیکر که ان ممکن باشد پس بالحقیقه
مسلوب الوجود خواهد بود از جزء دیکر وسنکرد نمیکردد شیء از اشیاء اجزاء
در قوام ذات حقیقیه وکاه عرض میکردد شیء از ماده وصورت که علت
بواسطه وغیر واسطه باشد معا از دو وجه ولکن بناء علت از صدوریه
وتالیفیه نظر بمرکب بوده تالفی وصدوری تحقق میکردد پس تحصیل این
مبداء تالفی مرکب بدون واسطه ومبداء صدور برای او بواسطه اصلا
جزئیه دیکر والجاد ان براو که تحقق یافته باشد بشرایط تاثیر کامل
مثل ماده نظر بمرکب صناعی مثل سریر مرکب از قطع خشب از ماهیت
تالفیه قایمه بان بحیثیتی که علت تالفی تام است وصدوری او کشته نظر
(ودر ترکیبات)
بانکه بقوم هیئت او که ان قطع خشبی امده واما اثر تخشبی بجکس ان شده
بحیثیتی که صورت جرمیه علت تالفی هر مرکب امده شد بدون واسطه
قیام او بماده بلکه صورت جرمیه علت تحصل وبالفعلیت هیولی وماده

اولی کردیده بجهت کون او شریک علت جاعله در ایجاد ماده واین سبیلین
ضرب واحد از دو ضرب تحصل پذیر نکردیده اما ماده برای انکه ماده متنوع
مرکب نیامده بلکه مخصص او کردیده که صارت هذه الجسمیة هذه الجسمیة
لاجل هذه الهیولی وکاه اطلاق صورت مینمایند بر ~~ترکیب از واجب وممکن~~
برهیئت عرضیه پس درین چنین ماده مقوم این عرض خواهد بود که ان مقوم
هیئت صنف یا هو صنف امده پس علت تامه ~~هیئت مذکوره خواهد بود ان~~
(بطریق)
~~صدور~~ علت از سبیل صدور علت خواهد بود از سبیل تالف لکن از حیثیتی
که ماده است جزء از مرکب وعلت مادیه خواهد بود پس بینهما مسلوب
الواسطه بحسب تقوم وتالف واما صورت هرکاه صورت حقیقیه باشد
باشد یعنی از مقوله جوهر پس تقوم وجود ماده بالفعل باو متحصل خواهد
بود وماده علت مادی هیئت مرکب امده پس از سبیل صدور مرکب علت تا
خواهد بود بجهت علت مرکب از سبیل تالف لکن از حیثیتی که صورت
جزء مرکب وعلت ~~صدور مرکب از سبیل تالف~~ لکن صوریت مرفوع
الواسطیت خواهد بود وهر ممکنی در وجود ماهیت وتقرر متناقی با یجاد
وجعل واجب قایم لذاته است وسبب تقوم وصدور ما ودرای سنخ
خود از مجعولات ومصنوعات است وقیوم متقوم لذاته متقوم لغیره
از ماهیت وانیت ومؤثر بر سبیل علیت وایجاب وفعل واختیار تحصل
می‌بودماند ممکنات را لاجرم علی سبیل الایجاب الطبیعی والعلیة الموجبه
موجد اشیا نیامده بقول کریم الحی زیرا که حی عبارت امده از درّاک

فعال ودر این آیه اشارت بصفت جلال وعظمت آن ذات کننده
واثبات اوصاف وکمال او ونیز دلالت بر عالمیت وقادریت او مینماید و
بالحقیقه بوضوح پیوست که حی عالم بذات خود است وایجاد نماینده
جمیع کاینات بابلغ نظامی واحسن کمالی واتم احکامی وباین معنی حیات
اختصاص بذات لذاته دارد وصیغه مبالغه در آن فعال بدین مشعر است
وبآن شی مشارکت ندارد وتفسیر حی بصانع جمیع احیا شده پس این
راجع بقدرت باشد واین مستبین وواضح نباشد از جاده استقامت
اعوجاج وانحطاط پذیرفته قدرت معتبر گردیده بما یصح له الفعل والترك
وحی مفسر گشته بذلك فعال وتغایر بین المفهومین ظاهر وهویدا ولایح
وبیدا است وشبهه امام فخر که باین تقریر نموده در تفسیر کبیر مدفوعست
عبارتش اینست لقائل لما کان معنی الحی هو یصح ان یعلم ویقدر وهذا القدر
حاصل لجمیع الحیوانات فکیف یحسن ان یمدح الله نفسه بصفة یشارکه
فیها اخس الحیوانات بتقریر وتحریر سابق وجه دفع این شبهه مستبین گردید
وسیاق ومحاوره بجواب امام بلفظه هذا والذی عندی فی هذا الجواب
ان الحی فی اصل اللغة لیس عبارة عن هذه الصحة بل کل شیء کان کاملا
فی جنسه فانه یسمی حیا الا تری ان عمارة الارض الخربة یسمی احیاء الموات
وقال الله تعالی فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
وقال الی بلد میت فاحییناه نیامده وبعد از آن بتحریر در آورده که حی
سند است که کامل علی الاطلاق باشد وکامل علی الاطلاق عبارت

اسده از انکه

اسده از آنکه قابل عدم نباشد فی ذاته ونه در صفات حقیقیه ونه در صفات
نسبیه واضافیه بمعنی من حیث العقل واللغة معهود ومستنبط و
مستکشف نگردیده بلکه احیا بمعنی مفید حیاتست ومانند این امثله
بمعنی خود است وآنچه فخر رازی در جواب این شبهه تفوه نموده و
بکلك تقریر در آورده ناصوابست القیوم مشعر است بر آنکه واحد
الذات قایم بسنخ ذات واصل وجود خود ومقوم جمیع ما عدای خود
است وتشعب از دو اصل تحقق یافته بدانکه مسائل معتبره در علم
توحید آنست که واحد حقیقی واجب لم یزل واحد غیر عددیست بمعنی
آنکه ترکیب وتکثر وتموج از جزء له تطرق نیافته وماورای ثبت صرفه جزی — وحقیقه
منضم باو نگشته زیرا که هر مرکبی مفتقر ومفتاق شده بتحصل وتحقق سوای
سنخ حقیقت وماورای وجود که عبارت از هر واحد از اجزا باشد
بنابر کون وتحقق شطط مغایر وهر مرکبی متقوم بغیر تحصل پذیر گشته
نه متقوم بذاته پس مرفوع القیومیت خواهد بود وبه براهین قطعیه
یقینیه حاصل شده که واجب الوجود فی ذاته واحد است وشی مکافی
ومواری او نیامده در وجود چه تکافی بین الوجودین مستلزم
معلولیت احدهماست بحکم او یا معلولیت هر دو علت ثالثی را واین
منافی وجوب وجود آمده وهمچنین بسیط وما لا جزء له لا فی الخارج
ولا فی العقل گشته علی فرض الاثنویة والترکب ولا امتزاج وجود مشترک
المشارکت
وسهم ومباین التعین گردیده احتیاج افتد بما به التباین وما به

غیر ما به المباینه خواهد بود پس استلزام تحصل کل واحد از اینها فی
ذاته مرکب ازجزئین تحصل پذیرفته و تحقیق محالیت و ممتنعیت
این بوضوح تجلی گشته دیگر آنکه هر کاه فی حقیقته ترکب او ممتنع باشد
پس سلوب الترکیب خواهد بود از جزئین که مستلزم تحیز گشته
قابل انقسام بحصول پیوندد و بیاره وضوح پیوسته تبیین شد که ترکب واجب تعالی
ممتنعست پس تحیز از در سرادقات عزت او راهی نیست پس سلوب
الحصول در جهت خواهد بود بجهت آنکه تحیز معنی ندارد سوی امکان
مشار الیه باشاره حسیه بنابرین ممتنع خواهد بود که ذی آلت و
صاحب اعضا باشد و حرکت و سکون داشته باشد و هر ممکنی
محفوف بدو وجود گشته سابق و لاحق و هر دو وجوب از جانب
غیر تحقق پذیرفته از تلقاء ذات و اعم از مرتبه تقرر و وجود جمیعا
و نیز دو طرف ایجاب و سلب و موصوف بوجوب سابق نفس آمده
و بوجوب لاحق ذات بشرط اعتبار تقرر و وجود ایجابا و سلبا و در
هلیات مرکبه ذات موضوع بشرط اتصاف بمحمول یا بشرط انتفاء
او تطرق یافته و این اصل بجمع آمده بر اثبات آن مگر فوجی از متکلمین
که بخیر شیئی باولویت غیر وجوبیه بر ضربی از راجحیت و جایز نموده اند و امر
مستبین السبیل است نزد حزب حق و ابناء حقیقت و اتیان بنظایم
بقول مشبع بر نمط اجمال برین سبیل انکه اکنون نا احتاج ناوجب و ما
تحمل و تقرر و وجد فوجب و اصل حیّ حیی آمده مثل حذر و طمع که

ادغام یا در یا شده نزد اجتماعهما و ابن انباری ذکر نموده که اصل حیّ حییو بود
است که جهت یا و واو حاصل گردیده باسبقت ساکن بنا بین یا شده
و مدغم گشته و در مذاق متکلمین حی شامل هر ذاتی آمده بر که مستجمع الاستناد
باشد باو عالمیت و قادریت و اختلاف واقع شده که این مفهوم صفت
و امر وجودی آمده یا نفیه باشد که حیوة عبارت از کون شی است
بسلب مانعیت و قادریت و دفع امتناع مرفوع الوجود و المحقق و
محققون رفته اند که حیوة عبارت از عدم امتناع آمده و ثبوت پیوسته
که امتناع امر عدمیست که اگر وصف موجود باشد پس موصوفیتش
بموجود خواهد بود بنابرین ممتنع الوجود موجود خواهد بود و این محالست
چنانچه کوکب این سمت در دو دیافت القیوم در لغت مبالغه قایم
آمده بوزن فیعول واو و یا جمع گشته یا اول ساکن واو منقلب
بیا گشته یا در یا ادغام گردیده و مسوغ و مجوز نیامده که بوزن فعول
باشد زیرا که اگر چنین باشد بوزن قووم خواهد بود و سه لغت
در آن سمت تطرق یافته قیوم و قیام و قیم و معنی قیوم آنست که قایم
بذاته مقیم لغیره باشد و قیام بذات عبارت از وجوب وجود آمده
که مستلزم استجماع بجمیع صفات جلالی و جمالی و خلو از جمیع نقایص
و عیوب گشته و متمم سلوب النقص جمیع صفات فعلیه است یعنی
صفاتی که احدیت سلطنه را ناظر باثار و افعال ثابت باشد فلاجرم قیوم
که شامل جمیع صفات ذاتیه سلبیه و ثبوتیه آمده و بر کل صفات محتوی

و مشتمل گردیده از اسم اعظم نامند و این معنی اصوب معانی قیوم آمده
و رهطی را مذاق آنست که قایم بتدبیر مجعولات خود از صدور ایشان
و ایصال ارزاق بمخلوقات و برخی برانند که عالم بکل امور است و بعضی
باستمرار و اتصال وجود رفته اند و گروهی برانند که بهر نفسی قایم
و بانچه اکتساب نموده باشند علماً و عملاً با بقا و جزاء علی ایشان قادر و عالم
و نظیر این در قران حمید مضبوط است اَفَمَنْ هُوَ عَلٰی کُلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ
و در مقام دیگر شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ قَائِماً بِالْقِسْطِ و در موضع دیگر
اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا
مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ و حاصل این قول آنست که واجب مطلق مُقوّم غیر
خود است و ضحاک بتقریر بر آورده که اَلْقَيُّومُ الدَّائِمُ الْوُجُودِ الَّذِي يَمْتَنِعُ
عَلَيْهِ التَّغَيُّرُ مفادش بودن واجب است قایم بنفس خود فی ذاته و وجوده
بد انکه باری اول واجب الذات قدوس الوجود جل سلطانه و علا برهانه
اعلی و اکبر از من ان یوصف آمده بتقدس از مواد و صور و تعالی از
امکنه و ازمنه و حق سبحانه و تعالی بحدود عالم زمان و مکان باسرها
و هُوِیّات اشخاص زمنیات و دهریات که عقول مقدسه اند بقضها
و قضیضها بر نسبت غیر متکممه و اضافه غیر متقدره لا هو فیها بوالج
و لا عنها بخارج و لا شیء منها فیه بناشب و لا عنه بعازب آمده از جهت
انکه نسبت تکمم و تقدر بجناب اقدس متعالی موجب تجسم و تنقص و
توهم او بسمات ممکنات و مجعولات گردیده انقلاب اینیت وجوبی

بجهت امکان تحصل پذیر خواهد شد که تعقل آن تا برهن گشته باطل
برهان و باهر تبیان که حق سبحانه بعینه وجود حق و متعالی از جهت
است و هر ذی مهیتی و راء وجود معلول آمده و هرگاه نسبت ذات
وجوبی برین سبیل تطرق پذیر گردد پس مسلوب الظن خواهد بود نسبت
هیولانیت و غواشیش و ماده و عوارضش و مده و علایقش بجناب مقدس
باری عز اسمه و از سبیل دیگر انکه آیا نیست منصرح نزد هر ذی ذهن مستوی
که تعقل کرده نمیشود که محل شیء و حامل علت و جاعل و مبدع مخترع ذات
شیء گردیده منسوب العلیة بان شیء باشد بوقوع و شمول و دخول تحت حکم
آن و هرگاه زمان از حیثیت نفس موجود باشد بدون زمانی اصلا پس
محل بحیثیت نفس موجود باشد و حامل محل از و مسلوب و همچنین ممتنع
خواهد بود و مبادی عالیه و قوی ملکوتیه و انواع عقلیه اولی بان
امتناع آمده و همچنین مسلوبیت تصور کرده ام نسبت بعالم ربوبی و فاطر کلی و مبدع
اشیا استقصا و تجدد و تجدع و تهرج و مضی و استقبال و تمادی و سیلان
اصلا زیرا که این حالات مذکوره مقتضیات قولین جسمانیه و مشتبهات
مدارک وهمانیه آمده که وهم تالیف بینهما نموده این و آن و کان و یکون
و الآن و غدا مستتر آمده بر اذهان وهمانیه و نفوس جسدانیه که موتمن
باشند بوجودی که متقدس از ابعاد و متعالی از امتدادات و متبری از
جد امکنه و حدود و ازمنه و آنات بوده نسبت او بکل بنسبت وحدانی
تحصل پذیرفته باشد و لکن اعتنا بوساوس وهمانیه نباید داشت بجدا

احتجاجات حقه و برهانات واضحه و بعضی تحریر نموده اند که لا ینام بالمرتبة
واین قول مشیر بقول حق تعالی است که لا تأخذه سنة و لا نوم یعنی احاطه
بینا یعا او راسنه و تقدیم نوم سنه مقرر گشته از فتور و عجز که نعاس اسند
و صدیت سطلقه سعر از فتور و نقص و خداع و غفلت بسبب قیومیت
او هکا بنی راو فعالیت هر یکون را و برهان قاطع عقلی و دلیل ساطع مراجی
دالست بر آنکه نوم و سهو و غفلت مستحیلست باستانه مجد ربوبی بجهت
استقامت علی و استرایت حکمی او واجب است و آن اشیا عبادت از رفع
علم یا اضداد علم آمده و بنا بر جواز طرء ما ذکر مقتضی زوال و تغییر و تبدیل
علی او است بنا برین محتاج و مفتقر باشد صفت بفاعل پس نقص که بادل
سمت و ده یافته باین نیز کو کبه و ده و خود را نازل میسازد که موجب تسلسل
باشد پس سزاوار انخواهد بود که منتهی و منقطع کرد بآنکه علم او صفت
واجبة الثبوت ممتنعة الزوال باشد بنا علی ذلک نوم و غفلت و سهو
بجناب مقدس او محالست مرویست از خاتم الانبیا و سید المرسلین
صلوات الله علیه و علی آله الائمة المعصومین که غالب گشت
وسوسه در نفس موسی در آنکه آیا واجب تعالی شانه در نوم راه می یابد یا نه
حق علیم ارسال ملکی فرمود با دو قاروره که هر یک از آنها بدست
موسی داده امر فرمود بحفظ و صیانت آن چون موسی اخذ نمود بعد از حدوث
غلبه نوم بر سامعه متصلفت گشته دستهای او بهم رسیده و شیشه منکسر
شد خطاب مستطاب رسید باو که اگر ادراک نماید مرا نوم چگونه قادر

۸۳
برحفظ سموات و ارضین خواهم بود و نیز آیه کریمه دالست ببطلان منافی
و حسبان بودن و بمحصلی ممکن در بقاء محتاج و مفتاق بموثری
و بالجمله ذکر نوم و سنه مسلوب الاستغنا از دیگری آمده ذکر هر یک از
دیگری و تقدیم سنه بر نوم مراعات ترتیب وجودی بتوافق نظام گشته بنابرین
مندفع تشکل اعتراضی که در مقام ست و رود یافته که مقتضای
تاکید نفی و ترقی انست که اولا اسفوی بجهته الاحتمال از جناب
اقدس ایزدی که عبارت از نوم آمده منفی کردیده ثانیا سلب و رفع
سنه که مقدمه اوست نطرق پذیرد که در کلام فصاحت فرجام
بعکس این بجیز وقوع انجامیده و این تمثیل مبین حجت قیومیت او آمده
وله ما فی السموات و ما فی الارض ملک و خلق و تقدیر مختص بجناب
قیومیت واجب و تنزه و توحد در الوهیت اوست ما فی السموات عبارت
از مبدعات نوریه عقلیه آمده و ما فی الارض از مکونات ظلمانیه
هیولانیه اسطقسیه بجاعلیت و تصرف در ذوات و ابنیت در
آیات لیس غفلت گشته در سرادقات مجد کبریا و بسط عظمت کبری
جاده و سلکی نیست و نیز مفصح و مشعر است برهبوط ظن صابیان
که افلاک و کواکب را در صدور افعال و آثار مستقل میدانند و
مراد از اضافه اضافه خلق و ملک میگیرند و سابقا برشته انتظام
در آورده ایم که واجب الوجود منبع جود و واحد وجوبی و صانع حقیقی
است و ما عدای جناب متعال او ممکن الوجود لذاته اند که هر ممکنی

معناق ومعتقر بمؤثری گشته که ان محدث باشد از لا شیء صرف و
عدم اباد محضه بساحه وجود خرامیده‌اند پس ماورای او انچه باشند
محدث خواهند بود باحداثه ومبدع بابداعه واین اضافه اضافه
ملك وایجاد امده اگر برشته سوال در اورند که چرا ابتدا له بر لی وحق
ازلی فرموده له ما فی السموات ونفرموده له من فی السموات جواب
انکه مراد اضافه واثبات مملوکیت ومجعولیت هر ماسوایی بجناب ربوبیت
نور الانوار جل مجده است ومجعولات ومخلوقات ملتئم ومزدوج امده
از اولی العقول وغیر اولی العقول ولفظ ما اعم وشامل قسمین امده واین
اشیا از حیثیت مخلوقیت مستند بسده کبریاء او گشته‌اند واین معبر بلفظ
ما شده بجهت تنبیه برانکه اثبات مملوکیت ومجعولیت مخصص بشیء دون
شیء نگردیده ومطلوب این اضافه اضافه باین سبب گشته من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه این ایه بیان عظمت وجلالت وازلیت وابدیت
حق تعالی امده ورد زعم کفار از طلب شفاعت واستشفاء از من ذا اصنام
الذی استفهام امده وبمعنی نفی وانکار گشته ای لا یشفع عنده
احد الا بامره یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء یعنی عز سلطانه وعظم کبریائه عالم است بانچه
نزد ملکوتیین اعلی ولاهوتیین اقصی وسفلیین ادنی باشد از امور
ومشیت ایشان وبانچه اراده تعلق نماید در عقب ایشان از کائنات
ووقایع جهان واین کریمه مشعر ومنبی امده باحاطه علم واجب تعالی بکل

این

اشیا بدون تعاقب وتجدد وتجدد نسبت بذات مقدس قیوم وواحد
ربوبی بلکه باشیا ومجعولات عالم دفعة واحدة دهریة وصاحب کشاف
بکلك بیان اورده الضمیر لما فی السموات والارض لان فیهم العقلاء و
مراد ازین ملائکه وانبیاء امده وابن عباس فرموده یعلم ما بین ایدیهم
من السماء الی الارض وما خلفهم یرید ما فی السموات ومجاهد وسدی
بحریر اورده ما بین ایدیهم ما کان قبلهم من امور الدنیا وما خلفهم ما
یکون بعدهم من امر الاخرة واز ضحاك وکلبی منقولست یعلم ما بین
ایدیهم یعنی در اخرت بجهت انکه امور اخروی بحسب نفس الامر مقدم
امده از امور دنیوی وما خلفهم یعنی ما فی الدنیا وتعبیر ما فی الدنیا
با خلفهم امده بجهت انکه خلف انداخته بوقوع ولحوق خواهد پیوست از
وراء ظهور وبعضی رفته‌اند که یعلم ما بین ایدیهم بعد از انقضاء اجالست
وما خلفهم قبل از خلق وجعل اشیاء معتبر گشته بدانکه مقصود واعلی
ومرام عینی ازین مقال آن امده که واجب علی الاطلاق عالمست باحوال
شافع ومشفوع وبانچه تعلق باستحقاق وتأهب مثوبات وعقوبات
داشته باشد بجهت اطلاع بجمیع معلومات از مبادی تا ساق ومراد حقیقی
از این اثبات عالمیت باوست مثل اللهم اغفر علمك فینا یعنی معلومك
وبرخی مثبت نموده‌اند که مراد امتناع احاطه علم مخلوقات امده بمقدورات
الهی یعنی احدی قادر باحاطه معلوم ربوبی نگشته وقومی برانند که ایه
در اثبات واجب منساق گردیده وگروهی برفع اصوبیت این قول قائل

کشته اند بوجوه عدیده واستشهادات متعدده اول انکه کلمه
من تبعیضی کشته پس داخل علم خواهد بود اکر مراد از علم نفس وسنخ
صفت باشد پس دخول بعض در صفت الله لازم خواهد بود واین
مستلزم محالیت امده دوم قوله بما شآء در علم ما فی تحقق پذیر نخواهد
بود بلکه داخل در معلومات خواهد بود سیم انکه در معلومات بمنصه
وقوع انجامیده ومراد انست که مهیمن متعال وقیوم لایزال علم بجمیع معلومات
ومجعولات دارد ومخلوقات مسلوب العلم اند مکر شرذمه ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شآء یعنی احاطه نمینمایند مصنوعات شیء از علم صانع را
مکر بانچه مشیت واراده او تعلق کرفته باشد وبرین مفصح ومنبی امده
لا علم لنا الا ما علمتنا ومجعولات استعداد وتاهب اطلاع بمغیبات
ندارند مکر انکه واجب تعالی بانزال والهام فرماید تحدی از انبیآء و
رسل را چنانکه مشعر امده باین قوله الا من ارتضی من رسول وسع
کرسیه السموات والارض یعنی وسعت کرسی بمرتبه ایست که سموات
وارضین در تحت او اندماج پذیرفته اند وغلظ هر حجابی را وسدرة المنتهی
فوق کرسی واقع شده وبینهما حجب متکثره از انوار واظلام وغیر نطق
پذیر امده وغلظ هر حجابی پانصد ساله مسافت است که اکر حجب واسطه
نبودی جمله کرسی از اشعه اشراق عرشی کداختی ومیانه مفسرین اختلاف
در تفسیر کرسی بوقوع پیوسته برخی بر انند که جسم عظیمی تحقق یافته اوسع
از سموات وارض واختلاف در عرشیت کرسی بمنصه صدور رسیده وحسن بصری

تعبیر اورده که کرسی عرش است بجهت انکه سریر کاه متصف بعرش میشود
ومع انکه اطلاق کرسی وما صدق السریر بچیزی تحقق می یابد که مستلزم
تمکن باین جریان یابد وفرقه بر انند که کرسی غیر عرش کشته ونیز اختلاف
تطرق پذیر شده که کرسی در تحت ارض تقرر یافته چنانچه که سدی
باین احتمال متنطق وقائل کردیده بدانکه در این ایه ومنطوقات کثیره
بمنصه ظهور تجلی کشته که کرسی جسم عظیمیست در تحت عرش وفوق
سموات سبعه ونسبت داده اند عامه روایتی را بابن عباس که کرسی تعبیر
کردیده از موضع قدمین ودر حیز امکان امده حمل نمودن این بنوعی که مراد
از کرسی موضع قدمی ان ملکی باشد که مسمی بروح شده یا ملکی که نزد
صانع مطلق عظیم القدر باشد ونیز از ابن عباس ومجاهد منقولست
که مقصود از کرسی علم بهمه سموات وارضین امده وکروهی بر انند که
مرام از کرسی سلطان وقدرت وملک کشته بجهت انکه الوهیت
بقدرت واسعه وایجادات کامله بالغه تحصل پذیر امده که عیان
اصل وسنخ هر شی ذکرسی میباشد وبملک نیز اطلاق نموده اند بجهت
جلوس او در کرسی پس تسمیه وتعبیر از ملک بلفظ کرسی تعبیر وتسمیه
متمکن آمیخته باسم مکان وبرخی بر انند که کرسی عبارت از علم امده بجهت
انکه علم عالمست که تسمیه صفت شیء کشته باسم مکان شیء علی سبیل المجاز
یا انکه بنابر معتمد علیه بودن علم اطلاق کرسی باو تحصل پذیر کردیده
چه انکه علم معتمد علیه علماست همچنانکه کرسی معتمد علیه جالس ومتکی

خود امده چه اعتقاد ایشان بزعم اقوی امده از اعتقاد ایشان بکرسی و سریر
با انکه علمی که در صحیفهٔ لوح بقلم ازلی نکاشته شده اطلاق کرسی باو تحقق
پذیر کردیده از مقولهٔ تسمیهٔ شیء باسم مکان و نیز محل او بقدرت ممکن
امده زیرا که او اصل در ایجاد سموات و ارضین کشته و همه مقدور
ما تحت او محیط کردیده و انچه قتاده اختیار نموده انست که مقصود
اصلی و مرام عینی ازین ایه تصویر عظمت و کبریاء واحد الذات
و تقریر چنانست که صانع و جاعل مختار در معرض تخاطب بخلق در
امده در تعریف ذات و صفات خود و ترقی رفته با انکه کرسی عبارت
امده از ملائکه حافین در حول عرش که تسبیح و تحمید رب خود نموده
در معرض اطاعت و انقیاد در آمده‌اند چنانچه در قران مبین سمت ورود
یافته وَیَحمِلُ عرش ربک فوقهم یومئذٍ ثمانیة و نیز کوکبهٔ ورود یافته
الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ بعد از ان بنفس خود کرسی را اثبات کرده
فرموده وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ چون مغز معرفت و مرام
حقیقت بحصول پیوست بنابرین بتحریر می اید و بحقیقت پیوسته
میکردد که کل از الفاظ موهمه تشبیه بعرش و کرسی شده بمثابه ان بلکه
اقوی ازان در طواف و استلام حجر و مقصود تعریف عظمت و کبریاء
ماجد که ناظم ممکنات و واجد مجعولات و موجد مصنوعاتست که
حمل کریمهٔ الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی با ایات متشابهه اخر بمعنی
ظاهری در نهایت سخافت امده بجسیم بسیط من کل الوجوه و قیوم

واحد من جمیع الجهات میکردد و امثال اینها امده نسبت واجب قیومی
بیت کعبه و مساجد و سائر منازلی که ساکنین سنن شرعیه و متقنین
قوانین ملیه با الهامات الهیه و مواحی ربوبیه اعتبار نموده تش
و تکریم ایشان بجا اورده اند قطع نظر از تاویلات صحیحهٔ نفس
الامریه و وجوه و اثار مرویه از ائمه هدی مجوز و مسوغ بنا امده
استناد جاعل مطلق باین مستندات جسمیه چه واجب قیومی
متعالی و منزه ازانست که تحقق در کعبه یا در عرش داشته باشد
بنعم متمکنیت و مکانیت و اول معتمد من کشته زیرا که ترک ظاهر بعدم
دلیل قاطع و برهان ساطع مسوغ و مجوز بنا امده و سموات سبعه
در جنب کرسی بمثابه هفت درم امده در تحت جنب سپر بغلت و نیز ویتفوه
و وسعت او و کرسی نسبت بعرش حلقه صغیره کشته از اکثار وسعت
و زیادتی عظمت او و مستبین شده و بوضوح پیوسته که کرسی سقف
جنت بوده و حکما اطلاق بفلک ثوابت نموده اند و فلک تاسع را که
عبر بفلک اطلس شده من حیث الاحاطة بسایر افلاک عرش نامیده اند
و تغذی از اساطین حکما بر انند که امکان دارد که اطلاق کرسی بعالم النفس
و عرش بعالم عقل شود بدانکه نور الانوار مجد کبریائی در عالم صورت
هیچ شیء را بصفحهٔ عرصهٔ ظهور طلوع متجلی نکردانیده الا که در جهان
معنی نظیر و تمثیل ازا بصفحه صدور منطرق نمود و در افاق شیء را
مرقوم رقم ابداع نفرموده مکر انکه بقلم کرم او را بر لوح نفوس انسانیه

مثبت و واضح نکردانیده باشد بنابرین مثال عرش در عالم معنی دل
انسانیست که موضع و مرکز استوای روح امده ومثال کرسی نفس راس
انسان اطلاق کشته بحسب جامعیت معدن جواهر سموات
وارضین و مخزن نقود دقایق و معرفت ملک و ملکوت و کلام
ائمه هدی صلوات الله وتسلیماته علیهم برین مجرد یافته قلب المؤمن
عرش الله و منقولست از طیفور لو وقع العالم وما فیه الف الف
مرة فی زاویة من زوایا قلب العارف ما احس به وفنا الکل فیه
وچون ایشان بالکلیه مسلوب العلم امده اند و اثبات جهت ایشان
بحسب مشیت و اراده بثبوت رسیده بسبب انکه ایشان تعلیم
ان حق تعالی کرفته اند که محل ان قلب امده چون تعلق کیرد این در
معنی قول حق تعالی وسع کرسیه و بقوله عز مجده الا بما شاء
بود و اکر تعلق کیرد باین ایه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم پس کرسی
قلب کل امده که لوح محفوظ مشتمل و محتوی بر صور جمیع موجودات
کلیه و جزئیه است و عرش روح کلست که ام الکتاب باشد که
اشتمال بر کلیات دارد و مثال هر دو در شاهد که فلک اعظم و فلک
ثوابت که محیط سموات سبع و ارضین و ما فیهن است و لا یؤده
حفظهما یعنی باحدیت مطلقه و واحدیت محضه مرفوع الثقل
و مسلوب العسر کشته حفظ و صیانت سموات و ارضین و ضبط
مضبوط و لا یؤده بکوینی عاید کشته و هو العلی العظیم

بظهور

بظهور و وضوح مرتبه اعلی و عظمت ذو الجلال کبریا دالست واین دو اسم
جامع کمال توحید اند ولفظ اعلی اینا بران که متعاظم و متعالی امده از هر
صفاتی که استعداد و تاهب سده اعلی و قابلیت مرتبه کبری او نداشته
باشد و علو و عظمت موصوفیت دارد بصفتی که کره قابلیت و سزاواریت
کبریا و جبروت صانع را در ساهره سیلان بسته و فضای مضمار ولایت
و سبقیت جولان در امده و صفات جمالیت و جلالیت را در بر کرفته
و لفظ علی یعنی علو درجه و اوج مرتبه شرف و بلندی و رفعت حق تعالی
بر وجه صفتیت امده بنفی و سلب وجه فوقیت و ارتفاع جهت و مکان
و صاحب کشاف سنی نموده که ترتب جمل بر یکدیکر بدون حرف عاطفه
بجهت انست که مطلقا مرفوع الجمله است که بر سبیل بیان و نهج تبیان سمت
ورود یافته جمله متقدمه و تبیان باین تبیین بجد است اکر بیانه عاطفی
تحقق و بوقوع انجامد بمثابه دخول اجنبی مابین المؤتلفین خواهد بود
و مطلوب از ایه بیان و ظهور و وضوح توحید ذات ابدی الحق و سرمدی
المطلق و وحدت او و تبیین صفات کمال که حیات و قیومیت باشد
امده و ظهور قیام بتدبیر مصنوعات که مهیمن متعال و واجب لایزال
غافل و ساهی از ان نموده و تنظیم مجعولات و تبیین مصنوعات که ازمنه
تدابیر ایشان در حیطه قدرت اوست و اشعار تصرف او در مملکت از
وجه علمست و مجعولات را بکنه ذات و دریافت کمال او مسلکی نیست
و نیز انبا بران کشته که احاطه خلق بمعلومات و مقدرات او طریقی ندارند

ومشعراست بر کمال قدرت بی غایت ونهایت او که مخلوقات علیا ومصنوعات
عظمی چنینی را بعدم مشقت وسلب کلفت حفظ وضبط نموده وایضاً
تبیین بعلو بی غایت واوج بی نهایت حال ذات وکمال بی انقطاع صفات
وعظمت اوست بنابرین درین ایه اشعار وانبا بتوحید ذات وسایر
صفات جمالی وجلالی گشته وهمچنین بصفات فعلی اما مبادی این
کریمه مشعر باسم ذات مستجمع جمیع صفات ومستحق جمیع محامد ثبوتی
وسلبی الهیه وبعد از لفظ الله لا اله تبیین بر انگشته که سلوب الواجب که مراد
است که مستوجب وصلاحیت عبادت داشته باشد الا هو بیان این
ایه مشعر بتوحید او من جمیع الوجوه خواهد بود یعنی سلوب الکمیة
والجزئیة من حیث العقل والخارج که عبارت از احدیت ومرفوع
الشرکه باشد واستشعار بواحدیت او داشته ومرفوع الکثرت ذاتی
که صفتی مترائد بر ذاتش نبوده ونیز افصاحی بصمدیت او کشته ووصف
حی وقیوم خود را بوصف حی وقیوم کردانیده زیرا که مستند امده
بجمیع صفات کمالات و لا تأخذه سنة ولا نوم مشعر بران امده
که حیات وقیومیت واجب علی الاطلاق مقتضی عدم نفی دخول
وخداع ونوم باشد ومشعر بجمیع صفات جلالیه وسلبیه ودر فتوحات ست
تحریر یافته که اگر بسبب قیومیت او نباشد یکلحه عالم مستمر وباقی ونظام
عالم جاری وناشی نخواهد بود وتأکید جمیع این مطالب وفوهات این
مقاصد بایه له ما فی السموات وما فی الارض فرموده پس چگونه موجب

اتصاف

۱۲

اتصاف بصفات جلالیه شبیه حادثه اینها تواند جاری کشت واحدی
قادر بر شفاعت وتصرف در ملک واحد قهار وجلیل جبار نبوده ونیز
بسمات ملوکیت ومجهولیت انداشته فیون از حکما سیما قدوه ایشان
سقراط کلمه چند نقل بر اورده که صلاحیت واستعداد بودن تفسیر
حی وقیوم دارد ان اخص ما یوصف به الباری تعالی هو کونه حیاً قیوماً
لان العلم والقدرة والجود والحکمة تندرج تحت کونه حیاً و
الحیوة صفة جامعة للکل والبقاء والسرمدیة والدوام وحفظ
النظام تندرج تحت کونه قیوماً والقیومیة صفة جامعة للکل و
انما قال ان القدرة مندرجة تحت الحیوة اذ قد اعتبر فیها الادراك
والفعل ولا معنی للقادر الا من یفعل الاشیاء بارادة ولا معنی لها
الا العلم بما یصدر عنه ومعلم ثانی ابونصر فارابی فرموده انه تعالی حی
فان معنی الحیوة فینا بعقل افضل معقول بافضل عقل او یعلم
افضل معلوم بافضل علم کما انما یقال لنا احیاء اذ کنا ندرك احسن
المدرکات باحسن ادراك انما یقال لنا احیاء اذ کنا ندرك المحسوسات
وهی احسن المعلومات بالاحساس الذی هو احسن الادراك
وباحسن القوی المدرکة وهی الحواس فما هو افضل عقلاً اذا عقل
وعلم افضل المعلومات بافضل علم فهو احری ان یکون حیاً من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه این استثنا مختص بکمال مرتبه نبوت وایهم
وعلو درجه رسالت صلی الله علیه واله است کانه قیل من ذا الذی

یشفع عنده یوم القیمة الا عبده محمد فانه ماذون فی الشفاعة موعود
بها عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعلم محمد صلی الله علیه و آله ما
بین ایدیهم من اولیات الامور من قبل الخلایق مثل مقدس اذ
ائمه طاهرین صلوات الله وتسلیماته علی ارواحهم واجسادهم اول ما خلق
الله نوری در اول ما خلق الله العقل که واجب بالذات خلق ارواح
مقدسه
قبل از ایجاد و ابداع اجساد بدو هزار سال نموده و ما خلف ایشان
از احوال قیامت مطلع ساخته و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
این منطوق شاهد بر احوال و سیرت و معاملات و قصص ایشانست و کلا
نقص علیک من انباء الرسل و نعلم امور آخرتهم و احوال اهل الجنة
و النار و هم لا یعلمون شیئا من ذلک الا ما شاء ان یخبرهم عنه وسع
کرسیه السموات و الارض و مثال عرش در عالم انسان راس اوست
و مثال کرسی صدر اوست و عرش با عظمتش بر ظلمت است سلطنة بین
سما و ارض نسبت بسعت قلب مومن و لا یؤده حفظهما یعنی ثقیل
نیامده
نیفتد بروح انسانی حفظ اسرار سموات و ارض و علم آدم الاسماء
کلها بنابرین گشته اظهار مخلوق نمودن بعرش و کرسی و قلب مومن
و سر او و علو آیتش در مرتبه و رتبت و عظمت و خلقت و اظهار کمال
قدرت و حکمت و تردی برداء کبریا و ازار عظمت بهاء او این اولی
خواهد بود بمدح و ثنا احدیت و جوابیه هو العلی العظیم از علو رتبه
و اوج درجه در اخت اولویت و اشرفیت بعلو مرتبه و صعود رتبه

وما خلفهم

سلطانه

ربوبیه

وتنظیم

٨٨

وتنظیم دارد **ارشاد سیم** در تمهید قواعد عنایت ابدی و تبلیغ
مراسم هدایت سرمدی مرفوع موافق غیبی و لطایف شده منبعه
لا ریبیه آنکه در مسلک و طریقه رهط الحکمة و تقریرات ارباب رتبت باقسام
سدرة تبیینه
موجودات و مصنوعات بحکم مستحقین در موجود سمت تطرق
یافته که موجود من حیث انه موجود مشمول حکمیست و از جهت انقسام
بخصوصیت ملک و ملکوت اعلی و ملکوت ادنی و عالم مثال حکم دیگر دارد
و وجود حقیقی آنست که باعتبار ذاته موجود باشد و موجد لغیره از جهت
آنکه جاعلیت و صانعیت اتفاق الطلاق باید که مختص بجناب اقدس ایزدی
و آثار صادره که بمنصه ظهور پیوسته و بجلوه صدور متجلی گشته باعتبار
ارتباط بشده مقدسه اوست و عالم جسمانیات و مجردات مسمی بعالم
خلق و عالم غیب و عالم امر شده موافق الا له الخلق و الامر و عالم عقل و
عالم حد و عالم ملکوت و عالم قدس و عالم تسبیح و تمجید و عالم نور و عالم
حیات گشته و عالم ملکوت اعلی بعالم عقول معبر شده موافق عالم الغیب
و الشهادة و هو الرحمن الرحیم و طبقات بعد از عالم جسمانی مصدر شده
و جعل الظلمات و النور و شهرت بعقول عشره یافته مبدا و مطلع از
عقل اول که آلت ایجاد و ابداع فلک الافلاک است تا عقل عاشر تحصیل
یافته که سبب تکوین عالم کون و فساد است و مسمی بروح القدس و جبرئیل
علیه السلام شده و برخی برانند که عدد عقول بعدد انواع مختلفه
در عالم ملک است و قومی را اعتقاد آنست که عدد عقول بعدد افلاک

کلیه با جزئیه است والشبه نزد حکما آنست که عدد عقول مفارقه
بعدد کرات سماویه امده شیخ صناعت در الهیات شفا و نجات موافقت
ومتابعت و معاضدت بمذهب معلم اول نموده قریب به پنجاه کرفته وازید
ازین هم رفته واقصی غایت را عقل فعال دانسته ودر فن ثانی از طبیعیات
در فصل حرکات کواکب بکلک تحریر اورده اند که لم یتبین لی الی الآن
ان کرة الثوابت کرة واحدة او کرات منطویة بعضها علی بعض فان کانت
کرات منطویة بعضها علی بعض کان عدد العقول والنفوس اکثر لا محالة
بچنین تحقیق یافته که برهان واضح شد بر انکه تحصیل عقول بعدد تکثر
کرات افلاک کلیه وجزئیه متقرر گشته و نیز دالست که عدد عقول بعدد
کواکب متطرق شده بجهت متحرکیت ایشان بحرکت ارادیه حول انفسها
حذو النعل بالنعل جد قمقام سمی آ نضر الله تعالی وجهه بکلک ترقیم اورده
ان الحق فی ذلک ان العقول المفارقة انما هی بعدد ما لکرات السماویات
وحرکاتها الکلیة والجزئیة ففی ازاء کل کرة فلکیة کانت او کوکبا او غیر
ذلک وکل حرکة کانت کلیة او جزئیة عقل مفارق یکون قوام انتظامها
بالرشح والافاضة واما بانفسها بالاشراق والاضاءة ومبدأ الدور
انما علی سبیل التعشق والتشویق یعنی ادراک کرده میشود کل حرکت
کلیة در مطلع ومبدأ نظر وجزئیة ادراک کرده میشود در ثانی نظر
بازاء ایشان از عالم عقل عقل مفارقی که قسم قسیم نظام ایشان بوده باشد
تحصیل پذیرفته بوده مانند انکه حرکات کواکب سبعه سیاره مرئی میکردد

در بادی

حرکت

در بادی النظر انتقال از مشرق بمغرب بیان می اید که این کلیه است ومبدأ
ومطلعش فلک کلی امده وچون این حرکت بحرکاتی دیگر فاصله یابد مسمی میکردد
کل ازین حرکات بجزئیه زیراکه فلک جزئی جزئی ازین حرکت کشته وقطب
فلک تحقیق در کتاب تحفه ترقیم نموده که ان اهل هذا العلم لما وجدوا انواع حرکات
مخالفة اثبتوا التسعة افلاک بادی نظرهم اثنین للاولین وسبعة للسیارات
یسمی کل واحد منها کرة الکوکب والفلک الکلی له لتضمنه جمیع حرکاته
ثم لما رأوا ان بعضا من هذه الحرکات قد تکون مرکبة من حرکات
اثبتوا لبسائطها افلاکا اخر حسب ما یقتضیه هذه الحرکات سرعة
وبطوا ورجوعا واستقامة وقربا من الارض وبعدا عنها سمیت
افلاکا جزئیة لکونها هذه التسعة الی اثنین وعشرین فلکا چنانچه
در تذکره نص برین نموده وکل واحد از فلک قمر وعطارد را چهار فلک
جزئیه قسمت نموده اند وفلک شمس لا بد در فلک [?] تقرر یافته و فلک
کل واحد از چهار باقیه را بسه فلک کرفته اند پس عدد عقول بعدد
افلاک کلیه با جزئیه متطرق گشته وبدین مسلک قایل شده اند اعاظم
از حکما لیکن انقطاع [?] بعقل فعال تحقق پذیرفته که آلت فیضان
عالم سفلی کونی است وبنابرین تقادیر بعقولی موصوف گشته اند که آنچه
روحانیه اند بانکه جواهر مجرده از مواد منزه از فساد مدرک لذواتها
وما عداها اند وغیر متعلق باجسام امده اند چنانچه برهان ونص
وسنت ناطق کشته انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون والصافات

صفّاً والزاجراتِ زجراً والسابقاتِ سبقاً والمدبّراتِ امراً اشارت
بنفوس مجرّده شده ومراد از والصافّاتِ صفّاً ملائکه جمع صفوف اند
که ایشان بتسبیح مینمایند چنانچه صفوف ناس در سطح ارضی ایقاع
بافعال واعمال نماز میکنند والزاجراتِ زجراً از قبیل ملائکه اند که سحابها بیایند
تحصیل مینمایند و بعضی رفته اند که کل انچه متزجر و منضبط وذی
نکال از معصیت جناب مقدس الهی امده اند فالتالیاتِ ذکراً قبل ملائکه
و جابرات که مراد ملائکه و غیر بوده باشد از انچه که تلو ذکر الهی و جناب
مقدس قیومی مذکور کرده والذاریات ذرواً را بعضی بریاح برده اند قیوم باتسانیم
فالحاملات وقراً سحابیست که حامل اب گشته والجاریات یسراً سفنی را
می نامند که در اب جاری گشته جیزی سهل و میسره بسخره مسخر شده و
المقسّمات امراً یعنی ملائکه که تقسیم امور منوط بایشان گشته باشد و منقولکه دیده
گفته باین عبارت از تابع او صیاه علیه السلام و همچنین ماثور از علی بن ابی
طالب علیه السلام فی والذاریات ذرواً فالمقسمات امراً والمرسلات عرفاً
الملائکه تنزل بالمعروف و در مرسلات عرفاً بیان امده که ریاح متتابعه باشند
ایشان از عرف والطلاق کرده شده و هرگاه توجه نموده تابع و اکثار کرده
والعاصفات عصفاً مراد اشتداد ریاح است والناشرات نشراً ریاحی
است که با مطر نازل میگردد چنانچه مفید اینست قول حکیم علیم بشراً
بین یدی رحمته گفته میشود نشرت الریح ای جرت و قول سید بشر
صلی الله علیه و اله ان الله کتب کتاباً قبل ان یخلق الخلق ان رحمتی سبقت

غضبی

غضبی فهو مکتوب عنده فوق العرش این منطوق مؤید انست که عرش
عبارت از فلک اعلی امده و قول نبی صلی الله علیه و اله وسلم خلقت الملائکه
من نور والعقول انوار قاهرة مؤثرة فیما تحتها من النفوس والاجرام
بتأثیر الله تعالی فیها فقاهریتها التی هی تأثیرها فی غیرها صفة صورة قاهریة
الله تعالی واثر من اثار قدرته تعالی کما ان نوریتها سبحة من سبحات وجهه
پس بدین اعتبار ملائکه مقربین مسمّی بعقول شده و عالم بعالم قدرت
چنانچه اشیا باین اعتبار نامیده بعالم جبروت شده و این صورت
صفت جباریت حق سبحانه امده و معلومست که این حقایق و کمالات
فایضه از جناب سرمدیت اوست که اگر عدم ثبوت و تقرر در اشیا داشته
باشد مرفوع الفیضان تحقق و تحصل می یابد و این حقایق باعیانها الحقیقیه
و کمالاتها الصدوریة بتجلی انتقاشات دران سمت حصول بذیرفته بنا
برین اعتبار مسمّی بعقول بوده گشته و همچنین همین انتقاش صورت قضا
الهی بتصه ظهور تحقق رسیده و محلش عالم جبروت گشته که مسمّی بام الکتاب
شده چنانچه در قران حکیم مرقوم گشته یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب و از علوم حقه موسومه بعلوم یقینیه افاضه علوم ممکنات
تحصل یافته کل مشمول علم ازلی حق قیومی امده چنانچه در کلام ملک
علام واقعست و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و نیز سمت ترقیم یافته
اقرأ وربک الاکرم الذی علم بالقلم واین جواهر عقلیه و انوار حقیقیه
از خزاین غیبیه است چنانچه در قران مبین مستبین شده وان من شیء

الا عند تاخر آثاره وشکی نیست که واجب حقیقی متعالی ومتعاظم از تعلق
زمانی ومقدس از تغیر وتجدد آنی است وسابقا بظهور رسانیده که طبایع حرکات
وکائنات واشخاص کلیه حادث بحدوث دهری آمده باحامل ایشان
که افلاک اند پس حدوث ماسوای حق واضح شد از ابداعیات از سبیل
تعلق عنایت ازلیه بتشخص نظام وجود وشمول بران گردیده جمیعا وثبت
نیست که بوده باشد تشخص جلی غیر نفس نظام وانفکاک اجزاء واعضاء
بعضی از بعضی بحدوث وقدم پس متعین گردید از حدوث کل بعد
از عدم صریح وبوضوح رسید که حق قیومی مبراء ومقدس است از
آلایش مکانی وزمانی واین انموذجی است در بیان عالم عقول که آن ملکوت
اعلی است وعالم عنصریات را عالم شهادت وعالم خلق وعالم ملک و
عالم اوساخ وعالم ابدان وعالم ظلمات وعالم موت وعالم غرور وغفلت
خوانند واین اطلاقات در کتاب سماوی وسنت ومنطوقات
ارباب علم وعرفان متکرر الورود است قال العارفون لله تعالی عالم
الامر الذی خلق لا من شیء وعالم الخلق الذی خلق من شیء ویعبر عنهما
بالآخرة والدنیا والملکوت والملک والغیب والشهادة والمعنی والصورة
والباطن والظاهر والارواح والاجسام ومادون انه صلی الله علیه
وآله قال اول ما خلق الله جوهرة وفی روایة درة فنظر الیها فذابت
اول ما خلق الله اللوح واول ما خلق الله روحی وفی روایة واول
ما خلق الله العقل واول ما خلق الله نوری وما نقل عن بعض

السلف

السلف اول ما خلق الله علی الاطلاق ملک کروبی فالاسماء مختلفة و
المسمی واحد وهو روح النبی صلی الله علیه وآله فباعتبار انه درة صدف
الموجودات سمی درة وجوهرة وباعتبار نورانیته سمی نورا وباعتبار
وجود عقله سمی عقلا وکوکبه ولطیفه ذات انسانی در عالم مشحون
بنکته الورود آمده وافاضم حکمای الهیین بکرت عالم انسانی را مسمی
بعالم کبیر گردانیده وما سوای از اعالم صغیر گرفته اند وتارة اخری
عالم انسانی را صغیر وسائر عوالم را عالم کبیر گویند که هیکل جلد وجود
ومزاج نظام کل از مبادی تا تناهی واز مطلع تا مقطع واز اول صدور
تا اقصای ساق آمده وبتقریر آورده اند که هرچه متضمن در طبقات
دوایر عالم کبیر مبدع کن فکان وموجد جسم وجان در فرجار وجود
انسان متضمن که الانسان اکبر الاجزاء وافضلها ذاتا وابسطها حقیقة
واکملها وجودا مشابه ومحاکی ومواز بجوهر عقلی آمده که معبر گردیده
بقلم اول امری روحانی در عالم عقل مسطوری ومشمول او آمده لوح محفوظ
وکتاب مسطور منطبع در آن جمیع صور موجودات از اعلی عالم امر تا اقصی عالم
خلق ومنضم ومتضمن گردیده در نسخه جامعه انسانی کل ما فی العالم المذکور که
ام دماغ وطبقات تجاویف بطون دماغیه در ازای طبقات کرات فلکیات
از ممثل وخارج مرکز وتداویر وکواکب ومتممات ومناشیر تحقق وتحصل
یافته وارواح نفسانیه وقوای حیوانیه در ارکبه بازای ملائکه موکله بر طبقات
ودرجات افلاک از عقول ونفوس واخلاط اربعه وارواح وقوای طبیعیه

و طبیعیه بجای عناصر اربعه و طبایع عنصریات مولجه و مقابل و مناظر
ملائکه موکله بطبقات و اطوار عالم کون و فساد و عشق بیدای ظلمات و
قوتین نفس ناطقه عامله و عاقله بتصویر شمس و قمر و نفس ناطقه را کسوف
و خسوف عقلی معتبر گشته و تصویر این را جدّ حقیر تمام اهتمام قدس الله تعالی
نفسه القدوسی بیان فرموده که امّا کسوف چون معتبر است از حیلولت
جرم قمر بین مرکز جلیدیه بصر که طالع مرکز عالمست نسبت بفلک شمس
که نصف قطر ارض را فقد محسوس در انجا نیست و میانه قرص شمس بنابرین
نقصان و خسران بر جرم افتاب تحقق نپذیرفته خواهد بود و باقی خواهد بود
بر ضوء ذاتی خود و نقصان لازم بود نه حدقه و غرفه قوت باصره است در
حرمان از انوار اشعه شمسی و امّا خسوف عبارت امده از حیلولت و بینونت
جرم زمین بین الشمس و القمر و ان نقصان از طرف ماده منکسفه اوست
که ضوء او مسلوب بالذات بلکه مستعار از انعکاسات و استنارات شمس
است و این حیلولت باعث انخساف قرص میشود که کل قمر منخسف وقت
حیلولة الارض بینه و بین جرم الشمس بنابرین انوار عقلیه عالم قدس را
بمثابه شمس اعتبار باید نمود و کسوف را نسبت بجوهر نفس باید دانست
بمنزله قمر که اضواء و شروق و تنویر نفس از اشراقات انوار مفارقه عالم
عقلی مستفیض گشته و جسد را بمنزله جرم ارضی و تعلق تعشقی ارادی
نفس ببدن و توغلش در مستلذات حسیه و لذات مزاجیه و شهوات
دنیه دنیویه مثمر حیلولت بدن میانه نفس و عالم قدس و مانع اشراقات

عالم ملکوت و حضرت ربوبی جلّ مجده را از باب ضرب الامثال شمس حقیقی باید
دانست چنانچه بتقریر آورده اند نور الانوار شمس عالم عقل و عقول عالم قدس
و جمال و بهاء نورانیت و استنارت مکتسبی جوهر نفس بالانطباع و در فضای
بدن و قطع حواس و استحکام ارتباط و اتصال بان عالم بمنزله جرم قمر باید
که است و جوهر نفس عارف کامل را بمنزله حدقه بصر و کسوف را نسبت
بجوهر نفس باید گرفت که ظلمانیت جوهر نفس بسبب انهماک و اضمحلال
در اباطیل و تعلقات رذیه دائره شهوانیه حیوانیه بمثابه انکساف شمس
رابعة السماء اکر دیده و تعقل او بصیقل فکر و در فضای سور جسدانی و تخطط
او بحظی از بصارت و نصیبی از مهارت بمنزله انجلا که عبارت گشته از
کشف و رفع انکساف جوهر نفس متألّه بالغ و متدبر فاحص که باستعداد
لذت استکمال ذات و ابتهاج بهجت عرفان اراسته و پیراسته و اتصال
بعالم نور و مطالعه نکات عالم عقل بیکروه و بشاخسار ان طیران و سیران
مینموده و ناهب فنایت بیکنند که صد داغ لعبیت امکانی بجبین جوهر
ذات و طوق هلاکت ذاتی برهم کردن که ماهیت دارند و کنده پیروی و
و انقیاد را بر کردن استوار نموده اند و از بهجت حقه و مسرت حقیقیه
اشراق جمال نور حق و مشاهده شعاع شمس حقیقی مطلق و سعادت بهجت
دولت سرمدی حق و مطالعه اشعه انوار ایزدی نموده فنای فی الله باز
مانده و بان منبه نشتابد و بالجمله عالم هویت انسانی را فذلکه کل عالم
امکان و مجمل مبدع عوالم اکوان و منتخب نظام کل داشته اند چنانچه که جدا عالم

علماء الراسخین بیان اورده که انسان کبیر که عبارت از نظام جملی عالم
کلست شخصی است وحدانی که فلک اعلی اورا بمنزلهٔ امّ الدماغ است و
شمس بمنزلهٔ قلب وسایر ما فی الانسان الصغیر از بطون دماغیه واعصاب
ورباطات وشرایین واورده وغضاریف وشراسیف وعظام واعضا
وجوارح وعقول ونفوس مجرده بمنزلهٔ قوای عاقله وعامله که مبادی ادراکات
وتحریکات اند ونفوس منطبعه بمنزلهٔ ارواح وقوای نفسانیه وحیوانیه
وطبیعیه وحکماء راسخین نظام جملی را بحسب آفاق شمالیه وبحسب
حرکت غربیه بانسان مستلقی سر بجانب قطب جنوبی شمالی ویمین
ویمین بجانب مغرب ووجه بجانب وسط السماء وپا بجانب قطب
جنوبی وشمال بجانب مشرق تشبیه کرده اند وگویند سر کراهت
خوابیدن بر روی پا بجانب شمال انست که مخالفت وضع انسان کبیر
کبیر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود وقطب جنوبی سفل
وبحسب آفاق جنوبیه وباعتبار حرکت شرقیه بانسانی مستلقی سر بجانب
قطب جنوبی ویمین بجانب مشرق ووجه بوسط السماء پس قطب جنوبی
علو باشد درین اعتبار وقطب شمالی سفل وشیخ صناعت در کتاب
مبداء ومعاد میگوید اوائل اسم سماء واسم کل واسم عالم را بر سبیل اسماء
مترادفه استعمال میکرده اند وجرم فاسد را که عبارت از مکونات است بحسب
بحساب نیگرفته اند ودر شمار نمی اورده اند ازانجهت که مجموع انچه در
جوف فلک قمر است که عالم عناصر وعنصریات نامند نسبت باعالم سماوی

اصغر

اصغر واخس باشد از سنگ ریزه که در عضوی از اعضای حیوانی متکون
شود مانند ریگ مثانه یا غیر ان بنسبت بابدن ان حیوان اسم انچنان
ذکر کنند ان سنگ ریزه در اطلاق داخل نشود وانکه سنگ ریزه عادم
حیوة باشد مانع نیاید ازانکه جسم محتوی ومشتمل بران حی باشد وجد
تمام حکماء الهیه اعلی الله درجته میفرماید که این در غایت استحسانست
که معلوم است که مقصود از ایشان ماعدای انسانیست که ظاهرین
از متکلمین وسطحیین از ملیین مظنون انسانیت نموده اند که عبارت
از کالبد جسمانی بوده باشد چه حقیقت انسان بالحقیقه جوهر
نفس مجرده است که در اصل وسنخ فطرت از صقع قدس ووطن
اصلیش عالم سماوی امده اتاد ونی چند در دار غربت وعالم غرور
در قفص بدنش داشته اند تا ذخیره حیات ابدی وسرمایه تجارت
سرمدی اندوخته ملحق ومتصل بشرائط ووسایط گردد وجمله سماوات
ومصطنعات بمصطلحات اوائل چون یک هویت شخصی است کاین
فیاض حق وفیض مطلق که مبداء اول هر وجود وفاعل جوهر ذات
اوست یک مفارق ویک نفس عقل بران هویت فایض میشود وچون
عقل کل گویند جمله عقول مفارقه خواهند گویا جمله در حکم عقل
واحد اند وچون نفس کل گویند جمله نفوس محرکه سماوات خواهند
گویا که جمله در حکم نفس وحدانی امده ونیز مصطلحات علماء راسخین
که بلغت اصحاب عالم ملکوت تخاطب میکنند وبلسان بلبلان فضای جنت

طیران و سیران بنمایند و باجمعه باقی وقت و در نوف معنی بیشناسند
که موجودات و مجعولات نظام جمل کتاب المبین آمده که هیچ صغیره
و کبیره وجود را از دست اسقاط ننموده که باعتبار وحدانی احصاء
هویات اشخاص بحساب حروف و کلمات مفرده نکرده باشد و از ینجاست
که عیسی را علی نبینا و علیه السلام کلمة الله بلفظ مینامند و قرآن
عظیم و فرقان کریم میفرماید إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ و با انسان حقیقی تحقق پذیر میگردد حساب و خطاب
و ثواب و عقاب و این نفس مجرده نورانیه که لطیفه جوهر عقلانی انسان
آمده از عالم قدس گشته و طعام و غذاء او بالذات شده بنابر حقیقت
علم و حکمت و عقل و معرفت نطق پذیر گردیده و ملائکه مقربین
که معتبر گردیده بانوار عقلیه طعام و شراب ایشان تسبیح و تقدیس
و تهلیل است و اما طعام بدن که بمنزله آلت آمده برای انسان
حقیقی من حیث الحقیقة در تحریکات و تصرفات مادامی که از
حیوة ظاهریه دنیویه بهره و حظی دارد از اغذیه جسمانیه و اطعمه
جرمانیه متحتم و لابد آمده بجهت ابدال ما یتحلل که استیفا او منوط
گردیده و گاه مسند است بسوی او بالعرض و بمجاز عقلی هر گاه
در صحت اتصاف بالعرض معتبر باشد و تجوز عقلی در اسناد معتبر
بود و مسند الیه گشته من شأنه فی حد ذاته ان یتصف بالذات
بذلک الوصف المسند الیه بالعرض و چون این معتبر است

و ائمه علوم عقلیه تصور اسناد بعرض بنمایند مگر آنکه از جنس خارج
نباشد اگر اعتبار مسلک متوسط نماییم موافق کلام جل ذکره تحقق
می یابد و حل طعام انسان مأمور نظر باو بر جسمانی که بدن است بر
روحانی که غذا جوهر ذات است اگر چه ابلغ و اولی و احری و احق
است اما بمقتضای نصوص منکوره که درین باب سمت ورود یافته
صرف ظواهر بدون مصارف خارج از دایره احتیاط و سادج
از بام و اعتقاد آمده متصحح الاسناد نگردیده ارتکاب تأویلات
بعیده و الله سبحانه اعلم بالصواب فلیتبصر **سدره اولیه**
بر مهندسان وادی عرفان و مقدسان شاهراه بیان و ممهدان قوانین
تبیان و مجردان غواشی علایق زمان محجوب و مستور و در پرده اختفا
مخفی و پنهان نماند که تعبیر از جوهر وجود حق اول که سید ابداعیات
مبداء و مطلع انوار حقه عقلیه است بقلم شده بلکه از جمله مرتبه
اولی که عقل کل سلسله بدویه آمده از اول عقل اخیر که عقل فعال
است در قرآن مجید و فرقان حمید کوکبه ورود و تنزل یافته و القلم
و ما یسطرون و بر سبیل حقیقت صیغه جمع بنابر اخیر آمده و بنابر
اول بجهت تعظیم و تکریم خواهد بود یا آنکه بجهت کثرت یسطر بر
سیاق ارجعون و در حدیث سمت ورود یافته اول ما خلق الله القلم
و در حدیث شامی بوقوع انجامیده جاء الی ابی جعفر علیه السلام رجل من اهل
الشام من علمائهم فقال یا باجعفر جئت اسئلک عن مسئلة قد اعیت علی

ان احداً احداً يغيّرها وقد سألت عنها ثلثة اصناف من الناس فقال
كلّ صنفٍ منهم شيئاً غير الذي قال الصنف الآخر فقال له ابو جعفر
عليه السّلم ما ذاك قال فانّي اسألك عن اوّل من خلق الله من خلقه
فانّ بعض من سألته قال القدر وقال بعضهم القلم وقال بعضهم الرّوح
فقال ابو جعفر عليه السّلم ما قالوا شيئاً اخبرك انّ الله تبارك وتعالى كان
ولا شيء غيره وكان عزيزاً ولا احد كان قبل عزّه وذلك قوله سبحان
ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون وكان الخالق قبل المخلوق ولو كان اوّل
ما خلق من خلقه الشيء من الشيء اذاً لم يكن له انقطاع ابداً ولم يزل الله
اذاً ومعه شيء ليس هو يتقدّمه ولكنه كان اذ لا شيء غيره وخلق الشيء
الذي جميع الاشياء منه وهو الماء الذي خلق الاشياء منه فجعل نسب
كلّ شيء الى الماء ولم يجعل للماء نسباً يضاف اليه وخلق الريح من الماء
ثمّ سلّط الريح على الماء فشقّقت الريح متن الماء حتى ثار من الماء
زبد على قدر ما شاء ان يثور فخلق من ذلك الزبد ارضاً بيضاء نقيّة ليس
فيها صدع ولا نقب ولا صعود ولا هبوط ولا شجرة ثمّ طواها فوضعها فوق
الماء ثمّ خلق الله النار من الماء فشقّقت النار متن الماء حتى ثار من الماء
دخان على قدر ما شاء الله ان يثور فخلق من ذلك الدخان سماءً صافية نقيّة
ليس فيها صدع ولا نقب وذلك قوله والسماء بناها رفع سمكها فسوّاها
واغطش ليلها واخرج ضحاها قال ولا شمس ولا قمر ولا نجوم ولا سحاب
ثمّ طواها فوضعها فوق الارض ثمّ نسب الخليقتين فرفع السماء قبل الارض

الصدع الشق يقال صدعته فانصدع اي انشق ق

فذلك قوله

97

فذلك قوله عزّ ذكره والارض بعد ذلك دحاها يقول بسطها فقال له الشامي
يا ابا جعفر قول الله اولم ير الذين كفروا انّ السموات والارض كانتا رتقاً ففتقناهما
فقال له ابو جعفر عليه السّلم فلعلك تزعم انّهما كانتا رتقاً ملتزقتان ملتصقتان
ففتقت احداهما من الاخرى فقال نعم فقال ابو جعفر عليه السّلم
استغفر ربّك فانّ قول الله عزّ وجلّ كانتا رتقاً يقول كانت السماء
رتقاً لا ينزل المطر وكانت الارض رتقاً لا تنبت الحبّ فلمّا خلق الله
تبارك وتعالى الخلق وبثّ فيها من كلّ دابّة ففتق السماء بالمطر والارض بنبات
الحبّ فقال الشامي اشهد انّك من ولد الانبياء وانّ علمك علمهم ونفوس
ناطقه مجرّده انسانيه كه انوار عاقله وجواهر قادسه اند وابتداي
سلسله عوديه بازاء اولى المراتب سلسله بدويه است وآنكه در حاق
عرض الكمال قوتين نظريه وعمليه وقضيا درجات استكمال مرتبه عقل
مستفاد باشد مضاهي وموازي ومكافي مقادم صادر نخستين كه
عقل اوّلست بوده باشد چنانچه او مبدأ انوار عالم ابداع وعتبه
بوس آستان متعالي واقصى شعلات انوار كبرياء عز مجده است در
طرف علو وتصاعد نيز منشأ حصول وتحقق وواسطه در ترتيب نظام
وجود كوني ومكاني گرديده وباعتبار محيطيت او بعوالي ومعالي امور عقلانيه
عطا صفه بسيطه وسوائل شئون وجداني احسانيه شابه ومنزله
تعديل النهار عالم انساني گشته باعتبار نصف دو قوس صعودي عروج
از حضيض فصل مشترك مدارك حسيه وعقليه كه مرتبه عالم خيال دو عالم

برزخت آمده سیر بجانب ذروهٔ عوالم ملکوت ولاهوت بحصول پذیرفته
نفخهٔ بوالمن الکلم حقایق موجودات کردیده وباعتبار نصف دوم هبوطی سیر
نزولی و تنزل از اوج ذات عوالم مذکوره بجانب حضائض امده احسانات
تدریجیه که مقاطع و مواخر سیر هبوطی است نموده نفخهٔ لطوامر الکلم حقائق
موجودات امده وباین اعتبار بن الملاق جوامع الکلم بحقیقت نفسی
نطق پذیر کشته که نفس جامع کلمات وحقایق سلسلتین بدویه وعودیه
امده باعتبار نصف دوم که قوس اوجی صعودی کردیده مظهر و مطلع بدویه
شده که عبارت و مصطلح کشته از جانب جناب سده قیومیه ربوبی
عظم شانه وجد سلطانه متنازل تا باقصا مراتب هبوطی آمدی که عبارت از ماده
المواد امده وباعتبار نصف قوسین حضیضی هبوطی مطلع سلسلهٔ عودیه
متوجه و متصاعد بجناب ذوالجلال وجوبی و همچنین هریک از سلسلتین
مشتمل ومحتوی بر سلسلهٔ طولی وعرضی کشته در سلسلهٔ طولی سلسلهٔ
بدویه هر متقدم اشرف شده از متاخر وتفاوت شدت وضعف درجات
شرف وخست ونقص وخداج وکمال علی الاطلاق بحسب اختلاف
درجات قربت پس نفس را مثل مثال نظام وجود متصور بتصویر
دایره متمثل باید کرد مرکز نقطهٔ وجودی قلبی و نصف محیط دایرهٔ مرتبهٔ
جوهر ذات نفس مجرده مشتمل بر خفایای امور غیبی و مزایای شئون عظمی
بدست یاری پرکار قوای باطنیه و دماغیه که در ام الدماغ بدن انسانی
مودع کشته ونصف دیگر مرتبهٔ حواس و افعال ونفس حیوانی که مدبریت

نفس

نفس عالم البدن را بوساطت این قوس نصف محیط نطق پذیر کشته بدست یاری
زجاجه قوای ظاهریه وجوارح بدنیه مثل نظام وجود عالم کلی که مرکزش هیولی
امده ونصف قطر از عقل اول تا بهیولی اولی ونصف دیگر از هیولی تا افق
عقل مستفاد انسان متاله کامل بارع که اقصی مراتب عرفان ودر نهایت
درجه برهان بوده واشعهٔ انوار ملکوت را ملاحظه نموده باشد وسطح
دایره انواع واشخاص طولی وعرضی موجودات از کل سلسلتین بدویه و
عودیه ومبدا المبادی وغایة الغایات محیط او باحاطهٔ تامی و اهتمام
واستکمال استتمامی واستیعاب وشمول استکمالی ربوبی بمقتضای آیه
کریمهٔ وانه بکل شیء محیط ونیز باعتبار قوس اوجی ملکوتی مظهر علمین اجمالی
غیبی وتفصیلی شهودی کشته از جملهٔ مبحوث عنه علم الهی شده بحث مینمایند ازو
من حیث جوهریته الذاتیه المستغنیة عن المادة چه باین حیثیت نسبت
بعلویات دارد وباعتبار قوس حضیضی هبوطی وسیر نزولی احساسی مظهر
علم تفصیلی عینی وشهودی کشته باعتبار استرجاع او بمبدا المبادی وغایة
الغایات و متسلسل بسلسلهٔ عودیه ودر سلسله عودیه هر متاخر اشرفست
از متقدم بعکس سلسله بدویه از جمله مبحوث عنه علم طبیعی شده که در علم طبیعی
بحث از وی مینمایند من حیث مدبریته وتصرفیته للبدن المتعلقه بالمادة
وباین حیثیت نسبت بسفلیات وعالم اسطقسات دارد وبنابرین مبحث نفس
مشترک کشته میانهٔ علمین باعتبار اشتمال او بذرات عالم بدن وعامهٔ اجزاء
جسد واحاطهٔ او بکافهٔ حواس ومشاعر وقوی ومبادی ادراکات وتحریکات

واما عمل وعلاقه وتدبیر وتصرف نظر بحال بدن تنقص وتوهن وتغیر
وتبدل پذیرفته از مباحث علم طبیعی واحوال موضوعات طبیعیه گشته و
باعتبار جوهر ذات مفارقه علویه وتعقلات بریئه از شوائب حسیه از
مباحث علم الهی شده وایضا جوهر عقلی نفس باوج مراتب عالیه عاقلیت
وتجرد وتوحد مترفع ومترقی بوده حقایق اشخاص واصناف را در ضمن انواع
واجناس ادراک وتعقل نموده موحد کثرات میگردد وتخصیص وهبوط
بمراتب حواس وموطن مادیت اصلی وتکثر متهبط گشته حقایق ودقایق
معقولات متحده را متکثر میگرداند بنا برین برشته بیان ظاهر گردیده که العلم
العقلی سنة توحید الکثیر والادراک الاحساسی شاکلة تکثیر
الواحد وبعد از استیفای مراتب ادراکات وطبقات احساسات وتجددات
وتهیجات وتغیرات وتدرجات قابلة از دیاد واشتداد واسترجاع او
بمراتب عالیه وتجرید او از لواحق مادیه وغواشی هیولانیه بلوغ بنصاب
استتمامی او را حاصل گردیده متشخصات مادیه وعوارض جسمیه ومخصصات
وتکونات هیولانیه ازو مرتفع گشته جوهر طبیعت مرسله وسنخ مهیت
سنن که خالص از سواتر وشوائب باقی مانده بمرتبه معقولیت شتافته
در حرم ادراک تعقلی مسکن گرفته توطن مینماید گویا که بحکم توازی وتناسب
وتضاهی وتکافو مذکور بلسان بلاغت ترجمان صدر صفه اصطفاء
صلوات الله علیه وآله الاصفیاء جریان یافته که اول ما خلق الله
نوری ودر منطوقه دیگر بتقریر بر آورده وبلسان گوهر ترجمان بلاغت

نظام

نظام خود رانده اول ما خلق الله العقل اگرچه تقریر شریف صلی الله
علیه وآله وسلم را بنوعی دیگر ومسلک دل پذیر تر بتعبیر در توان آورد
بنا بر اصل مقرر اول البغیة آخر الدرک واول الدرک آخر البغیة و
ازین باب آمده اطلاق وتعبیر عرش بقلب عارف که قلب المؤمن
عرش الله الاعظم واما لوح محفوظ تعبیر شده از کتاب نظام وجود از
مبادی تا مقاطع واز اول تا آخر وام الکتاب معبر از عالم دهر گردیده
ومشمول ومحتوی این کتاب گشته از صور موجودات منطبعه از
رطب ویابس آن که لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وامام در
تفسیر کبیر بیان نموده که قلم عقل آمده واین شئ مثل اصل جمیع مجعولات گردیده
آمده ودر منطوقه سمت ورود یافته اول ما خلق الله جوهرة فنظر الیها
بعین الهیبة فذابت وتسخنت فارتفع منها دخان وزبد فخلق من
الدخان السماوات ومن الزبد الارض چنانچه مذکور آمده ودر منطوقات
واضح آمده با آنکه قلم وعقل واین جوهر که مطلع ومبداء مصنوعات
آمده شئ وحدانیت ولا موجب خداج ونقص خواهد بود وازین
مرصد اقصی حکمای الهیین بذکر آورده اند که نسبت تفاضل میانه
ملائکة الله المقربین که در سلسله بدو وانبیاء المرسلین که در سلسله
عودند در صورتی تحقق پذیر میگردد که درجه قرب وبعد احد النوعین
فی احدی السلسلتین از سده حضرت احدیت حذو محاذی ومساوی
وموافق مرتبه دیگری باشد فی السلسلة الاخری با آن بیتنی شده

که فیوضات اشراقات ربوبی بر نور اَستفهمهُ که نفس ناطقهٔ انسانیت
ومطبع لوح قوّت عاقله بنفوس حقایق وصور معقولات وایصال
فیضان خواص نبوت ونزول وحی قیّومی حق بر ذی قوّت قدسیه
که جوهر نورانی واسطه قلم ربوبی و روح قدسی وعقل فعّال است
وقیاس نور حقّ عقل او بعدهٔ عقلی قوّت عاقله در افاضه وایصال
صور حقایق اشیاء وانکشاف غطای خفا بر سبیل رشح باطن وانعکاس
وانطباع قیاس بنور حسی جرم شمس است بعد قوّت باصره در رشح
صور مبصرات وازاله ورفع شدن استار ظلمات چنانچه حق که جلّه در
قران حکیم مندرج فرموده عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی یعنی ملک شدید
القوی واین اشاره کننده بانکه اوست تایید نماینده بنبوّت غیر متناهیه
واز قدرت قلع قوای قوم لوط نموده از ماء اسود وحمل نموده بر جناح ودافع
ورد ایل کرده بسما بعد از ان منقلب نموده صاح صیحه بثمود فاصبحوا
جاثمین وهبوط بر انبیا علیهم السلام وصعود ایشان اسرع از لمحه جهت طرف
نظر ورد ابلیس که تکلم نمود بعیسی بر عقاب بعض از ارض مقدسه ونفخه
بجناح والقا نمود باقصای جبل هند ودر منطوقه دیگر وَنَفَثَ رُوحُ القدس
فی روعی ودر کلام دیگر نزل به الروح الامین علی قلبک مراد از این روح
القدس و روح الامین امده که مفیض بر نفوس ناطقه انسانیه کمّله باذن
الله سبحانه وایه مذکوره صریحست در انکه علم سید المرسلین صلی الله علیه
واله از جانب مقدس آلهی است باذن الله وقوله عزّ علیم ذو مرة یعنی ذو رای

٩٨

واستیفاء او در دین واحکام علی وجهی که ممکن التغیر ونسیان نبوده وبتوسط
او ایجاد کاینات وابداع مجهولات کشته ورشح فیضان ربوبی مترشح کشته
به عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ یعنی در شأن ایشان فقد علمی بود که بتعلیم واین
اشاره امده از خروج واخراج علوم ایشان از قوّه بفعل که تعلیم مسبوق بسبب
علمی تقرر پذیر امده پس افاضه بر نفوس ناطقهٔ انسانیه تحصیل پذیر شده
بعضی بر انند که عقلی خواهد بود که ان روح فلک شمس امده وامام نفس
مجرده وسبب حرکات کشته بر سبیل تعشیق وتشویق که نامیده بجبرئیل میکردد
وروح القدس میکردد وشدید القوی بان معتبر شده واما عقل فعّال بیلالا امود
عالم عناصر ومبداء ومطلع هیولی باقیه بوحدت شخصیه در اطوار مختلفه
که عقل اخیر است در سلسلهٔ طولیه که عقل فلک قمر امده ومستند کون این
صلی الله علیه واله وسلم فرموده کُلُّ ابْنِ آدَمَ یَبْلَی اِلَّا عَجْبَ الذَّنَبِ این کلام
اشاره از هیولی شخصیه باقیه حامل کون وفساد کشته وبالجمله ایات مذکوره
وبینات واضحه صریح الدلالة امده برتبه نبوّت ورفعت قدر رسالت
بنفس نفیس قدسی مشیّت افضل واکمل نبیین چنانچه جنبش قلم نور عقلی
بر لوح نفس قدسی کامل الرتبه انحضرت نقش میکند ونفس کامل بالغ او
همچنین که بجهت شدّت وتضاعف وکثرت وتکاثر اتصال بجواهر انوار
عقلیه دائمه واکمل مراتب عقل بالفعل وعقل مستفاد است بمنزله وشابه قلم
شده از انجهت ارتسام ارقام معرفت وهدایت بر الواح نفوس بنی تحقق
پذیر میکردد محصلش انکه بید قدرت ربوبی بقلم فعاله حروف ذوات وجودیات را

درکتاب نظام وجود نگاشته صنع ابداع وتکوین واختراع بر صفحات
اوراق بنحو بر درمی اورد وبرشته انتظام منتظم میکرداند چون حرکت
مستدیرهٔ عدم منقطعه جسم مستدیر را بدّی نیست ازجوهر عقلی
که مطالع ومبادی تحرک باشد بطریقه ونهج تشویق وتعشیق وازنفس
مجرده که محرک باشد بسبیل اراده ونهج تعلقیه ومباشر ارادیه پس
هر فلکی منوط بدو جوهر مجرده امده عقل ونفس ولا بدّ است که عقل اول
که اقدم واشرف انوار عقلیه بوده فلک اقصی وحرکت اولی را تشوق
که ان یک اقدم واعظم اجرام وبرکل افلاک محیط وحاوی است واین یک اوضح
واسرع حرکات وهمهٔ افلاک بحرکت او متحرک اند وسرعت حرکت
او بمثابه امده که بمقدار تلفظ انسان بلفظ وَاحِدٍ یکهزار وهفتصد وسی
ودو فرسخ از سطح مقعر فلک اعظم قطع وطی میکند وخفری در
منتهی الادراک میکوید دوهزار وچهار صد فرسخ واینچه جد اعاظم
سلطان محققین من بیان فرموده سطح مقعرش در یکساعت مستوی
سی وشش هزار فرسخ وهفتاد ودو هزار فرسخ حرکت میکند بنابر
قول خفری پنجاه هزار فرسخ وچهار صد هزار فرسخ والله سبحانه وتعالی
عالم است که سطح محدبش درانمقدار از زمان چند فرسخ حرکت وطی
نموده ومقدار ثخن فلک الافلاک در مبحث ابعاد وکمیات اجرام علم
هیأت معلوم نشده واحدی از انسان باستعلام ان راهی وجاده
ومسلکی ندارد وممکن است که قول بلاغت نجام مرتضوی علیه السلام

سلونی

سلوني عما دون العرش براین وجه مشعر ومفصح باشد لیکن بمقتضای براهین
عقلیهٔ قویه وقوانین حکمیهٔ میزانیه تناهی ابعاد معلوم ومنکشف گردیده
که جایز وسایغ نمانده غیر متناهی بودن ثخن او وعدم علم بمساحت وقدر
ان مستلزم علم بعدم تناهی او نگردیده واینکه علی سایر عقول را موافق
سایر کرات بحصر آورده انچنانچه سابقا اشاره شد وبنابرین رئیس صناعت در
الهیات شفا بجلک بیان اورده که بمذاق ارسطو عقول مفارقه قدسیه
پنجاه امده وما فوق ان وکرات سماویات مطابق این عدد امده ودر
علوم هیئت بعدد ینا امده وبدایرهٔ احصا مشخص گردیده وفقه با عدد کواکب
ساوی دانسته اند زیرا که در هر فلکی کوکب سیارات مرکوز امده بمنزله
ومثابه قلب بوده پس او تامل واستحقاق نفس حقیقة داشته وجد علم
بجلک بیان اورده بر مطلع متبحر پوشیده نیست که اصول مقرره حکمیه
افاده مینماید که هر حرکت دوریه متصله مشتاق ولازم دارد معشوقی قریب
وعقلی را که مُتشَوِّق ومُتشوَّق وپیشوا وامام ومقتدا نفس وبدن متحرک
بوده باشند از خروج قوت بفعل ودر تشبه مدارج وصعود کمال جناب
اقدس معشوق حقیقی متعالی بحوصله امکان ودر عالم سماوی ساکن صورت
پذیر نیست چه سکون از اقلیم موت وقریهٔ هلاک ناشی ومتحصل گردیده
وان عالم حیات وقدرت است بلکه همچنانکه هر فلکی متحرکست بحرکت
وضعی هر کوکبی را از ثابتات مرفه وسیارات محضه در مقام ومکان خود حرکت
حرکت وضعی دوری بالذات گشته بر نفس خود ودر حرکات دوریه اسنادا

كرات افلاك كه اين كواكب متعلق ومركوز در انند وان كواكب بان متحرك
امده اند بحركات بالعرض مانند حركت جالس سفينه وحركت مركبه
از مجموع انها در جرم كوكبي محسوس امده پس اثبات عقول ونفوس مجرده
سماويه مساوى ومطابق عدد كرات افلاك وكواكب بسمت تحقق مي يا
بند چنانچه مشرب لطالمين ومبرهنين حكماء واتيين واشراقيين شده
ازغرايب حقايق ولطايف دقايق وامهات مطالب وفوهات مقاصد
حكمت تحصّل پذيركشته وفلك ثوابت كه كرسى در اصطلاح فرقه عقليه
شهوريه معبّر انو شده كه كواكب ثابته مركوز در جرم اوكشته ودر سلسله
مترتبه طوليه وعقل ثاني از انوار اشعه سعلات قاهره او شده كه حركت
ثانيه بازاء او واعانت جرم او وحركت ونفس ثانيه غريبه بطيئه امده و
جلد وعاته ثابتات بان متحرك كشته اند ودر ازاي هريك از كواكب
ثابته نيز نور عقلي قاهر در سلسله عرضيه بالطوليه كه واسطه ومنشاء وجود
ومبداء ومطلع تحريك او بوده بسبيل تشويق واستعشاق ونفسي مجرد
عاقل كه مدبر ومربي بدن ومطلع قريب حركت او باشد باراده ومشيت
وتسلط اختياري وفلك كلي زحل را كه حركت كليه مركبه زحل احدى
الحركات التسع الاولية امده ونفسي كه عقل كل ونفس كليه آن فلك
كلي گشته وباز بازاي هريك از كرات افلاك جزئيه كه بمنزله اعضاء
وجوارح حيوان اند عقلي مفارق ذاتا و فعلا ونفسي مجرده مفارقه ذاتا لا فعلا
تعلق پذيرگشته بوده وضبط تاني واستناد تصحيح حركت مرصودهٔ زحل

زحل

وحل اشكالات مستصعبه مشهوريه ميسر نيامده وبا اثبات عقلي قاهر
مشوق ونفس ناطقه مجرده مدبر ومباشر وهمچنين بازاى جرم كوكب زحل وحركت
بالذات او نيز عقلي ونفسي ثابت ومتحقق است وعلى هذا القياس تا باقصى
فلك كلي قمر وافلاك جزئيه قمريه وجرم قمر پس انوار عقليه قاهره وانوار عاقله
نفسيه سماويات را سلاسل طوليه وعرضيه است منتهي بعقول ونفوس
قمريه وزحل كردانيده شده مظهر صفات واثار جلاليه بجهت انكه ابعد
از مشترى واقع كشته كه مشترى مظهر اثار وصفات جماليه امده وعقل
فعال وواهب الصور باذن ربه باصطلاح مشهور حكماء متالهين ازجمله
عقول فعال عقل كل فلك كلي قمر شده كه واسطه وجود وانبعاث تشخص
هيولى اسطقسات كونيه ورابطه فيضان وجعليت صور بر او بحسب
استعدادات وانكشافات وظهورات حقايق مختلفة الاحكام متضادة
الاثار وامكانات استعداديه محصله تحقق پذيركشته ودر قران مجيد و
فرقان حميد انبأ واشعار وافصاح باين معنى امده فأرسلنا اليها روحنا
فتمثل لها بشرا سويا قالت اني اعوذ بالرحمن منك ان كنت
تقيا قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا الخ ودر منطوقه
سيد انام وامام افرينش نظام عليه صلوات الله الملك العلام وعلى اله
الامجاد الكرام بوقوع انجاميده أطت السماء وحق لها ان تئط ما فيها موضع
قدم الا وفيه ملك راكع او ساجد تنصيص امده بركثرت انوار عقليه عقول
ونفوس سماويه وشعوب ملائكه وضروب وقبايل قبايل وطبقات روحانيه

الا طيط صوت الرجل والابل من ثقل احمالها

وهیولانیه قدسانیه وجسمانیه وعلویه وسفلیه وسماویه وارضیه امده اند و
اعلی طبقه جماعتی اند که طعام ایشان تسبیح کشت و شراب ایشان تقدیس
روحانیون کروبیون انجواهر عقلیه بطبقات انوار وانواع جواهر عقلیه
وازانجمله روح القدس نازل بانوار روحی ونافث درارواع اولی القوة القدسیة
باذن الله قیوم علی الاطلاق ونفوس ناطقه سماویه وبعد ازان نفوس
منطبعه فلکیه وقوای دراکه فعاله وصور طبیعیه متنوعه وطبایع جوهریه
وارباب انواع مرکبات عنصریه اسطقسیه وچون هر جرمی سماوی بر هر
درجه فلکیه عمل پذیرفته وهمچنین هر طبیعتی از طبایع اسطقسیه را ملکی
روحانی امده که متولی تدبیر وقایم بامر اوست چنانچه در قران کریم مرقوم
کشته وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ونفس قدسیه فطریه مستنیر عزیزیه
در جوهر جبلیت منطور[ه] انست بعد ازان باستخلاق اخلاق وملکات
بهیه حسنه مرضیه نقیه الجوهر طاهرة الذات اکیدة العلاقة بعالم الامر
شدیدة الاستغنا بعالم الحس قاهرة السلطان برجیوش طبیعت وجنود
ومزاج قویة المنة از خلع ماده ورفض حواس وانصراف بصقع قدس وطواف
جناب اقدس ربوبی حیث شاء ومتی شاء باذن موجد مطلق وفیض رحمت
حق قوت متخلیه قلیله الانغماس در صوب ظاهر وقویة التلقی لعالم الغیب
زیرا که متخلص از شرکت طبیعت در تدبیر بدن وتعزل لحاظ از جنبه جسمانیه
کردیده رجوع ازین عالم نموده واتصال بروح القدس بهم رسانیده از ملائکه
مقربین مستفید میکردد ازین علم وحکمت بانتقاش بر سبیل رشح یا اشراق

بر سبیل انعکاس مثل مراة مجلوه محاذیه شطر شمس وحقیقت ایحاء ووحی
مخاطبه عقل فعال امده با نفس ناطقه بالفاظ منظمه مسموعه منفصله وانحاء
مختلفه ومراتب متفاوته بحسب اختلاف درجات نفس در اطوار واحوال
مختلفه وست ورود یافته در منطوقات اهل بیت بحسب بعض مقامات ودرجات
مخصص نشده بشبح ومثل مبصر وکلام منظم مسموع بجهتی از جهات عالم جسمانی
بخصوصها بلکه امر بعمومیت جهات باسرها امده ودر خبر وارد کشته
ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه واله وسلم مرة فی صورته الخاصه
کانه طبق الخافقین یعنی بصورت حقیقیه ظاهر وواضح کشت بحضرت خیر
الانام دو مرتبه یکمرتبه نزد عروج وصعود باسمان ومرتبه اخری در حین نزول
وهبوط باسمان نزد سدرة المنتهی چنانچه حق علیم فرموده وَلَقَدْ رَآهُ
یعنی جبرئیل بصورت حقیقیه نَزْلَةً أُخْرَىٰ یعنی مرة اخری عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ که مقر تم ومستقر روح مؤمنین است وبالجمله
افضل طبقات ملائکه نزد حکما شامخین وعلما راسخین عقول ونفوس امده
فرموده شیخ صناعت در رساله حدود الملک جوهر بسیط ذو حیوة و
نطق عقلی غیر مائت هو واسطه بین الباری جل وعز والاجسام الارضیه
فمنه عقلی ومنه نفسانی ومنه جسمانی ودر اول عاشر الهیات شفا فرموده
که هر کاه از نزد اول تعالی ابتداء وجود کرده هر تالی از والی دون بیکد[یگر] و[از]
مرتبه اول ومطلع ومبدا این درجه ملائکه روحانیه مجرده امده که مسمی بعقول
قدسیه کشته ومراتب ملائکه نامیده بنفوس شده که ملائکه عمله اند بعد ازان

مغ

مراتب اجرام سماویه که بعضی از بعضی اشرف آمده اند تا اقصی غایت و ساق
النهایه بعد از آن از وجود مادهٔ ابتداء گشته قابلهٔ صور کاینه فاسده ابتداء
گشته و اولاً متلبس بصور عناصر شده بعد از آن متدرج آمده پیرایه پس
اوّل وجود از آن اخس و ارذل مرتبه تطرف می یابد بعد از آن عناصر و
بعد از آن مرکبات جمادیه بعد ذلک نباتات و بعد از آن حیوانات و افضل
ایشان من حیث المرتبة والقربة انسان آمده و افضل از انسان جماعتی اند
که مستکمل المزاج و مستقیم القوام بوده و استعداد اشده باعقل بالفعل نموده و اخلاق
فضایل علمیه را محصل گردانیده بالجمله و چون عقول متکثرة الافراد بدون
حصول امکانات استعدادیه که منوط بهیولی عالم عنصری است الصورة
پس نیست که تعدد السماویات تشخصین از نوع واحد در اقلیم حصول و
دایرهٔ وقوع ممنوعست بلکه هر نوعی از انواع سماویات انحصار یافته در
فردی مشخص و نفوس منطبعه و صور متنوعه نوعیه و هیولیات کواکب و
افلاک که کل واحد در وجود اسم و حد خود بسلب وحدت هویت شخصی
عطیه ندارند و از نهایت تکثر و غایت امتزاج کواکب ثابتهٔ مرفوع الحصر بوده
اند و در ثخن فلک ثوابت مرکوز شده اند بنابرین علمای هیئت این فلک را
سماء ثوابت نامیده اند و ان اقلیم تضاعف و تعاکس اشعه اشراقات انوار
حسیه و عقلیه بوده و فلک ثوابت را عقلی قاهر و نفسی مجرده و نفسی منطبعه
هست و نیز بازای هر یک از اجرام کواکب ثابته عقلی مشوق و نفسی مدبره متحصل گردیده
و بازای فلک کلی زحل نیز عقلی قاهر و نفسی ناطقهٔ مجرده آمده و هر واحدی

از افلاک

١٠٣

از افلاک جزئیه که بمثابهٔ اعضای جسدانی ان فلک کلی اند نیز عقلی و نفسی
مفرد گردیده و نیز جرم زحل را عقلی قاهر و نفسی ناطقهٔ قدسیه و نفسی منطبعه
مستشرق آمده و جرم ان کوکب از سبب قرب و تواصل و استمداد ا
و استعانات و استنارات ذاتی محل جلوه و ظهور تجلیات اضواء اشعاعه
گشته خود را عرصهٔ احتراق گردانیده از انحاق میان استیلای اشعهٔ
انوار و شعلات اضواء ثوابت و میانه سایر سیارات حد توسط را اختیا
و اراده نموده و فلک کلیش ساتر و حاجب آمده چه اشتداد و استیلای
اشراقات متشادّه لامحاله موجب انتها رقوت انفعالیهٔ جسمانیه میشود
و چون خلطی یا جرمی که محترق اید طبیعت سواد و خاصیت رماد میگردد و
اصحاب نجوم کوری و کدورت لون و یبوست و برودت مزاج را بزحل نسبت
کرده اند و بدین وجه مفرد گردیده و برشته انتظام منتظم آمده که کواکب
علویه او جیه قدسیه از طلعت و مبدایت مفارقت شمس تا اقصی وقوف
اوّل بیشتر ترطیب مینماید و بعد از ان وقوف شمس تا قصیا مقابله او
که غایت و نهایت بعد است اکثر تجفیفاً آمده و از مقابل تا وقوف ثانی
امزج تجفیفاً آمده و از وقوف ثانی تا قصیا مقارنت مرکز شمس که اواسط
و اعتدال زمان احتراق گشته اکثر تبریداً شده و لیکن مرکز مریخ از مرکز
شمس در حین مقارنت بسبب مسافت ابعد از وقت مقابله می افتد و
ان عظم جرم فلک تدویر مریخ است و سفلیین که زهره و عطارد اند از وقت
مفارقت شمس تا وقوف اوّل بیشتر ترطیب مینمایند و از وقوف اوّل تا غایت

مرکز شمس که عین واصل احتراقست تیر بد مُشتد بنماید و قمر از اهلال تا تربیع
جلع رطوبت بنماید و از تربیع اول تا اقصی تربیع ثانی سبب احداث یبوست میگردد
بنماید و از تربیع ثانی تا مقارنت شمس که محل اجتماع و ازدواج مرکزین است
موجب احداث و تجدید برودت محاق امده و برین تقدیر بازای هر فلک کلی
و هریک از سیارات و ثابتات نوری و عقلی قاهر مدبری و نفسی باهر نطق
پذیرفته و بازای افلاک جزئیه و جرم کوکب انوار اشعه شعشعانیه
عقول و نفوس مجرده و جسمانیه منطبعه نیز تحصل پذیر شده و حکماء
اسلام بر انند که روح القدس جبرئیل علیه السلام است از جمله انوار عقول
فعاله شده که اقرب و اقدس طبقات و درجات ملائکه مقربین علیهم السلام
ایشانند و مشوق و عقل قاهر و فعال فلک کلی قمر است و برخی بر انند بخلاف (?)
که جبرئیل عقل قاهر فلک کلی شمس امده این مسلک و مشرب قوی امده
زیرا که در متون احادیث و بطون منطوقات سمت ورود یافته که رابعة
السماء مقام و محل و موضع جبرئیل علیه السلام امده و نیز جد قدوة سالکین
من نور الله تعالی مضجعه برشته انتظام و سلک بیان اورده اما باتفاق
سائط فعلیت صدور هیولی عالم عنصریات که لوح رسم صور غیر
متناهیه عالم سفلی است از حیثیت انفعال چنانچه قوت فاعلیت فعال
علی الاطلاق جامع رسوم صور جمیع عوالم وجودات باسرها از جهت
تفضیل و جاعلیت و صانعیت حقه مطلقه فاعل علی الاطلاق و رابطه فیضان
صور کائنات بر هر ذات و ان ماده مشترکه بحسب استحقاقات مختلفه

واستعدادات

١٠٣

واستعدادات متفاوته از منبع ینابیع جود و ینبوع عقل فعال بدخلیت بدله (?)
اقتضای حرکت مستدیره فلکیه که بطبیعت خامسه مسمی گشته است
مستفیض بفیوضات صوریه و منطبع بطبایع طبیعیه گردیده مترقی و مترفع
میگردند و تجلیات اشعه استنارت وجود حقیقی نور الانوار جل عظمته
در مجالی کونیه خاک روبان سده سنیه الوهیت و درگاه ربوبیت است
و تعدد لوامع شروق و تکثر لمعات فروغ و اتصال سیر شعاع و سیلان
رشح فیض جز از بارگاه عز قدوسیت بعض عرصه ظهور و لا جلال
ارزانی نمیفرماید و محدب فلک سادس مقعر فلک زحل تطرق یافته و مریخ
در فلک خامس مندرج و مرکوز امده و مقعر او مماس فلک زهره گشته
که مظهر اثار جمالیه شده پس در نظام اعلی مطالعه و ملاحظه نموده که چگونه
بحکمت بالغه و قدرت کامله نحوست زحل را بسعادت مشتری متدافع
و متکافی ساخته و نحوست مریخ بسعادت زهره مندفع و منقلب گشته
و در فلک ثانی عطارد خلقت یافته و محدب او مماس مقعر فلک زهره
و مقعر او مماس محدب فلک قمر شده و منقطع طبقات افلاک بطبقه شده
و سافتش باین منتهی گشته و مقدار قطر عالم ناسوت که محاط فلک قمر است
بان ساقه و انقطاع یافته و این عالم منقسم باجسام بسیطه و مرکبات
و بسایط اربعه نار و هواء و ماء و ارض شده . سدرة ابنة شوقية
برجهدان قوانین شوق و اساس اساینه عشق واضح و لایح باشد که
هویات عینیه و موجودات یقینیه تطرق یافته در خارج و در ظلال ذهنی و در

لفظ و کتبی و تعبیر میشایند از خارجی بوجود عینی و از ذهنی بوجود ظلی
و از لفظی بوجود در لسان و بیان و از کتبی بوجود و ثبوت در کتابت و
الواح و نقوش و ارقام در وجودات ذهنی انچه بالذات و علی الحقیقه
تحصّل پذیر میگردند همان صورت ذهنیهٔ منطبعه که معلوم بالذات موجود
میشود و موجود خارجی که بازای صور علمی صدور یافته و هویت خارجیه
که ذی صورت معلوم بالعرض و موجود ذهنی علی سبیل المجاز آمده و در
وجود کتبی و لفظی همچنین موجود خارجی بالذات این حروف و الفاظ
و نقوش و ارقامست که ان ذات مقصود صورت لفظی و هویت اسمیه
افتاده و مسمّا و موضوع له و مقصود و مدلول که صاحب صورتست بحسب
وجود خارجی بالعرض و بالتبع آمده و علاقهٔ انبساط میانهٔ صورت و صاحب
صورت در وجود ملفوظی و مرقومی از حیثیت اتحاد هر دو در نحو وجود
خارجی ازید و مضاعف است از علاقهٔ صورت و ذی صورت در وجود
ظلی که صورت منطبعه در ان بر لوح ذهن منتقش گشته و صاحب صورت
موجود خارجی آمده اگرچه در ان از جهت اتحاد حقیقت و اشتراک
ماهیت علاقهٔ قویهٔ متاکده محصّل و مشحون گردیده و آنچه اعاظم
حکماء متبحرین بتحریر و ترقیم در آورده اند آنست که وضع الفاظ بازای
صور ذهنیه مقرر شده نه حقایق خارجیه و از صور ذهنیه حقایق
معلومه خواسته اند و از حقایق خارجیه مقصود ایشان جواهر حقایق
متمثلاست در ذهن بما هی هی نه باعتبار خصوصیت احد الوجودین [illegible]

بنا بر

بنابرین از وجود اصیل خارجی عینی خروجیت از ذهن معبّر آمده و از اعتباری
خصوصیت تمثل ذهنی خواسته اند که اسم بازای جوهر حقیقت مسمّا
آمده از حیثیت علاقهٔ اتحاد میانهٔ ایشان و فته اسامی را عین
مسمّیات دانسته اند و باین معنی میتواند متصحح الاستناد باشد که مسمّا
حظی از اسم و اسم را نیز نصیبی از مسمّا است و تکریم ذات مبدا استیجاب
توقیر و استعظام اسم است و این احد وجوه آیهٔ کریمهٔ منزلهٔ سبح
اسم ربک الاعلی گشته سدرة علاقه برمهندسان اصطلاح
عرفان و مدققان ساهره بیان مخفی نماند که نفس را تعلق و تالفی
طبیعی تدبیر این کالبد انسانی است مادام که در این نشأهٔ ظلمانی
تعلقی و علاقهٔ استنامی و اشتیاقی و تعشق جریانی بعالم کونی
و مکانی و ساهره ابا المیل عسفانی و اعتلاق احساسی باقلیم عنصری
باقی باشد و هرچند ساقات تعلقات ارادیه و قطعات تدابیر
ظلمانیه نماید ذی ملکهٔ خلع بدنی و رفض هیکلی حاصل سازد
احساسات و ادراکاتش علی سبیل التدرج و التجمّع و التعاقب
از فضای بیدای قوت رجوع بشاخ سار فعلیت نموده مدرکات
و محسوساتش متصادم و متزاحم خواهند گردید تا که حینی که دایرهٔ
ادراک تامیت احاطه حاصل نماید سابق و اخر و لاحق و منقطع
و ماضی و مستقبل معاً بحصول پیوندد که از قریهٔ کونی یکباره هجران و مضیق اباد زمانی
کرده از خواص نفسانیت مفارقت جسته استحقاق اسم خالص عقلی

بمرساینده بود در موت طبیعی که عبارت امده از انقضا وانتها وانقطاع
واختتام اجل موعود وآمد معلوم صورت میبندد دحقیقت موت
چنانچه معلم مشائیه یونان ارسطوطالیس در اثولوجیا بکلک بیان
اورده که نیست حقیقت موت مکر رجعت از عالم محسوس بعالم
معقول واز خراب اباد عالم دیدان وتنکنای جسر شکسته دوران
بساهره صحرای دهر ومعمورهٔ فضای عالم نور ودر رؤس المسائل
ذکر نموده كُلُّ مَعْقُولٍ إِنَّمَا يَكُونُ بِلَا زَمَانٍ لِأَنَّ كُلَّ مَعْقُولٍ وَعَقْلٍ
فِي حَيِّزِ الدَّهْرِ لَا فِي حَيِّزِ الزَّمَانِ بَلْ لِذَلِكَ صَارَ الْعَقْلُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى
الذِّكْرِ بعد از ان بغر برا اورده فِي النَّفْسِ وَ إِنَّهَا دَائِرَةٌ لَيْسَ لَهَا مِنْ
تَحَرُّكِهَا إِلَى الدَّائِرَةِ وَأَبْعَادُ إِنْ كَانَ الْخَيْرُ الْمَحْضُ مَرْكَزًا لَهَا فَالْعَقْلُ دَائِرَةٌ
تَتَحَرَّكُ بدانکه نفس ناطقهٔ انسانی عادی ومعرا امده از انطباع جسمی
بلکه باوست ذات آلت که آلات جهت او تحصیل پذیر میکردد وانکه
شبکه مزاجیه وشرکت هیولانیه معتاد ومصطاد است بآن تحقق وثبوت
وزوال وعدم استدام بقا وهرکاه خارج وازعاج کردد جسم بموت
از صلوح آلیت موجب تضرر نمیکردد خروج ان جواهر ذات ملکوتیه
چنانچه ذات شمسی متضرر نمیکردد از خروج مرآت بتصدیه قبول نور
شمس وانعکاس ان از شمس ونیز ذات بخار خارج از صلاحیت
متنادیت نمیکردد وهمچنین زایل ودافع نمیکردد بقای صانع فاعل لذاتها
وسفید وجودها بانعدام آلات وادوات ووسایط وشرایط تأثیرات
او همچنین

١٠٥
او همچنین باژ دوار وبنکسر ومنهدم نمیکردد نفس ناطقهٔ مجردهٔ انسانی بعد از فتور
بدن وبالجمله جوهر نفس مدرکه انسانی اعظم واجل از ان امده که مبداء
ذات ومطلع حقیقت او بوده باشد از امور خسیسه وخروج او از مبادی
در مبال بجهت کبریای بادی عظم شانه ورفع سلطانه بلکه جوهر نفس
از عالم دیکر است که شعشعهٔ نورانیت او از شراب عالم قدس تربیت
یافته ومستغرق شعلات لاهوت کشته واز عالم نور الانوار ترقی
وارتفاع تحصیل نموده وبمسکن مألوف خود مربوط کشته بلکه نفس صاعده بدام
بعالم قدس بعد از ان بخاطر علی اعلی بتکمیل قوتی نظریه وعملیه تطرق
پذیر کشته راجع بیاسی میکردد بعلو ذات نشأتین وصاد بعالم عقلی
وساهر قدسی بتکمیل قوتین وتحصیل مرتبتین اجل از ان کشته که خارج
از مجرای موضعی بعلم شده باشد ارسطوطالیس برشته انتظام
وبکلک مرجام در مبحر ثانی حال نفس نفیس الذات را از انسلاخ
عالم دیدان ورباط کهنه وجسر شکسته وظلمت سرای تخیلیه والتقا
بعالم قدس ومجردات باد انس وایصال واتحاد بجواهر عقلیهٔ عالیه اورده
لَيْسَ فِي الْعَالَمِ الْأَعْلَى جَوْهَرٌ مُسْتَحِيلٌ وَإِذَا كَانَتِ الْأَشْيَاءُ هُنَالِكَ
ظَاهِرَةً بَيِّنَةً دَائِمَةً عَلَى حَالٍ وَاحِدٍ لَمْ يَكُنْ لِلنَّفْسِ حَاجَةٌ إِلَى الذِّكْرِ
شَيْءٌ بَلْ تَرَى الْأَشْيَاءَ دَائِمًا عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ فَنَقُولُ إِنَّ كُلَّ عِلْمٍ كَائِنٍ
فِي الْعَالَمِ الْأَعْلَى الْوَاقِعِ تَحْتَ الدَّهْرِ لَا يَكُونُ بِزَمَانٍ لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ
الَّتِي فِي ذَلِكَ كُوِّنَتْ بِغَيْرِ زَمَانٍ فَلِذَلِكَ صَارَتِ النَّفْسُ لَا تَكُونُ

باری غیر مجرده

بزمانٍ و لذلك صارت النفس تعلم الاشياء التي كانت تتفكر فيها انها
بغير زمانٍ ايضا ولا تحتاج ان تذكرها لانها كالشيء الحاضر عندها
فالاشياء العلوية والسفلية حاضرة عند النفس لا تغيب عنها
اذا كانت في العالم الاعلى العقلي والحجة في ذلك الاشياء المعلومة
فانها لا تخرج من شيء الى شيء هناك ولا تنقلب من حالٍ الى حالٍ
ولا تقبل القسمة من الاجناس الى الصور اعني من الانواع الى الاشخاص
ولا من الصور الى الاجناس والكليات صاعدا فاذا لم تكن الاشياء
المعلومة في العالم الاعلى على هذه الصفة كانت كلها حاضرة فلا حاجة
للنفس الى ذكرها لانها لها عيانا فان قال انا نخبركم هذه الصفة
في العقل وذلك ان الاشياء كلها فيه بالفعل معا ولا يحتاج ان
يذكر شيئا منها لانها عنده وفيه ولا يجوز ذلك في النفس لان
الاشياء كلها ليست في النفس بالفعل معا بل الشيء بعد الشيء فاذا كانت
النفس بهذه الصفة فهي محتاجة الى الذكر كانت في هذا العالم
ام في العالم الاعلى قلنا وما الذي يمنع النفس اذا كانت في العالم
الاعلى من ان تعلم الشيء المعلوم دفعة واحدة واحدا كان المعلوم
او كثيرا لا يمنعه عن ذلك البتة لانها مبسوطة ذات علم مبسوط
تعلم الشيء الواحد مبسوطا كان او مركبا دفعة واحدة مثل البصر
فانه يرى الوجه دفعة واحدة والوجه مركب من اجزاء كثيرة
والبصر يدركه وهو واحد غير كثير ذلك النفس اذا رأت شيئا

متلت د

قال ء

ولی

مركبا كثير الاجزاء علمته كله دفعة واحدة معا لانها تعلم بلا زمان
وانما تعلم الشيء بلا زمان لانها فوق الزمان وانما صارت فوق
الزمان لانها علة الزمان ودر قران مجيد و فرقان حميد كوكبهٔ ورود
يافته كما بدأكم تعودون فريقا حق عليهم الضلالة ۵ ثم اورثنا
الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم
مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله وكلام بلاغت نظام
فصاحت نظام خاتم النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه واله
وسلم كما تعيشون تموتون وكما تموتون تحشرون بدانكه معاد رجعت
نفوس انسانيه است بسدهٔ جبروت الوهيت باختيار مثل نفوس
سعداء يا باضطرار مانند ارواح اشقيا و رجعت همه بدان بارگاه
صمديت وجناب احديت است ثم الينا ايابهم بنابرين از نفس انسانی
ذولت اراده گشته که مجموع روح و قلب نفس شده و درين مقام بلفظ
نفس ادا نموديم زيراكه حق مجيد در كلام حميد وقت خاطب بخاطب
بخطاب ارتقا و استرجاع بلفظ نفس تعبير در آورده كما في قوله تعالى يا ايتها النفس
المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية وخطاب مستطاب الهي متوجه
بذات انسانی گشته كه نسخهٔ مجموعهٔ اشيا آمده و در حين تعلق بهيكل
عنصری و قالب جسمانی متحد و متحير شده بروح كه نفخت فيه من روحی جهت
آنكه سنخ و اصل او بوده و خلافست بين المحققين وارباب سلوك كه
نفسی در آنجا از مطالع مرتبهٔ بجهت او محصل گرديده ايا از ان مرتبه ترقی يافته

بمرتبه دیگر رجعت مینماید یا تغذی برانند که ترقی و علو و تسفل و تنزل مرتبه
او را حاصل میکردد بتربیت و عدم تربیت چنانچه که از عرض طبیعت
انسانیه مترقی یا متسفل کردیده بدرجه برتر مرتبه ارفع یا ادون افتد
و بنذی دفته اند که هرکاه بمرتبه معینه معلومه خاصی که برای طبیعت
انسانی مقرر کشته واصل کرده مقام نموده استعداد فوقیت نداشته
توقف مینماید مثل حبه کندم که از مرتبه حبیت بتربیت تجاوز نموده
و بدرجه نمو و لیسال نکرده و اصغر از ان بعمل نیاید و بمرتبه شعیریت نرسد
و چون هریک بمرتبه خود تربیت یابند بکمال مرتبه خویش رسند
و اکر تقصیری و نقصانی در تربیت بوقوع پیوندد نقصان یافته ضعیف
و بی مغز شود و جاعلی که قائل بترقی و ترفع و تنزل و تسفل نفوس شده
اند بسبب تربیت بغایت قصیا و نهایت علی متنحس است اکرچه
بعضی در ترقیات و تنزلات بمقام دیکر انصال بهم رسانیده چنانچه
در مبداء و مطلع فطرت صنوف ارواح چهارند که الارواح جنود
مجنده طبقه اول و اعلی و ارفع ارواح انبیا علیهم السلام و ارواح خواص
اولیاء اند دوم ارواح عوام اولیا و خواص مؤمنان ثالث طبقه ارواح
عوام مؤمنان و خواص عاصیان اند رابع ارواح عوام عاصیان از منافق
و کافر بنابرین طبقه رابع انصال بطبقه ثالث نکردند و طبقه ثالث بثانی
ربط و انصال بهم رسانند و طبقه ثانی بطبقه بدو و مطلعی متطرق نکردند
و متناق و محتاجند بافاضه و رشح مطلع انوار صفات الهیه در پرورش

مجتنب

واجذاب بجذبات یومیه و صانعیت مطلقه کردند تا که از مرتبه روحانیت
بعالم صفات ابدی و اصل ایند وجدا عاظم لهامیم من بحر براورده که
از اثار عقلای شامخین و علماء راسخین دیده ام که دنیا را اعنی جوف کره
مانند قرار رحم تشبیه کرده اند و در حقیقت نه تشبیه بلکه
مثل زده اند و نفس ناطقه انسانی را بجنین و مدت عمر این نشاه را
بمدت مکث جنین در رحم و جسد را بمشیمه و موت را بولادت
و فسحت عالم حیات باقی ابدی را بفضای دنیا و در نهج البلاغه مکرم
و حدیث شریف الموت ولادة ثانیة و لن یلج ملکوت السموات من
لم یولد مرتین وارد است ٥ ما سطح فلک قعر زمین میشمریم ٥ نه چرخ
همی یکی کین میشمریم ٥ کیتی تحم و دوران چنین میشمریم ٥ تا ظن نبری
که عمر این میشمریم تا جنین در رحم مادر اغذیه صالحه تحصیل ننماید نموده
و کمال مزاج جسدانی تحصیل ننماید از زندکی و تولد و حیوة این نشاه کونه
ادراک ابتهاج ببهجت عمر حقیقی نخواهد نمود و تا نفس در این حیات مشیمی
بغذای صالح از علوم و حقایق متغذی نکردد و تحصیل مزاج عقل مستوی
ننماید متلذذ بلذت حیات باقی و مبتهج ببهجت عمر حقیقی نخواهد کردید و هرکاه
مزاج جسدانی انتخلیط اشراط متضرره عناصر و تفاعل کیفیات
محسوسه فعلیه و انفعالیه حاصل امده که هر بمرتبه اسفل سافلین
متوجه کردد موافق منطوقه الهیه ثم رددناه اسفل سافلین که مراد
کالبد انسانی امده و مزاج عقلی از انصال جوهر نفس بانوار عقلیه

نفس را بامانت ارادیه وخلع جسدانیه ورفض حواس صاحب صاحب ملکه
کرد اند موت طبیعی که ولادت ثانیه باقیه ورحیمه دار دایه وبتاثیر صبح حیات
ابدیه وسرمایه طلوع حقه است محسوس ومشعور به او نگردد وسلام
سلب وقمع تاثر بوده باشد چه تضاد حال جوهر نفس ومخالف شان
او نسبت محسوس در کیفیت خلاف عدم جوهر علت باشد تنحج
نیکردد شعور واحساس باو که الشیٔ لا یتأثر عن مثله بل عن ضده
وازینجهت در ربط جسدانی وهیکل جسدانی عنصری اسطقسی
کونی حفظ مزاج ومودت ورأفت قلوب والفت صدود بعقل وتدمحت
بضد مصدّ گردیده ومصححات امزجه ومفسدات او بحسب اشیاء
موافقه وامور منافیه تحصیل پذیرفته زینرو بر حکیم وفرقان کریم بایت
حقایق ورموز مضمن شده در حکم امر بنی اسرائیل بذبح بقره که محتمل
کننده حل بقره بجوهر نفس ناطقه وَإِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ
النَّاظِرِينَ که مراد ظهور نورانیت وتجرد جوهر ذات بوده باشد وَإِنَّهَا
بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا
بیان ظهور سلامت فطرت جبلت از الف جسدانیت وعیوب هیولا
زموده ٥ اقْتُلُونِي يَا ثِقَاتِ ٥ إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ ٥ ازموم
مرا من در زندگیست ٥ چون رهم از زندگی پاینده کیست ٥ بد انکه نفس
در ابتهاج ومسرت والتذاذ بلذات روحانیه مشتاق ومحتاج ببدن
نیامده بخلاف لذات جسدانیه که منتزع امده استلذاذ بلذات بدنیه

باشد بنهان شده مستور واحوال اندیشه

ناسوت لاهوت اعلی وقبول استضائات انعکاسات شعاعات شعشانیه
وتلامع شعلات شروق وتضاعف انوار سطع متشارقه وتواصل
شعشعانیه اضواء متواصله که لذات عقلیه واتصالات ربوبیه
ومعارف حقانیه سبب انضمام حیات حقیقیه امده در نشأه
نامده باید داشت همانکه وچون کسی را استطاعت خوارق عادات عالم
حسی نسبت باو حاصل اید سیاح طایر عالم عقلی خواهد بود ونسبت
باو موت طبیعی شبیه بولادت ثانیه حیوة حقه وسعادت باقیه کشته
تحصیل یافته ودر نشأه اخرویه چون نفس مجرده طاهرة الذات از
شوایب وادناس معرا باشد نقیة الجوهر نقیة الذات از هر درن
وسوی باشد چنانچه ببیان در امده لَدُوا لِلْمَوْتِ وَمُوتُوا الْحَجُورِ
وَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ چنانچه بذکر امده و
همچنین موت ارادی شبیه بولادت اولی شده باینکه درین نشأه
بجهت اندوختن اسباب حیوة عقلیه قاره حایزه خالده زیراکه
متوجه نگشته بلسع منیه ومشعر نشده بداهیت موت طبیعی
بسبب تضاد حال جوهر نفس او تحصیل وتوارد باو نگردیده وظاهر
است که جوهر محسوس چون مضاد جوهر حاس در کیفیت نبوده
باشد البته ادراک حسی تطرق پذیر نگردد چنانچه اذا لمس آلهی
بلسان ونطق تا جریان داده مت بالارادة تحی بالطبیعة وهرگاه
مزاج عقلی نصاب استوا واعتدال استکمال اعتلا ادراک نماید

بآلات حسیه ومدارك ومشاعر ظاهریه پس نفوس بعد از انهدام ابدان
باشعه لذات عقلیه بارواح وبلمعات استنارات جسمانیه باشباح مثالیه
برزخیه متنعم ومتلاحم بوده علی التقدیرین باقی ومستدیم وصاحب
حیات خواهند بود تا اقصی اقامت قیامت وابن عباس وقتاده
وحسن وعمرو بن عبید وواصل بن عطا وجبائی اختیار نموده اند
چنانچه شیخ طبرسی نقل فرموده از شیخ جلیل ابن بابویه که حضرت رسالت علی سبیل الارسال از
پناهی صلی الله علیه وآله علی سبیل الارسال مذکور نموده روایة ما خلقتم للفناء
بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار وانها فی الارض غریبة
وفی الابدان مسجونة ونفس عارف کامل النصاب منزه از جسمانیت
وکثافت ماده وکیفیات متخالفه ومدارج مختلفه ومراتب متفاوته
از درکات بدن عنصری وجسد ظلمانی واشیانه حس جسمانی ونشائب
متخلی شده طیران وسیران نماید بساهره عالم قدس وفضا وسعت هوای
ملکوت وبمشهد حضور عزت ساحت جناب کبریای اقدس ملحق شده
بانوار قادسه وعقول مقدسه اتصال یافته ومتراکمات قریه هیولی
ومتعاقبات افق تقضی وتجدد وتخدع را در عالم دهر که وعای زمانیات
مجتمع مطالعه نموده ادراکات تدریجیه زمانیه او بعلوم واسعه
عقلانیه متبدل شود چنانچه آیات کریمه منزله یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا
عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَبَیْنَهُ
أَمَدًا بَعِیدًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ *

إِلَى رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ یُنَبَّؤُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بدان مشعر
ومفصح آمده پس از صقع عالم عقل بسده حریم صمدیت رجوع نموده
واستان وحدت مطلقه وربوبیت حقه را من مطلعه الی مقطعه
ومن مبداه الی ساقه بمعرض مشاهده آورده بنحوی دیگر که در حوصله
ادراک استنارات نوعیه متعالیه متسع بوده وچون هنگام وحین
حشر جسمانی وعود روحانی ومعاد جسدانی گردد جواهر ارواح عقلیه
سعدا که از اصحاب یمین آمده بقدرت کامله ربانی وتدبیر واسعه
سبحانی همان تشخص جسد که ماده هیولانیه اش بتشخصیتها باقی وصورت
ترکیبی مانند صورت اولی از مضیق اباد فریه فقر استعاده واسترواح
واسترجاع نموده وشئون زمنیه لذات نعیم مستمر را در ضمن ثبات
دهری وقرار ابدی ومثوبات بدنیه را بصورت روح وریحان عقلی
واشجار وانهار مقدسه ادراک ومطالعه نموده متلذذ بلذات ومتمتع
ببهجات ومستروح بروحات بوده باشند ونفوس اشقیا که اصحاب
شمال اند ضد حال مرقومه ومقابل بهجت مذکوره برین نسبت وقیاس
مطالعه وادراک مینموده وتدقیق این حقایق وایصال باین دقایق بدون
ترک وتنحی ومتابعت وپیروی حکم وهم وبرفع اختیار مهاجرت اقلیم
قوله خیال وشهربند حواس میسر نخواهد بود ومشعر است باین قرآن مجید
وَکُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ وَأَصْحَابُ
الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ودر مرتبه

مناسبت ان صفت اصحاب یمین واصحاب الشمال والسّابقون باشند
واصحاب یمین جماعتی باشند که بذر روحانیت ایشان بارض قالب وهیکل
کرفته اکرچه پرورش وتربیت بسرحدّ کمال ومرتبه استکمال نیافته باشد
تا یکی صد یا هفتصد کرده باری در ارض کالبد بشری بتصرف صفات
رذیلة دنیه بند نشده مترقی ومتضاعف کردیده ضِعفًا لِلضِعفَین و
مِثلاً بمثلین تحصیل پذیرفته باشد واکر متزاید تحقق پذیرفته بنقصان
راه نیافته باشد این طبقه چون طرف غالب بصفات ملکی وسمات
قُدسی بود اهل طاعت وانقیاد باشند وبمعصیت امالة ایشان اقل وانیر
بوده ارباب واصحاب نجات امده بارض سعادت جاده وسکن بهشت
نعیم وجنّت مستدیم کیرند وبمقام روحانیت خویش متصل ومباهج کردند
بسبب توقف واصحاب شمال جماعتی اند که زیان ونقص وخسران بر تخم
روحانیت ایشان بمنصه وقوع انجامیده زیان ونقصان وخداج نموده
باشند اصل سرمایه ورأس المال را اکرچه تخم را بکلّی ببرده استکمالی
بسرحد بطلان نرسانیده باشند امّا بتصرف معاملات صفات بشری
خلل وخسران در ان بظهور رسانیده میل این طبقه بمعصیت غالب
واز بد امده پس بر شمال شقاوت وکثرت تجدع مخالفت بد وزخ ایصال
نمایند وبر درکات ان کذی دهند تا ان الایش از ایشان محو میشود
پس از ان بمقام معیّن خویش رسند بانقصان وخسران وسابقان فئه
اند که بذر روحانیت را پرورش داده اند وبکمال درجه وبغایت مرتبه خود

رسانیده اند تا یکی را بهفتصد کرده اند وبیز متنوّع ومتنوع کشته اند بدو طبقه
احدی از ایشان انانند که از مطالع تا مقاطع صفات روحانیت متوسّم
کردیده غالب برایشان سمات ملکی عقلانی وصفات جناب حق تعالی
بوده وهرکز کرد بلوث افات معاصی بنشسته در غرقاب تعینات سباح
وشناکر نبوده باشند بدین معنی کشته ایه کریمه انّ الّذین سبقت لهم
منّا الحُسنی اولٰئک عنها مُبعَدُون یعنی از متابعت نفس وموافقت
هوا کریزان بوده ابعاد وتنزه از مشتهیات نفسانیه ودواعی شهویه را
بر خود لازم ومتحتّم میدانند وبمقتضای کلام بلاغت نظام امیر المؤمنین
ویعسوب المسلمین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حائز وجامع صفات
علیه وخصال بهیه میکردند که جُمِعَ الخَیرُ کُلُّه فی ثَلثِ خِصالٍ النَظر
وَالسُکوتُ وَالکَلامُ فَکُلُّ نَظَرٍ لَیسَ فیهِ اِعتبارٌ فَهُوَ سَهوٌ وَکُلُّ سُکوتٍ
لَیسَ فیهِ فِکرَةٌ فَهُوَ غَفلَةٌ وَکُلُّ کَلامٍ لَیسَ فیهِ ذِکرٌ فَهُوَ لَغوٌ فَطوبی
لِمَن کانَ نَظَرُهُ عِبرَةً وَسُکوتُهُ فِکرَةً وَکَلامُهُ ذِکرًا وَبَکی عَلی خَطیئَتِهِ
وَاَمِنَ النّاسُ شَرَّهُ وطبقه ثانی اکرچه اول بر وفق مقصد نفس مشی
نموده وقدمی بیموده اند وبر اقتضای طبع کامی چند زده اند باز بکمند
عنایت الهیت وجذبه رشته الوهیت روی از مراتع بهیمیه ومراتب جزئیه
کردانیده وباکسیر شریعت حقه ومعاملات ملت ولطریقت حنیفیه
زمین صفت طبیعت را در سبکه خالص عبودیت صیاغت نموده اند
ومشرّف شده باین ایه کریمه اولٰئک یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ این هردو

کرده و رجعت بمقام خویش و استخلاص از صفات بشریه غیر راسخه
وسمات بدنیه زایله ممکن آمده گاه بقدم صدق سلوك نموده باشند و بالجناح
سیران وطیران در جادهٔ مستقیمهٔ غیر معوجه دارند و در حال حیوة الملاق
نام سابق بر ایشان از شعنی آمده که بر اصحاب یمین و شمال سبقت نمایند و
بعد انقطاع تعلق از بدن بمقام خویش رسند **سدره زهدیه**
بر مقرران وادی زهد و مهندسان جاده و مسلك تقوی واضح باشد
که عارف بالغ النصاب بارع کامل الانتصاب در درجه زهد واکتساب
کر انقیاد و اطاعت را در میان جان استوار ساخته وطریقه ابرار متقدسین
و مجاهدین را مشیه و مسلك خود گردانیده باشد و رشته انتظام بندگی
و عبودیت را بکردن مستحکم نموده عبادتش مثل زاهد جسمانی و عابد جسمانی
نخواهد بود که زهد و اعراض او از طیبات دائرهٔ ناقصه دنیائیهٔ غشائیه
ظلمانیه دنیویه بطمع اضعاف آن از مشتهیات دایمهٔ عقبی و مستلذات
قویمهٔ عظمی را سرمایه بهجت نموده باشد مشاعر عقلیه را بابتهاج و سرور
روعیه را با هتزاز در آورده باقصی قصیاد درجه کمال طیران نموده و در حقیقت
این تجارت و مرابحه ایست که متاع خسیس را داده ابتیاع متاع نفیس نموده
ارتفاع معارج افضال و اعتلای مدارج اقبال پیموده باشد بنا بر تشخص
متوقع الضیافه خواهد بود که از خست و دنائت نفس چند روزی از اکل
طعام امساك نموده باشد مع اکتنا احتیاج و اقتضا رجسدانی باکل غذا
تا آنکه در ضیافت متوقع تواند که زیاده از شرکا دو رفقا اکل نماید و اشتهای مفرط

بهم رساینده

111

بهم رساینده باشد تا اسلذاذ تام بتنعمات ضیافت دریابد و عبادت عابد
جسمانی ایشان علیست دربن نشأه بجهت مثوبات آن نشأه مثل فعل
اجیری که بازای اخذ اجرت عمل مینماید که منتظره اش استیفای
آنجزاست بنابرین فی الحقیقه تعبد او معامله و معاوضه خواهد
بود بدون عبادت و اما چون عارف متدبر ایشان بعبادتی نماید
مبرا از تعلیل بغرضی و باز خواهش علیحده خواهد بود سوای شدهٔ سنیه ربوبی
و جناب اقدس ایزدی که امام الاغراض و اقصی المطالب راه نوردان
بادیه حقه در رحلت نمایان از مهالك و مساخط حقیقیه آمده و مقصد
نیست اینانرا مکره الا نفس لقایه ذات آلهی که سید ما دب است بنا برین
زهد عارف در مقام توجه بحضرت واحدیت مطلقه و اعراض
و تخلی از ممکنات بالله تقدس و تنزیه سراست از کل شاغلات از تنا هد
مرتبه ربوبی و ملاحظه شده جناب قیومی که این امام المقاصد و المادات
و در مقام التفات از صانع حقیقی بسوی مصنوع مجعولی تکبر و تعلی
و تبری جستن است از صوب جمیع ماسوای الخلق و استخفاف و
استحقار هر ماعدای جناب اقدس حقیقی و استعظام و استغراق
بارگاه عز قدوسی چنانچه قائد الاصفیاء علی مرتضی صلوات الله علیه
در نهج البلاغه مکرم بیان گوهر فرجام بلاغت نظام بر آورده عظم
الخالِقِ عِنْدَكَ یُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِی عَیْنِكَ وَ تَکْفُورِیه که در قرآن
مجید و فرقان حمید در سید الآنی از آن تعبیر بطاغوت شده که

وعالم اشتیقن

از اغراض و مبرا از مقصد و منتظره

انه الواحد المغنی

فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى
لا انفصام لها عالم امكان امده بقضه وقضيضه كه معبر از همه ما سوى
الله العزيز العليم كشته وچون بحسب استكمال قوت نظرى وعملى
از عوارف ربوبيه وطرايق سلوكيه واستعلا واعتلا وقاهريت بر
ارواح وقواى جسدانيه وجنود جسمانيه ونزاعه باغيه طاغيه
عزمات شهويه دائره نافذه بايذه بالملاء وهمم سفليه متنوعه
اراديه خسيسه رذيله مبادى ادراكات وهميه وخياليه را تابع ومنقاد
خود ساخته ومدارك دماغيه ومشاعر قلبيه وجميع ذرات ما
فى البدن نوعانه اجزائى كه تعلق بكالبد ظلمانى جسدانى داشته
باشد عادت فرموده كه چون حين انتقال ازين عالم جسمانى منسلخ
شود سلوك سبيل عالم قدس وجادهٔ طريق عالم شهود او را شايع
نموده مشابهت بجوهر ذات او قدرند تا حين مطالعه ومشاهده
اقصى مدارج ربوبى واعلى قصيا مراتب قيومى منازع عقل وچون — نظرة [illegible]
حين تشاهد جناب نور الانوار ربوبى رسد مزاحم سر باشند و
جوهر عقل مستفاد در مطالعه ان عالم خالص مانده راكع بركوع
حقيقى كرديده متزين ومستنير بنور بهاء مطلق ومستظل بظلال
كبرياى حق ومتكئى بكسا اصفيا بوده باشند لانهم عبيد ركوعا
على الحقيقة لا زينة الله تعالى بنور بهائه والله فى اظلال كبريائه
وكساه كسوة اصفيائه والخ در حيطه نفس مجرده اند از اصل وسنخ

وفرع وقوا وارواح در مسلك تقدس وتشاهد بان حرم مقدس مسلك
ومتحرك ايند بنابرين عبادت وطاعت وانقياد امر الهى عارف اين كه قوت
وهمى وخيالى وساير مدارك ومشاعر وخواص وارواح نفسانيه و
حيوانيه وطبيعيه ومبادى ادراكات وتحريكات واعصاب وعضلات
وجوارح واركان والات بدنيه واعضا ادويه با نفس ناطقه در حكم
جوهر مجرد واحد امده بيك دفعه از عالم ظلمت بدنى عنصرى واقليم وهم
ونقصان وخسران بجناب حرم حريم اقدس جبروت حق عظم شانه و
جلت كبريائه توجه نموده رجعت پذير كردند ودر اختيار جناب حق
قيومى در مقام تعليم مصلى صيغهٔ متكلم مع الغير را با بودن او واحد
ومنفرد فى قوله عز وجل اياك نعبد واياك نستعين چند وجه
سمت وقوع يافته احدى از آنها محقق باين تحقيق كرديده مرسوم منطوق
سيد النبيين وعترته الطاهرين صلى الله عليه وآله وسلم كه در باب نماز
جماعت سمت وضوح يافته المؤمن وحده جماعة وباين حصول علمى
تحصل يافت چنانكه نفس مجرده بازاى شعشعانيت انوار قدسيه
وانعكاس اشعهٔ انوار عالم عقل بجوهر سنخ حقيقت واصل ذات
او اول ومطلع اهتزاز اعصاب وعضلات واستنباط مشاعر و
ارواح وانجذاب كل بدن وجميع اجزاء جسد بسوى جناب متعالى — سدرهٔ منتهى اقدس
قدوسى ميكردد وازسواى الجناب احديت محضه اعراض واجب ميشمرم — نور الانوار
دانسته ملتفت ومتوجه با وراى او نميگردد ونيز حركات طاعات جسمانى

ومناسک عبادات جسدانی باعث وموجب اکثار واهراج ثقالت
نفس ومُعدّ استحقاق شرفی مستأنف واشراقی مجدد میباشد وان
شروق واشراق نیز مستلزم نشاط طاعتی وبهجت ازعبادتی ونیز از طاعت
ومسرت سبب استعداد اشراقی کشته بدین سبیل الی غیر النهایه
که کمالات حق واجب قیومی غیر متناهی آمده وطاعات وعبادات
که موجب قرب ومنزلت بجناب مقدس متعالی است که درقوانین
شرع وادیان مثبت وبوضوح انجامیده آنست که هم سبب تزاید
صفات واکثار استعداد نفس از اقتناص علوم حقیقیه وحقایق حقه
ربوبیه وبوارق الهیه وشوارق قدسیه وطریق سبیل سیر بجناب اقدس
ازلی وزاد وراحله سیر فنائی فی الله است ومن ذکر غوامض الصلوه بر نهج
اوفی وحظ اقصی تحریر داده ورده ام سدرۀ برزخیه بر
صاحبان معارف ربانی ووالیان ذوارف بحور معانی ومتشوقان وادی
وساهره سبحانی که رایات تجرید وتقدیس برافراشته واشعه لمعات
انوار غیبی را بلمعات وتلامع بر آورده اند مخفی نماند ومستور نباشد
که فرقه از رواقیه وفیثاغورثیین وافلاطونیین وبرخی از اشراقیه
اسلامیین رفته اند که وسمّی نموده اند که عالم متوسط شده میانه
عالم غیب که عالم معقولست وعالم شهادت که عالم محسوس است اثبات
وتحریر دلایل واجرای براهین بصفحه ظهور واضح وهویدا نموده اند
وازا هورقلیا او عالم شهادت که ~~عالم محسوس است~~ مضاف وعالم

مثال

113

منفصل

مثال وعالم برزخ وعالم اشباح وارض حقیقت واقلیم ثامن وخیال
تسمیه نموده اند واین بازای صور خیالیه آمده که در نزد مشائیه قایم بقوه
خیالیه باشد واما این اقوام که دانسته اند این قوت را رواشن وروازن
عالم مثال که اقلیم صور متوسطه میانه غیب وشهادت است واین ماده رای
صور معلقه از عقلیات صرفه آمده که در عالم آله وصنع ربوبی نظرف
پذیرشده وحق عیلم جهار معانی بکلک بیان اورده اند وخیال انسانی را
خیال متصل الملاقی کرده وذکر نموده اند که خیال منفصل بحریست عظیم
وجدولیست اعظم وخیال متصل خلیجی از آن بحر وجدولی از آن نهر آمده
طبقات آن در روح وبهجت وروحانیت وتجرد ولطافت متفاوت
وبرتر واعلی واوسع از عالم زمانیات ومکانیات وعلیات واز دو رتجا
حصر واحصا خارج طبقه عالیه در ارتفاع متاخم عالم عقل وبا افق
آن عالم مصافق وطبقه سافله در انخفاض متاخم عالم حس ودر جوار افق
این عالم نازل ومیانه طبقتین طبقات غیر متناهیه البدایع والعجایب
ودرجات غیر محصاة الروایع والغرایب صور مرایا وخیالیه راهمه
صور روحانیه مثالیه میدانند ومخالفت دارند درآنکه مثل قایم
بذواتها وسنخ مرتبتها الذی بی انکه متعلق بقوای خیالیه جسمانیه باشند
یا انکه صور رند متعلق بجز قایمه بجلی از محال اشراقیین وافلاطونیین ذاهب
اند بنابی ومشائیین ارسطالیسیین باول وبیان آورده اند ان المثل
الخیالیة انما تقوم بالقوی الخیالیة والمثل العقلیة انما قامت بالمجردات

و تناهي كه بينهما بمنصه ظهور پيوسته بحسب مظاهر تحقق پذيرگشته
در نحو مثل نوريه و ظلمانيه بعد از اتفاق افلاطون الهي و ارسطو در اصل
وجود عوالم كه عالم اجسام و عالم مثال و عالم مجردات است بلكه قائل
بچهار عالم شده اند كه ان عالم ملك و عالم مثال و اشباح و عالم
نفوس و عالم عقول باشد و آنچه وطن در عالم هيولي كرفته از اجسام
و صور و مقادير و ابعاد و اوضاع و هيآت و حركات و روائح و طعوم
و اصوات و غير ذلك مثال همه در ان عالم قائم بالذات و متعلق لا في المادة
والمحل آمده در وجود خارجي و خالي از ان نيامده كه ان مقادير و ابعاد
متناهيند كما هو حكم الابعاد والمقادير القائمة بالاجسام في هذا العالم
يا غير متناهي كه سلوب التناهي باشند خالي نخواهد بود از انكه مقتضي طباع
بعديت تناهي است يا عدم تناهي كه عدم تناهي باشد پس موجب رفع
تناهي هر بعدي خواهد بود بجهت اشتراك كل در معني بعديت و اين
محال بدون خلف و محالست بجهت اقامت براهين قويه و دلائل قويه
و طوسيه و تضايفيه و تطبيقيه بر تناهي ابعاد و اكر مقتضاي طباع بعديت
تناهي است پس موجب تناهيت ابعاد مجرده مثاليه كرديده مستلزم
ذي ماده بودن خواهد بود بواسطه انكه هر متناهي متشكل آمده و هر
متشكلي ذو ماده كشته اما بيان الصغرى فلان الشكل عبارة عن
احاطة الحد الواحد او الحدود بالمقدار و تناهي محاط شدن بحد لازم ماده
و اما بيان الكبرى فلان التشكل عبارة عن قبول الشكل والقبول من لوازم

المادة

114

المادة پس لازم و متحتم آمده كه بعد مجرد از ماده متعلق بماده و اين خلاف
مفروض است پس بنا بر هر بعدي غير متناهي كه لاحق ماده آمده اكر مقيد
حصر و تناهي او بوده باشد پس ماده صورت معينه خواهد بود و اين
لازمين بلكه لوازم محالست اما اول بسبب انكه وجود بعد غير متناهي
محالست خواه مجرد و خواه مادي و بنابر ثاني بجهت انكه لحوق ماده مقيد
حصر و تناهي خواهد بود با انكه طبيعت ان مقتضي عدم تناهي است و مستلزم
آمدن ماديت بعد بر تقدير تجرد او محال و خلاف واقع خواهد بود و
بكلك تحرير نكاشته شده كه جابلقا از مدن عظيم ان عالمست و حشر
جسداني و مواعيد نبوات و مثوبات و عقوبات بدنيه چنانچه
در آيات الهيه و منطوقات ائمه صلوات الله و تسليماته عليهم كوكبه ورود
يافته چه اجساد مثاليه بمثابه ابدان حسيه است در جميع اين احكام
و مطاوي فحاوي كلام اوامر و نواهي و احكام و تحقيق مقامات
و عجايب معجزات و خوارق عادات بعدم تمادي مدت طي مسافات
و وادي استعدادات و حضور اماكن مختلفه و بلدان متباعده در حين واحد
و وقت متحد و نظائر ان مبني و منحصر بر حقيقت وقوع اين عالم و اين
فصول بعد در اوراده اند انچه در منطوقات وارد شده و بكلك تقرير منضبط
كشته كه يعسوب الدين و وصي رسول رب العالمين امير المؤمنين صلوات الله
و تسليماته عليه شبي از شهور الله الاعظم بضيافت جماعتي از اصحابه تشريف فرموده
بود و افطار در منازل ايشان نموده و حضرت خير الانام صلى الله عليه و آله و سلم

در اين تحقيق پاي بدم

بیان فرموده که اشتباه علی بمنزل من افطار با من فرموده و عقصه ظهور رسانیده
اند که فیثاغورس حکیم الٰهی با نفس تضو جلباب بدن و رفض عالم حس
کرده واتصال بسمویات بهم رسانیده وبمقام ملک رسیده سماع واستماع
حفیف فلک نموده ومراجعت باقلیم طبیعت وبنشهٔ بند مزاج معاودت
نموده وبتقریر درآورده ما سمعت شیئاً الذّ من حرکاتها ولا رأیت شیئاً
ابهی من صورها وهیأتها واقلیم مثل معلقه صور روحانیه باین معنی یکی
دیگر از تفاسیر خمسه مثل افلاطونیه است وبعضی از ارسطالیسیین همچنین
قول اقدم ایشان از در میمر رابع اثولوجیا در آن مقام که باحصا وتحریر در آورده
بدین مذاق حل کرده اند بین وراء هذا العالم سماء وارض وبحر وحیوان
ونبات وناس سماویون وکل من فی ذلک العالم سماوی ولیس هناک شیء ارضی
البتة والروحانیون الذین هناک ملائمون للانس الذی هناک لا ینفر
بعضهم من بعض وکل واحد لا ینافر صاحبه ولا یضاده بل یستریح
الیه وذلک ان مولدهم من معدن واحد وقرارهم وجوهرهم واحد
وهم یبصرون الاشیاء التی لا یقع تحت الکون والفساد وکل واحد یبصر
ذاته فی ذات صاحبه لان الاشیاء هناک ضیاء فی ضیاء فلذلک صارت
کلها یبصر بعضها ولا یخفی شیء مما فی بعضها البتة اذ لیس نظرهم بالاعین
الداثرة الجسمانیة الواقعة علی سطوح الاجرام المکوکبة بل انما نظرهم
بالاعین العقلیة الروحانیة التی تجتمع فی الحاسة السادسة بل الحاسة
السادسة هناک مکتفیة بنفسها مستغنیة عن الاغراق فی [illegible]

اذ لیس

اذ لیس من مرکز دائرة العقل ومن مرکز دائرة ابعاده ابعاد مساحیة و
لا خطوط خارجة من المرکز الی الدائرة لان هذا من صفات الاشکال
الجزئیة فاما الاشکال الروحانیة بخلاف ذلک اعنی مراکزها والخطوط
التی تدور علیها واحدة ولیس بینهما ابعادیة قول ارسطو بالحاسة
السادسه مشعر ومکرر ومعتاد کشته اطلاق حاسه سادسه بقوه عاقله
در غیر موضع کتابش که معتبر کردیده بمعرفت ربوبیه ورقعت یونانیه و
تلمیذ او فرفوریوس تفسیر نموده صورتی چنانچه که اسطیکیا اسم کتب اقلیدس
یونانیه امده ومعنی آن اسطقسات کشته که اصول است ولعاظم صوفیه
در اثبات این مذهب وسلوک این مشرب وتبیین این مقصد وتوضیح این
مطلب نهایات اقصی وغایات قصوی مشغولند واین غیر مثل معلقه نوریه
افلاطونیه امده که نسبت با فلاطون الٰهی نموده اند درباب تعلق علم قیّومی
ربوبی عز سلطانه بمادیات قبل وجودها باعیانها وبمذهب افلاطون کفته اند
هیولانیات را قبل از وجود متغیّر زمانی نحو وجودیست در عالم مثل معلقه
وصور روحانیه در خارج واین مثل صور علمیه واجب الوجود است وشیخ
صناعت در شفا با ارسطوطالیسیین موافقت ومصاحبت وسلامت
نموده فتح الباب تشنیع را بر افلاطون در این مقام از ابداع نماده مفتوح کردانیده
فاما شیخ ابونصر محمد بن محمد طرخان الفارابی قبل از او در کتاب الجمع بین الرایین
بر رشتهٔ انتظام وسلک ارتقام اورده که مرام افلاطون الٰهی ازین کلام از زید
ازین نیست که کاینات زمانیه نسبت بعالم الوهیت وقیاس بصقع جامعیت

واحاطة واحصاى آلهى تدريج وتعاقب وتغير وتبدل ندارند ومبرّا و
منزّه اند هرچند ملاحظه يكديگر و بحسب وقوع وتحقق در ظرف
زمان كه معدن المعانى تنقضى وتجدد وموطن المواطن فوت ولحوق
است متدرج ومتعاقب ومتبدل ومتغير باشند وارسطو نيز در اثولوجيا
وفي ساير كلماته فيما فوق الطبيعة ناهج وماثل باين مذاق آمده سالك
مسلك صاحب اين طريق گرديده ودرين مسئله مجال تخالف نيست
بين الامامين واما عالم مثالى و بعد مجرد ومثل معلقه خيالى اگرچه
در مشرب اهل شهود ذوقيه ومسلك طرق خطابيه وقياسات شعريه
خوشگوار وشيرين ميآيد ليكن بر مذهب برهان ومسلك فحص واتقان
مستصعب الانطباق شده چنانچه سابق تحرير آمد وامر معاد جسمانى
ومواعيد مثوبات وعقوبات جسدانى وتصحيح منامات وخوارق
عادات وما اشبه ذلك موقوف ومنوط بر تحتم وضوح واثبات آن نيامده
كه عالمى واسطه بين المجرد والمادى بحسب وجود صورت برهانى وحجتى
دليلى سلوب چه اينت متخصص را بوجود خود تعلق وارتباط بعالم زمانى
ومكانى دارد ومتخصص ومتعين بحيز ووضع وجهت وامتداد وكلاامتداد
وحركت وسكون است يا آنكه مبرّا ومقدس ومنزه ازين عوائق وسلاسل
واغلال است مطلقا ودر هويت شخصى محض است نه در طبيعت مرسله
كه طبيعت مرسله متحقق مع الكثرة وقبل الكثرة وبعد الكثرة ميگيرند
اولان نسبت بحال اعيان وثالث بحسب خيال است چنانچه شيخ صناعت

در برهان شفا بخط تقرير وتحرير داده انّ العقل لا يدرك الجزئيات
الا بوجه كلي كما ان الحواس لا تدرك الكلي الا بوجه جزئي لا تعرض
له الكلية ولا معنى للكثرة الا تكرر الوحدة التي لا يمكن ان يعرض
لها الا بوجه يكون كليا كما ان الكثرة لا تعرض لها الاعداد الا عرضت
لها الجزئية ثم قال لكن الكثرة تحصلها اولا والوحدة تستقلها
اولا من غير مبدء لتصورها عقلي بل وان كان ولا بتخيلي ثم
برين مستبين شد وجه كون اعرفيت وحدت نزد عقل صراح از كثرت و
اعرفيت كثرت عند الخيال از وحدت اما اول از جهت ادراك عقل
كليات را وانچه بالذات متعلق علم وعرفان او تواند شد اولا حقايق اشيا
ومهيات كليات است كه همه وحدات فوق الكثرات والاشخاص آمده
اند ودرين صورت كثرات جزئيه واشخاص ماديه معلوم بالعرض و
بالقصد الثاني ميگردند واما ثاني بواسطه آنكه قوت متخيله را جل وحظ
كمتر از ادراك مهيات كلي بلكه او اكتساب واقتناص ادراك مينمايد
از امور حسيه كه آنچه حس مشترك بوساطت آلات وحواس ظاهريه دريابد
قوت متخيله او را مصور بصور خياليه گردانيده منتقش ومنطبع ميگردند
ودر وى كليات برى اند از صورى كه كميت وامتداد در ايشان تحصل و
تطرق يابد پس اعرف عنده كثرات گرديده ووحدات بالعرض وبقصد ثانى
بجهت آنكه هرگاه ادراك كثرات جزئيه نمايد پس بالتبع ادراك كليات خواهد
نمود بخلاف قوت عقلى هرگاه ادراك كليات نمايد منتزع خواهد بود در ادراك

احوال الجزئیات الی ادراکها بخصوصها بلکه دانسته میشود از کلیات احوال
جزئیات بالعرض و از تضاعیف بیان بوضوح پیوست که کلی طبیعی تحقق
خیشوه می یابد قبل از کثرت ومع الکثرة وبعد الکثرة بنابر قبل از کثرت باعتبار
تقدم وحدت بر کثرت تقدم بسیط بر مرکب و نیز در عقل تقدم دارد
بسبب اقربیت از خیال ومع الکثرة باعتبار وجود او در ضمن اشخاص
جزئیه وبعد الکثرة باعتبار بقاء او بعد از فساد صور مادیه اشخاص
جزئیه متبین و بوضوح انجامید که وجود معقول صرف قبل از کثار
تحقق پذیرفته بنابرین مشترک گردیده ادراک او بین الفیلسوفین واین
غیر مذاق سقراط وافلاطون آمده که صور معلقه و مثل مجرده تحقق
اند علی الانفراد در خارج والانفصال عما دون الاشخاص والهویات وطبایع
مرسله من حیث هی هی لا بشرط شیء علی الاطلاق مجرده اند هرچند طبایع
ماهیات هیولانیه در مرتبه تشخص مخلوط و مربوط باشند بعلایق
وتعلقات مادیه وخصوصیات ازمنه وامکنه وابعاد وامتدادات
بلکه انحاء تعلقات وارتباطات ومراتب وعلاقات نزاهت ولطافت
وکثافت مادیات مختلف میباشد بشدت وضعف پس که در شهادت و
مادیت تعمیم و توسیع کنند واین عالم مثال را الطف درجات واقصی طبقات
والشرف مراتب واکمل مآرب گیرند گنجایش دارد و اما انتظام حجت معزیه (?)
وبرهان حیثیه ابی ومناقل وجوه ومحامل اخر گردیده وحکایت نموده
شیخ صناعت در مدینة السلامیه براینکه طبایع مرسله لا بشرط شیء و نحو

وجود

٢٤٧

وجود در اعیان دارند وجود طبیعی و با اکثار بعین وجود افراد بحسب تخالف
مشخصات ومقارنت عوارض ووجود الهی عقلانی و برزخی مثالی نموده اند که
کثرت متناز و متحاز از وجودات افراد باسرها آمده وغیر مخلوط بشیء از
مشخصات و مقترن بشیء از عوارض واین احد معانی مثل افلاطونیه
شده چنانچه در افواه جمهوریه دایر و فاشی و در اذهان مشهوریه منتشر
وواضح گشته بجهت آنکه برهان مقتضی این است که کلی طبیعی مشترک
میانه جمیع افراد موجود بوجود الهی قبل از کثرت واهتزاج متمحض الاستناد
بعنایت اولی الالهیه بوده باشد و واجب ولازم آمده که طبیعت مرسله
لا بشرط شیء قدر مشترک میانه افراد جمیعا موجود باشد در اعیان من
حیث نفسها المرسلة بوجود متناز از جمیع افراد متحاز از جمیع عوارض و
لواحق بعد از آن ایراد برین نموده که گویا تعلیم نمودم غیر ممیز در حیثیت (?)
حجت ایشان بجهت آنکه خلط طبیعت مرسله موجوده من حیث تحققها (?)
بالمشخصات واقترانها بالعوارض بر سبیل اتفاق واز تلقاء افراد آمده
و هیچ یک ازین تعینات وتشخصات از لوازم ماهیت او نگردیده من حیث
هی هی واین مستلزم نیست که از حقیقت کلی خارج شود از لا بشرطیه
الی البشرطشیئیه و مسلوب الاستناد بر موجودیت فی حد نفسها من حیث
هی هی بوجود الهی و کون وجودها عین الوجودات الخاصة و الافراد
المشخصة والکثرات المتمازة لا یأبی عن اللابشرطیة المطلقة والارسال
الطبیعیة ولکنه جد طابم (?) قدس الله تعالی نفسه القدسی فرموده درین سبیل اما

اوّلا انکه طبیعت مرسله موجوده در اعیان مخلوط کشته لا محاله در
اعیان بوجودی که بوده باشد در حدّ ارسال با هی هی لا بشرط شی قیاس
باو غیر ممکنه لا انسلاخ و لا امتیاز از و مکر در لحاظ عقلی از حیثیّت
نفس لا بشرط شی اصلا بضرورت فطریّه و منقّح نکشته انسلاخ و
تجرّد در اعیان از عوارض جسمانیّه و لواحق هیولانیّه و همچنین
چکونه تصور وجود ان در خارج بصراح ارسال و قراح لا بشرطیّتها
المطلقه تیسّر پذیر خواهد بود و ثانی منصرح کشته که درجه وجود
بعینها درجه تشخص شده و هرکاه طبیعت مرسله محقق با بدا لبته
متشخص خواهد بود در وجود مخلوط بتشخص چکونه متاتّی باشد وجود
در درجه و مرتبه مهیتی بارسال و لا بشرطیّت ممتاز از هویّت شخصیه
و غیر مخلوط بتشخص و حال انکه درین حین تشخص و امتیاز ایشان
بتشخصات مادیّه و وحدات عددیّه تطرق پذیر کشته و امر متفارق
من کلّ الوجوه را مسوّغ و مجوّز نیامده متشخص کردیدن بتشخصات
جزئیّه و توحدات هیولانیّه و امّا ثالثا زیرا که طبیعت مرسله هرکاه
بحسب نفس ذاتش تحقق یافته باشد بحیثیتی که مستتبع التشخص بوده
باشد لاحتفاف و اکتناف بعوارض جسمانیّه و لواحق هیولانیّه
چنانچه در مفارقات صرفه ممتنع التحقق است که متعلق بتشخص خود درماده
کردد چنانچه افلاطون در ابطال تعدد مجرد متفتن بان کشته و بالجمله
چنانچه اختلاف طبیعت واحده مطلقا بجوهریّت و عرضیّت ممتنع است

همچنین

۱۱۸ همچنین ممتنع خواهد بود اختلاف طبیعت محصله نوعیه بتجرد از علائق
هیولانیه اتارا بعا برای انکه وجود ماهیت واحده در دهر در مراتب
مختلفه امده یکی در متن دهر نه در زمان و مکان و دیکری در دهر
از جهت وجود در زمان و مکان چنانچه دهر وعاء ازمنه و امکنه
بجمیع ما فیها و ما معها امده مسلوبست از انچه مستقیم کشته بان ذهن
مستوی و قریحه موزونه این سبیل مخصص بالغ بر جاده برهانیه و فنون
عقلیه و نیز انچه بعضی برشته بیان اورده اند که مثل مذکوره صور معلقه اند
لا فی مادة و محل میزان تصحیح سنجیده نمیشود چه همچنانکه هر صورت
از صور عالم محسوس را که عالم شهادتست مثالی در عالم مثال که انها
مضافین کویند هست نیز هر مادّه از مواد ان عالم را مثالی لا محالة
درین عالم خواهد بود بنابرین صورت مثالی با مادّه مثالی قایم بوده
باشد و مواد هیولانیه و مواد مثالیه عالم برزخ را از ای مواد هیولانیه
و صور مادیه عالم حسّ ظاهر اقاویل وارده در تبیین و تا بید این
مذهب سطحی غیر تحقیقی خواهد بود و همچنین آثار و اخبار وارده
در استلذاذات و تنعّمات نفوس مفارقه از ابدان بتلذذات بدنیه
از اکل و شرب و غیر ان از جهت تفهیم و تبشیر و تنشیط سامعان
و مکلفان واقع کردیده بعد ادراک عقول ایشان بنابرین معلوم
کردید وجه توفیق و تطبیق این اقوال با قول الهیین از حکما که تقریر
نموده اند التسبیح و التقدیس غذاء الروحانیین و غذاء کل موجود هو ما

خلق منه ذلك الموجود واحاديث خازنان وحي الهي صلوات الله على ارواحهم
واجسادهم در وصف ملأ اعلى واقرب طبقات ملائكه مقربين عليهم
السلام است ورود يافته طعامهم التسبيح وشرابهم التقديس امّا در
مبحث معاد وقطع تعلق روح از بدن بر نهج اقوال ظاهريين ومذاق
سطحيين سخن تحقيق خواهد يافت انشاء الله العزيز العليم كه حضرات
ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين موافق افهام ايشان وحدّ وسع
ادراك ايشان تقرير فرموده اند واما متشابهات باين حديث بناء در نزد
عقل صراح وطريقه حقه حكمت در ورود تحقيق پذير گشته وگروهي از [illegible]
طرف اهل شهود وذوق گفته اند كه مجموع موجودات من حيث المجموع
شخص وحداني امده كه مسمّى بانسان كبير شده واورا ظاهري است كه عالم
محسوسات وملك وشهادت نامند ونيز اورا باطني است كه عالم برزخ
نامند ونيز ان باطن را باطني است كه عقول گويند ونيز ان باطن را باطني
است كه آن وجود حقيقي قايم بذاته المظهر للمعدومات است ونظير
اين شخص انسانيست كه نسبت ان بجميع موجودات نسبت فاتحة الكتاب
بقرآن المجيد كه اين شخص انساني را ظاهري ميباشد كه مسمّى ببدن
شده واين بدن را باطني است كه قواي ساريه در وست ونيز ان باطني را
باطني است كه ان نفس انسانيه مجرّده است ونيز ان باطن را باطني است كه روح
القدس باشد كه ان عقل اخير واقع در سلسله عقولست ونيز ان باطن را
باطني است تا انكه منتهي گردد بوجود حقيقي كه قيوم كل بدن وقواي واجسام

در روانست از نقوش محسوسه وخياليه ووهميه ونفس مجرده انسانيه
وما فيها از صور جميع كه حاضر نزد نفس انسانيه مجرده است كه ادراك
وحيات ان بوجود حقيقي است ونيز جميع [illegible] محسوسات وقواي
جسمانيه وما فيها از نقوش ونفوس مجرده وما فيها از صور وعقول وما
يرتكز فيها از امور كليه بان حاضر است نزد وجود حقيقي كه جميع امور منوط
باوست وظهور وفيضان از جانب او امده وباوست ادراك هر مدركي
وحيات كل ذي حياتي چنانچه حيات هر انساني بقواي ساريه در وست
بنفس مجرده كه در ان قواي انوار عرضيه فايض از وگشته وحيات نفس
مجرده بروح القدس است وحيات روح القدس بالاخره منتهي بوجود
حقيقي قيومي حي بذاته ميشود وهمچنين حيات مجموع اجسام بقواي
ساريه در وحيات اين قوا بنفوس مجرده منصرفه مدبره درين قواي
وحيات نفوس مجرده بعقول صرفه محضه تحصل پذير گرديده وحيات
عقول بوجود حقيقي وحي قيومي سدرة تلويحية بر فواد ارباب
كياست وسخن سنجان دايره فراست مخفي نماند وبه تجلي انوار عقول
ادراك نمايد كه ام المعادن حقايق فيوضات حقه وينبوع الابواب اقليم
مكرمات شعلات اضواء الهيه بسدّه سينه صانع حقيقي ومبدا
المبادي بحقيقت متناهي شدن وباخلاق مبدع وموجد حقيقي تخلق
گشتن است واز هر اسمي از اسماء حسنى ولفظي از الفاظ كبرى وايتي از
ايات عظمى مقدسه منزهه معرّبه نصيبي اخذ نمودن وعالم صغير كه انسان

العین انسان کبیر است در فطرت اولی از جهت اتصال کُن فیکون بقوت
قدسی و نور الهی که قابلیت حمل این امانت را باستعدادات و تأهبات
عقل هیولانی و عقل بالملکه در میان جان بسته و در فطرت ثانیه
متخلع بخلعت مسرت این عطایا و مزایا و فضایل و فواضل گشته
متعقل بعاقلیت عقل مستفاد و ملاحظ لحاظات عقلیه و انوار قدسیه
تحمل پذیر گردیده بنابرین انسان که عالم کبیر است بسر چشمه آب
زندگانی و تأله و تبلیغ و کمال انتصاب و تألیه متصبغ بصبغ لمعات
ملکوتی و متقدس و متنزه و متصدع از حل او زار بوقلمونی هیولی
متمثل در درجه عقل مستفاد از جهت انتقاش و انعکاس صور مصنوعات
و مجعولات که حروف و ترقیات کلمات صحایف انّی وجودی اند که مشمول
و محتوی و مرتکز و منضبط در لوح جوهر اوحی قدسی تنس عقلانیه
کتاب الله الناطق و کلام الله الصامت متحصل گردیده و از جهت حیازت
طبایع و اخلاق و اطوار و انهاج اسماء الله در میدان و ساهره صوامع
قدس و ساحت و فضای جمعیت خانه تعانق و تصافق و در شاخسار
تطابق و تأنس خواص کمالات متقابله و تألف و اتصال لوازم صفات
حسنی جلالیات و جمالیات متضاده متخاصمه اسم الله الاعظم که بر
کل اسماء جزئیه و کلیه محتوی و مشتمل ظاهر و متغایر آمده گوی انفراد
و امتیاز و انحیاز ربوده حایز قصبات سبق و جامع مجمعیت معارف
ربوبیه و عقلیه و حسیه گردیده سمت ارزانی داشته شود و از اغصان

عالیهٔ شجرهٔ این اصل گشته خازنان تنزیل و آل قدس العصمة و اهل
بیت الطهر صلوات الله و تسلیماته علی ارواحهم و اجسادهم ذوات
نوریه مقدسه علویه خود را اسماء الله الحسنی نامیده چنانچه
روایت نموده معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز و جل و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها قال نحن و الله اسماء الله
الذی لا یقبل الله من العباد عملاً الا بمعرفتنا اسم عبارت از کلمهٔ
آمده که برسخ جوهر ذات و اصل حقیقت دال و مشعر باشد یا بر ذات
از سبب و سبیل صفتی از صفات یا باعتبار منهج فعلی از افاعیل و احاد
و اعداد آفرینش و اشخاص نظام وجود کلمات موجوده اند که بالسنه
سبق ربایان فصاحت و منطقهٔ شکر سنجان ملاحت و سحر وران
گهر باران سیاحت حال جوهر ذات حقیقت و تبیین و وضوح رسوخ
وجود حقیقی صانع خود مینمایند و همچنین مصنوعات باعتبار
حیثیت مصنوعیت شئون و حیثیات و نعوت و اعتبارات ذات
مبدأ المبادی و جاعلند و بناء علی ذلک کلمات تامات عز سلطانه
که نفس ذوات مجعولات و هویات معلولات بوده اسماء الله اند
که مشعر و منبئ بر ذات الهی و موجد مطلق و صانع حق نامتناهی
آمده و در میان اینها اسماء حسنی الهی ذوات فاضله متشعشعه
استعلائیه نوریه و نفوس مقدسه منوره مطهره قدسیه اند که مظهر
صفات کمال و منبع نعوت جمال همه اظلال صفات ربوبیه حقیقیه

قايم بذاتند وحيثيت قيوميت وصمديت ووجوب عين بوحدتها الحقه
كه حقيقت همكي بجملتها واقصى مراتب جملكي بتفصيلها وينبوع الينابيع
كمالات حقه وجمالات مطلقه وجودات باسرها واز بهجت معارف
شعلات شعشعانيه عقليه حقه را مسمى بجالجد وعالم تسبيح
وتمجيد نموده اند واز نفوس بالغ النصاب وذى قوت قدسيه الانقا
آنانى كه جوهر نفس قدسى در اقصى مراتب صعود وعلو وقصيا درجه
اوج وترفع وجامعيت شئون متقابله در ارتفاع وصعود مرتبه
قوت باشد وفرايض مشوعبه ونوافل استغراقيه فطرت اولى تجليه
وتاكد علاقه اعتلا وتشدد ارتباط استعلا بجناب الله تعالى وتخلق
باخلاق الله تعالى بحسب فطرت ثانيه مكتسبه مستعمل كشتن در لوح در
ملكوت ولاهوت سماء قدس وطن كرفتن واتصال بذى الملك والجبروت
بهمرسانيدن اوج مرتبه نبوت وصعود درجه رسالت تطرف پذير ميكردد
وبان علو مرتبه مختص بسه خاصيت مى يابد يكى آنكه طبقه از روحانيين ملكوت
اعلى كه ملائكه مقربين ومجردين لاهوت ساحه قدس در مرآت رويت
نظرى او منتسخ وسخن وخطاب الهى در لوح نفس او انتظام پذير ميكردد
ومرموزات رابعين انكشاف منكشف ميكرداند ثانى آنكه علوم
تعقلات نفس انجادة وطريقه حدس منجلى وواضح كرده بسلوك
سلوك ورياضات مسلك اقتناص زيرا كه در اين مرتبه اتصال وارتباط
برتبه عقل فعال بهمرسيده همه علوم وادراكات از جهت اينان

بالفعل

121

بالفعل ميشود وكمال منظرى ايشان از نماند واخبار بغيوب از قوت
او را ميسر كرديده سيم آنكه هيولى عالم عنصرى اسطقسى حكم او را اطاعت
وانقياد وپيروى نمايد واظهار معجزات وخوارق عادات از اين رهگذر
تحصل پذير كرديده واينها از ان ممر تحصل تواند بود كه از ظلمت غمه وديجور
مزاج وعنق داج طبيعت كذشته سطوع وتناوير صبح اقليم قدس را دره
يافت نموده ونفض وخلع عالم باطل وظلمات كده عالم هيولى كرده بعالم
حق وساهره مطلق اتصال وارتباط واتحاد نموده ورابطه اتصال واتلاف
باروح القدس كه خليفه مكتبخانه تعليم آن در لوح وتاديب است مستحكم
ومضبوط ساخته باشد پس باذن الله عز وجل انچه مثبوت ومنتقش در
لوح ذات اوست مطالعه نموده واجراى حكم وانقياد اطاعتش در مملكت
او نافذ وبر رعيت او جارى باشد وسفر قديسين ملكوتستان مدققين را
در رحيل الى الله مبدا ومطلع منازل سلوك خلع جسد ونفض بدن
كه بيان اوده وبحرير نكاشته اند لا يبعد للانسان ما لم يطلع على
الجهة المقدسة التى هى الجنة الكبرى ولا من الناظرين ما لم
تحصل ملكة البدن حتى يصير البدن بالنسبة اليه كقميص يلبسه
تارة ويخلعه اخرى فمراده الخلع فان شاء عرج الى عالم النور
وان شاء ظهر فى اية صورة اراد من عالم الاسود وانما تحصل هذه
القدرة واشالها بالنور الشارق والوميض البارق الم تر ان الحديدة
الحامية تشبه النار لمجاورتها وتفعل فعلها بما تقتها فلا تتعجب من

مِنْ نَفْسٍ اِستَشرَقَتْ وَاسْتَضَائَتْ بِنُورِ اللّٰهِ فَاَطَاعَهَا لَاَكُوانُ لِطَاعَتِهَا
لِلقِدِّيسِينَ نَتُوبُ بِحَصِيلِ الشَّيْ بِاِمَّا آتَاهَا وَتَصَوَّرَ فَيَتِمُّ عَلىٰ حَسَبِ
تَصَوُّرِهَا وَلِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
وانتهای این وادی وانقطاع این منزل که محطّ رحل مسرت وبهجت ودار
نوطن سعادتست ورای عُبّاد ومجرّدان بارگاه قدوسیت وزُهّاد وماورای
سعادفان معرفت ربوبیت احدی ناممکن ومحصّل پذیر نگردیده که عالم
عقلی وعارف ربوبی مضاهی نظام جلی عوالم وجود گشته بر عموم حتی
انشراح مسرّت وبهجت قرب وجوار واستحضار لذّت وصال وانتهای
فرصت اتصال مطلقاً مشعور بهی غیر از جناب اقدس کبریای معشوق
حقیقی ادراك ننماید واز جوهر ذات خود مطلقاً شعوری نداشته مستغرق
شروقات وشعلات الهیه وتناویر واستضائات ربوبیه بوده فضلاً
عن اللذات والابتهاجات کزین سلوب الحزنیت از این هم کردیده که از ذات
خود خبر ندانده ونیز از این هم سلب شعور نموده بغیر جناب سلطانیت
او شعور ندارد واین مرتبه بفنای فی الله واضمحلال صرف بسوی او
معبّر گشته که معناطیس حیوة ابدی واکسیر بقای سرمدی است
واین حقیقت عود انسانست الی الله وحده دربن نشاة قبل از نشاة
اخرت **سدرة انتهائیه** عارفان معارف حقیقیه ومبرهنان
مطالب عالیه حکمیه ومتشّنان قوانین جعل وایجاد ومدققان
دقائق عقل مستفاد مخفی ومستور نماند که مطلق تأثیر عبارت از جعل

وایجاد وافاضه آمده نزد اعاظم حکمای حکمت ایمانیه وفلاسفه قدماء
یونانیه بچهار نوع اعتبار نموده ومنکشف کرده الله واز اله سراپرده
حجابیت ومستوریت نموده اند که آن ابداع واختراع وصنع وتکوین
است ابداع عبارت آمده از تأییس شیء بعد لیس مطلق غیر مسبوق
بمادّة ولا مدّة واختراع منفسّر گردیده بایجاد شیء مسبوقاً بمادّة دون
المدّة وصنع وتکوین محدود گشته باستکوان واحداث اشیاء مسبوقة
بمادّة ومدّة معاً وابداع واختراع تعلّق بحوادث دهریه دارند که متوهّم
آمده اند بحسب سنخ ذات مع عزل النظر عن علتها بلیسیت ذاتیه
صرفه ومتصف گردیده اند بحدوث ذاتی وحدوث دهری مانند
عقول مقدسه قادسیه واجرام الهیه علویه الهیه واجسام بسیطه کلیه
عنصریه که طبقه اولی منتفی گشته وجود ایشان بماده ومدّة که امکان
ذاتی کافی ووافی در تأییس ایشان از علّت واجب الذات جلّ قیومی
آمده افتقار واحتیاج بامکان استعدادی تطرّق پذیر نگردیده وطبقهٔ
ثانیه چون وجود ایشان وجود فی المادة آمده مفتاق بماده گشته دون
مدّه وصنع وتکوین تعلّق بحوادث زمانیه دارند واتصاف باقسام
ثلثه حدوث جمیعاً مخصّص نموده اند که آن حدوث ذاتی وحدوث دهری
وحدوث زمانی باشد وچون ابداع عبارت آمده از جعل جوهر ماهیت
وتأییس آیس ذات از کتم عدم صریح مطلق ذاتی واخراج از جوّ عدم بسیط
دهری بعدم سبق ماده ومدّه اصلاً بنفی وسلب سبق زمانی دهری وذاتی

پس متحقق نیکردد این نحو از ایجاد الا در قدسیات که مفارق الذوات
باشند از ماده وعلایق ماده علی الجملة راساً ولحوق مبدعات بمبدعیت
صادر اولست کان جوهر عقلی محض بهیچ مجعولی سوای ذات
حق قیوم جاعل الکل علی الاطلاق مسبوقیتی ندارد ومتعلق الوجودیست
بشئ ماورای جناب اقدس ربوبی وبمذاق فئه از فلاسفه مختص
ساخته اند ابداع را بعقل اول ونیز عقل اول را مبدع بحد شمار
اورده اند وبتقریر در اورده اند که هرگاه میانه جاعل حق ومجعولی از
مجعولات در سلسلهٔ طولی متوسط امده که بران متقدم باشد مجعول
متقدم سنخی متوسم بمجعولیت مبدع قیوم جل ذکره کردیده اما تاهب
وسزاوار مبدعیت از و مسلوبست هرچند حصول او از ماده
متحصل نیافته باشد وهرچند عدم صریح را برو درمتن واقع ونفس الامر
سبق سلطنتی نبوده باشد چه تأییس فاعل او را بعد از آیسی تطرق یافته
کایسیت واخراج مبدع حق از لیس مطلق سوای مابعد اش از عقول
سلسلهٔ طولیه بسبق متوسط علیه متحصل کردیده هرچند سلب مسبوقیت
از ماده باشد واین اصطلاح در الهیات شفاء برشته انتظام در امده
ودر نمط سادس اشارات مسطور کشته ومشرب ابرقلسین وارسطاطالیس
که از مشائین است مشی نموده اند بلحد برقدم مبدعات وسبق دهری عدم صریح
نزد ایشان منقح نکشته بلکه رفته اند بسبق لیسیت مطلق بر ایسیت مبدعات بالطباع
در دهر سبق ذاتی لاغیر ودر تحت حقیقت ابداع مندرج ومندمج

نکردیده چنانچه مشی مذاقی نموده اند الا تأییس ایس از لیس مطلق بحسب
حدوث ذاتی فقط وچون اختراع معتبر کردیده بجعل جوهر ذات
واخراج ان حقیقت از جوف لیسیت ذاتیت وجو عدم صریح دهری
باسبق ماده سبق بالذات فقط بدون سبق مده بشئ از انواع سبق
اصلا پس اطلاق اختراع در ایجاد تطرق می یابد بفلکیات وکلیات
بسایط عناصر وسایر اشباح که در وجود ایشان سلسلهٔ حرکت وزمان
مسلوب الدخل کشته و اعتبار نموده اند ذاهبین بقدم دربن اخراج از
لیس ذاتی باسبق ماده بالذات بعدم مسبوقیت بعدم صریح دهری
وباین مذاق اعتبار تأییس از لیس باسبق جوهر مفارق متوسط بالذات
با عدم مسبوقیت بماده ومده نموده اند بنابرین بقول ایشان سایر عقول
بعد از صادر اول مخترعات امده نه مبدعات وصنع متعلق بحوادث
کونیه شده که ان جعل جواهر ذوات کائنه حادثه واخراج نفس هویت
ذوات ایشان درمتن واقع از جو لیس بحسب حدوث ذاتی واز کتم عدم
صریح بحسب حدوث دهری مسبوق بماده امده مسبوقیتی بالطبع
ودر سلسلهٔ علل ایشان حرکت وزمان موقوف علیه کردیده وتکوین
عبارت کشته از اخراج هویات حوادث کونی کیانی از بقعهٔ امتداد
وسلب زمانی وایقاع وجود مکونی در عرصهٔ زمان مسبوق بوجود
ماده حامله امکان استعدادی وبر زمان عدم مستمر مسبوقیت زمانیه
وطایفه اعتبار انواع جعل وایجاد را بسه ضرب متحصل پذیر کردانیده اند

صنع وتکوین را متعلق بنوع واحد کرفته اند که ان حوادث زمانیه باعتبار دون
مختلفین باشد باعتبار حدوث دهری صُنع وتکوین باعتبار حدوث
زمانی وجدتی اللهابیم العلیا نور ضریحه مسلك تثلیث را باعتبار واختیار
اورده احداث را مستوعب انواع ثلثه دانسته و تحریر نموده که مطلق
جعل وافاضه یا احداث دهری امده که ان منقسم بابداع واختراع شده
یا احداث زمانیست که معبّر بتکوین وصُنع کشته واطلاق صُنع در بعضی
از عبارات مقابل تکوین افتاده پس شامل ومحتوی بابداع واختراع باشد
وتارةً اختصاص بتکوین داده اند لکن باعتبار احداث در دهر نسبت
نموده اند نه بحسب ایقاع در زمان وافضل واشرف انواع ابداع کشته و
افضل ابداعیات صادر نخستین که عقل اول است شده ودر منهج تثلیث
سلك اخیر اعتبار امده که ان منهج شیخ صناعت در نمط خامس اشارات
است بحیثیتی که انواع ثلثه را ابداع وتکوین واحداث کردانیده اند واحداث
افاضه وجود زمانی مسبوق بزمان کشته وتکوین افاضه وجود مادّی
مسبوق بمادّه بالذات لا بالزمان شده وکل ازین مقابلین ابداعست از
وجهی وبر هر دو ابداع تقدّم کرفته وحصول مادّه بتکوین منحصر نشده
ونه حدوث زمانی باحداث والّا مستلزم تسلسل در موادّ تحصّل یافته
باعث افتقاد زمانی بزمانی دیکر تطرق می یابد وابداع من حیث الرتبة
والشرف افضل اقسام جعل واقدم حصولات واقرب نسب امده فیا من جعل
مرتبی علی الاطلاق واما در رساله نیروزیه مخالف منهج اشارات نموده شارب

مشرب وذاهب مذهب تربیع در اقسام کشته ودراین عبارت بتحریر
اورده موجد الوجود هو مبدع المبدعات ومنشئ الکل وهو ذات لا
یمکن ان یکون متکثّرًا او متغیّرًا او متحیّزًا او متقوّمًا بسبب فی ذاته او | او مختلجًا
مباین لذاته ولا یمکن ان یکون وجودٌ فی مرتبة وجوده فضلًا عن ان یکون
فوقه ولا وجودٌ فی غیره لیس هو المفید ایاه وقوامه فضلًا عن ان یکون
مستفیدًا عن وجود غیره وجوده بل هو ذات هو الوجود المحض والحق
المحض والجواد المحض والعلم المحض والقدرة المحضة والحیوة المحضة من
غیر ان یدل بکل واحد من هذه الالفاظ علی معنی مفرد علی حدة بل المفهوم
منها عند الحکماء معنی واحد وذات واحدة ولا یمکن ان یکون له مادّة | وشان الکل فی مادة
او یخالطه ما بالقوة او یتأخر عنه شیء من اوصاف جلالیة ذاتیًا او فعلیًا | عن شیء
وافاعیل ومعلولات فاعل الذوات والموجودات را تقسیم رباعی نموده
واوّل ما یُبدع عنه عالم العقل که مفارق امده ذاتًا وفعلًا از مادّه وعلائق
هیولانیه ومشتمل بعقول قاهره وصور باهره منزه از علایق موادّ ودعوا
استعداد ومبرّا از شوائب تغیّر وتکثّر وتدرج وتجدّد همه در شوق و
عشق واقتداء وعبودیت وانقیاد واطاعت واقتدا را امتثال امر وا
حقیقیه قیومی وابتهاج قرب سدهٔ متعالی ربّی مبداء المبادی الجائی
ابد الدهر بیک نسبت واحده امده بعد از ان عالم نفسی مشتمل برجملهٔ کثیر
از نفوس کلیّه وجزئیّه وصور منطبعه معقوله ومفارق از موادّ کشته
از کل مفارقه بلکه بحسب ذوات منزّه هستند از اقتران بماده اما در افاعیل

بنوعي از ملابست مواد و محتاجند بآلات اجساد و نفوس سماويه
از زمره منكره وطوايف مختلفه و مدبرات اجرام فلكيه اند بدون
واسطه و بوساطت ايشان نيز تدبير عنصريات ميكنند و در طباع شان
قسمي از تغير و نوعي از تكثر لا على الاطلاق تحصل پذيركرديده و هم عشاق
عالم عقلي كشته و هر زمره متشابهه مرتبط را ارتباطيست باحد عقول
بشريه مترتبه و ان عامل بر مثال كلي مرتسم در ذات مبداء مفارقه
مستفاد از ذات اول حق عز سلطانه شده و بعد از ان عالم طبيعت
كه مشتمل امد بر قواي و جواهر ساير در اجسام ملابس مادة على التمام
كه مبادي حركات و سكنات ذاتيه و كمالات جوهريه اجسامند
بر سبيل تسخير و كل اين قواى فعالند و بعد از ان عالم جسماني كه منقسم
باثيري و عنصري شده و خاصيت اثيري استدارة الشكل و متصل
الحركات و استغراق الصورة بالمادة و خلو الجوهر عن التضاد و خاصيت
عنصري تهيؤ اشكال مختلفه و استعداد احوال متغايره و اشتراك
مادة ميانه صور متضادة متوارده كه حصول هريك بالفعل
مستتبع حصول ديكريست بالقوة و اينست همه كياني و زماني
مرتبط بقواي سماويه بتوسط حركات دوريه و در فطرت اولى
كمالات بالقوه دارند كه بالفعل در فطرت ثانيه كردد و هرچه اولست
بالطبع اخر ميباشد بالشرف والفضل و كل واحد از نفوس و قواي
مذكوره را اعتباريست در حد ذات و سنخ حقيقت خود و اعتبار

اضافه

اضافه بثاني كه از ان كاين ميكردد و بعد از ان باين كلام ادا نموده و نسبة
التفصيل ٣ / التوالي ٢ — التوالي كلها الى الاول بحسب الشركة نسبة الابداع و اما على تفصيل
التوالي حاصله العقل نسبة الابداع ثم اذا كان متوسطا بينه و بين التوالي
نسبة الامر و اندرج فيه معه النفس ثم كان بعده نسبة الخلق
و الامر و نسبة العنصرية بما هي كائنة فاسدة نسبة التكوين
و الابداع يختص بالعقل و الامر يفيض منه الى النفس الخلق يختص
بالموجودات الطبيعية و يعم جميعها و التكوين يختص بالكائنة
الفاسدة منها و اذا كانت للموجودات بالقسمة الكلية اما روحانية
الى المبدأ الحق الاول لها — و اما جسمانية فالنسبة الكلية للمبدأ الحق اليها انه الذي له الخلق و الامر
فالامر متعلق بكل ذي ادراك و الخلق متعلق بكل ذي تسخير و هذا هو
غرضنا في الفصل الاول و بر نتيجه صناعت در دو فصل بعد از ين فصل
بعد از ين در تحقيق حقايق حروف و خوض در اسرار مقطعات قران
فحص موفور و سعي مشكور مرعي نموده بنا بر ين امر افاضه از فيض حق
على الاطلاق نسبت بشخصيت نظام جلي كل جمله موجودات باسرها و
نسبت بعالم عقول محضه ابداعست و نسبت بعموم عالم جسمانيات
مجردات كه مجموع عالم عقلي و عالم نفسي امر است و نسبت بعموم عالم جسمانيات
خلق امده و نسبت بكيانيات كائنه فاسده بما هي كائنة فاسدة بر تخصيص
تكوينيست و نيز بر نهج ديكر امر الهي و نفس سبحاني معبر عنه بقول كن در
عالم خلق منقسم بامر تكويني صنعي ايجادى و امر تدويني حكمي تشريعيات

است وذات قیوم حقیقی عز مجده بنفس مرتبه ذات احدیت در ابداع نظام
جلی و نیز در ابداع افضل شطرات نظام در سلسله بدو که بحصول اولاً ...
فاعل تام وغایت غریبه است و در افاضه وایجاد سایر اجزاء عالم امر وجله
عالم خلق وذرات نظام وجود وصانع جوهر ذوات وغایت الغایات
صنع وایجاد چنانچه که نفس ذات حقه علی الاطلاق در امر تکوینی ایجادی منتهی
الغایات ومصیر الاغراض است همچنین در امر تدوینی در اسعد وبنی تشریعی
غایت الغایات متسلسله وغرض الاغراض مترتبه بحت ذات قیومیه
قدوسیه امده که مطلوب حقیقی از ارسال رسل وتدوین شرایع واهداء
سبل وتقنین بدایع تعدیل امزجه متضاده وتربیت وتالیف مصالح
بقاء نوع انسانیست ومرغوب از استبقاء نوع انسان استکمال ذا
واستر شاح اوست بکمالات عقلیه وفیوضات ربوبیه ورشحات
قیومیه مطلقه که فی الحقیقه نیست غایت الغایات مگر وصول بجناب
حضرت الوهیت وسده سنیه قیومیت ولذلک اشتهر فی
السنة العامة والخاصة من المتکلمین والحکماء ان افعال الله سبحانه
وتعالی لا یعلل بالاغراض سوی ذاته القدوسیه المقدسه واذین سبیل
است ایضا ذات حقه اول واخر ومبدء ومعاد ومطلع ومقطع وجود
وذرات اجزاء عالم جمیعا وان الی ربک المنتهی واین احد وجوه
مطلعیت ومقطعیت واولیت وانتهائیت ومبدائیت ومعادیت جل جلاله
جناب مهیمنیت واحدیت است واول تنزلات وحدة الحقه که وحدت

جنی

136

جمعیه
عین مرتبه ذات قیومیه وسنخ درجه جاعلیت حقیقیه امده بوحدت
ظل ذات وحدت حقه گشته که مستتبع وحدت عددیه انسان کبیر
است که معبر کردیده بنظام جملی متسق شخصی واحد عددی بجهت آن
اتحاد واتصال اعضاء واجزاء در سلسله بدویه وعودیه متحقق گردیده
ولذلک ما جعل اسم هذه المرتبة تالی اسم ذات وشمرده بر این قول حکیم
علیم الحمد لله رب العالمین بدانکه مخاطب بقول کن ومأمور بامر صدور
نفس جوهر ماهیت بحسب مرتبه ماهیت اسمیه شارحه اسم است وصادر
نفس جوهر صادر بصدور ماهیت حقیقیه وحروف واعداد گویا ذهن اعیان
وضمیر ومخیله خارج است وهرگاه منطبع ومتمثل شود ماهیت در
حروف مستتبع میگردد ان تمثل را استجلاب حصول ان بعینها در متن
واقع ودر نفس خارج از ذهن واین احد اسباب استنماد ادعیه واذکار
امده بجهت ایفاء بغیه در دعاء حصول ووجوب وایجاد متحد
بالذات متغایر باعتبارند وصدور بما هو ایجاب از نعوت ذات
فاعل وشئون جاعل امر الهی ونفس روحانی امده که بقول کن معبره
گشته وبما هو وجوب ووجود وحصول اثر جاعل ومنسوب بذات مجعول
مثل فعل وانفعال وحرکت که متحد بالذات متغایر بالاعتبار اند ولذ
لطایف اسرار وغوامض ابکار انکه ارباب تطابق عوالم وجوب وایجاد
بحسب درجات حروف متحد بالعدد دانند وهمچنین وجود وایجاد
وهرگاه الف ولام داخل ابد بر هر یک دو تعریف جاری وفاشی وبازاء

عدد بن حروف مسعلا ابواب کتاب عالم امکان باجمعها حصول می باید
و نیز این عدد مجموع حروف و نقاط در عالم حرفی بعین خمسین تحقق یافته
سده کاحرفیه برارباب مراکز دایره حقیقت و سخن سبحان بحرادة
طریقت مستور نماند که در طبقات علم ما فوق الطبیعة از طباق عوالم
بعضی از بعضی بر اصولیست که ضبط قوانین و اعطای براهین او نموده
اند که اساطین حکماء الهیین که ذوق سطاع حقایق بمذاق ایشان رسیده
و از ان سیراب گشته اند و انالد بذایقه قوت قدسیه ایصال نموده اند
ادراك طعوم حقایق و دقایق گشته و عارف بقوت ذایقه حدسیه تغذی
امده اند بجذبیات صایبه و متنکرند بانکار ثاقبه بانطباق و اتفاق نموده
اند که عالم حرفی بمنزله جسد و قالب و عالم عددی بمثابه ارواح ساریه
در ابدان و اجسام و اجساد امده چنانچه در آثار و اقوال سالفین سمت ورود
یافته اَلاَعْدادُ اَرْواحٌ وَالحُروفُ اَشْباحٌ وَالعَدَدُ کَاَسْنانِ المِفْتاحِ
اِذا نَقَصَتْ اَوْ زادَتْ لا یَنْفَتِحُ البابُ وَالزِیادَةُ عَلَی العَدَدِ المَطْلُوبِ
اِسْرافٌ وَالنَقْصُ مِنْهُ اِخْلالٌ و ابجد از عالم حرفی و عالم عددی بمنصه
ظهور متجلی گشته از تالیفات و نسب و امتزاجات و شعب منطبقه بر
عوالم تکوین بما فیها از نسب کونیه و بدایع وضعیه بمثابه اظلال و عکوس
و ثمرات و فروع گشته در اضافه باضواء عالم انوار عقلیه با هنالك از ازدواجات
و متنافعت جهات و حیثیات و ابتهاجات منبعثه از اشعه شروقات
و از امهات اصول و مهمات مسائل انکه نسبت ثوانی باول ام جمیع نسب آمده

و نسبت جوهر اول بمفهوم اول ام الجمع نسب نامیده شده و روحانیت عدد حرف را
در حساب جُمَّل بضم جیم و تشدید میم مفتوحه اعتبار کرده بحسب شیخ مرتبه
درجه معبر عنها بالزبر که کُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُبُرِ یعنی صورت رقیقه اند و حاشیه
درجه الف وحدت امده و تکرر و تکثر ان موجب راسیت عوالم عدد
مبدا او و مطلع مراتب کثرت و امتزاج گشته و مخرج الف متحرکه که عبارت
از همزه امده در اقلیم نطق متقدم بمخارج همه حروف شده و شیخ رفیع مقام
در وجود لوحی همچنین بسیج دبدوا اشباح حروف و عنصر اول ثلث و دا
حروف باسرها فی تطوراتها المختلفة بدیر محتجبة گشته شی از سایر حروف
عده و از ان بلکه مرجع و معاد حروف جمیعا باو شده و در بطنان
باطن و ابطن مراتب بثه و این مراتب مسلوب الاتصال بحروف امده
از مراتب سایر حروف مرفوع الاتصال است مگو بجنسه زیا که بروحانیت
وضع شده بجهت دلالت بمرتبه ذات باری واحد الحق جل سلطانه
بما هو هو بدون حیثیت اضافه بغیر و با روح درجه اثنین و اثنوث
امده که مبدا مراتب عدد و زوج بسیط و اول تکاثر وحدت اعتبار
باید نمود و از جهتی اطلاق مطلع عدد و فرد بسیط اول بر واحد لازم
باید شمرد و حاشیتین را در حکم مشهور که العدد نصف مجموع حاشیتیه
المتساویتی الدرجه از جنسین اعم از صحیح و کسر باید گرفت و لحذی از
فیثاغورسیین و فیثاغورس ایضا در برخی از اقاویل ایشان اثنین را
زوج بلکه عدد نگرفته اند و ثلثه را اول افراد بلکه اول اعداد دانسته اند

وأربعه را اوّل ازدواج شمرده‌اند بناءً على ذلك این سلسله خلاف نکاح سادی
فیما بین جمیع ذراری واعتقاد ومنهج اکثر اهل عدد وحسابی آمده که اثنین
در اثنین اعتبار مبدأیت نموده تولید وولادت وجود را از ازدواج قوت
فاعلیت فاعل وقوت قابلیت منفعل بان منوط ومعطوف ومصروف داشته
موازی ومکافی صور متحصل اعتبار نموده‌اند وثلثه را که قوت فاعل و
قوت منفعل وازدواج بینهما باشد هر سه را مناط ولادت موالید
دانسته صورت رفتیه را مسند با ب شناخته که سبب وواسطه
در سلسله فواعل با ومنتهی که دبده اول ارتسام از تطورات وتجلیات
اوست ومصیر در مرتبه دقیقه که اول مراتب بینات شده وکردانیده
گشته عالم عقل با عقل اول که افضل مبدعات واول ثوانی تحقق یافته
وتعبیر از ان بقلم اعلی وید یمنی شده وان كان لِلرَّحمنِ عَزَّ مجده یدان
مبسوطتانِ كلتاهما یمینٌ وسنخ ذات واحد على الاطلاق مسلوب الازدواج
والکثرة التحلیلیه ومبرأ از عروّ انشعبیت وزوجیت آمده عقد نکاح
سادی در جمیع ذراری معلولات ومجعولات مزدوجه متناکحه است
حصول یافته ودر تنزیل کریم عزّ قائلاً مُثنیاً ومُفصحاً از این سمت ورود
پذیرفته وَمِن كُلِّ شَيءٍ خَلَقنَا زَوجَينِ لَعَلَّكُم تَذَكَّرُونَ از جهت تحقق شیئی
ما بالقوه وما بالفعل وجواز ذاتی بحسب جوهر ذات ووجوب بالغیر از
تلقاء افاضه فیاض على الاطلاق ومرتبتی ماهیت وانیت ودو حیثیت
جنس وفصل مقوّمین ماهیت وفاعل وغایت ومبداء ومعاد واول وآخر

ومبدع قیّومی جلّ ذکره ووسع رحمته بنفس ذاته الاحدیه وسنخ انیت
الوحدانیه متفرد گشته وجیم زوج صورت ودرو حانیت درجه متحصل
آمده از عدد ثلث وخواص این مرتبه عددیه آنکه که جمع ماقبل آن
از مراتب عدد که واحد واثنین است ودر درجه جیم مجموع درجتی آ وب
مفترق شده وفرد اول ومزاج جیم الف متحصل یافته چنانچه مجموع درجه
ودقیقه واسّ است ان الف گشته در آنکه مراتب ان چهار شده ومنشأ
حروف شش آمده وعلاقه ارتباط الف بب ومضاهات در انتساب
بالف اکد واشد تا کید آمده ومزاج ب وجیم بحسب درجه الف تا الف
یافته وعدد از حیثیت درجه وحدها عدد ب من حیث الدرجه
والدقیقه جمیعاً است چنانچه ب نایل آمده مزاج درجه در دقیقه
ومزاج درجه ومزاج مجموع درجه ودقیقه در ثانیه نایل خواهد بود
بنا بر این کل الحروف کردانیده شده خلیفه با ء بجهت آنکه حرف با
ازاء درجه ثانیه از عوالم که عبارت از عالم نفس کل بتجدید تحقق یافته وعالم
نفس بلحاظ جوهر طبقه اسفل از عالم ملکوت متفرد شده چنانچه
نفس خلیفه عقل گشته وعالم عقلی که طبقه اعلی وصعود از عالم عقل است
تفرد یافته بازای الف که اول ظهور عالم وحدت غیبی وهویت غیب
الغیبی است والف باعتبار درجه وباعتبار دقیقه مجموع مراتب متقوم با
آمده من حیث الدرجه واز حیثیت مجموع مراتب برهان تثبیت شده و
باعتبار درجه وباعتبار جمیع مراتب متقوم جیم است از حیثیت درجه واز حیثیت

جمیع مراتب تامّهٔ عددیه متنبه متیقظ را از باب تطابق عالم مرتبهٔ عالم عقول
ومرتبه عالم نفوس ودرجهٔ عقل ودرجه نفس در انتساب بجناب
اقدس ارفع متعالی ربوبی واستشراق استفاده از جنب عالیه
واشواق وافاضه برسافلات متحصل گردیده وحال بحسب درجه زوج
الزوج ونهایت اولی از نهایت عددکه اربعه است متحصل گردیده
ومن حیث الدرجه از برای دلالت بطبیعت وبازای عالم طبایع وصور
جوهریه عناصر اربعه موضوع شده واربعه نافصله ومزاج انها
درجه جیم از مجموع الف وب گشته وباعتبار تناهی وکمال ظهور تبیا
که عدد عشر است در دو جزء عاد تطرق پذیر شده که درجهٔ الف ودرجهٔ
با است ومزاج انها درجه جیم ومضاهی اثر سداسیة الحروف رباعیة
المراتب است ودر مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه بذکر اسم مقدس
معبود وازحیثیت روحانیت مرتبهٔ عددی بمجموع مراتب بجریان کلمهٔ
طیبه توحیدیه لا اله الا الله واز جهت این خواص ومنزله حرف طبیعت
جوهریه باهی هی گشته که اخیر مراتب قوای فعاله است ودر ازای عالم
طبایع اعتبار کرده میشود وعدد درجه ها عدد مراتب کل از سلسلهٔ
نظام وجود بدئیه وعودیه واعداد صلوات فرایض یومیه و٢ عدد
اصحاب کسا از اهل بیت عصمت وتطهیر صلوات الله علیهم اسم
وفرد اول مزاج خمسه ومبدا دور ثانی در اتحاد الف تقریبا وعدد
تام وکامل الاستعداد ورسم حروف فی کتابی هم مفتوح العینین محیط

دایره

دائرهٔ مستدیره ها گشته که عبارت از عالم عقول وعالم نفوس وعالم
اجرام فلکیه وعالم اجسام عنصریه وعالم انسان که مبدا درجه عود
با وتحقق یافته تا منتهی گردد با قولی الاوایل مرتبه بدو وانیستیات
انکه چون هاکنایت از احاطه تامهٔ قیومیت وحجیت عن مجده امده مبدعات
ومکونات ومخترعات را وچون سداسیة الحروف خماسیه
المراتب بان تطرق یافته آحاد ان شده در مرتبه دقیقه وبروجه
اتصال متحقق گردیده بمثابه بیت تا سلب تفاوت وعدد که مجموع در
مرتبه درجه ودقیقه اول اعداد تامه یعنی سته وبحسب طباع
اول مدارات اربعه دو ثانی از اد وار سبعه وضع شده جنانچه حکمای ملک ع
تقریر دادنده افلاطون الهی در الواح ومعلم مشائین یونانیین ارسطو طالیس
در اصطکاکات وبحسب عدد درجه فرد اقل دائره تام الاستداره و
باعتبار جمع درجات که مساوی ضرب درجه ها که اثار مرتبه مرکبه
جیم است درجه ها که مرتبه مرکبه پانزده منتصف صد ودو می پیوندد وبجیب
عدد تام وشکل صورت رقمیه استدارهٔ تامه المرتبتین در درجه
ودقیقه مساوی درجه ما بعد او که واو است مثل با امده قیاس جیم
ومجموع درجه ودقیقه ان عدد تام گشته که روح بدنی درجه واو
باشد وانا ایصال درجه ها با درجه واو که مساوی مجموع درجه
ودقیقه عدد تام است کلمهٔ طیبه هو متجلی شده بجهت اعظمیت واکثریت
جنانچه مروی است از باب مدینه علم وطهر سفینه حکمت مولانا امیر

المؤمنین علیه السّلام یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو و لفظ هو
درین موضع ضمیر نیامده بلکه اسمی گشته مستقل براسه مقصود
اصلی و مفاد حقیقی معنا یش ذات مطلق متعیّن صاحب هویّت
متعیّنه متشخّصه فی حدّ ذاته و سنخ مرتبته فاعل افاعیل و مبدأ آثار
و مطلع افعال و کلام بلاغت فرجام فصاحت نظام فاتح الاوصیاء
و مبدأ الانبیاء مبین مفصح و مشعر آمده و فی بعض از ائمه علوم لسانیه
و معارف عقلیه و حقایق صراحیه بتصریح وارده اند که
اصل و حین و سنخ کلمة الله کلمه من حیث العلم که موضوع گشته بجهت
ذات احدیّت حقّه و سنخ قیّومیّت مطلقه مستجمع جمیع صفاتها
بوده بعد از اشباع هو حاصل میگردد و بان الحاق لام میشود
تارةً پس له فله الخلق و الامر تطوّق پذیر میگردد بعد
از ان لام دیگر بان ملحق شده لله و لله ما فی السّموات و الارض
و تارةً اخری الحاق بان الف و لام میگردد و الله میشود و علم
ذات قیّوم حق تعالی سلطانه آمده باهای بحت امرا بداعی الهی و نفس
ایجادی سبحانه فی باعتبار انکه شان ذات قیّوم حق و رتبه
قیّامیّت فیاض مطلق تقرّر پذیرفته باین اعتبار موضوع آمده
بحسب لحاظ اضافه بما فدای خود و نسبت افاضه وجود بما سوی بلکه داماد
باعتبار نسبت حال ابجد بود مترتّب و انار منبعث گشته یعنی نظام جملی
ابداعی بجملیت و تفاصیل اجزا و مراتبش از مبدعات و مکونات که تقدم دائم

مجعولات و معلولات دانسته و با از جهت مرتبه قیّومیّت و جاعلیّت
اضافی و سلطان اشراق و احاطت فعلی قیّوم خلّاق و جاعل علی الاطلاق
رفعت عظمته نسبت بنظام جملی وجود بتخصیصه و قیاس باذات
تفاصیل نظام بعضها و قبضها و کبیرها و صغیرها که نسبت اضافیه
بین المضافین متأخّر می باشد از ایشان در رتبه تاخّراً بالذات و ارجح
و اقوم وضع و تعیین اوست بازای هویّت مطلقه و فردیّت تخصیصیه
عینیه مع قطع النظر عن صفاته الفعلیه و سماته الاضافیه المتوقفه
علی ملاحظة الطرفین و واو از حروف دائره تامه بعینها شده و تکوّن
الدرجه گشته نسبت بآخر دقیقه و واسطه میانه درجه و دقیقه است
درجه الف بمنزله قلب و مضاهی با آمده از حیثیت نیل درجه الف در
مرتبه دقیقه با در بعضی از مراتب بطون که در ثانیه و ثالثه و رابعه
و خامسه موجب اسقاط میگردد چنانچه در حرف الف دانستی و عدم
اسقاط مناط اعتبار و منشأ ارتفاعست بنابرین هریک از واو و میم و نون
راکه در اقلیم نطقی کلامی بمنزله قلب عالم حرفیست دایره تامه گرفته اند و صورت
رقیبه دایره تامه بحسب شکل برأس خطی بلکه قوس اصغر از نصف دوره
اقلیم کتابی که در ان عالم منزلة جسد گشته صورت واو طایه اند [illegible]
المراتب سباعیة الحروف و عدد درجه او زوج الفرد است که در احاد عدد
تام در دور شده یعنی ستّه که سطح ب در جیم اوّل اعداد تامّه است
و عدد دائره مستدیره و لکن غیر تام الاستداره و مزاج حاصل از اجزاء

عادة نفس مرتبه بعينها آمده وعدد دقيقه واو عدد درجه ما بعد اوست
كه عدد كامل است يعني ببهجه كه فرد اول ونهايت ثانيه عدديه باشد و
عدد مجموع مراتب فرد است وهمچنين من حيث المراتب باسرها كه صد
وهفتاد وسه بوده باشد ودرين خاصيات ومثلثات آمده مثل
با از براي قلم اعلى ويد يمنى كه عقل باشد بلكه از براي كلي عالم ولكن
عدم بما هو هو بحسب جوهر ذات وبي اعتبار طلب اشراق وقبول افاضه
از جناب متقدس متعالي قيومي نور الانوار كه لمحت واعتبار در موضوع
له با ملحوظ بلحاظ كننده بل اعتبار فعليت ووجوب مستفاد وشعاع نور
مستعار از اشعه نور الانوار جل كبريائه وبحسب اضافه افاضه ونسبت
اشراقيه سافلات ودرجه زاي بحسب عدد تادي وسواي دقيقه
حرف عالم عقلي واو آمده مانند جيم بجهت اوليت فرديت والف
مزاج ان شده كه اقصى ونهايت ثانيه عدد كننده وعدد كامل مقوم
عدد تام در احاد كننده وكمال ظهوري عدد تام در عشرات متحصل پذير
شده وزاي مثل جيم از براي نفس جرم اول موضوع آمده كه نفس
كلست بلكه عقل از جهت كل عالم نفس ولكن نه بما هي هي ونه با اعتبار استغنا
واستقرار فلم اى علو وهمچنين در حرف عالم عقل مصطاد درجه الف
شده در مرتبه دقيقه وچون قوي مرتبه دقيقه ثنوي شده ونزد
ذوقي وحداني ومراتب بر اول چهار آمده ومرتبه اخيره بطون
ثالثه وبنابر ثاني خمس است وبطن اخير مرتبه رابعه شده ولكن حرف

مراتب نفس كننده بعدد واو وعدد درجه مساوي مرتبه دقيقه واو آت
ومتحصل از جمع درجات ثاني اعداد تامه آمده يعني ثمانيه وعشرون
واين عدد حروف موافق وموازي عدد منازل قمر آمده واز اين جهات
مانند جيم گردانيده ميشود كه حرف عالم نفس شده نه بحسب جوهر ذات
من حيث هي هي بلكه با اعتبار نسبت مضافه بجلالته معبر عنه جيم كه علم
نفس كليت بران سلطانيت تدبير وتصرف ملكيت وتسخير نطق نموده
كه عبارت آمده از طبقات عالم اجرام فلكي وعنصري وطبايع از بسايط
ومركبات متولده ومتوالده وجميع ما فيهما من الانواع والاشخاص وعدد
درجه حا ثانيه است زاي وجيم زوج ثاني آمده ومسطح ب زوج اول است
مزاج واو درجه ياي كننده مانند مزاج دال درجه جيم است كه آخر
مدارات دور دوم شده مانند آخر مدارات ودر اول موضوع شده
از براي جوهر طبيعت بلكه از براي عالم طبايع وصور جوهريه باسرها
با اعتبار تدبير وتسخير مواد وبدرجه الف متصل كننده در مرتبه دقيقه
مثل با وپنج مرتبه دارد وشش حرف است واين مجموع حروف سته را
مراتب صد وشصت وهشت آمده كه عدد آله كل ما لو واست وجمع
درجات مربع حرف عالم عقل از حيثيت اضافه يعني بازاي اول اعداد
تامه موضوع آمده زيرا كه او در ازاء عالم طبايع وصور نوعيه است پس
حرف طبيعت جوهريه كه دانيده ميشود آخر قواي فعاله ولكن باهي هي
ومانند دال نيست بلكه با لوحظت مضافة جاري مجراي اعظم تصرف وتأثير

بلغ

يعني ان ادوار سبعه اعد وبحسب ادوار ثلثه عدديه

است وطا بحسب طباع اول مدارات اربعه ده دور احاد خماسيه

المراتب سداسيه الاجزا مراتب واخر امهات حروف واصول اعدا

شده از اينجهت موضوع امده ازبراي جوهر ذات هيولي وعالم

هيولیات كه مناطق وانتها سلسله بدويه است وباعتبار مراتب

خماسي واجزا مراتب سداسي كرديده وبرغبي ساعي قياس باينجه

بخ برامده بازاى درجه نهايت ثالثه عدديه از جمع باو زاي ياجيم

و واو يا دال وه حاصل امده وبدو جز نماد تطرق پذير كشته كه الف

وجيم بلشد ومزاج انها دال حرف عالم طبيعت كشته نه ازحيثيت

اضافه كه اخر ومنتها امهات حروف ومناطع اصول اعداد

است مانند هيولي جوهر ذات اخير مراتب سلسله بدويه ومتنوع

الذات بدو صورت جوهريه جسميه ونوعيه شده وبهر دو منتسب امده

وجود طبيعت جوهريه دو محصل كشته از كمال ظهوري يعني ازحيثيت

كل درجات كه مساوق ضرب هج درطا تحصيل عدد اسم اول النخاص

بشريه ادم عليه السلام شده وتكسير مساحي سطح اول افاق عدديه

ميشود وحقيقت وفق سلوك كشته كه انحفاظ وحدت مرتبه

عدديه بعينها در هر ضلعي وقطري مع اختلاف تطورات وتخالف

مراتب اعداد در بيوت اضلاع واقطار سطح بر مضاهات ومحاذات

انحفاظ وحدت شخصيه مبهمه هيولي عالم عنصري در مراتب اختلافات

اتصالات غير متناهيه وانفصالات وتبدلات وانقلابات صور

جوهريه نوعيه وشخصيه لا الى النهاية مانند حركت توسطيه متحرك

شخصي بعينه كه ذو لحاظين امده بلحاظ اصل وسنخ جنبش محفوظه

جميع حدود واكوان ما بين مبدا ومنتهى مسافه حركت كه معتبر

كرديده بما فيه الحركة متوحد است بوحدت شخصيه متمادي وبلحاظ انبعاث

وتغيرات كم عارض اوكرديده بالنسبة الى الحدود الوسطيه ومحاذاته

للاجزاء المسافيه متوحد بوحدت مبهمه كرديده پس حركت توسطيه

ذو حيثيتين امده بالقياس الى الاكوان والتطورات الوسطيه

المختلفة بشخصيتها في جميع الحدود وباين حيثيتين مسئله مستصعبه

ربط حادث بقديم منحل ومنكشف كشته فلا جرم ازجهت اين خواص

ومناسبات امده وطا حرف هيولي موضوع عالم هيولیات واقع

شده متنوع ومتضح نيامده هيولي را تحت اوتحقق وجودي الا بالاضافه

الى شئ صورتها المحصلة لها بالفعل والمقومة اياها في متن الخارج و

حرف طا حامل عرش سطح وفق امده بنا برين علاقه اعتلاق وارتباط

ميانه طا وهيولي ونيز ميانه طو عقل هيولاني نفس ناطقه انساني متحصل

شده وباين رابطه بينهما از احكام استاذ المتالهين باعث كرديده بر وضع

تارة للهيولي واخرى للعقل الهيولاني ودرجه ودقيقه مجموع طا

مساوي درجه يا ومجموع مراتب صد وهفتاد كه عدد اسم مقدس

واسم رفيع المرتبه منيع شده وبدان لحذي صد وهفتاد ويك كه

عدد اسم سامع كه مزاج اجزاء عاده اش شصت ويك كشته وياء اول

مدارات ثانی که قسمه ثانی ادوار ثالث عدد و ثانی مدارات بحسب طباع
در ثالث اول تسعه حرفیه عدد دو در عشرات آمده و درجه عشره
اول عقود عشرات وجذر اول عقود مائت و نهایت عدد النهایات و غایت
رابعه که ساق اخیره و مرتبه جامعه بآن منتهی میشود دوره عدد
بعد از آن بواحد عود میشود و انتها آن بسایط اعداد و اخر مفردات آحاد
مرکبات عدد آمده بعد از آن ابتدا او بترکیب وانضمام متحصل شده
میان یا و احد که احد عشرات گفته شده این عدد بجمیع مرتبتی
درجه دقیقه و اول اعداد مرکبه و فرد اول از مرکبا تست و
مزاج عشره از اجزا اعاده حرف طبیعت گشته از حیثیت اضافه
تصرف و تاثیر یعنی ح و تحصل آن از تعشیر الف از جمع جیم و زای که
هر دو حرف نفس اند باعتبار این تطرق پذیر گشته و همچنین از جمع
ب حرف عقل بما هو هو و ح حرف طبیعت بما هی مضافه و نیز از واو
حرف عقل بما هو مضاف و دال حرف طبیعت بما هی هی و همچنین
از ضرب ه حرف باری سبحانه از حیثیت اضافه ابداع و ایجاد در ب
حرف عقل بما هو هو یکبار از برای نسبت امر ابداعی و فعالیت ایجادی
موجد حق و مبدع مطلق جل ذکره بالاضافه الی تخصیه نظام الکل علی
الاطلاق وضع کرده اند و تارة اخری از جهت منسوب الیه که تخصص
جلی نظام کل عوالم وجود باشد باعتبار مراتب مترتبه معلولات
که قطره ازه کل عالم امکانست و مرتبه الف واحد عددیست که مبدأ

اعداد و وحدت عددیه است که از تکرر آن حقیقت کثرت متحصل
میپذیرد اذ لیس حقیقة الکثرة الا تکرر الوحدات و باری واحد
حق سبحانه متعالی العز و الجلال است از موصوفیت ذات حقه احدیه
بوحدت عددیه بلکه وحدت عددیه فضا بطن بظل وحدت حقه
حقیقیه و نیز دیگر مرتبه الف دلالت بر قیوم حق میتماید بحسب مرتبه
جا علیت حقیقیه سبحانه و امر ابداعی جل سلطانه بانچه نفس
ذات قیومی وجوبی ربوبی لازم و منبعث از آن شده نه من حیث
الاعتبار و النسبه بانچه که از ذات بذاته صادر میشود و مترتب میگردد
بمحوضت امر و صرافت ابداع آن یعنی جوهر ثانی که اجل مبدعات و اول
مجعولات باشد چنانچه تعلیم نمودم از جهات و حیثیات و تشکل صورت
رقمیه از تطور الف بصورت قطر و قوسین متصلین که نصف دایره
از دو جنب یمین و شمال و صورت رقمی عددی نزد حکما ٥٠ برهیئت
دو قوس مرسوم بر الف از دو جهت علو و سفل گردیده و ابناء و افصاح
کنت از صرف افاضه ذوات و ایجاد ممکنات بر امر افاضی و جاعلیت
ایجادیه دالست یعنی نفس رحمانی و قول فعالی بر ضروب اربعه ابداع و اختراع
و صنع و تکوین نسبت بعالم امر و خلق در آنچه که از مراتب خمس دراوست
در سلسله بدو و مراتب خمس در سلسله عودیه جمیعًا نظر بنفس ذات باری
فاطر علی الاطلاق نموده که بحیثیت فیض عام و جود شامل و سعت رحمت
و انبسطه گشته و منظور در ذوات مفطورات و هویات مجعولات بامرها

مُسْتَبْدَعات مرتبه ومبتغات حقایق بحسب تقرر جوهر ذات
ولیسیت طباع امکان که مستند بجاعل قیوم واجب بالذات جلّ ذکره
بتةً آمده وب مشعر ومنبئی از ملاحظهٔ خصوصیات عقل اوّل است
بلکه حرف عالم عقل باآنچه که دو وست از جهات بحسب جوهر حقیقت
وبحسب استناد بصُقع قدس جناب اقدس ربوبی واستفاده واستضاءه
از شعاعات استناریت احدیت او وبنو دالست بر عالم عقل وکرداً نیده
میشود بدو بالذی آنچه که حرف مترتب باشد بر حرف ابداع وآنچه که از مجموعست
امر ابداعی منبعث کرده ولکن بعدم حسب نفس جوهر حقیقت باهی هی
وبا عتبار نظر بطور جناب اعلی بل بحسب اضافه بجنب سافل تأثیر و
اشراق دران از تلقاء فعلیت مستفاده از فعالیت وشعاع مقتبس
از انوار که مبداء آنچه در وجوبین یافت کرده وجوب سابق ولاحق
بالاستناد الی ابداعه وازحیثیت لحاظ اختلاف در جهات مختلفه در
٢ بتناسب اشتمال وحیث بحیثیات ستّه م
رقم ٢ و ٤ نزد حکماء در دو جهت یمین وشمال وضع کرده بر تعاکس
وازاقاویل مشهوره نزد حکماء آنست که واو حرف عالم عقل گشته چه
همانکه عقل اوّل فی حد ذاته بشش حیثیات لازمهٔ ذات متقرره
بالفعل بحیث آمده ماهیت وانیت وجواز ذاتی ووجوب بالغیر
وتعقل ذات خود بعقل حضوری وتعقل ذات جاعل تقدس اسمائه
بازای او از حروف عددیه حرف واو که بحساب جُمل برای شش
وضع شده وممکن است ارجاع حیثیات ستّ بحیثیات ثلث بل

بالجنسين

بالجنسین وعند التحقیق یرتقی عدد الحیثیات اللازمة لذات الصادر
الاول الی اثنی عشرة حیثیة وبنز جیم وزای که حرفین عالم نفوس اند
یعنی طبقه اخیره از عالم امر بحسب دو اعتبار وهمچنین ح مربوط
آمده بعالم طبایع واز این اعتبارین اختلاف رقمی نفس وطبیعت
یعنی ٦ و ٧ از جهت علو وسفل بر تعاکس زیرا که عالم نفس فوق
عالم طبیعت نطق یافته وط حرف عالم هیولیات آخر سلسلهٔ
بدویه وحامل قوت انفعالیه آمده ومحل امکانات استعدادیه
لما انها ثلث جیم وبحصل از الف گشته حرف امر ابداعی وحرف
طبیعت ح آمده است وهمچنین از ه ودال وهمچنین معشوقه
مزاج او دال شده وه فضل درجه بر مزاجش وح متقدم او گشته
که انتهای اصول اعداد ط وح شده که مقاطع دساق صور ارقامست
واماای بحیثیتی که مرتبه جامعه ونهایت رابعه گشته وتحصلش
از تعشیر الف واز تضعیف م آمده که هر دو حرف امر ابداعی وفیض
فعالیست واز جمع الف حرف فیاضیت وقوت فعالیت غیر
متناهیه ارقام ورسوم اعداد الی ما لا نهایه حاصل اید وط حرف حامل
قوت انفعالیه استعدادیه است لا الی نهایة وهمچنین از جمع حرف
عقل وحرف طبیعت واز جمع دو حرف نفس واز تخمیس حرف عقل
ومزاج از حرف طبیعت وفضل درجه بر مزاج حرف عقل
واز مستبینات بات ومنصرحات مراح انکه مدلول علیه دران

يا نسبت اسمای ابداعی تام و فعالیت ایجابیه مطلقه است که مبدع خلاق
فعال على الاطلاق تعالى شانه داشته اضافه بکل نظام وجود از صدر بدو
تا اقصى ساقه عود و از اول تا اقصیا الآباد و اما متعلق این امر مترتب علیه
که منبعث میگردد از کنه ذات قیومی وجوبی که انسان کبیر شخص
جملی نظام عوالم وجود باسرها بوده هرچند مبدع باشد نه مکون
و نه مخترع باتفاق جمیع حکما و جعلیت متحصل از سلسله بدویه عودیه
و مراتب خمس در کل از این اعتبارین با اصل و فصل است و این شخص
جملی و انسان کبیر کلی مبدع محض جاعل تام مبدع قیوم و علت تامه
عنایت اولی است و متصور نمیگردد نسبت او باختراع فضل از تکوین
چنانچه امر در اول اجزا او افضل اعضا تحقق یافته پس چگونه تعلق متعقل
میگردد تحصل مجموع ماسوى الله الواحد الحق متوقفا بامر ما غیر ذات
الاحدیة و الجاعلیة الابداعیة و لهذا متمسک باشد از ضرب ه در ب
سنین و واضح میگردد جذر وی در مسئله غامضه معتبر از ان بقول
حکما العدد عقل متحرک و در کتاب نفس طبیعیات شفا منضبط
گشته النفس عدد متحرک چنانچه شرح خواهم نمود انشاء الله العزیز
در تبیین و تحقیق امر قلم بدون موضوعیت بجهت دلالت ان اضافه
اول تا عقل ابداعی **سدرة الحافتة** بر مطلعان مقاصد و محققان
مطالب و مهندسان امهات مآرب مخفی نمانده که توغلات و تعمقات را
شبیه خود ساخته و بسر قاب ان غوط خورده که شیخ صناعت در رساله

انوجة نامزکرم

که اتیانی و توقف در اثبات الوجه واجب هر قیوم در ایجاد امر ما بغیر موجب تنقص و انقلاب وجوب بامکان و غناء ذاتی باحتیاج گردیده واجب و ممتنع آمده تعز و اعراض و تبعد از ان م

نیروزیه

نیروزیه در تطبیق حروف کلامی و کتابی بر مراتب موجودات عینی بنا
بر طریق مشهور و مذاق جمهور رفته و باین عبارت ادا نموده من النیروزیة
اِذا اُرِيدَ الدِّلالَةُ عَلى هٰذِهِ المَعانِي بِما هِيَ ذَواتٌ مِنَ الحُرُوفِ
لا يَكُونَ الا اولًا ترتيبها فِي التَّرْتِيبِ القَدِيمِ وَهُوَ تَرْتِيبُ ابجد هوز الاعلى
الاوَّل وَ ما يَتْلُوهُ عَلى ما يَتْلُوهُ وَان يَكُونَ الدّالُّ عَلى هٰذِهِ المَعانِي بِما هِيَ
ذاتٌ مِنَ الحُرُوفِ مُتَقَدِّمًا عَلى الدّالِّ عَلَيها مِن جِهَةِ ما هِيَ مُضافَةٌ
وَان يَكُونَ المَعْنى الَّذِي يَلْتَئِمُ مِنْ اِضافَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنها يَدُلُّ لَولا
عَلَيْهِ بِالحَرْفِ الَّذِي يَلْتَئِمُ مِن ضَرْبِ الحَرْفَيْنِ الاوَّلَيْنِ اَحَدُهُما فِي
الآخَرِ اَعْنِي ما يَكُونُ مِن ضَرْبِ عَدَدَيِ الحَرْفَيْنِ اَحَدُهُما فِي الآخَرِ
اَنْ يَكُونَ ما يَحْصُلُ مِنَ العَدَدِ الضَّرْبِيِّ يَدُلُّ لَولا عَلَيْهِ بِحَرْفٍ واحِدٍ
مُسْتَعْمَلًا فِي هٰذِهِ الدِّلالَةِ مِثْلَ ي الَّذِي هُوَ مِن ضَرْبِ ب فِي ه وَما
يَصِيرُ يَدُلُّ لَولا عَلَيْهِ بِحَرْفَيْنِ مِثْلَ يه الَّذِي هُوَ ضَرْبُ ج فِي ه وسقطا
لِاَنَّهُ مُشَكِّكٌ يُوهِمُ دِلالَةَ كُلِّ واحِدٍ مِن ي وَ ه بِنَفْسِهِ وَيَقَعُ هٰذا الاِشْتِباهُ
فِي كُلِّ حَرْفَيْنِ مُجْتَمِعَيْنِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما خاصُّ دِلالَةٍ فِي حَدِّ نَفْسِهِ وَان يَكُونَ
الحَرْفُ الدّالُّ عَلى مَرْتَبَةٍ مِن جِهَةِ اَنَّها بِواسِطَةِ مَرْتَبَةٍ قَبْلَها هُوَ
ما يَكُونُ مِن جَمْعِ حَرْفَيِ المَرْتَبَتَيْنِ فَاِذا تَقَرَّرَ هٰذا فَاِنَّهُ يَنْبَغِي ضَرُورَةً
اَنْ يَدُلَّ بِالاَلِفِ عَلى البارِئِ وَ بِالباءِ عَلى العَقْلِ وَ بِالجِيمِ عَلى النَّفْسِ وَ
بِالدّالِ عَلى الطَّبِيعَةِ هٰذا اِذا اُخِذَتْ بِما هِيَ ذَواتٌ ثُمَّ بِالهاءِ عَلى البارِئِ
وَ بِالواوِ عَلى العَقْلِ وَ بِالزّايِ عَلى النَّفْسِ وَ بِالحاءِ عَلى الطَّبِيعَةِ هٰذا

في بواسطة
ما يمكن ان يكون ع

إذا أخذت بما هي مضافة إلى ما دونها وبقي النظر للهيولى وعالمه وليس ٣ وعالمها
له وجود بالإضافة إلى شيء تحته وتنقد بسبة الأحاد ويكون الإبداع ٣ لها ٤ تحتها
وهو من إضافة الأول إلى العقل والعقل ذات لا تضاف
بعده مدلولا عليه بالباء لانه من ضرب ه في ب ولا يصح
لإضافة البارئ أو العقل إلى النفس عدد يدل عليه الحساب بحرف
واحد لان فح يه دد ني ح بج لا مر وهو من إضافة الأول إلى العقل
مضافا إلى الوهو من ضرب ه في د ويكون الخلق وهو من إضافة الأول
إلى الطبيعة مضافة م لانه من ضرب ه في ح لان الحاد لا له الطبيعة
مضافة ويكون التكوين وهو من إضافة البارئ إلى الطبيعة وهي
ذات مدلولا عليه بالكاف لانه من ضرب ه في د ويكون جمع
نسبتي الخلق والأمر أعني ترتيب الخلق بواسطة الأمر أعني
اللام والميم مدلولا عليه بحرف ع وجمع نسبتي الخلق والتكوين
أعني الميم والكاف مدلولا بالسين ويكون مجموع نسبتي لم بي
الوجود أعني اللام والكاف مدلولا عليه بالنون ويكون جمع
نسب الأمر والخلق والتكوين أعني ل م ك مدلولا عليه بص ويكون بجع ظ
اشتمال الجملة في الإبداع أعني ي في نفسه ف وهو أيضا من جميع ص
وي ويكون رد ها إلى الأول الذي هو مبدأ الكل ومنتهاه على انه أول
وآخر أعني فاعل وغاية كما بين في الالهيات مدلولا عليه بالألف منضمة
ق وذلك غرضنا في هذا الفصل وجد لها سم العلماء الراسخين من قدس الله

١٣٦

نفسه القدوسي برشته بيان اورده ودرطي اين فصل حقايق حكمت
ربوبيه ودقايق اسرار عوديه ولطايف ابرار وحيث درج نموده و
بجهت ادراك باب اين بيت الحرم خزاين سعي و دقايق وحقايق حي
كه مخرج كرده وكان سعيه مشكورا الا انكه ثناي حكماء مشهور
در دين ومشاي عقلاي جمهور بين اختيار كردن والف كه اعتبار
مرتبه وحدت عددي دارد بازاي صرف مرتبه وحدت حقه قايم
بذات كرفتن ودرمقام دلالت وضعي بركنه ذات قدسي احديت
مطلقه باز داشتن وصرف بسالت قيوميت ومحوضت اطلاق وجود
وجود را كه جاعل جمله نظام وصانع جميع عوالم است از جمله بسايط حروف
شمردن وداخل مراتب عالم حرفي دانستن موافق مشرب ما ودر مذاق
نفس الامر كوارا نمي ايد وبلغه خود در كتاب شفاء وكتاب تعليقات وكتاب
مباحثات ودر بسياري از رسايل ومقالات تحقيق كرده مخالفت دارد چه
در مطاوي وفحاوي جذوات معلوم آمده كه وحدت حقيقي قايم بذات
عددي وجز هيچ مرتبه از مراتب اعداد نيست و مدارك عاليه وعقول
مقدسه قادسه را بحريم تصور كنه ذات قيوميش راه وجاده ومسلكي
نميتواند بود پس وضع وتعيين اسماء والفاظ بازاي جناب قدوسيتش بحسب
اعتبار نسبت الوهيت واضافه صانعيت وامثال ذلك من الخواص و
المراتب المتأخرة من نفس مرتبة الذات اخذ بايد كرد نه بحسب حيثيت كنه
مرتبه ذات كه در دايره تعقل وفرجار تصور نمي ايد و وحدت عددي كه در عالم

حرفی مُجبّر بمرتبهٔ الف کردیده ظلّ وحدت حقیقی ومنبعث از ذات قیّومی
باید کفت نه مرتبهٔ ذات حق وعین حقیقت قیّوم مطلق کبری وُمنزّه
امده از توحّد بوحدت عددیه و توهّم بیمن امکانیه حدیث کریم تفکّروا
فی آلاء الله و لاتتفکّروا فی ذاتِ اللهِ وقوف را واجب ومحتّم باید شمرد
نه بینی وتعقّل ادراکی بنمایی که فرعون لعین هرچند از اصل حقیقت
وجوب ذاتی وقیّومیّت وجوبی سؤال میکرد موسی کلیم علی نبیّنا وعلیه
الصلوة والتسلیم بمراتب الوهیّت وربوبیّت وخالقیّت جواب میکفت
ودر باقی مراتب که تفصیل داده تفصیل نکات ودقایق هست که تنبیه بران
خواهد شد انتهی کلامه الشریف ومقالهٔ شیخ نزد من مرکوزٌ ایقناً ومعتمدٌ
علیها بجلتها بلکه امر در مقالهٔ مذکوره بتحدّیات وتنابک مرتفع ومسلوب نیامده
میکرداند که مشتمل کرده بان نفس ومستقیم شود بان فؤاد در تأمّل ادق ونظر ابلغ
که ک از ضرب م حرف امر فیاضی تعالی از حیثیت نسبت باری سبحانه بما
سواه بمبدأیّت وافاضه در دال حرف طبیعت امده بما هی ذات نه بما هی
مضافة ومزاج ط حرف هیولی است بما هی ذات وبما هی الحامل للقوّة
الانفعالیّة واوّل مدرات عدد تامّه در عقود ودر عشرات اجزاء عادّه
که از بسایط اصول ومفردات الف وب ود ال وه دی شده ومزاج
کب از مرکبات کشته ومزاج کب از اعداد ناقصه بد ومزاج یه از
اجزاء عادّه است از بسایط که الف وب ود ومزاج یح ج حرف
طبیعت بما هی مضافة امده ومندرج کشته در تحصّل کاف حرف طبیعت

ازدو سبیل وهیجنین مدلول علیه بکاف یا تکوین بخصوصه یعنی امر ایجادی
تکوینی متعلّق بعالم طبیعت از حیثیت اضافه باری قیّومی سبحانه بطبیعت
بکلا الاعتبارین جمیعاً واما متعلّق این امر منبعث عنه یعنی مکوّنات
عالم خلق وکاینات اقلیم صنع ومرکبات سلسلهٔ عود برمّتها واضامیم
مرکبات قاطبةً ودرایهٔ بیّنهٔ لذی العقول الصحیحة مصرّح کشته که تاثیرات برهانیه وامهات دلایل اصولیه هم
طبایع وافاعیل ایشان از ایشان صادر میکردد ومنوط ومعطوف بذات ایشان تحصّل یافته
ایشان تخصّص باذن الله سبحانه وانکه ایجاد وافاضه علی الاطلاق تطرّق بذیه
نمیکردد مکر از تلقاء فیاضیت وسلطان فعالیت بدین نمط نموده معلّم مشایی
یونان ارسطوطالیس ومَنْ من شیعته ومن حزبه واو لام را از ضرب
هم در واو واز تعشیر جیم کرفته که معراج درجهٔ جیم در صعود مرتبه منزله
درجه در دور عقود عشرات منزله جیم در دور مراتب آحاد در وحانیّت
عدد نماید مزاج مجموع ک ومزاج او وفضل مزاج بر ذی المزاج اول و
مطلع اعداد زایده وعلاقهٔ ارتباط او ونسبت با الف منکره از طرفین محقّق
کردیده واول ومبدأ دو طبقه دقیقه لام یلهم متصل الکینونیّة بدقیقه
الف وثانیه لم منفصلة الذات از وتحقق پذیرفته ومُسمّی بمنزله مقننه شده
تارةً دلالت نماید بر امر ابداعی واضافه باری قیّوم بکلّ عالم امر بخصوصه بنا علی
وغایت ومبدئیت ومعادیت معتبر کشته وتارةً بجهت مجموع این ابداع و
متعلّق این اضافه یعنی مجموع عالم امر وجمیع مراتب امریات و هویّات ابداعیات
شواهق وشوامخ وعوالی از عقول ونفوس باسرها در وجود واستکمالات وا ستیناف معینش

وبدوّ وعود وذات وفعل بانچه که ملحوظة الاستناد درین جهات واعتبارات
بباری حق وملاحظهٔ افاعیل عقول فعّاله وتأثیرات نفوس مدبّره بامر
فعالیت وصنع تدبیر تطرق یافته واز این جهت اعتبار تکوین کلام بیان الف وهاء
درجهت مطلع ومقطع صحیح تحقق پذیرفته والله علم ذات احدیت سلطنه
وقیومیت فعاله حقه گشته وبترکیب چنین بر آمده لا اله الا الله کلمهٔ
توحید الحروف شده لا عین ومیم بحسب طباع اول دور رابع از ادوار
سبعه آمده وبحسب رتبه از ادوار ثلثهٔ عددیه مدار رابع از مدارات
دور عشرات بوده ومنزله او دور عقود عشرات منزلهٔ دال در دور مراتب
آحاد گشته وعلاقه میان ایشان ومیان الف از طرفین متکرر شده وثانیه
م او در ثالث ام شده که از حروف ثلثه دایرهٔ تامة الاستدارة واقع
گشته متکرر تا در درجه در دقیقه آمده وعدد آن عند اربعین زوج الفرد
بالغ کامل النصاب که عدد زاید من اجزائه اجزاء عاده عدد درجه آن نه
است یعنی عند خمسین وهمچنین متکررات در مرتبه دقیقه یعنی م
ومجموع دو مرتبه درجه ودقیقه عند تسعین نصاب کامل درجه ط است
وان درجه متحصلست از ضرب ه در ح واز ضرب د اکل در ی وح وحرف
طبیعت در هر دو عین مجذی آمده طائل وفایده در جمل حرف خلق مانند
تأسیس ایا این مراج کمال حرف طبیعت گشته وطبیعت جوهری ساری شده
درجسم که مبدأ قریب افاعیل وتأثیرات محل ذاتیه است وباین تحدید منقسم
وموزع گردیده بطبیعت فلکی وعنصری وتنوع گردیده عنصری بعناصر اربعه

اثنین

اثنین منها لما یفعل بجهة الفوق وهما النار والهواء والاثنین الاخرین لما یلی
لجهة المرکز وهما الماء والارض وطبایع افلاک از این جهت فاعلیت وتأثیرات سطوه
ایشان در عالم کون وفساد تعبیر بآبای علوی مینمایند وعناصر اربع راباوا
ناز وانفعالیت بامهات سفلی وترفع وعروج آن از کمال انسلاخ از ذات و
کثافت جسمانیت واستعلاء واعتلا بمعارج سلطان استیلای عقلانی زیراکه
اصطلاح شایع نزد حکماء راسخین اطلاق طبیعت مدبره جزئیه بر نفس ناطقه
مجرده شده واطلاق طبیعت کلیه بر عقول مفارقه فعاله گشته کلیه
حقیقیه بر مدبر نظام کل وممسک وحافظ ومقیم نظام گشته یعنی حاصل غایات
اول الهیه وفعالیت مطلق ربوبیه واغاذ این اصطلاح واستنباط این مراتب
در نشاهٔ اساسی برین شده در الهیات وطبیعیات وبرهان ونزد ایشان
چنان منضبط شده که هرچه درین عالم سرزد ومنضبط است طبیعی نظر بنظام
جلی کلیست واگر غیر طبیعی باشد نسبت بنظامات جزئیه شخصیه تحقق داده
ومنبسط نموده بهمنیار در تحصیل این قول ولحق انه بصواب انست که میم حرف
مبدائیت ومعادیت واولیت واخریت ومطلعیت ومقطعیت وفاعلیت و
غائیت است تارةً منبع ومشعر بر امر ابداعی من حیث الفاعلیه والغائیة
وقیومیت احاطیت از حیثیت اولیت واخریت ومبدائیت ومعادیت بالمعانی
انوار قاهره عقلیه وذوات امریه نفسیه وعقول مفارقه قدسیه که طبایع مجرده
مستخدمه طبایع جسمانیه است وبنظر اورده میگردد که بارباب انواع وتارةً
بر متفقات این امر ومتعلقات این اضافه بحسب منشأ بدوی ومصیر عودی

واما تحقق میم درجه میم مبدائیت و میم دقیقه میم معادیت دی متوسط
بمنزله قلب بجهت کمال جامعیت مرتبه جامعه ابتداء وانتها اسده واما
بودن میم درجه میم ملکوت اعلی و میم دقیقه میم ملکوت ادنی و باین
نهج تناسب بین الملکوتیین متحقق و واقع کشته بجهت بودن نفس
خلیفه عقل وی واسطه میانه دو میم اشارت باستجماع جمیع شؤون
واشتمال بر جمیع صور اسده ومعدوم البعدیت اسده کشته که کردیده
شود دو میم معبّر بملکوت اعلی فقط که میم اول میم ملفوظی اشاره شده بملکوت
اعلی قدسیین وثانی اینه بملکوتیت اعلی بالقوة نفس مجردهٔ انسانیه که نفس
قدسیهٔ ناطقه بشریه نزد استتمام مرتبهٔ عقل مستفاد واستکمال نصاب
تأله وتقدس ومهاجرت از اقلیم حس ومرافقت عالم هیولی که بالحقیقه
القریة الظالم اهلها و انسلاخ از عوارض نفسیه وغواشی جسدانیه
مستحق اسم خالص عقل کردیده منخرط خواهد شد در سلك ملکوت اعلی
ومثابهٔ آخر سلسلهٔ عودیه تحقق پذیر شده بمثابهٔ عقل در اول سلسلهٔ بدئیه
ونیز چون مراتب عقل اول در سلسلهٔ بدئیه و عودیه است پس مصیره سلسلهٔ
عود مقاطع مراتب واقع شده وتکرد می یابد ملکوت اعلی در دایرهٔ وجود
نظام اولاً وآخراً مثل حرف میم در دایرهٔ حرفیه وکردانیده اند که اکتفا
میم درجه با مجردات یعنی جمله عالم ملکوت و میم را اسم مادیات جمیعاً
یعنی عالم ملك اعلی لا الاطلاق زیرا که عالم ملك فرع عالم ملکوت اسده
وی واسطه وتوسط ما بین المیمین ایما اسده بتوسط عالم مثالی که برزخ وسط

میانهٔ مجرد ومادیست ویا اشارت بمراتب عشر بدئیه وعودیه اسده ویا
بجامعیت قوت فعاله جامعه صور از حیثیت افاضه وتفعیل وجامعیت
قوت منفعله جامعه از حیثیت حاملیت وانفعال وتن منزل اوکشته
در دور عقود عشرات منزله هم اسده ودر دور آحاد از حروف دائره
عقد خمسین که عدد جمله عالم حروف ونقاط وکمال ظهوریست بحسب مبداء
دو عقود وفق عیسوی مثلث کمال ظهوریست بحسب مبداء در آحاد
وفق ادمی کشته ومراتب اوشش اسده وخامسه اخیر او ومراتب حروف
هشت شده وعددان مضروب هم در یا اسده وتحصل جمع نسبتین
تکوینیه خلقیه وابداعیه امریه تقدر پذیرفته واسطرفین وجود یعنی
که ولکه طرفین نظام وجود بآن تحقق کرفته واز حیثیت مرتبه عددیه
بمثابه جمیع حروف ونقاط شده واز حیثیت نصاب کامل وبطون
بالغ تام استتمام مراتب بهرسانیده درجه ودقیقه وثانیه وثالثه
ورابعه وخامسه شده واز حیثیت حروف مراتب بالغ النصاب
مرتبه ثانیه از واجب بوده واز برای مجموع ابواب کتاب عوالم امکان دبستان
ومرکبات حروف وکلمات نظام وجود موضوع اسده چنانچه در دایره
وجود حرفیه نون مبدأ با انتها ودرجه بدقیقه متعانقه متضافه
اتیان یافته در دایرهٔ وجودیه امکان ونیز اول عقل صرف مجرد و
مقطع عقل مستفاد نفس مجرده مستکملة القوانین العاقلة والعامله
شده بنا برین دایره امکان نون یافته ونیز محفوف اسده بر آنکه دایره

اسكان امده ومنفصح ومبني بركتاب نظام وجود ميكند ونون اول از
نون ملفوظي ابنا واشعار از قوس درجه امكان ذاتيست وسلسله بدو
وقوسين سلسله عوديه بدان منوط كشته ونون اخير قوس دقيقه امكان
استعدادي شده يا دقيقه قوس عالم خلق يا دقيقه عالم اسفل وواو
واسطه كه زوج عدد استتامي است مشعر باستكمالات نظام جملي
سلسلتين امده كه نظام ديكر ونسق دلپذير تر اشرف واكمل از دايرتين
امكان كه عبارت از سلسلتين بدويه كه مشتمل ومحتويست بر عوالم
مفارقات راسا ومجعولات نوريات قاطبة وعوديه كه سطاوي مكونات
ماديه محفوفه بغواشي جسدانيه جميعا صورت پذير نيست بان درجه
قوسي عالم امر يا درجه عالم اعلى وواو بمنزله مركز وجوب بالغيرست
چنانچه در دايره واقع حاشيتان مشعر بوجوبين سابق ولاحق كشته
وواو واسطه امر يعني ابداعي وايجادي وامكان استعدادي وصف
ماده قايم ومتاخر از وجوداست وامكان ذاتي در مراتب سابقه
امده از مرتبه وجوب بسبق وقبليت بالذات در لحاظ عقل وكنه
بجهت او غير منسلخ امده از مقارنت وجود وجوب نفس الامري
اكرچه سلب وليسيتي كه نظر بذات او متحقق پذير كشته از تلقاء جاعل
امده چنانچه ايسيت ووجود او نظر بجاعل متطرق كرديده مكر انكه
ليسيت ذات متقرره را در مسلك مشهور منسوب بذات ممكن ميدهند
بجهت اين شيخ صناعت در شفا ومباحثات وتعليقات بر رشته انتظام

اورده وجد قمقام من در تقويمات وتصحيحات بحكم بيان اورده
از حيثيت نفس ذات در حين لاتقررها في نفس الامر وامكان بالقوه
اشبه منه بالعدم واز جهت تعلق تا بجاعل دارد وتخذي بر ان رفته
الدكه نونان عبارت از سلسله بدو وعود است يا عالي اعلى واسفل
يا بجهت ان است تكويني ايجادي وتدويني تشريعي وواو كنايه
از وجوب بالغير امده يا اشاره بنظام تام اتي كه متصور نميشود اتم از ان
ومعدوم از حيثيت معدوميت غير متصف است بامكان بلكه
يا بمعنى اتصاف او بامكان جادي ميتواند بود كه هركاه تقرر بهرسانيد
نه انكه در حين عدم متصف بامكان باشد چه امكان صفتي وجوديست
يا مستلزم ان واتصاف امر معدوم الذات بوصف وجودي محال
وممتنع بالذات است بمقدمه يقينيه ثبوت الشئ للشئ فرع ثبوت مثبت له
يا مستلزم است مثل معني امتناع ممتنع بود نيست بتقدير تقرر وصف
ان امتناع خواهد بود در امتناعيت بالفعل بنا بر اين اكر لحاظ عدم
افاضه جاعل باشد حمل امكان بر ماهيت مستند التصحيح نيامده بجهت
انكه نحو موضوع ذات متقرره نكشته مكر بفضل افاضه جاعل از وجود
وجوب پس نحو تعلق وربط امكان ذاتي بجاعل داشته باشد
از اين اسلوب ضمني بمنصه ظهور متجلي كشته بر انكه ارباب تحقيق تقرير
اورده اند ودر ايه كريمه يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه
وكريمه منزله ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا ولئن

زالتا ان امسکهما من احد من بعده لفظ سماء عبارتست از وجود
معلولات از تلقاء جاعل که بمثابهٔ صورت آمده وارض عبارت از
امکان ذاتی گشته که مضاهی مادّه باشد وفق ازحیثیت مجموع مراتب
حرف نظام جملی نون را میداشند ونون درجه ونون دقیقه را بازای
جهت عالم امر یا آنکه برای عقل اوّل اعتبار نموده اند وبسلک تجرید
سمط تقریر درآورده اند که انتهاء سلسلهٔ عودیه که انسان باشد
بجهت نفس مجرّده موجود امری ودر مرتبه عقل مستفاد وانقطاع
علاقه از بدن وارتفاع تا الف ازجسم وانصراف از عالم زمان بعالم
دهر مستحق اسم عقل اوّل ونامبر اسم خالص اوست چون استداره
درمیان اشکال بمثابه نور آمده بین الالوان وافضل واوسع گشته
بنابرین عنایت الهی قیومی ربوبی مقتضی کرویت اشکال سموات
وبسایط اسطقسات وتشکّل بشکل دماغ مستدیره پس ازحیثیت
توافق وتطابق وتعانق عوالم حروف دایره که بر هیئت استداره
وسیر عودی وتموّج وجودی وتعالم استدادی واتصال الحالی الله
وبین الاشخاص والاشکال عالم حرفی رتبه اوسعیت وافضلیت
دارد وچون الف خط ابداع وافاضت است ونقطهٔ سیاله و
شعلهٔ جوّاله راسم خط وخط بتحقق احد الطرفین واستجماع دوران
که طرف دیگر بوضع بدائت ودر ایصال بطرف ثابت تحقیق
وتعیین مرکزی مینماید بطرف دیگر راسم دایرهٔ محیط بمقدار

تحرک تحصیل سطح دایره مینماید مثل وحدت عددی وواحد بالعدد
بتحقق وثبوت ذات وقرار انیّت وتکرّر ظهورات وتطوّر تجلیات
تحصیل وجود انواع متباینهٔ اعداد ومراتب مختلفهٔ تکثرات وحرکت
توسطی که اقدم واعظم مسافتین تحدید او نموده که متحرک مابین
مبداء ومنتها تحصل یافته بحیثیتی که هر حدی از حدود مفروضه
که ملاحظه شود قبل از آن وصول ولا بعد ان الوصول لا یکون
حاصلاً فیه ازجهت استمرار ذات با تبدّل وعدم استقرار اوضاع
متحرک با حدود مسافت راسم حرکت قطعی شده وآن سیال راسم زمان
ممتد گشته پس چنانچه حرکت خط ابداع وافاضه بحسب تطوّرات
وتجلیات رسم دایرهٔ انیّت وایصال ماهیات واثبات ومعارف وحقایق
وهویات مینماید نیز الف بمخالفت تطوّرات راسم سایر حروف بعموم
هویت در بینات وبطون کل حروف داخل است چنانچه بر بخی رفته اند
که از مراتب اعدادات عدد اوّل مثل دو وسه وپنج وهفت ویازده
وسیزده وهفده وسی ویک مانند تحصّل بعدد نمیباید الا واحد
بعضی از حروف را مثل واو ولام وصاد قلب ومبداء طبقات باطن
الف آمده ودر دایره نون حرفی که حرف دایرهٔ امکانست چون
امکان ذاتی واستعدادی مرتبه درجه که نون اوست قوس امکان
ذاتی وطبقه دیگر دقیقه نون ثانی قوس امکان استعدادی گشته وواو
که قلب ومرکز دایرهٔ اوّل باطن واوّل طبقه است سطح وجود وجوب

وعدم منسلخ الانفكاك است از امكان ذاتي در درجه اقدميت برائت
ممكن تقدم ذاتي درجزء تقدم بماهيت وامكان استعدادي متحصل
مي يابد مع التأخر عن وجود المحل الحامل كه كه ماده باشد تأخر طبيعي
وتأخر بزمان وتقدم بوجود صورت مستعد لها تقدم ذاتي بالطبع
وتقدم زماني بحصول او دكه چون مستعد له فعليت بهم رساند اورا
استعداد مادة زوال پذير خواهد بود و در استداره حرفت واو كه
حرف دايره وجوب بالغير امده و وجوب بالغير بدو متحصل يافته
من حيث السبق واللحوق واو اول مرتبه درجه قوس وجوب سابق است
و در مرتبه بذات و وجود معلول متقدم گشته من حيث الذات و واو
ثاني كه طبقه اخيرة دقيقه است قوس وجوب لاحق و ضرورت بشرط
محمول والف كه قلب وابتداء باطن و درجه اولى دقيقه است افاضه
وابداع و ايجاد كه معبر عنه نفس رحماني وبقول كن متحصل يافته واز
مراتب متقدمه بمفاد معلول و بذات سنخ وجوب و باعتبار مغاير
اوست وبعد از فيضان مجعول از درجه متقدمه تنزل جاعليت
حقيقي قايم بالذات شده بمرتبه فاعليت اضافي معانيف معلوليت
پس اين مرتبه معناهي بنقطة احديه متحرك كه در حضيض و هبوط ايد جلي
از حركت ان متحصل شود كه مسمى بخط افاضه وجعل وايجاد وايجاب
وابداع واختراع واحداث وتكوين شده نقطه مبداء را بنقطه جاعليت
وفاعليت حقيقي معبر كرديد ونقطه منتها جاعليت اضافي وامر ايجابي

تدويني

تدويني وتشريعي تكليفي و نيز از درجات ومراتب تطورات ابن خط د
شعب تنزلات او تحقق پذيرفته وجامعي استداره واو كه قلب دايره
نوتيت است باعتبارات منوط نمودند كه دو حايت عدد استكمال تام
دارد وحرف تاميت استكمالي اكه نظام تجلي مبدا است كه متصور
اتم واكمل از ان نظامي محال و ممتنع بالذات امده الف را واسطه حرف
ابداع و افاضه منبع فيض حق عظم كبريائه كه مدبر و ممسك نظام اوست
مطلق
وبرخي از امهات حقيقي وابناى معنى حرف واو را حقيقت سند بري
وجوب دانسته اند واو بدايت قوس وجوب ذاتي وانتهاي قوس وجوب
بالغير امده والف واسطه خط افاضه وايجاد كه جانب ثبوت
از كنه مرتبه ذات شده ووجوب بالذات ناشي و متحصل كرديده
وجانب متحرك او منبعث از وجوب بالغير گشته با انكه جانب او نقطة
فيض منبعثه از سنخ ذات ربوبي قيومي ووجوب ذاتي حقيقي كه بحركت
نزولي خط ابداع وصنع رسم نمايد وابتداء تنزلش و مصدريت وافتتاح
تجلي ومبدئيت از قلم اعلى كه ان عقل اول است بوده بمقتضاى منطوقه
شريفه اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل وكرو هي
اعتبار اخر نموده اند دايرة واو بة را حرف استداره استمرار فياضيت
واحاطه ربوبي وجوب ذاتي كه محيط دايره نظام ايئت و در افاضيت
وفاعليت وربوبيت وهمه كمالات مطلقه استتمام و فوق التمام است
وواو درجه كه طبقه ظاهر ربرش قوس محليت وربوبيت سده منتها

وجوب ذاتی بحسب کلّ در استداره فرجار مد خلیّت نسبت است
وجهت بمبداء داده وواو ثانیه دقیقه که طبقه ثنویه بیّنات وجوبی
مفیض بحسب سجاد آمده والف متوسطه که حیز قلب آمده استمرار
سلسلهٔ طولیّه فیض که قطر دایرهٔ نظام جملی عالم وبحسب جهت
نزول ابتدائیه وبحسب جهت صعود عودیه مقرّ کشته واتصال
وامتداد جعل وافاضه بجهت شجرهٔ جوهر ایجاد وبسبب حرکت مرتسم
سطح دایرهٔ اینیت کشته وبهر نقد یواز تقادیر الف متوسط در استداره
داوبه میانه دو واو تطرق نبوده شده یا انکه اشاره باشد بدایهٔ وجوب
بالغیر که تحصیل وافاضه صورت پذیر باشد مکر از سدّه فاعلیت
وسببیه قیومیت واجب علی الاطلاق که سوای حضرت مفیضیت
ماهیات بالقوه ومعارف حقایق تحقیقیه هالکة الذوات باطلة
الهویات اند بنابرین سزاوار ینبوع حقیقت وسنخ وجودیت تواند
بود یا اشارت بران امده که نظام جملی وتمام دایره کلی منبعث ومنشق
ومنتهض از علت تامه کشته مختص بعنایت ربوبی [illegible] وانچه غیر
ذات حقیقی مطلق الوجود باشد مجموع در حیطهٔ امکان ذاتی امده
وارتباط جمیع ما سوا الله که انسان است بنقطهٔ سوای جناب مقدس
ربوبی معقول مطلقاً واصلاً نمیتواند بود وانسان باوج منال کامل
العقل چون مطالعهٔ درجات عوالم متناسقهٔ متطابقهٔ متعانقه
نماید ملاحظه مینماید در عوالم وجود که نظام جملی انی کلّ از سلسلتین

ابتدائیه

١٤٣

ابتدائیه وسلسلهٔ رجعیه هریک برسبیل تعاکس بازای آن دیگر تحقق
وتطرق پذیر شده وبترتیب وتنسیق تمام مراتب خمسهٔ مترتبه محصّل
شده ونیز عالم حرفی بازای آن بترتیب وضعی جعلی وطبیعی عقلی
واستداره عددی واطوار اعتبار ابجدی سلسلهٔ بدوی وعودی
حاصل امده بجهت انعکاس مرتبه خامسه از مرتبه الف تا طا سلسله
محاط بدوی والف وها در مرتبهٔ اولی وبا وواو در مرتبه دوم ودر مرتبه ثالثه
جیم وزای ودر مرتبه رابعه دال وحا ودر مرتبه خامسه طا وسلسله
متصاعدهٔ عودی از یا تا بحا بحده عالم حقایق وجود وامکان وعقل که
وصاحب ظهور ومطلع ومقطع واول واخر است بنده عالم حرفی و
صفحه رقمی سه حرف دائره اول واخر که تا امده در دایره ملکوتیه
وسین دایره حکمیه روحانیه متساویة الدرجة والدقیقة بحسب عدد گشته
وعدد درجه سین در عقود عشرات نصاب کمال مبدأ اعداد تامه
در مراتب آحاد تطرق یافته وگاه مرتبه دقیقه متکرر امده که آن عدد
زاید باشد بنا جنس ما حصل از اجزاء عادّه صد وهشت تحصل
پذیر گشته که خاصی مراتب اخر رابعه تقرر یافته وحروفش هشت
شده وسین را حرف حقیقت انسان ومرتبه حقیقت محمدیه صلی
الله علیه وآله گرفته شده بوجوه خمسه اوّل انکه سین نتیجه جمع که حرف
عالم ملک امده ودوم حرف عالم ملکوت شده ونیز حقیقت انسان
از اجتماع جوهر متلفین کشته نفس ناطقه ملکوتی وبدن متحرک هیولانی

کر یکی سلالهٔ مکونات عالم ملک و دیگری خلاصهٔ مبدعات عالم
ملکوت است دوم آنکه مجموع ن حرف عوالم امکان بجملتها وی
مراتب عشریه ذریه که دایرهٔ نظام وجودات وجوهر انسان نیز فذلکه
حادیه و مرتبهٔ جامعه انموذج شعب نفس عاقلهٔ انسان عارف
کامل النصاب بمرتبه عقل مستفاد از مراتب نفس متقدسه متألهه
نسخه آلهیه مطابق کتاب الله المبین که عالم کبیر آمده یعنی جمله عوالم
بنظام جلی از فاتحه تا ساق سیم آنکه بحسب درجه در عالم حرفی
عدد زاید محصل از ضرب ب در ک و از ضرب د آو د دی و از ضرب
ج در ک میکرد د مزاجش صد و هشت شده فضل مزاج عدد
صوبیت شده حاصل بردی مزاج عدد دستور ثوابت مرصوده
و تضعیف او شده یعنی مجموع مرتبه درجه و دقیقه صد و بیست
حاصل تضعیف نیز عدد زاید است و مزاجش مضاعف آمده
که دویست و چهل باشد و نیز نصاب استکمال عدد تام که شش
است کشته و اقل عدد بیست که از آن ممتحج شده اکثر کسور تسعه
درین فضیلت معتبر آمد مخرج ستینی در طبقات علوم تعلیمیه دین
شده کشته پس وتر قوس سدس دور مساوی نصف قطر وجیب موضع
نصف سدس دور مساوی قوس شده و همچنین انسان بحسب
درجه جوهر جسدی و روح بخاری جسدانی که جنب ساقله
از حقیقت انسانیت منازلیکه دارد از انواع عالم مکونات بهایم

مزایا و کرایم نعم و مختص بجمله منافع و لطایف بدایع و غرایب حکم و بخاصم
اطباء و مشرحین ادراک در تشریح بدن انسان و مصالح و غایات و فوائد
کشته و عدد دو ها نعد بدا و فصلو ما تفصیلا با آنکه بضاعت قوت ادراک
بشری از معرفت مزاجات بفحوای وَمَا اُوتِیتُم مِنَ العِلمِ اِلَّا قَلِیلًا
قاصر و تنک مایه آمده و ظاهر جنبت عالیه و طبقهٔ اعلی یعنی نفس مجرده
ملکوتیه از تمامهٔ اقلیم قدس و فسحت ارض عالم عقل اوسع و اتم بمراتب
غیر محصات و درجات غیر محصوره اوسع و اکرم و اشرف از بدنست
چنانچه معلم مشائین ارسطوطالیس در اثولوجیا فراهم آورده که نفس در
بدن مسلوب آمده بلکه بدن در نفس است زیراکه نفس اوسع از بدن
است و هرگاه اراده تعلق کیرد بنظر در صورت نفس مجرده پس از مرآة
شدید الصقل عقل مستفاد تنادیر و اشراقات مستضیئه و لوامع برقی
منعاکسه متشعشع و متلألأ گردیده صاعد مدارج تحقیق و مترقی
بمناهج تصدیق خواهد شد و نیز میکویم که نفس صاعده بپروردکار
منطوی بمدارج بقیوم در نشأتین محاکیه بتوحدها شده وحدت و
کثرتی را در دو صورت مضاهیه در تاحد عوالم عالم امر و خلق تکمیل
و قوتی علمیه و عملیه فهو اجل من ان یکون من الهیولانیات الصرفة المحضة
بل هو بان یکون من الانوار العقلیة و العالم اللاهوتیة اشبه اذ هو مفارق
الذات عن المادة ذاتا و حقیقة و له تعلق ما بها فعلا و تدبیرا و از احب
ابلاغ عالم نفس و اطلاع بر صقع مصیر و اتخاذ از طبقات ملکوت سموات

مرقاة وبرقات براهين وسلم أسنى چنانكه مدقق عارف در تركيب حروف
لفظ انسان از احاطهٔ الف وسين ونون از دو حاشيه تحصل مي پذيرد لفظ
ونيز احاطهٔ ن والف از دو جنب سين حاصل ميكردد ونيز از دو
طرف احاطهٔ سين ونون مقرر ميكردد وتعدد وتكرر الف ونون
ووحدت سين سويت اعتدالي شده وسبقت الف بر سين
در جهت مبداء بواسطهٔ مرتبهٔ متحده كه نون باشد وازو تأخر در
جهت انتها بروجه اتصال متحصل كشته واتصال سين در جهت
بدايت برتبه نون فراهم امده وسبقت او در جهت غايت بر قوس
نون بواسطه الف سبب استبانت واستكشاف بسي از حقايق
وخفايا تواند بود چهارم انكه سين يعني صد وبيست عدد ثلث
دور قطر دايرهٔ بتفاضل ثلث فوقاني تحصل پذيرفته بتبليغ مرتبه شين
معجمه بحسب درجه مرتبه كه سيصد وشصت باشد عدد محيط
دايرهٔ تامه بدرجات تشرف وهمچنين نفس عاقلهٔ انسانيه مفطور جوهر
ذات در فطرت اولى بمرتبهٔ عقل هيولاني ودر فطرت ثانيه بمراتب
ثلث تحصل مي پذيرد عقل بالملكه وعقل بالفعل وعقل مستفاد
استكمال حاصل ميسازد از استفاده واستشراق از عالم اعلى
وچون بالغ در استكمال بنصاب اعلى ومرتبه قصوى رسد موازي
وسواسي عالم قدسي عقلي كرديده مضاهي عالم جلي وجودي ميشود
چنانچه در فحواي حكمت تنزيل حكيم وقول كريم عليم سبحانه رفيع

الدرجات ذو العرش اضافه بفاعل شده يعني رفيع درجاته نه رافع
للدرجات واعتبار در جمود رقيقه سين سه مرتبه محصل عاد كلي
دور امده وشين از جهت درجه مطابق وموافق ومصادق اسم
رفيع وعدد درجات محيط دايرهٔ عرشيه فراهم امده پنجم انكه سين
از سويت عدليه تنبيه كشته ومشعر كرديده از استواي اعتدالي
ومزاج انسان جسماني وازدواج بدن هيولاني حاصل نموده از
تفاعل صور نوعيه وتكاسر كيفيات فعلانيه وانفعاليه اعدل
امزجه جسمانيه وافضل واقرب باعتدال حقيقي ومزاج عقلاني نفس
مجرده از تعادل اخلاق قدسيه وتقاوم اصول ملكات ملكوتيه وتفاعل
اشعهٔ اشراقات عقليه منعكسه از عالم انوار وفياضيت اعلا امزجه نوريه
وابها واقرب از نور حق البهاء الباهر اكتساب نموده مثل استقرار جرم
ارضي در وسط عالم اجسام بتعادل اثقال جوانب وتقاوم مدافعات
اطراف باذن الله سبحانه وتعالى بعدم عضادهٔ اساطين ودعامهٔ
دعايم همچنين جوهر نفس ناطقه انسان عارف متقدس كه ارض زروع
حقايق وام المعادن صور علميه است بفلك استواء تقاوم وتعادل اسماء
واخلاق وملكات در وسط عالم عقلي قرار واستقرار يافته شامل وحي
امر مبدعي ومخترعي ومكوني كرديده ودر وسط عالم عقلي مستوي الوزن
كفتي ميزان كشته كه حقيقت استواء اعتدالي وسويت عدليه بحسب استكمال
نصاب كمال قوت عاقله وعامله وآن مقتضاى حديث باب مدينة العلم

و دار مدينة الحكمة فاتح الاوصياء و امام الاصفياء امير المؤمنين عليه السلام
كل شيء يعز حيث يندر والعلم يعز حيث يغزر و اوميرس يوناني
تحرير نموده امور عالم حسي باجلها و اوسطها و اخيرا امور العالم العقلي
وافضلها واعلاها واسرار تطابق عالم بصر مبصر عارف مصنف بنا مده
چنانچه كتاب مبين ايجادي وابداعي مقتضاي و لا رطب و لا يابس
الا في كتاب مبين محتوي و مشتمل امده بر رطب طباع امكان و يابس
امكان ضد باشد ابو فاتحه عقل وخاتم عود ساقه انسان شاله متقدس
صاير بعقل مستفاد كتاب جامع و عالم عقلي ترتب داده در ساقه بتصل اول
در صدر وهمچنين در كتاب كريم ايجابي و مصحف مجيد تنزيلي بر سنت
حرف عقل امده باء بسمله در صدر وحرف انسان يعني سين والناس
در ساقه بطابق مصحف فعلي و قولي در فاتحه وخاتمه تحصل پذير گشته و
سين نيز تسويه استقامت حاق مركز قياس با عوجاجات و انحرافات
اختلافات وسواسي قوام درجه عدل كه مناط اقامت سماوات و ارضين
و مدار نظام خلق و تكوين است سويت نسبت مضاهيه كه خليفه مكتنفا
سلطان وحدت وسواسيت سنت عادله كه ميزان الله در عالم ست شده
چنانچه جرم كره زمين در مركز عالم ماديات بغايت عنايت ربوبي
ايجاد رفته كه صفحات سبعه معلقه بعدم استقامت اعاد جهت
و تسخير او اقامت يافته وجهت حقيقي ثبوت وجهت فوقي كه محدد به محيط
بمحيط فلك اعظم است وجهت تحتاني كه بمركز عالم كون وفساد متعين

و محدد

١٤٩

و محدد است و هر ثقيلي بالطبع مايل بر سمت استقامت حقي بر مركز
عالم دارد بنا برين مركز حجم حسي و ثقل حقيقي كره ناسوت بر مركز حجم حقيقي
كره عالم لازم الانطباق است و تعادلات جرم زمين در هر جنبي
و طرفي مركز سواسي و تقاوم و تعادل و تدافع تحقق يافته و همين تعادل
و سويت و توافق و تدافع اجزاء از هر جانبي و جهاتي مستلزم قرار و سكون
كل كره زمين در حاق وسط مقر امده بعدم امالد بجهتي از جهات
و مسلوب للطيان از طرفي از اطراف استحكام و استقرار جنب عاليه
ان بنا برين اگر حجري يا شيء ثقيل اگر چه كف خاكي بر سطح ارض باشد
از طرف مشرق بمغرب موجب انتقال كل كره زمين گرديده بسبب
تزلزل و حركت لازمه ان تا اثقال اطراف تعادل بهم رسانيده مركز
ثقل منطبق گردد بر مركز حجم مكرر نقلي كه مقوم و معادل ان بوده از انتقال
مغرب بمشرق نا برين سر انچه در كلام ملك علام بر متبصر متيقظ
بمنصه انكشاف جلوه گر گشته الم نجعل الارض مهادا و الجبال
اوتادا و حرف عين در دو رعشرات قياس باي منزله زاي در
دور احاد قياس بالف مضاهي سين و شين مراتبش پنج گشته و حروف
مراتبش هشت امده روح درجه سين معراج روح درجه زاي
كه ان عدد زايده بوده و فضل مزاج ان بر دال امده و تحصل و تطرقش
از ضرب زدري شده و از جمع يا و سين و از جمع كاف و نون كه
كلمه نافذة الحكم امر ايجادي است و از جمع لام و ميم كه قالب روح مطلب

له است عروج درجه حرف نفس بما هي مضافة مقتضاي ان انسلاخ
از نفسيت وارتقاء از ان مرتبه بمرتبه عقليه و صعود از درجه تدبير
وتصرف جزئيت بدرجه عنايت كليت امده وحرف عين موضع
كشته تارة از جهت خصوصيت طبقه از طبقات عالم عقل كه
طبقه عقول مفارقه مدبره متعلقه بطبايع انواع جسمانيت كه از صور
نوعيه جوهريه منطبعه است وسواد ان بمنزله ارواح از اجساد وبمنزله
اولات الظلال از اشباح جوهريه قياس باظلال نموده واز ان بارباب
انواع ومدبرات معبر شده و نسبت بكل از ان در سلطان تصرف
وعنايت تدبير قياس بجمله افراد نوع بعموم واستخدام صورت نوعيه
نسبت بمجرده بدن شخصي بخصوصه في سلطانها عليه وعنايتها به
وتدبيرها له واستخدام طبيعت جوهريه وقواي ادراكيه وتحريكيه
بمجموع امور مانند نخاع خليفه دماغ وطبيعت جزئيه منطبعه
خليفه نفس مجرده شخصيه ونفس كليه امريه خليفه عقل ومدبر
وظل او امده كه بالحقيقه صورت نوعيه مجرده است ومرتبه ديكر
از براى عنايت قيوميه ورحمت فياضيه وافاضت رحمانيه قيوم
واجب بالذات بجد سلطانه نسبت بخصوص اين اقليم عالم عقلي
بخصوصه كه صور نوعيه بود وضع امده ضربٌ منطبعٌ في المادة
وحالٌ فيها وهو الصور النوعية التي للعناصر الاربع والاسطقسات
والاجسام الفلكية وضربٌ مجردة الذات عن المادة ومتعلقٌ بها تعلق

التدبير

التدبير والتصرف وهو الصور النوعية التي لذي النفوس المجردة زيرا كه نفس
مجرده ايشان بمثابه صور نوعيه ايشان امده وشيخ صناعت در رساله نيروزيه
فرموده چون نتيجه جمع لزوم كشته پس مدلول مجموع نسبت خلق وامر خواهد
بود كه مفادان ترتيب خلق بواسطه امر مكرر ديده بنا بر ين مبتم الحروف عالم الخلق
دانسته و مستبين و بوضوح انجاميد درين سبيل عالم امر وحرف فا بحسب
ادوار سبعه امده وبجهت اعتبار طبايع اول مدارات اربعه در دور خامس
وبحسب ادوار ثلثه عدديه در دور عقود عشرات نسبت بمطلع ومبداء
اين دوره كه يا امده منزلت حاء در دور احاد يعني حرف طبيعت بما هي مضافة
نسبت بالف كه ابتداء وفاتحه دور خماسية المراتب سداسية الحروف كشته
وعقد ثانين عروج مرتبه ثانيه كه عدد زائده است و فضل مزاج بر صاحب
مزاج وقوام او امده كو وهمچنين مزاج سو عدد اجزاء نبوت در حديث
خير الانام صلى الله عليه واله وسلم وارد شده الرؤيا الصالحة جزء من ستة
واربعين جزءا من النبوة و دانستي كه فضل مزاج سو بر تبح فضل ان بر
عدد اجزاء نبوت درجه حرف عقلست يعني ب وس از حيثيت درجه
حرف انسان امده واز حيثيت مزاج زائده حرف مرتبه حقيقت محمديه
كه كمال مرتبه نوع انسان ونبوت كشته اين كمال مرتبه قوت قدسيت نفس
انسانيه دارد وهمچنين س مرتبه حقيقت محمديه امده بحسب فضل مزاج
حقيقت بمح وفضل مح يعني مرتبه حقيقت محمديه بر مو يعني عدد اجزاء نبوت
بدرجه حرف عقل كه ب است عقلي دارد بر انكه صاحب ومالك اين مرتبه

علويه كه به خاتم نبيين صلى الله عليه واله وسلم امده كه افضل و اكرم
نبيين باصيلتهم واشعار وابنا شده بانكه صلى الله عليه واله وسلم
در خاتمه واخر سلسله عوديه بمنزله عقل اول كشته در فاتحه ومبدأ
سلسله بدويه وازحيثيت سلسله عوديه وبدويه بحسب قرب ومنزلت
بجناب سدة نور الانوار ومبدا المبادي وغاية الغايات جل سلطانه
نسبت وحدانی امده بجهت انكه عقل اول نادة معبر كرديده
بنور خاتم نبوت ونطق لسان حقيقت مرتبه علويه اوجيه محمديه
صلى الله عليه واله وسلم ونسبت واسناد اوليت بجناب ضوء
الاضواء متضح ومستبين كشته كه اول ما خلق الله نوري وتارة
بقول خاتميت كه اول ما خلق الله العقل وعلاقة ارتباط فاء نسبت
بالف از طرفين تكرر يافته ازحيثيت درجه الف در دقيقه فاء و
درجه فاء در دقيقه الف مانند لام كشته اكرجه لام اشد امده
وجه طبايع مراتب فاء حرف مراتب الف بعينها امده چون مرتبه
ف ارتقاء حرف طبايع بما هي مضافة وملحوظ ازحيثيت استتباع اثار
ومبدائيت افاعيل است يعني ح واضرب ان حرف طبيعت در
ي حرف جامعيت مراتب كل نظام وجود است وسطح ب حرف
عقلي در م حرف عوالم ملكوت كشته وجمع ك حرف عالم امر ون
حرف عالم امكان باقاليمه وعوالمه وجمع ك حرف تكوين وس
حرف حقيقت انسان شده وجمع ع حرف صور نوعيه بجوده

عقلية

عقلية وطبايع مفارقه كليه كشته وي حرف نظام جملي بكل مراتب
تقرر يافته واكد علاقه ارتباطيه امده نسبت بالف خط امر اول
ايجادي وحرف افاضه مبدء ابداعي پس لا محالة محفوف بران
كشته كه حرف عنايت اولى سابقه ورحمت واسعه سابقه على
الاطلاق ودر اصطلاح حكماء تحقيق تعبير از ان بطبيعت فعاله
كليه مطلقه كه مبدء مفيض وممسك حافظ ومقيم مدبر نظام جملي
كل بقبضه وقبضه نموده اند واز باب ضرب الامثال اعتبار نظام
كه انسان كبير است بمنزله بدن وجسد دانسته اند وعنايت اول را
بمثابه نفس وروح اطلاق كرده اند واز باب ايراد عقليات در قالب
حسيات وقدسيات در طي هيولانيات نظام كلي را بمنزله ماده جسم
دانسته اند وعنايت اولى را بمعناي جوهر طبيعت كرفته اند وميكويند
كل انچه در اقاليم وجود بظهور ميپوندد وعوالم موجودات از فلكيات و
طبيعيات وتسخيريات واراديات نظر بنظامات جزئيه از صغير وكبير
وجزئي وكلي كه طبيعي النظام جملي وجودي وطباعي الانسان كبير كلي امده
وطبيعت فعاله در نظام جملي باراده حقه واختيار حقيقي كه عنايت ابدي
واجب حق است وعنايت مبدأ واول تعالى عالم لذاته من ذاته بانچه
كه وجود در نظام خير وعلة لذاته للخير والكمال بحسب استحقاق طباع
امكان ورضا بر نحو مذكور وبدان نظام خير بر وجه اكمل ابلغ در امكان
وافاضه از ان بانچه كه نظام وخير بر وجه ابلغ كه دانسته شود فيضان

براتب تا دیت تا اقصی نظام بحسب امکان نزد ایشان بعنایت ایمعنی
مجرّر شده وقد در تضاعیف ابواب کتاب شفاء وفنون سنکرة الورود
کشته الملائق طبیعت کلیهٔ ممسکهٔ نظام عالم بر عنایت نموده اند
واین نمط از توسع باب واسع موسوم در علم بلاغت بصنعت مشاکله
وصنعت ازدواج وازان الملائق بطبیعت خاصه کشته در طباع
فلکی ودر شفا واشارات مقرّر شده و الملائق حلتهٔ سادسه
بر قوت در اثولوجیا منضبط امده وبالجمله لفظ طبیعت در صناعت
وتعارف حکما الملائق بر معانی عدیده مختلف شده اوّل طبایع
جسمانیه وصور نوعیه جوهریه منطبعه است وایمعنی مدلول علیه
حرف دال وحاء کشته باعتبار مختلف و طبیعت وصورت نوعیه
در بسایط متحّد بالذات مختلف بالاعتبار امده ودر مرکبات مختلف
بالذات کشته دوم طبایع مجرّده جزئیه که نفوس مدبّره اندو
تدبیر ایشان قیاس بابدان واجسام جزئیه شده بر سبیل تعلق و
تملّک وایمعنی مختص وموضوع له حرف جیم وثانی بحسب دو
اعتبار است سیم طبایع کلیه متعیّده که عقول نوریه قدسیهٔ مفارقه
ومدبّرات عوالم جسمانیات وارباب انواع عند وطبایع اجسام وصور
نوعیهٔ منطبعه در مبدائیت اثار نوع طلسمات والملائل وکل انها از عنایت
وتدبیر قیاس بعالمی از عوالم جسمانیه ونوعی از انواع بکلیته مثابه نفس مجرّده
در عنایت وتدبیرات قیاس بهویت شخصیه و بدن جزئی بعینه

وایمعنی مختص بدلالت بر آن حرف عین امده چهارم طبیعت کلیهٔ
مطلقه که مدبّر وحافظ نظام کلّ ومبداء تدبیر خیر بر نظام جملی
عالم امده که مسمّی بعنایت اولی وحمت سابقه کشته ومختص
بدلالت بایمعنی حرف فا شده که حرف مراتب فا بعینها حرف
مراتب الف کشته پنجم سنخ ماهیت هر حقیقت وماهیت کلیه
بما هی هی بطبیعت مرسله مسمّی شده وهویت شخصی وفرد عینی
معتبر کردیده بشیء طبیعی وصاد مدار ثانی از مدارات اربعه رابعه
طباع در دور خامس واخر وانتهای مدارات تسعه در دور ثانی از ادوار
ثلثه عددیه مرتبه از درجه تا قصیا ر ابعه خمس شده وحرف سبعه
عدد درجه اش عدد مجموع مرتبه میم یعنی عقد تسعین که حاصل
از ضرب ه در یح عدد مراتب طبقات موجودات که عدد زایده
امده مزاج ان صد وچهل وچهار شده فضل مزاج بر ذی مزاج
بکشته مزاج این فضل سو عدد اسم ذات حقه قیومیه شده
واین عقد مزاج مرتبه ط وکمال ظهوری بحسب مبدا وسطلع دور
عقود مبلغ تکسیر مساحی سطح وفق عیسوی مثلث کمال ظهوری بحسب
مبداء دور احاد قدر مساحی جهت وفق ادمی وقوس ربع دور که
نود درجه است قوس تامّه در علوم تعلیمیه فرام امده ومتمّم کلّ
قوس تا اقصی مرتبه ربع تام قوس که جیب قوس ربع اعظم جیوب
محقق بدیر کشته وجیوب مقادیر قسی شده که مقدار زاویه قایمه

بالغ کال نصاب اعتدال خواهد بود وط حرف هیولی بحسب جوهر
ذات می باشد و مصحح کالاستناد نیست که هیولی تاثیر بالاضافه ولا بالحقیقة
نماید در شئ اصلا که هیولی قابل محض وقوت مطلقه است وتاثیر از
فاعل وفعل وفعلیت صرف کشته بل الشیوع والتجوز امده تاثیر هیولی
در شئ بلکه مرتبهٔ او تاثر وقبول اشیا شده ولکن بحسب نفس ذات
ملحوظ باضافه نبوده تا اقتضی مراتب فاعل ذات وجاعل وجود باشد در سلسلهٔ
بدو بجهت نسبت قابل امر وابداع که نفس هیولی از ابداعیات باشد
البته وبحسب ما فیها از صور واعراض نیز بلحاظ مضاف بیادی
فیاض در سلسلهٔ عود ومحل قابل ومتاهب نسبت بخلق تحقق می یابد
وصنع وتکوین و صاد معراج مرتبهٔ ط آمده و بازای مرتقای او
موضوع کشته بجهت دلالت او بر هیولی بر انچه که جوهر ذات او
مجمع النسب الاربع است که ابداع واختراع وصنع وتکوین جمعا شده
باصطلاحی یا نسب اربع امر وخلق وتکوین باشد وبنابر اصطلاح
دیکر بر انکه هو بتش حاصل صور مکونات باقی بتخصیتها باشد باتبدل
صور وفساد تشخصات ودر حدیث سمت ورود یافته وازان بعجب
الذنب تعبیر شده وبدین سر اشاره کشته وقاف بحسب مرتبه
درجه اول عقود مقطع ادوار عددیه امده وبحسب طباع ثالث
مدارات دور خامس شده و بحسب ادوار عددیه مبداء ومطلع
مدارات دور ثالث کردیده که در عقود مآت وانتهاء مقطع ادوار

مختلفه

مختلفه مراتب اعداد است ودر مراتب الوف ان ادوار بعینها تکرار
می پذیرد بحیثیت تمادی اعتبار لا الی نهایة مانند کاف خماسیة المراتب
سداسیة الحروف منتها معراج کمال العقد کامل بالغ قاف لام ی
یعنی عشره چنانچه در قران کریم وارد کشته تلك عشرة کاملة و
مرتقاان که عدد زاید فضل مراج ان بر ین متحصل ادبجمع ی وص
وک وف ول وع وم وس یافته وازضرب ب در ن وار تحصیل
ی که سداسیة الحروف خماسیة المراتب امده خامس ان رابعه
است وثانیه حرف دقیقه اخیره وحرف ثانیه که مجردات حرف
قاهریت احاطیت وقیومیت ایجادیه جاعل ذات ومفیض وجود
علی الاطلاق است که نور هر نوری امده وازان رشح هر فیضی
کشته وظهور کل ان وانیات از جناب نور الانوار ومبداء المبادی است
و بهر شئ محیط امده ونسبت بجمله نظام وجود وهر ذره از ذرات
نظام کلی از جواهر واعراض در ترتیب نازل طولا وعرضا از ازل
الازال المبداء با ابد الاباد معاد بر سبیل اجمال وتفصیل جمیعا نظر بجد
جناب اقدس واجب بالذات جل ذکره حسبما یستوجبه کبریاء
حقیقت وراء مضعف ق بحسب درجه عدد آید فضل مراج
بر که کشته وراء مدار رابع دور خامس طبایع ومدار ثانی دور
ثالث مراتب اصول اعداد بحسب نسبت بقاف در دور مآت
بمنزله کاف شده نسبت بیا در دور عشرات خماسیة المراتب وسداسیه

الحروف نزد محققی تحقق پذیرفته ونزد طایفه برای عدد درجهٔ ضعف
درجهٔ قاف وعدد مالک کل موجود ومنعم از اسماء مقدسه مکرمه
الهیه فرام امده وباعتبار مجموع دو مرتبه درجه ودقیقه نزد قومی
متحصل کردیده دویست ویک که مساوی عدد منعم ونافع ومسبب
الاسباب ونزد بعضی دویست و دو که عدد ربّ وبر است تحقق پذیرفته
وچون ق حرف قاهریت احاطهٔ مطلقه وقیومیت ابداعیه علی الاطلاق
نسبت بانسان کبیر جلی ق شخص نظام مجموعی بما هو علیه از استجماع مراتب
کون واعداد وجود جملتها وتفاصیلها باعتبار جهت اجمال وتفصیل
معا از حیثیت کبریاء ذات احدیت وسلطان حقیقت وجوبیه فرام
امده وبر سنت حکم تضعیف رکشته که حرف ربوبیت جل سبحانه به
اقصی مراتب الاطلاق وشمول وسعت واحاطه ورجوع نظام وجود جملت
ودر تمام عوالم باسرها در اعتبار حیثیت اجمال وتفصیل جمیعا بحتا
فیاضیت قیوم حق وقاهریت فعالیت وسلطان احاطیت تعبیر فیاضی
از جهت مبداء ومنتهی وباعتبار علیت فاعلیه وغائیه وحیثیت اولیت
واخریت شده ونظر بجناب اقدس اعلی از جهت قیومیت وجوبیه و
لحاظ حقایق جایزات نیز بسبب فاقد طباع امکان ولیست ذوات ممکنات
فی حد انفسها الهالکة وذواتها الجایزة الباطلة وحقایقها الفانیه وحق
سبحانه واحد قهار مبدأ الکل ومنتهاه واول هر شی واخر ومنتظم امده و
از بیست وهشت حرف امهات حروف واصول عالم حرفی چهارده کشته

واز امهات حروف بیست وهشت سوره که به تنزیله بعدد اسماء حروف
شده ودران مصحف کردیده شش باقی واز ان کل ترکیب اسماء حسنی
الهیه امده بحسب جمیع اجزاء یا بحسب جزء غالب وسورهٔ توحید
مرکب کشته مکرر از شانزده حرف ودرین سدره کنوز حقایق ومکنون
از سرایر حکمت متعالیه ورموز دقایق از خفایای ملت مباهره انکشاف
پذیرفته نو در عدن بین که چون سفته شد ه سخن بین که در پرده
چون گفته شد ه بعضی از ارباب عرفان وکمال وصاحبان اسرار واهل
حال متولع کشته بکلام روحانی در قالب چهار مصراع شعر منزل در استجلاب
خیرات واستنزال برکات منزلهٔ عظیمه شعر عینان عینان لم یکتبهما
قلم ه وفی کل عین من العینین عینان ه نونان نونان لم یکتبهما قلم ه
فی کل نون من النونین نونان ه ومارایت که بسلک سبیل مخزابیان نایم
که عینان کنایه وتعبیر از دو حرف ابداع واختراع امده عین اول اشاره بابداع
وعین ثانی باختراع شده ومراد از قلم عقل فعال کشته ولم یکتبهما قلم اشا
امده بعجز وعدم قدرت عقل فعال بر ترقیم وابداع ذوات مجرده واختراع
صور ومواد هالکة الذوات وافاضهٔ وجعل مجعولات از مبدعات
ومخترعات وهر دو عین بنوع لم یکتبهما قلم کشته که ان عقل فعال
باشد زیرا که در سنت وشیمه ان ابداع ذات وجعل واعطاء وجود
وافاضه ممکن الذات جایز الوجود نیست بلکه امری مستاثر است بجناب
قیوم واجب بالذات جل سلطانه وبنوع تفرد ووجود نیست مکر عین

حقیقت ربوبی ومنبع وجود قیومی عظم مجده ولفظ فی کل عین من
العینین عینان اشاره امده برانکه در عین ابداع عالم عقل وعالم نفس که
عالم امر تعبیر ازان شده مرکوز کشته مشمول ومضمن کردیده که هر دو
عالم امر وکوره دهر تا اقصی مراتب عالم ملکوت که عالم حقیقت حمد و
عالم انوار عقلیه امده وهر یك ازین عالمین مشتمل شده بر عین عیون
خراره ومحتوی بر ینابیع انواع مختلفه از کل انهار شعلات اشعه وانزالات
انوار وتدبیر وفیوضات واما در عین اختراع عالم مولد وعالم صور مستقر
ومتمکن کردید که هر دو اقلیم بسایط عالم خلق وکون تا اصول عالم ملك و
شهادت شده که عالم سلطان طبیعت وعالم جواهر جسمانیه محقق بدین
ودر کل این دو عالم ینابیع انواع مختلفه مندرج امده واز انواع هویات
متکثره فراهم شده ونونان دو حرف اند کنایه واشاره از تکوین وتدوین
شده که در هر یك ازین نونین نونان دیکر عبارت از نون امکان
ذاتی واستعدادی ونون معالم دین مبین وشریعت سید المرسلین
اشتمال واحاطه یافته وهر دو نونان حوتان سباحان متحصل کردیده در
عین افاضه وبحر ایجاد لم یکتبهما کنایه از کتابت فعلی صنعتی کفته قلم
اشاره بعقل فعال شده فی کل نون من النونین که بنون تکوین ونون
تدوین معبر شده نونان اما در نون تکوین امکان ذاتی وامکان استعدادی
مطلوب افتاده واما در نون تدوین احکام معالم دین وقوانین سنن
شرع مبین وعلوم حقایق کون ومعارف عوالم کیان متحصل پذیر شده

١٥٣

سدرهٔ استضائیه بر مهندسان وادی عرفان وسد نشان طریق برهان مخفی
نماند که سمت نقل پذیرفته ان سید کونین صلی الله علیه واله وسلم ان المنزل
علی تسعة وعشرون حرفا وما انزل الله علی ادم الا تسعة وعشرین
حرفا وان لام الف حرف واحد قد انزله الله عز وجل علی ادم فی
صحیفة واحدة ومعه الف ملك ومن کذب ولم یؤمن به فقد
کفر بما انزل الله علی محمد علیه السلام ومن لم یؤمن بالحروف وهی
تسعة وعشرون فلا یخرج من النار ابدا وقد قیل فی تفسیر قوله سبحانه
الم ذلك الکتاب کانه قال یا محمد هذه الحروف ذلك الکتاب الذی
انزلته علی ابیك ادم بدانکه الف لینه ساکنه مخرجش ورای مخرج
همزه که الف متحرك است کشته ومخرج همزه اول واقدم واسبق و
اقصی مخارج که اقصی حلق است شده ومخرج الف ساکنه از جوف
اعلی جو وتصیا فضا امده از جهت علو یلی حنك کشته وتغایر حرف
بحسب تغایر مخارج بمنصهٔ تقرر جلوه کر کشته از مسالك اختلاف و
مناط تغایر وموجب عد حرفین از حروفی که عناصر الفاظ که زبر ودر
بمطلع طلوع خرامیده بعد از ان اولی مراتب بینات یعنی دقایق بصفه
صدور صادر شده واین ضابطه غیر منضج لا غناط قیاس بالف لینه
استحالت ابتداء بساکن ترتب پذیر کشته یا بجهت استعمال نیست بدین
کرانه اف حرف بایتلاف ومنزل حاصل از تضام منزلت شده کویا که
بینهما مصدر امده ونصد برام باین ساد مسد نصد بر باد یافته ودانستی

که علاقهٔ ارتباطیه قبل از این میانهٔ الف و لام اشدّ و اکد علاقات از جهات
عدیده تطرّق پذیرا آمده و نیز هر دو از حروف اسم ذات احدیت محضه
تحصّل یافته و عدد حروف یعنی کط مقوّم عدد لام و الف ساکنه
که بیست و نه آمده شده فلاجرم ضمّ الف بلام بالاعتبار تحقق کرده
و باعتبار آخر لام را در منزلهٔ الف نموده اند یعنی بعض الف لینه و لام
الف را کردانیده اند اسم او و الف اسم همزه کشته که آن الف متحرکه
است فلامحاله لام الف بحرف کرفته شده و باین اعتبار حروف بیست
و هشت معدود و محصور کردیده که عدد منازل قمر و مرتبه ثانیه
از اعداد تامّه و کمال ظهورئی عدد کامل شده و حرف عالم نفس بحسب
نسبت تأثیر و تدبیر و بعد همزه و الف لینه بحرف آمده و مجرّد اختلاف
بحرکت و سکون سبحج تغایر کردانیده نشده کویا که منذ اهل از تغایر
سبیل و تعاقب از اختلاف مخرج آمده این اُمید مخص غایز و مجرّد قول
فصل از آن و عامهٔ اهل علم تفسیر قاصر از تحصیل سخن ما کفته شد و تارةً
که سمیات حروف و حُدانی است و اسامی مرکبات دوعیه در
تنبیه لطیفه تقرّر یافته بحسب دلالت بر مُسمّی بجعل این صدور
اسم که اوّل ما یقرع سمع از اسم تحصّل پذیر کشته مکو الف ساکنه
در اوایل و مبادی اسماء و کلمات واقع نیکردد بجهت تعذّر ابتداء
بساکن و مستحیل آمده مکانی که اسم مستحدث کشته مثل بَسْمَلَه
و حَسْبَلَه و سَبْحَلَه و حَوْلَقَه و حَیْعَلَه و امّا الف اسم همزه شده یعنی الف

متحرکه چنانچه کفته میشود الف وصل که بر شاکلهٔ سایر اسامی فراهم آمده
و تارةً آنکه هرکاه متعدّی شود الف حرفی بر أسها تحقق می یابد اسامی
بیست و هشت مثل سمیات و اکر بعدد باشد خواهد بود عدد حروف
معجم بیست و نه عدد اسامی بیست و هشت زیرا که الف مَدّه و همزه
در انتهااش بسبیل اشتراک خواهد بود میکویم که مسلوب کالاستزاب
است بلچه که بنظر برآمد در آنکه الف بحسب مخرج و بحسب ما انهما
من عناصر الالفاظ بدو ضرب منفرد کشته ساکن که از آن معبّر بالف
لینه کردیده و موضوعٌ لها لام الف و متحرک مسماة بهمزه شده و امّا با
نظر از این دو جهت اختلاف بینهما معدوم و مسلوب المحقق
است و اصلا رتق بنصّه ظهور نرسیده و بحسب استحقاق اسم
و بحسب صورت رقمیّه و بحسب درجه جسدیّه و بحسب نوعیّت
عددیّه و همچنین بنا باشد که الف مطلقا منصح و مبیّن کشته در
آنکه روح جسد و مرتبه درجه آن محفوف بوحدت عددیّه شده
لامحاله بآنکه دلالت میتمایز بمرتبه افاضت الهیّه و جاعلیّت فیاضیت
قیاس بجوهر ذات عقل اوّل و احد عددی که اسبق مجعولات
و اوّل ابداعیات باهو هو بخصوصه آمده بعد از آن الف لینه
ساکنه مقاره معبّر از آن بلام الف کشته که احقّ بمرتبه نسبت جاعلیت
حقیقیه و افاضت ابداعیه غیر منکوره است از مراتب سابقه بر ذات
مجعول اوّل وجودات و اثبات است و الف متحرک از آن معبّر بهمزه شده

که نسبت جاعلیّت اضافیّه وافاضت نسبیّه معقول قیاس باضافه
مجعولیّت مجعول اوّل وصدور اضافی که حقیقت ان نسبت
منکوره متأخّر در مرتبه دو ذات منتسب جمیعًا متقرّر است فاستیقن
ذلك واستحفظ واحتفظ ولا تکوننّ من الغافلین نکتة ملکوتیة
بر کاشفان رموز وعارفان کنوز مستور نکشته که جمّ غفیری بلکه
سواد اعظم وجدّ افخم از اهل علم که نهایت انتظام وغایت استحکام
از اینان است اسماء حروف ابابجد را ثلاثیات دانسته واعتبار در
دقیقه نموده اند که کلّ از با و ها و حا و طا و یا و فا و را همزه بعد
بعد الالف وبعد از ان دقیقه زا با امده وتجدد متساوی درجه
ودقیقه کشته مانند سین وها در مرتبه بر جزای ساویست
وعدد مرتبه زای عدد امکان امده یعنی هیجده وهاساوی در
یا وطا اوّل مرکّبات اعداد شده ویا اوّل اعداد زایده که
دوازده است وفا هشتاد ودو ویا عدد رب امده چنانچه بر
قول اوّل عدد مسبّب الاسباب شده وعدد درجه اش مالك
کلّ موجود بدانکه مدّ وتشدید در حیّز جوهر ذات شده واما
نقاط وحرکات عناصر لفظ وبسایط ترکیب وحرکات اعرابیه
وبنائیّه متقاطع کلم بازاء مقولات اعراض ولوازم ماهیّات
وخواصّ صور وجبلّات طبایع وصفات ذوات وعوارض هویّات
از فرایض ماهیّت نوعیه تحقّق پذیرکشته یعنی کمالات اولی وثوانی

حقیقت که کمالات ثانیه باشد بحصول انجامیده ارشاد چهارم
١٦٣ در مراتب قضا وقدر وما یتعلّق بهما بر مدققان دقایق قضاء
سدره تبیانیه فکریه
ومتبحّران جادهٔ نقد ومحتفظان مسلك برهان ومحققان سبیل نظر و
غواصان وفتّانان صراط تشیید واستحکام اساس وبنیان کلّ شیءٍ
خلقناه بقدرٍ وذوّاقان طریق مستوی ومنهج مستعمل که خامه اصول
فریحه عقلیّه وقراره ادر وعیه سلیمه بر ایشان مقیم ومستقیم است که
جادهٔ انحراف واعوجاج را از خود مسلوب ومرفوع نموده مختفی ودر
پرده نهان خانه احتجاب منزوی نماندکه در قضاء وقدر مراتب شتّی
ومآرب عظمی مندرج ومضبوط کشته وطرفین موضّح وموشّح شده
وقضا محض انست که شیء از اعتبارات قدر در ان مضمّن ومختلط نبوده
باشد ونیز قدر محض انست که اصلا شیء از اعتبارات قضا بان مخلوط
نبوده باشد وکلّ واحد از مراتب متوسطه قدر است تا مرتبه متقدّمه
وقضا بقیاس تا مرتبه متأخّره ودر قضا قول عزیز حکیم وقضی ربّك
الّا تعبدوا الّا ایّاه بمنصّه ظهور جلوه کر کردیده ودر قدر ونحن قدّرنا
بینکم الموت بحسب ایجاب والزام تحقّق پذیرفته واما ایه کریمه فقضیهنّ
سبع سموات وکلام تنزیلیّه وقدّر فیها اقواتها بحسب اقتضای خلق
بمنصّه صدور موضح شده واما اعلام واخبار بمقتضای کریمه وقضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب واما قدر قال الّا امرأته قدّرناها من الغابرین
واز مراتب قضا وقدر کتاب محو واثبات وامّ الکتاب امده وشیخ محی الدین

الاطلاق درکتاب تدبیرات الهی نموده که امّ الکتاب لوح محفوظ از
تبدل وتغیر است ولوح محو و اثبات نفس کل امده و قدر اطلاق
بصور علمیه تفصیلی کشته و قضا صور علمیه اجمالیه که در حجر عست ابدا
وکلا اند در اصطلاح شایع بد و معنی اطلاق نموده اند یکی مرتبه
کتاب محو و اثبات را اطلاق بر شی تقضی و تجدّد مینمایند یعنی
زمان بمافیه از کیانات تدریجیه متخصصه بحدود زمانیه واوضاع
مکانیه که قدر متمحض عینی که ان قضا نیست باعتبار آخر و در ازا آن
امّ الکتاب بر متن دهر بمافیه از نظام وجود بحسب صریح الحصول
در متن اعیان تحقق یافته که قضاء عینی که قدر است نسبت بقضاء
علمی و قضا نسبت بموجودات عینیه زمانیه است و تارات اخری
بر قوای مدرکه از نفوس سماویه بانچه که دران منطبع امده از صور
ما فی القدر از جزئیات عالم خلق و تکوین و باین معنی قضا علمی و قدر
علمی بحسب اختلاف اضافتین و تغایر اعتبارین تحصل پذیر کردیده
و بازاء این امّ الکتاب لوح محفوظ آمده یعنی جواهر نوریه عاقله قدسیه
از مفارقات محضه و عقول فعاله بما فیها از صور موجودات بر انطباع
عقلی و سبیل تعقلی و نیز بکتاب مبین تعبیر کردیده بجهت تحصل کل ما فی
از صور منطبعه محفوظ و مصون از تغیر و تبدل و بجهت بودن ان کتاب
الهی مشتمل و محتوی بر صور جمیع موجودات بعدم تدریج و تعاقب
مثل کتاب اعظم وجودی و همچنین نسبت در اعیان ذوات و هو ثابت

جمیعا و نفوس سماویه را کتاب محو و اثبات مینامند بجهت وقوع انچه
دران منطبع کشته که بقدر تعلق داشته باشد از صور ما سیکون در
مستقبل از حوادث متقدره زمنیه و کاه کتاب محو و اثبات را زمان
میکویند بجهت تغیر و تبدل و تصرم و تجدد عالم کان و ان عالم طبیعت و این کتاب قدر عینی
امده بحسب اخیر و منقطع مراتب وجود در اعیان و بالجمله امر در کتاب
بخلاف امر در امّ الکتاب امده که ان قضاء اوّل کشته که تغیر و تبدل
محو و اثبات نمی‌پذیرد اصلا و باین معنی جواز بداء در قدر امده نه در
قضاء بد انکه بداء بحسب بعضی از مراتب قدر است در کتاب محو و اثبات
و در جزئیات و در عالم طبیعت قیاس بتغیر بعضی ببعضی نه بحسب
قضاء محض که نبوده باشد ان بقدر بشی از اعتبارات و نه در
امّ الکتاب و نه در کلیات و طبایع مرسله و نه در عالم امر و نه بقیاس
سکان ارض حیات و اقلیم قرار و ثبات و انوار عالم ملکوت فانّ ذلک
بجناب ربّک القدیر الاعلی العزیز العلیم لکن معلوم و متیقن امده
که نسخ در احکام تشریعیه تکلیفیه و وضعیه بود و صورت اتفاقا
نسخ حکم بعد از فعل و اتیان مکلف بان و نسخ حکم قبل از نهوض مکلف
بفعل ان بیسم که برشته ترقیم اوردم قبل از حضور وقت و تمکن از اتیان بفعل که
میانه علماء درین مذاهب کثیره و اختلافات جمّه غفیره واقع کردید چنانچه
در علم اصول فقه مقرر و مستبین شده و همچنین بداء در احکام تکوینیه
و تقدیریه بود و ضرب تحقق یافته بداء در مکون بعد از تکوین و افاضه

نظره پذیر بکنند

کون زمانی در اعیان و بداء در معتقد قبل از تکوین در اعیان و ایجاد هویّة العینیه در زمان و نیز در احکام تشریع و تکلیف که نامیده میشود انتهای حکم موقوت و انصراف ان نزد آمد مضروب و حدّ محدود و جب مدّی معتبر در اصل تشریع و غایت مضمنّه در نفس خطاب نسخی بلکه نسخ تحقق میباید در انچه که مرجی باشد دَوْم و ظن استمرار ان و همچنین در احکام تکوین و تقدیر کننده میگردد در انقضاء آت عادیه و انصرامات طبیعیه که شی ازین بداء است و مصطلح شده باستعمال [ردیف] قضا بداء در آجال اختراعیه غیر طبیعیّة با جال از آجال و در خوارق عادانی که و غیر موقت
بر خلاف مذهب طبیعت بعدم ما یجری از معتقدات کون و فساد از ایشان بیان صُراح دین برای اهلان و اظهار مُرتحق نزد جز به و این از جله جیزیست که اصلاح از آن نیست بدانکه اشاعره مثنی نموده اند بر انکه قضایای الهیه اراده ازلیه متعلقه باشیا آمده علی ما هی علیه فیما یزال و قدر قیومی ایجاد شی آمده بر قدری مخصوص معین در ذوات و صفات و افعال بحیثیتی مذا قشان کشیده بانکه جمیع اشیا بر و مترتب کننده و مخالف اوست و فرقه مستقیمه واضحست بر انکه قضا و قدر بر دو ضرب تقرر یافته علی باعتبار وجود اشیاء در علم و عینی باعتبار تقرر اشیا بالفعل در اعیان بعد از ان دخول امور معتبره در قضا و قدر بر سه ضرب یکی انکه کل محصل اینده
نظام وجود متسق آمده یعنی انسان کبیر منظور الیه از حیثیت تشخصیه کلیه و وحدانیت اتساقیه و دوّم ابداعیات عالم امر سیم تکوینیات عالم

خلق

155

خلق در ان لحاظ تشریح و نظام کبیر واحد متسق تحصل یافته اما قضا سبب [ابده] نسبت باو علمی فقط تطرق پذیر شده بحسب ظهور ان در علم قیومی بان از جهت علم جل مجده بذات احدیت خود این علت فاعله تامه او کرامیده کننده و مستتب آمده علم تام بان و بحصول اتمّ نظام کامل و سعت طباع امکان فاعلیت الهی و وجود مقتضی متأخر است ازین قضا علمی متعلق [الاشیاء و المسلم] باو بد و بخوا تاخر یعنی تأخر ذاتی بحسب مرتبه و تأخر دهری بحسب [حدوث] در دهر و قدر معتبر قیاس باو عینی آمده فقط بحسب ترتب وجود ان در متن دهر محاق واقع بعد از لیسیت در مرتبه ذات و بعد از عدم صریح در دهر بر علم و عنایت عظم ذکره و قضا و قدر سوای این نحوین فرام نیامده قیاس بوجودین عینی در دهر کو یا تفصیل وجود علمی متعین در علم تام الهی بذات واحدیت مطلقه شده که صورت علمیه جمیع [موجودات] و جواهر امریه و ما معها از سایر انچه جعل فرموده بدون ماده عنصریه پس شامل گشته ما سها از صور علمیه و نفوس و اجرام فلکیه و قوی منطبعه قایمه بان بحیثیتی که صدق سلوب المادیت داشته باشد اگرچه از مواد فلکیه و هیولیات مخالفة بالنوع بوده بنحوی که اعتضاد هر نوعی در تشخص بوده پس بدون ماده و فطرت در متن دهر ابدی خواهد بود نه زمانی لیکن بان قضا علمی بحسب وجود ان در الهی باشد و مستتب است بعلم و عنایت او ابداع و صنع و اخراج از لیسیت مطلقه ذاتیه با قصی فعلیت وجود و تقرر از کتم عدم صریح بفضای وجود در متن دهر و قضای

عینی بحسب اعتبار صدور از باری فاطر و خروج از لیس مطلق بسوی
ایس بالفعل و از عدم صریح بوجود در دهر از تلقای الهی در ضمن نظام
کل و وجود جملی منسق وحدانی جملةً و قدر عینی بحسب اعتبار صدور
و وجود و اثبات از حق قیومی در دهر از حیثیت خصوصیات هویات
بتفصیل بدون حیثیت اعتباری آن در ضمن نظام کل واحد باتساق
جملی ابتداعی بجوهر عقلی آمده و ما سمهاد قضا و قدر در مرتبه واحده
در اعیان عوالم عقلیه و اما کیانات زمانیه از جسمانیات هیولائیه
و ما سمها بقضها و قضیضها مضمن و مندمج در تحت قدرت که
عبارت از مرتبه تفصیل اشیا است کو دیده محمد بن احمد بن هیثم
شامی از حضرت فاتح الاوصیا علی مرتضی علیه السلام سوال
نمود در آنکه مسیر او بشهر شام بقضا و قدر حق قیومی حصل و محقق
پذیرفته آنحضرت بسمع المخلصین بشنوانیده بتقریر برآورده وَالَّذِي
فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا وَطِئْنَا مَوْطِئًا وَلَا هَبَطْنَا وَادِيًا إِلَّا بِقَضَاءِ
اللهِ وَقَدَرِهِ و بعد از آن بجهه سوال در آمد أَعِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ
عَنَائِي مَا أَرَى لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا آنحضرت بمعرض جواب در آمده
فرمود مَهْ أَيُّهَا الشَّيْخُ لَقَدْ أَعْظَمَ اللهُ أَجْرَكُمْ فِي مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ
سَائِرُونَ وَفِي مُنْصَرَفِكُمْ وَأَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ وَلَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ
حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهَا مُضْطَرِّينَ بعد از آن استفسار از
آنحضرت نمود وَكَيْفَ وَالْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ سَاقَانَا پس در جواب

آنحضرت بکلام بلاغت نظام راند وَيْحَكَ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا
وَقَدَرًا حَتْمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ
الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَلَمْ تَأْتِ لَائِمَةٌ مِنَ اللهِ لِمُذْنِبٍ
وَلَا مَحْمَدَةٌ لِمُحْسِنٍ وَلَمْ يَكُنِ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْمَدْحِ مِنَ الْمُسِيءِ وَلَا الْمُسِيءُ
أَوْلَى بِالذَّمِّ مِنَ الْمُحْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَجُنُودِ الشَّيْطَانِ
وَشُهُودِ الزُّورِ وَأَهْلِ الْعَمَى عَنِ الصَّوَابِ وَهُمْ قَدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَمَجُوسُهَا إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا وَكَلَّفَ
يَسِيرًا وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا
وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبًا وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ
عَبَثًا وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ و بعد از آن سائل سوال نمود که فما
الْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ اللَّذَانِ مَا سِرْنَا إِلَّا بِهِمَا پس در جواب فرمود آنحضرت
که هُوَ الْأَمْرُ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَالْحُكْمُ وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
و مناسب این مقام و موافق این مرام دیدم ایراد کلام و فقرات چند در
مسئله عویصه جبر و اختیار و ابراز و اظهار و تبیین و تصحیح ما هو
الحق الحقیق بالتصدیق و الحری بالتحقیق تا کافه انام از فیض و رشح لطائف
و غوامض و دقائق او مستفیض و مسترشح گردیده در جاده عدل
حق مستقیم ثابت گشته میل و انحراف بطرفی افراط و تفریط ننموده ندیدا نکه
فرقه مجبره که عبارت از اشاعره و من فی حزبهم آمده قائل و ذاهبند

ح
وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ
ح
وَالْبُهْتَانِ

بآنكه هر شيء در نظام وجود محصّل و متحقّق ميگردد از خيرات و شرور و ذوات
محض قضاء حق سبحانه و تعالى مستند نه و قدر او جل شأنه من غير مدخلية
ما للقدرة الانسان و ارادته في شيء من افعاله بل لممكن ما من الممكنات
في شيء ما من الاشياء اصلاً و برخي ديگر كه عبارت است از معتزله و من
في طبقتهم برانند كه افعال و اعمال از خيرات و شرور كه از عباد بمنصّه
صدور ميرسد ايشان مستقل و متمكن اند در اصدار و مستغني
و منفكي از واجب قيوم اند و از طرق عامه و خاصه روايتي بمنصّه ظهور
انجاميده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم القدرية مجوس هذه
الامة و لعنت القدرية على لسان سبعين نبيا و اختلاف و تنازع
نموده اند فئتان متخاصمان در تعيين و تمييز قدريه كه ارادهٔ حضرت
بكدام از فريقين متعلق و منوط آمده فئه اخيره كه عبارت از معتزله
است حمل نموده اند بر آنكه مقصود حضرت از قدريهٔ مذمومه در
حديث فئه اشاعره اند صحيح اطلاق لفظ قدريه بر ايشان بنسبت
و اسناد ايشان آمده جميع خيرات و شرور را بقضا حق سبحانه و تعالى
و قدر او بعدم مدخليت ايشان را اسناد داشته اند و فئه سابقه حمل نموده و مذهب الاستقلال
اند كه مراد حضرت از قدريه ذم معتزله است و مابه التصحيح الاطلاق قدريه
بر ايشان بجهت كه دانيدن ايشانست عباد را مستقل و قادر در اصدار
اشيا و توغل و مبالغه در نفي قضا و قدر داشته اند و جمعي برانند كه مراد ذم اصحاب
اعتزال آمده و آنچه مستنبط از منطوق محمول اين حديث ميگردد كه اثبات

مجوسيت

١٥٨ مجوسيت براى ايشان نموده مشعر و منبي گشته بر آنكه جماعتي از معتزله
باشند كه مستقل ميدانند عباد را در اصدار اشياء از خيرات و شرور
و مثبت اند براى خود جايزات و ممكنات مانند افعال و اعمال انسانى
مبدأ اى غير واجب بالذات جل سلطانه مثل عباد همچنانكه مجوس قائل
و ذاهبند بوجود مبدئين مبدئي براى خيرات و مسمّى بيزدان
گردانيده و مبدئي براى شرور و او را مسمّى باهرمن ساخته اند
و اما جمعي كه اسناد و ارتباط مينمايند جملهٔ ما في نظام الوجود و عالم
الامكان را ايجاب كبرياى مطلق من غير اثبات تاثير ما و مدخلية ما
لغيره سبحانه و تعالى في ذرة من ذرات الوجود اصلا تشبيه و حمل
مجوسيت و ثنويت بر ايشان وجه ظاهر و مستحسن اولي الالباب
نيامده و جدّ لهامي قدوه عيلم قدس الله نفسه القدسي در كتاب ايقاظات
اين ترجيح را مرجح ساخته بيان فرموده و لا بأس بايراد كلامه طيب
الله ضجيعه قلت اولاً لا يستراب في ان الفريقين المتخاصمين
متفقان و في شرح رسالة العلم و آنچه محض صواب و حاق تحقيق
و جواب از قولين آمده حديث شريف ائمه طاهرين و تبليغ علوم
حق دين مبين است كه لا جبر و لا تفويض بل امر بين امرين
و نيز حديث مروي از طريق رئيس المحدثين ابي جعفر الكليني رضي
الله عنه في جامعه الكافي و از طريق عمدة الاسلام صدوق ابي جعفر
بن بابويه رضوان الله تعالى عليه في مسنده المعروف بكتاب التوحيد

عن يونس بن عبد الرحمن عن غير واحد عن ابي جعفر وابي عبد الله
عليهما السلام قالا ان الله ارحم بخلقه من ان يجبر خلقه على
الذنوب ثم يعذبهم عليها والله اعز من ان يريد امراً فلا يكون
قال فسئلا هل بين الجبر والقدر منزلة ثالثة قالا نعم
اوسع مما بين السماء والارض وايضاً من طريقهما عن ابي
عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
من زعم ان الله تعالى يأمر بالسوء والفحشاء فقد كذب على
الله ومن زعم ان الخير والشر بغير مشية الله فقد اخرج
الله من سلطانه ومن زعم ان المعاصي بغير قوة الله فقد
كذب على الله ومن كذب على الله ادخله النار وفي شرح
رسالة مسئلة العلم حيث قال وكل فعل يصدر عن فاعل بسبب
حصول قدرته وارادته فهو باختياره وكل ما لا يكون فهو ليس
باختياره وسوال الثاني انه بعد حصول القدرة والارادة هل
يقدر على الترك كقول من يقول الممكن بعد ان يوجد هل يمكن ان
يكون معدوماً حال وجوده ومحال ان يكون قدرته انما تحصل بقدرته
والا لتسلسل واما الارادة فربما تحصل له بقدرته وارادته وارادة
سابقة كالمتروي في طلب اصلح الوجوه فانه بعد علمه بالوجوه
يقصد الى فرض وقوع واحد منها بفكره الذي يصدر عنه ايضاً
باختياره لينكشف الصلاح والفساد فيها فتحصل له الارادة

بايراه

159

بايراه اصلح وهذه الارادة مكتسبة له اما اسباب كسبها وهي
القدرة على الفكر والارادة والعلوم السابقة فبعضها تحصل
ايضاً بقدرته وارادته لكنها لا تتسلسل بل تنتهي عند اسباب لا
تحصل بقدرته وارادته ولا شك ان عند الاسباب يجب الفعل
وعند فقدها يمتنع فالذي ينظر الى الاسباب الاول ويعلم انها
ليست بقدرة الفاعل ولا بارادته يحكم وهو غير صحيح مطلقاً لان
السبب القريب للفعل هو قدرته وارادته والذي ينظر الى السبب
القريب يحكم بالاختيار وهو ايضاً ليس بصحيح مطلقاً لان الفعل لم
يحصل باسباب كلها مقدوره ومراده والحق ما قاله بعضهم
ولا جبر ولا تفويض ولكن امر بين امرين سطاوي ومحاوي اين
كلمات باهرات صريحة الدلالات واضحة البينات آمده بر تصحيح
وتصوير مرتبه ومنزله متوسطه بين طرفي الافراط والتفريط ظاهر مي
وسطحيين از معتزله واشاعره كه فرقه جبريه ملحوظ لحاظ خود اسباب
بعيده را كردانيده حكم بعدم مدخليت تاثير قدرت عباد نموده
اند وفرقه قدريه منظور نظر خود اسباب قريبه وقوع افعال واعمال
از استنباط واهتزاز جوارح وآلات بدنيه وشوقيه وساير انها را
ساخته حكم بعدم مدخليت قضا وقدر واسباب بعيده نموده
اند وفرقه حقه ناجيه حاوي وجامع مرتبتين از اسباب قريبه وبعيده
كرديده قائل ومعترف بكلمه طيبه لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين كرديد

وذلك لان مبنى المبادى القريبة لافعال العباد على قدرته واختياره
والمبادى البعيدة على عجزه واضطراره فالانسان مضطر في صورة
مختار ومختار في صورة مضطر كالقلم في يد الكاتب والوتد في شق
الحائط وفي كلام العقلاء قال الحائط للوتد لم تشقني قال سل من
يدقني والحاصل ان الاحاديث المتظافرة المتباهرة بالتنصيص عليه
عن سادتنا الطاهرين خزنة اسرار الوحي وحملة انوار الدين صلوات
الله وتسليماته عليهم اجمعين اخبار جمة معتبرة الاسانيد متواترة
المعنى دالة على ما افدنا المستفيدين وافتينا المستفتين بدانكه ابحاثها
وارد لدى الجمهور دانست كه ابو الحسن بصري از معتزله سالك مسلك
وسائر بسيرا نگشته كه افعال واعمال عباد موقوفست بر دواعي وهركاه
متحقق ومتحصل كردد قدرت ومنضم ومزدوج ايد بسوي او داعي
مجموع داعي وقدرت علت موجبه وقوع افعال كرديده تخلف ممتنع
وغير مسوغ آمده وابن نظام الانطباقست بمذهب حكما ومختار امام
الحرمين ونيز ذاهب آمده كه افعال عباد بوقوع انجاميده ميشود بقدرت
واراده اش ايجابا وهمچنين ابو اسحق الاسفرائني رستي نموده براينكه وقوع
فعل بمجموع قدرتين الهيه كامله وبشريه ناقصه آمده وختام المحصلين وحامل
عرش التحصيل والتحقيق يقول لا خلاف بين الحكماء والمعتزلة في هذه
المسئلة وما تم به في ذلك الا بتاع من بعده من المحصلين وذكر الامام
الرازي وتبعه بعض المعتزلة ان العبد عندهم موجد لافعاله على

سبيل الصحة والاختيار وعند الحكماء على سبيل الايجاب بمعنى ان الله تعالى
يوجب للعبد القدرة والارادة ثم هما يوجبان وجود المقدور وانت
خبير بان الصحة انما هي بالقياس الى القدرة واما بالقياس الى تمام القدرة
والارادة فليس الا الوجوب وانه لا ينافي الاختيار ولهذا صرح المحقق
في قواعد العقائد ان هذا مذهب المعتزلة والحكماء جميعا وقال في
التلويح تبيينا وشرحا لقول صدر الشريعة وهو من فضلاء المعتزلة وهذا
الجبر افراط في تفويض الامور الى الله تعالى والقدر تفريط في ذلك والحق
اي الثابت في نفس الامر هو الحق اي الوسط بين الافراط والتفريط على
ما اشار اليه بعض المحققين حيث قال لا جبر ولا تفويض بل امر بين
امرين از جمله مستبعدات آمده كه امام المتشككين ترويج اصحاب خود
نموده در مطالب عاليه وسائر كرديده بنظر خود مسير مذهب اهل
تحقيق در بين مقصد ومرصد وحال آنكه از فاضل تفتازاني حكايت
نموده در شرح مقاصد باين عبارت ان حال هذه المسئلة عجيبة فان
الناس كانوا مختلفين فيها ابدا بسبب ان ما يمكن الرجوع اليه فيها متعارضة
متدافعة فمعول الجبرية على انه لا بد لترجيح الفعل على الترك من مرجح
ليس من العبد ومعول القدرية على ان العبد لو لم يكن قادرا على فعله
لما حسن المدح والذم والامر والنهي وهما مقدمتان بديهيتان ثم من
الدلائل العقلية اعتماد الجبرية على ان تفاصيل احوال الافعال غير معلومة
للعبد واعتماد القدرية على ان افعال العباد واقعة على وفق قصودهم

ودواعیهم وهما استعارضان الی اخر ما قال واین نوع از مقالات متشتتة
متزلزله مستلزم ومشعر گردیده بر عدم تثبت وتشبث او بمذهب حق
حقیق بتصدیق واعتدال بطرفی افراط وتفریط ومعول علیه ومرکون
الیهی که نقل نموده جهت فتنان متخاصمان مسلوب التاهب وصلاحیت
معوّل علیه ایت داشته در غایت ونهایت ظاهر السقوط امده بواسطه
انکه افتقار مرجح من خارج غیر مصادم ومصادم مرالتمانع امده بودن
قدرت عبد واراده او ما یتوقف علیه فعله ووجوب فعل بقدرت
واختیار نافی بثبوت وتحقق نگردیده بلکه منافی ومستحیل گشته بر
ثبوت بتة وانچه برشته ذکر درامد از معتمدات ایشان غیر خفی الوهن
اهون من بیت العنکبوت عند المتبصرین امده واز مطاوی ومطاوی
وبواطن وظواهر احادیث معنعنه از طریق خاصه وعامه از جناب
اقدس مصطفوی واز مراکز دوایر هدایت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین استنباط واستخراج مذهب حق وسبیل مشتق میتوان
نمود ومن طریق الصدوق فی جامعه المسند فی التوحید قال مر امیر
المؤمنین علیه السلام بجماعة بالکوفة وهم یختصمون فی القدر فقال لمتکلمهم
أباللهِ تستطیعُ أم مع اللهِ أم من دونِ اللهِ تستطیعُ فلم یدرِ ما یردُّ
علیهِ فقالَ امیرُ المؤمنینَ علیهِ السلامُ إن زعمتَ أنّکَ باللهِ تستطیعُ
فلیسَ لکَ من الأمرِ شیءٌ وإن زعمتَ أنّکَ مع اللهِ تستطیعُ فقد زعمتَ
أنّکَ شریکٌ معهُ فی ملکِهِ وإن زعمتَ أنّکَ من دونِ اللهِ تستطیعُ فقد

ادّعیتَ الربوبیّةَ من دونِ اللهِ عزّ وجلَّ فقال یا امیرَ المؤمنینَ لا بل
باللهِ أستطیعُ فقالَ أما أنّکَ لو قلتَ غیرَ هذا لضربتُ عنقَکَ حاصل معنا
انکه وقوع وصدور افعال عباد منوط ومربوط ومستند امده بمبدأ اول
جل ذکره من حیث انه علة العلل ومبدأ المبادی وبعباد من حیث ارادتهم
واختیارهم ومباشرتهم واکتسابهم وجزء اخیر لعلة وقوع هذا الفعل
که ریشه صادق گشته نسبت بافعال صادره از وی که اکثر مباشران افعال است
نکرده تحقق بمیسّرهم وخواهشت نبود دخول واندماج افعال واعمال در تحت قضاء
بُعید منسج ومنزع
وقدر ربانی متصور نیامده وتفاوت وشدت وضعف وتنقص وتزاید
مراتب ودرجات عباد در ضمن وتحت قضا وقدر حاصل نگشته بنا بر اختلاف
واهتزاج استعدادات ایشان امده که مادّة یزیدی مستحدث شرور
وسخطات بوده در قضا وقدر الهی جریان شریّات ونکالات او نفاذ یافته
که خیرات نظام وجود بجمیعها وکمالات فرایض ونوافل باسرها من الذوات والصفات
والاخلاق والملکات والافعال والاعمال بالذات از اراده حقه قیومیه
واجبیه ورحمت فیاضه واسعه وخیریت محضه تامه ووهابیت
نعاله دائمه است امّا مستنبطات ومجعولات مبلغ استحقاقات مواد
ومهیات استفاضه از جناب کبریای حق بجد سلطنه مینمایند فامّا الشرور
والالام والنقائض والاثام فمن تلقا سوء الاستعدادات ونقص
الاستحقاقات وتزاحمات آذهاط الهیولانیات وتصادمات سکان
سواد عالم الظلمات لا من بخل الفیض وضنانة الجائد او عجز من القدرة وقصور

فی الافاضة تعالی جناب الفیاض المطلق عن ذلك كله علواً كبيراً و این از قول
کریم در تنزیل حکیم سمت ورود یافته ما اصابك من حسنة فمن الله
و ما اصابك من سیئة فمن نفسك دلیجه از تفتیش بالغ و فحص سابغ در
مرآت قوت عالیه از مبادی متعالیه انطباع و منتقش گردیده و در لوح تعلیم
برشته انتظام تقریر و سمط تحریر کشیده میشود آنست که در انسان قوتهای
اصلی چند مودع گشته که بعضی از آن مبدء تاثیرات و مطلع تحصیلات
و منبع تخیلات میکردند که صاحب قوت را در آن هیچ اراده و اختیاری
نیست مثل قوای هاضمه و دافعه و ماسکه و جاذبه و سایر قوای نباتیه
که بواسطه استیفاء اصل نظام وجود جسدانی منزود و متمم آمده و بعضی
از آن مبادی و مطالع افعال و اعمال میکردند بوساطت قدرت و اراده
و اختیار و نسبت احتیاج و افتقار در کلام الفوتین بجناب اقدس
ربوبی سوابق آمده که جمیع در سلسله اسباب و مسببات منتهی
بجناب مسبب الاسباب گردیده اکتساب و اقتباس وجود و قدرت
از موجود حقیقی قیومی و قادر بالذات ربوبی مینمایند پس توقف
صدور و حصول برخی از اعمال و افعال باراده و جهد و قدرت
او منافی و مخالف قول شریف ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن
نیامده و فواید تکالیف و اوامر و نواهی و مدائح و مذامیم و ذکر مثوبات
و عقوبات انبعاث و انتهاض در انگیختن قوت و شوق و قدرتی است
که مبداء حقیقی و موجد تحقیقی در و بطریق تودیع تحصل پذیرانده که

و عدد و عید الهی مبدأ و مطلع شوق و نهوض او گشته احداث اراده
که باعث او بر طلب و جد و جهد و سعی گردیده اشیائیکه مشیت ازلیه
و اراده قیومیه بآن متعلق گردیده بمنصه حصول و وقوع جلوه گراید
و کلا وجود قوای و افعال و ارادی در سلسله معلولات واجب الوجود
تعالی اسمائه مترتب و منتظم است و تسبب قوتهای او افعال او را بتقدیر
الهی و مشیت سبحانی آمده برآنچه قضای ربوبی و تقدیر قیومی برآن جریان
و انفاذ یافته پس اگر این اسناد و ارتباط بجناب حق را بجبر تعبیه و تعبیر
نموده اطلاق مجبور بر انسان کرده اند بعد از ادراک حقیقت معنی وسائط
و شرایط و روابط هیچ مضایقه و مایه النزاعی نیست اما اگر بعضی از عادرایند
که این افعال و اعمال بغیر نهج مذکور و طریق مسطور مستند بمصنع قیومی
جل جنابه است بالملل و هذیان بوده از درجه نقل و استماع هابط و منحط
آمده تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً و همچنین اگر عباد را مستقل براسه دانسته
بالکلیه اسباب قضا و قدر و مشیت و اراده الهیه را مطلقا داخل در
صدور و حصول ندهند کما یقول القدریه المفوضة المسمین حکایت
العباد و انما یحیلهم الی قدرة العبد و ارادته علی الاستبداد و الاستقلال
من غیر افتقار لها فی الوجود الی القیوم الواجب بالذات جل سلطانه و لا
استناد لها بآخرة الی قدرته و مشیته و قضائه و قدره تعالی شانه از جاده صراط
مستقیم و سبیل مستبین ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
طریق میل و انحراف ورزیده داخل فئه ضاله خواهند گردید و من لا اخا

الواردة عن اهل بيت العصمة وخزنة اسرار الوحي من طريق الصدوق
في جامعه المسند من التوحيد وفي كتاب عيون اخبار الرضا قال
حدثنا ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثنا ابي عن ابائه
عن الحسين بن علي عليه السلام قال سمعت علي بن ابي طالب عليه السلام يقول
الاعمال على ثلث احوال فرائض وفضائل ومعاصي فاما الفرائض فبامر الله
تعالى وبرضاء الله وبقضاء الله وبتقديره ومشيته وعلمه واما الفضائل فليست
بامر الله ولكن برضاء الله وبقضاء الله وبتقديره ومشيته وبعلمه واما — بمشيئة الله وبعلم الله
المعاصي فليست بامر الله ولكن بقضاء الله وبقدر الله وبمشيته وبعلمه — علمه
ثم يعاقب عليها ومن طريق الكافي قال سالت اباعبد الله عليه السلام
هل للعباد من الاستطاعة شيء قال فقال لي اذا فعلوا الفعل كانوا
مستطيعين بالاستطاعة التي جعلها الله فيهم قال قلت وما هي قال
الآلة مثل الزاني اذا زنا كان مستطيعا للزنا حين زنا ولو انه ترك الزنا ولم يزن كان
مستطيعا لتركه اذا ترك قال ثم قال ليس له من الاستطاعة قبل الفعل قليل
ولا كثير ولكن مع الفعل والترك كان مستطيعا قلت فعلى ماذا يعذبه
قال بالحجة البالغة والآلة التي ركب فيهم ان الله لم يجبر احدا على معصية
ولا اراد ارادة حتم الكفر من احد ولكن حين كفر كان في ارادة الله ان
يكفروا وهم في ارادة الله وفي علمه ان لا يصيروا الى شيء من الخير قلت اراد
منهم ان يكفروا قال ليس هكذا اقول ولكني اقول علم انهم سيكفرون واراد
الكفر لعلمه فيهم وليست ارادة حتم انما هي ارادة اختيار — اختيار

[redacted]
[redacted] مقصود عدم استطاعت سابق بر حصول و تعزای کلام بلاغت ترجمه حضرت
قبل از فعل قدرت عبد بر فعل قیاس بنظام جلی نموده بعدم قدرت بجهت
حال نفس کرده باعزل نظر از نظام وجود یا قدرت شیء مستتم باستجماع شرایط
واستتمام منتظرات جیگانه اصل قدرت مستویه نسبت بوجه جانب فعل
از فعل و ترک نموده باقطع نظر از سایر شرایط و منتظرات این نفی قدرت
قبل از حصول فعل چنانچه اشعریه ذاهب اند نیامده و از طریق عیون
اخبار الرضا در صحیح عالی الاسناد برشته ترقیم آمده حدثنا عبد الواحد
بن محمد بن عبدوس العطار رضی الله تعالی عنه قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة
النیسابوری عن حمدان بن سلیمان النیسابوری قال سالت الرضا علیه السلام
عن قول الله عز وجل فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن
یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا قال من یرد الله ان یهدیه بایمانه في
الدنیا الی جنته ودار کرامته یشرح صدره للتسلیم لله والثقة به والسکون
الی ما وعده من ثوابه حتی یطمئن الیه ومن یرد ان یضله عن جنته ودار
کرامته في الآخرة لکفره به وعصیانه له في الدنیا یجعل صدره ضیقا حرجا
یشک في کفره ویضطرب من اعتقاده قلبه حتی یصیر کانما یصعد في
السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون و اینجا وارد میاید — آن که
جل سلطانه از تمثیل بجهت سبیل نمودن وجه سلک جاری گردانیده و در کشاف بحیطه
تقدیر فنه یجعل صدره ضیقا حرجا منع الطاف مینماید تا که قساوت

قلت إنّ عیسی خلق من الطین طیراً ... بنبوّته والسامری ... خلق عجلاً جسداً

قلبی غصل یابد و از قبول حق بنوت تحقق حاصل نمی‌آید ازان مشبّه
گردد ایمان داخل تحمل نمیشود و ضیّق صدره ضیقاً بتخفیف و تشدید بیان آمده و
حرجاً بکسر و حَرَجاً بفتح وصف بمصدر گشته کأنّما یصّعّد فی السماء
کأنّما بر او اول امر اعظم ممکن زیرا که صعود سماء مثل آمده در آنچه که ممتنع و
مُبعد میگردد از استطاعت و تضیق از هم متعذّره و در تفسیر بیضاوی
وقیل معناه کأنّما یتصاعد الی السماء نبوّاً عن الحق وتباعداً فی الهرب منه
وچنانچه ابنا فرموده علیه السلام بین از ضیق صدر و جاش روع و اضطراب
قلب از فزع هجوم شک و وجیب فقدان یقین گشته چنانچه گفته تصعّد است
در سماء از ارتعاد فرایص و خفقان فؤاد از مخافت تسقّط و خشیه سقوط
و در طریق کافی در صحیح عالی الاسناد در سلک ترقیم آمده عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من صحّة یقین المرء المسلم ان لا یرضی الناس
بسخط الله ولا یلومهم علی ما لم یؤته الله فانّ الرزق لا یسوقه حرص
حریص ولا یردّه کراهیة کاره ولو انّ احدکم فرّ من رزقه کما یفرّ
من الموت لادرکه رزقه کما یفرّ من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه
الموت ثمّ قال انّ الله بعدله وقسطه جعل الرَّوح والراحة فی الیقین
والرضا وجعل الهمّ والحزن فی الشک والسخط ... کلام
... حدیث ... آمده عجب این در رزق جسمانی جسد
که در نزد عوام و جاهر سره ... آمده و رزق عقلانی روحانی
که ازان در نفس بل که ... شده و رزق ... خبر و ابقی ... واحد

و نسبت واحده آمده مگر آنکه اهتمام برزق جسمانی و صرف عمر و بذل
مجهود در طریق تحصیل و سلوک توسیع امر خسیس دنیوی آمده و ترّهّد
گشته در آن موضوع کشفه نجس و تکلّف از جهاد و آثار رزق عقلانی خطب
منهج سلکه محثوث علیه مرغّب فیه مفروض بر ذمّه عقل و قف شرائع
حقّ و ازواق سنّت آمده و بر سبیل در آن و اکثار در ترقیه در کافی از اسید
بن مرار عن یونس بن عبد الرحمن وارد گشته قال قال لی ابو الحسن الرضا
علیه السلام یا یونس لا تقل بقول القدریّة فانّ القدریّة لم یقولوا بقول اهل
الجنّة ولا بقول اهل النار ولا بقول ابلیس فانّ اهل الجنّة قالوا الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله وقال اهل النار ربّنا غلبت
علینا شقوتنا وکنّا قوماً ضالّین وقال ابلیس ربّ بما اغویتنی فقلت والله
ما اقول بقولهم ولکنّی اقول لا یکون الّا ما شاء الله واراد وقضی وقدّر
فقال یا یونس لیس هکذا لا یکون الّا ما شاء الله واراد وقدّر وقضی یا
یونس تعلم ما المشیّة قلت لا قال هی الذکر الاوّل فتعلم ما الارادة قلت
لا قال هی العزیمة علی ما یشاء فتعلم ما القدر قلت لا قال هی الهندسة
ووضع الحدود من البقاء والفناء قال ثمّ قال والقضاء هو الابرام واقامة
العین قال فاستأذنته ان اقبّل رأسه وقلت فتحت لی شیئاً کنت عنه
فی غفلة و انچه تمام حدّ علم و تحقیق در رساله دربن مرصد بتقریر اورده
و بر رشته انتظام در سلک بیان تحریر نموده فصل نهم در انچه حاصل این
مباحث است درین مطلوب و حلّ بعضی شبهها مذکور از بن بحث علم

شقاوتنا

بحثها

شد که مردم را قوتها هست اصلی که در او آفریده اند و بعضی ازان بارادت
واختیار او و مبادی بعضی افعال اوست و بعضی مبادی قوتهای دیگر هم
ازان او میشود مانند ادراک که مبدأ شهوت و غضب و دیگر قوتهای
شوقیست تا ازین قوتهای اصلی و حادث او اقتدری و ارادتی
حاصل میشود که با وجود هر دو صدور افعال ارادی از و واجب باشد
و با عدم هر دو یا یکی ممتنع و قدرت و ارادت او اسباب افعال او اند
همچنانکه هاضمه سبب هضم او بل همچنانکه آتش سبب احراقست
و قدرت و ارادت مستند بدیگر اسباب و جمله با کثرت و اختلاف
در سلسلهٔ احتیاج بسبب اول که واحد حقیقی و واجب الوجود لذاته
است و مسبب الاسباب است پس گوییم که مراد ما ازانکه مردم مختار اند انست — مختار است (نـ ر)
که قادر اند بر آنکه بعضی افعال ازو بحسب ارادت او و جهد او صادر شود — قادر است (نـ ر)
و ظاهر شد که فایدهٔ تکلیف و امر و نهی و مدح و ذم و ثواب و عقاب
انست که او را شوقی انگیخته شود بطلب کمال که آن شوق مبدأ ارادت
او باشد و آن ارادت باعث او بر طلب و جهد و سعی کردن در ان و دانسته
امد که وجود او و قوی و افعال ارادی و غیر ارادی او در سلسلهٔ معلولات
واجب الوجود تعالی اسماؤه مرتب و منتظم است و تسبب قوتهای او
بتقدیر الهی و مشیت اوست بر آنجمله که قضا و قدر او اقتضا کرده است
پس اگر کسی بسبب آنکه صدور فعل ارادی انسان از قدرت و ارادت
او بر سبیل وجوب است او را مجبور خواند و سلب اختیار کند ازو یا ب

انکه این افعال در سلسلهٔ معلولات مستند است بعلت اولی گوید فعل
خدای تعالی است بعد از وضوح معنی در عبارت مضایقتی نیست اما
اگر گوید این افعال تابع قدرت و ارادت انسان نیست و فعل خداست
بی واسطهٔ اسباب و تکلیف و امر و نهی و جهد و سعی مردم را در آن تاثیری
نیست حاشا و کلا این اعتقاد مخالف حق است و با وجود غیر مطابق و انچه
بعضی گویند چون خدای تعالی پیش از خلق مردم دانست که مردم چه
خواهند کرد خلاف ان نتواند کرد و این جبر باشد در جواب بعضی
گوییم همچنانکه افعال مردم را پیش از آفرینش آن علم دانست پس او را تعالی
هم جبر لازم اید و هرچه جواب تست در افعال او تعالی جواب ماست
در افعال مردم و انچه تحقیق است درین موضع آنست که علم او تعالی
چند موجب فعلی معین باشد اما چون موجب فعلی باشد که سبب قریب
ان فعل قدرت و ارادت شخصی باشد منافی اختیار آن شخص نباشد
چنانکه بیانش در فصل ششم گفته آمده و انچه گویند که جهد چه
فایده کند اگر خدای تعالی کسی را چیزی تقدیر کرده باشد اگر جهد
نکند لا محالة باو رسد و اگر تقدیر نکرده باشد و او بسیار جهد کند
باو نرسد جواب این هم از انچه گذشت معلوم شود چه انچه خدای تعالی
تقدیر چنان کرده باشد که بتوسط جهد حاصل شود آنکس را که جهد
نکند حاصل نشود و جهد ناکردن او دلیل تقدیر ناکردن خدای تعالی
باشد چنانکه عدم آلت تناسل در خلقت دلیل باشد بر آنکه صاحبش را

فرزند تقدیر نکرده اند چه عدم سبب همچنانکه سبب عدم مسبب باشد
دلیل عدم سبب موجب آن مسبب نیز باشد اما آنکس را که جهد
کند واجب نباشد که هر چیز که بتوسط جهد تقدیر کرده باشند
باو رسد چه جهد تنها سبب موجب نباشد بلکه با آن شرایط دیگر
بباید که حسن توفیق عبارت از استجماع آن شرایط باشد و سوء توفیق
عبارت از فقدان بعضی از آن و وجود سبب غیر موجب اقتضای
وجود مسبب نکند این است آنچه محرر این سواد را درین مسئله
معلوم شده است از مقتضای افکار اهل تحقیق و پوشیده نماند
بر کسانی که از نصوص انبیا و بزرگان دین و دعوت خبردار باشند
که این سخن موافق اشارات ایشان است و از همه ظاهرتر آنست
که در خبر آمده است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند
که العمل فی امر فرغ منه ام فی امر مستانف فقال علیه السلام فی امر
فرغ منه و فی امر مستانف و آنچه گفته است علیه السلام جف القلم
بما هو کائن قیل له ففیم العمل فقال علیه السلام اعملوا فکل میسر لما خلق
له و آنچه در شرح قدر فرموده است که هر چه هست و می باشد از
قدر راست بعبادی که در مواضع آن ثبت است سائلی پرسیده آمد مثبت
من چنین و چنین کرده ام فرموده است و هذا ایضا من القدر و آنچه
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که لا جبر و لا تفویض
و لکن امر بین امرین و آنچه در فصول مقدس آمده است که مفروغ

و مستانف

۱۶۷

و مستانف بهم تمام است و با هم مفروغ و محقق العبارة و بالجمله شاهد
این باب بسیار است و این موضع نه جای ایراد آنست چه اساس این
مختصر بر ایراد معقول و قیاس برهانی نهاده آمده نه بر تتبع منقول و اقناعات
تقریب خطابی و لا شک کسانی که آنچه درین مختصر تقریر داده آمد فهم کنند
بخود چون باشاراتی از آن اشارات برسند آن را خود باز شناسند و الله الموفق
انتهی کلامه الشریف بدانکه بفحص بالغ و تدبر کامل و منهج استقصایی و طریق
استدلالی در مرآت عاقله بمنصه ظهور جلوه گر گردیده که درین مقام
چند مسلک بسلک انتظام کشیده آید که هر یک موجب تحدید
حریم نزاع و تحقیق قول انتزاع در متنازع فیه گشته کاشف غطاء
خفا از وجه عرایس ابکار افکار حکما و غبار حیرت از زلال مسرت عرفا
بقدر الوسع بر تقویت استعدادات معارف میگرداند و در گلشن
همیشه بهار صلح کل که عبارت از اعیان تقصیر عجز فرق و اهم است از در
یافتن طریق مستقیم و معزول داشتن ایشان سیر طیر نموده و جد تعلیم
باین ترقیم راضی گشته و مرضی افتاده و در تحریرات خود بر رشته انتظام
منتظم ساخته **اول** آنکه افعال عباد باراده و اختیار ایشان مستند و
متصل الصدور در نفس اراده گشته همچنین بسلسله لزوم اشواق مختلفه متضاعفه
مترتبه متسلسله بآنکه نفس فاعل است باختیار نزد انبعاث شوق
و تاکد حالتی وجدانی اجمالیه منفصل از عقل گشته بتکرر و تجدد التفات
و تضاعف اعتبار با الفعل باراده فعل و اراده اراده و اراده اراده اراده

تا حیثیتی کاستطاعت بهم ساینده تا اعتبار سبیل بر مضاهات امر
در علم بمعلوم و علم بعلم و علم بعلم بعلم ذاهب در اعتبار بعدم
انقطاع اخیره متعیّن شده وقوف بر ان بصورت علمیه واحده
ودر حرکت اختیاریه بر مسافه شخصیه متصله صحیحة الانقسام
بر ابعاض انقضائیه متمادی مستمره غیر متناهیه بمعنی لا یقف
عند حدٍّ و حصول این حرکت شخصیه اختیاریه تحقق پذیر
میگردد در کل ان از ان باسباب حصول حرکت در سائر ما یتلوه باراده
و حدانی اجمالی و نظر بالغ و فحص کافی باین نموده اند سالفون باجمعهم
در غلط حتی شیخ ابونصر محمد بن محمد طرخان فارابی در فصوص امر را
معضل شمرده و مضیق گردانیده مجمص از ان و باین شک مسلک ما
یتمسک به سلوک نموده و این را معوّل داشته بسلوک سبیل برهان
ثانی بدانکه اراده مستنده در سلسله معلولیت بعلل خارجه
منتهیه و منقطعه الاستناد بقدرت قیومیه وجوبیه و اراده حقه
ربوبیه عظم شانه و مجد سلطنته و معلولات را استحقاق مثوبات
و عقوبات مفید و مجدی آمده مستتب میگردد بضابطین و اصلین
یکی انکه حُسن و قبح بمعنی متنازع فیه منشأیت استحقاق مثوبه
و عقوبه از مستلزمات مهیات اعمال و افعال ذاتیات گشته و
خصوصیتش نه بصنع فاعل و جعل جاعلیت دیگر انکه سنت طب
جسمانی و روحانی متفق آمده و تریاقات سموم مزاجیه و ادویه و اغذیه

بدنیه در انکه خواص و اثار ان قیاس بمباشرین و متعاطین و شاربین
و متناولین نموده بدون قیاس بموجد فیاض ثالث انکه ایجاد و شوقی
که اختیار نماید بسوء استعداد ذاتی و انسیاق علل خارجه متادیه از انبعاث
شوق و اراده به از لوازم قبح ذاتی بنا امده که استجار فعلی بوقوع انجامیده
در استحقاق عقوبات شدیده الهیه کر که صعوبات جوان تطابق پذیر
نگشته یا اخبار امده یا انکه ازش در معد و د گشته و ارائت نمودم سبیل
حق را که مسلوب گشته در نظام وجود مگر حصول خیر در نظام اکمل و شی
از افاعیل الهی بنا امده مگر انکه اصلح و اتم و احکم و اتقن بوده باشد بیانه
این مقامات و عدم خلط بعضی ببعضی و اعطاء کل از ان مقتضی حق
گشته و وقوف در حریم کل از ین بعدم تجاوز حد امده اگر معترض
ببعض اعتراض باسده تقریر نماید که علت بعیده ایصال اثر بمعلول نیز
و قابل شدن بعلل متوسط و اسباب مترتبه که مستند می سازند
حکام هر شی را حتی معلولات اخیره را در سلسله کل وجود طولیه و عرضیه
بجناب مقدسه ربوبیه و قدرت وجوبیه و علم قیومی و ارادت ازلی
که نیست مگر نفس حیثیت حقیقت و بحت مرتبه ذات حق جل مجده وعز
سلطانه جواب انکه معلولات بعیده مفتاق و فاقه بعلت بعیده ندارند
در دخول علت متوسطه که علت قریبه بذات باشد در دایره وجود
از تلقاء تامیت ان استغنا باستناد به از ان و مثل این معلول بعید اخر
ایصال اثر بسوی علت بعیده اصلا بنماید و مستند نگردد باو مگر بالعرض و این

مثل لوازم مهیات امده مثل زوجیت اربعه نسبت بجاعل مهیت ملزوم
و از انکه ممکن مفتاق الذات بوده باشد در حد ذات خود بعلت
اولی بالذات از جهت استناد علت متوسط بسوی او فقط حقیقة
انکه هرگاه یافت شود علت قریبه و سایر متوسطات از غیر ان تحصیل
نمی‌یابد که صحیح باشد معلول بعید را نظر بذاتش که داخل کرده در انچه
ملحق شم رانچه استلزام تو وجود لا اصل حاصل اید و مثل این معلول بعیده
مستندة الذات مفتاق للحقیقه امده بعلت اولی بعیده بذات از
حیثیت جوهر ذات و بعرض از جهت استناد علت قریبه و افتیاق
باو جمیعا هرچه ان چند جوهر شامده بحیثیتی که مسلوب الصلاحیت
استنادیت داشته از بدو امر بلکه مفتقر گشته باین مرتبه و سایط
و متوسطات مهیت چنانچه کل انچه در ساهره طباع جواز بوده نسبت
بجناب قیوم ازلی واجب بالذات جل ذکره و در اضعاف انچه تحقق
نمودیم که طباع جواز ذاتی علت تامه مستند بعلت گشته بجهت
فاقه شی جایز و افتقار بعلت فاعلی نموده که فاعل ذات و مفیض وجود
شده در ارسال بجلیل نظر و بانچه که ذات و افاضه وجود نموده
و معطی وجوب هر دو قیوم واجب حقیقی امده در نظر دقیق و تمحص
غایر و انکه تدبر کامل در ظاهر نظر مقتضی ان گشته که مفتاق الیه
بالذات و بقصد اول بنظر در طباع معلولیت صدوریه نموده که این
خصوص علت جاعله است و اما سایر علل الشرایط و اسباب افتقار

مسلوب التحصیل اسله ؟

معلول از ان مسلوب شده مگر در انچه تهیو مستتم باشد و اکمال ناهب
ان بجهت استناد بعلت فاعله بوده مفتاق الیها گشته بعرض و بقصد
ثانی و الا لازم خواهد بود و اما انکه مسلوب باشد طباع امکان که علت
تامه است بجهت افتقار بعلت و بعد از غور تامل و غایص تفتیش
منقح گشته که هر معلولی بطباع معلولیت حقیقت و امکان ذات
حاج و مفتاق امده بقصد اول تا بجاعل قیوم حقیقی عظم مجده و اگر
بجوهر حقیقت و خصوص هویت تام الصلوح باشد بجهت فیضان
از صادر اول و مجعول اقرب خواهد بود و الا تا آی بدرجه و تعلق
بانچه مکتسب الصلوح است بجهت قبول فیض و استکمال قوت بو اسناد
و قیوم فعال لذاته فیاض و وهاب علی الاطلاق امده و بانچه تخصص
باشد فیض عام وجود مطلق بحسب تخصصات قوابل و خصوصیات
ماهیات و استحقاقات ذوات امده بدانکه لازم مهیت مثل بودن اربعه
زوج منحنین از جایزات بالذات و تحت ما یحکم علیه امکان ذاتی امده
و انچه در بال حاصل می اید مستند بنفس مهیت ملزوم بقصد اول امده و
بجاعل واجب بالذات بعرض گشته بعض باول مشی نموده اند چنانچه دانستی
که لازم مهیت علی الاطلاق مفاد هیئت عقدیه است و بان اعتبار بنفس مهیت
مستند شده و اما انچه ملاحظه کرده که در حد نفسه شی ما از اشیا از حیثیت
حقیقت تصوریه محکوم علیه باشد باستناد جاعل حق واجب بالذات
بقصد اول البته و اما شکک بانچه که متوجه کرده بان لحاظ از حیثیتی که ان

بانکه هرگاه

وان لحظ مبیانشد

اعتبار هیئت عقدیه باشد واجبیت بالذاتی از وی نفیست ولحظ

باین اعتبارات همچنین در اقلیم امکان لا محاله جواب انکه باین

اعتبار وجود رابطی ومفهوم نسبی ملحوظ بعرض میانه حاشیتین

تحصل یافته نه حقیقت ملحوظ برأسها ملحوظ در حد جوهرها کشته

وحکم بران بوجوب یا بجواز تحصل می یابد واز حیثیت اعتبار تطرف

پذیر نکشته مکو نسبت عقدیه واجبه بجهت حاشیتین با قتضاء

جوهر ذات موضوع لا غیر واین مستلزم امر واجب بالذات

نیامده واجب کشته وجودان در ذات چنانچه رفته برخی یا انکه

لازم باشد اربعه مثلا واجبة الزوجیه یا زوجیت مثلا واجبه

الثبوت برای اربعه بجهت اقتضا از تلقاء جوهر اربعه باشد

وثانیا اکر مشی کردد برانکه حقیقت هیئت عقدیه بما هی ملحوظة باین

اعتبار از جمله ما یصح علیه الحکم بجواز ذاتی بدانکه شاکله معلولیت
تحقق

وسنت طباع جواز ذاتی در اقتضا مفتقر بجاعل واجب بالذات است

که این شان موضوع جواز امده بحسب سنخ حقیقت ذات جایزه

واز اعتبار نفس حقیقت تصوریه لا من جمیع الوجوه وبقاطبه

اعتبارات وهمچنین بودن هیئت عقدیه بما هی هیئة عقدیة از

سواد اقلیم امکان امده که مستوجب الاستناد بقیوم واجب

ذاتی عز مجده کشته نه باین اعتبار که حالت ارتباطیه بین حاشیتین

عقد بوده باشد بدانکه در کتاب توحید کوکبه ورود یافته از محمد

بن ابی عمیر قال سألت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عن معنی

قول رسول الله صلی الله علیه واله الشقیّ من شقی فی بطن

امه والسعید من سعد فی بطن امه فقال الشقی من علم الله

وهو فی بطن امه انه سیعمل اعمال الاشقیاء والسعید من علم الله وهو فی

بطن امه انه سیعمل اعمال السعداء قلت له وما معنی قوله صلی الله

علیه واله اعملوا فکل میسّر لما خلق له فقال ان الله عز وجل

خلق الجن والانس لیعبدوه ولم یخلقهم لیعصوه وذلک قوله

عز وجل وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فیسّر کلا لما

خلق له فالویل لمن استحب العمی علی الهدی ارشاد بنجم

در اثبات وجوب وجود نبی ونظام عالم رحلی ومرتبه اش برمطلبان نکات ب
مصطفوی

ومهندسان مقاصد تابعان ملت نبوی وجاده پیمایان شریعت

وصاحبان ذکا وفطانت که توغلات راشیمه خود ساخته ووالیان

علوم وکیلت که تعمقات راشیوه خود نموده ومحتفان عوارف

ومعارف ومدققان لطایف وصحایف مخفی ومستور ودیده حجاب

واحجاب غطا مختفی ومکنون نمانادکه انسان ماخوذ از انس

وموانست امده وانس وموانست لطایف لازم ومستتم اجتماعات

وارد حاجات واحتیاجات مدنی وتمدن در بلاد ومداین شده

وتمدن واجتماع وحاجات متحصل ومنطرق نمیکردد مکر بامعاملات

ومشارکات در امور معایش ومکاسب وتعاون وتهاون وتحاد

غیر منقطع

سدرة ایقن
بنق یة صو

و تصالح در مطالب و مآرب کہ انسانِ واحد من حیث الوحدة مستقل
و متمتع آمده تهیو نمودن جمیع انجه در تعیش دخل داشته از ماکولات
و ملبوسات و مشروبات و سائر ما یتم به امور المعاشیه و تهیئه
مصالح استبقاء نوع انسانی و استمداد و ارتفاع لوای بشری کہ مطلوب
و مرغوب صانع و جاعل علی الاطلاق آمده تحصل و تاتی نمی یابد بدون
مشارکت در معاملات و مطالب و مآرب و تمدن و اجتماع ناس دائمہ
و تشارک ایشان ممکن و میسر نمیگردد بدون طرایق و شرایع ساینه
سُنَن مُبین و مقیّنین قوانین صراط مستقیم چه مستحیل و ممتنع گشته
اجتماع اُمَم در تمدن بی تنازع و تشاح و تخالف و مشاحه و نزاع باعث
و سبب خلل و فساد در نظام وجود و صلاح جلی بوده علت وقوع
هرج و مرج فیما بین الاُمَم خواهد بود چه هر یکی را بالطبع بسبب قوای
شهوانیه و حیوانیه بنیل مشتهیات نفس و انحرافات نفسانی بوده تطاول
و تصرفات در عالم وجود بهم رسیده سبب فساد نظام کونی و کیانی
تحصل و تطرق پذیر میگردد پس بناءً علی ذلک لابد گردیده انبعاث
و وجود و تعیین رئیسی و مهتری و سروری کہ مرؤسان و کهتران از صلاح
و اصلاح و صواب او از عاج و اخراج ربقهٔ الطاعت و انقیاد اوامر ننموده
و نواهی او نموده و مسوّغ و مجوّز نیامده کہ تعیین رئیس از قبل اُمَم
و رعایا بوده باشد و الا محال و خلل مذکور بوقوع انجامیده احدهم
نفی دیگری نموده ادعای ریاست و مهتری خواهد نمود پس باید

که رئیس

کہ رئیس شخصی بوده کہ ممتاز و منحاز بوده باشد من عند الله العزیز الحکیم
و مؤید بنفس قدسیه کہ واضع قوانین کلیه و تعیین شریعت ملیه موافق
نظام جلی الهی از روی علیت و حکمت نموده دین عدالت آیین از وجود
شریف او مشید و مستحکم گردد و کسی را مجال تخالف و تنازع نمانده
همه حَبل المتین طوق ارادت در عرق جید افکنده کمربندگی و اطاعت
بر میان جان مستحکم نموده و رشته انقیاد و الطاعت را بدوش افکنده
و کند استماع و پیروی او بطوع و رغبت بکردن استوار و محکم گردانیده
پس لزوم نبی و ضرور و حتمی آمده و وجود چنین ذاتی و پیروی چنین
شخصی من جانب الله تعالی ولیس المراد من النبی الا الشخص المبعوث
المؤید بالنفس القدسی و صاحب مرتبه النفس القدسیه و هذا ما رمنا
بیانهٔ سدرة سنیة فی وصف نعت صاحب القوة القدسیة بدانکه
صاحب قوت قدسیه از قوت عقلیه بمنزله کبریت آمده و عقل فعال
کہ روح القُدُس و واهب الصور گشته بمثابه ناری کہ مشتعل در قوت
قدسیه بوده احاله جوهر ذات خود دفعةً نماید و نفس بحسب این
قوت مصداق شجره یَکَادُ زَیتُهَا یُضِیءُ وَلَو لَم تَمسَسهُ نَارٌ نُورٌ عَلَی نُورٍ
گردیده سریع التنوّر و الاشراقات من جناب الافق الاعلی خواهد
بود و هرگاه نبوّت عبارت از شجره نفس قدسیه باشد مشیر است
بر انکه معجزات فعلیه مختصه بنبی مثل معجزات قولیه بوده شجره منشأ عن
بحر یاد دهد کہ هرگاه بمنازعه در وضع شرع منقصه ظهور پیوندد بجهت وقوع هرج

کہ در مجمع ظهور بما تعلق القضا
بیکجند صدایات متطرق
میگردد مکر موفق قضا
خانه عصوم علیم و موحد لیس
التمس من الامر شی ان الکی
لا تهدی من احببت
ان تعلق قضا ما فاما شد اراد
بانو سیط علل تامه و ملیحا
نطع و ارتعلل متوسط
الاده عبد و اختیارات
مثلا الشنب بفعل او و
تعلق قضا متحقق میگردد
فعل عبد با اختیار او و
منافات ندارد با قضا
فعل با اختیار و اراده و حق
بر تسبب و مشکلات مشغلین
تعلق او بوجه جلیه نیست
و بجای نسبتی منافات اراد
علیته جدا است و سلم
این بکلیت تحقیقا ...
معلول و علت آمده و قول
نقضا الاثم القول عنه
اشاعره بکنشته

میکردم

محذور پس لازم خواهد بود ممتازیت و ممتازیت باستحقاق طاعت بجهت
اطاعت و انقیاد باقوی و مرؤسون او در قبول شریعت و استحقاق طاعت
تفرد بهم رساند باياتی كه دال باشد بر حصول اين شريعت از جانب الهی
و اين ايات معجزه امده و لايح گشته از اين اختصاص هر معجزه فعليه يا
قوليه بنبی را و انچه مظنون شارح قديم اشارات شده است كه ايراد
داده كه دانسته بر تيس صناعت چنانچه بيان نموده و ايضاً قولكم المعجزات
دالة على كون الشارع من قبل الله غير لايق بكم لان سبب المعجزات عندكم
امر نفسانی يحصل للانبياء و لاضدادهم من السحرة كما يجيء في النمط العاشر
و بماذا النبي عن ضده بدعوته الى الخير دون الشر و التمييز بين الخير و
الشر عقلی فاذن لا دلالة للمعجزات على كون اصحابها انبياء بر شته
انتظام و بتلك بيان می آوردم كه معجزات ممتاز و متمايز از كرامات اولياء
و سحر سحره اشتباه گشته اعم از قولی و فعلی و كثير التعجب از شارح جديد
اشارات امده كه تسليم انچه در نمط عاشر بوقوع انجاميده نموده كه انبيا ذی
از عجز باقتران معجزات قوليه بمعجزات فعليه امده و جد حصر اخبار اختصاص
كل از فعلی و قولی بنبی نموده و اين واضح ميگردد بعد از تمهيد معنی معجزه
و تحقيقش ميگويم كه لفظ معجزه ماخوذ از عجز مقابل قدرت امده و حقيقت
اعجاز اثبات معجزه امده بعد از ان باظهار ان مستعمل گرديده بعد از ان
مجازاً استعمال شده در انچه كه سبب معجزه بوده باشد و تاء معجزه بجهت
نقل از وصفيت باسميت گرديد چنانچه در لفظ حقيقة است و بعضی

بجالة

بپا الخ رفته اند مثل علامه بعد از ان تعبير يافته بانكه امر يست خارق
عادت مقرون بتحدی قولی يا حكمی و معجزة نشر قد سبب هر گاه متوسم به
خاصيت گرديد بحاليست كه كمالات سه قوت نبی خواهد بود و ضرب اوصاف
و سمات نبوت سه گشته از جهت كمال قوتين نظريه كه منبجس امده از
مبادی ادراكات علميه و عمليه منبعث از و مبادی تحريكات اوليه است
بحسب كمال قوت عقليه كه كل علوم از ده كه از حدس و وحی بايشان فايض
گرديده و نظريات عقلا از متقضيات ايشان بافكار نسبت باوحی
امده و كل معجزات عقليه از اين سبيل شده دوم بحسب كمال قوت متخيله
و كمال قوت مشتركه كه صورت جميع خزانه لطيفه انسانی كه عامل كالجواس
قوای ادراكية حس مشترك كه حايز الشتات وجوه احساسات است كه
سماء بنطاسيا و بشدت صقالت مرايای قوای احساسيه و استحكام
شبيها بالواح اذهان نفيه مجرده عقليه كه ميسر گرديده و ابصار و سماع در
يقظه از سبيل ظاهر و از مترجليه و طريق صماخ بلكه از باطن بر سبيل
اتصال بعالم عقل و انخراط در سلك صافين باقليم الله سبحانه و منعم
گشته اين امر در ناقصين ميگردد در نوم و متنبه و متمثل گشته بابصار او
ملائكة الله تعالى و مبصر ميگردند و متركب ميشوند و متكلم مي ايد بسماع
او كلام الله و منكشف ميگردد از اين سبيل باب ايحاء و وحی و اورات
از سبيل معجزات قوليه و اخبار بغيبات و انذار بعقوبات قبل از وقوع
ان متحصل لكن اتصال قوت خياليه بعالم عقل و قدسيه باذهان نفيه سبيل

وحي والهام امده هرکاه نفس را طالع کرده شئ از ملکوت مجرد غیر
مستصحب قوت خیالیه یا او همیتخواهد بود یا غیر ان وافاضه کرده
بران عقل فعال این معانی را کلیه غیر منفصله ونه منظم بل دفعة
واحدة بعد از ان افاضه از نفس بقوت خیالیه شود وتخییل
تخیل منفصل منظم بعبارت مسموعه منظومه کرده واین شبیه بوحي
امده بر وجهی که اکر عقل فعال محتاج وحصر منتشر نیامده بقوت
تخیلیه در افاضه وحي بر نفس پس مخاطب شده بالفاظ مسموعه
منفصله ثالث بحسب استکمال قوت نفس در جوهر اش باعتبار
فطرت اولی جبلیه وتاکد علاقه وارتباط بجناب مقدس الهي
وتعلق باخلاق قیومی بحسب فطرت ثانیه مکسوبه که ملکه ولوج
در ملکوت سماء واتصال بذي الملك والملکوت او را بوده وبحسب
ان تطبع وتخلق هیولی عناصر مطیع ومنقاد کردیده وبرای او حاصل
کرده اصول اسطقسات ومرکبات از سبیل معجزات فعلیه وهرکاه
این شئون قوی کردیده مستحکم شود ملکات ومشتد کرده او را
این خاصیات ومستتم شود نصاب استکمال این مراتب ثلث
مستحق خاتمیت انبیا وسید مرسلین بهم رساند ولکن رسول الله و
خاتم النبیین سدرة سبعة در اسامي سید المرسلین بلسان و
کتب وصحف سابقین از انبیا وسالفین از پیغمبران وبیین اعادی
ایشان بدانکه در صحف شیث پیغمبر علیه السلم اسم انحضرت طالثا

امده بطاء مهمله والف ولام مکسوره ویاء مثناة من تحت وثاء مثلثه
والف ومعنی ان بر بانی جلیل القدر وس و دهکنان ودر صحف حضرت
ادریس که بلسان حکما هرمس الهرامسه است اسم انحضرت منشخ است بمیم مضمومه
وشین معجمه وقاف مشدده مفتوحتین وحاء مهمله که معنی ان ستوده
امده وشح بلغت ان کتاب حمد بوده است پس منشخ محمد باشد ودر صحف
خلیل رحمن ابرهیم علیه السلم اسم حضرت برقیطا امده بیاء موحده مکسوره
وراء مهمله ساکنه وقاف ویاء مثناة من تحت وطاء مهمله مفتوحه والف
ومعنی یعني او روشن ومستضئ الوجه امده ودر صحف حضرت موسی
کلیم الله علیه السلم که قبل از توریه منزل بوده اسم انحضرت اخرایا است بهمزه وخاء معجمه
ساکنه وراء مهمله مفتوحه والف وباء مثناة من تحت والف بمعنی متاطع
وانبیا واخرین پیغمبران وبازدران صحف بلفظ قرنایا اسم انحضرت بمنصه
صدور پیوسته بقاف مفتوحه وراء مهمله ساکنه ومیم مفتوحه ویاء مثناة
من تحت مفتوحه وبعده الف ومعنی ان سید وپیشوای اخر الزمان
امده واسم انحضرت در توریه ماذماذ است بمیم مفتوحه والف ودال
مهمله یا بذال معجمه منونه است بمعنی شدت جلالت وبکثرت عظمت یا بمعنی
پاك پاك ودر زبور حضرت داود علیه السلم اسم ان قدوه انبیا حمیاطا
امده بحاء مهمله مفتوحه ومیم ساکنه ویاء مثناة من تحت مفتوحه والف
وطاء مهمله مفتوحه والف بمعنی ماحي الحرم امده ودر کتاب زکریا بن برخیا
علیه السلم اسم انحضرت ذریابیل امده واین لفظ بزای معجمه مفتوحه کسته وراء

مهمله ساکنه وباء موحده مفتوحه والف ویاء مثناة من تحت والف
ولام ساکنه یعنی او بسیار ستایش یافته از حق تعالی امده ودر کتاب
حضرت حبقوق نبی علیه السلام اسم انحضرت بهیابیل بباء موحده مفتوح
وهاء ساکنه ویاء مثناة من تحت مفتوحه والف ودو یاء ولام امده و
تفسیر این لفظ بلغت عبری فارسی انست که خدای ستمی وروشن کردانید
اسمانرا از ضوء واستضائت انحضرت ودر انجیل مسیح علیه السلام اسم انحضرت
فارقلیط امده چنانچه در مطلع واواخر انجیل یوحنا سمت وقوع یافته
بفاء معجمه مفتوحه والف وراء مهمله مکسوره وقاف ساکنه ولام مکسوره
ویاء مثناة من تحت ساکنه وطاء مهمله مفتوحه یعنی فارق میانه
حق وباطل امده وایضا اسم انحضرت در ترجمه کتاب توریة بصیغه صدور
رسیده ضحوک یعنی ضاحک وخندان مراد کشاده وجه وخوش خوی
امده بسام یعنی تبسم کننده وهر دو بیکدیکر قریب کفته اند وطیب النفس
بسکون فاء وبعضی بفتح فاء نقل نموده اند ودر کتاب زبور مترجم اسم انحضرت
مقیم السنة امده یعنی اقامت کننده مراسم سنت وبرپای دارنده
لوازم ان بعد از فترت ومراد از فترت زمانی امده که میان بعثت رسولین
ونبیین باشد بعیدا ومدیدا ودر دعاء داود علیه السلام این اسم سمت ورود
یافته اللهم ابعث لنا مقیم السنة بعد الفترة وزاجر یعنی راننده
اهل نفاق وقاتل یعنی کشنده ارباب کفر ونفاق در مزامیر صد وپنجاه
از مزامیر داود که مزمار بوادی خوانند مذکور است که یزجر ویقتل

بتدل

بتدلیه ودر انجیل حضرت مسیح علیه السلام انحضرت بیک نام که روح حق است
لیکن در دو موضع از انجیل اول در اول فصل سی وپنج انجیل یوحنا
که اذا جاء الفارقلیط الذی ارسله الیکم من الاب روح
الحق ثانی در میان این فصل که واذا جاء روح الحق ذالک ودر
کتاب شعیا نبی علیه السلام نام انحضرت در پنج موضع سمت ورود
یافته اول نور الله دوم مظهر عدل سیم موصی چهارم مجیی پنجم راکب
الجمل ودر کتاب دانیال اسم انحضرت راکب السحاب امده ودر
کتاب حبقوق ایضا احمد واقع کردیده وامتلات السموات
من تسبیح احمد وامته بدانکه بحسب قضاء وتعادی وضدیتی
که بین العلم والجهل متحصل ومتطرق کردیده هر نبی از انبیاء که مرات
علوم ولوامع شروق واشعه اضواء واستنارت حق اند عدوی
ومعاصی از اصحاب جهل وغی وطغیان ومعاندی ومنازعی از ارباب
ضلال وسوء وکفران در عالم هستی تحقق پذیرفته چنانچه شاکه
وهم با عقل ومعارضه باطل باحق وکشاکش ظلمت بانور ومنکوت
بر حادث متضاد امده بر توافق چنانکه در فحاوی کلام بلاغت
فرجام الهی مستبین کشته وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن وقال الله وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین
وکفی بربک هادیا ونصیرا ابلیس عدو حضرت ادم بود وعدو
سلیمان ابلیس وشیث را اولاد قابیل وانوش را کیومرث وادریس را

ازاولیا
ولیبی وعالی از علما
فالاسفل کالاسفل مع

بتو راسف و طایفه او را ضحاك نامند و نوح را اکثر جهانیان و سید
البشر صلی الله علیه وآله فرمود که عوج بن عناق هشتصد و چهار
رسول را بقتل آورد و گویند که بمعاونت ذوهق بن طهماناتی بود
وگفته اند که این اسم لقب نمرود گشته و صالح را افراسیاب و هود
را عادیان و سلك و سلطانشان خلخال بود و ابرهیم را نمرود بن کنعان
و یوسف را عزیز مصر و موسی را فرعون و هامان و قارون و جبابره
شام و عوج و بلعام بن باعور و یوشع بن نون را لهراسب و داود را
جالوت و عیسی را ارد شیر بن بابکان و بیان آورده اند که شیخ بن
اشجان بن الکیش و شمعون را بخت النصر کافر تا زمان عزیر و دانیال
متصل بود و در زمان دانیال مهرفیه پسر او و حضرت سید کونین را
ابوجهل و قیصر روم و اکاسره عجم و بعد از آن هر امامی را عدوی
بود از تیم و عدی و بنی امیه و بنی عباس و با هر نبی و وصی
و ولی عدوی باشد و ظالمان حضرت یعسوب الموحدین
دال بر امامت او دارند و مشعر است برین قول حق تعالی وجعلناهم
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ سجده
نبوت بدانکه نزد حکما متألهین و دقایق سنجان اهل یقین و ترجمان
مطالب و مقاصد دین مبین و راه نوردان بادیه مستبین و خازنان
صراط مستقیم نبوت را عبارت از ایصال روح القدس بعقل
گرفته اند و اتصال و القا او بعقل ظاهرا و باطنا نوما و یقظة را

رسالت

رسالت دانسته اند و آنچه نبی بیان فرماید دعوت خواهد بود
و آنچه از دعوت او طلوع نموده شریعت نامند و ملت قانون و طریقه او
گشته و قبول جمله این ایمان و نبوت آنست که ایصال اوامر و نواهی از طور
رب العزه بامت رساند و دعوت بمثابه قول آمده و نبوت بمثابه نطق
گشته و قول بعدم نطق تحصل پذیر نیامده و مراد از نطق ادراك حق گشته
بتایید قدسی مشیت الهی وحیا و تحقق و تحصل این بعدم قول نطق
پذیر خواهد بود و رسالت بعدم نبوت حاصل نمیگردد ولیکن نبوت
از رسالت منفك میگردد چنانچه در کلام هدایت مشحون الهی و هو قول
علیم نامتناهی سمت ظهور پذیرفته کُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و همچنین
قول اعم از نطق آمده چه قول ممکن است که متحصل گردد بعدم نطق که عبارت
از ادراك حق شده و نیز دعوت مرادف آن نگشته که حاصل میگردد از نبوت
بلکه نبوت رسالت را واسطه آمده و رسالت فوق نبوت سمت تحقق
پذیرفته و آنچه از روح القدس بشخ نماید بعقل نبوت خواهد بود و آنچه
از و بعقل ظاهرا ایصال گردد رسالت خواهد بود بنابرین حکما نبوت را
از نباوه و ارتفاع و علو دانسته اند بجهت آنکه مترفع گردیده بروح القدس
و باتصال با او و ممکن است اشتقاق او از نبا بمعنی اخبار و متکلمین
نبوت را عبارت از اخبار الحقایق ربوبی و عوارف قیومی دانسته
اند و منقسم بدو نوع شده تعریفی و تشریعی تعریفی از اخبار بمعرفت
ذات و صفات و اسما و افعال منحصر شده و تشریعی جمیع را شامل گشته

بتبلیغ احکام و باید که از جمله انسان نبی باشد که خبر از حق متعال بمکلفان
و مکلفین ایصال نماید از احکام شرعیه بعدم واسطه مکلفی از انسان
اما جمله این امور در رسول مستقر و معتبر آمد یا مطلع شریعت
یا ناسخ بعضی از احکام شریعت از قبل نفس قدسی مشیت خود بنا برین
بوضوح پیوست که هر رسولی نبی است من جهة العموم و اما لازم
نیامده بودن هر نبی رسول لکن معترضی ایراد نماید که ظاهر این کلمات
آنست که رسول باید عالم بمعارف ربوبی بوده مشتمل و سطاوی بر
علم تشریعی و تعریفی باشد پس چون مسوغ و مجوز خواهد بود استفا
و استفاضه حضرت موسی علیه السلم با آنکه صاحب شریعت بود از حضرت
خضر علیه السلم باعث تفاضل علم او کردیده چنانچه حق علیم در قرآن
حمید بیان آورده جواب آن بمسلک تحقیق آنکه شد که استفاده آنحضرت
از معارف ربوبی و عوارف قیومی نبود بلکه مشعر از مکاشفات علم و
احکام باطنیه بود و بعد از اطلاق مکلف بوجود علم و قدرت عن سلطانه
بوضع خوف متصل کشته که آنچه از و بمنصه صدور طلوع نماید و از مکمن
غیب بعض عرصه تجلی رو نهد آیا سلطانی و موافق امر الهی و حکم ربوبی خواهد
بود که موجب انهماک نفت کردیده یا نه و اجداد آن بیسر نمیکردد بی اعلام
از طور جاعل حقیقی و فاعل تحقیقی و اخبار انبیاء مستلزم احتراز از فساد
و هلاکت میکردد و موجب فواید متکثره و فواید منتظمه و مثوبات جلیله
جلیله است خواه آن ضلالت و کراهی در عمی از نفس ناطقه ناشی و فاشی کردد

یا از صدق عقاید حقه یا ملاحظه اجسام عنصریه نموده از اضداد و اختلافات
اعمال مرضیه حسنه صالحه چنانچه بقدرت واسعه و رحمت عامه و ثبت
کامله هریک از اغذیه و ادویه را خاصیتی افاضه و عطیه کرده و عامه انسان
و کافه انام را حکم بارشاد و هدایت فرموده با غذیه صالحه از کمالات
علمیه حقه و عملیه محسنه باید که مسلک مجاهدات و ریاضات را پیشنهاد
خاطر ساخته تصفیه و صقالت باطنی و ظاهری عمل فرموده از کدر
تعلقات این عالم دنیات و زنگ بدن مبرا و منزه کردانیده بر وجهی
که منقاد و نهی که متجاوز مطیع عقل کشته متحلی از کسر و ضعف قوای
دماغیه بوده از استوای مطلوبیت خارج و منحرف نکردند بعد از الهام
الهی و انکشاف و ظهور معارف و معقولات عالم کونی و تکلف ضبط
در داده ابو حامد محمد بن محمد الغزالی فی رسالة اللدنیه ما حاصله و
ترجمه از افاضات و رشحات عقل کلی متولد و متحقق و منبعث میکردد
وحی الهی قیومی و از اشراف نفس کلی و اشراقاتش متولد و منطوف میکردد
الهام پس وحی حلیه و سبکه انبیاء آمده و الهام زینت اولیا و چنانچه نفس
ادون از عقل آمده همچنین مرتبه ولی منحط از مرتبه نبی کشته و همچنین الهام
بدون وحی منفصل کردیده و الهام علم ذو طرفین و اعتبار دین ضعیف آمده
نسبت بوحی و قوی آمده بالاضافة الی الرؤیا و الهام علم انبیاء و اولیا شده
و اما علم وحی خاص و مختص بجناب رسالت درکاه قیومی است و موقوفست
بر انبیا کما کان لآدم و موسی و ابرهیم و محمد علیهم الصلوة والسلم و غیرهم

من الرسل وفرق بين امده بانه رسالت و نبوت زيرا كه نبوت
قبول نفس قدسيه امده حقائق معلومات ومعقولات را از جوهر
عقل اول ورسالت تبليغ آن معلومات ومعقولات مستفاد گشته
بمستفيدين ومتابعين وبسا باشد كه نال تبليغ متخذ نشده بسبب
عذري از اعذار وسببي از اسباب وعلم لدني كينونت وحصول اهل
نبوت وولايت داشته كما حصل للخضر عليه السلم وكما حصل لعلي بن ابي
طالب عليه السلم حيث اخبر ان الرسول صلى الله عليه وآله ادخل
لسانه في فيّ فانفتح للخضر عليه السلم وكما حصل لعلي بن ابي طالب عليه السلم
حيث في قلبي الف باب من العلم مع كل باب الف باب وقال ايضا
عليه السلم لو ثنيت لي وسادة وجلست عليها لحكمت لاهل التوراة بتوراتهم
ولاهل الانجيل بانجيلهم ولاهل الزبور بزبورهم ولاهل الفرقان
بفرقانهم وهذه المرتبة لا تنال بمجرد التعلم بل يتمكن المرء في هذه
المرتبة بقوة العلم اللدني وكذا قال علي عليه السلم لما حكى
عن عهد موسى عليه السلم ان شرح كتابه كان اربعين جملا
لو اذن الله ورسوله لي لاشرع في شرح الف الفاتحة حتى يبلغ لا اشرع
ذلك يعني اربعين وقرا اوجملا وهذه الكثرة والسعة والانفتاح
في العلم لا يكون الا لدنيا الهيا سماويا پس بايد تدبر وتفكر عاقل بالغ
نموده آيا حلال ومستحيل ومسوغ امده در طريق دين عقلي
اطالة الطويل واغراف از محجه علم بيضاء ذي الاشراق بمسوب الذين

مطلع

١٧٥

مطلع الفحول من ائمة الرسول و متفل هداية الله ونبيه وتجرد در
فلوات تمسك واقتداء بدين عاداه وحال آنكه مسلوب الاعضا
واستاد امده از ذي بصيرة ماكه عقلش از آفات ظلمانيه
وكدورات بشريه ودواعي نفسيه مستخلص ومصفى بوده باشد
آنكه فاتح الاوصياء علي مرتضى انسان متاله عارف باسرار
لاهوتيه امده وبشر متقدس فايز دفي ذي بافته بخواص
قوت قدسيه وبصفات حضرت نبويه ومتصف ومتوسم
بسمات وصفات الهيه بوده چنانكه رئيس صناعت فلسفه
اسلاميه در خاتمه الهيات شفا كه حضرت ولي الاوليا كه تعبير
ربا انسانيا يكاد ان يحل عبادته بعد الله وطاعته بعد
سورة طاعة الله وهو سلطان العالم الارضين وخليفة الله فيه
افتقاريه بر مربوطان عالم معنى وجوهر شناسان بادية مفاخ
مخفي نماند كه اشخاص انساني وانواع مبدعه بشري متفاوق ومحتاج
بيكديگر امده ومؤتلف ومربوط بهمديگر گشته بجهت انتظام
نسق عالم كوني ومكاني واستقامت واستمرار نوع انساني وقالب
كالبد جسماني وبمعدل صورت انطاق تحصيل پذير نگشته پس
فاقه بانسان كامل النصاب واحتياج ببشري بالغ الانصاب
خواهد بود كه طرايق وتطورات ومسالك چند تعليم مخلوقات
نموده از جاه ضلالت وجاده گمراهي بساهر بيداي ساحت حق

رساننده از ذلت گمراهی و کدورت ظلمانی نجات داده و از خبائث خبیثه
استخلاص نموده و از غسق بادیه انهماک انحراف صیانت نموده تا کرم و جود
انسلاخ اختلاف گشته که نظام عالم بر نهج مستوفی و بطریقه اوفی
گذرا باشد پس الطاف الهیه و انعامات نامتناهیه و جذبات سبحانیه
مقتضی آن گشته که ارسال رسل و تبلیغ کتب متحصل گردد بجهت
تعلیم ضروریات امور معاشیه و معادیه و نسق و ضبط اتیان
باشیاء قبیحه دنیه دائره ناشایسته که موجب سخطات الهیه
نگشته و مستلزم مؤانست سبحانیه تحصیل نموده باشد و باید که آن
نفس زکیه نقیه در غایت صفات و نهایت جلالت و جامعیت
شئون و اعتبارات بوده از جمله معصیت و خطایا و سیئه و نسیان
از مطالع تا مقاطع زمان نبوت منظوم و معصوم و مصون بوده
باشد زیرا که از امنای و معتمدین آستان جناب سرادقات اسرار
ربوبیه و خازنان تنزیل الهامات نبویه اند بنابرین از مکاید ابالس
و حیل ایشان که در پیشگاه مرحه ساحت نشسته و در کمینگاه
مکر و مکر غوطه خورده مترصد صرف قلوب از بارگاه کبریاء جل
عظمته است بحسب جبلت ذات که داغ معصومیت بر جبین و طوق
انحرافیت بر گردن گرفته مصون و محفوظ خواهند بود و عصمه و
نصیبی ایشان زاد از انحراف از جاده مستقیم و راه قویم متین نخواهد
بود زیرا که اگر افعال ناشایسته شیطانیه از ایشان بمنصه طلوع ظهور

نماید

١٧٤

نماید موجب تنفر طبایع از انقیاد و متابعت گردیده تابع نخواهند گردید
که از اطاعت و انقیاد عقلی بقوای جسدانی و مشاغل جسمانی و هواجس
کدورت اساس بدنی ظلمانی مشابه شیاطین بالمعنی اند و چون کسی صفات
نفس را بمرتبه اقصی و غایت قصوی تحصیل نموده از شوائب غش
سرای ناسوت مبرا و معرا گردیده صلاحیت و تأهب و استعداد
نبوت و رسالت داشته خواهد بود و نیز باید که از جنس و نوع
انسانی بوده زیرا که لغات و انطقه او را سهولت درک نمایند تا
الفت و مودت و ایتلاف متحصل یابد و در میان ایشان تعیش
نماید تا موجب صدق نطق و امانت و دیانت آنحضرت عند
الامت لایح و هویدا گشته آید و وجه تسمیه آنحضرت سید
البشر بامی آن گشته که تولد و نشو و نمای آن سرور در مکه واقع شده
که کعبه متبرکه مسمی بام القری آمده زان وجه غیر مرضی که از متعنتین
و مخالفین محکی و منقول گردیده که وجه تسمیه امی عدم کتابت و
تعلم آنحضرت از استادی است که امی بمعنی علی الاطلاق شود بر ذات
شریف مؤید روح القدس که مؤادب و مساوی و مکافی عقول مقدسه
سلسله بدو آمده در نهایت و غایت مؤادب خواهد بود و هو
اقدس و انزه من ان یطلق علیه ما هو من جمله صفات ادانی الناس
چنانچه مبنی و مفصح آمده حدیث شریف که صدوق ابوجعفر
محمد بن بابویه قمی در معانی الاخبار بسند معنعن از ابا جعفر محمد بن علی

الرضا صلوات الله عليهما روايت نموده كه بعد از استفسار سؤال سائل
از انحضرت كه لم سمي النبي صلى الله عليه وآله الامي فقال ما يقول
الناس قلت يزعمون انما سمي النبي الامي لانه لم يكتب فقال عليه السلام
كذبوا عليهم لعنة الله انى ذلك والله عز وجل يقول في محكم
كتابه ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة فكيف كان يعلمهم
ما لا يحسن والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرء
ويكتب باثنين وسبعين لسانا او قال بثلثة وسبعين لسانا
وانما يسمى الامي لانه كان من اهل مكة ومكة امهات القرى
وذلك قول الله عز وجل لتنذر ام القرى ومن حولها وهمه
علوم انحضرت بر نهج وحي والهام بوده وكريمه منزله يتلوا عليهم
اياته يعني تلاوت وقرائت ميفرمايند عباد الهي ايات اورا كه غايت
دلالت ونهايت صراحت بر وحدت ذات حقيقي وكمال صفات
ايزدي وعدالت در افعال وصدق انطاق او دارند ويزكيهم يعني
بتزكيه نفوس وصقالت وكمال ايشانست از صفات ناپسنديده واعمال
غير مرضيه وطهارت وعصمت از اخلاق رديه ويعلمهم الكتاب
والحكمة اشاره وايما بدان امده ومستور نماند بر حقايق دان راه
يقين كه تحصيل اين مراتب نموده باشد از دين عصمه ونصيب
اورا بوده باشد ومنطوقات ما ولم وهل وكيف ومن مصرح اين
مقاصد ومبين اين مآرب است اول مطلب ما شارحه كه مفاد قول

النبي

ما النبي امده مشروح بچه شرح ومتبين بكدام بيان كرديده ومطلب
اقصى ومقصد قصيا ازين كلام حقيقت وجام تصور نبي وتعريف او كشت
بر نهج عرفي يا طريق اصطلاحي نهج ديگر لم النبي يعني انجهت چه وجود
وانيت او ولزوم نبي ووجوب حتمي بهم رسانيده وعلت غايي اوجه
چيز خواهد بود ومرتبه ديگر هل النبي يعني ايا نبي هست ومرام اصلي
ومقصد حقيقي انست كه ايا در شهر يعني وطريقتي نبي يا نه وديگر كيف لاية امده م
النبي ومقصود اقصى ومطلب قصوى انكشتنه كه مبحوث عنه متصف
است بصفاتي كه سزاوار وناهيت نبوت داشته باشد طريق اخر من
النبي ومرام انكشتنه كه مبحوث عنه در تعيين مختصيت ومنازيت هر نبي
بود وليكن اربعه اول از مفاد ايات تنزيليه كريمه حاصل امده كه منصوب مطلب
ما بسبب فهم مطلب كيف ولم است وبعد از حصول مطلب ما هل شده
اما مطلب كيف انست كه نبي موصوف بصفات قدرت وعلم از جنس انسان
بوده بنبوت محصل نشده باشد واما مطلب لم مقصد وعلت غاييه
نبي انست كه امت را ارشاد علم وحكمت وانشاد طريق وشريعت نموده بنيين
مسلك وطور رياضات ونهج مجاهدات راشيمه ساخته تا كه مستوجب
مراتب بلند ودرجات ارجمند كشته از جمله ناقصين وزمره ساقطين
مبعد بوده وبنابرين بوضوح پيوسته وبوجه تبيين مبين امده صلوحيت
نبي محتوي ومنطاوي بر چهار علت اندراج پذيرفته اول فاعلي چنانچه از
اية منزله سبحاني اذ بعث فيهم رسولا بوضوح انجاميده كه حق سبحانه وتعالى

که مبدأ و مطلع فاعلیّت ارسال رسل نموده دوم مادّی از آیهٔ کریمهٔ مِنْ
أَنْفُسِهِمْ لایح و واضح گردید که جنس بشری و حقیقت انسانی باشد
ثالث علّت صوری و غائی از کریمهٔ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ واضح
گشت اما اوّل ایصال نبی دیگر علّت غائی است که برامّت خود تعلیم تلاوت
آیات کتاب و حکمت نموده پس بوضوح انجامید که کون نبی متصف
بصفات کمال بمثابه علّت صوریه خواهد بود چنانچه از کریمهٔ رَبَّنَا وَ
ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِكَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَیُزَكِّیهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ ظاهر و واضح میگردد پس
ارسال رسل و انزال کتب از لطف و رحمت الهی باشد و از جهت رغبت
و ترغیب امم باتباع و استماع سنن سنیّه و اوامر علیّه و بتعدد نهی و اعراض
از مناهی و عدم تنفّر طبایع متوجه بجهات زکیّه بوضوح انجامیده میگردد
که رسول باید معصوم و مفطوم و کامل العقل و العلم بوده و اعلم
و اذکی و اکمل از مصنوعات و مجعولات و مخلوقات آمده و ذکا
و حدس قوی و فطرت عالی و نفس قدسی در شناخت مدارک
عالیه او منوط و مربوط بوده معرّا و منزّه از سهو و نسیان باشد
و از سرادقات عزّ او منهد گشته بفضایل نفسیّه و عقلیّه متزیّن
و متحلّی آمده متخلّی از رذایل خُلقیّه و خَلقیّه و از عیوب و خباثت
ظاهریّه و باطنیّه بوده منتقل از اصلاب طیّبین بارحام طاهرات بوده
باشد بجهت آنکه انزال کتب سماویه و سواحی و مناطق الهیه سزاوار

کرند

که شرف نفاذ و اجرا و ورود بطاهرات و زاکیات و سلطان کتاب و حکمت
تحصّل یابد و احدی که متصف بابن صفات کامله مرقوم مجیده و مناقب
حمیده مرضیه نبوده باشد تأهّب و استعداد پیغمبری از اسلوب خواهد بود
چنانچه بفحوای کلام ملک علّام مستنبی و مستحیّ آمده یَا بَنِی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ
رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنِ اتَّقَیٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِکَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ظاهر این کلام عظیم الهی از جمله منصد
کیف النبیّ آمده و مرام ازین کلمات بیّنات آنست که برخی از آیات صریحه
و تبیانات فصیحه مفصح الدلالات مفسّر و مبیّن نحدّی از آنها گشته
پیوست
و در کریمه منزله دیگر بجهت معجزات و مبیّنات شده پس بوضوح
که درین منطوقه بمعنی معجزات آمده علی الخصوص که صانع مطلق و
جواد حق بعد از اظهار این آیات و تبیین این مقدمات و انکار
و رفع امتنان اینها امتن صدود و در معرض عذاب گردانیده از ذکر عذاب
و وعد و وعید ابراز مقصد نموده باشد اما مرام و مقصود از آیات
معجزات در کریمه دیگر انذار و تخویف عصاة و مخالفین مرتبه
نبوّت و رسالت آمده که ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآیَاتِنَا
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ
وَقَالَ مُوسَىٰ یَا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ حَقِیقٌ عَلَىٰ أَنْ
لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی

إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ
لفظ ثم معطوف بر سابق از قصه انبیاء شده وضمیر مجرور در بعدهم
با ایشان راجع کشته ومقصود اصلی ومرام حقیقی اثبات معجزات
بفرعون وجیوش او آمده ونیز مطلوب قد جئتکم ببینة در آیه تنزیلیه جئتکم
ببینة من ربکم معجزه آمده فأرسل معی بنی اسرائیل یعنی
خارج ساخته بنی اسرائیل را از جنس ایشان با من رفیق کردانید
تا اظهار وابراز معجزات متحمل کردیده قدم صدق عند ملیک مقتدر
مشید ومستحکم نکرده وفرعون انحراف خطاب بعد از آن آنحضرت
نمود ان کنت جئت بآیة اکر برهان وحجت آورده فأت بها ان
کنت من الصادقین یعنی طلوع ووضوح وظهور حجت نما اکر از صادقان
ومستعد شدن جاده مستقیم بدون انحراف ورسول واجب
حق قیومی بی کذب وتنبی آنحضرت بمعرض جواب در آمده از کف
مبارک خود عصا را رها داد فألقى عصاه فإذا هي ثعبان مبين
لفظ فا جواب آمده یعنی بعد از القای حضرت عصا را بدون تراخی
وتوقف وتراخی آن عصا اژدهای عظیم کردیده ونیز دست مبارک
را داخل جیب ساخته بعد از اخراج ید از جیب بمرتبه صاحب
ضوء وغالب النوریة بود که تفاصل بر اشعه شمس مینمود فإذا هي
بيضاء طلوع وظهور این آیه منتهی بر آن شده که آیات ومعجزات

پیغمبران

پیغمبران چنین نیست که خلع ورفض عادات بوده از قوه بفعل
میطلوعیده باشد در موقع تحدی وتعارض واثبات ووضوح
نبی مربوط وموقوف ومنوط آمده بر طلوع وظهور وصدور
خوارق اشیا کونیه ومکانیه که در نزد مردمان عادات بران
مسلوب ومرفوع الجریان بوده وقوع وتحصل آنها پس از جمله
محولات بمحولین نبوده ودست ایشان از شاخصار ساحت
آنها قاصر ومنکسر بوده بلکه از جناب بارکاه جاعل حقیقی وصانع
تحقیقی بصفت ظهور وطلوع تطرق پذیر میکردد ومن
موضوع از جهت هویت شخصیه آمده بنابرین سوال از
من النبی که سوال از خصوصیت علو درجه واوج مرتبه
وصعود رتبه نبوت کشته ونهج استقامت معجزات و
طریق اقامت خوارق عادات نبی ما صلی الله علیه وآله وسلم
بدو مسلک سمت استقامت ظهوری پذیرفته **مسلک اول**
در طلوع وظهور ووضوح صدور افعال خوارق عادات ومعجزات
از کتم عدم بعرصه ساهره وضوح می پیوند داز سید کونین و
فخر عالمین صلی الله علیه وآله وسلم بنهج برهانی ومسلک
حجتی مخالف عادت اکر از کسی این امر از مکمن غیبی بمشهد
حضوری طالع کردد واز نهانخانه حرمان وکتمان بزاویه ظهور
متجلی شود اکر نفس مختسه مرضیه از او مسلوب باشد وشریعت

یعنی وقت دعوی وانکار وانکال خصمات

اوغالب و فایق بوده پس انشخص ساحر و صاحب شعبده خواهد
بود و نیز ظهور و صدور ان امر موقوف و مربوط و منوط بوضع خاص
و مکان مخصوصی نظر قبلی بر خواهد بود و این اشیا ضد و مباین
کرامات و معجزات بوده و دیگر انکه عامل و فاعلش مدعی نبوت
نبوده و اگر نفس کامل داعی بحسنات مرضیه غیر ردیه و عامل بطاعات
حقیقیه مأموره مستحسنه بوده اگر با وضوح و صدور امور خوارق
و مباین عادات مُصَدِّق خود را دعوی پیغمبری ننموده ولی خواهد بود
و امور صدوریه مُصدّق ولایت خواهد بود و در اصطلاح عرفی
مسمی بکرامت گشته و اگر اظهار پیغمبری نموده ام از رسالت و عدم
رسالت و صاحب کتاب یا عدم ان نبی خواهد بود که برگزیده و
مربوط بجناب مستطاب حق که بساط گردون انبساط او کریاس سدره اساس
محافل فردوس نشان بخطوات مکارم و معالی آراسته بطیب روایح ازهار
و فیض فوایح استنشاق رحدایق ارواح باشند بایصال رشحات فیوضات
و اشراقات خیرات از بارگاه عزت ربوبی بعباد اگر اخبار و اعلام و اظهار
و احکام از جهت نوم و سنه بوده باشد مسمی نبی فقط که دیده اگر
استحصال خبر بطریق الهام و وحی مینموده او را رسول نامند و اگر با
کتاب کریم الهی و احکام حکیم ایزدی باشد مسمی برسول اولو العزم
کرده و بر همه این تقادیر و تقسیمات منافیت نبی با حداث معجزات
که یک خرق عادت بعضی صفه ظهور متجلی گردیده پس وضوح ان در

حین ادعای نبوت بر سبیل معارضه بوده بدان وضوح و ظهور نبوت
بنصه اجلا انطرق پذیرگشته و خارق عادت باعث و منشأ امتیاز حجت
و تکثر اختصاص او خواهد بود بنابرین اصوب انست که در بیان
معجزه ترقیم شود که این کلام مجید ربانی و بیان حکیم سبحانی بجهت ثابت
و واقع و مستمر امده و حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه واله
وسلم یتیم و مفتاق و داعی و امی بوده و بعد ذلک پیغمبری مبعوث
و منزل گشته و مصداق و مؤید و مطابق قولش قران مجید ربانی
و فرقان حمید سبحانی بوده که مشتمل و محتوی و منطوی بر حقایق و
دقایق الهیه جبروتیه و مسایل و معارف ربوبیه مقدسه و صفات
قیومیه بر وجه ادق و سبیل اکمل و جوه امده و نیز قصص و اخبار
و احکام و اعلام سابقین و لاحقین و مستورات و ضمایر که در پرده
احتجاب و کتمان و نهان خانه حرمان متواری و منزوی گشته در
باب اشانات ان ازمنه چه مشاطهٔ قلم الماس ترقیم مدحت ان فرید
آفاق که لوح محفوظ و کتاب نظام معارف مطلق و منطق امده و بیت
المعمور سپاس الهی و صفات نامتناهی گشته و از ان مرتبه اجل و اکمل
امده که نظره شارقه ذو ذهن بلند و طبع مشکل پسند و حدس دقاق
و فکر نقاد روشن ضمیران اقلیم عرفان و تشویر پای مردی سلم نظر بساحت
ستایش ان تواند رسید و باعانت مردی و کمند لفظ و معنی بر شرف عزتش
ان جاده طریق تواند راه یافت و عاجز و قاصر اند عقول اصحاب بحار معانی

که دران بجزئی تعرعوص نموده و بساحت پایان ان منتهی نکشته غرر بیان
و فواید و درر معانی و مقاصد اخراج نمایند و از ظلمت عمه دیجور مزاج غسق
داج طبیعت کذشته سطوع و تناور صبح اقلیم قدس رسیده باشند
نقطه در دایره ترقیم انجناب توانند نکاشت و خلاف میانه فرق ناجیه
و طایفه حقه کشته در سببیت اعجاز فرانی و کلمات فرقانی برخی برانند
که مبتنی بر ارفع درجات فصاحت و اعلی مرتبه بلاغت است و تحدی
بران رفته اند که بغایت طریق عجیب و مسلک بدیع امده و طبقه برانند
که اشعار بمغیبات و انبا بمستورات است و فرقه بران رفته اند که
صرف قلوب استعداد و تاهب بلغا نموده از اتیان بمثل جهت
وفور فصاحت و کثرت بلاغت که تا پاکان نفاق جوی و الوده کان
شقاق خوی معز الالوات متعلقات اکوانی و ارجاس رذایل نفسانی
بوده و در نهایت قدرت و غایت عناد و لداد بوده لجاج و
مبالغه ایشان انکافانا در مرتبه اوج تصاعد مییافت تا بمرتبه
نفاق قولی و فعلی که بمحاربه و مجادله عنان امعروف کردانیده
چنانچه در قران حکیم بوضوح پیوسته ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم
من دون الله ان کنتم صادقین و ضمیر مجرور در مثله بما نزلنا
راجع امده که عبارت از قرآن مجید بوده و اگر بعبدنا راجع
باشد چنین مفهوم میکردد که اگر شما را شکی و ریبی بخلجه خاطر راه

باید در اینجا که ارسال بنده خود نموده ام که از بارگاه صمدیت و عزت
قدوسیت من است باید که شما بسوره از ان مثل این بنده که ترقیم
کتابی ننموده و انشا قصیده نکرده بخدمت معلمی نرسیده که مائل
این مقالات بلاغت ایات مسارع از ذهن فاطر خود بصفه طلوع متجلی
سازد و چون مثل این کلمات ممتنع بالذات است که از جانب خود
بوده باشد چون چنین باشد انجناب اقدس مبدا المبادی
و غایة الغایات خواهد بود مسلک دوم اثبات و تخریج نبوت
پیغمبر ما صلوات الله علیه و اله و سلم از کتب منزل سماویه که نزد
اهل ضلال و کمراهان جاده عروة الوثقی و طریق مستقیم که
یهود و نصاری باشند تطرق پذیر است مثل توریة و انجیل
و زبور و صحف و کتاب حیقوق و کتاب اشعیا و در علم
منطق مستبین و واضح کشته که هرکاه حجت و برهان مبتنی
بر مقدمات مسلمه منکران و اصول موضوعه و علوم متعارفه
ایشان باشد در اصطلاح عرف ارباب معقول که صاحب معارف
کارکاه عرفان و منتظمان بارکاه حجت و برهان اند مسمی بجدل
شده اختیار و مشیمه خود کردانیده عنان عناد و فور لدد و لداد
و جدل و جدال را سرشته طبع خفتکان ساهره غفلت شده
وراه قطان ضلالت و حجاب نفاق را شیوه خود ساخته و از
فحوای کریمه یا ایها الناس قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ غفلت و سامولكت
وانچه در كتب ايشان مثبوت و مرقوم شده در باب انحضرت بصيرت
خود را غمض غمض و باصره را بوشانيد ، مسكم نداشته ايشان عمل بنمايند
و قبل از انبعاث انحضرت صلى الله عليه واله وسلم آيشان بيان بنمودند
كه ما از دين خود منسلخ و منفك نمیشويم دين ديگر با اختيار نمينمايم تا جيني
كه حق تعالى شاهد قوي موافق و موازي توريه و انجيل بعث بذير كرده جنانچه
والد ماجدم قدس الله تعالى سره القدوسي اورده كه در فصل بيستم سفر
اول كتاب تورات مبني بنبوت انحضرت امده و از و معبر بماد ماد كشته
و با وصيا انحضرت كه صحيفات اثني عشر برج ولايت و امامت رقم ذكر ديده
بمنها ابن ذوات مقدسه به شنيم عشور كه ترجمه اش ان كشته كه اي ابرهيم
قول تو را در باب كه ذبح و نحر اسمعيل قرين باجابت و قبول كرديده و بمنصه
سماع استماع امده بس بركت با و ايصال نموده صاحب ثمره و ميوه خواهم
كردانيد و دو فور اولاد و احفاد او بهم خواهم رسانيد و از فرزندان او اخراج
دوازده شريف و امت عظيمه خواهم نمود و مستبين و واضح كشت كه شاعيل
كه از اسمعيل معبر كشته ذبيح الله شده و حضرت رسالت پناه محمدي صلى
الله عليه واله وسلم كه از نور كلانوار هدايت او سراج عالم وجود افروخته
و بيخ هر موجودي از بيخ فيضان او اراسته و ماد ماد اشاره ازو كشته (و برانسته كشته)
و شنيم عشور مبني بر ال الجليل القدر و عترت رفيع المنزلة ان سرور عالم
دوازده امام امده و قريب باين مضمون از سدي كه قدماي اهل سنت است
بعد

بعد صد و رخ اسيد ، كه لما كرهت سارة مكان هاجر اوحى الله تعالى الى
ابرهيم الخليل عليه السلم فقال انطلق باسمعيل و امه حتى تنزله بيت
التهامي يعني مكة فاني ناشر ذريته و جاعل منهم شيئا عظيما و نيز لفظ
ماد ماد بحساب جمل موافق محمد امده كه دو ميم و دالي موافق و مطابق
دو ميم و دالي نام محمد امده و حاصل ضرب المين ماد ماد بحسب
ثاني حساب دوات در دال ديگر ضرب نموديم موافق حاكشته و
نيز در فصل هجدهم سفر بنجم توريه مشعر است بر نبوت انحضرت بعد
از نبوت حضرت موسى و عيسى عليهما السلم بمضموني كه بسبب نزول
وحي حق تعالى نوري در طور سينا هويدا و روشن كشته مهبط او كرديد
و اضاءة و لمعان و شروقات نوري كه هم و بيدا از جبل ساعير شده
و نوري مثل شمس كه از جبل فاران ظاهر و لامع خواهد شد مستور
نماند كه وحي در طور سينا مبني بنبوت حضرت موسى عليه السلم
و ساعير مشعر است بنبوت حضرت عيسى عليه السلم كه ساعير جبلي
است در ارض خليل واقع امده و مسيح از سكان قريه بود كه مسمي
بناصره كشته بود بنابرين امتان او را نصارى كويند و جبل فاران اشاره
بخاتم الانبيا محمد مصطفى صلى الله عليه واله وسلم امده و فاران
كوهيست كه در حوالي كعبه معظمه واقع كشته و ميان ان و كعبه مسافه
يومي تحقق يافته و مستبين امده كه مثل شمس در جبل فاران لامع خواهد
بود كه جون انحضرت اتم مظاهر تجليات و اكمل واضحات بينات ذاتيه
(كه بعضي كه امده و از ابن عيسى را كه بخانه)

جامعه جميع صفات تجديديه و تجلّي كمالات تحميديه است نادر شبستان
عالم سراج هدايت افروخته از شرف رسالت و مبداء درايت تجلّي
نموده كه از مضيق اباد ظلمت نجات داده و بفضاي ملكوت معني ايلاف
و اتصال كرداند بلحوق اعمال مُحَسَّنه مرضيّه و اكتساب عقايد يقينيه
حقّه كه باعث صعود ابدي و رفعت سرمدي گشته از صدر نشينان
بارگاه سرمدي و جاشني گيران خوان نعت بعنايت سبحاني كردند چنانچه
حضرت ثامن ائمّهٔ هُدي صلوات الله عليه در مناظرهٔ با راس الجالوت
يهودي از تورية نقل نموده او تصديق ان نموده جاده تجاهل اختيار
كرده كه قَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام هَلْ تُنْكِرُ اَنَّ التَّوْرٰيةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ
النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سِيْنَاءَ وَ اَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ
عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ قَالَ رَاْسُ الْجَالُوتِ اَعْرِفُ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ
تَفْسِيرَهَا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام اَنَا اُخْبِرُكَ بِهِ اَمَّا قَوْلُهُ جَاءَ
النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سِيْنَا فَذٰلِكَ وَحْيُ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي
اَنْزَلَهُ عَلٰى مُوسٰى عَلٰى جَبَلِ طُورِ سِيْنَاءَ وَ اَمَّا قَوْلُهُ وَ اَضَاءَ لَنَا
مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلٰى عِيسٰى
بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَام وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ اَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا
مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذٰلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ
و نيز در كتاب حيقوق كه از انبياء بني اسرائيل بود مُنْبِئ و مُفْصِح
برسالت آنحضرت بمنصه تقرر جلوه گر گشته و ايضاً در كتاب

شعيا كه از انبياء بني اسرائيل است مرقوم گشته كه رؤيت نمودم دو
شخص را كه راكب بود و كره سطح ارض از اشعهٔ استضائت و استنارت
شعشعانيه ايشان مملوّ و ممتلي بود احدي راكب حمار و ديگري راكب جمل
و مُستبين گشته كه اوّل بمسيح انبيا و اشعار آمده و ثاني بجناب
اقدس نفيس محمّدي صلّي الله عليه و آله و سلّم و نيز دران كتاب مسطور
است كه راكب حمار را مشاهده نمودم كه ملبوس بثوبي از نور
گشته بود و راكب جمل منوّر بنوري و مستضي بضوئي مثل نور
ضوء قمري بوده و مقصد اصلي از ثوب ثوب جوهر منوّر قدسي
مشيّت آنحضرت آمده نه ثوب پيكر و كالبد عنصري پس بتثني
و تجلّي خواهد بود نورانيت ذات آنحضرت بمعارف و دقايق ربوبي
و حقايق و عوارف قيّومي كه صفات جوهر قدسي نفس ناطقه
آنحضرت بمثابه ثوب آمده و در كتاب زبور بوضوح انجاميده
كه انبعاث نبي بوضوح خواهد پيوست كه كافة الناس رجوع
باو نموده و افعال و اقوال او متّبع و وقوع مّم و واجب الانفاذ گرديده و نسخ
ملل منصرمه منقضيه تحصّل و تطرّق پذير گردد و اين نيز مشعر
و منبئ بنبوّت آنحضرت آمده و نيز در زبور محرر شده كه بار الها
انبعاث سنني نا بعد از انقطاع فترت واضح و هويدا است انطباق
اين كلام بنبوّت خاتم الانبياء و المرسلين كه مراسم و قيم و معنيم
سنّت اوست بعد از فترت و ايضاً دران كتاب محرر آمده كه حضرت داود عليه السلام

بعرض ظهور امده كه بار الهي ابنعاث كسي نمايد كه ذي شريعت و طريقت بوده
بجهت تعليم نفوس بشريه و همچنين در كتاب زبور بكلك تحرير امده كه
واجب تعالى ابنعاث و انشراق و تجلى مينمايد از صهيون اكليل محمودا
كه صهيون معبر بمكه شده و محمود بانحضرت و اكليل از نبوت
تعبير شده و در كتاب انجيل البشارات و انباء و افصاح به پيغمبري
انحضرت امده چنانچه باسم فارقليط مبين كشته و در فصل سي وسيم
انجيل يوحنا مرقوم شده كه وصيت نمود مسيح اصحاب خود را
كه كسي كه ايمان بمن اورده باشد بايد ايشان نمايد بانچه عهد و وصيت من
شامل و محتوى او باشد كه من متوجه بجانب و نظور پدرم اكر شما
دوست داري من مينماييد وصيت مرا صيانت و حفظ نماييد كه
من مسيح و از پدر خود التماس خواهم نمود كه ابنعاث فارقليط نمايد بجهت
شما تا كه تا ابد الدهر ثابت باشد و نيز سمت ورود يافته قول عيسى در كتاب
منزل انجيل كه إني ذاهبٌ الى ربّكم وربّي والفارقليطا جاءٍ هو الذي يشهد لي
والفارقليطا جاءٍ بالحقّ كما شهدتُ له وهو الذي يفسّر لكم كلّ شيءٍ
وهو الذي يبدئ فضائح الامم وهو الذي يكسر عمود الكفر و در
باب مبالغه فوق الحد و الطور نموده تا مرتبه كه بيان نموده كه كمان مبريد
كه اين كلمات از جانب من بعض صدور و پيوسته بيكردد بلكه از جانب
كسي امده كه مرا براستي ابنعاث نموده و نيز در فصل سي و چهارم كتاب
انجيل مرقوم كشته كه فارقليط روح قدسي است كه او را پدر من ارسال

خواهد

١٨٤

خواهد نمود بنام من و تعليم همه چيزها خواهد نمود و مجموع انچه بشمايان
نموده ام تبيان و تذكار خواهد نمود والسلام و ديكر نهايت مبالغه نمو
كه قلوب خود را مستغني و مستشرق داشته مسلك عشقاني و باديه
ظلماني تاريكي را اختيار نموده انچه بيان نموده ام الطاعت و انقياد نماييد
بجهت انكه دعوتي كه فارقليط ايشان را خواهد نمود احسن و اكمل از
دعوت مسيح آمده كه انحضرت دعوي كبري و هدايت عظمى نموده
در طي علمي و عملي بر وجهي كه دقيقه از دقايق فرو كذاشت وترك نخواهد شد
و اطلاق اب در انجيل مرقوم است بجهت انكه مبدا، فاعلي بوده چنانكه
بعرف قدما، ان زمان تحصيل يافته و حكما اشراق از عقل عاشر باب
مقدس تعبير نموده اند و حكماء فرس از ان تعبير بروان بخش نموده
اند و بلسان اهل شرع بروح القدس كشته و در فصل سي و پنجم
انجيل مرقوم كشته كه چون فارقليط از جانب حق تعالى ابنعاث كردد
بشما عالم و مطلع باشيد كه ان روح حقيقيست كه ارسال نمايد پدر
از براي شما شهادت خواهد داد بانچه ايشان با او نموده ام و نيز شما
شهادت دهيد از جانب من از مطلع انچه كه بشما اعلام نموده ام
و از بعضي مبالغه بسيار نموده كه اي قوم بشما حق را اعلام نمايم تا سن نزدم و
مفقود نكردم فارقليط مبعوث نخواهد كرديد و در رجوع و ابنعاث
او حجم كثير و عز و جل خواهد بود كه از وجود شريف او احيا يك جد
از فترت حاصل كرديده ناس را از خطايا امساك نموده مستلزم نيل

بر ابای عظیمه وعطایای جلیله خواهد گردید **سدرة مولودیة اعجازیة**
بدانکه امنه ام حضرت سید کونین صلی الله علیه واله وسلم روایت
نموده که در ایام حمل انحضرت ثقلی و زحمتی که ملازم زنان صاحب حمل
هست من ازان بری ومعرا بوده اصلا ادراک ان ننمودم و در حینی لحوق
به فضای عالم ناسوت وساهره دخول باب وجود عنصری متراد
منزه بود از دیگر لازمه وضع حمل و تولید اطفال اسده و مختون و منقطع
السرة بود و در وقت تولد انحضرت جمع جم غفیر از زنان مشاهده و حرف
کشتند که هیج ازایشان زنان بنظر و بصیرت در نیامده بودند و چون [illegible]
بعرصه وجود و بفضای لحوق پیوست منطق بقول لا اله الا الله
گشته وازمکمن غیب وساهره خصوص سعیدی حاضرشد وازان انحضرت
در غیب محفوف شده وازعالم غیب بلطف واقنایه بعضی صعقه ظهور
صدور یافته وانس ورا غسل دادند و نیز مرویست از امنه که
چون انحضرت پای از ساهره کمن بفضای وجودی بلحق گشته نوری
لامع ومتشعشع شد از انحضرت که مشاهده قصور ومعموره بلاد شام
نمودم و اتشکده ومعبد فارس که در مدت چندین هزار سال بود
که خامد وخاموش نگشته بود محو شده وبحر ساوه خشک وبی اب
گردید و کنگره طاق کسری منهدم وساقط شد و بمضمون مسطور
شعر امده منطوقه ابن خالویه در کتاب الال ان امنة بنت وهب
ام النبي صلى الله عليه واله رأت في منامها انه يقال لها انك قد حملت

بخير البرية وسيد العالمين فاذا ولدتيه فسميه محمدا فان اسمه في التورية
حامد وفي الانجيل احمد وعلقي هذه التميمة عليه فانتبهت وعنده
راسي صحيفة من ذهب مكتوب فيها **شعر** اعيذه بالواحد
من شر كل حاسد ٥ وكل خلق مارد ٥ من قائم وقاعد ٥ عن السبيل عائد ٥
على الفساد جاهد ٥ ياخذ بالمراصد ٥ من طرق الموارد ٥ انهاهم
عنه بالله الاعلى واحوطه باليد العليا والكف التي لا ترى يد الله
فوق ايديهم وحجاب الله دون عاديهم لا يطؤنه ولا يضرونه في
مقعد ولا منام ولا مسير ولا مقام اول الليل واخر الايام والرجس
ايوان كسرى يوم ولادته وسقط منه اربع عشرة شرفة وخمدت
نيران فارس ولم تخمد قبل ذلك منذ الف سنة و در وجه ضبط
تحرير مي اورم که معجزات سيد بشر در ذات وصفات اينت انحضرت
است ويا در افعال واثار يا انکه کرامات چندیست که صانع حقیقی
در ذات شریف وعنصر لطیف او ایجاد نموده که از طور وطرز عادت ایجاد
سایر مخلوقات خارجست یا کرامتی از جانب جاعل حقیقی مختص و ممتاز او
گشته بعد از جعل وانچه که از افعال واعمال انحضرت است یا از جهت تعرفات
غریبه است در مخلوقات و موضع ان تصرف مجعولات شد وان مصنوعات
یا روحانیات امده یا جسمانیات و مادیات محضه و مجردات که از جنسیات
محض مسلوب شده یا ملک یا جن امده و مادیات یا فلکی و یا عنصری
گشته و فلکی یا جرم فلک خواهد بود یا کوکب و عنصری یا بسیط است

الرجس بالفتح الصوت الشديد من الرعد

یا مرکب و بسیط مانند آتش و هواء و آب و تراب و مرکب مثل جمادات
و نباتات و حیوانات و حیوان نیز متنوع گردیده بانسان و غیر
انسان که همه این مجعولات حادثه موضع تصرفات انحضرت
گشته و در همه این افعال غریبه عجیبه بظهور منکشف گردانیده
و تصرفات غریبه بدیعه از کتم عدم بمنصهٔ صدور رسانیده
چنانچه در سدره معجزیه در سلک وضوح خواهد پیوست انشاء
الله العزیز **سدرهٔ خلقیه** بدانکه خلقت مادهٔ سید کونین و اعتدال
مزاج و التیام عام و اختلاط قوای مستتبعهٔ آن احسن و اکمل از
مواد مصنوعات و اعدل از امزجه مخلوقات آمده از وجه علت
حُسن خَلق و بهاء اجزاء ترکیب قوای و قیافه برانکه از جبلیت انسانی
باستواء اخلاق است دلائل مینمایند و کافه متفق اند که نسخه جامعه
اعضای انحضرت باحسن و نیکوترین وجهی مصنوع گشته و این
دال و مفصح برانست که مجموعه اخلاق و اطوار انحضرت در غایت
مکارم و نهایت شرف محترم بوده و احدی از مجعولات موصوف
بصفات انحضرت متصف نبوده روایت نموده جابر بن سمره که وشکم بسان باشد
وجه انحضرت مانند نیرین بوده و باستداره غالب و مرضی ترین
وجوه ایجاد یافته و لون مبارکش در نهایت بیاضیت و استناریت بوده
و بصر مبارکش اسود و مژگان کشیده و چون ملاحظه مینمود بجمیع
بدن ملاحظه میفرمود یعنی در رویت بصری منتاق نبوده بمقابله و محاذات

و موازات اشیاء مبصره جسم عینی بلکه در جهات ستّ اقطار ثلثه قُدّاماً
و خَلفاً و یمیناً و شمالاً و فوقاً و تحتاً حضرت را از آن دیدن ممکن بود
و بین الکتفین انحضرت مهر نبوت منتقش گردیده و سخی ترین
مخلوقات و اصدق از موسنان بوده و لینت و رفق لسان انحضرت
بی نهایت بوده و از خلایق در تند کامی بهتر بوده و هرگاه قافلهٔ مشاهده
و مطالعهٔ مهابت انحضرت مینمودند در قلب ایشان تأثیر مینمود و هرگاه
اختلاط میکردند میشناخت و محبت در قلب هم میرسانید و شخص مبارک
بی ظل بوده و عکس انحضرت نمی نشست و براس و عنق از همه ارفع
و اطول بوده و چون بنوم میرفت قلب انحضرت مستیقظ بوده یعنی نوم
شاغل و مستولی حواس ظاهره انحضرت بوده بعدم استیلای بحواس
باطنه قلبیش **سدرهٔ شجاعیه** بدانکه حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم اشجع الناس بوده چنانچه که مرویست در غزای اُحد
بعد از انکسار جیوش اسلامی و اصابت زخم بر انحضرت و اسقاط
او بر ثبات و تشیید و استحکام و عزم محاربه بوده قایم گشته و ارتفاع
صوت بناس نموده و متوجه جدال بسمت کفار شده مراجعت نمودند
و از مقاتله فاحش جبر و تدارک آن نموده اهل جدال را انهزیمت انحضرت
نصیب گردید که از طور عادت و ساحهٔ معتاد خارج شده و نیز غزای
حُنین که عسکر انحضرت دوازده هزار کس بودند فرار را اختیار نمودند
الا معدودی چند و انحضرت ثبوت را اختیار نموده حمله فرموده دفع

مخالفان و مخاصمان و مجادلان نمود و رعب آنحضرت در قلوب مخالفين
مي افتاد چنانچه كه حضرت باين مقال مترنّم ميبود كه يا بني بنصرت
مينمايد رعب و رهبت من از دو ماهه مسافت در قلوب مخالفين
بجيشي كه بعزيمت متوجه ميشوند **سدسة معجزية** بر واقفان
اسرار آيات و معجزات نبويه و مطلعان سرائر حالات و معجزات
مصطفويه و غواصان بحار معارف الهيه و عوارف طبيعيه آنكه
بر بصيرت را بكحل الابصار معادن عقلي وحدقهٔ حقيقت را بنور الانوار
مشارق الهي متكحل و منور گردانيده اتباع و استتباع اعلام نور و هداة
را مختتم دانسته اعراض و تنحي از نفاق و نفي دعوات مرسلين و عدم
التفات بمعجزات را شيمهٔ خود ساخته باشند مخفي و محجوب نماند
كه اثبات نبوت شخصي خاص موقوف و منتني آمده بر ظهور معجزات
و خوارق عادات اگرچه اثبات اصل وجود نبي در نظام وجود بدليل
و برهان عقلي توان نمود پس بنابرين اراده متعلق گرديد كه بنبذي و
تحدي از معجزات قوليه و فعليه حضرت خاتم الانبيا و سيد المرسلين
در سلك تحرير در آورده تا باعث اطمينان قلوب سامعين گردد و اين نبذه
مشتمل و محتوي آمده بر هجده معجزه از معجزات حضرت خير البشر اگرچه
صدور معجزات آنحضرت فوق الحد والعد ولا احصاست **اول**
آنكه منقولست كه قريش در ليلة البدر در بطحاى كعبه از آنحضرت معجزه
طلب نمودند پس باصبع مبارك اشاره بماه فرموده تا تأثير در مادهٔ جسم فلكي

كه جرم قمريست نموده اطاعت و انقياد او را لازم و متبع داشته بدو پاره منشق
آمد **دوم** امر آنحضرت بارجاع آفتاب و اطاعت جرم فلك شمسي و انقياد
مادهٔ او امر واجب الانفاذ آنحضرت را مراجعت و عود معاودت نموده نيكش چه
ترقيم نمايم و بخامهٔ تنك شق و مداد آنچه پردازم و بكلك بيان چه جادوى
سازم كه جرم دوات زرين آفتاب با مداد طلوعش سيه دلي خط آزادي
گرفت و شق خامهٔ قمر بقوت بنانش دلكشاي آمده از دوات تيره دل
و خامهٔ تنك شق وصف جمالش ترك ادب و نعت جلالش جهل مركب
و نيز امور مغيبات اعلام ميشود كه ذات شريفش از بارگاه عز مجده بدان
مختص گشته و در منطوقات كثيره ثبت درود يافته كه قبل از تولد حضرت افضل
النبيين صلى الله عليه وآله شياطين صعود بسموات مينمود و از اخبار
آسمانها اعلام ميرسانيد و چون آنحضرت از مكمن غيبي بفضاى مظهر
طلوع شهودي رسيد شهب شياطين را ميرانده مانع گشته از استماع
اخبار سماويه **سيم** مرويست كه عامر بن طفيل كه از جملهٔ بني عامر بود بقصد
با پسر عم خود آمده و تمهيد مقدمه نموده كه من محمد را مشغول بتكلم ساخته
تو از عقب بيرون آمده او را طعمهٔ شمشير ساخته از ساحت اين عالم بعالم ديگر
شتابانى چون آنحضرت مشغول و متوجه كلام بعامر شد آن بدبخت دست
بقبضهٔ سيف فرود آورده و برخي از شمشير بيرون آورده متعاون آن عمل
حضرت مشاهده و ملاحظه نموده متوجه مناجات بيارگاه كبرياء عظمت
ذكره گشته كه الهى مرا مصون از تطهي اذيت ايشان گردانيده شربت اورا

از من دفع نموده فورًا سایۂ کائنات جو بگریان بمجیب الدعوات متوجه
بصورت صاعقی کردیده صاعقه بسحاب اوراکداخته بفضای
عدمی متوجه کردانید **چهارم** بدانکه در چند غزا عسکر حضرت اکمل
الانبیاء وسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم شاکی وپاکی از عطش بوده
انحضرت بید قدرت بالغه وقوت کامله دو انکشت مبارک خود را برو
اب قلیلی نصب نموده بشکفت بی غایت سخا فرمود وکنار اب بر بنه قوت
دخرا ده کشته که تمامی جیوش انحضرت که هزار نفر متجاوز بودند سیراب
شده وقربه ومشکها را پر نموده وشتران از استی وسیراب کردند واین معجزه
در مقدمات عدیده ومواضع کثیره بوقوع رسید **پنجم** انکه منقولست
که انحضرت بجهت هجرت از مدینه خارج کشته کفار ومشرکین قریش بالاطراف
واکناف عالم اشتار رسانیدند که هر که انحضرت را بیاورده موازی
صد شتر باو تفویض شود سراقة بن مالک که اکبر بنی کنانه بود بیان نمود
که مسموع میکردد که عبور محمد از نواحی ملکت من خواهد بود مهاجرًا
الی المدینه راکب اسب کشته متوجه سمت انحضرت چون بانحضرت برخوردم
وقریب باو کشتم خطاب مستطاب بعنوان ایما واشاره بزمین فرمود
ان زمین بتشدد تحکم کامله واطاعت وانقیاد را لازم شمرده دست وپای اسب
را ضبط وستحکم نمود حتی تغیب باجمهان متوجه قرعه کشته اطلاع حاصل
شد که ظفر ونصرت بر انحضرت ممتنع خواهد بود متوجه امان واستغاثه
کشته بمشتر بیان اورد که یا محمد ادع ربک یطلق قوائم فرسی ولک ذمة الله

ازفضایل وتوصیف معلوم گردید که تطلع وطالع کردیم

علی

۱۸۸

علی ان لا ادل علیک احدا حضرت بمحض دعا امده اطلاق قوائم فرس
او متحصل شده خلاصی یافت **ششم** در منظوقست درود یافته که انحضرت
با هفتدی از اصحاب بر فوق جبل احد بودند که بحرکت امد انحضرت خطاب
مستطاب القا فرمود که ساکن شو که پیغمبر بر فوق تو است فی الحال جبل تمکین
یافته باذن الله تعالی باره صلی الله علیه وآله **هفتم** تسلیم حجر بجناب اقدس
او چنانچه منقولست که انحضرت بیان فرمود وبلسان کوهر بار خود را
که عادتم بر سنکی که در مکه بی سلام نمود **هشتم** تنطق بره مشویه بزهر
الوده چنانکه در حدیث بوقوع رسیده که چون انحضرت رجوع از غزای
خیبر نمود زن یهودیه بره را بیریان در اورده وبزهر الوده نموده نزد انجناب
حاضر نمود چون انسرور متوجه اکل کشته دست مبارک را ممد وفی خوردن
فرمودان بره بحکم موجد حقیقی وواحد تحقیقی بنطق امده که یا رسول
الله مرا اکل منمای واز من اعراض نمای که مسمومه والوده بزهر کشته ام
نهم تنطق عمودی از خشب که متکی انحضرت بود چنانچه در حدیث
مروی کشته که قبل از ترتیب منبر از برای انسرور ستونی از خشب تکیه
مینمود وبیان خطبه میفرمود چون منبر ترتیب یافت بر فوق منبر برامده
الخشب بصوت ونالہ وفغان در امد مثل شتری که در حین زایید نبی
الله انحضرت بجهت نزول فرمود واورا تسکین نمود وخطاب باو جاری کرد
که اکر اراده ومشیت تعلق کیرد در دنیا ترا شجره سازم که میوه ترا

اكل نمايند واكر اراده شجره جنت داشته باشي شجره بهشتي نمايم در
جواب منطق كشته كه اختيار جنت نمودم بنابرين مسمى بجنانه كشت
دهم انكه در حديث وارد شده كه در غزاي زواده عسكر نمانده بود (يعني توشه)
جيوش انحضرت از كثرت جوع بهم براسده و در شكايت افتاده خطاب
بانحضرت نمودند كه در ميان عسكري قليل توشه و نان خورشي مانده
انجناب فرمود كه نطعي كسترانيدند وامر نافذ خود را تعلق بان فرمود
كه هر كه توشه داشته باشد حاضر كرداند فورا حاضر نموده بخذ كف ترى
و برخي كف زبيب و كوهي پارچه نان تا كه قليلي از طعام حاضر شد
انحضرت بمعرض دعا ازجناب مقدس مجيب الدعوات بجهت بركت ان
طعام بعد ازان نمد اشارت فرمود بحضور ابناغا و جوالها حق تعالى
بنوعي بركت بظهور رسانيد كه جميع مواضع ظرفي ازان مملو كردانيدند
جوع ايشان منتفي و زايل كرديده و باقي و متاصل امده از موازي سي
هزار نفر بعد ازان اجراى و انطاق لساني بقول اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ ساختند يازدهم منقولست از ابن عباس
كه اعرابي نزد انحضرت امده خطاب نمود كه چكونه اطلاع حاصل سازم
كه تو از جانب الهي رسولي انحضرت بمعرض جواب امده كه اكر اين شاخ
نخل را طلب نمايم او الطاعت و انقياد نمود بدولت خدمت مفتخر كرده
تو بمعرض كواهي دادن بيرون مي ايي كه من پيغمبرام فلما تكلم پس حضرت (و متنطق بلفظ تكلم كرديد)
متوجه كشته شاخي از نخل المطلب فرمود اقتاخ از شجره فرود امده

كه الطاعت وانقياد را برخود استوار و مستحكم كردانيد نزد انحضرت
بيفتاد و بعد ازان اشاره برجعت فرمود انشاخ بمكان اصلي خود
معاودت نمود چون اعرابي مشاهده اين نموده بشرف اسلام فايز
كرديد دوازدهم روايت نموده يعلى بن امية ثقفي كه بخدمت رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم بوديم در نزول بمنزلي شد انحضرت متوجه كرديده
امامت فرمود بعد ازان تكيه فرموده درختي از موضع خود روان
كشته شق ارضي مينمود تا كه قريب بخدمت انحضرت شده رسيده مراجعت
نموده بمقام خود استوار كرديد انحضرت از نوم برامده حقيقت را بعرض
انحضرت رسانيدند انحضرت بيان فرمود كه درختي بود كه از جناب
قادر احدي الذات مرخص كشته كه سلام برسول نمايد سيزدهم انكه
جسد مبارك انحضرت مسلوب الظل يعني ظل بذير امده يا كون او از
نوع بشري و بي ظل بود بجهت لطافت و صفات جسد مطهرجه متعلق
روح و عقل شريف ازان مرتبه منوع وظاهرات الاجسد لطيف بري از
جرميت مانند بسايط از عناصر و افلاك و مانند جرم شمسي كه ذو ضياء
ذاتي كم امده و هيچ يك ازايشان ذو ظل نيامده مؤيد و مشيد اين
تشبيه و تنبيه شده مضمون روايت مرويه از ائمه هداة صلوات الله
وسلامه عليهم كه جسد هر پيغمبري و وصيي ازيد از سه يوم در قعر قبر
باقي نمانده منتقل و متوجه بعالم علوي شده اين مبني و مفصح كشته بر تشابه
و تناسب اجساد مطهره انبيا با جرم فلكي سادي والله اعلم بالصواب

چهاردهم در اخبار بوقوع رسیده که گرگی از گلهٔ شاقی را بگرفت شبان
بعد از عدو بخلف او طرح شاة نموده منطق گردید بلسان فصیح
تمنعني رزقا ساقه الله الي یعنی منع مینمائی از من رزقی را که حق
سبحانه وتعالی برای من مقرر نموده پس راعی از نطق وتکلم او متعجب
گردیده گفت یا عجبا للذئب یتکلم قال انتم اعجب وفي شأنکم عبرة
للمعتبرین هذا محمد صلی الله علیه وآله یدعو الی الحق ببطن مکة
وانتم عنه لاهون فابصر الرجل رشده وهداه الله تعالی واقبل
الی النبي صلی الله علیه وآله وسلم واسلم وابقی لعقبه شرفا وکانوا
یعرفون ببني مکلم الذئب یعنی عجیب امری وغریب شأنی بمنصه
ظهور رجلوه گر گشته وچنین حالی هرگز مشاهده ننموده ام که گرگ
بکلام آید گرگ بخطاب آمده گفت حال شما اغرب از این است که در مدینه
شخصی است که از حال استقبال و ماضی خبر میدهد و دعوت مینماید
بحق وانتم عنه لاهون این سبب ابصار ورشد وهدایت آن یهودی
گردیده نزد آنحضرت آمده بشرف اسلام رسید **پانزدهم** مرویست
که حضرت سید کونین عبور براهی مینمود بجملی برخورد و صوتی
از و زاینده گشت آنحضرت بعد از توقفی فرمود که صاحب
شتر کیست شخصی تلقی نموده که این شتر بمن دارد آنحضرت فرمود
که بمن ابا بیع نمای جواب گفت که بتو عطیه و تحفه مینمودم اما
از جمیل است که سوای این چیزی ندارند آنحضرت فرمود که شتر
شکایت

19

شكایت مینماید که عمل کثیر وخوراك قلیل میدهند باید که خفت عمل
[margin: وتخیر نماید]
نموده جوع او را منتفی گردانند **شانزدهم** منقولست که اعرابی
سوسماری در جیب ضبط نموده بود نزد حضرت سید کونین
صلی الله علیه وآله وسلم آمده نزد آنحضرت انزا اسقاط نمود
وگفت والله ایمان بتو نیاورم تا حینی که سوسمار اقامت شهادت نماید
که تو رسولی آنحضرت خطاب بسوسمار نموده که من کیستم سوسمار
بلسان بلیغ وبیان فصیح گفت چنانچه همگی استماع نمودند که تو محمد
رسول الهی بعد از آن اعرابی بشرف ایمان مشرف شد **هفدهم**
در خبر وارد گشته که در یوم حجة الوداع طفلی تازه از مادر تولد یافته
بود نزد آنحضرت آوردند آنحضرت خطاب بآنطفل فرمود که ای طفل
من چه کسم آن طفل بلسان فصیح وبیان صریح منطق گشت
بنوعی که همگی مستمع شدند که تو محمد رسول الهی واو را مستی بمبارك
الیمامه گردانیدند **هجدهم** مقدمه حدیث غار که در شرف و
جوار مکه معظمه واقع گشته که معلوم ومعهود همه آن مردم بوده
با و مسکن میگرفتند وقت قصد کفار بنزد آن غار تا حق سبحانه
وتعالی غطاء عمی بر بصیرت بصیرت ایشان کشیده هرچند تجسس و
تفحص نمودند هیچ اطلاعی ایشان را از وحاصل نگردید خائب وخاسر
ماندند وحال آنکه اهل آن ارض بوده در حالی که عارف بسبل وتحاف
آن غار بودند **معجزهٔ شریفه** بر عارفان معارف الهیه ومطلعان

[margin: آنحضرت در آن مدت تفحص وتجسس بر ایشان غایب ومکتوم نموده]

[margin: اکثر محرم وبر منقطع الف الجبل]

[margin: اطلاع در آن مدتند]

مطالع عوارف نبويه مكتوم ومخفي نماند كه رتبه ومنزلت حضرت
خاتم الانبياء بجناب حي قيومي نسبت بمراتب ومنازل سائر انبياء
ازبابت نسبت كواكب امده بشمس رابعة السماء وازانجهت است
كه در مقام نفي مشركين وكفار حق سبحانه وتعالى خود بذات از جانب انحضرت
رد وابطال عقايد ايشان مينمود ازانجمله در حين طعن مشركان بانحضرت
أئنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون حق قيومي برايشان رد فرموده كه
بل جاء بالحق وصدق المرسلين ودر مقام ديكر يقولون شاعر حق
سبحانه وتعالى در جواب فرموده وما علمناه الشعر ودر موضع ديكر ولقد نعلم
انهم يقولون انما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون اليه وجمله اين
ايات صريحه الدلالات اند بر ممتازيت ومختاريت انحضرت بسائر
انبياء كه ايشان در وقت اعتراض كفار متعرض بجواب اعتراض
وايراد در امده رد ايشان مينمودند نه انكه باري تعالى از طرف ايشان
مدافعه اعتراض برايشان بصفحه ظهور متجلي ساخته رد ايشان
نمايد چنانكه هنكامي كه بنوح خطاب نمودند كه انا لنريك في ضلال
مبين نوح درجواب تلقي نمود يا قوم ليس بي ضلالة ولكني رسول
من رب العالمين ونيز در قصه هود عليه السلام كه كفتند وانا
لنريك في سفاهة هود متلقي بجواب كشته كفت يا قوم ليس بي
سفاهة ودر قصه حضرت موسى فرعون خطاب نمود اني لاظنك
يا موسى مسحورا حضرت موسى عليه السلام فرمود واني لاظنك

يا فرعون مثبورا وكافران بعرض عيب سيد المرسلين درامده
خطاب بمجنونيت او نموده حق تعالى فرموده كه وما صاحبكم بمجنون
واية كريمه قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم وان هذا صراطي
مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل دالست بركمال جامعيت
ملت حضرت مصطفوي طرق وسبل راه نجات ودليل حيات
ابدي را وديكر اية شريفه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني
يحببكم الله دلالت مينمايد بر مرتبه محبوبيت ودرجه امت حضرت
بعد از اتباع واستتباع سنن وطرايق او وحق قيومي امتان حضرت
سيد كونين صلى الله عليه واله را صاحب ذكا وعقل ايجاد نموده
وواضح امده كه انحضرت اعقل واكمل از امتان بود چنانچه سبحانه
وتعالى ذو الجلال لا يزال ميفرمايد فاتقون يا اولي الالباب وچون
ذكر وبيان حال امتان سابق فرموده در موضعي كه قوم موسى از من
بريان وترنجبين ارسال ميفرمود ايشان تلقي نموده بتقرير اوردند كه
صبر بر خورش واحد نميكنيم كه سير وعدس وپياز مارا ميبايد حق تعالى
سلب علم ودانايي نموده نسبت جهالت بايشان رجوع نمود كه انكم
قوم تجهلون وباز چون موسى بارض عمالقه متصل كشت قوم او بيان
نمودند كه اذهب انت وربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون بتقرير اورده
اند كه تو وخداي تو متوجه مقاتله كرديد كه ما اينجا نشسته ايم ودليل
اين كلمات از امت حضرت پيغمبر اخر الزمان بمنصه صدور نپيوسته

و این تنبه و تشفیع آمده بر وفور فهم و کیاست و فطانت امت حضرت
خیر البشر بر سایر امم پس نبی مرسل با ایشان نیز باید که افضل نبیین
و اشرف مرسلین باشد و عدم ذی ظلیت جسم آنحضرت نیز مشعر
آمده بر اشرفیت و اقدسیت او بر سایر انبیاء چه افاضه روح موافق
و مطابق تأهب و استعداد مواد متقرر میگردد چنانچه بر رشته انتظام
منتظم شد و در استواء استقامت و در حاق وسط استواء اعتدال
مزاج واسطه فیما بین باطن تاویل و ظاهر تنزیل بلکه جامع
مطلع و منطلع در بدو صاحب رتبه کنت نبیا و آدم بین
الماء و الطین و در معاد بمنطوق حدیث شریف ادخرت شفاعتی
لاهل الکبائر والی مرتبه شفاعت و مسند استشفاع که خلعت
فاخره شفاعت مختص بقامت بلند و همت ارجمند او کرده
احدی از انبیاء با او درین مرتبه مسلوب الشرکت آمده جمیع
حوالی جناب قدس لوای آنحضرت بیمایند و این مشعر و مبنی
کننده بر وفور و تکثر قرب و منزلت آنحضرت بسده جناب الهی
و اما توسط بحکم آنکه از مرکز و وسط عالم توجه بمغرب قبله و متوجه
الیه موسی علیه السلام گشته و بمشرق قبله عیسی علیه السلام مقرر گردیده
و بین القبلتین قبله حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آمده
که انحراف و تبری از قبلتین جسته بحکم لا شرقیة و لا غربیة و
سطح قبه ارض را که عبارت از ارض ام القری شده وجهه و متوجه

الیها خود ساخته و لکل وجهة هو مولیها ممتاز و ممتاز از سایر انبیا
گردید ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون **ارشاد ششم** در شبهاتی که مخالفین دین مبین
و جاده بیابان ضلالت و تیه جویان مسلک توهم نموده
سدرة الکنایة مم
بر رافعان شبهات و ناسکان مناسک برهانات واضح باشد که انبیاء
و اوصیا باید که معصوم و منظوم و منزه و مبرا از خطایا و قبایح بوده مطلقا
غبار خطیئه و وحشت نفس اماری بالشدید جیب و اسع مطهر الهیه نفسه
متقدس و مطهر باشند از ارجاس و ادناس خواه از سابقین و خواه
خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین و جمهور اشاعره از متکلمین
مخالف این حکم کرده ایراد شبهات نموده مذهب باطل و رای سخیف را
بوده و این شبهات معتمد و مرکون الیه دانسته اند با مخالفت بکلام
برهانی و حجج میزانی چه از طی مراتب سابقه معلوم و واضح گردیده که نبی
و ولی باید که مؤید بروح القدس و نفس قدسی باشند و صاحبان نفوس
قدسیه عالمند بصواب و خطا نفس اماریت و ارتکاب ایشان بخطا
مستلزم عدم اعتماد باقوال و افعال ایشان خواهد گشت چه با این احتمال مجوز و مسوغ
خواهد بود که اوامر و افعالی که ایشان ناس و امم را بآن مامور مینمایند
مطابق نفس اماره بوده کاذب بوده باشند و اتباع کذب نزد عقلا مذموم
و واضح البطلان آمده و ما رادات کما اولا بیان مذاهب و تفاصیل مقالات
نموده بعد از آن ایراد شبه ایشان نماییم و بعد در مقدد در متعرض تاویل وجه
گردیده دفع و کشف غطاء التباس و اشتباه نماییم و بالله التوفیق بدانکه
اختلاف و امتزاج بوقوع رسیده فیما بین الناس در تجویز و تسویغ معاصی و ذنوب
و وقوع [illegible] مم

وآثام از انبیا علیهم السلام فرقهٔ ناجیه امامیه ذاهب وسالکند بعدم
جواز وقوع وصدور شئ از معاصی وآثام از انبیاء واوصیا سواء کانت
المعصیة صغیرةً او کبیرةً لا قبل النبوّة ولا بعدها و مُسوّغ ومجوّز دانسته
اند اصحاب حدیث وحشویه از اهل سنة صدور معصیت از انبیاء
قبل از نبوت وبرخی از این نیز تجاوز نموده تجویز کرده اند در حین نبوت سوای
کذب در امور منوطه ومتعلقه باداء شریعت وبحذی مسوّغ دانسته اند
در حال نبوت بشرط استتار وعدم اعلان واظهار وگروهی تجویز
نموده اند در همه احوال ومنع نموده اند معتزله وقوع کبائر وصغائر مستخفه را
قبل از نبوت ودر حال نبوت وتجویز وقوع ما لا یستخف نموده از صغائر
ونیز این طایفه اختلاف نموده که برخی اقدام بر معصیت صغیره را مسوغ
ومجوز دانسته بر سبیل عمد وبرخی منع وقوع بطریق ونهج تعمد نموده اند
وبیان اورده اند منع اقدام ایشان بر ذنوبی که عارف بذنوبیت بوده باشند
ومحکی گشته از نظام وجعفر بن مبشر وجمعی که متابعت وشیعت ایشان را
شیوه خود ساخته که سلوب التسوغ والتجوز است صدور معصیتی از ایشان
مگر بعنوان سهو وغفلت بصدور انجامد وما را است که بطلب تقریر در
اوردیم وبمنصه بیان منجلی کردانیم که تنزه وتقدس انبیا از معاصی از ضروریات
بتی و واجبات حتمی آمده زیرا که تصدیق بنبوت ایشان تطرق پذیر
نیکو ودمکو بمعجزه که نسبت بجناب اقدس قیومی مستایند وبر تقدیر
تسویغ وتجویز معاصی از ایشان بوقوع انکامیت رسیده صدور کذب

تطرق کذب مستلزم نفی اعتماد وتصدیق آمده بانکه این معجزات از شده
صدیق او تحصیل یافته وایضاً اقدام بر معاصی مستلزم تنفر طبایع آمده از
خدمت وصحبت ایشان وقبول وتصدیق اوامر ونواهی منزله از بارگاه باری
قیومی گشته واین منافی ومناقض مرتبه ومسند نبوت آمده اگر کسی در
معرض اعتراض درآید وبرشته تقریر آورد که تنفر طبایع مقتضی عدم صدور
کبائر است در حال نبوت لا نسلم که مستلزم عدم وقوع باشد قبل از نبوت
پس مسوغ وصحیح الاسناد خواهد بود که قبل از بعثت نبوت ذنوبی ومعصیتی
از و بمنصه ظهور آید وحکم او زایل گردیده باشد بسبب مرتبه نبوت که ساقط
عقاید وذم آمده ووجهی که مقتضی تنفر ام باشد رفع ودفع گشته شده
باشد جواب را بسلک تقریر میاوریم که طریقه ووجه در صورتی قبل از
بعثت وبعد آن برنسق وحدانی آمده چه علم بصدور ووقوع کفر ومعاصی
در حالتی از احوال اگرچه توبه وانابت تحصیل یافته از استحقاق عقاب ازعاج
وخارج گشته باشد سکون طمأنینه والطمینان بهم نرساند در قبول قول او مثل سکون مع
وطمأنینه او بشخصی که مطلقا غبار معصیتی بر دامن مبارک او ننشسته
بوده باشد از ادناس وارجاس ودر همه حال از جمیع وجهی
از وجوه اصابت رجسی ولوثی دامن او ننموده کما تری الفرق بین الواعظ
الذی اقترب المعاصی والذی یقرب وتاب وغایت ما فی الباب انکه
در صورت اول تنفر باشد نسبت بانکه در حال نبوت نیز مرتکب معاصی
میشده باشد اما انکه مطلقا مسلوب التنفر باشد فلا ومن تجع الی العا

علما ذکر ناه اکر بسلك تقریر اورند که تجویز نمودند فوجی وقوع و صدور
کبایر و معاصی را از انبیاء با انکه موجب عدم تنفر ایشان نکردیده از
قبول اقوال و اعمال بشریعت و ملت ایشان وَهٰذا يَنْتَقِضُ قَوْلَكُمْ
إِنَّ الكَبائِرَ مُنَفِّرَةٌ در جواب تبیین مینماییم که این سوال ناشی از عدم
تدبر و تفکر مطلب و مقصود ما کشته زیرا که مقصود ما ان نکشته
که تنفر سبب ارتفاع تصدیق اقوال و امتثال اوامر جلیه امده بلکه
مقصود ما انشده که سکون و اطمینان نفس بقبول قولی که مجوز باشد
صدور معاصی از او اقل امده نسبت بشخصی که مطلقا اقدام و
ارتکاب بمعاصی ننموده باشد و با تجویز کبایر ابعد کشته قبول
و انقیاد ایشان چنانچه که با احتراز و تنزه اقرب امده اطاعت و
انقیاد أَلا تَرى أَنَّ عُبُوسَ الدّاعي لِلنّاسِ عَلى طَعامِهِ وَتَضَجُّرِهِ وَتَبَرُّمِهِ
مُنَفِّرٌ في العادَةِ عَنْ حُضُورِ دَعْوَتِهِ وَتَناوُلِ طَعامِهِ و با این عبوس
و فور است حضور بدعوت او و تناول طعامش با عدم خروج از
تنفر و همچنین طلاقت وجه و بشاشت و تبسم مقرب حضور
دعوات کردیده اکثر میکرده ارتفاع و عدم حضور بدعوت او ومتحصل
و این سلب حضور مخرج او نکردیده از مقربیت و خواهش نفوس
بحضور دعوت او و شبهاتی که از مخالفان بعض صفه صدور
پیوسته اول شبهه که متطرق کردیده از نسبت عصیان حضرت
آدم علیه السلام در آیه کریمه وَعَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى که درین ایت

عصیان

١٩٤

عصیان بآنحضرت تطرق پذیر شده على الخصوص بتأکید بفغوی که
که بمعنی ضال و کمراهی امده و شایبه نیست که عصیان بسبب اتیان
بکبایر تحصل پذیر خواهد بود چنانچه ایه منزله وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ
رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ مفصح برین امده و وعده و تهدید بدسلوک
کشته الا از کبایر حاصل مقال مشککین انکه حضرت باری قیومی
نص بحضرت آدم و حوا نموده از مقاربت بشجره بمدلول وَلا تَقْرَبا
هٰذِهِ الشَّجَرَةَ و اتیان بمنهی عنه خطا امده پس حضرت آدم
بسبب اتیان باین منهی عنه مخطی کردیده عاصی کشت جواب
انکه چنانچه در اصول علم فقه مبین شده بتسیین تطرق یافته نهی تحریمی
و تنزیهی مسوغ امده که نهی آنحضرت بعنوان تنزیهی بوده باشد
دون تحریمی پس تعلق بامری کرفته که اولی رفع و زوال آن فعل
باشد بحفظ نفس و ملاحظه باوج و صعود مرتبه او مسمی بعصیان
کشته اما عصیانی که موجب وعید و خسران بوده و بعد از
جناب مقدس ایزدی بهم رساننده عبارت از اتیان بفعل منهی عنه
تحریمی است یا اتیان بترك لازم حتمی التحصیل و انچه از حضرت
آدم بعرصه وجود امد نهی تنزیهی بود و نقصی لازم نمی اید [illegible]
انکه غوایت از کبایر تحقق پذیر کشته زیرا که غوایت از متابعت
شیطان تحصل می پذیرد چنانچه مشعر است برین ایه کریمه وَمَنِ
اتَّبَعَكَ مِنَ الغاوِينَ جواب ازین مقال انکه غوایه اطلاق بسه معنی

و این موجب انتقاص نمیکردد

شده بمعنی ضلالت و عدم رشد و زیان کاری و خیبت و سایغ
و مجوز امده که مطلوب ازین ایه معنی زیان کاری باشد که اکل
باشر اکل ان شجره بکشت و کف نفس مینمود مستعد و مستوجب
ثواب جزیل میبود اگر سوال نمایند بتقدیر عدم تقدیر مضاف
چون مجوز و مسوغ خواهد بود بسبب ترک اولی و اتیان
بمنهی عنه تنزیها نسبت معصیت بجناب اقدس انبیاء صلوات
الله علیهم و این موجب و حامل ان امده که انبیا موصوف
و منعوت باین نعت خسیس و سخیف ابدا گشته از جهت انکه
مسلوب الانفکاک انبیاء از ترک مندوبات جواب انکه وصف
و نعت تارک الندب بجهت توسع و بطریق مجاز تطرق پذیر
میگردد لا فی الحقیقة و المجاز لا یقاس علیه و لا یتعدی
به موضعه و اگر مراد از عصیان معنی ضلالت باشد تجوز خواهد
بود که تقدیر مضاف شود که ای عصی اولاد آدم یعنی اولاد آدم ارتکاب
بعصیان نمودند بسبب این ادم زیان کار شد زیرا که بدان نهج مظنون
در واقع امر تحقق نیافته که ظنش ان بود که اولادش اتیان بمعصیت
ننموده مبرا و منزه از اعمال قبیح خواهند بود و حال انکه خلاف این
بمنصه ظهور جلوه گر گشته چنانچه منفحست برین قول خاتم المحصلین در
نقد المحصل موافقت نموده بیان نموده اورده که حق فی قوله در قصه ادم
سمت نزول تطرق پذیرفته فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء اذ بالاتفاق

لم یشرک آدم و لا حواء و انما اشرک اولادهما سیم در ایه منزله
جلیله سمت ورود یافته ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی و نیز در ایه
دیگر فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم
وجه استدلال ازین ایه انکه توبه و انابه سمت تحقق نپذیرد مگر از عصیان
و انهم جهت انکه توبه عبارت آمده از کف نفس از اتیان بمحرم و منهی عنه
یا ترک مأموربه و ندامت و پشیمانی و عزم بترک ان و قبول توبه حق سبحانه
و تعالی معبر از انصراف و مواخذه ننمودن از معاصی و امرزش شده پس از
ادم علیه السلام معصیت صدور یافته بود که او متوجه بتوبه و انابت گشته
جواب انکه توبه و رجعت از معاصی بدو نوع سمت تطرف پذیرفته انابت
خواص و رجعت عوام توبه خواص عبارت آمده از وجه انقطاع از
ما سوای حق ربوبی و توجه بسده سنیه کبریاء علی الاطلاق بدون معصیت
سابق و انابت لاحق و تمنای او ناهب مثوبات است و دیگر معتبر شده
از توجه بترک اولی بدون ترک لزوم حتمی و وجوب یقینی چنانچه سمت
ورود یافته حسنات الابرار سیئات المقربین که مفهوم و منطوق این
کلام منبی و منفح گشته که حسنه نفس الامری جایز آمده اطلاق سیئه
بر او نسبت بمرتبه اعلی از وی لحسنین و شتر مقول بتشکیک آمده و مراتب
عدیده باز امان متحصل گردیده پس ممکن باشد حمل توبه و انابت آدم
علیه السلام از سیئه که از جمله سیئات مقربین معقول گردیده اگر سائلی
در مقام اعتراض در آمده تقریر نماید که ما ذکر نموده منافی و مقابل بحر نیست

که از ظواهر آیات در این مقام فهم میگردد چه حق سبحانه و تعالی بصیغهٔ
نهی نسبت منع تقرب و تناول شجره بحضرت آدم علیه السلام داده چنانچه
در قول عز من حکیم ورود یافته وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
و بقوله تعالی أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ و این موجب آنگشته که عتاب
او بمنصهٔ ظهور رسیده باشد بفعل منهی عنه جواب آنکه نهی
و امر مختص و اختصاص نیافته اند بصیغهٔ مخصوصه نزد ما که در واجب
و حرام اشتراک نطرق یافته بلکه از جملهٔ الفاظ مشترکه گشته و دیگر خطور
نمودن معاصی و عصیان و اثم در خاطر و اشتغال باو و بای امور مربوطه
بجناب الوهیت او پس در این مراتب توجه بتوبه و انابت دال بر صدور
و اتیان بمعصیت نخواهد بود و در جهت عوام عبارت از آنگشته
که بفهم مستدل قرار داده آمده و استلزام هذا القسم صدور المعصیة
لا یستلزم استلزام ذالک القسم صدورها حاصل آنکه بسبب معصیت
آدم و حوا خلع لباس از ایشان گشته و حکم باخراج ایشان بمنصهٔ
جریان پذیرفته چنانچه آیهٔ کریمه مصرح آمده فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ
لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا و در کریمهٔ دیگر واقع شده فَأَخْرَجَهُمَا
مِمَّا كَانَا فِيهِ جواب آنکه تحقق خلع و نزع ثیاب و خروج از جنت مسوغ
و مجوز آمده که از وجه عتاب بصیغهٔ صدور پیوسته گردد که عقوبت
معبر از آن آمده که اضرار و آلام بعنوان استخفاف و بوجه اهانت
باشد چه متضمنست صدور این ضرر بر وجه استخفاف و آیهٔ کریمه

مذکوره

١٩٦

مذکوره مسلوب الدلاله برین است چه مجوز گشته که مصلحت ایشان بعد
از اکل از شجره اخراج ایشان از جنت بوده چنانچه قبل از اکل مصلحت ابقاء
در جنت بوده و استدلال مینمایند برین آیهٔ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ
که حق سبحانه و تعالی نهی از قرب بان شجره فرموده و از اکل منع نموده جواب
آنکه نهی نهی تنزیهی است نه تحریمی و همچنین آیهٔ کریمهٔ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا
خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
که ظاهر آیه مقتضی وقوع معصیت از آدم علیه السلام آمده بسبب عدم تقدم
و سبق تخصیص که عدم تجوز و صرف کنایه باشد باو در جمیع کلام خبر آدم
علیه السلام و حوا چه مراد از نفس واحده آدم آمده و زوج مخلوقه از آن
نفس عبارت آمده از حوا با آنکه سمت ورود یافته در حدیث که ابلیس
در حین حمل حوا عرض نمود خود را بصورت ناصحی و بیان او ورد که اگر
خواهش و محبت تو تعلق گرفته بتعیش و بقاء ولد باید که مسمی بعبد
الحارث نمایی او را که آن لعین مسمی بحارث بود حوا نیز بعد از ولادت
بعبد الحارث او را تسمیه نموده حق تعالی فرموده جعلا له شرکاء فیما
آتاهما جواب آنکه ما ببیان عقلی و مقدمات برهانی استدلال نموده ایم
بآنکه مسلوب التجوز و التسوغ است تطرق کفر و شرک و معاصی بر انبیا
و مقدمات دلائل عقلیه و حجج برهانیه و قوانین میزانیه خالی و مستخلص است

از وقوع مجازات در ایشان پس هرگاه دلائل عقلیه قائم و استحکام یابد در
امری و دلائل کلامی و نقلی معارضه نباشد با او لابد باید تاویلات در نقلیات
نموده تا که توفیق فیما بین العقل والنقل تحصیل یابد و بسلک بیان ادله
ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی که ممکن است که کنایه در آیه فی جمیعها متعلق
بآدم وحوا نبوده باشد بلکه راجع و عائد بنی آدم باشد و متعلق
بآدم نکرده از خطابات نکر قوله تعالی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ پس بنا
بر این عدم لزوم جعل آدم از برای حق تعالی شرکاء جعل مشرکین بجناب
احدیت قدوسی لازم امده و این منافات و منافات با مطالب حقه
و حکمت متعالیه نداشته توافق و تصادق بمنصه ظهور جلوه گر میشود
وایضا استدلال مینمایند که باری تعالی قرب بشجره را ظلم شمرده و از ابجاد داشته
چنانچه بر این صریح گشته کلام سبحانی وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا
مِنَ الظَّالِمِينَ ونیز آدم اقرار بان نمود که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا که ظلم بر نفس
خود و بغیر نفس خود ذنب و معصیت امده جواب انکه ظلم معتبر شده
از وضع شی در غیر محل چنانچه عدالت وضع شی در محل خود امده پس ظلم
اعم از حرام و مکروه امده و ظلم باین معنی مستلزم گناه و موجب معصیت
نیامده ونیز بمعنی نقص و خداع تحقق یافته چنانچه سمت ورود پذیرفته
وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا یعنی از آن چیزی را منتقص نکردانید و مجوز است که
ظلم که در آیه کریمه واقع گشته بمعنی انتقاص ثواب امده ونیز در آیه ظَلَمْنَا
أَنْفُسَنَا که این معصیت را لازم ندارد ونیز علی الاطلاق ظلم بنفس معصیت

نیامده بلکه مدح وارد گشته چنانکه در صفت انبیاء سمت تقرر پذیرفته
چنانچه در آیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ
ابدا و تکسر نفس بوفور طاعات و کف از لذات و مستلذات و شهوات
ظلم امده بر نفس و مدح واقع گشته چنانچه از کریمه بینه إِنَّا عَرَضْنَا
الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ
مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا که مراد از ظلوم ظلم بر نفس
امده که معتبر بجهاد اکبر گشته و جهول مراد جهل بسیط شده بعدم جهل
مرکب که بالمبایج الفال سنبج شده یعنی قبل از اجای وحی و نصب
امام بجهت امامت مانند قول عزیز حکیم خطاب بحضرت رسول کریم
وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ونیز در آیه دیگر وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ
الْغَافِلِينَ و دیگر به الخری وَمَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ
بحث قصه نوح که مشتمل و محتوی بر شبهتین است **اول** انکه حق
قوی نهی و منع فرموده حضرت نوح علیه السلام از سؤالی که
از وجه علم نبوده باشد و نهی را بر حرمت حمل کرده اند چنانچه قران مجید
انبا مبین دارد وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ
الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ
غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ که ظاهر این ایه دال و مفصح است که حق سبحانه وتعالی

تکذیب نوح علیه السلام نموده بعد از آنکه سؤال نوح مسئول خود را که این
مَنْ از جملهٔ اهل من است فرموده اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ که
ضمیر منصوب یا راجع بسؤال گشته و یا راجع بابن و حکم بأکمل آمده
جهت آنکه این نفس عمل نخواهد بود بلکه صاحب عمل خواهد بود و اصل
خلاف تقدیر و اضمار است بنابرین متعین و مشخص گشته که راجع
بسؤال باشد پس نسبت خطا متحصل گردیده جواب آنکه تمنی و ندای نوح
جهت مطلق پسر نبود بلکه بشرط ایمان بود و نفی بادی تمنا متعلق ببودن
او از اهل مُعَهُود متحقق یافته بود که نسخه نجات ایشان در قول عزّ من قائل
قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
پس استثنا نمود از اهل کسی را که اراده اهلاک و زوال او بوده بحرف
و دلالت مینماید بر صحت این تأویل قول نوح علیه السلام اِنَّ ابْنِي مِنْ
اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و این تأویل بعینه از ابن عباس سمت ورود
یافته باجماعی از مفسرین اکر ترقی نمایند و بیان اورند که نهی و منع
حق تعالی آنحضرت را در مقام عدم سزاواری نبوده باشد و نیز تصدیق
نوح از اکر اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَسْاَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَاِلَّا تَغْفِرْ لِي
وَتَرْحَمْنِي اَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ جواب آنکه همچنانکه نهی از افعال حرام قبیحه
میباشد نیز از امر غیر واقع و متن نفس الامری محقق پذیر گشته و سائغ
و مجوز آمده که منع نمودن نوح را حق تعالی از تمنی و توقع چیزی باشد که
او را آنرا مسلوب باشد و اگرچه سؤال بحسن ظهور و بجاده لحوق نبوت

بنده باشد استعاذه و پناه از آن سؤال بجناب اقدس ربوبیت جسته
چنانچه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم استعاذه و
تبری از شرک و کفر بجناب قدس الهی جسته لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ
عَمَلُكَ که احتمال الشرک فضلاً عن الاشراک باتفاق جمیع امت
و اجماع کل ملت بصفحه ظهور نظلوعیده و اما موعظه و ترغیب
میمن متعال او را که مسلک جاهلان را اختیار ننموده از آن تبری
و تحی تنشبه خود گردانیده چنانچه سمت نزول بهم رسانیده اِنِّي اَعِظُكَ
اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و بجاده وضوح انجامیده وعظ حق تعالی
تحی و تبری از جهالت و تنزه و تبعد از سؤال قبیح جواب آنکه
ضمیر اِنَّهُ راجع بپسر نوح آمده و اتصال او بعمل غیر صالح از قبیل مبالغه
گشته مانند زَيْدٌ عَدْلٌ پس مجاز در اسناد خواهد بود یا ارتکاب
اضمار و ابطال این احتمال بآنکه اضمار مخالف اصل و منافی سخن
گشته دلیل ضعیف آمده که ظاهر در علوم عربیه اقامت صفت
مقام موصوف آمده در حینی که در معنی اشتباه مسلوب باشد نگردیده
مثل فَعَلْتَ صَوَابًا وَقُلْتَ حَسَنًا یعنی فَعَلْتَ فِعْلًا صَوَابًا وَقُلْتَ
قَوْلًا حَسَنًا **دوم** آنکه نوح علیه السلام در مقال خود کاذب آمده
که پسر من از اهل من گشته که حق تعالی در جواب او از سرادقات
عزت خود از الزام نموده اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ جواب
این شبهه را حضرت خامس ائمه اطهار علیه السلام بکلک بیان اورده اِنَّهُ

إنه لم يكن من صلبه بل كان ابن امرأته إلا أنه لاختلاطه بأبنائه
وأهل بيته أطلق عليه اسم الابن كما أن إبليس لاختلاطه بالملائكة
أطلق عليه اسم الملك که مفاد بلاغت آیات این منطوقه است
که حضرت نوح علیه السلام بیان نموده که آن پسر من از اهل منست
و بولدیتش بیان ننمود جواب دیگر آنکه او از فرزند صلبی آنحضرت
بوده باشد باری تعالی متوجه نفی ولدیت او نگردیده بلکه نفی اهلیت کون او
از اهل و یارانی که وعده استخلاص و رهایی تطرق پذیر گشته چنانچه
در کلام کریم الهی واقع شده قلنا احمل فيها من كل زوجين
اثنين وأهلك إلا من سبق عليه القول و مستثنی نموده حق تعالی
از نوح إلا من سبق عليه القول یعنی کسی که مشیت هلاکت او
بغرق تعلق گرفته و مؤید این برسته انتظام نوح علیه السلام
در افتاده إن ابني من أهلي وإن وعدك الحق منافات ندارد که
پسر از اهل منست و میانه قول حق تعالی إنه ليس من أهلك
پس هیچ وجه منفی نبوده در قول آنکه نفی اهلیت نموده
و مطلق اهل مثبت آمده و تنافی و تضاد میانه اثبات مطلق و نفی
خاص تحصل و تطرق پذیر نگردیده جواب دیگر آنکه از اهل او
نیامده یعنی از اهل دین و ملت او نگشته بلکه تضاد و عدم توافق
داشته بجهت کفر و نافرمانی بشهادت تعلیلی که در آیه إنه عمل
غير صالح صحت ورود یافته ششم در باره حضرت ابرهیم

علیه السلام شبهه بعضیه طلوع صدور یافته در آیه فلما جن عليه الليل
رأى كوكبا قال هذا ربي شبهه در مقام جاری گردانیده اند که حضرت ابرهیم
منطق بهذا ربي گشته تارةً بزهره و مرتبه دیگر بقمر و تارةً اخرى بآفتاب
اشاره و خطاب را منجلی گردانیده پس این اشارات شرک و اکبر معاصی بوده
جواب آنکه سابقا بکلک بیان آوردیم باید که رجعت را مشبهه خود کرده
که باعث انکشاف سر و انتفاع غطا حجاب کرده و شبهه دیگر در آیه أأنت
فعلت هذا بآلهتنا يا إبراهيم قال بل فعله كبيرهم هذا فاسألوهم
إن كانوا ينطقون محصل شبهه آنکه مطلوب از کلام صنم کبیر گشته که چون
سؤال نمودند مشرکان از انکسار بتان از آنحضرت در آنچه که متوجه آنها
و مصروف بشکستن اصنام گشته بود نسبت فعل مذکور را به بت اکبر داد
چنانچه فرمود بل فعله كبيرهم و این نسبت صدور فعل کسر بیان
کذبست جواب آنکه این خبر مشروط گشته نه مطلق چه واضح شده
که حضرت ابرهیم علیه السلام متعلق و مرتبط گردانید بل فعله کبیرهم را
بقول او که إن كانوا ينطقون یعنی اگر این اصنام ذی کلام و صاحب
نطق بوده باشند از میانه ایشان اولین صنم کبیر این فعل منصه
تحقق و صدور جلوه گر گردیده و واضح و لایح گشته که اصنام عاجز
از نطق اند و مسلوب و منسلخ اللسان و النطق آمده اند پس این
آیه ایماء و افصاح بر تخریب و سرزنش مشرکان شده در ارتفاع قدرت
چنانچه ابن بابویه رحمه الله در معانی اخبار نبوی قلم نگاشته إنما قال ابراهیم

عليه السّلم فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ إِنْ نَطَقُوا فَكَبِيرُهُمْ فَعَلَ وَإِنْ
لَمْ يَنْطِقُوا فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ شَيْئًا فَمَا نَطَقُوا فَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ
عليه السّلم ومتعلق ارادهٔ آنحضرت محض وصرف توبيخ وتعنيف وتعيير
قوم آمده بعبارت مَنْ لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يَنْطِقُ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ
يُخْبِرَ عَنْ نَفْسِهِ بِشَيْءٍ ورد كون اصنام صالحهٔ الالوهية كه هر گاه معلوم
كردد استحاله ومحاليت نطق بايشان معلوم وواضح شود استحالهٔ
صدور فعل از ايشان واز استحاله وامتناع نطق وافعال بمنصهٔ
ظهور رجلوه كرمي ايد عدم جواز وصلوح بودن ايشان آلههٔ معبوده و
همچنين آيهٔ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ دلالت وافصاح
دارد بر ظهور وصدور خطيئه از ابرهيم عليه السّلم كه حق قيومي
نسبت نظر در نجوم وكواكب بآنحضرت داده وحال انكه مَا يَفْعَلُهُ
الْمُنَجِّمُونَ نزد ايشان ضلالت وكفر آمده وهمچنين إِنِّي سَقِيمٌ مستلزم
صدور ووقوع كذب كرديده جواب انكه مسوغ ومجوز آمده
كه حق بارئ قيومي اعلام او بوحي نموده باشد كه امتحان تو خواهد
شد باسترامن در استقبال وكردانيدن علامت ووقوع اين حال
از قبيل نجوم يا بطلوع نجمي ويا اقتران او بنجمي ديكر بر وجهي مخصوص
ووقت نظر ابرهيم در امارهٔ منصوبه از نجوم فرمود إِنِّي سَقِيمٌ تصديقًا
بِمَا أَخْبَرَهُ اللَّهُ تعالى به ونيز انكه نظر آنحضرت در نجوم امثال نظرهاى
منجمين از دهريين وطبيعيين متحصل كرديده كه نجوم را مصدر افعال

واعمال وارده در عالم كون وفساد ومستقل ومتمكن دانسته تا استلزام نفي
صانع حقيقي تطرق پذير كردد واكر سوال شود كه چيست معني
ومفاد قول حق قيومي وصانع لم يزلي حاكيًا عن ابرهيم عليه السّلم
رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي كه اين كلام وطلب از ابرهيم عليه السّلم دال ومنبئ
آمده بعدم تيقن وايقان او باحياء آموات وسلب نفخ الاستاره
كشته بنوت نحصي كه مثل امر شاك وغير موقن باشد وسبب نزول
اين آيه وسوال چيزى نقد شده يافته بروايت مفسرين كه ابرهيم عليه السّلم
مشي نمود بجوتي وسمكي كه نصف ان در بحر بود ونصف ديكر در بر
ودوابّ برّي وبحري اكلان ميمنودند اخطار نمود ابليس بعين
استبعاد رجوع ان سمك حيًّا مع تفرق اجزائه وانتشار
اعضائه في بطون حيوان البحر والبر واو را شكى حصول پيوسته
وسوال متضمن آيه نمود جواب انكه ممكن است كه سوال آنحضرت
از وجه شك وارتياب نبوده بلكه در اصل ووقوع خليليت در احيا
اموات جازم ومتيقن كرديده سؤال از كيفيت ان نموده باشد
وبرين منصح ومشعر كشته قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي چه بعد
از علم بخليل بودن در وقوع احياء اموات تحصيل علمين شده
كه قبل از ان احدهما از ومستور بوده يكي خليل بودن وديكري احياء
اموات نمودن جواب ديكر انكه نمرود بن كنعان چون سوال نمود

از ابرهیم علیه السلام که اَنْتَ تَزْعُمُ اَنَّ رَبَّكَ يُحْيِي الْمَوْتٰى وَاَنَّهُ قَدْ اَرْسَلَكَ
اَنْ تَدْعُوَنِي اِلٰى عِبَادَتِهِ فَاسْأَلْهُ اَنْ يُحْيِيَ لَنَا مَيِّتًا اِنْ كَانَ عَلٰى
ذٰلِكَ قَادِرًا فَاِنْ لَمْ يَفْعَلْ قَتَلْتُكَ ابرهیم علیه السلام دست دعا بدرگاه
کبریا و استغاثه برآورده فرمود رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى
تا درین هنگام سعادت تحصیل لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي خواهد بود که این کشته
اطمینان حاصل کرد آینده از قتل نمرود بن کنعان و ازاله روع و خوف
از قلب آنحضرت تحقق پذیرفته و نیز عدم استجابت دعای ابرهیم
علیه السلام دال و واضح گشته بر سلب و دفع تخلف ترتب استجابی
آنحضرت بسده احدیت قیومی وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ
نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ و حال آنکه کثیری و جم غفیری از ابنا و اولاد
آنحضرت عابدین اصنام گردیدند جواب آنکه محل این دعا ممکن
آمده بر خصوص نحوی که علم حق تعالی مشمول او گردیده بود بعدم ایمان ایشان
و منع عبادت اصنام که اگر مطلقا از اولاد و ابنا او واحدی مؤمن و غیر
عبادت اصنام نمی‌شوند دال و منصح بود بر عدم استجابت دعا و حال
آنکه خلاف این بمنصه ظهور جلوه گر گردیده جم غفیری مؤمن بواحد
قیومی و عابد بمعبود حقیقی گردیده متوسم بصفات عظمی و متصف
بسمات کبری گشته فوز و سعادت نبوت و خلعت رسالت بایشان
افتخار و تفویض پذیرفته اگر در مقام سؤال در آمده اعتراض نموده
وَعَدَهَا اِيَّاهُ وَكَيْفَ يَجُوزُ اَنْ يَسْتَغْفِرَ لِكَافِرٍ اَوْ اَنْ يَعِدَهُ بِالْاِسْتِغْفَارِ

جواب آنکه مفاد و مضمون این آیت آنست که وعده نموده بود آب حضرت
ابرهیم علیه السلام که ایمان بدعوت او آورده و اظهار ایمان نموده بر سبیل نفاق
تا آنکه مظنون آنحضرت گردید بصدق او و بصدد استغفار در آمد بر بنا
ظن مظنون و هنگام تبیان و وضوح خلاف این و اقامت او بر کفر سابق
از استغفار رجوع نموده تبری از او گردیده بطابق منطوقه مسطوره والله اعلم بالصواب
هفتم در قصه یعقوب بن اسحق بن ابرهیم علیهم السلام که شبهه مخالفان
بعصمت عرصه ظهور شبهه منجلی گردانیده اند که حضرت یعقوب یوسف را
بر سایر اخوان ترجیح داده و فرط محبت و وداد باو مینمود تا مرتبه که مستلزم
حسد اخوان گشته عرق عناد و رشک بحرکت آمده بسبب این جاده ضلالت
و نهج و طریق گمراهی بآنحضرت داده چنانچه حق قیوم میفرماید اَحَبُّ
اِلٰى اَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی یوسف از ما بپدر ما احب
گشته حال آنکه ما جمیع فرزندان اوییم و اظهار و ابراز محبت مستلزم
تحاسد و تنافر گشته موجب جرئات عدیده و فسادات منکره گردیده
جواب آنکه چون حضرت یعقوب مشاهده علو مرتبه و جلالت
رتبه حضرت یوسف و قرب او بجناب اقدس الهی و اشعه انوار ربوبی
و استنارت اضوا قیومی را باو واضح و منکشف بنظر آورد و مطالعه
سبحات ازلی را نسبت باو نمود موجب انبعاث شدت محبت شده
نه آنکه محبت و وداد او از قبیل دواعی نفسانیه و خواهش جسمانیه تحصیل
پذیرفته بود چه نسبت این جنس محبت بآنحضرت متوجه سوء و مجوز نیامده بلکه

بآنحضرت حُبّ فی الله وبغض فی الله گشته که از عُلوّ صفات وکثرت
کمال نطق پذیرفته **هشتم** آنکه خایف وهراسان حیران وترسان
بود حضرت یعقوب از اخوان یوسف که تا اذیتی از ایشان متوجه یوسف
نگردد بنابرین چگونه رفیق ومصاحب ایشان گرداند چنانچه حق علیم
فرموده أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ جواب
آنکه خایف وخائف بود یعقوب از أکل ذئب در حینی که از و اخوان غافل
وذاهل وساهی گردند وبعد از طلوع محبّت ووداد اخوان نسبت بیوسف
مع جمعیت خاطر با عدم تشویش رفیق ومصاحب ایشان نمود **نهم**
در آنکه حضرت یعقوب بمرتبه محزون ومهموم گردید که از و بصیرت
مسلوب شد چنانچه حق بصیر بملک ظهور نزول ساخته حتّی
ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ ونسبت بانبیا سزاوار آمده که حزین واندوه
صابر وشاکر بوده جواب آنکه چون آنحضرت علوّ مرتبه وفوقیت
درجه یوسف را مشاهده نموده بود وفوق الکمال بطالعه آورده
بود چون فقدان او را محقق دانست بمرتبه که بر اهلاک وزوال او
یقین حاصل نموده گمان اینکه مختتم لعید درگردید استوار شده
ورشته سلب وجود او مُرَدّ ساخته بر اشتیاق احوال واصعب
مآل یگذرانند وگاه باشد که اندوه بمرتبه استیلا گرفته بود که تا
بر دفع وقمع او نبود وحق تعالی ازین ممنوع نموده وضرب بر خود منع
فرموده ومانند ضرب آنحضرت بعض عرصه وجود پیوسته نگشته

وفوق مرتبه آنحضرت آن بود که بظهور آورده بود آنکه یعقوب تأسف از زوال
وفوات چیزی از مخلوقات ومجعولات نداشته مگر یوسف که مرآت جمال
حق بود ومشاهده آن تحصیل نمی یافت مگر در یوسف چون آن مشاهده
مفقود گشت بصر او بابیضیت روگذاشت **دهم** در یوسف که سزاوار
نبوت ندارد که صبر بر عبودیت غیر نمود بهیچ وجه داشت صبر یوسف بر
مشقت عبودیت وصبر سلب انکار از عبودیت بحسب ظاهر این سزاوار
صدیقان نیامده جواب آنکه کتمان امر خود وصبر بر شداید عبودیت
ممتنع نیامده که امر الهی جاری وفانی گشته از جهت وفود واکثار فوق جلالت
مرتبه وعلوّ درجه چنانچه امتحان وآزمایش نمود ابرهیم را بنار نمرودی
واسمعیل را بذبح دیگر آنکه مجوز آمده کتمان حال خود ودر پرده احتجاب و
استتار پنهان نمودن جلال رتبه خود در انتشار بعثت دیگر آنکه مسوغ گشته
الکتمان وانما تخانه استتار بوضوح رساند حال خود را در عدم رقیت و
مجوز آمده که نبی باشد واظهار آن بر نفس خود خایف وهراسان بوده و
این جواب مستحسن نیامده که نبی بجهت هدایت وارشاد خلایق واعلام
حقّ واظهار تکالیف ابتعاث تحصیل می یابد واگر کتمان حال خود نماید
این اغراض از وی بر حد انتفا رسیده بسبب بعثت ونبوت ارتفاع پذیر
میگردد پس مجوز نخواهد بود که هیچ نبی از جهت خود اظهار نبوت نماید
یازدهم آنکه یوسف قصد زلیخا نمود وقصد معصیت متعصیت آمده
که مشعر برین گشته آیه کریمه وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

جواب انکه کلام فصاحت بیان هَمّ بِهَا جزای لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ
امده بنابرین مضمون بلاغت مشحون آنکشته که اکر یوسف حجت قاطع
خود را که از عصمت تعبیر یافته مُتَبَصِّر نبشد قصد زُلَیْخَا مینمود حاصل
انکه زُلَیْخَا قصد یوسف کرد اکر یوسف بری و مُنَزَّه از عصمت میبود
قصد زُلَیْخَا نموده داخل در معصیت میکشت چون عصمت و نزاهت
او غالب بود ترك قصد شنیع نمود پس تَنَزُّه و تَقَدُّس و طهارت ذیل را اخفا
نموده نفی و اعراض محصل پذیرفته چنانچه جاری بمجرای این کلامست که کُنْتُ
هَلَكْتُ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكْتُ اکر بنتری بر آورند که مسوغ بنامده تقدیم جواب
لَوْلَا بر لَوْلَا بالفصل جواب لولا مصدر بکلمه لام بکه بخلاف این محقق
پذیرکشته چنانچه سمت ورود یافته لَوْلَا أَنْ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ
فِي بَطْنِهِ جواب شبهه اول انکه تقدیم جواب لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا
که فیما بین امده اکر جواب لَوْلَا نباشد ان متقدم پس محتاج بتقدیر
جواب خواهد بود و هرکاه تعارض بیان میان حذف جواب لَوْلَا
و میانه تقدیم جاری و متحصل کردد تجویز و تسویغ محصل جواب او از
حذف اولی امده اکر سلب تسلیم تقدیم جواب لَوْلَا را بر لَوْلَا نماییم
جواب انکه این کلام در قوه لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ هَمَّ بِهَا امده
واما مفسر لَوْ لا متقدم لَوْلَا مؤخر شده چنانچه ورود یافته در کریمه
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ که تقدیر چنین امده وَإِنِ اسْتَجَارَكَ
أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ دوازدهم قصه ایوب علیه السلام بکلف بیان

اورده

آورده اند که ابلیس مرا بتعب و عذاب مس نمود که إِنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ تبین آمده که عذاب جزای عقاب کشته پس باید
که از و ذنبی و معصیتی بمنصه صدور رسیده باشد جواب انکه قران
حمید مُتَصَمِّح و مشعر شده بر انکه ذنب از انحضرت مطلقا مسلوب کشته بلکه ساق
این ایه منزله بغایت دلالت و ابنا و افصاح بر مدح او بمنصه صدور
انجامیده إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ و چون در مقطع
ایه بر مدح او محقق پذیرفته باشد پس چیزی که مشعر بر ذم او باشد
در مبادی ممتنع خواهد بود پس مراد از عذاب وساوس ابلیسی
خواهد بود مانند انکه بخاطر خطور نماید از نعمات و عطیات ماضیه
پس طلب استعاذه از ان بجناب قیومی مینمود یا انکه شیطان
طلب از اقدس جناب ربوبی سوال مینمود که ایا بنده سطیعی دادی
که مسلط سازی مرا باو که تنحی و امتناع و تجری از من جوید خطاب
علا در رسید که آن ایوب است مسئلت نمود که مسلط کردان
مرا بر مالش که محبت دارد خطاب عتاب ست نزول پذیرفت
که حکم سلطنتی را بتو تفویض نمودم ان لعین بمعرض اتلاف مال
او بر امده تلف و زایل کردانید رجوع نمود باو ستلقی باتلاف مال
او کشت ایوب مطلق متعرض نشده تلقی نمود که حق تعالی استعواض
و خلف و عوض و تدارك را بمنصه ظهور جلوه کر خواهد نمود بعد از ان
متوجه بحمد الهی کشت بیان آورد که ایوب بال مبالات ندارد مسلط کردان

وعطیات برل

کودان مرا براولاد او وان لعین رجوع نموده وزلزله در بنیان وجود اولاد ا
انداخته همه را بهلاکت رسانیده رجوع بایوب نموده اطلاع داد ایوب را
از اهلاک ایشان چون انحضرت سطوتی بجهان نکشت متوجه و ملتفت
نشد ابلیس لعین سئلی کشته که الهی ایوب اعتنا واباله بمال وولد ندارد
پس مرا ببدن او مسلط و فایق ساز چون مسلط شد نفخ نمود بجلد ایوب
باعث اسقام عظیمه و موجب وفور الالام شدیده گردیده ودرین بلیه
کثیره مکث طویله بمنصه ظهور پیوسته در مدت هفت سال یا هیجده
سال بحیثیتی که مستنفر و اجتناب مینمودند از و اهل بیت اش شیطان
موسوس قرب بزوجه او جسته بیان میاورد که چون سنعا دیگر دیده زوج
تو خلاص از ابتلا کریمه اشاره نموده وابا بایوب مینمود او بصدد غضب
درآمده ازینجهت یا از وجوه اخر قسم و یمین یاد نمود که چون حق تعالی اورا
از کوفت والم رهایی و خلاصی وعافیت دهد سوازی صد تازیانه بان زن
وارد کرداند و مناجات بحق علیم وشانی کریم نموده شاکی بودند از و مثل
قول یعقوب إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ حق تعالی دعوت او
نموده بمنصه اجابت طالع ولامع کردانیده که این امراض صعبه مستصعبه
ومحن والالام لاحقه بجناب نبی بموجب قوله أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ تحقق پذیر نمیشود مگر انکه بازای او عقاب والالام واقعه
بدون نهج امتحانی که امور مقتضیه مسمی در عرف نکشته بعقوبت الهی بحسب
بادی الرای از جمله جزا خطیئات و سیئات او تطرق پذیر شده

مرا بدین تحر بنصب وعذاب کردیده والنصب التعب ودر دو لغت
تحقق پذیرفته فتح نون وصاد وضم نون وتسکین صاد لیکن در روایت
واصل نفس الامر لفظ نصب وتعب وعذاب مخصوص بعقاب نگردیده
بلکه اطلاق بابتلاءات وامتحانات کشته **سیزدهم** در قصه شعیب علیه السلام
آنچه اعتراضی نموده اند که حضرت شعیب بصدد اعتراض درآمده
که ازلی الذات ابدی الصفات او را خلاصی ونجات داد از ملت قومش
که مبتلا بکفر وشرک بودند وانکار وتحقیق مینمودند بجهت رجعت
وعود او بملت مستقیمه شعیبیه جل وعلا بمفحوای آیه کریمه ابا واستحاد
شده لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا
أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا جواب انکه امکان
ان دارد که شعیب در ان ملت بوده که جاده حقه وطریقه مستقیمه
ومسلک قویمه بوده داشته بعد از ان اجرای نسخی تحقق یافته باشد چون
شعیب بعد از نسخ متوجه بملت ابتداعی کشته قوم اراده رجعت وعودی
شعیب داشته باشند دیگر انکه تمکن بطلان ان ملت بوده وشعیب
قبل از بعثت اشعار وابا بابطال او نموده وکان وزعم ان قوم بران بوده
که شعیب قائل بان ملت ومعترف بان مذهب است **چهاردهم** انکه شعیب
مخاطب کرداند حضرت موسی را در تزویج بنات خود و اختیار دادن اورا
در صداق باستیجار نفس خود ونیز مسلوب الفایده امده استیجار نفس خود

تزویج بنت شعیب و امر مختار ساختن موسی را در صداق باستیجار
چنانچه از آیه بین و واضح میگردد وَأُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ
هَاتَیْنِ عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِکَ
وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ جواب
آنکه سزاوار باشد که کوسفندان نسبت بشعیب داشته نفع
استیجار شبان موسی علیه السلام بوده باشد اگرچه وصول بشعیب
کردیده باشد ولیکن بمقام و موضع کاوین دختر کشته رد باو کردیده
و تخییر در مهر سنت تحصیل نیافته بلکه تخییر در تفاصیل مهر و صداق او
تحقق یافته باشد بدون مهر و نیز ممکن باشد که صاحب کوسفندان
بنت شعیب بوده باشد از جنبتی که پدر ولایت بدختر دارد اخذ
صداق نموده بنابه که دختر اخذ نموده باشد و دیگر آنکه در این آیه ذکر
مهر نشده مجوز و مسوغ خواهد بود که محذوف و مقدر باشد
و اما در ضمن عقد ذکر شرط سزاوار است پس استیجار او خارج
و از عاج از مهر بواسطه خود باشد و نیز سزاوار است که عقد
بتراضی تحقق یافته باشد در طریقه شعیب بعدم صداق معین
و ذکر او که عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی بدون وجه صداق باشد و تَأْجُرَنِی
بمعنی مهر تطرق پذیرفته باشد **یازدهم** در قصه موسویه بملک بیا
آورده اند که حضرت موسی علیه السلام متصدی قتل کردید اگر آن قبطی تا غب
استحقاق قتل بوده باشد چگونه مستوجب د انطلاق و تعبیر واستحقاق

و قول عمل شیطان بوده و نسبت ظلم و تظلم و اعوجاج از حق بخود میدادم
چنانچه مضمون کریمه شریفه مفصح این کشته هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ
رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ و اگر قبطی مستوجب
و صلاحیت قتل نداشت پس قتل او از معصیت و اثم بود جواب
آنکه بلو مستحق و صلاحیت مقتولیت بود بجهت کفر و عدوان و ناروا
و معین منتقل بعنوان وحی بموسی اشعار نبود و با وجود این علم
او را منع از توجه قتل شخص بنی اسرائیلی نمود چون آن شخص تنبه و تخلی
از وهم نساید مقتول کردانیده و از ساحر این عالم بانعالم
رجوع نموده چون اشتهار قتل او بمقتضای عالم کون و فساد منتشر
و منکشف کردید موجب اذیت حضرت موسی کشته بعید طغیان و عدوان
او شدند و ممکن بود که بنهج دیگر و عنوان بهتر او را بقتل آورده
و از عالم بدیگر عالم شتابانند بنابرین مسمی بظلم کشته که حسنات
الابرار سیئات المقربین و نیز مجوز آمده که رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی
بطریق افزار عجزات حقوق و انعامات و تلطفات باری عز مجده
کما حقه تطرق پذیر کشته باشد اگرچه عملی از و بشاهراه ظهور منجلی
نشده باشد که مستحق و مترصد ذنبیت داشته باشد و اما هذا من
عمل الشیطان مسوغ شده که ابنا بنعل قبطی در سلب امتناع او نفس
پذیرفته با ابنا ارتکاب بخلاف اولی از و بصیغه طلوع طالع کشته
بود و ایضا چون بحیطه جواز در سواغ آمده قول و الحاق و نسبت

غوایت حضرت موسی علیه السلام برجلی ان شیعه و اتباع خود درچینی
که استصراخ باو نمود فی قوله انک لغوی مبین جواب انکه قوم موسی
علیه السلام در غلظت و شداد و جفاة از حد اعتدال و نهج انصاف
خارج و زائغ بودند و نهایت بی ادبی و غایت بیحیایی بجناب مقدس
انحضرت مینمودند انحضرت از باب تنبیه و نهی ایشان انسلک نسبت
غوایت باو داده و ایضاً اگر معترضی بصدد اعتراض و برشته تخالف
در امده که چگونه متصح و مسوغ باشد حضرت موسی را در هنگامی
که خطاب مستطاب الهی باو القا و ایصال گشت که ائت القوم
الظالمین متعرض جواب در امدن که انی اخاف ان یکذبون و یضیق
صدری و لا ینطلق لسانی فارسل الی هرون و نیست این مگر
استغنا از رسالت در جواب برشته تقریر و بسلک تحریر میاوردیم
که این استغنا نیامده بلکه ماذون شده بود بجهت سلک نمودن در سلک ام
انضمام و ازدواج هرون را در رسالت بسوی او قبل از ان وقت و
مؤید و مشید این امده قول کریم الهی هل اتیک حدیث موسی اذ رای
نوراً الی قوله تعالی و اجعل لی وزیراً من اهلی تا جابه تعالی عن مسئلته
بقوله تعالی قد اوتیت سؤلک یا موسی و این دال و مشعر گشته بر وثوق
و تمکن بمسئلت متقدمه و استیذان او ثالث عشر انکه نفی سزاوار
امده که حضرت موسی علیه السلام امر باحضار نماید در اتیان سحر که
عمل ایشان سحر و شعبده بوده که بجهت حرمت و ذمیت ان از جناب

مقدس پس این عمل بجهت ذمیت حرام امده و ارتکاب بحرام حرام گشته
جواب انکه مقصود انحضرت ان بود که بعد از اتیان و عمل سحر واضح
و لایح گردد معجزه و فارق میانه سحر و معجزه شود و عجز ایشان لایح اید
چنانچه ایه کریمه متصح و مشعر گشته القوا ما انتم ملقون ای القوا ما
انتم ملقون ان کنتم محقین و کان فیما تفعلون حجة که شرط در
کلام محذوف گشته از جهت وجود قرینه حالیه و مقالیه و این مثل
و جاری بجای ایه کریمه ان کنتم محقین اگر در مقام اشتباه و اعتراض در ایند
سبب تحصل ام و سوال نمایند که از چه شیء متحصل گردیده بود خوف موسی علیه السلام
تا انکه حکایت نمود حق سبحانه و تعالی از وخیفه در وهم چنانچه که فرموده بود
فاوجس منهم فی نفسه خیفة موسی و این مشعر و مبنی امده بسلب استحکام
ایمان او و تشیید امور الهیه در جواب موضح و مستبان میگردانیم که
خوف او از جهت توثیق و تشیید او نبود بلکه از جهت عدم تاثیر و
سلب اسحار نظر متوجهین بوده که مبادا بعد از ظهور و صدور معجزه
دفع و قمع و ازالة شبهات ایشان نگردیده در ضلالت ابا و جهل
و عشق و اج ظلمانیت مبتلا گردند و حق تعالی او را ایمن گردانیده نازل
فرمود لا تخف انک انت الاعلی بعد از ان تسلی گشته حضرت موسی بسحره
فاتوا بسورة من مثله ان کنتم صادقین رابع عشر در انکه سهو
و نسیان بانبیا مسوغ و مجوز نیامده پس چگونه حضرت موسی علیه السلام
تسلی بخضر گشته که مواخذه منما بی بانچه که از نسیان بوقوع انجامید چنانچه

قران مجید دالست لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ و بر خطاب نمود بعضی که
بعرض اتلاف نفس زکیه را بقتل شده و خالی از ان نکشته که نفس
در میتی واقع زکیه بوده یا نه بر سبیل اول الله خواهد بود و بر ثانی
کذب و خطا موسی جواب او ند را بکلک بیان می اوریم که نَسِيتُ
بمعنی تَرَكْتُ امده چنانچه مقصود از نسیان اینمعنی امده در قران
کریم ست و رود یافته وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ بمعنی
ترک امده چنانچه منقولست از ابن عباس که از حضرت سید کونین
صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده و اما ثانی انکه مقصود از قتل نفس
زکیه متعالی و غیره مالی کشته بر وجه استفهام بدون اخبار و بنا
اجرای مقال بر وجه ظاهر حال نمود که نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ و بیان مفسران
خلافی بمنصه طلوع ظهور یافته در نفس زکیه جم غفیر بر انند که
مقصود اصلی طفل افتاده و چون در سن نمو و مرتبه علو رسد مسمی
بنفس زکیه کرده که زکیه از زکا ماخوذ گشته پس بمعنی نمو و نما اصل
باشد بنا برین اهل لغت و ارباب معنی بیان نموده اند زَكَتِ الْأَرْضُ تَزْكُو
که مراد اکثار و وفور ریع بوده باشد و برخی بر انند که نفس شخص کافری
بود و موسی علیه السلام مطلع و عالم نبود بصلاحیت قتل او پس از حال
او استفهام فرموده و متنع نیامده که بلغت عرب که نامیده کرده شود
بسه بنا برین موسی ازین سبب سوال نمود که اطلاع بکفر او نداشته
و خضر او را از جهت کفر بقتل آورد باید **مجدد** در قصه حضرت

داوود

داوود علیه السلام که سمت ورود شبهه نموده اند در کلام الحق وَهَلْ
أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ
مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ
بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَٰذَا أَخِي
لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ
نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ
وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ
فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ در ین باب
مفسران اهل خلاف با جمعه بیان بساحت تبیان و اضح گردانیده
اند که داوود علیه السلام بجناب اقدس متعالی الذات و مجرد
الصفات آلسنه خطاب دعا را بحرکت متحرک گردانیده که موهبت
عظمی و عطیه کبری که معروف و معطوف بصوب ابرهیم
و اسحق و یعقوب نمودی توقع و استدعا چنان گشته که بنزین
عطیه و نوازش فرموده خطاب مستطاب او سمت طرق یافت
که ایشان را ابتلا بچیزی گردانیدم که مثل آن بتو وقوع و سمت رجوع
پذیر نگشته پس اگر تمنای او داشته باید که بمثل ایشان مبتلا گشته تا
که استعداد فوزیت یابی حضرت داوود علیه السلام در جواب متلقی شده

که قبول ابتلا بلیه تو نمودم و کند آن عقوبت را در میان جان
استوار و مستحکم گردانیدم چون زمانی ازین تجاوز نمود و در گذشت
و در محراب مشغول عبودیت جناب الهی و طاعت قیومی بود که کبوتری از
طلا مشاهده نمود و متوجه و مصروف بگرفتن او شده که بنی اسرائیل
عنان عزیمت خود را م گردانیده م
نماید تا که قادریت قادر حقیقی برایشان واضح و منکشف گردیده
مطالعه آن مینموده باشند آن کبوتر طیران و سیران بروزنه محراب
کرفت او نیز متوجه بان سمت گشته که آنجا بر آمده بجهت اخذ آن و در
ملاحظه در قفای او نموده زنی را بنظر در آورد که متوجه غسل
نمودن بود موجب شعلات حب بر آن و تشوقات و تسلطات
بر و غالب م عشق گردید تیر شوقیت از نهانخانه محبوبیت بر سینه او جا گرفته تعلق
مشغوف بتزویج نمودن او طلب یافته و عنان جوادیت را باو مصروف
او تعلق م
ساخته و آن زن از شوهری بود مسمی باوریا چون مشاهده ایمعنی
داوود م
نمود اوریا متوجه ببعضی از غزوه نموده و امر بتقدیم امام تابوت
که در آن سکینه بود نمود بجهت مقتولیت او که مقصد اقصی و مطلب
قصوی تزویج نمودن زوجه او بود بعد از رفع و زوال او در منطوقه
دیگر سمت ورود یافته که داوود بروزنه نظر امکند وزن اوریا را
ببصر در آورد که او متوجه بصوب غسل نمودن بود از جمال جمیله
او تعجب آمده خود را متوجه بسمت او گردانیده چون آن زوجه
باینمعنی مطلع گردید جمیع بدن را مستور و پنهان از سوی سر خود

نمود

نمود موجب وفور تعجب و اکثار تشوق گردید و در حین آنحضرت
بسر حد هفتاد سالگی بود پس بقتل زوج او مشیقتی تعلق گرفته
تا که او را در حباله خود در آورد و زوج او با آنکه همشیره زاده
داوود علیه السلام بود در عساکر منکره بود امر و مبالغه در تقدیم
او نمود که متوجه پیش تابوت کرده و در شریعت آنحضرت
تقرر یافته بود که هر کس امام تابوت باشد رجعت او ممنوع
بود تا حالی که ناصر و منصور و فایق و غالب آید پس او تقدیم بدین را اختیار کرده م
او فتح تحقق یافت بعد از آن امر آنحضرت تعلق پذیرفت بتقدیم
او در جیوش دیگر تا بجهة فتح و نصرت بوقوع انجامید و مرة اخری
مقدم عسکر گردانید تا بقتل فایز گردید بعد از آن زوجه او را بحباله
و نکاح خود در آورد از و سلیمان بساحه وجود و عرصه گاه لحوق
رسید و حق تعالی دو فرشته را مصور بصورت انسانی هبوط فرمود
بجهت تنازع و تجادل و خصومت که با یکدیگر نمایند تا که داوود
تنبه بخطای خود اطلاع حاصل نماید و بالجمله اصحاب خلاف
و ارباب جدل و جدال نتیجه که از پیش معتبر گشته کنایه از زوجه
گرفته اند و تحریر مجادله و مخاصمه ملکین که احدهما بنا به او دیاکشته
بر دیگری فتح الباب نزاع را منکشف گردانیده که گمان این برادرم صاحب
نود و نه میش بود و مرا میشی واحد بود و او میش مرا اخذ نموده شده
پیوسته
آنحضرت تلقی نمود و معترف گردید که ظلم نسبت بتو بر شته وقوع

تا اقصی مراتب وقصیا ماٰب قصه جواب انکه باعث این توهم
ساقط از درجه اعتبار امده چه ظاهر ایه وَظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتَنَّاهُ را کرفته
اند بغایت ناصواب واز درجه اعتبار ساقط واز مرتبه اعتنا ها بط
کشته اَصْوَبُ ان امده که این کریمه منزله مشعر وناطق بملاحظه یا مرا
در معصیت وذنب داود چنانچه مفصح ومبنی بر بن است نَادَکَرْ
عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَیْدِ چه اید بمعنی قوت امده وواضح شده
که مراد ازان قوت دینا که فی الحقیقة وجه کشته بیامده زیرا که قوت
دنیا در سلاطین کفار حصل یافته وبسبب این صلاحیت مدح
هیچ مرتبه ندارند بس واضح ولایح کردید که صلاحیت مدح قوت
دین خواهد بود ودیکر مراد از قوت وکمال دینی بیامده مکر عزم قوی
بر اتیان محتمات وکف از محرمات بس این صلاحیت منفی شده
از کسی که مالک نفس خود باشد از امالہ بفجور وقتل ودیکر انکه حق
سبحانه وتعالی داود را موصوف ومرسوم بوصف اوابیت ساخته
ومقصود ازان رجوع نماینده بذکر واجب تعالی بس چکونه سزا وار
باشد که متوجه باکبر کبایر ومنصرف باشد قبایح کردد دیکر انکه
مُهَیْمِن متعال دواجب لایزال تسخیر ودر حیطه اطاعت وانقیاد
او کردانیده اشیا عظیم وامور کبیره را بس چکونه او را سزاوار باشد
اتیان وسعی نمودن او بقتل غیر چنانچه در ایه منزله سمت ورود یافته
اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْاِشْرَاقِ وَالطَّیْرَ مَحْشُورَةً

کُلٌّ لَهُ اَوَّابٌ دیکر از کلام الله الناطق وَآتَیْنَاهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ
که حکمت معبر ببلوغ علم وعمل کشته بنا برین بس کامل العلم بالغ العقل خواهد
بود وتلبیس قوت شهوانیه متلبس کرده بالکلیه قمع ودفع وسلب قوت
عقلانیه ازو کردیده مصدر ومنشا اخس اعمال شنیعه قبیحه کشته
که صدور مثل این افاعیل از ادانی وفجار وفساق ناس مستقبح ومستبشع
امده فضلا عن الانبیاء المنزهین الموصوفین بلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ که اضعف ممتنع امده که دفع اقوی نمایند ونیز
مسطور قرانی امده یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ که واضح
ولایح کشته خلیفه بودن او در ارض که اکمل از صفات کمالیه باشد
بس عقل مانع امده از اتیان باعمال غیر نفس لا مرية قبیحه اکر در میان ان
صفت جلیله معصیت وان حضرت مذکور کردد جاری مجاری بیان
خواهد بود که فلانی اعلی مرتبه واکمل درجه در دین الحمده بجهت طاعت
وانقیاد امر ربوبی وانا عبل ساموتیه تیوتی بنماید وَاِنَّ کَثِیرًا
مِنَ الْخُلَطَاءِ تا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ واضح ولایح از لفظ خلطا بجماعتی
را باستثنا اورده که ذی ایمان کردند واتیان باعمال صالحه قبحی از امور
قبیحه نموده اند اکر داود از جمله خلطا باشد مستلزم انشده که از نفس
خود سلب ایمانیت کرداینده باشد واز ایه وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ
مَآبٍ ازین ایه ملوح ومشعر امده بر نهایت تقرب واحسنیت رجوع
نمود ان حضرت بجناب حق قیومی واین مسلوب ومنفی اللائمه امده

بافسق وقتل او ظلماً وعدواناً و از آیه وحیانی هل اتاک نبأ الخصم
اذ تسوروا المحراب بحضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم خطاب
مستطاب در رسید که جماعتی دخول بقصر داودی گشته متعلق مشیت
ایشان قتل یا آزار بآنحضرت بوده در حینی که کمال غفلت از آنحضرت
داشته چون ایشان از داود نظر در او دیده صاحب خوف گشته چون ایشان
آنحضرت را رؤیت نمودند در حین استیقاظ رای ایشان انقلاب یافته بعرض
حیله و مکاری بر آمده بتقریر آوردند که خصمان از ما غلبکی ببعضی نموده
دعوی مینمایند که برادر ما نود و نه میش بوده و مرا یکیش مع هذا اراده
و مشیت او متعلق گردیده باخراج این از تصرف من و ادخال او در حیطه
ملکیت خود داود متلقی بجواب ایشان شده لقد ظلمک بسؤال نعجتک
الی نعاجه که حمل بر این معنی حمل بظاهر خواهد بود و حمل بر قصه سالفه عدول
از ظاهر معنی خود خواهد بود و آیه ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة
ولی نعجة واحدة و کریمه و ظن داود انما فتناه مصرح آن آمده که
گمان نمود حضرت داود که ایشان در معرض فتنه و امتحان او در آمده
اند آنحضرت با کثرت ملکت و نهایت سلطنت در معرض انتقام و تدارک
در نیامده فاستغفر ربه دلالت ندارد که استغفار از برای خود بوده
یا غیر مانند آنکه باری تعالی از ملائکه حکایت استغفار ایشان از جهت
عباد نموده و نیز اولاد یعقوب استدعای استغفار از جهت خود
نموده بودند یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا پس سزاوار باشد که چون ایشان

فقصد

٢١٠

قصد داود نمودند آنحضرت ترک تدارک نموده بجهت ایشان طلب
استغفار و تجاوز از معاصی نموده فغفرنا له محمول بر آن گشته که آمرزش
ایشان بجهت داود و طلب مغفرت او بود پس حق تعالی تسلی حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم داد بقصه داود فاصبر علی
ما یقولون و اذکر عبدنا داود ذا الاید **نوزدهم** در قصه
سلیمان علیه السلام که ورود شبهه نموده اند که چون سلیمان متوجه
و مشغول برؤیت اسبان گشته از ذکر الهی ساهی و غافل گردید بمرتبه
که ازو ترک صلوة بوقوع انجامیده بجهت کفاره این امر برد و ارجاع
اسبان فرمود و جریان حکم بر قطع پایهای ایشان نافذ گردانید چنانچه
در آیه و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه
بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی
ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق
حتی توارت بالحجاب واقع گشته که ظاهر این آیات باهرات دلالت
مینماید بانکه مشاهده و مشاغله بخیل سبب لهو و لعب و غفلت او گردیده
تا آنکه مروی شده که نماز ازو فوت گشته و از جهت امر بقطع و عرقوب
ایشان نموده غیظاً علیها و هذه اینها بظاهرها اقتضاء صدور قبایح
از آنحضرت مینماید جواب آنکه لا نسلم که ظاهر آیه دلالت و صراحت
داشته باشد بر اضافه و نسبت قبح بسلیمان علیه السلام و روایت فوات صلوة
هر گاه مخالفت بمقتضی ادله برهانیه داشته باشد ملتفت الیها نگشته
از درجه اعتبار ساقط و از مرتبه اعتنا منحط خواهد بود و ابهه دلالت مینماید

برنايند وتشييد ما ذكرناه على الاجمال انكه حق تعالى در ابتداء اين مدح
وثنا اوابا واسناد نموده چنانچه كه فرموده نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وسلو
لجواز آمده عرفا بلا فاصله اضافه فتايج باو داده نسبت تلهى وتقصير
باو نمايند ومحتمل آمده كه ضمير در حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ودر ردوها
بآفتاب جهان تاب راجع باشد بمناسبت ذكر عشى وآيه طَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ
وَالْأَعْنَاقِ يعني آنحضرت بيد مبارك خود مسح ساق وگردن خود مينمود
كه در وضوء ايشان معتبر بود بلكه موسى وبرخي راجع بصافنات كرفته
اند زيراكه آفتاب مسطور نكشته وصافنات بجملة ترقيم آمده وديكرانكه
صافنات از لفظ عشي اقرب آمده ممكن باشد كه ضمير بصافنات راجع
آيد كه اسبان از نظر آنحضرت غايب ومستور كشته حكم بارجاع وعود
ايشان نموده باشد واحتمال ديكر انكه بآفتاب راجع باشد يعني چون آفتاب
در پرده حجاب ومكنويت متواري كرديده بود برد ورجوع آفتاب حكم
فرمود يعني چون وقت ايان نماز كشته متوجه وضو نمودن شده وبرخي
برآنند كه فوت نماز از وتحصيل يافته از حق تعالى استدعاء رجعت آفتاب
نموده متوجه وضو شده وبرخي بعد از اين قول رفته كه ردوها خطاب جمع
آمده پس حكم بردمان بجهت ارجاع واعاده اسبان شده نه از طرف
او بحق تعالى بيستم انكه مخالفان دين مبين ومنحرفان جاده مستقيم
متمسك بكريمه وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا
ثُمَّ أَنَابَ كرديده شبهه نموده اند كه اين كريمه منطوق كشته كه جني

و اين دال بمعجزه كشته كه اراده نبود جلالت مرتبه خود را واضح ولايح سازد انجين نموده پس بنابرين اين اسرار در تصفحه ظهور خواهيد منجلي كرديد م

سنتي بمعجزه منصوره بصورت سليمان عليه السلام كرديده بتخت آنحضرت
مقر ومستقر نموده بان بلد بلند ودرجه ارجمند ومرتبه عظمى ورتبه كبرى متصاعد
صعود كشته مقيم ومستقيم كرديد وخاتمي كه دران نبوت آنحضرت بوده اخذ
كرده استاط بحر نموده بسبب اين نبوت او زايل وقائم ورافع كرديده چونكه
وعسكر او در معرض مخاصمت وتعارض در آمده بصدد انكار او [illegible] متوجه كشتند
تا حيني كه خاتم نبوت او از بطن حوتي ابواج وخارج كرديده آنحضرت
بعد از اخذ خاتم ارجاع رفعت وعود نبوت باو نطق پذير شد جواب
انكه انچه برشته ترقيم در آمده اجمال قصاص درين باب بحمه فليس مما يذهب
على عاقل بطلانه والحق مثل اينها مجوز وسايغ نيامده برانبيا كه نبوت او
بسبب خاتم بوده باشد وبعد از رفع وسلب آن خاتم قطع وزوال نبوت
ازو بمنصه صدور انجامد ونيز مسلوب القسوع كرديده كه قادر حقيقي
جني را تمكن كرداند بر اخذ خاتم وتشكل بشكل آنحضرت سازد وظاهر
از اين است كه جسدي استاط بر سرير آنحضرت شده بر سبيل فتنه كه
امتحان واختبار معبر شده مثل قوله تعالى الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ
يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وكلام در انكه
ان جسد بچه موصوف بود وان امتحان بچه نوع امتحان متوسم بوده وضوح
اين ابه منطوقه صحيحه مرويه است كه حضرت سليمان عليه السلام ميفرموده
كه امشب مقاربت با صد زن خواهم نمود شايد كه از كل واحد از ايشان
ولدي بعض عرصه وجود ملحق كردد كه بطريق الهي جاده دين جهاد نمايد

وبعد از ایقاع این فعل نکوتن پذیر نکردید در رحم زنان الا زوجه واحده
که نیم ولد میتی بعرصه ظهور پیوسته اورا بسر بر حضرت سلیمان اسقاط و
طرح نموده منبی بران کردید در انچه که مشیت تعلق کرفته بود بعرصه ظهور
منجلی نکشته بعد ذلك انحضرت بعرض استغفار برامده خودرا متوجه
نماز ودعا کردانید این فعل مقتضی صدور معصیتی نکشته بهیچ وجه تا
که متوجه بصوب استغفار وانابت کردد وواضح شده که چنین بحث
دنیوی اثم ومعصیت نیامده سیما که ذریعه ثنای اخروی بوده باشد واستغفار
معقب اینحال دال بر وقوع اثم نیامده در ماضی وحال بلکه بانقطاع
از ماسوای باری تعالی محول کشته بسبب توجه باو اکر تقریر باید که
معصیت ان بجهت ان بوده که مشیت خودرا مقرون باراده ربوبی
نکردانیده جواب انکه مسوغ امده که مستثنیات در بال وخاطر
او عبور کرده نموده باشد واکر نیز ایهم بخاطرش عبور ننموده باشد فسادی
مترتب نمیکردد زیرا که مستحب شده اراده مقرون بمشیت الهی کشته
پس دفع مشیت وترك ان خلاف اولی بوده بدون حرام وهمچنین
وارد کردیده که جنیان که درحینی که ولدی سلیمان را بمنصه ظهور
وولادت متحصل کشته بود بشتر بر وبیان اوردند که هر اینه القاد
ملاقات مینماییم از ولد او مثل انچه که ملاقات نمودیم از ایشان بعد از
ولادت استرضاع او در مزن که عبارت از سحاب امده متحصل کردیده
بی اشعار واخبار احدی ملاحظه نموده شده که میتا بر کرسی

او موضوع

او موضوع کشته تنبیها علی ان الحذر لا ینفع من القدر وروایت
دیکر برشته بیان امده که سلیمان علیه السلام صاحب ولد نیز به
ثمره از نقایص وخداج ومقبول قلوب ومطلوب نفوس سلیمان
را قصیا مرتبه محبت واقصی درجه مودت باو داشته از و بهج و
مسرور بوده حق قادر بعدم عارض علتی وعروض مرضی در بساط
وجود سلیمان بقبضه قدرت کامله وبوسعت مرتبه واسعه قبض روح او
نموده بری از حیات مستعاری کردانید بجهت امتحان وازمایش
سلیمان بعد از ان سلیمان اورا از دامن بر کرفته بر سریر خودرا خوابکاه
او ... کردانید ونیز روایتی از ابو مسلم سمت تحقق پذیرفته که مجوز
ومسوغ کشته که جسد مذکور جسد سلیمانی باشد بسریر سلطنت
بسبب مرضی وعلت صعبی ممتحن امده چنانچه که مبنی ومشعر بین
کشته وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا که از جهت شدت
وطغیان مرض متحصل پذیرفته چنانچه که بیان می اید که این جسد بی
بلا روح است تَمْثِيلًا لِلْعِلَّةِ وَمُبَالَغَةً فِي فَرْطِ الضَّعْفِ ثُمَّ أَنَابَ
یعنی بحال صحت اول رجوع نموده ص ویکر انکه شبهه بمنصه
صدور رسیده که سلیمان علیه السلام صاحب بخل وحسد بود
بجهت انکه سوال از جناب اقدس متعال ومهیمن لایزال مختص بذات
خود ساخته ومنع منح واعطاء بغیر که این مرتبه سلطنت باحدی منتقل
نکشته چنانچه ایه منزله منفصح این بمنصه ظهور پیوسته رب اغفر لی

وَهَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الوَهَّابُ جواب
انكه بثبوت رسيده وبوضوح پيوسته كه انبياء عليهم السلام سؤال دنيّي
نمى از جناب بارگاه كبريا صمديت نمينمودند الا كه فايز بمرتبه رخصيت
بگرديدند بنابرين مسوّغ باشد كه اعلام جناب الهى سمت ورود فتحه
كاه شهود تطرق پذيرفته كه ملك وسلطنت مختص ومنحصر باو بوده
وسواى او دلجنين مرتبه واجنبين ملكي تحصل پذيرفته ودران مصلحت
دين او را ملحوظ الحال نموده كه غيرى را مستحق اين ندانسته پس بنابرين
صلاحيت غيري را ملحوظ نظر ساخته دعا بجهت دفع ومنع از غير نموده
وصدوق در معاني اخبار بكلك ترقيم ورشته نظم اورده كه حدثني ابي
عن علي بن يقطين قال قلت لابي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام يجوز
أَنْ يَكُونَ نَبِيُّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بَخِيلاً فَقَالَ لا فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ سُلَيْمَانَ عليه
السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي الآية مَا وَجْهُهُ وَمَا مَعْنَاهُ فَقَالَ المُلْكُ مُلْكَانِ
مُلْكٌ مَأْخُوذٌ بِالغَلَبَةِ وَالجَوْرِ وَإِجْبَارِ النَّاسِ وَمُلْكٌ مَأْخُوذٌ مِنْ قِبَلِ اللهِ
تعالى كَمُلْكِ إِبْرَاهِيمَ وَمُلْكِ طَالُوتَ وَذِي القَرْنَيْنِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ هَبْ
لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْ يَقُولَ إِنَّهُ مَأْخُوذٌ بِالغَلَبَةِ و
الجَوْرِ وَإِجْبَارِ النَّاسِ فَسَخَّرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الرِّيحَ بِأَمْرِهِ رُخَاءً
حَيْثُ أَصَابَ وَجَعَلَ غُدُوَّهَا شَهْراً وَرَوَاحَهَا شَهْراً وَسَخَّرَ اللهُ
لَهُ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَعُلِّمَ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُمْكِنَ فِي الأَرْضِ
فَعَلِمَ النَّاسُ فِي وَقْتِهِ وَبَعْدَهُ أَنَّ مُلْكَهُ لَيْسَ مُلْكَ المُلُوكِ وَالجَبَّارِ

من

مِنْ قِبَلِ النَّاسِ وَالمَالِكِينَ بِالغَلَبَةِ وَالجَوْرِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحِمَ اللهُ أَخِي سُلَيْمَانَ مَا كَانَ أَبْخَلَهُ فَقَالَ لِقَوْلِهِ
وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا مَا كَانَ أَبْخَلَهُ بِعِرْضِهِ وَسُوءِ القَوْلِ فِيهِ وَالوَجْهُ
الآخَرُ يَقُولُ مَا كَانَ أَبْخَلَهُ إِنْ كَانَ أَرَادَ مَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ الجُهَّالُ ثُمَّ قَالَ
عَلَيْهِ السَّلامُ قَدْ وَاللهِ أُوتِينَا مَا أُوتِيَ سُلَيْمَانُ وَمَا لَمْ يُؤْتَ أَحَدٌ مِنَ
العَالَمِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ سُلَيْمَانَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ
أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَقَالَ فِي قِصَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا سؤال در قصه
حضرت يونس عليه السلام بكلك ترقيم اورده اند بعضا انحضرت چنانچه ايه
وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ
أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ظاهر ولامع ميكردد
واستدلال نموده اند برخطا وذنب انحضرت از إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً
كه غضب برحق قيومى تحقق پذيرفته از جهت عدم انزال حق تعالى
بقومي عذاب را يا بر قومي كه مامور بهدايت نمودن ايشان گشته بود
بهر نوع غضب او ذنب امده واما بر تقدير اول واضح شده وبر
تقدير دوم انكه وجوب حتمي بر انحضرت تحقق يافته بود دعوت
ايشان باعمال حسنه بر نهج لطف ولينت بعدم قهر وغلبكى واز ايه
فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ كه ظن وگمان بعدم قدرت ايزدى داشته شك
در مقام ذنب ومعصيت امده واز ايه سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ نيز

مشعر ومفصح آمده باعتراف آنحضرت بوقوع وصدور موجب ذنب ازو
ونیز موجد حقیقی خطاب بحضرت سید کونین صلی الله علیه واله و
سلم بقصد صدور رسانیده ولا تکن کصاحب الحوت که ولیح کشته براینکه
نهی آنحضرت سمت ورود یافته از فعل یونس موضح آنکه بمعصیت وتنبیه
فعل یونس جواب آنکه غضب آنحضرت بواسطه اصرار ایشان بود بر
تکذیب آنحضرت واقامت ایشان بر کفر وطغیان وسرکشی چون آنحضرت
از ایمان ایشان مایوس کشته از میان ایشان ازعاج واخراج کردید ازوجه
غضب علی الخصوص که ایشان اراده قتل آنحضرت داشتند واینکه دیکر
آنکه آنحضرت مظنون نشد عدم تضییق کرفتن بود که نقدر بمعنی نضیق
آمده چنانچه شاهد برین آیه فقدر علیه رزقه شده ونیز در آیه
ویبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ودیکر آنکه مرام از ظلم در کریمه مخالف
اولی آمده که آنحضرت را در بطن حوت عبادت بظهور انجامید که قبل
از آن روی نداده بود آنحضرت بیان نمود که قبل از این الظالمین بوده ام از سبب
اتیان ننمودن بمثل این عبادتی که در بطن حوت متحصل کردیده چنانچه آیه
کریمه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون مشعر
ومنبی آمده وعدم تحصل او مثل صاحب حوت که نداء ولا تکن کصاحب
الحوت آیه ذیر آنکه حضرت یونس قادر بر امتحان نبود صبر نمیتوانست نمود
وبحق ایشان شکایت را واضح وظاهر کردانید بحق سبحانه وتعالی محمد
صلی الله علیه واله وسلم را امر بصبر فرموده واما قول ازلی الصفات

فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
صدور این قول ازو بر سبیل التجا وانقطاع بجناب اقدس ربوبی وخشوع وخضوع
بین یدی الله تعالی آمده که بعد از دعاء وکشف ما انحنه به وسوال استخلاص
ونجات از ظلمات که عبارت از ظلمت بحر وظلمت بطن وجوف حوت آمده
فعل نموده واز وصادر شده مثل افعال خاضعین خاشعین از انقطاع
واعتراف بتقصیر واحدی را نیسر وحدان نکشته که در مقام اعتراض
در آمده تقریر نماید که چون آنحضرت معترف شده بانه کان من الظالمین
وحال آنکه ازو ظلمی بمنصه ظهور جلوه کر نیامده واعتراف بامر غیر واقع عین
ومتن کذب آمده وکذب بر نبی در حال خضوع وغیر خضوع مجوز ومسوغ
نکردیده چه محتمل است که مراد از قول انی کنت من الظالمین ای من الجنس
الذی یقع منهم الظلم وهو نوع البشر بر سبیل خضوع وخشوع وتخاضع
ونفی تکبر وتجبر متحصل وتطرق پذیر کردیده باشد نه آنکه او مبداء ومنشاء
ظلمی بمنصه وقوع انجامیده حقیقة ونسبت ظلم با وتحقق یافته باشد فی نفس الامر
بیست وسیم در قصه لوط علیه السلام که شبهه بوقوع رسانیده اند
که بقوم بعرض خطاب وعتاب آمده که دختران من سزاوارترند بشما
از شئ که بان اتیان وعمل مینمایید ومشغول کشته اید چنانچه در کلام الهی
بر سبیل حکایت سمت ورود یافته بناتی هن اطهر لکم ان کنتم فاعلین
جواب آنکه مقصد اقصی ومطلب عظمی آنحضرت آن بود که قوم خود را
از افعال شنیعه منع ونهی نمود ترغیب بتزویج نساء بظهور رسانید بعنوانی که آن
نماید را

که دران شریعت مقرر گشته بود **مبحث** در قصه زکریا علیه السلام که
شبهه بود در سانیده اند که حضرت زکریا علیه السلام طلب فرزند از جناب
اقدس حق تعالی نموده منتظره و دعا و تمنی او بمعرض استجابت مقرون
گشته آنحضرت بصدد تعجب درآمده بیان فرموده که اَنّیٰ یَکُونُ لِی غُلَامٌ
وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ جواب آنکه مقصود حضرت از لفظ
اَنّیٰ دال بران آمده که چه چیز سبب وجود فرزند جهت من تحقق می یابد که
تزویج دیگر نمایم یا آنکه ازین امرأه عاقر بوجود می پیوندد **بحث و پنجم**
درباره حضرت عیسی شبهه ای بصفحه ظهور رسانیده اند درین آیه کریمه
وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَاُمِّیَ اِلٰهَیْنِ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی اَنْ اَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ اِنْ
کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ اِنَّکَ
اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ شبهه آنکه عیسی ادعای الوهیت با مادر خود نموده
این امر مستلزم معصیت عظیم و عصیان کبیر گشته و اگر دعوی الوهیت
و ربوبیت ننموده باشد لفظ استفهام که در آیه ست وضوح یافته بی فایده
بوده لغو باشد در ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ و نیز اطلاق نفس بر ذات حق
سبحانه و تعالی بمضمون آیه وَلَا اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ حال آنکه جناب اقدس
کبریا منزه و مبرا و معرا از نفس آمده جواب آنکه آیه در صورت استفهام
انکاری واقع گشته و غرض اصلی توبیخ و سرزنش و تخزیت نصاری شده
و تکذیب ایشان چنانچه برشته بیان آمده اِیَّاکِ اَعْنِی وَاسْمَعِی یَا جَارَةُ و کنت

کر ازلفظ

۲۱۸

کر از لفظ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ خطاب بامت متحقق گشته باشد مگر آنکه از
سنت حق تعالی آمده که باکنایه بیان نماید و عیسی بعد از ایشان متعلق گردید
و لکن از کل ابا دانسته کل ابا چنانچه حق تعالی میفرماید اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ
عَلِمْتَهُ و جواب دیگر از اطلاق نفس آنکه لفظ نَفْسِکَ ذات مراد آمده و از باب
مشاکله اطلاق نفس شده **بحث و ششم** آنکه عیسی علیه السلام ثنای آنحضرت
جهت کفار نموده چنانچه از ان اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ
فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ایما و اشعار آمده و این از جناب او بعید بوده
سزاوار نیست نداد جواب آنکه مطلقا ازین قول تفویض امر بجناب حق تعالی
و مقر ساختن خود از ادخال با مور مستقبله که از اعمال امتش ناشی و فاشی
خواهد گردید **بحث و هفتم** که درباره عصمت و طهارت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و سلم شبهه بکلک ترقیم مسطور گردانیده اند در آیه
وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَیٰ که ضمیر منصوب خطاب بحضرت پیغمبرست
در و یافته و مقصود از ضلالت در دین خواهد بود یا از جاده مستقیم و
اینچنین سلوک گشته سزاوار نیست از جناب آنحضرت قبل از بعثت نبوت
و بعد از بعثت جواب آنکه مقصود از ضلالت غفلت آمده از درجه نبوت
چنانچه در قرآن عظیم و فرقان کریم ست نطق یافته وَمَا کُنْتَ تَدْرِی مَا
الْکِتَابُ یا آنکه غفلت از شریعت اسلام بوده که تبلیغ آن مامور گشته یا آنکه
غافل از علم و احکام و تبیین حلال و حرام بوده و دیگر آنکه ممکنست که مرام از
ضلالت غفلت از معصیت باشد و ممکن آمده که مقصود از ضلالت گم شدن

آنحضرت باشد در طریق شام باعث ابوطالب که عبور نموده بود و ابلیس عنان ناقه
آنحضرت را اخذ نموده از جاده خارج کردانید پس جبرئیل علیه السلام نازل
شده نفخه واحده بجنبه اسقاط فرمود که هدایت نمود آنحضرت را بعسکر
ابوطالب رسانید و ایضاً محتمل کشته که مراد از ضلالت از طریق معیشت
و سبیل کسب معاش بوده باشد کما یقال للرجل الذی لا یهتدی طریق
معیشته و وجه تکسبه هو ضال لا یدری ما یصنع بمعیشته و لا این
یذهب فاغنی الله تعالی علیه بان رزقه و اغناه و کفاه و دیگر ممکنست
که در معرض آیه کریمه ما ضل صاحبکم و ما غوی بوده مراد توطیه و تمهید
نفی ضلالت از جناب مقدس نبوی باشد سی و هشتم شبهه دیگر
آنکه چون آنحضرت بعد و دوری قوم را نسبت بخود ملاحظه نموده این امر بر بدان افتاد
صعب و دشوار نمود و از حق تعالی تمنی و استدعی کرد امری را که سبب قرب
و الفت ایشان بجناب آنحضرت کردد بمنصه اجابت ظهوری جلوه کر کردیده
سوره نجم بآنحضرت انزال یافت و بتلاوت و قرات آن مشغول و مشغوف کشت
تا آنکه بکریمه افرایتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری و ابلیس لعین
اعدا عدو سعادت این حال و موازی ابتدال لسان آنحضرت را تحریف و کیا
بقول تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی چون قریش بعد از استماع
این کلمات غایت بهجت و ابتهاج و نهایت مسرت و انبساط متوجه ایشان کشت
تلقی و تملق شده که محمد الیه ما را باحسن وجهی و اکمل نهجی بر بیان آورده
بعد از قرات آنحضرت متوجه سجده شده سجده نموده مومنان و مشرکان موافقت

نموده

٢١٦

نموده متقلب بسجده شده که شفاعت صانع خود را از آنحضرت استماع نموده‌اند
و لعدی نبود که ایشان بسجده نمود الا ولید بن مغیره که او مستطیع و قادر بسجده
کردن نبود کف دیگی از بطحا برگرفته سجده بآن نمود و چون فارغ از سجده کردند
تفرق از یکدیگر بهم رسانیده متفرق گشتند جبرئیل علیه السلام نازل شده
بآنحضرت اطلاع و آگاهی داد که تلاوت چیزی نمودی که سمت انزال نپذیرفته
بود بوساطت من آنحضرت بغایت و نهایت اندوه‌ناک گشته خوف عظیمی
متوجه بصوب او شده بجهت تسلی و سرور حق تعالی عظم سلطانه انزال این
کریمه فرمود و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان
فی امنیته جواب آنکه مقصود از تمنی قرات آمده چنانچه از آیه کریمه بمنصه
ظهور پیوسته و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ایضاً حسان
بن ثابت در شعر تمنی را بمعنی قرات استعمال نموده تمنی کتاب الله اول لیله
و آخره لاقی حمام المقادر و بر وجهی تحریر این جواب ممکن آمده یعنی هیچ
رسولی قبل از رسالت تو سمت ابتعاث نیافته که تلاوت چیزی از حق تعالی
ننماید الا آنکه اغواء و تحریف از امتانش بصفحه صدور رسیده
باشد در حروف و فصول مثل انجیل و تورات و زبور که امت ایشان تحریف
آنکه آیات این کتب نموده مطابق دواعی و نفوس خودشان جعل و وضع
نموده بنابرین سایغ خواهد بود که در حین تلاوت آیه منطق بکلمات کشته
که صیانت و حفظ مینماید قوم از لی و قریش این کلمات را جعل نموده و ایزد لم یزل م
نسبت بآنحضرت داده چنانچه که یهودان و نصاری و مجوس پیغمبران خود نسبت

داده اند در آنچه که از جناب ایزد متعال منزل نگشته و تحریف انجیل و تورات
و زبور و زند بصفه صدور رسانیده اند پس واجب تعالی از جهت تسلی آنحضرت
منزل فرموده که نسبت مشرکان قریش بان تلاوت از باب نسبت تلاوت
برخی از کلمات غیر مرضیه یهودان و نصاری آمده که نسبت برسولان
خود داده اند و دیگر آنکه مقصود از غرانیق ملائکه مقدسین بوده و در مکرر است کرده
وصف ملائکه مجرد بن بعض صفت ظهور بتجلی گشته و چون مشرکان تخیل
نموده اند که غرانیق آلهه ایشانند تلاوت آن آیه بنسخ پیوسته گشته باشد
و بتقدیر تسلیم که مراد دیگران ایشان باشند مسموع آمده که بر سبیل استفهام
استنکاری بوده معناد و مخزن آن آمده که آیا امید بشفاعت ایشان
خواهد بود یا مقصود از ثبوت نفی افتاده چنانچه از آیه واضح آمده یُبَیِّنُ
اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا و جوهری در کتاب لغت بیان آورده که غُرْنُیق
بضم عین و فتح نون مرغابی را گویند که گردن دراز باشد و غرنیق و غرنوق
بکسر عین و فتح نون و غُرنوق بضم و غرانق بمعنی امام و سید و قدوه قوم
و شاب آمده وسنهم در آنکه شبهه دیگر برشته وقوع رسانیده اند
که حضرت سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم اراده تزویج زوجه زید بن
حارثه نموده که پسر خوانده آنسرور و پیشوا بوده و از جماعت و گروه از زمان
مخفی و مستور میفرمود و باحدی اظهار اینمعنی نمینمود خطاب مستطاب از
بارگاه کبریا عظم شانه در رسید بسید کونین صلی الله علیه و آله و سلم که آنچه
مکتوم و در پرده اختفا مکنون میداری اظهار نموده از پرده کتمان و نهان

خانه حرمان بنا خسار طلوع طالع نا بخوای وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ
وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ یعنی ای محمد مخفی و مکتوم میسازی
در نفس خود چیزی را که حق تعالی اظهار آنرا خواهد نمود حال آنکه از
قوم و گروه خود خایف و هراسانی و حق تعالی سزاوارتر خواهد بود که
از و صاحب خشیه و خایف باشی جواب آنکه وجه و سبب نزول
این آیه معروف و واضح آمده که حضرت باری تقدس چون مشیت
و اراده نسخ و دفع ما علیه فی زمن الجاهلیه از تحریم نکاح زوجه
پسر خوانده که از عادات و متعارفات ایشان بود اجتناب و تحاشی مینمودند
نکاح ازواج ادعیا خود شان همچنانکه حرام و مجتنب بود نکاح ازواج
ابنا و پسران حقیقی بر سر وجی سمت نزول پذیرفت از جانب قیوم حقیقی
و موجد تحقیقی که زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق
زوجه خود خواهد نمود و از خلع خواهد ساخت و امر فرمود
آنحضرت بتزویج او بعد از تطلیق جهت نسخ و دفع عادت ایام
جاهلیه و دیگر آنکه حق تعالی آنحضرت را اعلام فرموده بود که زوجات
تو در دنیا کیانند و در آخرت چه کسانند و اسامی ایشان را بصدد صفحه
صدور رسانیده که ایشان امهات مومنات اند و از آنجمله زینب
بنت جحش خواهد بود که در حباله زید برآمده و آنحضرت
اسم زینب را مخفی و مستور میداشت زیرا که مشرکان بیان مینمایند
که آنحضرت زنی را که در حباله زید بود در تحت زوجات خود شمرده

وآنحضرت ازین ره گذر خایف و اندیشه ناك بود پس خطاب علي جناب
رسید باین کرست ذکر پذیرفت که خبر از تزویج زینب و طلاق دادن زید داشت
از جانب الهی چون زید بخدمت آن مقدس مشرف گشته بیان نمود که اراده
خلع و طلاق زینب دارم آنحضرت تعلیق نموده که أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
یعنی حفظ زوجه خود نما پس عتاب متعالی بآنحضرت عالی سمت نزول
یافت که زید را فرمودی که حفظ زینب نماید و مکتوم و مستور نمودی آنچه
که اعلام از ما جانب تو ست ورود یافته بود که زینب از جمله زوجات
تو خواهد بود این را بظهور نرسانیده بودی تا آیه مذکوره سمت نزول یافت
بعد از آن بعرض اظهار در آمده فرمود فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا
لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا یعنی بعد از انقضاء وطر و حاجت
زید از زینب تزویج و حباله تو او دیم او را تا آنکه بر مؤمنین حرجی نبوده
باشد در خواستگاری زوجه ادعیاء و پسر خوانده هرگاه قضا
وطر از او نموده مطلقه گردانیده باشند و اتساق و انتظام و انسیاق کلام
بلاغت نظام مشعر و مبنی و مفصح آمده که مراد از التیام و ازدواج
این نوع از تزویج جهت نسخ و رفع سنت متقدمه جاهلیه شده
سی ام شبهه دیگر که در معرض اثبات معصیت نسبت بآنحضرت
داده اند بتقریر آورده اند که آیه منزله أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا
عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ که واضح آمده که وزر را اثم گفته

وانتقاض ظهر مشعر بر کبیره بودن آن اثم آمده جواب آنکه در اصل لغت
وزر بمعنی گرانی آمده و چون آنحضرت گرفتار هموم و وفور غموم
بود بجهت انکار و وفور قوت مشرکان و کافران و در آن حین آنحضرت
در کمال ضعف و کسالت بوده حق تعالی از آن بوزر تعبیر نمود و بعد از آن
تقویت آنحضرت را بصفت جلی واضح و لائح فرموده و بعرض عرصه ظهور
منکشف ساخت که بمثابه آن بوده که ثقل را از او رفع و مرتفع گردانیده
چنانچه لائح و واضح میگردد از آیه وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و نیز کریمه
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا که عسر معبر از شداید و هموم و غموم گشته و یسر
از زوال و ارتفاع آن تعبیر آمده و نیز وزر را اطلاق بر مصدر فعل متعدی
و لازم شده و مقصود او آمده مانند اهانت مشرکان نسبت بآنحضرت
و منع از دخول او در مسجد الحرام پس با دنی ملابست اضافه درین آیه
تحقق پذیرگشته سی و یکم دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی بعرض حضرت
معاصی سابق و لاحق حضرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم
در آمده از او عفو فرموده چنانچه در آیه کریمه نطق پذیرگشته لِيَغْفِرَ لَكَ
اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ جواب آنکه مقصود اصلی و مطلوب
حقیقی از ذنب و معصیت آنحضرت گناه و اثم آمده بزعم مشرکان کعبه
از جهت دعوت فرمودن ایشان را بتوحید الهی و جناب مقدس ربوبی
و حکم بر بطلان و رفع و زوال آلهه ایشان نمودن که عبارت از سیصد و شصت
صنم بوده باشد و مقصد اقصی و مطلب اوفی در مطلع این آیه فتح کعبه بوده

الله تعالی بوده و در فتح ذی باز سیر و تواریخ ثبت ورود یافته که مشرکان تسلط
یکشتند که اگر ممکن نماید و بقبضه قدرت محمد جاری سازد باری تعالی در
دخول مکه پس او را مسند پیغمبری و نبوت و دعوت از جانب قیوم ازل
و قادر لم یزل خواهد بود و مبرا و معرا از معصیت و منزه از اثم
قبل از هجرت و بعد از و بوده که گرد ساحتی در جبین او ننشسته و غبار
اثم در سرادقات عزت او جای نگرفته چون انکشاف علم نصرت و افتتاح
شایبه منصوریت از جبین او لامع و طالع گشته علم اجلال جلالت
نبوت را در پیشگاه کعبه مکرمت بیت الله زده به فیروزی و غلبگی بتهج
و مسرور گردید چون مشرکان ضلالت و بحرمان نبوت این را مشاهده
نموده مغلوب و مدحور گشته سر با طاعت و انقیاد فرود آورده جاده
اسلام قویم و طریقه دین مستقیم را شیمه خود ساخته بشرف عتبه بوسی
اسلام مشرف گشتند بزعم ایشان معصیت آنحضرت محو از صفحه ترقیم و مفقود
از جاده تحقیق شده انکار و اباى ایشان در هدف زوال مکتوم و مستور
آمده در دعوت بتان و زوال ایشان چنانچه که کوکب ابن مطلب در
کتاب اخبار منطرف کرده که لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِکِی مَکَّةَ اَعْظَمَ
ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِاَنَّهُمْ کَانُوا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
اللّٰهِ ثَلٰثَمِائَةٍ وَسِتِّینَ صَنَماً فَلَمَّا جَاءَهُمْ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالدَّعْوَةِ اِلٰی کَلِمَةِ
الْاِخْلَاصِ کَبُرَ ذٰلِکَ عَلَیْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ اِلٰهاً وَاحِداً
اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلٰی اٰلِهَتِکُمْ

لَشَیْءٌ یُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ اِنْ هٰذَا اِلَّا اخْتِلَاقٌ فَلَمَّا
فَتَحَ اللّٰهُ عَلٰی نَبِیِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَکَّةَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ
فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ و دیگر آنکه
ممکن آمد که اضافه ذنب با آنحضرت از ده که تجوز و مجاز بوده باشد و مراد از
مغفرت ذنب آبا آنحضرت بوده باشد **سی و نهم** شبهه دیگر بنگ
انتظام و برشته بیان بجهت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم
نموده اند که آنحضرت بیان آورده که اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُورَتِهِ که صریح
و منقح گشته مضمون این منطوقه تشبیه باری تعالی با آدم و حال آنکه واجب
تعالی معرا و مبرا از شبه و ند و مانند آمده و شیء ابدا بسرادقات مجد
تنبه او راه و جاه [illegible] جواب آنکه چون باری قیومی بصفات
سبعه آراسته و موصوف شده از علم و قدرت و اراده و سمع و بصر
و حی و مرید نیز حضرت آدم موصوف باین صفات گشته و باین سمات
آراسته و پیراسته گشته چون انسان کامل النصاب بالغ الانتصاب
بنفس ملاحظه نموده از مطالع تا مقاطع مطالعه بصر تیزبین را مفتوح
گردانیده خود را در اقصی مراتب کمال و اعلی درجه استکمال داند
عقیده کامله خود را بمقتضیا توجه علو داشته صفات آلهی را در اوج
صعود مراتب عظمی مطالعه مینموده بمقتضای مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ عمل کرده و ممکن آمده که مقصود از صورت شیء بوده باشد
که استحقاق حقیقت با آن تحقق پذیرفته آید بجهت آنکه معرفت واجب

ومختصر
ما انسان تطرق يافته كه نسخهٔ جامعه عوالم بان مربوط كشته چنانچه
سابقا بحيطه تبيين برآمده پس صورت واحدي الذات احدي الحقيقه
فايز كشته از اشتمال وانطوى بر علويات وسافلات كه بالحقيقه جوهر
انسان در كمال قدس ولا هوتيت ودر رسوخ حقيقت از زمان ومكان
معرا ومنزه بوده ودر عالم امكان فى مناسبت ونوعى مطابقت بذات
اقدس ايزدى دارد ديكر آنكه منقول شده وبرشته بيان وتحرير مستحكم
كشته در كتاب عيون اخبار الرضا كه در معرض رد مناطيق سيان
نموده كه متضمن بود بآنكه خلق وايجاد آدم بصورت بارى بقومي محصل
كرديده آنحضرت بمعرض تعرين درآمده فرمود كه مطلع ومبداء منطوقه
را محذوف ساخته اند چنانچه حضرت سيد ابرار عبور بصوب دو
شخص فرمود كه شنيد بيهوده كفتكو بيكديكر بودند واستماع نمود كه
احدهما بمعرض خطاب وعتاب بديكري برآمده منطق بقبح الله
وجهك ووجه من يشبهك كرديد يعنى بارى تعالى وجه تو را قبيح
كرداناد كه شبيه بتو بوده باشد آنحضرت در معرض نهى وابزا برآمده روى چهره
منطق كرديد كه اى عبد الله برادر خود را مخاطب بمقال شتم مكرد زيرا
كه خلق وايجاد آدم بر آن صورت شده وديكر آنكه ممكن كشته كه ضمير مجرور
فى صورته راجع بآدم باشد ومقصود آنچنين بوده باشد كه اولاد آدم
در بطن امهات تحويل كرده شده اند باطوار مختلفه كه اول نطفه
بعد از آن علقه وبعد از آن مضغه وايجاد آدم ز مرتبهٔ وعلقيت

رسانيده در بدو فطرت بر صورت خود بعدم تحويل اطوار ديكر
آنكه در حين نزول بعالم كون وفساد تبدل صورت شيطان وطاوس
بجثهٔ بمنصهٔ ظهور متجلى كردانيد بخلاف صورت حضرت آدم
ديكر آنكه حضرت سيد كونين صلى الله عليه وآله مشاهده فرمود
كه شخصى طمانچه بروجه صبى نازل كردانيد آنحضرت بمعرض خطاب
ونهى بيرون آمده فرمود كه اين عمل منماى كه آدم بصورت اين موجود
امامت يعسوب الدين امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام
رسيده **ارشاد مختصر** در اثبات متقيان وراه نوردان حقيقت
وجاده جويان مسلك طريقت وسوختگان وشيعيان ائمه هداة
ومتمسكان بحبل المتين اهل الرشاد والثقات در پرده احتجاب
ومستوريت وازشاه راه اختفا وكتمانيت مخفى نماند بمقتضاى
منطوقه مَنْ لَمْ يَعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ وَماتَ ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً
معرفت امام بكافهٔ انام واجب ومتحتم آمده ومادام كه بدليل
واضح وبرهان ساطع اثبات اين مطلب وظهور اين مقصد نمايم
بد آنكه هيچ زمانى ومكانى بعدم وجود شريف ولحوق منيف
امام قايم ومقيم ومستقيم نميكردد واز استمرار واستقامت واستدامت
ساقط وهابط نميشود وايشان حجة الله بر ارضين وبرهان الله
بر عالمين كشته اند وبقا وثبات ايشان از الطاف الهيه و
انعامات نامتناهيه آمده ولطف بر عباد از مستلزمات
حتمى ووجوبات بتى كشته وحكما مدار بحث ومقال را بر براهين

سلسله ابقاحيه

بعد از معرفت واجب
ازلي وموجد لم يزلي
وپيغمبر مبعوث چنانچه
برشته وضوح مترتب
ومستبين كردانيديم وبنمائيم

قاطعه و دلایل سا...
چنانچه رئیس صناعت...
النظریة و قد فاز مع...
یکاد ان یخلی عباد...
التوفیه یعنی تخصی...
آمده از علم باعیان...
و موجودات طبیعت...
و مولدات و کائنات...
فائز و فیروزی یافت...
انسانی کردیده مسـ...
سلطان عالم آرمی...
وشهادت و نیز رئیس الصناعة و شیخ الطایفة و شیخ شهاب الدین
بجز یاوده اند که لا یخلو العالم عنه و هو الذی سماه ارباب المکاشفة
وارباب المشاهدة القطب فله الریاسة و ان کان فی غایة الخمول و ان
کانت السیاسة بیده کان الزمان نورانیا و اذا خلی الزمان
عن تدبیر الهی کانت الظلمات غالبة مضمون این کلام بلاغت
فرجام انکه عالم جسمانی و ساهره عنصری بدون حجت کامله و دلیل
قاطعه از امام و خلیفه استقامت و استمراریت ممتنع و محال آمده و اهل
مکاشفه سعی بتطلب نموده اند و سلطنت و اختیار ملت دینی و دنیوی

معرّف
معرفتهم
و مستحیل

ز جناب ایشان نیز تمهید ترتیبی کشته اکرچه آنکس که موصوف بهدایت
و مربوط بامامت آمده از کوشه کیران زاویه خمول و کتمان یافتکان نهانخانها
کنوز بوده ممنوع از تصرف و سلطنت جهان کردیده باشد و اکر امور مکلفین
و عباد از اوامر مستحسنه مرضیه و نواهی مقبحه بقبضه حکم او منوط و
مربوط بوده موجب انتظام و اجرای احکام الهی و عدل کردیده باعث
انشراح دین اسلام و ابتهاج ملت و قوای ایمان خواهد بود و در مستزاد
وانتظام وجود امام سمت وقوع یافته ما دامت السموات و الارض و در
شرح فصوص نطق پذیر کشته که فلا یزال العالم محفوظا ما دام فیه
هذا الانسان الکامل لان الخلیفة ظاهر بصورة مستخلفه فی خزائنه
والله یحفظ صورة خلقه فی العالم فانه طلسم الحافظ من حیث مظهریته
لاسمائه و واسطة تدبیره و بظهور تاثیرات اسمائه فیها و مثل این کلام در تقریرات
اهل باطن و مجاهدات منکر آلوده آمده غایت و مآل و منهج
شهادات مبنی و مفصح آمده بر آنکه خلو زمان از حجت قاطع و امام
ساطع مسوغ نیامده و در تنزیل حکیم کوکبه ذکر امام سمت نزول یافته
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که سعادت ازلی و ابتهاج
و مسرت سرمدی بامتثال اوامر و نواهی جناب بارکاه مهیمن
متعال و جلال لا یزال در منهج عناید و سبیل افعال و کف جدل و جدال
و لدد و لداد مسلوب التحصیل کشته لا مسلک از ارباب ذکر که بحقایق
و کیفیات اوامر الهیه عالم شده اند که زمانی خالی از وجود فایض الجود

بجهول ایشان بوده بلند مردمان از زمان مستخلص و مصفی از امراض فتانیه
نکردیده از مراتب سنیه علیه عالیه منحرف گشته در غرقاب جهل مرکب
غوطه خورده بجاده حقه و طریقه محقه مستحقه ایصال نخواهند یافت و
بضلالت آباد ظلمت و تنکنای عمایت گرفتار خواهند بود و ایضاً بمقتضای
منطوقه کریمه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و فحوی و اکناف
اعتناء و اعتداد برتبه قدسیه قدیسیه امامت و وصایت مفهوم کردیده
از مستتمات شریعت نبویه و طریقت مصطفویه آمده پس بر مطلعان
اسرار ربوبیه و عارفان اخبار نبویه مخفی و در نهانخانه زوایای خمول
مکتوم نمانده که معرفت منزلت امامت از جمله واجبات حتمیه و و منزوی
فرضیات بتیه کشته و در کتاب احتجاج بعد از ذکر حضرات ائمه معصومین
صلوات الله و تسلیماته علیهم اجمعین بشته تقریر منتظم ساخته وَالَّذِي
يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِإِمَامَةِ مَنْ ذَكَرْنَاهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ وَأَنَّ
الْإِخْلَالَ بِهَا كُفْرٌ وَرُجُوعٌ عَنِ الْإِيمَانِ إِجْمَاعُ الشِّيعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَلَى ذَلِكَ
فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَإِجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ لِدُخُولِ الْمَعْصُومِ فِيهِ و مستحق
الْاعْتِقَادِ وَالْإِذْعَانِ آمده که اختلاف اکثر اهل ملت نبویه و اضلال
جم غفیر از ایشان طریقت مصطفویه منوط و مربوط بعدم رسوخ
قدم صدق باین اصل عظیم و امر جسیم که عبارت از امر امامت و وصایت
است آمده که هرگاه معرفت امامی که مؤید بروح القدس که مسلم کتخانه
تادیب و تعلیم است بوده باشد مرتفع و مسلوب الوقوع کرده موجب خلل

درلل

و دقّی در اکثر مسائل ضروریه اصولاً و فروعاً و محاسن الصفات الربوبیة و المثالب
الدینیة مختل پذیرفته هر احمقی برای ناصواب خود تصورات باطله و
تصدیقات ناشایسته بجز از اعتقاد خود جاری و درج کردانیده
در ابد الآباد در حضیض جهل و درک اسفل مقر و مستقر خواهند
نمود از آنجمله جمعی یافته اند از نجدی جنابلیه بمنصه ظهور پیوسته
که حق تعالی نوییم و مرتسم جسمی از اجسام بصورت کشته و بعضی از بندگان
مخلص را ممکن آمده رؤیت او تعالی عن ذلک علواً کبیراً و باین وجه
از سنگلاخ طبیعت فالشّاز بحرکت در آورده اند که حق سبحانه و تعالی از سر
تا صدر خالی و مجوف شده و از سینه تا پای مصمت و موی های او سیاه
مجعّد و چون چشمش را درد بهم رسیده عیادت او ملائکه مقدسه
بدیدن او رفته بعضی در چشم از فور بکا که در طوفان نوح از او
واقع کردیده و علامه حلی رفع الله تعالی درجته در بعضی از تصانیف
خود بر شنه بیان آورده از آنجمله در کتاب منهاج الکرامه که اعتقاد
بعضی از اهل خلاف آنست که حق تعالی هر شب جمعه بر حماری سوار
در بهشت جوان شاب امرد حسن الوجه رشیق القامة نزول می نماید
و از بهشت فوجی از جماعت مذکوره هر شب جمعه بر بام خود
متعلق ترتیب داده علیف الاغ در آنجا مرتب مینمودند که اکر معرفت
امام واجب الاطاعة ایشان را حاصل کردیدی و در خدمت او مشرف
کشتندی و از معارف ربوبی و اوصاف قیومی فراکرفتندی کجا این

باین سضائق وتنکنای مضیقهٔ جهل فرو ماندهٔ وبغرقاب ضلالت ابا د
جهل ونادانی غوطه خورده‌اند وهمچنین از حضرت خیر البشر مروی
که دیده که من لم یعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیةً ودر روایت
دیگر بنقصه ظهور جلوه گر آمده مات میتة کفرٍ ونفاقٍ که استلزام
عدم عرفان امام میتهٔ جاهلیه وکفر ونفاق را از جهت خطایای اعتقادیّه
ومضلّتهای فروعیه علیه تحصل پذیرگشته تابعیت وسعادت منوال
ومضلّین را ثمره ونتیجه جهل وکفر ونفاق خواهد بود که حسبی انقیاد
وتابعیت بیگانگان ملت مطهره وفتاوی علمای ایشان نماید قریب
آمده که از کیش بت پرستان نیز خارج بوده مرتبه اش از کافران حربی
اسفل تحصل باید مصراع در کفر هم صادق نهٔ زنار را رسوا مکن
وازین باب آمده فتاوی ابو حنیفه که چون شخصی زنا نموده باشد واز
آن نطفه دختری حاصل شده وجود ملحق گردیده آن شخص زانی را مسوّغ
ومجوّز آمده که آن دختر را عقد نموده در حباله خود مضبوط ودر
سلک زوجیت خود منتظم گرداند وهرگاه شخصی آلت رجولیت را بالخرقه
وغیر آن پیچیده با مادر یا دختر خود ملاقات نماید مستحق حد شرعی نمیگردد
وهمچنین سایر فتاوی چنگ کلاپیک بس بنابرین استعدادات ازلیه
واستشراقات ربوبیه والطاف ونعمات قیومیه تحصل پذیر
نگشته برفع معرفت وشناخت امام که عبارت آمده از انسان
کامل بالغ النصاب مُتهجّی العلم والعمل موازی ومکافی ومشایخ عقل

نقل آن مد بنظام کلی قصداً وبالذات وحافظ نظامات جزئیه تبعاً و
بالعرض بقدر استعدادتها القابلة ثم ما قال الشیخ الرئیس ابن سینا
البخاری فی رسالة المعراجیة ونعم ما قال اشرف الناس واعز الانبیاء
وخاتم الرسل علیه السلام قال لمرکز الحکمة وفلک الحقیقة وخزانة العقل
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب الذی کان من الصحابة الذین کانوا الکرم
قبائل العالم واشرفهم کالمعقول بین المحسوس صلوات الله وسلامه
علیه اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر تقرب انت الیه بانواع
العقل لتسبقهم وسئل هذه الخطاب لا یلیق ولا یصح الا ان تکون
المخاطبة مع کریم رفیع القدر عظیم المجد مثله ومعنی الحدیث یا علی اذا
عرف الناس انفسهم فی تکثیر العبادات والخیرات فانت عن نفسک
فی ادراک المعقول حتی تسبقهم فلا جرم لما صار علی علیه السلام
بعین البصیرة العقلیة مدرکا للاسرار نال الحقایق کلها ولذلک قال
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا که حضرت خیر البشر در حق ومکونی
این کلام بلاغت نظام سحر نظام انبا وافصاح مینماید که امام را واجب
حتمی ولازم بتی آمده تقرب بمبادی عالیه بانواع تعقلات واقسام
نظریات واستیار واعتبار از سائر انام بفضایل علمیه وفواضل عقلیه وا ستکمال
بکمالات قدسیه واستشراق بشروقات نور انیه ربوبیه مثل امتیاز معقول
از محسوس یعنی مانند نور نسبت بظلمت وحیات نسبت بممات و
ملکوت نسبت بملک وحق نسبت بباطل وغیب نسبت بشهود وقدس وطهارت

نسبت با وساخ چنانچه در اصطلاح شیخ الطایفه و سایر اصحاب
حکمت و محاورات ایشان حقیقت عالم معقول را عالم امر و عالم
غیب و عالم نور و عالم ملکوت و عالم عقل و عالم قدس و عالم حمد
و عالم تسبیح و تمجید و عالم حیات خوانند و عالم محسوس و
جسمانیات را عالم شهادت و عالم ملک و عالم دیدان و عالم اوساخ
و عالم عزود و غفلت و عالم موت و عالم ظلمات نامند و این الفاظ
در کتاب و سنت و احادیث ائمه و عترت صلوات الله علیهم
اجمعین متکرر الورود واقع و بی اتصاف بصفات مذکوره و سایر
مزبوره و اتسام بسمات مسطوره دعوی امامت و مجتهدیت عین
وسخ ضلالت و کفر و نفاق و ظلم و جود و عناد و تکذیب بادی
قیومی جل ذکره و سید الثقلین آمده موجب مفاسد عظیم و باعث
مکاسد دینیه گشته انواع خلل و اقسام زلل و خلل در جاده
دین قویم و صراط مستقیم محصل بدید کردیده که کل اختلالات
و فسادات که در نظام عالم بعد از هجرت نبی صلوات الله علیه
و آله و سلم بل قبل از هجرت متحصل کردیده همه بشومت و نحوست
و ظلم آن ادجاس ثلثه و ادناس تابعه ایشان واقع کردیده چون
شهد اتمام در کردن اوست ٥ و ایضاً بنا بر شرط عصمت امام و تنزه
از ذنوب و تقدس از طغیان صغایر و کبایر متحتم کردیده که تعیین
امام و خلیفه منوط و مربوط و مرجوع بنصوص صریحه و نصوص

با همه از کتاب الهی و احادیث شریفه حضرت رسالت پناهی بوده
اجماع و اداء امر ضالة مضله را مدخلی نیامده و باین مشعر کردیده
قول رئیس صناعت وَالإمَامَةُ بِالنَّصِّ أصْوَبُ هر چند اجماع
واجب الاتباع بمذهب مخالفین نیز بمنصه ظهور و تحقق نیامده چنانچه
نزد طایفه محقه حقه منیفه شیعه مقرر گشته که امامت تحقق
می یابد باستحقاق ذاتی و تنصیص کاشف از امامت آمده و اهل
سنت منکر استحقاق ذاتی گشته در جمیع ابواب را آگاه نمی نموده
اند که بیعت مثبت آمده نه کاشف از تحقق امامت هرگاه بطلان
و معرفت حاصل کردید معرفت بجد دی متحصل نماید که بیعت طریق
ثبوت امامت باشد و لا استلزام لخواهد بود که از حین فوت نبی
صلی الله علیه و آله و سلم تا حین انعقاد بیعت زمانی خالی
از امام باشد این امر باتفاق باطل و دافع کردیده اما بر مذهب
شیعه زیرا که تجویز نداشته اند خلو زمان را از امام تا قیام
ساعت و اما بر مذهب اهل سنت بموافقت و متابعت نموده
اند امر را مدت سی سال چنانچه بحضرت سید کونین صلی الله
علیه و آله و سلم بیان فرموده الخِلافَةُ بَعْدِي ثَلثُونَ سَنَةً
بعد از آن لازم می آید حکم اجماع که قوم را قبل از انعقاد بیعت
امامی متحصل یافته شده باشد و آن متحقق نگشته بود برای بکر
بجهت عدم حصول نایره و ایقاع اجماع در آن حین تا حین انعقاد اجماع

عدم خلو امام زمان از انقضاء

بجهت خلافت او و نه غیر علی و خلافت ابی بکر با جماع مرکب آمده پس
متعین گشته که علی علیه السلام اول و بلا فصل امام باشد پس کلام امامیه
که مرتکب کرده‌اند در تحقیق بیعت بر عدول از علی و نصب ابی بکر و این
از سخافت فطانت تحصیل یافته که عاقلی متکلم باین نمی‌گوید
بدانکه علامه در کوکبه نکواته بطریق و کنایه در
آیات قرآنی و کلمات سبحانی مذکور است و دلایل الوجود و اسامه چنانچه
در آیه منزله مستطهور پذیرفته که آمنوا بالله و رسوله والنور
الذی انزلنا که نور در کریمه تعبیر و کنایه از امام زمان شده و نیز در
آیه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره چون استتمام
اضواء الهیه و استکمال مراتب استفادات نورانیه بوجود امام زمان
منوط و مربوط گشته که اگر چنین مسلوب باشد مستلزم اسباب نوبت
خود بوده باشد و در آیه منزله دیگر کوکبه ورود پذیرفته ائمة یهدون
بامرنا و ائمة یهدون الی الحق و امام باید که بری از خطا و معلوم
از معصیت آمده چنانچه انبیاء و صاحب عصمت و اصیل بوده که باعث جلب
ارتکاب از قبایح بوده که اگر چنین نباشد تجویز الاستناد خواهد
بود با سعدی که او را از مناهی کف نموده و بجاده استقامت اتصال سازد
اگر انحصر معصوم باشد پس مخصوص با امامت و مربوط بجناب
الوهیت بوده و اگر مرفوع المعصومیت باشد موجب دور یا تسلسل
کرده و باید که معصوم عالم بکل امور دنیا و دینیه بوده بر منهج استنهای بر

و نیز در مقام مخالفان بکلک بیان آورده‌اند که حضرت سید البشر صلی الله علیه
و آله فرموده که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا و قد
این سمت وقوع یافته برآنکه خلافت بعد از سی سال بقبضه ظهور منجلی و
متحقق خواهد گردید و بعد از انقضاء مدت مسطوره عضوضیت ملکیت
تطرق پذیر خواهد شد ملک عضوض یعنی ملوکی که رعیت در حق ایشان
تسلط کرده باشند که از فجور و اکثار ظلم بمرتبه‌ای که گویا مردم را بدندان می‌گیرند
و مدت خلافت ابی بکر دو سال بود و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان
دوازده سال و خلافت حضرت یعسوب الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام شش
سال بود بنوک بیان آوریم و برشته انتظام جاری سازیم که این خبر را علی
بن الحسین بن علی مسعودی ابو الحسن هذلی صاحب مروج الذهب تفهیم
نموده که در تاریخ بنظر رسید این حکایت و بمحض این کلام استدلال
نتوان نمود و بر تقدیر صحت ایراد بقول ایشان درین مبحث صادق نمودم
و نیز صاحب مروج بیان بعد از آن در آورده که سی سال زمان خلافت
ایشان نیست بلکه منضم بزمان حضرت امام حسن علیه السلام نموده
سی سال انعقاد می‌یابد بس لازم آید که خلیفه پنج کس باشد که زمان خلافت
ابی بکر دو سال و سیزده یوم سه ماه و هشت یوم بود و زمان خلافت عمر ده
سال و شش ماه و پنجاه یوم و زمان خلافت عثمان یازده سال و یازده
ماه و سیزده یوم و زمان خلافت فاتح الاوصیاء علی مرتضی علیه السلام
چهار سال و نه ماه و یک روز و ایام خلافت حضرت ثانی ائمه علیهم السلام

هشت ماه و بیست یوم بنا بر قول ایشان لازم آمد که خلیفه پنج باشد
و چون عدد ایام زمان که خلافتهای که کسر چهار و دو ماه باشد صاحب مروج
اعتبار کرده پس سی سال و یک ماه تتمهٔ آن مانده و چون کسر یک ماه بود
اسقاط او نیز شده پس مجموع سی ماه را اعتبار نکرده و بسی سال حکم کرده و
نیز تفسیر فرمیصیر ملکا عضوضا بنهج مرقوم مسلوب الصورت والصحة گشته
بلکه ملک عضوض عبارت آمده از ملکی که عضد و حظی رعیت را از مشقت
و تعب بوده باشد و بر ایشان اصابت ظلمی تحقق یابد بنوعی که دست خود را گزند
از آلم ظلمی و جوری و خبری عبضه و بعد رسیده آن را بع ائمه علیهم السلم که او
انجمله کم خود علی بن ابی طالب علیه السلم بکلات بیان آورده بسند صحیح
جابجه در فالجه صحیفه مکرمه سجادیه مذکور به واقع شده ان رسول الله
صلی الله علیه وآله لحذته نعسة وهو علی منبره فرای فی منامه رجالا
ینزون علی منبره نزو القردة یردون علی اعقابهم القهقری فاستوی
رسول الله صلی الله علیه وآله جالسا والحزن یعرف فی وجهه فاتاه
جبرئیل علیه السلم بهذه الایة وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة
للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا یعنی بنی امیة قال یا جبرئیل اعلی عهدی یکونون وفی زمنی قال لا
ولکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلک عشرا ثم تدور
رحی الاسلام علی راس خمسة وثلثین من مهاجرک فتلبث بذلک خمسا
ثم لابد من رحی ضلالة هی قائمة علی قطبها ثم ملک الفراعنة مضمون این

اصابت

کلام

کلام بلاغت فرجام آنکه رحی اسلام در گردش است از مبدا زمان هجرت
حضرت سید ابرار تا حین موت آنحضرت که ده سال باشد و مستمر بوده و فوق
آن از حرکت در مدت ده سال و مطلعش آمدن آنحضرت بود از مکه معظمه
مبارکه که بعث هجرت از مکه بآن بوده و موضع شوکت اسلام بعد از
ضعف و بعد از انقضاء ده سال از هجرت رحی اسلام از دوران اسقاط
گشته معطل گردیده منقطعة عن الدور معطلة عن العمل و بعد از آنکه در مبادی
سی و پنج سال از هجرت مقدسه کما ابتداء اوان انصراف و ارجاع امر بنص قبل
و استحقاق حق بمستحقش بود باز بحرکت آید آسیاء اسلام و واضح که بعد از زمان
تمکن حضرت فاتح الاوصیا علی مرتضی علیه السلم در خلافت که تصرف در امور بنیه علی
بعد از استمرار در دوران نماید و قرآن او پنج سال الخواهد بود و در این حین در مسند
امارت متمکن گشته باشد پس واضح گردید که مبنا انتهای ده سال از هجرت آنحضرت و انقضا
زمان خلافت فاتح الاوصیاء علیه السلم و اسقاط گشتن آسیاء اسلام از عمل خود که
از زمان موت حکومت لصوص خلافت و امارت متقمصین امامت ابی بکر و عمر و
عثمان باشد که تقریبا بیست و پنج سال بود که از حرکت آسیاء اسلام افتاده بود و کیفی
که مطلع باسلوب عربیت و طریق علم بیان بوده باشد عالم میگردد که لفظ ثم که دلالت
عطف با تراخی و تاخر آمده واضح گشته که رحی اسلام در ما بین زمان وفات خاتم
الانبیاء صلی الله علیه وآله تا زمان خلافت یعسوب الاوصیاء علی مرتضی علیه السلم
از عمل تعطیل یافته و چون از دوران آسیاء اسقاط شده و از عمل منفک گشته با برین
بوضوح انجامید که رحی اسلام در زمانی که افتتاح آن از هجرت حضرت ختمی پنا

ح

هی

بعد وصقاطع از امامت آنحضرت کردیده که ده سال باشد زمان ولایت و
امامت حضرت سید المخلصین تا زمان ولایت حسن مجتبی علیهما السلام پنج سال
وکبری امره بر مفاد خبر و منطوق صحیفه سجادیه آنست که زمان خلافت
ابی بکر و عمر و عثمان که بیست و پنج سال تقریبا کردیده اسیا اسلام از عمل باز
مانده و زمان خلافت فاتح و ثانی اوصیا که پنج سال وکبری شده اسیا
اسلام در دوران و حرکت آمده و بعد ذلک رحی ضلالت و کفر امیه بحرکت
آمده مستمر بر قطب خود بوده مفاد این منطوق آنکه چون عالم کشته باصره
آنحضرت نوع جمعی را ملاحظه نموده که مثل میمون بر منبر آنحضرت جستن
آغاز مینمودند و ارجاع مردمان مینمودند باعقاب بطریق قهقری که
عبارت امره از تصییر و جعل ایشان مرتدین فی دینهم و چون آنحضرت
مستیقظ کردید تا اثر غموم و هموم بر جبین او واضح و لایح بود که نزول
جبرئیل متحقق گشته بکریمه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک تا آخر آیه یعنی نکردانیدیم
نومی را که ارائت نمودیم و ظاهر کردانیدیم بتو مکر آنکه فتنه باشد که از برای
مردمان متحصل کردیده و واضح خواهد شد بطریق امتحان ایشان بسبب فحوی طغیان
جاوید که خواهد کشت و شجره ملعونه عبارتست از شجره حنظل بنی امیه امره و مکرا
حمل او بقبایل ثلثه بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه علی ما رواه شیخ المحدثین ابو جعفر
الکلینی رحمه الله فی کتاب الروضه من جامعه الکافی باسناده عن جمیل بن دراج
عن زراره عن احدهما علیهما السلام قال اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یوما کئیبا حزینا فقال له علی علیه السلام ما لی اراک یا رسول الله کئیبا حزینا

وکفر و طغیان ص

یعنی هر چند تخویف و انذار
بر ایشان نازل میکردانیم
طغیان ایشان روز بروز
افزون و در ترقی و تزاید
بوده تا ثمره شقاوت
ایشان بیشتر مشتعل بکردد
ص

فقال

فقال وکیف لا اکون کذلک و قد رایت فی لیلتی هذه ان بنی تیم و بنی عدی و بنی
امیه یصعدون منبری هذا یردون الناس عن الاسلام القهقری فقلت
یا رب فی حیوتی او بعد موتی فقال بعد موتک کمضمون بلاغت مشحون این
حدیث شریف مشعر و مفصح است که بعد از ارتحال آنحضرت خبث کلاب اثیمه
با تابعین ایشان منعقد کرده شده بر تقسیم او بنو امیه بطریق تغلیب و
زیادتی جور و ظلم ایشان متحصل کردیده باشد بر آنحضرت بلسان معنی التماس
تضرع نموده که این واقعه هائله در زمان حیات من جاری و متحصل خواهد شد
یا بعد از زمان من و چون آنکه کردید که بعد از وفات تطرق پذیر خواهد شد
الی آخر الحدیث و از این بیانات ظاهر و واضح و لایح کردید بطلان قول
و تمسک اهل خلاف باحادیث مشتبهه که مذهب ایشان مایل
بخلاف عقلیه و واجب بکدورات دائره ذاتیه بوده از جاده صراط
مستقیم و براهین دین قویم مبعد و متنحی کشته اند و مع ذلک
مستبین و واضح خواهد کردید ان شاء الله العزیز از روایات
منقوله از طرق عامه و کتب ایشان نصوص احادیث
وارده و فصوص اخبار صادره ناصه بر وصایت
و امامت حضرت فاتح الاوصیا با یازده امام از اولاد آن
حضرت که زمانی خالی از حجج بالغه و براهین قاطعه
دوازده امام نخواهد بود من خالفهم خذلهم
الله تعالی باقبح الخذلان و الخزان

سیم کونه امامت بدانکه خلیفه و کوکبه که کنایه بطریق ه
کنایه در آیات فرقانی و کلمات سبحانی مشکوه و مکثر
الورود آمده چنانچه در آیه منزله سمت ظهور پذیرفته که آمِنوا بِالله
وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي اَنزَلنا که نور بدیکر به تعبیر و کنایه
از امام زمان شده و نیز در آیه یُرِیدُونَ اَن یُطفِئُوا نُورَ الله
بِاَفوَاهِهِم وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ بعد از استتمام اضواء الهیه و استکمال
مراتب استنارت نورانیه بوجود امام زمان منوط و مربوط
کشته که اگر چنین مسلوب باشد مستلزم امساک نورانیت
خود بوده باشد و در آیه منزله دیگر که کنه و رود پذیرفته
اَئِمَّةً یَهدُونَ بِاَمرِنا وَاَئِمَّةً یَهدُونَ اِلَی الحَقِّ و امام
باید که مبرا از خطا و معصوم از معصیت آمده باشد
و صاحب عصمت و اصیل بوده که باعث سلب
ارتکاب از قبایح بوده که اگر چنین نباشد محتاج الاستناد
خواهد بود باحدی که او نیز مانند او کف نموده بجانب
استقامی اتصال سازد اگر آن شخص معصوم باشد بس مخصوص
بامامت و مربوط بجناب الوهیت بوده و اگر
مرفوع المعصومیت باشد موجب دور یا تسلسل
گردد و باید که معصوم عالم امور بکل امور دنیاویه
سرسم بوده بر نهج استتمامی بمطالب
صحح

ما بشدم

٢٢٨

سبحانی
مطالب و مآرب دست داشته افعال و اعمال او موافق و ملاحق اوامر
و مناهی ربانی بوده و داخل صفوف ولایت و مقربان شده سینه غابت
که کحل مَا زَاغَ البَصَرُ وَمَا طَغَی در بصیرت جان کشیده اند و در بساط
قرب معلوث دنیا و عقبی را باشارت فَاخلَع نَعلَیکَ از پای همت
خلع و اسقاط کردانیده از مضیق آباد ظلمت ناسوت خیمه انس در
فضای بیدای ساحات لاهوت بپای داشته اند و بر رفرف براق
معنی سوار آمده اند و از آلوده کی خبائث خود را مطهر نموده اند
و شجاعت را پیشه خود ساخته که قلع فتن و دفع محن ارباب شقاق
نموده در امر جهاد ثابت قدم بوده و موصوف بسخاوت بوده که امام
از کل جهت باید که کامل و تام بوده باشد از رعیت و باید از هر مثالب
و عیوب عری باشد که باعث نفور طبایع رعیت نگشته از جهت خلقت
اصلی یا امور عارضی که منزه از هر عیوب موجب قرب بطاعت و بعد
از معصیت میگردد و باید که اقرب ببارگاه قیومی بوده از سایر جماعت از
وجه تاهب و استعداد و انجد قدسیین جناب متعالی بوده و متصف
بکرامات عظیم و معجزات بینه و خوارق عادیه بوده و اتصاف و ارتسام
باوصاف و سمات مذکوره متحصل میگردد و مذکور در شان امیر المومنین و
یعسوب الموحدین با سایر اولاد مطهرین او صلوات الله و تسلیماته
علیهم اجمعین که ایشان موصوف بهمه صفات مرقومه مسطوره بوده
نصوص متواتره و نصوص مذکوره در امامت هر یک از کلام مجید ربانی

ودر قرآن حمید سبحانی وحدیث شریف صاحب سبع المثانی بمنصهٔ ظهور
جلوه گر آمده چنانکه فیما سنتلو علیک منفصلة تحریر خواهد کردید و اینها
در اخبار وغیرهست ورود یافته که هر که بصفات مسطوره متصف
باشد امام خواهد بود چنانچه صاحب معارف از مضمون ما ذکر
استنباط آن نموده حجیت ایشان نموده در همه کمالات واستکمالات علی الخصوص
کمال علمی ودقایق ربوبی که ام کمالات واصل استتمامات آمده پس
بنابرین ظاهر وواضح ولایح خواهد بود که طغیان طاغیان ملت نبوی
وعدوان عادیان شریعت مصطفوی ورؤس اهل بغی وضلال که جحود و
انکار نا علموه نموده وتبدیل نا سمعوه از حصول منصب امامت وریاست
حق خاص ومختص بجناب رفیع اساس خاتم الاوصیا آمده از دواعی نفسانیه
ومشتهیات تدویر بوده ادعای امامت وریاست بر ناس که با وجود اوفلتا
از ایشان واقع گردیده ومتسمی ومتوسم گردیدند زورا وبهتانا بخلفا
ثلث با عدم قدم راسخ در علم الهی وسبق فضل در معرفت امور کونی
وکیانی بلکه بجهل وخدائع وحیلات از ارباب اخفاء منزله مصداق
قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم آمده اعراض وتغافل از تغسیل
وتکفین ودفن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم نموده
اشتغال بتهیهٔ اسباب امارت وتهییج ذوی الاحقاد برابر المؤمنین
که بشرف اسلام مشرف گشته بودند بعد از قتل حضرت آبا وابناء ایشان را
بیشتر رسانیده از جادهٔ استقامت بمضلهٔ شقاوت ساعی وشتابان

کشته

کشتند وباید که متأمل تامل وتدبر وتعمق نموده عاقل منصف که آیا
مجوز ومسوغ آمده که سوالی ومتحمل منصب نبوت گردد مثل شیخ تیم که گاه
از ابی بکر جاهل بامور دین مبین ومواقع شرع مستبین آمده بحیثیتی که
مجهول او بوده میراث جده ونحو این از مسایل ضروریه بعد از آنکه ساجد
اصنام بوده ودر مدت مدید وعهد بعید ومثل عتل عدی الرحم ذی الفظاظة
والغلظة والمکر والخدیعة المطعون فی نسبه والمجتری علی الرسول فی
حیوته وبعد موته از آنکه حکم نموده اند در دین برای ناصواب خود وتغییر شرع
نموده اند از نفس خود وبا بضعهٔ رسالت وسلالهٔ نبوت بنا بر ظهور
رسانیده قبایحی را بمنصهٔ فعل آورده اند والاحقاد من الجاهلیة الاولی باعث آنهم
ومثل عثمان ثور بنی امیه که مربی اعدای رسول ومنتقم اند بتیت بتول بوده
بعد از آن با وامر امارت وشقاوت مستقل گردیده چنانچه اکابر واعاظم
علمای محدثین ایشان بتحریر آورده روایت نموده محیی السنة الفرا البغوی در کتاب
مصابیح در باب امارت وقضا از کتاب حدود انه صلی الله علیه واله قال
لکعب بن عجرة اعیذک بالله من امارة السفهاء قال وما ذاک یا رسول الله
قال امراء سیکونون من بعدی من دخل علیهم فصدقهم بکذبهم واعانهم
علی ظلمهم فلیسوا منی ولست منهم ولن یردوا علی الحوض ومن لم یدخل
علیهم ولم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فاولئک منی وانا منهم و
اولئک یردون علی الحوض وهمچنین از ابی ذر رضی الله عنه مروی آمده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله کیف انتم وائمة من بعدی یستأثرون

بهذا النفی قلت اما والذی بعثك اضع سیفی علی عاتقی ثم اضرب
به حتی القاك قال اولا ادلك علی خیر من ذلك تصبر حتی تلقانی وروایت
نموده صاحب مشکاة ایضا مثل این عبارت وهمچنین ابن ماجه ونسائی
وغیرهما که حضرت سید الانام اعاذه نمود کعب بن عجره را از امارت
سفهاء وسخفاء العقول که حضرت بیان نمود که ایشان امرائی اند که
قریب آمده تکون محتمل وحیثیت ایشان بعد از من هر کسی که داخل قبایح
ایشان گردیده تصدیق واذعان نماید باقاویل کاذبه ایشان واعانت نماید
بر ظلم وجور ایشان نجواهد ایشان مسلوب الامنیة ومرفوع الصحابیة من
گشته وارد نخواهند گردید بر من در حوض کوثر وبشارت ومسرت داد که هر
که داخل قبایح ومعتقد ایشان نگردیده متعرض اعانت ایشان نگشته بر
ظلم وجوری که ارتکاب نموده اند واز جادهٔ صراط مستقیم ومسالك
مستبین طریق انحراف وانزجار را پیشنهاد خاطر خود ساخته بضلالت
اباد دواعی نفسانیه ومشتهیات نزوعیه مستهلك گردیده اند و
همچنین ابو ذر را خبر داده که چون خواهید بود شما با ائمه که مستاثر اند بر این فیء
وکره ابو ذر در جواب متعلق گردیده قسم یاد نمود که سیف بر عاتق
حایل نموده مضاربه ومقاتله خواهم نمود تا آنکه ملاقات نمایم تو را آه
حضرت فرمود که آیا دلالت وخبر ندهم ترا با شیء از این تا صبر را پیشنهاد
خاطر وبال کرده آئینه ملاقات من حاصل گردانی وکعب وفات نمود قبل
از وفات پیغمبر اما ابو ذر پس ابو بود در زمان خلافت عثمان به درجهٔ شهادت

باحسن واکمل

فایز

فایز گشته وملاقات نمودند ایشان مکر خلفاء ثلثه را که تقمص
وغصب نمودند خلافت را پیش از حضرت فاتح الاوصیاء علی
مرتضی پس اخبار حضرت ایشان را با دولت امراء سفهاء وکنایه از ولات
غاصبین ثلثه وکلاب عاویه عادیه آمده وعجب ثم العجب از ساهیان
وغافلان وتابعان ایشان که این احادیث را در کتب خودشان
ذکر نموده تدبر نمی نمایند بمدلول ومنطوق ومؤدای
این اخبار وعمل نمی نمایند بمقتضای این آثار وهمچنین اخبار
وآثاری که در باب منقبت حضرت فاتح الاوصیاء از سرور
انبیاء بعنصه ظهور جلوه گر آمده که حب علی حب منست وبغض او
بغض من وایذای او ایذای من چنانچه روایت نموده فقیه
شافعی علی بن مغازلی در کتاب خود مسندا عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قام مغاضبا فقال
ایها الناس من آذی علیا فقد آذانی ان علیا اولکم
ایمانا واوفاکم بعهد الله ایها الناس من آذی علیا بعث یوم
القیمة یهودیا او نصرانیا فقال جابر بن عبد الله الانصاری
یا رسول الله وان شهد ان لا اله الا الله وانك محمد
رسول الله فقال یا جابر کلمة یحتجزون
بها الا تسفك دماؤهم وتؤخذ اموالهم وان یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون وهمچنین روایت نموده احمد

یحتجونه

ابن شیرویه الدیلمی در کتاب فردوس فی کتاب الخلفاء مسنداً

سلمان الفارسی رحمه الله قال قال رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله

آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور

فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب علی بن ابی

طالب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة

وسایر این اخبار متواتره دالّ بر حقیت وسزاواریت

آنحضرت بمنصب امامت وخلافت ووصایت

وضلالت وغوایت وهلاکت خلفاء ثلثه

وتابعین ایشان لعنهم الله وخذلهم باقبح الخذلان وبعد از آن

علیه اللعنة از آن یزید

دعوی کلب نابح معاویه علیه اللعنه ومعارضه با حضرت فاتح الاوصیاء وبعد

حتی

۳۴۷

کرده وباید تامل ونظر وتدبر وتحقیق نموده عاقل منصف که آیا مجوز

ومسوغ آمده که متولی وشغل منصب نبوت کرده مثل شیخ تیم که مایه

انابی بکر جاهل باموردین مبین ومواقع شرع مستبین آمده یعنی که عمرو

او بوده میراث جد وخوان از وسائل ضروریه بعد از آنکه ساجد

اصنام بوده در مدت مدید وعهد بعید ومثل عتل عدی الازهم

ذی الغلظة والفظاظة والمکر والخدیعة المطعون فی نسبه والمجتری

علی الرسول فی حیوته وبعد موته آنان که حکم نموده در دین برای

ناصواب خود وتغییر شرع نموده الله در نفس خود وبا بضعه رسالت

وسلالهٔ نبوت کرده آنچه را بمنصه نقل آورد در کتبه والاحقاد

من الجاهلیة الاولی باعدائهم ومثل نور بنی امیه که مربی اعداء رسول

عثمان

ومتهم از ذریت بتول بوده بعد از آن باوامر امامت وشقاوت

تحصیل کرده حتی آنکه دعوی امامت نمودند علوج بنی امیه شاربون

للخمور والمعلنون بالفسوق والفجور والمشتغلون بلبس الحریر ولعب

الطنابیر قاتلان ذریت مصطفی ومتدینان بسب مرتضی وبعد از آن

تلقی وتدعی امامت کشتند بنو العباس که سالک مسالک اولئک

در جاس بوده وتمهید آن سفهاء عدی از بنی تامیه باطراف امامت را

منوطا باراء امت که متکلم ومتهم غرض مطلوب از امامت حفظ و

ضبط نظام خلق آمده در دنبال ایشان پس ممکن الوقوع آمده که فاسق

وجاهل بلکه کافر متولی او کردیده که اکر بیعت واجماع نمایند جمعی از اعیان

بنا بر حضور رساله سند

حیله

و طاغیان شخصی را نافذ الحکم سازند بی او مسلم امامت و
مستحق آن خواهد بود و همچنین اگر متغلبی بعرض تغلیب بر
بامام عدل ظلم وجود و دعوی امامت از و بصفت ظهور جلوه کر
آید اعتقاد امامت محض گردیده خلیفه رسول الله خواهد بود و
صاحبان این رأی و اباطیل و الیان این مقال و اقاویل از جاده
صراط مستقیم مائل و از شاهراه استقامت منحرف بوده مستحق
لعن الهی و مستوجب عقوبات نامتناهی آمده چنانکه در متون
احادیث و بطون و صحاح اخبار و ادعیه حضرات ائمه معصومین
سمت ورود یافته بعد از ذکر و ترقیم و تحقیق معنی لفظ لعن و مستحقین
او بکلک بیان رقم زده خواهد گردید بدانکه لعن در لغت عرب بمعنی
طرد و ابعاد آمده قال فی الصحاح اللعن الطرد و الابعاد من الخیر و
اللعنة الاسم والجمع لعان و لعنات و قال الزمخشری فی الاساس لعنه
اهله طردوه و ابعدوه و هو لعین طرید و قد لعن الله ابلیس طرده
من الجنة و ابعده من جوار الملائکة و هرگاه در طریق ادعیه کوکبه
ورود نطق پذیر گردد مفاد ابطال و ابعاد ایزدی خواهد بود از ساحت
عزت جلال و الطاف بجذب جمال خود نه حصول غضبی که از توابع و لوازم
اجسام و ذوی نفوس بشری متحقق گردیده که حالیت انتقامی نسبت
بجناب اقدس ایزدی اظهر من الشمس فی رابعة السما آمده و لعن نزول کننده
بنزله عبادت و فعل خیر و حسن و هرگاه نسبت گردد بمستحقین لعن

یعنی

یعنی ثواب ایزدی مترتب باو میگردد همچو ترتب ثواب بر صلوة و سایر
افعال عبادیه و مبنی و مفصح باین گشته آیات عدیده از فرقان مبین
و امر لعن نسبت بمستحقین نطاق پذیر گشته کما فی قوله تعالی فلعنة
الله على الكافرين أولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس
أجمعين أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون أولئك لعنهم
الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا وغضب الله عليه ولعنه
وأعد له عذابا عظيما أو نلعنهم كما لعنا أصحاب السبت و
كان أمر الله مفعولا ألا لعنة الله على الظالمين لعنهم الله في
الدنيا والآخرة و غیر این آیات نیز بجواز لعن نسبت بمستوجبین
آمده بلکه اتم و اکمل طاعات و عبادات گشته و ناهیک به شرفا که
واجب حقیقی لعن را وسیله اثبات دعوی نبوت و حجت جاحدین
گردانیده در رد و مباهله با نصارای نجران حیث قال سبحانه و تعالی
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين و چون این امر طرد و ابعاد
خطیر و جسیم بنا برین کفار نصاری انقطاع در کلام اختیار نموده
ملتجی بصلح و بذل جزیه گردیدند و در احادیث و اخبار نیز سمت وقوع
یافته که قال النبی علیه السلام لعن الله الكاذب ولو كان مازحا
و قال فی جواب ابی سفیان لعنه الله حین هجاه بالف بیت اللهم
انی لا احسن الشعر ولا ینبغی لی اللهم العنه بکل حرف الف
لعنة و همچنین مروی گردیده که حضرت فاتح الاوصیاء علیه السلام در قنوت

صلوة الجمعه وصد منطق کشته معاویه و عمرو بن العاص وابی موسی
الاشعري وابن الاعور السلمي لعنهم الله تعالی را بافضل حضرت آخر
الناس که این مشعر آمده بر عبادیت لعن ونیت قربت در وکه در
قنوت صلوات مفروضه اتیان باقرب قربات واعمال احسن
مقربات مطلوب ومرغوب آمده وقد روی اهل السنة ان
عايشة لعنت عثمن ولعنها وخرجت غضبى عليه الى مكة
ودرشته روایت آورده اند اصحاب ما که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در قنوت بر نمی از نوافل بلعن صنمي قريش که معبر از
ابابکر و عمر بوده باشد الا وقد روی الشیخ فی یب ان الصادق علیه السلم
کان ینصرف من الصلوة بلعن اربعة من الرجال منهم ابوبکر وعمر
ونهی حضرت فاتح الاوصیاء علیه السلم از لعن اهل شام از جهت ترجی
ان حضرت باسلام بود ومراجعت ایشان کما هو شان الانفس المشفق
على الرعية از جهت این مطلب بمنصة ظهور آورده لیکن قوله اللهم
اصلح ذات بيننا واین قریب گشته آیه کریمه که در قصه فرعون
سمت ورود یافته وقولا له قولا لينا ولعن نیست مستحقین ومنسو جبین
از جمله ضروریات بینه وحتمیات نفس الامریه آمده منطوقه
آیه کریمه لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من
حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او عشيرتهم قال
صاحب الصحاح المحادة المخالفة ومنع ما يجب عليك که مضمون این

منطوق گردیده

کریمه

کریمه افصاح وانبا آمده بر آنکه محبت و وداد با محادین ومخالفین موافق
ومطابق صواب وسداد بحصول نپذیرفته آمده واین تاکید ومبالغه
کننده در تصلب وتشدد حکم مجانبت ومخاصمت با اعداء
الله ومباعدت وتنحی از ایشان آمادر بن بحث باقی مانده اثبات
حتم وجوب در تحقیق تحقق برائت از اعداء الله معرفت و
معلومیت اعیان ایشان بتفصیل یا کافی ووافی بودن برائت
از ایشان اجمالا وحق صواب آنکه اگر معرفت اعیان اعداء موقوف
علیه شی از اصول دین تحقق پذیرفته باشد مثل مدعی نبوت
وخلافت بغیر حق واجب ولازم آمده بر مکلفین بر آنست از
ایشان باعیانهم باعتبار هذه الدعوى الباطلة واعتقاد بر کفر
ایشان حاصل نموده واگر موقوف علیه ضروریات دین مبین
وملت مستبین مسلوب بوده باشد اجمالا بدون عرفان اعیان
ایشان کافی ووافی است عصمنا الله وایاکم عن الشر والفساد
وهدانا سبیل الرشاد **سدرة رمانیة** برارای عارفان علوم عقلیه
ووالیان حقایق ایمانیه وناظران مناظر قدسیه وناسکان مناسک
برهانیه ربوبیه مخفی ومحجوب نگشته وواضح وهویدا ولایح وپیدا است
که امام عبارت از شخصی گشته که منصوص علیه باشد از جانب
الله تعالی ورسول بجهت حکم باقامت واحکام اوامر ومنع از افعال
مناهی واوامری که منوط بافعال واعمال مکلفین وام بوده از نافعا

عقل صراح خارج و مبعد کردیده که هیچ و نمری که ناهب و مستعد
این امر خطیر و جسیم نبوده باشد من جانب الله و رسول مرفوع المنازعت
والامتیاز بوده بجهت اجرای سنن قویمه و احکام ملت منیعه و
مستحق و مناهب این امر نکردیده مگر آنکه استعداد معصومیت
و صلاحیت مظلومیت داشته باشد و واجب حتمی و وجوب
نبی تحقق یافته که محمل الشخص المنصوص علیه بالامامة معصوماً
مظلوماً که اوست حافظ شرع مبین و طریق مستبین بعد از نبی
از تطرق زیاده و نقصان بحسب اهواء اهل الضلالة والطغیان
و دولت ظالمان و ناصر و معین مظلومان و انفاذ نماینده معارف
و مزیل و دافع و قامع منکرات و حامی بیضة الاسلام الی غیر ذلک
من الامور الدینیة و از غیر معصوم مجوز و ممنوع نکردیده تطرق
تغییرات و تضییعات امور بهیة مرضیة شرعیة بحسب مقتضیات
و مشتهیات دواعی نفسانیه کما هو الواقع عن الضالین المضلین
المدعین للخلافة المغیرین مقتضی نصوص الاحادیث النبویة المطرودین
عن جناب الحق و القدس الجائرین الغاصبین مقام الحضرة النبویة
و المردودین عن سنة السنیة و ایضاً فلیتنا هذه عیاناً فی علوج
بنی امیة و بنی العباس و غیرهم و همچنین امام لطف آمده من
جانب الله و رسول مطیعان و زجر و طرد عاصیان و طاغیان
و با عدم عصمت وجود خطا در حیز امکان است و وقوع ظلم و جور

که منافی

که منافی و مضاد لطف آمده و از منطوقات و فحاوی و مطاوی
ما تلوت و قررت علیک ظاهر و هویدا کردیده که تعیین و تشخیص
خلیفه و امام منوط و مربوط و معطوف بر آراء و اجماع امت نیست
با آنکه شرایط و روابط موقوف علیه اجماع در صورت متنازع فیه
تحقق و تحصل نیافته و همچنین نصوص احادیث وارده از طریق عامه
انبا و افصاح دارد بر تحصل و دوران حقیت با علی علیه السلام وجوداً و
عدماً یعنی فاتح الاوصیا علی مرتضی معدن و منبع حقیت آمده و
اضداد و اغیار او منبع شرارت و فساد چنانچه کرسنه روایت در آورده
بخاری و مسلم و غیر ایشان از ائمه حدیث عامه و سمت ورود داده ابن
اثیر در نهایه و کل از ایشان اتفاق بر صحت این حدیث نموده اند روی عن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی مع الحق و الحق مع علی یدور
معه حیثما دار و حجة الاسلام و امام دین و شیخ علی ایشان ابو حامد الغزالی
در کتاب احیاء العلوم مشی نموده ذو بصیرة ما غلطه علی قط و اتفاق
دارند در صحاح و اصول کتب خود کان علی دیّان هذه الامة بعد نبیها
و وارد ساخته علامه زمخشری در کتاب اساس البلاغة و در کتاب
فایق و تفسیر نموده لفظ دیّان را بقضا فقال ای قاضیها و ابن اثیر در نهایه
دیّان را بمعنی قهار الخلائق نموده و بعضی از ایشان بحاکم و قاضی الخلائق
نموده اند و از اینجهت کردانیده اند اخبار جمهور و مختار ایشان که تفویض
نموده اند امر امامت را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله باختیار امت

وشرط اجماع اهل حل وعقد نموده اند بلكه بيعت اكتفا نموده اند اگرچه
از واحدي باشد تحرير تفتازاني در شرح مقاصد بيان نموده در امامت
ابي بكر لنا وجوه الاول وهو العمدة اجماع اهل الحل والعقد على
ذلك وان كان من البعض بعد تردد وتوقف على ما روي ان الانصار
قالوا منا امير ومنكم امير وان ابا سفيان قال ارضيتم يا بني عبد مناف
ان يلي عليكم تيم الله لاملأن الوادي خيلا ورجلا وذكر في صحيح البخاري و
غيره من كتب الاصحاب ان بيعة علي كان بعد توقف وفي ارسال
ابي بكر وعمر ابا عبيدة الجراح الى علي رسالة لطيفة رواها الثقات
باسناد صحيح على كلام كثير من الجانبين وقليل غلظة من عمر وعلى ان عليا
جاء اليهما ودخل فيما دخلت فيه الجماعة وقال حين قام من المجلس بارك
الله فيما ساءني وسركم فاروي انه لما بويع لابي بكر وتخلف علي والزبير
والمقداد وسلمان وابو ذر ارسل ابو بكر من الغد الى علي فاتاه مع اصحابه
فبايعه هو وسائر المتخلفين محل نقل ونيز بجلك بيان اورده وتنعقد الامامة
بطرق احدها بيعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس من غير اشتراط عدد ولا اتفاق كل من في سائر البلاد بل لو بايع واحد
مطاع كفت بيعته بعد از ان بيان اورده كه فيه طريق ثبوت الامامة
عندنا وعند المعتزلة والخوارج والصالحية خلافا للشيعة اختيار
اهل الحل والعقد وبعضهم من غير ان يشترط اجماعهم على ذلك ولا عدد
محدود بل ينعقد بعقد واحد منهم ولهذا لم يتوقف ابو بكر الى انعقاد

سكات ظ

الاجماع

الاجماع بل تقلد الخلافة اذ بايعه عمر قال وهذا مذهب الاشعري الا انه
يشترط ان يكون ذلك العقد بمشهد من الشهود لئلا يدعي آخر عقدا
سرا متقدما على هذا العقد وهمچنين در كتاب مواقف وشرح عضد
باين عبارت ذكر شده و اذا ثبت حصول الامامة بالاختيار والبيعة
فاعلم ان ذلك الحصول لا يفتقر الى الاجماع من جميع اهل الحل والعقد
اذ لم يقم عليه هذا الافتقار دليل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان
من اهل الحل والعقد كاف في ثبوت الامامة ووجوب الاتباع للامام
على اهل الاسلام وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم في الدين و
شدة محافظتهم على امور الشرع كما هو حقها اكتفوا في عقد الامامة بذلك
المذكور من الواحد والاثنين كعقد عمر لابي بكر وعقد عبد الرحمن بن
عوف لعثمان ولم يشترطوا في عقدها اجتماع من في المدينة من اهل
الحل والعقد فضلا من اجماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدي
جميع اقطارها هذا كما مضى ولم ينكر عليهم احد وعليه اي على الاكتفاء
بالواحد والاثنين في عقد الامامة انطوت الاعصار بعدهم الى وقتنا
هذا وقال بعض الاصحاب يجب كون ذلك العقد من واحد او اثنين
بمشهد بينة عادلة كفا للخصام في ادعاء من يدعي عقد الامامة له سرا
قبل من عقد له جهرا فانه اذا لم تشترط البينة العادلة توجهت المخاصمة
بالعقد سرا واذا اشترطت اندفعت لان ذلك العقد غير صحيح واين
كلمات واضح النهج امده از متبحرين وبر احلام اين سفهاء متوقفين

فليضحك الضاحكون اخزاهم الله ماذا يصنعون بعهد الله كه امامت
از جانب عهد الهي مقرر و تحقق مپذيرد لقوله سبحانه لا ينال عهدي
الظالمين كه مفسرون تفسير بعهد امامت نموده اند پس چگونه ملقب
بدين الهي كشته اند و اعتراف كرده اند امام اهل سنت فخر رازي در
كتاب نهاية العقول بانكه اجماع مسلوب الانعقاد دران زمان تحقق
پذير امده بر خلافت ابي بكر بلكه استتمام انعقاد خلافت بموت
سعد بن عباده تحصل يافته بخلاف عمر تحقق پذير كشته و متنطق كرديد
كه تمسك ما باين اجماع تحصل ميكردد بدانكه اين مطلب شبهه تحقق
پذيرفته براذهان فضيه عنها وخروج بمتسع من مضيقها صعب
امده بنابر تسليم تكاذيب او ضاع كاذبه ايشان مسلك مماشاة را
با ايشان پيشنهاد خاطر ساخته در تخاليط موضوعات اصول فاسده
ايشان بحكم تقرير و سلك ترقيم مي ادريم بروجه اصولي و نهج وصولي
بدانكه هرچه انعقاد اجماعي تحقق پذير كردد در عصري از اعصار مسلوب
النقض كشته حكم بخطا يا بضلال تحصل نيابد باجماع و امامت ابي بكر
سواي كه وقوع الانعقاد اجماع دران زمان تحصل كشته باشد مكر حين
موت سعد بن عباده و در زمن عمر پس انعقاد اجماع بر وجه حق و موافق
نفس الامر بوده باشد در زمان وقوع انعقاد اجماع اكر مخالف دران زمان
منحصر بسعد بن عباده بود منعدم ميكرديد بخلاف بموت او پس لازم
بطلان حكم اين اجماع باحقيت امامت ابي بكر دران زمان تحصل پذير

بكر

بكرده و اصحاب ما و ايشان نص بمنع انحصار مخالفت نموده اند در
سعد بن عباده چه اين خارج از فن جدل و جدال امده و احدي ايشان
نموده اند بر سنن تسليم و سنت مماشات و درين سخن كه مستحق اصغا
اليه و صاحت لم بوده باشد فلا جرم انچه از واجب بر ذمت ما عقيق
قول و ايفا حق امده بدانكه اجماع مطلقا حجت كشته و لكن بدو وجه
تحقق پذيرفته اول انكه اجتهاد مجوز و مسوغ نيامده اجماع اصلا
و واجب كشته حكم علي ما يعارضه از دلايل بدانكه البته شبهه تخالج
تحقق پذيرفته و بوقوع انجاميده ثاني بنقل متواتر در جميع طبقات تقرر
يافته و تحصل مي يابد معلوم نقطع كه مجمع اند برين اهل حل و عقد و
بالفاظ دالبر برين قصد نموده اند مكر معاني حقيقيه و مسلوب كشته
اظهار ايشان بجهت مخافة و تقيه و توريه بلكه عبارات قوليه ايشان
در تعبيرات مطابقه اعتقاد قلبي كشته مثل اجماع بر انكه نماز صبح دو
ركعت تقرر پذيرفته و ظهر چهار ركعت كشته ثاني انكه مجتهدين حل
نيافته هركاه اجتهاد تحصل يافته باشد در مقابل اجماع و حكم بطلان
ان تقرر يابد بجهت معارضته بما هو اقوي منه از ادله مثل امر در اجماعات
ظنيه كه احد شرطين دران منتفي باشد و نزد شيعه امامت از اصول
اعتقادات ايمانيه اليقينيه كه مسلوب التصحيح امده مكر تمسك بادله قطعيه
مفيده علم يقيني و نزد اهل سنت اكرچه اين نزد ايشان از فروع كشته مكر
انكه در ما نحن تحقق اجماع قطعي بوده نه بدانكه الحال مجتهدين را مسوغ و مجوز

دنكه

نکنند که اجتهاد نماید و بمقصد صدور رساند در مقابل ادله قطعیه
دانیان بمخالفت نماید بجهت ادله ظنیه بلکه باتفاق مخالف و موالف این مکر
غیر مجهول الدم شده و درین مطلب برشته تقریر می آوردم که اگر
مثبتین تعلق گرفته باجماع متمسک بر الضرب الاول فانی لا اجد
انه یدعی ذلک و وضوح سبیل امر تحقق یافته بانچه کما یراد نمودم و اگر
سبیل ثانی مقصود گشته باشد بجدی بیامده درین اصلا مستبین
گردید در بیعتی که اختلاف بمقصد صدور رسیده و دعوی وقوع
مینمایند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از زهرا بتول
علیها السلام پس صدور بیعت با امیر المؤمنین بمقصد صدور پیوسته
بزعم ایشان از اذعان بیعت و معترف گشتند بحقیت ان بلکه از
استکراه و مسالمه له ولعلان منه بغصب حقه والاستبداد له صادر
شده و بالجمله کل انچه که از ائمه ما صادر گشته مبتنی بر تقیه و توریه
امده بجهت مخافت و مصلحت تحقق می یابد سبق و تقریر از ایشان
ببیان صراح درین جهت اظهار مرحق نزد صعب و اهل آن و درین
اسلوب و مرفوع الحرارة اصلا تحصیل پذیرفته و تقیه ثابت گشته
نزد سایر فرق انانچه توریه در یمین و حلف حین ضرورت مجوز امده
پس قول امام متشککین و قدوه جدلیین از معرض اعتبار و اعتنا
و استحسان در غایت انحطاط و نهایت اسقاط امده که مطلب معبر گشته
و منظور از ان غیر از تشکیک و عناد و جدال نکنند
مقدمة فی وفاتیة مولودیة

٢٤٧
فی اثبات ائمه الامامیه بر مراکز دایره سطوح افلاک دانش و عساکر
سرائر مصابیح بینش و مسترشدان جادهٔ شریعت مطهره و ملت
متبعه منیعه و مستهدیان صراط مبین و طریق مستبین مکتوم
نماند بمنصه شهود جلوه گر گردیده که مقصود ازین سده اعلان
آیات قرانی و ظهور کلمات فرقانی و اخبار نبوی مصطفوی امده که در شان
فاتح الاوصیا خصوصا او مع الائمه الباقیه سمت ورود یافته با بنذی
از اوصاف اقدس ایشان تا لامع و قامع بحجوبیت شهادت و غشاوت
ظلمات گردیده رایات اعلام او لا دستید خیر الانام در سطح محدب
فلک اشتهار مضروب و افراشته آید و او گاه ذکر ولادت حضرت
فاتح الاوصیا نموده بعد از ان متوجه نقل آیات قرانی و اخبار مصطفوی
گردید و بدانکه ولادت حضرت فاتح الاوصیا علی مرتضی علیه السلام
در خانه کعبه معظمه تحصیل پذیرفته یوم جمعه ثالث عشر از شهر الله
الاصم رجب المرجب بعد از عام فیل بثلثین سنة و دران مقام
شریف ولادت مخصوص بذات اقدس او گشته لا قبلا و لا بعدا و این
فضیلت و کرامت را صانع حقیقی مختص او ساخته و باین سمانه گردانیده
اجلالا له و اعلاء لرتبته و اظهارا لمکرمته و ام انحضرت فاطمه بنت
اسد بن هاشم بن عبد مناف بوده و با نبی صلی الله علیه و آله و سلم
بمنزله ام بوده و انحضرت را در حجر خود تربیت مینموده و کانت
من السابقات الی الایمان و هاجرت معه صلی الله علیه و آله الی المدینة

وحضرت بقبض خود تمکین او نموده تا آنکه ذرّه ودفع ورفع کرده اذیّه
هوام ارضی و نوشته در قرار در سوده تا که این از متعلقات قربی بوده
باشد و بعد تلقین بولایت این او علی بن ابی طالب نموده کما اشتهرت
الروایة و قیل ولد سنة ثانی وعشرین من عام الفیل والاول اصح واقوی وتحقیق
بطلوع مصطفی صلی الله علیه وآله مرفوع الی زید بن قعنب فرموده که با
عباس بن عبد المطلب و فریقی از بنی عبد الدار بازاء بیت الحرام جلوس
نموده بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد امّ امیر المؤمنین علیه السلام اقبال نموده
و المخضت در بطن او مستقر بوده نُه ماهه وضع حمل او قریب گردیده
الطهارا اخذ طلق او و بمنصه ظهور پیوسته فقالت یا ربّ انّی مؤمنةٌ
بک و بما جاء من عندک من رسل و کتب و انّی مصدّقةٌ بکلام جدّی
ابرهیم الخلیل علیه السلام و انّه بنی البیت العتیق فبحق الذی بنی هذا
البیت والمولود الذی فی بطنی لما یسّرت علیّ ولادتی یزید بن
قعنب بیان نموده که مشاهده نمودم که بیت کعبه منشق گردیده ظهر و
فاطمه داخل شده غایب گردید از ابصار و شق خانه بهم آمده عود بحالت
اولی نمود قصد و مطلب ما تعلق گرفت بر آنکه فتح قفل باب خانه کعبه نموده
داخل گردیم هر چند سعی خود را مبذول گردیم و مبالغه در فتح آن باهره
امکان رسانیدیم مفتوح نگردید معلوم شد که عقد این امر از جانب
حق قیومی گشته و تا روز چهارم نشد خارج نگشت و چون بیرون
آمد بر ید او علی علیه السلام بود و فرمود انّی فضلت علی من تقدّمنی من
الن

النساء بواسطه آنکه آسیه بنت مزاحم مشغول عبادت و البقاء والطاعة امر
حق ربوبی بوده سراً در موضعی که لا یحبّ الله ان یعبد به و مریم بنت
عمران بید ها اهتزاز نخله یابسه نموده حتی اکلت منها رطباً جنیّاً و من
باذن الله تعالی داخل بیت الحرام گردیده اکل ثمار جنت نمودم و چون خیر
خلق بخروج گرفت هاتفی از رکن غیبی متعلق گشته که یا فاطمة سمّیه علیّاً
فهو علیٌّ و انا العلیّ الاعلی شققت اسمه من اسمی و ادّبته بادبی و اوقفته
علی غامض علمی و هو الذی یکسر الاصنام عن بیتی و هو الذی یؤذّن
فوق ظهر بیتی و یقدّسنی و یمجّدنی فطوبی لمن احبّه و اطاعه و ویلٌ
لمن ابغضه و عصاه و قالت علیّاً علیه السلام و للنبیّ صلی الله علیه و لدت له
و آله ثلثون سنة فاحبّه حبّاً شدیداً و قال لها اجعلی مهده بقرب
فراشی و کان صلی الله علیه و آله یلی اکثر تربیته و کان یطهّر علیّاً
فی وقت غسله و یحرّک مهده عند نومه و یناغیه فی یقظته و یحمله
علی صدره و رقبته علیه السلام و یقول هذا اخی و ولیّی و ناصری
و صفیّی و ذخری و کهفی و صهری و وصیّی و زوج کریمتی و امینی علی
وصیّتی و خلیفتی و کان النبیّ صلی الله علی الحامل و المحمول وایضا
مروی از ابن عباس گشته که مقصود از صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام شده در سوره
فاتحة الکتاب حضرت محمد و عترتش و امیر المؤمنین و اولادش آمده
صلوات الله و تسلیماته علیهم اجمعین و در تفسیر آیه و انّ هذا صراطی
مستقیماً فاتّبعوه و لا تتّبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله از ابن عباس

بن بسلک نقل آورده که حضرت سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده
که سألت الله أن يجعلها لعلي ففعل واین روایت نیز از ابی برده
اسلمی مرویست و او ایضا بروایت بر آورده وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا
فَاتَّبِعُوهُ که مضمون این منصح دستی آمده بولایت حضرت فاتح الاوصیاء
بر عباد و مکلفین لزوم حتمی و وجوب تبی متوجه کشته که از جناب
شده بارگاه ایزدی طلب توفیق بهدایت و متابعت وی بر وی نما محضرت
بهم سایند که این اکبر و اعظم از جمیع مقاصد جلیله و مطالب مرضیه
آمده و ایضا در خبر صحت ورود یافته از حضرت سید کونین صلی
الله علیه وآله وسلم أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي أَمَرَكُمُ اللهُ أَنْ تَسْأَلُوا
الْهُدَى لَدَيْهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِي وَكَذَا مِنْ بَعْدِهِ أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ
بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و ثعلبی در جرو یکر برت انتظام بذیه فیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ که اطباق و اتفاق امت عنصه وقوع انجامیده که
آیه مذکوره در شان یعسوب الدین وصی رسول رب العالمین صلوات
الله علیهم اجمعین نازل کشته و بسر حد یقین انجامیده که این منزله
در شان یعسوب الدین وصی رسول که تبیین نیابت رسول سبحانی
و خلافت رسالت پناهی بجهت حضرت فاتح الاوصیا بمنصه نزول
رسیده مو اهل خلاف تفسیر آورده اند و ثعلبی بیان نموده که من با حضرت
رسالت پناهی روزی نماز ظهر بجای آوردم و سائلی در مسجد سوال

نموده

نموده و یاد چیزی عطیه نشد دفع و ارتفاع دست نموده بسوی آسمان تقریر
لسانی نموده به اللّٰهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي سَأَلْتُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يُعْطِنِي أَحَدٌ شَيْئًا وَكَانَ عَلِيٌّ رَاكِعًا فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِخِنْصَرِهِ
الْيُمْنَى وَكَانَ يَتَخَتَّمُ بِهَا فَأَقْبَلَ السَّائِلُ حَتَّى أَخَذَ الْخَاتَمَ مِنْ خِنْصَرِهِ وَ
ذٰلِكَ بِعَيْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و چون حضرت سید کونین
از یمنی اطلاع حاصل فرموده متوجه آسمان کشته و از بارگاه ایزدی مسئلت
نموده چنانچه حضرت موسی علیه السلام اندرگاه سده حضرت مهیمن
متعال مسئلت نموده که هرون برادر او را خلیفه او کرداند و دین موسی
بامداد او قوت کرفته مستمر و استقرار پذیر کردد آنحضرت بسلک
بیان آورد که اللّٰهُمَّ إِنَّ مُوسَى سَأَلَكَ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي
وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هٰرُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ
نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا فَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِ قُرْآنًا نَاطِقًا سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ
نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا فَأَنَا أَسْأَلُكَ مَا سَأَلَ اللّٰهُمَّ
وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَصَفِيُّكَ اللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ
احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا
أَخِي اشْدُدْ بِهِ ظَهْرِي احمد بن حنبل بخبر آورده که حضرت سید ابرار
و امام اطهار صلی الله علیه وآله و سلم فرموده که اللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا
مِنْ أَهْلِي أَخِي عَلِيًّا اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ

كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا راوي روايت نموده
كه ظنون كلام انحضرت قطع وختم نشده بود كه حضرت جبرئيل
عليه السّلم نازل كشته واين ايه را فرود اورده كه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ مضمون كلام وحياني انكه ولي شما يعني
سردار وصاحب اختيار وصيانت وحفظ كننده شما از خداع
ونقصان وخسران دارين بجملگا يعني انسب واولي بتصرف از
شما در عمل شما سه شي تقرير يافته اند حق قيومي كه موجد وتربيت
نماينده محصولات شده بمصالح ومفاسد شما وبعد از ان رسول
كريم مبين احكام وواضح نماينده محللات ومحرمات وبعد از ان
جماعتي كه بشرف ايمان مشرف كشته كه ايشان بصلوة وصوم
ميكرويده ودر حين ركوع بسائل تصدق نموده واين ايه باتفاق
طايفه حقه وبا طلع در شان حضرت فاتح كنوز رب العالمين امير
المؤمنين عليه السّلم سمت نزول پذيرفته همچنانكه صاحب كشاف
كه از ائمه اهل سنت است بدين طريق برشته بيان منتظم نموده
ونيز نيشابوري كه از افاخم شافعيه است بدين تصريح نموده كه اين
ايه در شان فاتح الاوصيا سمت نزول پذيرفته ودر ايه ديگر كه نازل
كرديده بحضرت رسول صلّى الله عليه واله منصح ومشعر بخلافت
انحضرت امده يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ مفاد
اين ايه منزله انكه اي رسول ابلاغ نما بعباد الخبر از جناب اقدس
ربوبي بتو نازل كشته واكر چنين نمايي وازمن بسوي عباد ابلاغ
نكردايي بر تبليغ رسالت نموده باشي پس انحضرت در همان منزل
نزول اجلال فرموده منبري از پالان بخير بابعضي از اجاز نصب نمود
چنانچه در احاديث واخبار مضبوط ومرقوم امده مرتب ساخته
بيان برامده وخطبه در كمال بلاغت ونهايت فصاحت برشته بيان
بسلك اتساق وانتظام كشيده موضح وموشح كردانيد كه محتوي
ومشتمل بود بر حمد وثناي قيومي حضرتي ونصيحت وموعظه صحابه
وبعد از ان بمايره وضوح وطلوع لسايد خلافت ووصايت
بمنصوب الذين امير المؤمنين عليه السّلم را كه اتفاق علماء بمنصه
ظهور رسيده بر انكه اين ايه برسول صلّى الله عليه واله وسلم درباب
حضرت سيد الاوصياء علي مرتضى عليه السّلم نازل شده چنانچه ابونعيم
حافظ باسناد خود از عطيه روايت نموده كه قال نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ
عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عليه واله ودر تفسير ثعلبي واقع كرديده
كه معناه بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ عليه السّلم وايراد
وابراز تمامي خطبه از تحميد وتنزيه وتقديس وتمجيد موجب خروج
از مطلب ما تحقيق مي يابد بنابرين اختصار بر مرام ومقصد نموده ايراد
ان مينماييم تا منشرح قلوب مؤمنين ومروح روان تابعين كردد بعد التحميد

والتمجيد قال صلى الله عليه وآله وسلم معاشر الناس انّ الله قد نصب
لكم وليّاً واماماً مفترضةً طاعته على جميع المهاجرين والانصار
والتابعين باحسان وعلى البادي والحاضر وعلى الاعجمي والعربي
وعلى الحرّ والعبد والصغير والكبير والابيض والاسود وعلى
كلّ موحّدٍ ماضٍ حكمه نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من
تبعه معاشر الناس انّه آخر مقامٍ اقومه في هذا المشهد فاسمعوا
واطيعوا وانقادوا فانّ من بعدي عليّ وليّكم وامامكم بامر من
ربّكم ثمّ الامامة في ذرّيّتي من ولده الى يوم القيامة لا انّه لبنى امير
المؤمنين غير اخي هذا ولا تحلّ امرة المؤمنين لاحد غيره
معاشر الناس قد بلّغت ما امرت بتبليغه حجّة على كلّ غائب وعلى
كلّ احدٍ ممّن شهد او لم يشهد ولد او لم يولد الا فليبلّغ الحاضر
منكم الغائب والوالد الولد كه اين عبارات باهرة الدلالات فصيحه
وكلمات بلاغت آيات مليحه مبني ومشعر است بر نهايت تأكيد و
اهتمام حضرت سيّد رسل بر جريان حكم ولايت ووصايت فاتح
الاوصيا بر مهاجرين وانصار بر غايب وحاضر بر عجمي وعربي وبر
احرار وعباد وعدم سزاوارى مؤمنان غير او را وسروى ومحكي
كرديده كه بعد از اتمام خطبه شريفه بليغه كه عشري از معاشر آن
در اين خطبه صحيفه مرقوم نكرديده حضرت فاتح الاوصيا را اينز بر منبر
جاي داده ودست او را كرفته بنوعي مرتفع كردانيد كه اكثر صفوف

واصحاب

واصحاب مشاهده آن مينمودند وفرمود ألستُ اولى بالمؤمنين من
انفسكم من كنت مولاه فعليّ مولاه وبعد از اتمام خطبه وتأكيدات
واقعه متوجه دعا كرديده اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه وبعد
از اين مقدمات واقعه مؤكده تمامي اصحاب با امر الهي وتأكيدات رباني
بناهي كه عدد ايشان بقولي صد وبيست هزار نفر بودند وبرخي اقل از اين
بيان نموده اند بر آنحضرت تهنيت نموده بلسان جريان نمودند السلام
عليك يا امير المؤمنين اصبحت مولاي ومولى كلّ مؤمن ومؤمنة وشعراء
عرب در آن روز قصايد بسيار بتخصيص حسان بن ثابت باذن رسول الله
صلى الله عليه وآله از جهت تهنيت اين امر در سلك نظم انسلاك واتساق و
انتظام دادند حتى عمرو بن عاص ملعون نيز در آن روز قصيده انشا نموده
دو بيت از آن مرقوم ميكردد بآل محمّد عرف الصواب ٭ وفي ابياتهم نزل
الكتاب ٭ وبعد از آن ذكر اسما والقاب آنعالي مرتبت كفته ٭ بايعته بيعة
يوم خم ٭ معاندها من القوم الرقاب ٭ در خلاصه مقال مسطور ودر عرصه
ساحت باركاه قيومي ومردود شده سينه بوليه در اين ابيات مدح
وثنا حضرت فاتح الاوصيا اغتصل بذيرفته مشعر ومنبئ بر لزوم وتحتم اطاعت
وانقياد وولايت وامارت او بركافه انام از وضيع وشريف وعرب وعجم
اما حسنا دو طغاه ومنافقين راضي بآن نبوده وخواهند شد واز
ابن عباس وحذيفه وابوذر رحمهم الله منقول كرديده كه بعد از اكمال
لوازم يوم غدير وقبل از تفرق وتشتت اهل بيعت از منازل ومأواي خود شان

جبرئیل علیه السلام نازل گردیده حضرت خاتم الانبیاء را باین کلام بلاغت
نظام و آیه فصاحت انتظام استبشار داد که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا که مضمون
بلاغت مشحون مفصح آمده که ضروریات ملیه و یقینیات حتمیه
خواه متعلق باصول و خواه مرتبط بفروع عند الباری القیوم مائل
و موازی ولایت و وصایت حضرت فاتح الاوصیاء بوده که اکمال
دین و اتمام انعام را منوط بامارت و مربوط بوصایت و امامت آن
مرکز دائره ولایت و فاتح سلسله هدایت و خلافت ساخته و در کتب
اهل خلاف از آنجمله در تفسیر ثعلبی مسطور است که حرث بن نعمان فهری
که رئیس و سرکرده طایفه از قبایل عشیره عظیمه خزاعه اعراب بودند بعد
از انتشار این خبر فیض اثر باطراف و اکناف عالم از استماع این قضیه
بغایت متهیج گردیده غرق شقاوت و عضلات ضلالت و شرایین و
شراسیف غوایت سبب اهتزاز و تحریک سایر جوارح گردیده باتفاق
گروهی از آن عشیره از بریه که مسکن ایشان بوده متوجه مدینه مقدسه
گردیدند و آن لعین متفرد و تنها از غایت قهر و غیظ و غلظت داخل
مسجد حضرت سید کونین صلی الله علیه و آله گردیده و بصوت و صدا بر آمده
تلقی نموده که یا محمد و بر بیا رسول الله منطق نگشته تو ما را بتوحید و وحدانیت
الهی خوانده و ایشان بنماز و روزه و سایر موجبات دینیه تکلیف نمودی اقدام
و اطاعت و پیروی و متابعت بآن نموده بدرجه قبول و انقیاد رسانیدیم

و ایشان

و ایشان را از واجبات حتمی و ضروریات بینی از نماز و روزه و سایر
دانستیم بعد از آن بآنها متقاعد نگردیده امامت و خلافت و
امیری را بپسر عم خود تفویض نمودی این علم از جانب خود بصفه
ظهور انجامیده و از خواهش نفسانیه و ارادات صراحیه بعضی
صدور ملحق کردانیده یا آنکه امر الهی و مشیت قیومی باین تحقق
پذیرفته آنحضرت بعرض حلف و یمین در آمده که تطرق این حکم
از سده جناب مقدس ربانی و مبالغه سبحانی یافته چون اطلاع
بر حقیقت این امر بهم رسانیده و انکشاف این مستور تحصیل گردیده
متوجه سمت منزل خود شده و عنان عزیمت را بجاده معطوف
نموده در حالی که باین مقال متنطق میبوده که الهی گر انچه محمد بر سنه
قولی منتظم کردانیده و بسلک مقالی در آورده صدق و حق بوده و امر
بامامت علی بن ابیطالب از جناب تو جاری گشته مرا طاقت و استطاعت
استماع این نیست حکم نما که از آسمان مرا سنگی برسر آید یا بعذاب
دیگر معذب ساز هنوز خاتمه کلام باتمام نرسیده بود که سنگی از آسمان
بسر او رسید که از مقعدش بیرون آمده و متوجه جهنم گردید مقارن
این حال جبرئیل نازل گشته سوره سَاَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْکَافِرِینَ
لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللهِ برسم تحفه بجهت حضرت رسول آورد حاصل
آنکه سائلی سؤال وقوع عذاب نمود که بجهت زمره کفار سزاوار است
داشته و آن عقاب بنوعی که جانب ربوبی هیچ وجه از وجوه رفع آن

بنمود بمنصّهٔ وقوع رسانید **سدرهٔ ایمانیّه** برادای عارفان
حقایق ایمانیّه ومتدبّران دقایق ایمامیّه وطائران شاخسار
عرفان وسایران بوادی وصحاری برهان واضح وهویدا بوده باشد
که احادیث واخبار نبویّه وآثار ابرار حقانیّه از طرق عامّه وخاصّه
سمت ورود یافته دالّ ومنبئ اند بر حقیقت وحقیت وبرهانیت
اتّباع واستتباع اهل بیت وحصول نجات از متابعت وپیروی
ایشان از جمله روایت واخباری که از طرق عامه روایت از ابی ذر
نموده که قال قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم مثل اهل
بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تاخّر عنها غرق
این حدیث را بعینه فقیه شافعی روایت نموده از ابن المغازلی و
همچنین روایت نموده از ابن عباس انّه قال قال رسول الله
صلّی الله علیه وآله وسلّم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من
رکب نجا ومن تخلّف عنها غرق وکذا رواه ابن الاکوع عن ابیه و
روی الحاکم فی المستدرک علی الصحیحین وحکم بصحّته عن ابی ذر
رضی الله تعالی عنه وهو آخذ بباب الکعبة قال من عرفنی
فقد عرفنی ومن انکرنی فانا ابوذر سمعت النبی صلّی الله علیه
وآله یقول الا انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من
رکبها نجا ومن تخلّف عنها هلک وعن عثمان بن عفان قال قال
رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم مثل علیّ وفاطمة فی هذه الامّة

کمثل

کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن ترکها غرق وهمچنین روایت نموده ابن المغازلی مثل
اهل بیتی مثل سفینة نوح من تخلّف عنها زجّ به فی النار قال اللیثی رفع
وروی ودر کتاب احتجاج مروی گردیده از حسن بن علی علیه السلام
انشدکم بالله اتعلمون انّ رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم
قال فی حجّة الوداع ایّها الناس انّی قد ترکت فیکم ما لم تضلّوا بعده
فاحلّوا حلاله وحرّموا حرامه واعملوا بمحکمه وآمنوا بمتشابهه وقولوا
آمنّا بما انزل الله من الکتاب واحبّوا اهل بیتی وعترتی ووالوا من
والاهم وانصروهم علی من عاداهم وانّهما لن یفترقا حتّی
یردا علیّ الحوض یوم القیمة ثمّ دعا وهو علی المنبر علیّا فاجتذبه
بیده فقال اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه اللهمّ من عادا
علیّا فلا تجعل له فی الارض مقعدا ولا فی السماء مصعدا واجعله
فی اسفل درک من النار ومن طرق الخاصّة روی الشیخ الصدوق
عروة الاسلام ابو جعفر محمّد بن علیّ بن بابویه رضوان الله علیهما باسناده
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّی الله علیه وآله لعلیّ بن ابی طالب
علیه السلام یا علیّ انا مدینة الحکمة وانت بابها ولن تؤتی المدینة
الّا من قبل الباب وکذب من زعم انّه یحبّنی ویبغضک لانّک منّی
وانا منک لحمک من لحمی ودمک من دمی وروحک من روحی
وسریرتک من سریرتی وعلانیتک من علانیتی وانت امام
امّتی وخلیفتی بعدی سعد من اطاعک وشقی من عصاک وربح

من تولاك وخسر من عاداك وفاز من اتاك وهلك من فارقك
مثلك ومثل الائمة من ولدك مثل سفينة نوح من ركبها نجا
ومن تخلف عنها غرق ومثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى
يوم القيمة كه مضامين بلاغت آيين اين احاديث شريفه باهره الدلالات
واضحة البينات مفصح ومشعر بر آنكه اطاعت ربوبي قيومي
وانقياد رسالت ونبوت مصطفوي ومراجعه استشراقات واستفاضه
فيوضات ونجات بدون تمسك و تشبث بحبل المتين محبت واطاعت
اهل بيت رسالت وعروة الوثقى تصديق وصايت وولايت تحصل
وتطرق پذير نكرديده مخالفان جاده مستبين وصراط المستقيم و
متخلفان از متابعت ايشان خاذل وخاسر وخائب بوده در غرقاب
هلاكت غوطه خورده باسفل السافلين مقر ومستقر ساخته وايضا
روايت نموده حاكم في المستدرك على الصحيحين عن عبد الرحمن
بن عوف انه قال خذوا عني من قبل ان تشاب الاحاديث بالاباطيل
سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول انا الشجرة وفاطمة
فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرتها وشيعتنا ورقها
واصل الشجرة في جنة عدن وسائر ذلك في الجنة وروى الشيخ الفقيه
النبيه الجليل النبيل ابو عبد الله محمد بن الحسن الصفار قدس الله
نفسه الزكية في كتاب بصائر الدرجات عن الحسن بن موسى الخشاب
عن عمرو بن عثمن عن محمد بن عذافر عن ابي حمزة الثمالي عن مولانا

الخامس

الخامس ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلم قال سالته عن قول الله
تبارك وتعالى شجرة اصلها ثابت وفرعها في السماء فقال عليه السلم
قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انا اصلها وعلي فرعها و
الائمة اغصانها وثمرها وشيعتنا ورقها وايضا روايت نموده ابي
سعيد الخدري قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
صلوة الاولى ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي
مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وباب حطة في بني اسرائيل
فتمسكوا باهل بيتي بعدي الائمة الراشدين من ذريتي فانكم لن
تضلوا ابدا فقيل يا رسول الله كم الائمة بعدك قال اثنى عشر من
اهل بيتي او قال من عترتي و همچنين روايت نموده صاحب كتاب
الفردوس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله انا وعلي
من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى و روى ايضا قال قال
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انا ميزان العلم وعلي كفتاه
والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته وايضا قصه يوم غدير
خم كه مملوات كتب فريقين از طرق خاصه وعامه بذكر و بيان آن
چنانكه مسطور كرديد مجمع عليه فريقين ومتواتر اللفظ والمعنى است
چنانچه غزالي كه پيشواى مخالفان وامام ايشانست در كتاب سر
العالمين دعوى اجماع بر صحت قصه غدير نموده و ذكر يوم غدير را بجاي
رسانيده و قول عمر را بكلمه بخ بخ بيان نموده و بر نشر بيان آورده

فهذا الحکم ورضاء وتسلیم ثم بعد هذا غلب الهواء لحب الریاسة
وحمل عمود الخلافة وخفقان البنود فی قعقعة الرایات واشتباك
ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاهم کأس الهوی فعادوا
الی الخلاف الاول ونبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا
قلیلا فبئس ما یشترون این کلام مشعر است باینکه عمر در اول
واستطلع امر قبول حکم ایزدی نموده وراضی بان گشته بعد از ان
هواء وهوس نفسانی غلبگی نموده که در مسلك غزالی که بان
کفر تعبیر امده موجب شدت واکثار ووفور غلبگی هواء
ومحبت ریاست عباد الله وحمل علم قایم مقام پیغمبر شده علمای
خلافت در درای او بحرکت امده واسبان وحیوانات مرکوبی
دست وپا از هم گذراشده وصور تشبکی بیمر ظاهر گشته ودر
باب او حایر ومجتمع گردیده مانند مسلك وطریقه ظلمه وجبابره پس
اینها سبب ان گشته که ازدحام هوای نفس حصول یافته وجام معصیت
وعصیان نوشیده طریقه وعزیمه اولی که زمان بت پرستی وقانون
جاهلیت بوده مشیر خود ساخته عهد ومیثاق غدیر را از هم گسست
ومسلك کفر وطغیان را اختیار نموده وامری که محتوی ومتمادی
ومشتمل بر نقایص وخسران ومخالفت وعدوان بود بعضی صفحه
ظهور خرامیده شد ونیز ابن جوزی که از اعاظم واکابر ایشان گشته
عبارت غزالی را برشته تحریر مضبوط گردانیده پس واضح ولایح

شده

شده که خبر غدیر متواتر وشایع وفاشی بوده ودر روز غدیر بعد از تحقق
وقوع وصایت بامر الهی وتبلیغ رسالت پناهی که بر جمیع بیان نموده اند که صد
وبیست هزار کس بوده اند وبعضی باقل از ین قایل گشته اند که چون امر خلافت
بخاتم الاوصیا علیه السلام مفوض شد بغرض سلام در امده انحضرت بدین
نحو که السلام علیك یا امیر المؤمنین وعمر زیادتی نموده بدان کلام که بخ
بخ ونیز برین اضافه نموده بیان اورد اصبحت مولای ومولی کل مؤمن
ومؤمنة یعنی امام وسرور تران کل مؤمنان گردیدی وجبرئیل علیه السلام
بعد از ابسذکور وبجهت تاکید ومبالغه نازل گردیده باین که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل وایه دیگر الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
ورضیت لکم الاسلام دینا حافظ ابو نعیم از اکابر وافاخم اهل خلاف
گشته از ابی سعید خدری روایت نموده که او انحضرت سید کونین
صلی الله علیه واله وسلم نقل نموده که انحضرت روزی که بغرض دعوت
ناس در امد بولایت حضرت یعسوب الدین علیه السلام مقیم وقایم گشته
ودست انحضرت را اخذ نموده بنوعی مرتفع وبلند گردانیده که
اهل وصحابه باجمعهم مشاهده زیر بغل سید ابرار نموده اند وهنوز از یکدیگر
متفرق نگشته بودند که ایه مذکوره سمت نزول پذیرفته انحضرت متوجه
با بن عباس گشته منطق باین کلمات شده که الله اکبر علی اکمال الدین
واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وبالولایة من بعدی ثم قال من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر

متن نصرة وخذل من خذله وايضا در صحف اصحاب ضلال ومعاندين
ملت وكلال بتخصيص در كتاب خطيب وكتاب ابن المغازلي ودر كتاب
احمد بن الموفق المكي ثبت ووقوع پذيرفته كه ابن عباس روايت نموده كه
روزي بخدمت حضرت سيد كونين صلى الله عليه واله وسلم با جمعي
غفيري از بني هاشم نشسته بوديم كه كوكبي در كمال استضائت ودرخشندگي
از اسمان هبوط نموده متوجه ارض گشت چون نظر وبصيرت انحضرت
بران افتاد مترنم گشته بيان كرد در هر خانه كه اين كوكب نازل گردد صاحب
ان بيت بعد از من خليفه ووصي وجانشين من خواهد بود ان كوكب
در حضور انجمع در منزل ان يگانه دوران وافتاب جهانيان وامام مومنان
نازل شد اين سبب ظهور نايره حاسدان وموجب تحريك عرق فاسدان
گشته بي اختيار بزبان جاري كردانيدند كه يا رسول الله محبت جلالت وعزت
قدر علي بن ابي طالب شده وكلام برتبه انجاميد كه طغيان وغوايت وغلو
فيما بين امت تحصل پذيرفته هنوز ختم كلام ايشان متحصل نگشته بود كه نزول
جبرئيل عليه السلام متحقق گرديد باين كريمه وَالنَّجْمِ اِذَا هَوىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ
وَمَا غَوىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ ومضمون بلاغت مشحون انكه حق
تعالى قسم ياد فرموده بصدق لسان حضرت خاتم انبيا ومبالغه در انكه
انحضرت در ضلالت وگمراهي نبوده ومسلك ضلالت از او دور
ومسلوب امده ومخالف امر الهي منطق نگشته وهواي نفس پيرامان
ان نگرديده اصلا خشا جلالت او دور بوده وتا وحي باو ايصال شده

منطق نصب وخلافت حضرت فاتح الاوصيا گرديده وبعد از نزول
مواحي ومبالغات ايراد در منظومه وابراز احاديث شريفه نموده بلسان
معجز بيان منطق بكلام فصاحت فرجام كرديد كه اني تركت فيكم ما
اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي اَلثَّقَلَيْنِ وَاَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ
اللّٰهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَعِتْرَتِي اَهْلُ بَيْتِي اَلَا وَاِنَّهُمَا
لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وهمچنين فقيه شافعي ابن المغازلي
الواسطي روايت في مناقبه اسنده معنعنا الى ابي سعيد الخدري
اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عليه واله قَالَ اِنِّي اُوشِكُ اَنْ اُدْعٰى فَاُجِيبَ
فَاِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى
الْاَرْضِ وَعِتْرَتِي اَهْلُ بَيْتِي وَاِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ اَخْبَرَنِي اَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا مَاذَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا وابن اثير در نهايه
ذكر نموده قوله اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي فقال سماهما
ثقلين لان الاخذ بهما والعامل بهما ثقيل والملاحظة نموده اند بر هر شي
خطير ونفيس ثقل فسماهما ثقلين اعظاما لقدرهما وتفخيما لشانهما كه
مضامين ومحاوي ومناطيق اثار نبويه مصرح ومنبي است بجلالت
ورفعت قدر ووجوب اتباع واستتباع كلام مجيد رباني وعترات اهل
نبوي بموجب ايات منزله فرقاني كه متشبث ومتمسك ثقلين والطاعت
وانقياد مقتضاي ايشان مصون از ايراد شبهات بوده مشمول عواطف
رباني وشفاعت صاحب صبح المثاني گرديده داخل زمره اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ

لا خوف علیهم ولا هم یحزنون خواهند شد ونیز احمد بن حنبل
از واثلة بن اصقع روایت نموده که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا حین نزول پیوسته شده
حضرت نبی صلی الله علیه وآله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را
بجنب یسار خود نشانید و فاطمه را بطرف یمین خود جای داد و حسنین را
نزد خود جالس کردانید جامه را بر روی ایشان اسقاط فرموده بیان
آورد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا اللهم ان هؤلاء اهلی اللهم ان هؤلاء احق ونیز برخی از فضلاء
اهل خلاف از ام سلمه که احد زوجات مقدسات مطهرات بود روایت
کرده اند که این آیه در حجره که درین عالم هیولانی سمت نزول پذیرفت
حاضر بودند حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه و حسنین که حضرت
سید ابرار و منبع اطهار بیان کوهر نظام معجز کلام در باره ایشان
الها این جماعت اند الهی رجس که معبر بپلیدی گشته
ظاهرا و باطنا وصورة و معنی از ایشان مبعد و دور کردانیده ایشان را
در غایت تقدس و نهایت تنزه داشته مقصود آنکه آنچه موجب چرکنی
و خباثت و رافع طهارت بوده از معصیت و آلودکی شرعا و عقلا
از ایشان دور کردانیده آنچه موجب ذریعه مواخذه در امور دینیه
باشد ذوات منزله مقدسه ایشان را از آن دور داشته ام سلمه کوید
که من در عقب حجاب مستور و مستقیم بودم سر برآورده تملق نمودم که

یا رسول الله نیز من داخل اهل بیت خواهم بود آنحضرت نفی فرموده بجواز
و مسوغ نداشته بیان فرمود که تو بر خیری و نیکویی بدانکه این کریمه دالست
بر عصمت اهل بیت و مقصود اشعار استحقاق امامت ایشان آمده بحجت اکثر
زیرا که شرط امامت عصمت و نزاهت کشته و حق تعالی وضوح عصمت
ایشان فرموده زیرا که الف لام جنس یا استغراق آمده بهر تقدیر افاده
عصمت و نزاهت مینماید که حقیقت رجس و ماهیتش از ایشان مسلوب
و مرتفع کشته اگر چه تحقق در ضمن فردی از افراد داشته باشد پس
سلب ماهیت رجس مستلزم رفع و قلع ارجاس و ادناس از ذوات مقدسه
ایشان خصوصا با تاکید او نادره به ویطهرکم آمده و بعد ذلک تطهیرا
کشته ونیز این نتیجه عظمی و عطیه کبری انحصار یافته بهدی کرفته بفحوای
لفظ انما پس ممتاز کشته عصمت و طهارت در شان حضرت
یعسوب الدین وصی رسول رب العالمین و سایر بروج ولایت و
ینبوع ینابیع حکمت و هدایت اولاد کرام آنحضرت علیهم السلام پس معنویت
آنحضرت بمعصومیت آمده چنانچه از الف لام الرجس تحقق یافته چنانچه
در سابق سمت تحریر پذیرفته که استغراق یا جنس آمده که مفید عصمت
کردیده از کل ارجاس و حقیقت ادناس خصوص باشدت و مبالغه
و باخذ لفظ تطهیر که وضع باب تفعیل برای مبالغه و مؤکده متحصل
کردیده بنابرین بوضوح انجامید بطلان کلام امام متکلمین و سعد
تفتازانی چنانچه که برشته ایراد منتظم کردانیده اند که این مشعر بر نفی عصمت آمده

دنیای که هجران رجس در مجاری عدالت بتفصیل یافته ساهل و غافل
از آنکه سلب ماهیت رجس یا رفع افرادش موجب عظمت و عصمت
وطهارت ایشان گشته منافی تعلق شی از معاصی وارجاس شده
از جناب مطهر ایشان وبنا از وجوه بر عناد متوجه باین ادبیکو گشته
که لازم شده چون مشیت واجب حقیقی تعلق بشی گیرد آن شی
بتحقق پیوسته گردیده از قوه بمنصهٔ فعلیت بتفصیل جلوه گر گردد
بناء علی ذلک میتواند بود که مشیت حق بدینی متعلق بهجران رجس
گرفته باشد و از قوه بفعل نرسیده باشد جواب آنکه طلب شی
آمده و مشیت چیزی گشته اول تعبیر بمشیت عزمی آمده و ثانی
بارادهٔ قصدی و مشیت الهی بفعل غیر محمول بمعنی اول گشته
چنانچه از عباد ارادهٔ خیرات نموده و از ایشان تخلف کثیر تحقق پذیر
گردیده و اما مشیت نسبت بافعال خود محمول بمعنی ثانی آمده و از
تخلف مراد نسبت بامور متعلقه باو از مشیت ادعال گشته وتطهیر
وتقدیس اهل بیت در آیهٔ مذکوره منسوب و متعلق بجناب اقدس
آمده و از افعال او گشته اگرچه صفت اهل بیت شده و بر تقدیر
تسلیم که عصمت از افعال ایشان گردیده و مشیت واجب حقیقی
ازا محمول بر معنی اول آمده و تخلفش محال شده خصوصاً در
حینی که مقرون بدعاء حضرت سید ابرار گشته و دیگر آنکه حق تعالی
خطاب بحضرت سید کونین صلی الله علیه و آله وسلم نموده که سنة

مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا و در سنت
الهیه جاری چنان گشته بمجرای ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ که
هر نبی از ساهرهٔ دنیا باقلیم غاربیت وفضای روحانیت شتافته
گردد قایم مقام خود را از بطانهٔ خود نصب و مرتب ساخته
چنانچه از آدم انتقال بشیث بن آدم یافته و از او بانوش و از او
بقینان تا بمهلائیل تا بیرد تا بادریس تا بمتوشلخ تا بلمک تا بنوح
و از او منتقل گشته بسام و از او بیافث از والد باین تا بابرهیم بیافث م
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و از او بافرایم و بعد
از آن بموسی و در حین حیات موسی و هرون برادر او بود
و بعد از امانهٔ موسی بیوشع بن نون بن افرایم بن بنیامین بن
یعقوب و از ایشان بداود و سلیمان و عیسی انتقال یافته
از او بابن خال او شمعون بن حربس بمقتضای منطوقهٔ
آیهٔ کریمه سنت الهی جریان یافته که از رسول رب العالمین
صلی الله علیه و آله وسلم وصایت و خلافت بیعسوب
الاوصیاء علی مرتضی منتقل گردید و بعد از او بیازده فرزندش
که هر یک درهٔ دریای نبوت و امامت و منبع هدایت و کرامت
اند فضیلت دیگر آنکه ثعلبی بر سنهٔ روایت آورده از انس بن
مالک که از حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم مرویست
او بوجود ایشان و محبان و شیعیان ایشان فایز بفیوضات نبات

واستشراقات سبحانی و مستلذ و متنعم بلذات و نعمات اخروی
چنانکه روایت نموده صاحب کتاب فردوس مسنداً عن ام
سلمه رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
عَلِیٌّ وَشِیعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وهمچنین روایت نموده
من صبغ یدیه بالبراعة فی العلوم العربیة فی الکشاف یا عَلِیُّ اَنْتَ
وَشِیعَتُکَ هُمُ الْفَائِزُونَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و همچنین روایت نموده حافظ
ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی باسناده الی ابن عباس
انّه لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِکَ
هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ بیان فرمود حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و
آله یا عَلِیُّ هُمْ اَنْتَ وَشِیعَتُکَ تَأْتِی اَنْتَ وَشِیعَتُکَ رَاضِینَ
مَرْضِیِّینَ وَتَأْتِی خُصَمَاؤُکَ اَوْ اَعْدَاؤُکَ اَوْ عَدُوُّکَ غِضَاباً
مُقْمَحِینَ و همچنین در روایت ابن اثیر مرفوع انجامیده قال النبی
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وآله وسلم لِعَلِیٍّ علیه السلام سَتَقْدِمُ اَنْتَ وَشِیعَتُکَ
عَلَی اللهِ رَاضِینَ مَرْضِیِّینَ وَیَقْدِمُ عَلَیْکَ اَعْدَاؤُکَ اَوْ عَدُوُّکَ
غِضَاباً مُقْمَحِینَ بعد از آن جمع نموده و بهم آورده دست خود را
بعنق مبارک خود که اقماح اینچنین را میگویند قال ابن الاثیر
بعد ذکر الحدیث الاقماح رفع الراس وغض البصر یقال اقمح الغل
اِذَا تَرَکَ رَأْسَهُ مرفوعاً من الضیق ومنه قوله تعالی فَهُمْ مُقْمَحُونَ
که این احادیث وارده در کتب اهل اختلاف وعناد مصحح و منقح است

برا

برآنکه طایفه ناجیه فائزه والیان و محبان حضرت فاتح الاوصیا علی مرتضی اند
وغیر ایشان از جملهٔ خاسران و خائبان والله اعلم بحقیقة الصدق والایمان
فضیلت دیگر آنکه ثعلبی روایت نموده و برشتهٔ انتظام بر آورده از انس بن
مالک از حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم که احدی از آنحضرت بعرض
سوال بر آمده از خانهایی که حق تعالی اذن فرموده چنانچه در این آیت وارد
یافته فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ
الْقُلُوبُ وَالْاَبْصَارُ لِیَجْزِیَهُمُ اللهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ که تعظیم
وتکریم نمایند چه خانها خواهند بود آنحضرت بیان نمود که خانهای انبیا بعد
از آن ابوبکر سوال نمود که بیت علی و فاطمه از آنجمله آمده آنحضرت تلقی فرمود
که احسن از آن بیوتات گشته و چون بیت آنحضرت بسبب سید الاوصیا
افضل از بیوتات انبیا باشد بنابرین آنحضرت اکمل و افضل از ایشان بوده
که فضیلت بیت بفضیلت صاحب بیت آمده و چون افضلیت آنحضرت
بر سایر انبیاء باشد امام خواهد بود و نیز تقدم مفضول بر فاضل مجوز و
مسوغ نیامده از جهت آنکه قبیح گشته و مقاتل از مجاهد که او از ابن عباس
در تفسیر این کریمه نقل بیان آورده که مقصود از تُرْفَعَ تعظیم آمده و از
یُسَبِّحُ نماز گشته که در صباح و مسا بر وجه کمال اتیان مینمودند رِجَالٌ
لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ مراد از جماعتی آمده که تجارت و بیع ایشان را باز
نمی آورد از ذکر واجب تعالی در هیچ ساعتی از ساعات و آنی از آنات

وهن یاد
واغلاق نمود که مقصود از آن علیّ بن ابی طالب علیه السلام آمده که شی
مانع او از نماز کردن عجده نبود. سدره نقلیّه بر متعطشان وادی
عرفان و مستمعان دلایل و براهین مستور نگشته که رتبه قدر و جلالت
مرتبه سیّد الاوصیا علی مرتضی علیه السلام بر تیره دمن ذا ایست که مناطیق
بیان از وصف کمالش عاجز و در کو بر و سما به صماخ حیران و واله
سزاوار چنانست که برخی از روایت بکلک بیان منتظم و واضح گردد
که موجب شدت انبعاث محبت و ولا و موجب صادقت و
صفا گردد از روایات مخاصمان دین مبین و مناطیق مخالفان شریعت
مستبین سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله المکرمین از انجمله بر رشته
روایت آورده ثعلبی که احد از اربعه ائمه مفسرین اهل سنّت و جماعت
آمده که مسنداً الی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام قال شکوت
الی رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم حسد الناس لی فقال اما ترضی
ان تکون رابع اربعة اوّل من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین
و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریّتنا خلف ازواجنا و شیعتنا خلف
ذریّتنا و در کتاب شرح السنّه وارد گشته عن جابر بالاسناد قال لمّا رجع
علیّ علیه السلام من فتح خیبر قال له رسول الله صلّی الله علیه وآله لو لا
اشفق ان تقول فیک طوائف من امّتی ما قالت النصاری للمسیح
بن مریم لقلت الیوم فیک قولا لا تمرّ بملاء الّا اخذوا من تراب
رجلیک و من فضل طهورک یستشفعون به و لکن حسبک ان تکون

منّی و انا منک و ان تکون بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی
و انّک اوّل من یرد علیّ الحوض و انّک اوّل من یکسی معی و
انّ شیعتک علی منابر من نور مبیضّة وجوههم یکونون
غدا فی الجنة جیرانی و انّ حربک حربی و سلمک سلمی و انّ
سریرتک سریرتی و علانیتک علانیتی ایراد و مذکور نموده نیز
قاضی میبدی که از افاخم اهل سنه آمده در شرح دیوان و مضمون
بلاغت مشحون این کلام فصاحت نظام مبنی و مشعر و منبع
گشته بر عظمت قدر و رفعت منزلت حضرت فاتح الاوصیاء
و اهل بیت انبیاء بحیثیتی که موافی و مکافی آمده با جلالت
قدر انبیاء و رسل و با آنکه این تعالیم و تعاریف شبه معتدل و حد
وسطی گشته و الّا اگر بیان حقیقت و افراط در توصیف نموده آید
هر آینه در حقّ ایشان خواهند تعریف نمود آنچه منطبق گشته بودند
در شان مسیح و در کریمه فانیه بجهت وضوح جلالت مرتبه فاتح الاوصیا
علی مرتضی سمت وقوع پذیرفته که و من الناس من یشتری نفسه
ابتغاء مرضات الله یعنی بخشید از جنس بشری اند که حیات خود را
صرف رضای الهی نموده بعرض مبایعه و نثار در آیند و ثعلبی
و سدّی از ابن عباس بیان آورده در شان حضرت جهاج
الاوصیاء علیه السلام نازل گشته چنانچه که حضرت سیّد البشر
صلّی الله علیه و آله و سلم شبیش تعلق گرفته بود که از مکه بمدینه هجرت

نماید آنحضرت را بمسند نیابت مستقر گردانیده امر خلافت را باو تفویض نماید و نیز
در ادای دیون و رد امانات کزرد حضرت خیر الانام بود شبی متوجه
غار کشته مشرکان و منافقان بقصد احاطه نمودن خانه آنحضرت
درآمده آنحضرت را امر باضطجاع در بستر خود فرمود چون
آرام در آن بستر کرفته بود که وحی الهی بجبرئیل و میکائیل سمت صدور
پذیرفت که اخوت میانه شما متحقق کردانیده ام و عمر احد هارا بر دیگری
زاید و تفاضل نموده ام از شما کیست که بعوض کزین آید و حیات خود را
نثار صاحب خود نماید هر یک اختیار حیات خود نموده بجان دیگری
دیگری نداده حق سبحانه و تعالی بعنوان وحی اعلام را بمجمن ظهور تجلی
فرمود که آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید که نسبت اخوت
میانه او و محمد جاری و مقرر کردانیدم آنحضرت بر بستر پیغمبر آرام
و تقر نموده نفس خود را معرض نثار و زوال بر آورده و حیات
او را بر حیات خود ترجیح داشته باید که متوجه کره ارضی کردیده او را
از اعداء دین حفظ و صیانت نمایید پس ایشان از سمت عالم اعلی متوجه
بسطح ارض سفلی توجه کردیده و از عالم نور بعالم ظلمات نازل کشته
جبرئیل علیه السلام بسمت راس آنحضرت و میکائیل بمحاذی جسد آن
وصی مستقر کردیده و از جبرئیل علیه السلام صدوت بخ بخ بلند شده
یعنی خنک خنک باد ترا کیست مثل تو ای فرزند ابی طالب که حق تعالی
بتو فخر نماید بفرشتکان پس سبب نزول این آیه آن شده حیثی که

متوجه

متوجه سمت کعبه شد در بیان امیر المؤمنین علیه السلام که فضیلت کریه
او کاملت عقل مصروف بیعت او کشته که میانه صحابه اختصاص بانحضرت
یافته پس آنحضرت افضل و اکمل جمیع صحابه آمده و صاحب کشاف در
تفسیر این کریمه شریفه قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی
الْقُرْبٰی بانتقریب آورده که بکو یا محمد بامت خود که من از شما در امر پیغمبری
و تحمل مشقت و خصومت اعادی و لجاج و ابطال سحر و کهانت و
ترک وطن و استیطان غربت و غیرها از امور شاقه شدیده طمع اجری
و عوضی ندارم الا محبت و مودت اهل بیت من و روایت نموده
ابو الجامع الحونتی در سمطین بسنده عن داود بن سلیمان الکسائی عن
ابی الطفیل عامر بن واثلة قال شَهِدْتُ جنازة ابی بکر یوم مات و شهدتُ
عمر حین بُویع و علیٌ علیه السلام جالسٌ ناحیةً اذ اقبل غلامٌ یهودیٌ علیه
ثیابٌ حِسانٌ و هو من ولد هرون علیه السلام حتی قام علی راس عمر
فقال یا امیر المؤمنین انت اعلم هذه الامة بکتابهم و امر نبیهم قال
فطأطأ عمر راسه فقال ایّی و اعاد علیه القول فقال له عمر ما ذاک قال
انی جئتک مرتاداً لیقینی شاکاً فی دینی فقال دونک هذا الشاب
فانّ هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و
هو ابو الحسن و الحسین و زوج فاطمة بنت رسول الله فاقبل
الیهودی علی علی بن ابی طالب فقال کذلک انت قال نعم قال فانی
ارید ان اسئلک عن ثلث و ثلث و واحدة قال علی علیه السلام فانی

أسألك بالذي تعبد لإن أجبتك في كل ما أريد لأدعن دينك
ولأدخلن في ديني قال ما جئت إلا لذلك قال فاسأل قال أخبرني
عن أول قطرة وقعت على وجه الأرض أية قطرة هي وأول
عين فاضت على وجه الأرض أية عين هي وأول شيء اهتز على
وجه الأرض أي شيء فأجابه أمير المؤمنين عليه السلام قال فأخبرني
عن الثلث الأخرى أخبرني عن محمد صلى الله عليه وآله كم بعده
من إمام عدل وفي أي جنة يكون ومن ساكنه معه في جنته
فقال يا هروني إن لمحمد صلى الله عليه وآله من الخلفاء اثني عشر
إماما عدلا لا يضرهم من خذلهم ولا يستوحشون لخلاف
من خالفهم وإنهم أرسخ في الدين من الجبال الرواسي في الأرض
ومسكن محمد في جنة عدن وهو في جنته مع أولئك الاثني عشر
إماما العدل قال صدقت والله الذي لا إله إلا هو إني لأجدها
في كتب أبي هرون كتبه بيده وإملاء موسى عمي عليهما السلام
فأخبرني عن الواحد وأخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده
وهل يموت أو يقتل قال يا هروني يعيش بعده ثلثين سنة لا يزيد
يوما ولا ينقص يوما ثم يضرب ضربة ههنا يعني قرنه فتخضب
هذه من هذا قال فصاح الهروني وهو يقول أشهد أن لا إله إلا
الله وحده لا شريك له وأني أشهد أن محمدا عبده ورسوله
وأنك أنت وصيه ينبغي أن تفوق ولا تفاق وتطاع ولا تطيع

ثم مضى به علي عليه السلام فلقيه مخالف الدين كه مضمون بلاغت
مشحون این کلام دلالت مینماید بآنکه در جنازه ابی بکر بعد از آنکه
بیعت خلافت عمر متحقق گشته بود اقبال نمود غلام یهودی که مکتسی
بود بثیاب فاخره حسنه و از ولد هرون بوده تا آنکه مقابل عمر آمده
در معرض سوال بر آمده که یا عمر أنت أعلم هذه الأمة بكتابهم و
أمر نبيهم یعنی آیا تو اعلم و افضل این امتی بکتاب ایشان و اوامر
و نواهی که از نبی ایشان بمتحقق جلوه گر گردیده عمر علیه اللعنه
سر در پیش افکنده متنطق بامان خواستن گشته یهودی اعاده
و تکریر نموده سوال را عمر بیان نمود که ما ذاك یعنی مطلب چیست
یهودی در ضمن بیان نمود که مرتادا لليقين شاكا في ديني یعنی از بداو
ورودای بر دوش یقین انداخته با شك در دین خود باید هدایت نمود
علم یقینی بحقیت دین خود متحصل گردان عمر متلقی بدونك هذا
الشاب گشته یعنی نزد تو است حضرت علي بن ابي طالب ابن عم رسول
الله از او بمعرض سوال در آمده اتباع و استتباع را لازم دان غلام
یهودی بخدمت حضرت آمده اراده مسئلت نمود حضرت تلقی
فرموده که اگر بجواب گردانم در همه مسائل تو را هر آینه ترک دین خود
نموده در دین من داخل خواهی گردید یهودی در جواب متعرض گشته
گردشی نموده ام مگر با بن مطلب بعد از سوال از مسئله و جواب
حضرت بمعرض سوال دیگر شده که مطلع گردان مرا که بعد از محمد صلی

الله علیه وآله چند عدد امام عدل مقرر شده و در کدام جنت ماوی
ومستقر تحصیل می یابد و رفیق ایشان بمصاحبت کی نطرف یدبر کدام جنت
خواهد بود آنحضرت ببیان اورده که دوازده خلیفه وامام عدل
تحقق یافته که بعد الان خاذلین متضرر نیکردند ومستوحش
نمیشوند بمخالفت مخالفین وباحضرت محمد صلی الله علیه واله
در جنت عدن رفیق خواهند بود یهودی بعرض حلف ویمین
در امده که مصدق این اقوال در کتب والدم هرون مطالعه ومشاهده
نموده ام که کتبه وتحریر نموده بید خود باملاء موسی علیه السلم
یهودی بعد از تصدیق مراتب مذکوره ومناهج مزبوره بکلمات
بیان متنطق کردید که أَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ که مطلع کردان ووانع
نما از وصی محمد صلی الله علیه واله که چه مقدار که دیده زمان حیات
وحیات او بعد از ممات او ایا امات او تحقق می یابد یا انکه بفوز
شهادت میرسد حضرت در جواب متلفظ کشته که یا هرونی یعیش
بَعْدَهُ ثَلٰثِینَ سَنَةً لَا یَزِیدُ یَوْمًا وَلَا یَنْقُصُ یعنی در بقیه حیات
خواهد بود در مدت سی سال بدون تناقص وتزاید وبعد از ان مجروح
بضربت کشته لحیه مبارکش از دم خضاب کردد هرونی بعد از استماع
وتفحص صحت از وبمنصه ظهور رسیده متنطق کشته که أَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَأَنَّكَ أَنْتَ وَصِیُّهُ نوسرادار بغوفیت ومطاعیت امده ابی نه دیکری

وبعداز

۲۵۵

وبعد از ادراک ان مرتبه منیعه سفینه اسلام وایمان اورده ملازم حضرت
کشته بجهت تعلیم جمیع معالم وطرق دین مبین ختمی پناهی صلی الله علیه واله
وایضا ترجیح مغالیط وجهال ومطرودین بارکاه قیومی بر مظهر عجایب
ومکتنف اسرار وغرایب از اقبح افاعیل واشنع اباطیل امده که از
جمله ضروریات وبدیهیات که قایم بامر خلافت ووصایت باید که اعلم
واکمل از جمیع امت بوده ممتاز ومشار کردیده باظهار کرامات و
خوارق عادات واوصاف مذکوره منحصر کشته تحصیل اوبشان
حضرت فاتح الاوصیاء علی مرتضی صلوات الله علیه چنانچه که کتب
سیر واثار مملو کشته وتصحیح نمودند فقهاء حزبین وعلماء فریقین
از انجمله روایتی که در طرق عامه وخاصه برشته بیان امده که لما توجه
أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلم الی صفین نفد ما کان مع اصحابه من
الْمَاءِ فَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ شَدِیدٌ وَأَخَذُوا یَلْتَمِسُونَ الْمَاءَ یَمِینًا وَ
شِمَالًا إِلَی الْحَرَارَةِ وابر یعنی هنکام توجه واقبال بصوب الاوصیاء
بصفین نافذ وتمتم کردید در هنکامی که با اصحاب بود وایشانرا
بسبب قلت ماء عطش عظیم حاصل کردیده تفحص وتجسس یمینا و
شمالا نمودند وایشانرا التقنا ممکن نشده اثری از اثار ما حضرت
امیر علیه السلم از سمت جاده عدول نموده میران قبله بصفه ظهور
اورده ظاهر ولایح کردید در وسط بریه دیری متوجه ان کشته سوال
نمود که ایا در قرب وجوار ابی تحقق می یابد که تحوت وتسقی نمایند او

این قوم عطشان درجواب مسموع کردید هیهات هیهات بینی و
بین الماء ما بالقرب شیء من الماء پس حضرت میثم المخلصین راس
بغله و مرکوب را متوجه و مستوی بسمت قبله فرموده اشاره
بایشان فرموده بمکانی قریب ان دیر که کشف و نقب نمایند
که ناگاه ظاهر و منکشف کردید صخرهٔ عظیمه که عمل و تأثیر در وی نکرد
مساحی و آلات نقب پس آنحضرت بمعرض تلقی درآمده بیان
فرمود هذه الصخرة على الماء ان قوم متوجه اجتهاد و جد
درآمدند در قلع و قمع ان صخره بعد از اجتهاد استتمامی و سعی
استکمالی مقدور و میسر نکردید ایشان را دفع و ازاله که قصد خود را
مصروف بتحریک ان داشته استصعاب و عجز از ایشان بوضوح
پیوسته از اهتزاز ان چون چنین صورت آنحضرت مشاهده
فرموده از مرکب نازل کردیده اصابع مبارکهٔ خود را بتحت جانب
الصخره متوجه ساخته بعون قادر حقیقی بعد از تحریک ان
قلع نموده باذرع کثیره منبعد و منحی کردانیدند ظاهر و منکشف
کردید ابی عذب خشکوار ابرد و اصفی از میاهی که در
عرض مدت خود شقی و شرب نموده بودند آنحضرت منطلق کشته
که تزودوا و لا تزودوا فتعقلوا ابعد از دفع آب و ارتوای ایشان
ان صخره عظیمه را معاودت و مراجعت نموده بر موضع خود مستقر
و مستحکم کردانیدند و راهبی ناظر این امر عظیم و مشاهد این حال

جسیم نموده از فوق دیر بعد از استیفاء علم ما جری بیان درآمده
یا قوم انزلونی بعد از احتیال در نزول او واقف و مقیم کردید
بین یدی امیر المؤمنین علیه السلم فقال یا هذا انت نبی مرسل قال
لا قال فملک مقرب قال لا قال فمن انت قال انا وصی محمد رسول
الله خاتم النبیین راهب در همان ساعت اسلام عرضه کرده منطلق
بکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و
اشهد انک وصی رسول الله و احق الناس بالامر من بعده فاخذ
علیه السلم علیه شرائط الاسلام حضرت از راهب بمعرض سؤال
آمده که باعث و انتقال و رجعت تو باسلام چه چیز بود بعد از
طول اقامت تو بدین خود راهب منطلق کردیده که یا امیر المؤمنین
این دیر بنا و اساس کشته بر طلب قالع این صخره و اخراج نماینده
ماء از تحت او و در کتب و آثار علماء ما وجدان و یافت نموده ام که
بصقع این عینی متصل یافته و بر فوق ان صخرهٔ عظیمه و عارف و عالم
بمکان او نکشته مکر نبی یا وصی نبی و لا بد و محتم کردیده که تو ولی الهی
و داعی بحق بمکان این صخره را امتیاز و انحاز نموده قادر بر قلع و قمع
او بوده بالقصد فلما سمع امیر المؤمنین علیه السلم ذلک بکی حتی اخضل
بالدموع لحیته الشریفة و قال الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا
الحمد لله الذی کنت فی کتبه مذکورا و القوم لما سمعوا الراهب یقول
ذلک اکثروا من الحمد لله و الشکر له اذ الهمهم معرفة حق امیر المؤمنین

عَلَيْهِ السَّلٰمُ ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلٰمُ بِغَزْوِهِ وَ الرَّاهِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّٰى
قَاتَلَ مَعَهُ الْقَاسِطِيْنَ وَ اسْتُشْهِدَ فِيْمَنِ اسْتُشْهِدَ فَتَوَلّٰى عَلَيْهِ السَّلٰمُ
الصَّلٰوةَ عَلَيْهِ وَ دَفْنَهُ وَ اَكْثَرَ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ لَهُ وَ كَانَ اِذَا ذَكَرَهُ
يَقُوْلُ ذَاكَ مَوْلَايَ محوای این کلام انکه امیر المؤمنین علیه السلم
بعد از استماع این مقالات از ان راهب رقت قلبی او را حاصل
کردیده باکی کردید تا انکه متکلل و محتفل کردید بدموع و ریش
اشک بر ته که از لحیه مبارک انحضرت متقاطر کردیده و ستم حمد
و ثنا ایزدی کشته که نزد جناب او منسی نبوده و در کتب او مسطور
امده و قومی که دران محفل منیف بودند حین استماع این مقال از
راهب دفود و اکثار حمد نسبت بجناب اقدس متعالی صادر کردید
بجهت توفیق اشعار معرفت حق امیر المؤمنین بعد از ان انحضرت
با قوم متوجه بسمت غزاه و جهاد کردید. راهب نیز در خدمت صفین
انحضرت مشی نمود با مرجهاد مشغول شده و لفظ قاسطین عبارت
کشته از محاربات با خوارج و بدرجه شهادت فایز کردیده انحضرت
متولی صلوة و دفن او شد و بجهت راهب وفور و اکثار استغفار صادر
کردید و هرکاه بخاطر و بال مبارک انحضرت ان راهب خطور مینمود
تلفظ میفرمود ذَاكَ مَوْلَايَ یعنی ان راهب منوسم بسمت مولاییت
و عبودیت بوده محب و ناصر من بود و نیز احمد بن حنبل در مسنده
از ابن عباس و نیز ثعلبی و غیره در صحیحین بنقل اورده که بعد از
نزول

نزول این ایه کریمه ذوی القربی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
از انحضرت تحقیق و استفسار ذوی القربی نمودند که مودت ایشان لازم
حتمی و وجوب بتمام از جناب اقدس ربوبیت امده بعرض جواب
کشته بیان فرموده که مقصود از ذوی القربی علی و فاطمه و اولاد
امجاد ایشان امده و صاحب کشاف با شدت تعصب و اکثار
و غلو و حنفی که در نهایت توغل است بیان نموده بر انکه بعد از نطق
حضرت سید الکونین بجهت امت تلفظ فرموده که جماعتی امر الهی انقیادم
بجبت والفت ایشان مصمم کشته علی را شیمه خود ساخته محبت
و الفت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم را لازم حتمی و ضروریات
بتحتم دانسته دیکر بتقریر اورده که اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ
مَاتَ مَغْفُوْرًا وَ مَنْ مَاتَ عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا اَلَا وَ مَنْ
مَاتَ عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْاِيْمَانِ اَلَا وَ مَنْ مَاتَ
عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيْرٌ اَلَا
وَ مَنْ مَاتَ عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ اِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوْسُ اِلٰى
بَيْتِ زَوْجِهَا اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلٰى حُبِّ اٰلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ
وَ الْجَمَاعَةِ اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلٰى بُغْضِ اٰلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا اَلَا وَ مَنْ
مَاتَ عَلٰى بُغْضِ اٰلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَكْتُوْبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ هٰذَا
اٰيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ این عبارت و حدیث در منا طبق اهل خلاف
منکرد الورود امده. و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان از انحضرت نامی ابو

اطهار
علیهم السلم در تفسیر آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ
نوشته نقل مضبوط کرده اند، مقصود آنکه بحسب عقیدهٔ صالحه
واعتقاد مرضیه بر ولایت اهل بیت رسالت و منبع ینابیع کرامت
و عصمت داشته و مرتکب معاصی گردیده بعدم توبه و رجعت و انابت از
منها نافذه بابده داشته هالکه انتقال در برزخ نموده او را تا ساهره محشر
باعمال سیئه غیر مرضیه گرفتار عقوبات نمایند چون قدم بعرصه وفضاء
قیامت گذارده قطان گشته رفع عقوبات و عذابات از و گردیده بر و
معصیتی نبوده باشد که مخاطب و ممتحنه گشته و شکی و ریبی بحقق
پذیر نیامده، بر آنکه این اشارت فرقانی و بشارت آسمانی و ارتفاع علما
سبحانی اوج سایر مقامات و صعود همه معلومات استبشارات
طبقه شیعه حقه اثنی عشریه گشته و از آیه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ مرام و مقصد من حیث الظاهر آنست که بعد از آنکه طور
خلقت عیسی علیه السلم معلوم گشته بساهره وضوح خرامید که چون
تحدی از آیات سبحانی محتوی و منطوی بر ایجاد و ابعاث مسیح
بود بعد از استماع ربیعا نصاری که مسمی بعاقب و سید گشته بودند
مضمون آیات را استماع نمودند و از مسیح با ایشان القا گردیده بود که
الْأَبُ قُوَّةٌ سَرْمَدِيَّةٌ و بر معنی حل نموده بودند که سزاوار بارگاه
کبري

٢٦٥
کبریائیت بحت ذات غافل و ساهل از آنکه اطلاق اب بر واجب خالی از
آن اعتبار تطرق یافته که مبدا البادی و انتهی است لِأَنَّهُ الآیات
و حقیقی است حقیقة الحقایق مبداء تاثیر و ایجاد و مظهر و مطلع همه
مکونات بنابرین منطق گردیده و فتح الابواب اعتراضی را مسدود و
مکشوف کرده اند، متصدی عتاب بجناب حضرت ختمی پناه شده که
ای محمد چرا بعرض دشنام و شتم عیسی گردیده ای و اسم و اطلاق عبودیت
و بندگی بر صاحب ما اجرا ساختی آنحضرت متصدی جواب او گشته
که معاذ الله عبودیت عیسی حق تعالی را ننگ بر مسیح بوده باشد بلکه او بنده
و کلمه گشته از کلمات الهی که سلقاه بمریم گردیده چنانچه از انجیل یوحنا
منکشف و واضح شده چون عبارت فصاحت و ترجمان و لحی کلام سید
ابرار صلی الله علیه و آله و سلم را استماع نمودند عرق سلسله جنبان غضب و
عناد در حرکت آمده متلقی گردیدند که هیچ مکون الذاتی بی پدر قابلیت
وجودیت داشته در یکمن عیسیات بتعطان سامر و وجود بکفا علیت
واضح گردیده بتصور میتوان آورد که حق تعالی بجهت ابطال و اضاعات
ایشان نزول این کریمه فرقانیه نمود إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ
خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مفاد این کلام منزل آنست
که شان عیسی بقدرت کامله و قوت بالغه واجب در ایجاد و الحاق
بی پدر مثل صفت و شان آدم است که او نیز بدون ابوین بخصای
خلعت فایز گشته که مشبه به در درجه شبه اقوی از مشبه گردیده لا سیما
اولی

وطریق اولی عبودیت مسیح برشته وضوح پیوسته شده و بعد از ان
بیان فرمود آیه من حاجّک را که اگر نصاری بعد ازین حجت دیگر آیند
و قائل نگردند انچه که در خلقت عیسی مقصدی تقریر کنیم بعرض
خطاب در امده با ایشان متنطق گردید که ما متوجه گشته تا طلب
فرزندان ما و شما [illegible] خود نماییم و شما نیز طلب نمایید و ما طلب زنان خود
نماییم و شما طلب زوجات خود نمایید و طلب انفس خود نماییم و شما انفس
خود نمایید و بعد ملاعنه بیرون آمده و راجع سازیم لعن الهی را بدکاذبان
و دروغ گویان بعد از نزول کریمه حضرت ایشان را بقصه مباهله خبر داد
و مطلع گردانید و بعد ذکر این امر را انداختند و بعد از انقضا ان یوم
حضرت سید کونین صلی الله علیه و آله بمقتضا امر سبحانی و مشیت ربانی
بعرض مطالبه فرزندان و زنان و انچه بمثابه نفس انحضرت که اشاره باین
امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد که حسنین علیهما السلام و حضرت فاطمه خیر النساء
صلوات الله علیها بوده باشد حاضر نموده اشاره فرمود که سرادق در
وحدت دکسای [illegible] مخرج نموده و همگی در تحت عبای پیغمبری
جای گرفته و با امر مباهله متوجه گشتند که معبر بمحاربه منسوب شده
اصغر ترین اولاد حضرت امام حسین علیه السلام بود با روح روان
توامان و با حیات صوری همعنان گشته در قلب قطان مسکن گرفته
یعنی در اغوش استوار آمده و سینه را بقدوم اقدس حضرت شهاد
امام السید العلی ابی محمد الحسن بیاراسته و علی مرتضی را با نفاق

سیدة

سیدة النساء فاطمه زهراء در پیش [illegible] و عقب ابد بجابت آن
مرتبه قوی گردانیده شده با این حشمت و جلالت و شوکت و عظمت
و اقبال با امید ابتهال بدرگاه ذو الجلال لا یزال متوجه شده که منحصر
در پنج نفر بودند و صاحب کتاب [illegible] خاسه آورده که فَأَتَوا رَسُولَ
اللَّهِ وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَيْنَ آخِذاً بِيَدِ الْحَسَنِ وَ فَاطِمَةُ تَمْشِي
خَلْفَهُ وَ عَلِيٌّ خَلْفَهَا وَ هُوَ يَقُولُ إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا فَقَالَ أُسْقُفُ
نَجْرَانَ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى إِنِّي لَأَرَى وُجُوهاً لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ
جَبَلاً مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا استفاد این کلام انکه
سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم در حین مباهله حضرت سید
الشهدا علیه السلام را در حجر خود بر آورده دست حضرت ثانی الاوصیاء
علیه السلام را در دست مبارک داشت و حضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء
علیها السلام عقب سر مبارک آن برگزیده روان شده و حضرت فاتح
الاوصیاء علیه السلام پس از حضرت خیر النساء بر ترتیب مذکوره خارج
گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که چون من بعرض دعا برایم شما بعرض
امین در آیید چون رئیس [illegible] نصاری اسقف بجران بعد از ملاحظه
بر آمده خوفی عظیم برو مستولی گردیده بطایفه خود متلق گشته که
وجوه چند مشاهده مینمایم که اگر بعرض سوال از جناب اقدس الهی
درآیند و بعد از تمنی خارج کردند جبلی را از مقام خود بردارند صلح
انکه ترک مباهله نموده که سعی در هلاکت ننمایید اخر بیانه حضرت

وایشان بمصالحه تحقق پذیرفت بنابرین بر صاحب عقل صراح سنتور
نماند که مقصود اصلی از مباهله وضوح قبول دعا و قهر و غلبگی برخصمان
دین مبین امده وابنا بر طریقت ملت سید المرسلین و وضوح سزاوار
شده قدوسیت وسعدان جناب ربوبیت بود که این امر معظم بتحدی
امده که بمدارج کمالات اراسته وپیراسته باشد و اختصاص استنای
و فوق التمامی میانه ایشان و پیغمبر تحصل پذیرکشته باشد که اکمل ولات
نفسیه وافضل هو باتج قدسیه بوده وکسی را یارای تدارک مطلقا
در ین مقام نبوده باشد پس برضایر ارباب حق بین واضح کشته که نظر
بصیرت خود را بتوتیا بصارت اراسته باشد که طبقه اصحاب
مباهله احسن واکمل واورع مقربان بارگاه صمدیت و اکمل واحسن
چاشنی کیران خان قدوسیت امده که سیاحان ساهره لاهوت
وسیاحان قطان فضای ناسوت باختصاص مرحمت ساحت جنا
مستطاب سرافراز و مفتخر شده از ساعدای منازلت و مخاذیت بهم رسانیده
که احدی از اشخاص نوع بشری با ایشان رسش ومقتدا گشته پس
اختصاص ایشان بمثابه خلافت وتقدیم ایشان بر سایر امت جیزی
تحصل یافته که صاحبان عقل و ذکا و تدبر و تحمل را در ین مسموع نداشته
بنابرین صاحب کشاف که بر کمال نصاب غلبگی وحمایت وسرکشی
وجرات اراسته ومشیمه حنیفه را اختیار نموده وبازا معتقدای خود را
بعد از ترقیم این بحث وتحقیق این مقصد بکلک ترقیم و نوک تحریر درآورده

دو

۲۵۸

وفیه دلیل لا شئ اقوی منه علی افضلیة اصحاب الکساء ودیگر انکه
چون انحضرت مامور کشته از جانب وشاهراه مقدس ربوبی بناء ومنها
کردانید اولاد و نساء و نفس خود را بجهت مباهله پس مقصود از نفس
سوای نفس مقدس مکرم معظم رسالت پناهی تطرق یافته زیراکه
طالب غیر مطلوب وعاشق غیر معشوق امده ونیز داعی غیر مدعو
تقرر پذیرکشته ونیز عطف شئ بنفس بحرف عاطف مسلوب المعقولیت
شده خصوص که میانه طایفه چنین تحقق یابد پس کسی باشد که مستلزم ان
در صفات وحالات سوای انجناب قدسیه سمات مقدسه بوده
که عارف وعالم بحقایق اسما ربوبیه وصفات صمدیه قیومیه باشد
وبجامه صفات وکمالات درجه پیغمبری ورسالت متصف ومرتسم
با و واضح ولایح کشته وکسی در میانه ان چهار نفس موصوف باین بوده
سوای یعسوب الاوصیا علی مرتضی صلوات الله علیه نبوده که خیر
النساء فاطمة الزهراء علیها السلام در بعث ولای زوجیت وحسنین علیهما السلم
که بالجمله مستوجبیت عارف ومطلع بودن بخفایای مرموزه ومستورة
مکنونه باشد چنانچه که حضرت مرکز درجه نبوت ومنبع مرتبه رسالت
صلی الله علیه واله وسلم فرموده انا وعلی من نور واحد من اصل
واحد من طین واحد من شجرة واحدة ونیز بیان کوهر فام معجز
نظام خود فرمود یا علی نفسک نفسی ولحمک لحمی وایضا فرموده انا
مدینة العلم وعلی بابها ومعجز خود دوانچه که احمد بن حنبل در مسند

نقل نموده از سعید بن المسیب انه قال لم یکن احد من اصحاب
النبی یقول سلونی الا علی بن ابی طالب علیه السلام و عن ابن شبرمه
ما احد قال علی المنبر سلونی غیر علی علیه السلام قال الله تعالی و کل
شیء احصیناه فی امام مبین فهو المعبر عنه بالامام المبین مشعر
و مبنی و مفصح آمده بر استقلال و کمال رفعت و ارتفاعیت
حضرت مطلع الاوصیا علیه السلام در معرفت علوم الهیه و معارف
حقیقیه و کنوز و اسرار لاهوتیه که احدی از صحابه را یارای
و قدرت تفوه بلفظ سلونی نبوده و میسر نگردیده یعنی بعرض
سوال در آئید از من انچه اراده شما تعلق گیرد و مشیت شما بان مصروف
گردد که ترک ذکر متعلق مسئلت افاده عمومیت و مقتضی غایت
گشته یعنی سلونی عن کل ما تریدون و تروموه و از شعبی
مروی شده که ما احد اعلم بکتاب الله بعد النبی من علی بن
ابی طالب علیه السلام و در روایات اهل ضلال و طغیان و روات ما
مسطور گردیده مرفوعا الی مولانا ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام
قال لما نزلت هذه الآیه و کل شیء احصیناه فی امام مبین قام رجلان
من مجلسهما فقالا یا رسول الله هو التوریه قال لا قالا هو الانجیل
قال لا قالا فهو القرآن قال لا فاقبل علی بن ابی طالب علیه السلام
فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم هذا هو الامام الذی احصی
الله تعالی فیه کل شیء که مضمون بلاغت مشحون این کلام فصاحت

نظام

نظام خاص ائمه اطهار علیهم السلام است بر آنکه حضرت در درج نبوت
و معدن درج رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آیه کل شیء احصیناه
فی امام مبین را در شان حضرت مبداء ولا و مبداء علی مرتضی علیه السلام
تلاوت آورده راجح و فاضل گردانید مرتبه او را از توریه و انجیل
و فرقان این مشعر گشته بر کمال ارتقاء مدارج ظلال ابهت و اعتلا
مراتب جلال عظمت قدر آنحضرت صلوات الله علیه و علی اولاده
الامجاد الکرام او بدانکه حنفی حسنین علیهما السلام را از اولاد امجاد
سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم ندانسته و نفی فرزندی ایشان
نموده و شافعی بخلاف او مثبتی نموده و متمسک بایه با هذه
منطوقه هذا ابنی امام بن امام و نیز در منطوقه دیگر خطاب
بحسنین سمت ورود یافته ابنای فانا او تعدا و ابو حنیفه سالم
از آیه و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان تا
و زکریا و یحیی و عیسی که واجب علی الاطلاق عیسی را از ذریه
نوح شمرده و معدود آورده و اسر و لعلیت تحصل یافته الا از سبب مادر
چنانچه منقولست از شعبی که کنت عند الحجاج فاتی بیحیی بن یعمر
فقیه خراسان من بلخ مکبلا فی الحدید فقال الحجاج انت زعمت
ان الحسن و الحسین من ذریه الرسول فقال بلی قال الحجاج
لتاتینی بینه واضحه من کتاب الله و الا قطعتک عضوا عضوا
فقال آتیک بینه واضحه من کتاب الله قال و نوحا هدینا الا به

للحق عيشي بذرية نوح فاطرق مليا ثم رفع راسه فقال انك
تكاتبني لم اقرأ هذه الاية من كتاب الله وبن بحث بحيي از قاصرين
لدد ولدكرده بيني در زمان والد ماجدم رضوان الله تعالی علیه
بعرض اعتراض برامده بودند و مشرب حنفی را اختیار نموده بودند
والدم رساله در رد کلام ایشان بسلوك ترقیم بر اورده مسمی بیان
للحق کردانیده تعلق یابد که بر نهج اوفی اطلاع حاصل اید رجوع گردانیده
بان نمایند فقیه مغازلی شافعی بصدد روایت در امده از
ابن عباس از حضرت سید کونین و منبع سعادتین صلی الله
علیه واله وسلم در تفسیر کریمه شریفه فتلقی ادم من ربه کلمات
فتاب علیه که مقصود از ین کلمات باهرات انکشاف ذات
انحضرت و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام کشته و حضرت
ادم علیه السلام بایشان توسل جسته بجهت اجابت و قبول
توبه او از بارگاه مجد عظم شانه و از ین مرتبه و علو رتبه سلوب
النسبه اند با حدی از صحابه بنابرین باید که فهمید اولویت بخلافت
و امامت بوده باشد که سوای انحضرت سپهر بروج کرامت و مرکز
دایره رسالت در باب توسل بجناب ایزدی بوده سدره ۸
ازهاجیه برای ارباب دانش و بیان و صاحبان فتح الباب بینش
و تبیان و عماقان بطون معانی و غواصان بحور معانی و متدبران
مراتب الهیه و متفکران مدارج نبویه و متتبعان دین قویم امامیه

سدرة حقانیة برای عالم ارای عقول مقدسه و نفوس مکرمه و ناسعان و منقادان
اثار و اخبار نبویه مصطفویه و پیروان ملة یقین و جاده بیابان صراط مستبین
معلوم بوده مخفی و مکتوم نماند که بحجج بالغه و براهین ساطعه و دلایل قرانی و ایات
بینات سبع المثانی و احادیث وارده از واضح شرع ربانی و اهل بیت عصمت
و واقفان اسرار الهی مثبت و واضح کردیده افضلیت حضرت فاتح الاوصیاء علی
مرتضی و مفضولیت و مرجوحیت سایر صحابه و تابعین اما مناسب امد که تاکیدا
و اطمینانا للقلوب مشاجره و مناظره که از مامون لعین با جماعتی از اهل حدیث
و فرق از اهل کلام در باب خیر البشریت و افضلیت انحضرت بمنصه وقوع انجامیده
بجلک بیان و ترقیم و تحریر بر اورده تا با کلیه ازاله و ازاحه و رفع شبهات حاصل
کردیده در قلوب اطمینان و استکانت حاصل ایید مروی امده باسناد معنعن
از اسحق حماد بن زید که جمع و احازه نمودیم ما ان یحیی بن اکثم القاضی و فرمود که امر نمود
مرا مامون باحضار جماعتی از اصحاب حدیث و ارباب کلام و نظر بعد از احضار
جمع متعین از ناس قریب بچهل نفر مامون با دخال ایشان کردیده بعد از تحقق
و تسلیم و تحدیث و سوال نمودن ایشان ساعتی مامون خوض و شروع در مکالمه
نموده مستقر بر مدار او در که یا ایها القوم انما استحضرتکم لاحتج بکم عند الله عز
وجل فاتقوا الله وانظروا لانفسکم ولامامکم ولا یمنعکم جلالتی ومکانی یمنعکم ز
من قول الحق حیث کان ورد الباطل علی من اتی به باید که اشفاقا بر نفس خود
انکار نموده مستقر گردید بحق بوجه عز و جل و مکالمه و مناظره بحضی ایشان را تعاطی
قیومی و رضای واجب حقیقی بمنصه ظهور و وضوح و تعقل پذیرفته تا خویش را که

خویش قول که گفته از باطل شمار و ممتاز کرده فمن کان حاقنا او له حاجة فلیقم
الی قضاء حاجته ملعون متوجه سخن کردیده بیان نمودند که سرعم من علی علیه السلام خیر
البشر است بعد نبی الله صلی الله علیه وآله فان کنت مصیبا فصدقونی و
ان کنت مخطیا فردوا علی اگر مشیت شما تعلق گیرد بسوال من سالکم و اگر
شما خواهید بمعرض سوال در آمده بیان نمایید پس ایشان بمعرض کلام در آمده تقریر
نمودند که بزعم ما خیر الناس بعد نبی الله ابو بکر است بدلالت روایت مجمع علیها
که مروی گردیده از رسول الثقلین که اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر پس از آن حضرت
الرحمه باقتدا با ایشان معلوم میگردد که ایشان خیر الناس اند بعد از اتمام کلام ایشان
مامون فرمودند که روایات وارده از خیر الانام ببسیار است باید که ملاحظه نمود
اینکه همه این روایات حقست یا آنکه کل انها باطل یا بعضی حق و بعضی باطل
بتقدیر کینونت حقیت همه روایات لازم می‌آید بطلان روایات از جهت تناقض
و تضاد بعضی از آن روایات بعضی را و بتقدیر بطلان همه روایات لازم می‌آید بطلان
دین بوده و عدم شریعت پس باقی ماند شق ثالث که بعضی از آن روایات حق باشد و بعضی
باطل پس باید که دلیلی از خارج این روایات قایم و محکم کرده بر حقیت مضامین
ایشان تا معتقد کردیده خلاف شق و مسلوب الیه و دلیل صحت مذکور فی
نفسه باطل و فاسد آمده چه در این کلام امر نموده باتباع و اقتدا هذین اللذین
که ابی بکر و عمر بوده باشند و امر باتباع و اقتدا دو شخص که دالست بر خیر انا سیت
ایشان از احکم الحکما و او لی الخلق بالصدق محال آمده زیرا که این دو شخص اتفاق
و تساوی و موازی همدیگر نمی‌ن کل الجهات یا آنکه مختلف در صفات و اناء شوق

اتفاق

اتفاق و تساوی و تساوی ایشان از همه جهات مستلزم ایشانست واحد با
والصورة و الجسم و این واضح البطلان آمده و بتقدیر شوق دوم و اختلاف
ایشان چگونه محق و مسوغ آمده اقتدا بهر یک ایشان چه این مستلزم
تکلیف ما لا یطاق خواهد بود چه هرگاه اقتدا باحدی از ایشان بان جهتی که مخالف
آن دیگر است نموده اید اقتدا با دیگری محقق نخواهد بود بلکه مخالف
نسبت باو متحصل خواهد بود بدلیل بر عدم توافق و تساوی و اختلاف
ایشان آنکه ابو بکر سبی اهل رده نموده و عمر رد ایشان نموده احرار او
همچنین عمر را رایش متعلق گردیده بود بعزل خالد بسبب قتل مالک بن نویره
و ابی و معرض بود ابو بکر از این و همچنین عمر تحریم متعتین نموده از ابی بکر خلاف
این بمنصه ظهور و وقوع آمده بود و همچنین وضع عمر دیوان جهت عطیه و
عطایا و عدم صدور این از ابی بکر و استخلاف ابو بکر و عدم این از عمر و سایر
و صاحب عیون اخبار الرضا وجهی بعد بود الثاب حدیث بر وفق مطلوب ایشان
بمنصه تقریر در آورده از ظاهر لفظ حضرت سید الثقلین که اتحد بروایت
ایشان مضبوط و صحیح آمده بر فع اقتدوا باللذین بعدی ابو بکر و عمر بر فع
و بعضی روایات ابا بکر و عمر نموده اند بنصب بتقدیر صحت روایات معنی کلام رفع
چنین خواهد بود که اقتدا نماید ایها الناس و ابو بکر و عمر باللذین بعدی
کتاب الله و العترة و بتقدیر نصب چنین خواهد بود که اقتدا نماید باللذین من بعدی
کتاب الله و العترة یا ابا بکر و عمر که اگر مراد مقتدا بیت ایشان بود که تفسیر باللذین
بعدی بوده باشند بایست که نصب ابی بکر که بنا بوده باشد مضبوط و روحال

انکه بواو در بعضی روایات و بالف در بعضی روایات آمده و این دال است
بر نقیض مطلوب ایشان بعد از تقریر مامون و اسکات خصم و سائل دیگری
از اصحاب حدیث از جانب ایشان منطوق کردید که حضرت سید الثقلین فرمودند
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا مامون بتقریر رد او کرد که
این قول مستحیل آمده چه روایات از طریق شما فاشی و متکرر واقع شده است که
حضرت رسول عقد اخوت و مواخاة منعقد میکرد میان صحابه که با
هم صیغه اخوت جاری کرده اند و علی علیه السلام را امر بمواخاة با احدی ننمود بلکه آن
حضرت رسول از سؤال او وجه نمود حضرت فرمودند ما اخرتک الا لنفسی یعنی
موخر نمودم ترا مگر برای آنکه با هم صیغه اخوت و مواخاة حاصل کردانیم و این
حدیث با حدیث شما معارض و مناقض آمده نقیض و سلب خلّت او مینماید بر
مطلوب شما دیکری بعرض منطوق گشته آمده تقریر کردید که علی علیه السلام قال علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر مامون بجواب منطوق کردید بر ایشان — در آمده منطوق کرده
که این قول محال و فاسد آمده چه حضرت رسول اگر معتقد افضلیت خیریت
ایشان میبود متولی نمیکردانید بر ایشان ثانیا عمرو بن العاص و مرة اسامة
بن زید را و تحقیق مکذب باین روایت آمده قول علی علیه السلام قبض النبی صلی الله
علیه و آله و انا اولی بمجلسه منی بقمیصی و لکنی اشفقت ان یرجع الناس
کفارا و قوله علیه السلام انی یکونان خیرا منی و قد عبدت الله عز و جل قبلهما
و عبدته بعدهما که حضرت خود درین دو حدیث صریحا و کنایة و صریحا هم
تفضیل و خیریت خود و نفی خیریت ایشان را منصوص و جلوه کر نموده و

دیکری

دیکری بعرض مکالمه در آمده گفتند که ابا بکر اعلاقی با بخود نمود بلفظ منطوق
اقیلونی اقیلونی مستقیل گردید که حضرت فاتح الاوصیاء فرمودند که قدمک رسول
الله صلی الله علیه و آله فمن ذا یوخرک مامون در معرض جواب در آمده فرمودند — و نیز در معرض اعتراض در آمده منطوق
بان الله عز و جل باهی بعباده عامة و بعمر خاصة مامون در جواب تقریر برد آورد
که این فعل مستحیل الصدور است از آن معدن رسالت آمده که حق سبحانه و تعالی جلّت
از آنکه مباهات او خاصة بعمر واقع کرده عامة اشتمال و احتوی بر حضرت
رسول تحصل پذیرفته باشد و این روایت مسلوب الاصحیة آمده و انروایتی که ان
النبی صلی الله علیه و آله قال دخلت الجنة فسمعت خفق نعلین فاذا بلال مولی
ابی بکر قد سبقنی الی الجنة کما این روایت متضمن آمده که با سبقیت بلال در دخول
جنت از حضرت رسول و فرقه شیعه قایلند که علی علیه السلام خیر و افضل است از ابی
بکر و عمر و بمضمون این روایت شما قایلید با فضلیت بلال از حضرت رسول
و این هذا من ذاک و ایضا روایتی که ان الشیطان یفر من حس عمر و القی
علی لسان نبی الله صلی الله علیه و آله انهن الغرانیق العلی که اعجب العجایب است — الغرانیق العلی
که شیطان فرار نماید از حس عمر و القا نماید بلسان نبی صلی الله علیه و آله کفر را و آن که
لو قال النبی صلی الله علیه و آله لو نزل العذاب ما نجا الا عمر بن الخطاب مامون
بعرض مکالمه در آمده تقریر نمود که این مخالف نص کتاب و قرآن است که در قرآن
مجید واقع گردیده و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم مستبعد بصدق انکلام
لازم می آید ما ثلث عمر با حضرت رسول قال الخر شهادت حضرت رسول محصل
کردید برای عمر بدخول جنت فی عشرة من الصحابة مامون در جواب گفته که

صدق قاینقول منافی ومضاد آمده با قول عمر حذیفه را نشدتك بالله
أمِنَ المنافقین أنا کتصدیق و تزکیه حذیفه را در این صورت مدخلی نیست
در عدم نفاق عمر وقول لآخر فقد قال النبی صلی الله علیه واله وضعت
فی کفة المیزان ووضعت امتی فی اخری فرجحت بهم ثم وضع مکانی ابو بکر
فرجح بهم ثم رفع المیزان مامون بجواب منطوق کردیده تقریر نمود که اینحال
وفاسد آمده جه مراجحه ومفاضله وتفاضل با عجب اعمالست و با عجب اجسام
و عدم مرامیت ومطلوبیت اجسام ظاهر ولایح وغیر مخفی بر ذی عقل بطرق
بدیهی کردیده وبتقدیر اراده اعمال اعمال بن مسلوب الصورة آمده جه موازنه اعمال
غیر صادره قبل از صدور معقول نکشته وحال آنکه قبل از رحلت حضرت
رسول ونه بعد مضی واکثر عملا وجهادا وصلوة وصوما وصدقة از حضرت
فاتح الاوصیاء متحصل کردیده وابن باهر ولایح آمده از انجه از فضایل و فواضل صل
آنحضرت ائمه روات اهل سنت وجماعت روایت نموده بکلك تقریر در آورده اند
که مقایسه وموازنه اعمال آنحضرت با اعمال صحابه از بابت موازنه ومقایسه غیر
متناهی است بمتناهی بعد از آن سوال ایشان وذکر حجج واجوبه مامون وطراق وعشری
بیتی امکعن قوم جمیعا مامون معرض مکالمه در آمده تقریر نمود ما لکم
سکتم قالوا قد استقصینا مامون فرمود که خبر دهید کدام اعمال موصوف
وموسوم بافضلیت بوده یوم بعث الله نبیه ایشان در جواب منطوق کردند
که سبق وتقدم باسلام لان الله تبارك وتعالی یقول السابقون السابقون
اولئك المقربون مامون فرمود که آیا اسلام احری اسبق واقدم از اسلام

حضرت

حضرت علی علیه السلام مستقر ظهور وجلوه کر کردیده ایشان در جواب منطوق
کردیدند که اسلام آنحضرت اسبق واقدم آمده حیثما در حین عدم اجرای
احکام بر وکه عبارتست از سن صبا بوده باشد وابو بکر بشرف اسلام مشرف شد
کهلا و در زمان شیخوخت وبین هاتین الحالتین فرق مامون منطوق کردید که
آیا اسلام علی علیه السلام بالهام الهی رخ نموده متحصل آمده یا بدعای حضرت رسول
اکر قایل معترف کردید که بالهام تحقق یافته تفضیل آنحضرت بر حضرت رسول
لازم میاید که حضرت رسول با جبرائیل و وحی بدون الهام بشرف اسلام مشرف کردیده
واکر معترف کردید بدعای حضرت رسول صلی الله علیه واله تحقق یافته آیا دعای او
از جانب نفس خود بوده یا با مر حق بود اکر از جانب نفس خود مسلوب آمده که وما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وبتقدیر امر وفرمان حضرت حق قوم
مطلوب ومرام ما بمنصه تحقق طلوع کرامده که آنحضرت مخصوص ومنعام آمده بدعای
حضرت رسول من جانب الله بر خبیان الناس وایثار واختیار تشفه بر عطا
بتائید الله ایاه مامون کمالات تقریر در آورده کدام عمل بعد از سبق باسلام
افضل وارجح آمده ایشان منطوق کردیدند که جهاد فی سبیل الله مامون فرمود
که از هیچ یك از عشره صحابه کبار متحصل کردیده جهادیکه آنحضرت علی علیه السلام
صادر کردید که در یوم بدر وغیره از محاربات ومجادلات ومقاتلات جهاد و
قتالا واکثر آمدی از جهاد وقتال سایر صحابه قایلی از ایشان منطوق کردیدند که
ابو بکر با حضرت رسول در عریش مشغول بتدبیر ومصالح جهاد بوده
مامون متوجه جهاد او کردیده بتقریر در آورده که ما نقولنا عجوبه وفضحکه

وعدم تکلیف ص

تقریر نموده ص

آمده که آیا تدبیر این امور برای ابی بکر منوط و مربوط بوده حضرت رسول را
دخلی بوده یا آنکه او با حضرت مشارکت در تدبیر مینموده یا آنکه احتیاج و
افتقار حضرت را بمشورت ابی بکر بوده ای الثلث احب الیک اتقول
قایل منطوق گردید که اعاده و استعاده میجوییم که نعم من تعلق کرده که ابو بکر یعنی
از عنوانات ثلث تحصیل در تدبیر مصالح بوده مامون گفت چیست فضیلت ابو بکر
ابو بکر در ... اگر فضیلت او تخلف و تقاعد از حرب و جهاد است پس واجب
شد تفضیل آمده هر متخلفی از حرب و باید افضل باشد از مجاهدین فی سبیل الله و حال آنکه
مخالف و مضاد این آمده قول الله عز و جل لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی
وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما اسحق بن حماد بن زید الراوی
استماع مناجات و مکالمات میکوید مامون امر نموده مرا بقرائت سوره هل اتی علی
الانسان حین من الدهر بعد خوض در قراءت نمودم تا بلوغ و وصول متصل
گردید بایه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا الی قوله
وکان سعیکم مشکورا مامون فرمود که در شان که نازل گردید این آیات باهره
الا الاسکات ... علی علیه السلام و همچنین سایر صفاتی که در این سوره مقرر
گردیده که ... الالباب اوصاف و اطوار ...
تعالی ... من فضة ... کنایه از غایت لطافت و صفای ایشان
است که ... بواطن ایشان و مشاهده ...

ایشان

ایشان کانما یشاهدها بعینها فاین مثل قول ... آمده که یا اسحق تو میدانی
بالقواریر یعنی بها النساء کانها القواریر رقیقة بعد از آن گفت یا اسحق آیا
تو از آن عشرة من الصحابه که شهادت بدخول ایشان بجنت صادر گردیده بسلوک
آمده در زمره ایشان داخل نیستی گفتم بلی داخل ایشانم مامون منطوق گردید
که اگر شخصی گوید ما ادری اصحیح هذا الحدیث ام لا آیا نزد تو آن شخص کافر
خواهد گردید بمجرد این قول گفتم لا فرمود که اگر شخصی گوید ما ادری هذه السورة
قرآن ام لا آیا نزد تو کافر خواهد شد گفتم بلی گفت پس چگونه اعتماد و استناد
بحدیث غیر متیقن الصحة مسوغ و مجوز آمده و ترک قرآن یقین الصحة والتصحیح
خبر ده یا اسحق که حدیث طایر مشوی صحیح مرکونا الیه آمده نزد تو یا کذب
و باطل اسحق گفت بلی صدق و حق آمده مامون منطوق گردید که بان والله
عنادک یعنی ظاهر شد عناد تو قسم بذات حق قیومی که بتقدیر صحت این حدیث
نزد هر شخصی که مکابر و مشاجر محض و عناد و لدد داخواهد بود که
دعای حضرت رسول بادراک و نیل احب خلق و وصول حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین صریح و ناطقست بافضلیت و ارجحیت او و مفضولیت و
مرجوحیت من سوای او اسحق ساعتی اطراق راسی نمود منطوق گردید که ان الله
عز و جل یقول فی ابی بکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا
تحزن ان الله معنا که حضرت باری تعالی نسبت صاحبیت و مصاحبت
بابی بکر داده این مشعر است بجلالت قدر و منزلت او مامون در جواب
منطوق گردید نعم ما اقل علمک باللغة والکتاب یعنی چه قلیل و ناقص آمده

علم و معرفت تو بلغت و کتاب که بدان اطلاق صاحب نموده شود بکافر نسبت
بمؤمن و بفرس و بحمار ایا مسموع تو نکردیده قول عز و جل قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک
رجلا که اطلاق صاحب بکافر واقع کردیده وقال الهذلی ولقد غدوت
وصاحبی وحشیة تحت الرداء بصیرة بالمشرق وقال الازدی
ولقد غدرت الوحش فیه وصاحبی محض القوائم من هجان هیکل
که ایشان اطلاق صاحب بفرس نموده اند و اما قول عز و جل ان الله معنا معیت
و احاطه علمی حضرت ربوبی با بر و فاجر و مسلم و کافر متحقق بدین کردیده ایا مسموع
تو نکردیده قول عز و جل ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة
الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
و اما قول عز و جل لا تحزن یا اسحق بیان نما که حزن ابی بکر طاعت بوده یا
معصیت اگر بزعم تو انست که طاعت بوده پس نهی حضرت نهی از طاعت
متطرق کردیده و اگر بزعم تو حزن او معصیت امده فای فضیلة للعاصی
و خبر ده مرا یا اسحق از قول حق ربوبی فانزل الله سکینته علیه بر که انزال
سکینه واقع کردیده اسحق گفت بر ابی بکر که حضرت رسول مستغنی بود از
سکینه مامون فرمود تو خبر ده مرا از قول عز و جل ویوم حنین اذ اعجبتکم
کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم
ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین ایا
درایت و علم تو متعلق کردیده که مراد از مؤمنین کیانند اسحق گفت لا امامون

بیان

بیان نمود که هنگام انهزام و شکست ناس یوم حنین باقی نماند با حضرت
رسول الا سبعة من بنی هاشم که علی بن ابی طالب بشمشیر خود قتال میفرمود و عباس
اخذ لجام بغله حضرت رسول نموده پنج نفر دیگر احداق نظر بحضرت
رسول نموده که مبادا نیل واصابت اسلحه کفار بوجود فایض الجود
انحضرت متطرق کردد تا آنکه ظفر بمومنین حاصل امده کفار منهزم
کردیدند که از مومنین در این موضع اراده متعلق کردیده با امیر المؤمنین و جمعی که
حاضر بودند از بنی هاشم ایا اسحق کدام افضل امده ایا انشخص که انزال سکینه
باو متحقق کردیده یا بحضرت رسول نموده یا انشخص که در غار با حضرت رسول
انزال سکینه خصوصا بر حضرت رسول واقع کردیده مسلوب الاهلیت
افتاده و لایق امده بعدم انزال سکینه بر او و همچنین چگونه مواسی
و مواسی میتوان نمود شخصی را که در مهاد و فراش حضرت رسول مضاجعت نموده
از جهت وقایت وصیانت وجود حضرت رسول از اسیب اولاد و کفار قریش
با اطلاع بر توطیه و تمهید ایشان که ایشان توطیه و تمهید نموده که
جمعیت تمامیه از هر بطنی از قریش ضربتی با انحضرت واقع کرداند تا مطالبه
هاشمیین بدم انحضرت مرتفع کردد که سمعا و طاعة ایان شخص ضجیع
حضرت نموده متشبه و متغطی بثیاب انحضرت کردیده مطلقا جزعی از ان
حضرت عنقصه ظهور نیامده و حضرت ربوبی بحسن صدق نیت و
اخلاص انحضرت بعث فانزل ملائکه نموده حفظ و صیانت او متحصل گردید
از اصابت المای ان کفار مامون عنقصه مخاطبه در امده متنطق کردید

با ین قرار کرفته بود که
اصابت

که با اسحق اما روایتی که از حضرت رسول بمنصه ظهور پیوسته که قال لعلی
علیه السلم انت منّی بمنزلة هرون من موسی مشاهد تو گشته اسحق گفت نعم
مامون گفت آیا معلوم تو گشته که هرون برادر موسی بود از جانب اب
و ام اسحق گفت بلی مامون گفت آیا حضرت علی علیه السلم این چنین بود نسبت
بحضرت رسول اسحق بسبب انکار برامده متلقی بلا کردیده مامون گفت
هرون پیغمبر بود و علی علیه السلم بمنزله او نبود در نبوت ایضا و شراکت همین مرتبه
باقی مانده مگر خلافت و وصایت و ما فقها نخواهد بود استخلاف او
استقلالا لمناسبت تطییب و تنزیه نفوس کرده و هذا کما حکی الله عز و
جل حیث یقول لهرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین
مامون بیان نمود که موسی تخلیف و استخلاف نمود هرون را بقوم خود
در حال خروج در وقت مضی و ذهاب بمیقات ربوبی و همچنین حضرت
رسول تخلیف و استخلاف علی علیه السلم حین خرج الی غزاة تبوک و همچنین و نیز غزاة تبوک
حضرت رسول بوده مجملا انکه هرون نسبت بموسی چنانچه بمعرض حکایت
درامده و لحق تعالی از موسی در دعایش و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون
اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری فبالجمله منزلتی که مشبه به واقع گردیده
در حدیث منحصر است بجمیع تنا و منزلة خلافت و وزارت و وصایت بر
او متعین امده در تشبیه و وجه شبه بعد از این مکالمات و مشاجرات و
مقاولات مامون اقبال و توجه باصحاب نظر و اهل کلام متحصل کردانیده
استنطاق نموده که من در معرض سؤالی درامده ام با شما سؤال خواهد نمود ایشان

منطق

منطق کردیدند بلفظ بلی انسالک مامون متلقی کردیده بقوله قال بلی ازایشان
در معرض نطق در امده فرمودند آیا امامت علی علیه السلم از قبل و جانب
و تعیین خود ربوبی بوده و منقول از حضرت رسول کردیده چنانچه سایر
فرایض بحیطه نقل درامده و بمنصه تحقق جلوه کر کشته مثل تعیین عدد
رکعات عدد نصاب و ما یجب فیه الزکوة مثل تعلق خمسه دراهم فی مایتی
درهم و تعیین ماثر و شعایر و خصوصیات افعال و اعمال حج امده یا نکونه
تحصل اختلافی و تحقق تخالفی در امر امامت بمنصه ظهور واضح کردیده
دون سایر الفرایض مامون بمعرض جواب در امده منطق کردید که قیاس سایر
فرایض امر خلافت و وصایت قیاس مع الفارق امده چه سایر فرایض و متممات
ملیه مما یقع فیه التنافس و الرغبة تطرق پذیر کشته مثل وقوع تناقض و تجادل
و عبارات در امر خلافت و ولایت دیکری از ان رفیقه منطق کردیده بمعرض
تقریر برامد که چه امر سبب و باعث و حامل انکار و تنحی شما کردیده در بعثت
حضرت رسول الله و مرخص ساختن باشتناس یا در اختیار ایشان احدی را بر خلافت
نا فه بهم و عطوفة و رقة علیهم مامون بیان نموده که حق ربوبی و واجب
قیومی ارأف و اعطف و مهربان تر بوده بخلق خود از حضرت رسول و علت
انکه مانع و حامل عدم ارسال رسل و انزال کتب کردیده جز ترک امور نفس
الامر نیز بجهت دواعی شهوی از علام الغیوب و حکیم علی الاطلاق قبیح
و مستقبح امده و وجه دیکر در قمع و رفع این شبهه بمنصه ورود جاری
کردانیده که امر و ترخیص ایشان باختیار احدی یا متعلق کل امت کردیده

یا غلط و بر تقدیر اول ایشان دون بعضی اگر متعلق بقطعیه و جمیع ائمه امده
پس کلام مخصص نخواهد بود بجهت آنکه جمیع مامورند باختیار و مختار
نیز داخل در سلسله مامورین باختیار نخواهد بود و اگر امر اختیار مختص
ببعضی دون بعضی تحقق یابد پس حقیقی خواهد بود پوشیده آن بعض بسمات
و علامات جهت تمیز و ممتازیت ایشان از بعض اخر اگر میگوید که ماتوی
باختیار نفقها امده اند بیان باید کرد که چیست فقه و سمات و انجام و
سکوت سائل حاصل کرده دیگری معرض نطق در امده نقل نمود که
مروی گردیده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله قال ما راه المسلمون حسنا
فهو عند الله عز و جل حسن و ما راوه قبیحا فهو عند الله عز و جل
قبیح مامون بتقریر در امده بیان نمود که مراد و مرام کل مومنین است یا بعضی دون
بعضی بتعلق اراده و در هم بکل مفقود و مسلوب النجح من حیث العقل صادر گشته
چه ممکن نیست اجتماع و حاضریت همه ایشان و اراده بعضی دون بعضی موجب وقوع
اختلافات و اضطرابات و تنازعات خواهد بود و این منافی حکمت الهی و الطاف
نامتناهی بوده امده دیگری معرض تکلم در امده منطق گردید که شما که مدعی امامت
علی علیه السلام هستید هات بینتک علی ما تدعی یعنی بیان و اثبات نما بینه
و برهانی بطبق دعوی خود مامون گفت ما انا بمدع و لکنی مقر یعنی من مدعی
امری نیستم بلکه مقرم باینمعنی و لا بینة علی المقر و مدعی جماعتی اند که بخود شما
منسوب مینمایند تولیت و عزل و اختیار امام را دیگری منطق گردید که تبقد نصب
و استخلاف علی ع چرا امر واجب بود بر و بعد از مضی رحلت حضرت رسول ص

مامون

مامون گفت هرچه بفعل اورده مامور بان بوده سائل تلقی نمود که ایا واجب بود
باو اعلام و اشعار ناس بخلافت و امامت خود مامون گفت که امر امامت منوط
بفعل او و مربوط بجعل ناس نیامده بلکه از امور الهیه تطرق پذیر گردیده مثل
خلافت و نبوت سایر انبیاء و خلفا کما قال الله عز و جل لابراهیم ع انی جاعلک للناس
اماما و کما قال عز و جل لداود ع یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و کما قال
عز و جل للملئکة فی ادم ع انی جاعل فی الارض خلیفة پس هرگاه نصب امام منوط
و مربوط باشد بواجب فرمی هرچه مامور بوده باشد بعمل خواهد اورد و
دیگری معرض گفتگو در امده سؤال نمود که چه مزیت و مرتبه افضلیت سبب تعیین و
الفبا روا امثال او گشته فیما بین الاصحاب مامون گفت چه خروج او از زمان طفولیت بایمان
بمحض خروج نبی ع و برائت او از تضلیل و اضلال قوم و اجتناب او از تشرک جمیع
اموری که مستلزم و مقصود از ضلالت نیست بعهد الهی امده که لا ینال عهدی الظالمین دیگری
معرض تخاطب در امده سؤال نمود فلم لم یقاتل علی علیه السلام ابا بکر و عمر و عثمان کما قاتل
معاویه مامون گفت این سائل محال و فاسد امده چه کلمه لم موضوع امده از جهت اقتضاء و
طلب فلم بفعل نفی امده بر نوع مستغنی است از علت انما العلة ینفی باثبات بلکه واجب امده
نظر و فکر در امر امامت او که ایا من قبل الله عبثا ظهور و طلوع پیوسته یا از
غیر و در هنگام تصحیح منتقل از قبل الله عز و جل شک در تدابیر و مظنه عدم صلاح
و سیاست و سودت او عین کفر بحضور تعلق امده لقوله عز و جل فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
و اما الغوا اهل اتباع و مستتبع اصول امده و بر ناس سوای رضا و تسلیم امر دیگر

مسلوب التصرف عقلی گردیده و امثال این اعتراضات بنابر مقاولات و مکالمات
شما بر حضرت رسول هم نیز جاری و ساری است که حضرت رسول نیز در بعضی اوقات
بنابر مصالح ترک قتال عبدة الاصنام نموده چنانچه در یوم حدیبیه در هنگام صلح
هدنه اولا الذین به مقتضای قول عز و جل فاصفح الصفح الجمیل ثم قال عز و جل فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد بعد از
اتمام افحام و اسکات قائل دیگری بعرض یکی اعتراض در آمده که هرگاه علی ع
بامر الهی وصی و ولی و متصدی امر امامت بوده چگونه بحق و مستوجب آمده او را ترک
تبلیغ و دعای امت بصراط مستقیم و جاده قویم مامور بوده جواب بتقریر در آورده
که بزعم ما نبوت او محقق نگشته از جانب حق و مامور آمده بتبلیغ و دعوت خلق بلکه
ادعای هدایت دلول مشکوة هدایت امامت آمده هر که بالطوع اطاعت و انقیاد او نماید
مطیع و مستخلص خواهد بود و هر که در معرض عصیان و تبری و تجادل و تخاصم
و مخالفت او در آید عاصی و خاسر و ملوم بمنزله بیت الحرام که مقرر گشته قصد حج
ناس بسوی او و کتاب قرآن مجید سبحانه که منزل گشته جهت تبیین احکام الهی و هر که تابع
و منقاد گردیده اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی شرع او نماید اهل طبقه اولئک
هم المفلحون گردیده مصداق طایفه اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
فما ربحت تجارتهم خواهند بود دیگری بعرض منطوق در آمده تقریر نمود که از
اقاویل محرره مسطوره واجب و مفروض و متحتم گشته نصب امام من قبل الله اما
تعیین و تنصیص شخص معین معلوم که عبارت از علی ع بوده باشد از چه تطرق
پذیرد که دیگر ما مامور منطوق گردیده مجاب نمود که فرض اطاعت و انقیاد شخص مجهول

و نا معین

٢٦٨

و نامعین لایق خطاب ایزدی نیامده که مجهول ممتنع آمده امر او باتباع و استتباع
او لیس لابد و متحتم گشته دلالت حضرت رسول به تعیین او من قبل الله عز و جل
تا سبب انقطاع اعذار فیما بین الله و بین الامم متحصل گردیده تمام الحجة و بالغ البرهان
بمنصه حصول حلول گراید بعد از قطع این مکالمات دیگری تقریر نمود که در حین
دعای حضرت رسول بجهت هدایت و ارشاد حضرت علی ع او صبی بوده و بعد از رحلت
و بالغ مبلغ رجال و واصل بمنازل کبار نبوده مامور منطق گردیده که بعد از تصدیق
و رسالت حضرت خاتم الانبیاء استفسار این اشیاء عن جهل و حیران آمده که
البته او در آن حین قادر و قوی بر ادای فرایض بوده که مشمول دعای مصطفوی
گردیده ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
الوتین نتیجه تکلیف ما لا یطاق بمضمون منطوقه لا یکلف الله نفسا الا وسعها
آنحضرت رسول ص قبیح و محال آمده و امر محال لایق جناب ایشان نبود بلکه نقد
و مقتضای کمال نیامده که مضاد و منافی حکمت بالغه کامله خواهد بود مامور بعد از سکات
و افحام و الزام قوم جمیعا منطوق گردیده تقریر نمود که آیا روایات منطوقه
نکرده اند ازالت باجماع که ان النبی صلی الله علیه و آله قال من کذب
علی فلیتبوأ مقعده من النار ایشان منطوق کلمه مصدقه بلی گشته و
و همچنین روایت واقع گردیده که قال من عصی الله بمعصیة صغرت او کبرت
ثم اتخذها دینا و مضی مصرا علیها فهو مخلد باطباق الجحیم بعد از تمهید
این مقدمه تحریر نمود که پس خبر دهید از حال رجلی که اختیار نموده باشند
امت او منصب نموده باشند او را باستحقاق آیا مسوغ و مجوز آمده بر

بطلان خلیفه رسول الله را بهکما و از جانب رسول الله عز وجل است با عدم
استخلاف رسول الله صلعم او را یا نماکر قایل گردید تجویز و تسویغ این امر قبیح
مستقبح عین مکابره و مناقشه خواهد بود و اگر قایل گردید بعدم مجوزیت و
مسوغیت مستلزم کذب و تبیین رسول الله صلعم امده موسوم خواهید بود
بوسم بهطی که جهلا و مکافات ایشان در حدیث مروی مبین و مسطور امده
انبوه مفاعل ایشان از نار جحیم و بالجمله هر کدام از قولین و شقی تردید را
که اختیار خواهید نمود مستلزم مفاسد و شنایع گردیده بتقدیر اختیار هر دو
شق اجماع نقیضین متحصل پذیر خواهد گردید پس باید که القاء و ورع
الهی را شعار خود ساخته مجتنب گردید از شبهات و اتباع و اشتباع
طرایق حقه را شیمه خود نموده محترز و مجتنب باشید از اباطیل و اکاذیب
که اجماع و اجتماع امت در نصب و استخلاف خلیفه بمنزله ابداع بدعت
خواهد بود و جعل و تصییر او ولی و مقتدای خود و این ظاهر البطلان و واضح
الخذلان امده و از جمله اعجب العجاب امده که نصب و تعیین خلیفه منوط بدواعی
شهوانیه و مقتضیات نفسانیه بوده هر گاه بمقتضای طبع و جبلت انسانی
عمل نموده آید بنهایت رضا و غایت استرضا داشته هر گاه سخطی و عدم رضا از وی
منصه تحصل آید قتل نموده بجهنم واصل نمایند کما فعل بعثمان بن عفان
بعد از استماع این مکالمات قایل منصه تکلم امده تقریر نمود که امام و کیل
مسلمین امده هر گاه از وی رضا و خواهش داشته باشند و لیکن متولی امور خود
میکرده اند و هر گاه عدم رضا و سخط از ایشان نسبت باو حاصل آید عزل

منطق
انموده بر فرض و تقدیر ترک العمل بقول او حجت تحصیل خواهد یافت [illegible] جواب
گردید که مسلمین و عباد و بلاد همه از جناب کبریاء عز اسمه است و او وکیل و معطی
[illegible] ایشان و هر کسی که فیما بین عباد الله و مملکت الله احداث حدثی و اغراء اغوا
نماید پس او ضامن و آثم خواهد بود بعد از آن فرمود که خبر دهید که آیا از حضرت
رسول استخلاف و استیصاء بمنصه ظهور و جلوه گر امده یا نه مجمع منطق
گردیدند بلفظ لم یستخلف مامون فرمود که ترک حضرت استخلاف را و لم لا فق
و مطابق هدی و صواب امده یا ضلالت و غوایت ایشان گفتند صواب
و هدی امده مامون منطق گردید که پس بر ناس است اتباع و انقیاد هدی
و تنکب و اجتناب از ضلالت و غوایت ایشان بعرض تقریر در امده منطوق نمودند
که قد فعلوا ذلک مامون گفت چرا استخلاف از ایشان بعمل امده و
حال آنکه خود قایل و معترف شدید بترک حضرت رسول استخلاف و
استیصاء را و هر گاه ترک استخلاف هدی و صواب بوده پس چگونه
صواب امده استخلاف ابی بکر و تصدیق و اذعان بصوابیت و سداد
علی ابی بکر مستلزم نسبت خطاء امده بجناب اقدس حضرت رسول
و خبر دهید از قول الله تعالی قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله آیا صادق
امده یا کاذب ایشان منطق گردیدند که صدق و عین صواب امده مامون
فرمود که هر گاه جمیع امور متعلق و منوط بجناب اقدس عز مجده بوده باشد
پس چگونه غیر او را میرسد که بی وحی و الهام از جناب اقدس او متعرض و مرتکب
امور گردیده رتق و فتق افعال و اعمال نماید و داخل طبقه من کذب علی

سعدا فليتبوء مقعده من النار فبعد از اسكات و افحام و الزام
اهل نظر و كلام مامون استقبال بقبله نموده متكلم بكلمات حقانيه
كرديد كه اللهم اني قد نصحت لهم اللهم اني قد ارشدتهم
اللهم اني قد اخرجت ما وجب علي اخراجه من عنقي
اللهم اني لم ادعهم في ريب ولا في شك اللهم اني ادين بالتقرب
اليك بتقديم علي عليه السلم علي الخلق بعد نبيك صلي الله عليه
واله كما امرنا به رسولك عليه وعلي اله الصلوة و

السلام قال ثم افترقنا فلم نجتمع بعد ذلك

حتي قبض المامون قال محمد بن احمد بن يحيي بن عمران الاشعري

وفي حديث اخر قال فسكت القوم فقال لهم لم سكتم قالوا لا ندري
ما نقول قال يكفيني هذه الحجة عليكم ثم امر
باخراجهم قال فخرجنا

متحيرين خجلين ثم نظر المامون الي الفضل بن سهل فقال

هذا اقصي ما عند القوم فلا يظن ظان ان جلالتي منعتهم من النقض علي والله تعالي ولي التوفيق
سد انعاجيه تبيان دابرد انتزو بيان صاحل فتح الباب بنش و تبيان و عمان بطون معاني و عنو ... و شد ... بر امامية ... در فرقه

عفو و مستور نماند كه تا ثمب و استحقاق خلافت و امارت و پيشوايي
از طبقه ظالمان و فاسقان و مجادلان دين مبين و منحرفان صراط مستقيم
مرفوع و مسلوب كننده بدون تقييد وقتي و وصف صفتي بلكه
شامل جميع اهل ظلم و زيانكاري شده اعم از ماضي و حال و استقبال
و صغر و كبر از وجه عمد يا سهو و نسيان و مقصود از عصمت نيز
چنانچه در كريمه اني جاعلك للناس اماما قال و من ذريتي قال لا
ينال عهدي الظالمين كه خطاب فاطر الهي بحضرت ابرهيم عليه
السلم سمت ورود يافته و نهج ارتقا مدارج كمال و استقلال محلا
مراتب استدلال انكه جناب مقدس الهي ابراهيم را بنابر اولويات
و خلافت خود در كره ارض مبدا كه امام و مقتداي اديان و پيشواي
اهل زمان نمودم تو را كه اني جاعلك للناس اماما چون انحضرت استماع
انشويد عظمي و نتيجه كبري نموده و در ساخ خاطر خاصه او جا كرفته تلقي نموده
كه و من ذريتي يعني نيز ذريت من بابن امر خطير و سرافراز ميكردند واجب
علي الاطلاق فرمود كه لا ينال عهدي الظالمين يعني امامت كه عهد الهي است
شامل ظالمين نشده اين جوابيت محتوي و منطوي بر نهايت بلاغت د
تاكيد كه زاعم نكرده ابرهيم كه كسي از ذريت او باشد باين مرتبه عظمي نايز كردد
مكه د باعتبار ولادت از انحضرت بلكه كسي كه بصفت ظلم اراسته نبوده
باين مرتبه كمال و درجه جلال نايل خواهد كشت چنانچه انحضرت مستحق
اين شده هيچ حيني از احيان عقد عصمت او منحل نگرديد ظلم و معصيت

نکشته پس سزاوار مرتبه امامت وخلافت از بارگاه عزت قدوسیت
حضرت یعسوب الموحدین امیر المؤمنین و اولاد عظام کرام او
که هر یک سپهر برج هدایت وصعود اوج کرامت اند که معظوم
ومعصوم از شرک ومعصیت امده که احدی باین صفت
موصوف نشده ومثل این افعال مرضیه حسنه بعلاحت احدی غیر
ایشان نرسیده و مرسوم باین سمات نگشته که این مرتبه عظمی وصفات بمعض صدورم
کبری استحقاقیت شخصی دارد که از مبداء تا مقطع منزه ومبرا و مصروف
عصیان صغیر وکبیر بوده چه ابی بکر وعمر وعثمان بالوان اخباث
ورذالت الوده وبانواع خست وپلیدی اراسته واز جاده حق
پرستی ومتابعت دور وبعید ومهجور افتاده ودر اوقات متکثره وازمنه
موفوره بعمل شنیع بت پرستی که از اقبح مراتب ظلم وعدوان امده
واشد مکاسب معصیت وبطلان گشته مشغول گردیده بفحوای
اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ پس بحکم چه قابلیت ناهب وصلاحیت امامت
داشته باشد بنابر ایه منزله لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ
النَّارُ وبیضاوی در تفسیر مسطور نموده که اختیار لفظ ماضی
بجهت ان گشته که محتوی بر اماله وزکون باشد سزاوار نیامده بلکه
وشاهده بکسی اگرچه در حینی از اوقات ماضیه متصف بصفت
ظلم ومرتسم بسمات عدوان بوده فضلاً عن الحال وباتفاق این سه
کس مشغول به بت پرستی ومتطاوی بظلم وبیعهدی بوده پس

استحقاق خلافت از ایشان مسلوب ومرفوع بوده ومستحق این امر
عظیم ومرتبه کریم حضرت باب مدینة العلم وفاتح ابواب الحکم امده
چنانچه شعانی شافعی که از اکابر معتمد ایشانست از عبدالله بن مسعود
روایت نموده که حضرت سید بشر صلی الله علیه واله وسلم بیان فرموده
که انتهت الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيٍّ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا لِصَنَمٍ قَطُّ فَاتَّخَذَنِي
نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا پس بت پرستی وعبادت اصنام مانع وقالع
مرتبه نبوت ودرجه امامت بوده عاری از معصومیت ومبرا از
مظلومیت بوده اگر احدی مباشر ان امر گشته باشد در بقیه عمر با این مرتبه
علیه ودرجه رفیعه نرسیده بمقتضای کریمه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ که محتوی
وشمول ظلم ماضی امده بنابرین بوضوح انجامید بطلان وخذلان
قول مخالفان که مجوز ومسوغ دانسته اند که در کریمه مرام بظلم بالفعل
امده که موجب غفلت از دقیقه عقلیه وروایت نقلیه شده
متمسک بروایتی که از انحضرت برشته بیان اورده مَنْ لَمْ يَقُلْ أَنِّي
رَابِعُ الْخُلَفَاءِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ بر تقدیر تسلیم ساهی وغافل
گشته از انکه خلیفه اول ادم علیه السلام گشته بفحوای کلام ملک
علام وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ثانی
هرون بمقتضای اِذْ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي
ثالث داود بمنطوقه إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ
النَّاسِ رابع حضرت یعسوب الاوصیا علی مرتضی علیه السلام واولاد

موافق کریمه وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم پس رواتی که مخالفان دین
مبین برشته نقل وبحیطه بیان آورده اند واشعار بر تقویت مذهب
سالامامیه داشته که آنحضرت رابع خلفاء الهی بوده مخالفت آن عمل
نموده اند وخود را هدف اعتراض وشناوت درآورده شیوه
عناد ولدد و لداد را سرمایه خود ساخته مخاصمه و مجادله را بشرازه
ظهور رسانیده احمد بن حنبل در مسند خود وابو نعیم در کتاب حلیة
الاولیاء وشیرویه در فردوس الاخبار وابن مردویه در کتاب مناقب
از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که در آیه شریفه انما انت منذر
ولکل قوم هاد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا المنذر
وعلی الهادی وبک یا علی یهتدون یعنی چون نزول این کریمه شد
حضرت سید کونین صلی الله علیه وآله بیان فرمود منم بیم وخوف
دهنده وعلی جاده وطریق نماینده و بسبب نوای علی اهل هدایت
راه وجاده یابند وبدلیل تقدیم ماهو حقه التاخیر کلمه بک معنی
حصر تطرق پذیرآمده یعنی بسبب تو راه یابنده نه بسبب خلفاء ثلثه
پس این منطوقه در ولایت وامامت سنی وصریح الدلالة آمده و نیز
واضح گشته که نظام احوال بشری بوجود وابتعاث نبی فقط مقصود
نیامده بلکه هر فردی را طریقی از هدایت لابد و متحتم آمده که موجب
وباعث هدایت آن قوم بوده ومانع از انحراف وجاده باطل بوده باشد

ایب

۲
چنانچه ابو عبد الله علی بن حرب الطائی
در تفسیر خود مسطور آورده که
قال عبد الله بن مسعود الخلفاء
اربعة آدم انی جاعل فی الارض
خلیفة وداود انا جعلناک
خلیفة فی الارض یعنی بیت المقدس
وهرون قال موسی لاخیه هرون
اخلفنی فی قومی وعلی وعد الله
الذین آمنوا وعملوا الصالحات
یعنی علی بن ابی طالب لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم آدم وداود وهرون
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم یعنی الاسلام ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعنی من
اهل مکة یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا ومن کفر بعد ذلک یعنی
بولایة علی بن ابی طالب فاولئک
هم الفاسقون یعنی العاصین لله
ولرسوله
م م

که بسبب او از خداع ونقصان دنیوی محفوظ باشند وسمت ورود
یافته که چون نزول این کریمه که در حضرت سید المرسلین بحضرت نبوی
الدین فرمود که یا علی انت ربان هذه الامة وبک یهتدی المهتدون
یعنی دین امت من از تو مستقیم آمده وبوجود تو هدایت یافته میشوند
هر که تابع هدایت داشته باشند ونیز کریمه ایحسب الانسان
ان یترک سدی یعنی قوت بشری ومرتبه انسانی نشو ونما بدکه طلب
رئیس وصاحب اختیاری نظام عالم کونی منتظم بوده درانچه که مشیت
خلق کبیر دو مرغوب نفس ایشان گردیده عمل آورند واین مقتضیا مرتبه
انگیخته که ظن او کاسد وخیال او فاسد باشد بعدم و دفع وجود رئیسی
طالب و مآرب الهیه از عباد و مشیت ایشان از جناب رب الارباب
صورت پذیر گردد وآن حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
منقول گشته که زمانی تحقق پذیر نگردد که در آن زمان دو شخص باشند که
احدهما موصوف بصفت حجیت ومرسوم بسمت خلافت وامامت نبوده
باشد ومانند این در کتب ومناطیق مخالفین سمت وقوع پذیرفته از جمله
حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء وابو المؤید خارزمی در مناقب
از ابن عباس درباره کریمه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل
لهم الرحمن ودا بیان نموده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام نازل گشته وجهت او مودت ومحبت در قلوب مومنان بصدد
پیوسته وثعلبی در تفسیر وابن مردویه در مناقب بسلک روایت منتظم

کردانیده که حضرت سید بشر صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که یا علی قل اللهم اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة
فنزلت إن الذین آمنوا افاده کلام معجز فرجام آنکه چون علی
بصدد دعا و بمعرض تمنی آمده متلقی کردیده بجناب مجیب
الدعوات که جهت من عهد و پیمانی و مودت و محبتی قریب بجود
ایجاد نموده و در صدور مومنان انبعاث و تحصل محبت تدرج
کردانیده بجهت من بعد از آن آیه مذکوره سمت نزول پذیرفته
در شان آنحضرت و نیز ابن مردویه و حافظ ابو نعیم از شعبی
که از ابن عباس و احمد بن حنبل از ابو سعید خدری در تفسیر روایت
مرتسم نموده که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله چون آیه
وقفوهم انهم مسئولون بمسلک نزول منتظم کردانیده
که مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام
یعنی مسئول در روز عقبی خلایق میکردند از ولایت علی
بن ابی طالب و از ابن عباس بکلک تحریر در آمده که قال
و ابو سعید خدری
رسول الله صلی الله علیه و آله فی قول الله عز وجل
وقفوهم انهم مسئولون عن الاقرار بولایة علی بن
ابی طالب علیه السلام و ثعلبی و واحدی برشته رقم
آورده که سبب نزول آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا
ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة

وفور تنطق مینمودند
آنکشته که اغنیای صحابه با حضرت سید کونین بسیار مجید دند
و در مناجات اکثار مینموده بحیثیتی که ضعفا و مساکین را
مجال تنطق و مقال با آنحضرت نبود و آنحضرت از اکثار و وفور
ترهات مکدر و کراهت میکشند و حیا و آزرم آنحضرت با عث
موجب منع از اکثار تنطقات ایشان نمیکردید پس حضرت
ذو الجلال لایزال اجرای حرمت مناجات فرمود و صیغه
ظهور و صدور رسانید مکر آنکه قبل از وقوع این بصدد تصدق
و اعطا در آید چنانچه آیه مذکوره سمت نزول پذیرفت بنابرین
اغنیا بجهت بخل و فقرا بجهت فقر ترک و دفع مناجات با آنحضرت
نمودند مکر حضرت یعسوب الدین و امام المسلمین علیه السلام
صاحب و مالک یکدرهم طلا بوده بمعرض مبایعه در آمده
اخذ ده درهم نموده و هر مرتبه که با حضرت سید کونین بمعرض
مناجات بر آمده تصدق درهمی میکرد تا آنکه تمامی ده درهم
تلف کردید حضرت هادی حقیقی بجهت توبیخ و سرزنش
صحابه از جهت بخل ایشان و اکثار رغبت بدنیا آیه أأشفقتم
أن تقدموا بین یدی نجویکم صدقات بمحل علم کونی و
ساحه ناسوتی نازل کردانید مفاد و مغز آنکه آیا بمعرض خوف
و فضای ترس در آمدید که قبل از حصول مناجات و راز
برسول متصدی تصدق کردید و حکم آیه نجوی بنسخ انجامید حضرت

عبنصهٔ ظهور میرساندم

بيشم المخلصين عليه السلام فرموده كه ان في كتاب الله لآية ما عمل بها
احد قبلي ولا يعمل بها احد بعدي وهي آية المناجات فانها لما نزلت
كان لي دينار فبعته بدراهم وكنت اذا ناجيت الرسول تصدقت
حتى فنيت فنسخت بقوله تعالى ءاشفقتم الآية يعني بدرستي كه در
كتاب الهي آيتي هست كه هيچكس قبل از من بان عمل ننموده و نيز بعد از
من بان عمل نخواهد وچون آن آيت نزول پذيرفت مرا يكدينار
ذهب بود اورا بدرهمي چند بعرض مبايعه در اورده وچون قصد
مناجات رسول مينمودم آن دراهم را بصدد تصدق در اوردم
تا كه هيچ نماند پس اين مناجات ءاشفقتم بمحل نسخ تحقق يافته ومنقولست
از رزين بن معويه در جمع بين الصحاح از يعسوب الدين عليه السلام كه تا
عمل بآية المناجات غيري وبي خفف الله تعالى عن هذه الامة
امر هذه الآية واحمد بن موسى بن مردويه وعلي بن مغاذلي شافعي باسناد
خود از عبدالله بن عباس بكلك ترقيم اورده كه حضرت سيد
البشر صلى الله عليه واله وسلم فرموده كه سبق يوشع بن نون الى
موسى عليه السلام وسبق يونس الى عيسى وسبق علي الى محمد وهو
افضلهم يعني سبقت نمود يوشع بن نون در ايمان ورجوع بموسى و
سبقت نمود يونس بعيسى در ايمان وسابق شد علي بن ابي طالب
در ايمان بمحمد صلى الله عليه واله وسلم وحضرت امير المؤمنين
عليه السلام از ايشان افضل امده وشيخ عز الدين عبد

الحميد

بعضه صدور آمده

رنص
ونصوص صحيحه واحاديث ناصه بر امامت ووصايت فاتح الاوصيا آن
جمله احاديث ناصه بر وصايت حضرت فاتح الاوصيا حديث يوم الدار است
كه اشتهار تمام وانتشار فوق التمام داشته مستفيض ومتواتر اللفظ
والمعنى امده اخبار اتفاق واجماع نموده برحمل وحمله اخبار وبرنقل ونقله
آثار ومستغني امده تزد نقاد روايات از تصحيح رواة ونقد اسانيد واقدر
مشترك بين الروايات المتعدده بالطرق المختلفه الخبريست كه
روايت نموده محيي الدين البغوي كه محيي سنت اهل سنت است در معالم
التنزيل وثعلبي كه يكي از ائمه مفسرين ايشانست در تفسير خود وامام ايشان
احمد بن حنبل در مسند خود كه چون نازل كرديد روح القدس بقوله عز
من قايل وانذر عشيرتك الاقربين جمع نمود حضرت رسول بني عبد
المطلب را در دار ابو طالب وعدد ايشان چهل بود واحدى بيش وكم وبجهة ضيافت
ايشان نموده مهيا ساخت براى ايشان يكران شاة وصاعي از لبن والجماعت
چنان بودند كه هر يكي تنها تمامي جذعه يا مسنه اكل مينمودند با يك خم وپس
آن شراب بعد از ان فرموده بطريق تقربوا بسم الله فدنا القوم عشرة عشرة يعني
نزديك شويد بسفره وآن قوم ده ده بيش طلبيده اكل مينمودند تا انكه
همه سيرشدند ملك ايشان گشته امر نمود باحضار قعبى از لبن بعد از ان
اشاميده فرمود اشربوا بسم الله فشربوا حتى رووا پس با ايشان با هم
وظاهر ساخت انچه از ايات نبوت ورسالت خود ابو لهب مبادرت
باين قوم نموده منطق كرديد كه هذا ما سحركم به الرجل يعني اينكه از حضرت

منقبت صدور و وقوع پیوست انا الطعام کثیر بطعام قلیل از جمله معجزات است
فسکت النبی صلی الله علیه و آله یومئذ فلم یتکلم ثم دعاهم من الغد علی مثل ذلک
الطعام والشراب یعنی حضرت روز دیگر نیز دعوت ایشان بنهج مسطور نمود
اندانعا اخبار واقع کرد این فرمود یا بنی عبد المطلب إن الله بعثنی
الی الخلق کافة وبعثنی الیکم خاصة فقال وأنذر عشیرتك الأقربین اندا
عا عشیرت خود را که اقرباء تو اند انا النذیر الیکم من الله عز و جل والبشیر
بما لم یجیء به احد جئت وایشان نمودم بیشا امری که نافع شما خواهد بود در دنیا
و عقبی باینکه اسلام آورده اطاعت وانقیاد نمائید و جئتکم من شما لکلمتین
خفیفتین بر لسان ثقیلتین در میزان ما للتخواهید کرد بیابن سخن که
عرب و عجم را منقاد و مطیع شما خواهند کردید جمیع ام و سبب ادخال
شما در بهشت و نجات از نار تحصیل خواهید کرد بدین شهادة أن لا اله الا الله
وانی رسول الله هر کسی که اجابت نماید مرا باین امر و معاونت نماید مرا بقیام با و شما
برادر من و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من بعد از من شود جز کشته بود
احدی از ایشان مگر علی بن ابی طالب که بقیام نموده فرمود انا یا رسول الله أوازرك
علی هذا الامر حضرت فرموده اجلس بعد از آن اعاده آن بر تحمل نمود ثانیة پس
جمیع صامت و ساکت گردیده احدی اجابت منقبت ظهور نیامده ایضا
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم ظهور بقیام نموده قایل گردید بمثل مقاله اولی فقال
صلی الله علیه و آله اجلس بعد از آن اعاده نمود بر قوم مقاله خود را ثالثة
باز احدی از ایشان متنطق بحرفی نگردیده قیام نمود علی علیه السلم فقال انا اه

اوازرک

اوازرك یا رسول الله علی هذا الامر فقال صلی الله علیه و آله وسلم اجلس
فانت أخی و وصیی و وارثی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له واطیعوه یعنی
علی بن ابی طالب اخ و وصی و وارث و خلیفه من است بعد از من باید که
استماع اوامر و نواهی او نموده اطاعت وانقیاد او را شیمه خود سازید
فنهض القوم وهم یقولون لابی طالب اطع ابنك فقد امر علیك او لیهنئك
الیوم ان دخلت فی دین ابن اخیك فقد جعل ابنك امیرا علیك که قوم بطریق
سخریه واستهزا بابی طالب تخاطب در آمده که اطاعت وانقیاد نما ابن خود را
که ترا امیر نموده شد بر تو و روات جمهوریه شافعی و مستندی باین حدیث در نقل
نموده اند که امیر المومنین علیه السلم و عباس اختلاف و تنازع نموده اند در باب
حضرت رسول و سیف و عمامه او پس حکم نمود ابو بکر بتعلق اینها بحضرت امیر و
قال للعباس لا تنازع علیا فان الحق معه وقد نهی النبی صلی الله علیه و آله
عن منازعته فقال العباس ولم فقال الم تحضر یوم الدار اذ اوصی النبی به یوم
کنا فیها وامر بطاعته و نهی عن منازعته فقال له العباس الم تك ایضا حاضرا
فلم نازعته الخلافة فالقحم که ابو بکر تخاطب نمود با عباس که منازعه مکن
با علی که حق با اوست و نهی از حضرت رسول منقبت وقوع امده از منازعه و مجادله
با او عباس از و طلب سوال نمود که چرا ابو بکر متنطق کردید که آیا تو حاضر بودی
یوم دار که وصیت نمود حضرت رسول با او و امر نمود باطاعت وانقیاد
او و نهی فرموده از منازعه و مشاجره با او پس عباس در جواب او فرمود آیا تو نیز
حاضر نبودی پس چگونه منازعه نمودی با او در امر خلافت پس ابو بکر مفحم

کشته منطوق بحق فی نکثت وخرجا من عهدة بیعت حضرت امیر و عباس بن
نقشدان مجلس او و مراد از تنازع و اختلاف در دفع امر ابی بکر اسکات
و افحام ابی بکر بوده نه آنکه در واقع از عباس نزاعی با حضرت امیر بجهت
وقوع تحصیل یافته باشد و از جمله روایات ناصه بر وصایت حضرت امیر
روایتی است که مروی گردیده از طرق مختلفه و با نحاء متعدده سندا
ومتنا انه صلی الله علیه وآله وسلم قال له یا علی انت اخی و وصیی وخلیفتی
من بعدی وقاضی دینی وقال صلی الله علیه وآله وصیی وخلیفتی و
خیر من اترکه بعدی علی بن ابی طالب و در کتاب ابن مردویه واقع
که دیده روایتی از سلمان ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال هو خیر
من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب و در کتاب و روایته ایضا عن انس
بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اخی و وزیری وخیر
من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب و در مسند احمد حنبل از انس بن
روایت آمده که گفت قلنا لسلمان سل النبی من وصیه فقال له سلمان
یا رسول الله من وصیک فقال یا سلمان من کان وصی موسی قال
یوشع بن نون فقال صلی الله علیه وآله فان وصیی ووارثی یقضی دینی
وینجز موعدی علی بن ابی طالب علیه السلام که انس بن مالک از سلمان فرمود
که سؤال نما از آنحضرت رسول که کیست وصی او سلمان از آنحضرت
سؤال نمود حضرت فرمود که بود وصی موسی علیه السلام سلمان فرمود
که یوشع بن نون بن حضرت فرمود که بتحقیق که وصی من و وارث من که قاضی

دین

بلغ

دین من است و انجاز موعد من بنماید حضرت علی بن ابی طالب است و در
تعلیقات دیگر بعد از تفصیل اوصیا و انبیا نص و تصریح بوصایت
حضرت خاتم الاوصیا واقع است چنانچه ابراهیم بن هاشم روایت کرده
بسنده الی عبید البیاع السابری قال قال ابو عبد الله علیه السلام بینا
رسول الله صلی الله علیه وآله ذات یوم جالس اذ اتاه رجل طویل
کانه نخلة فسلم فرد علیه فقال اشبه الجن وکلامهم
فمن انت یا عبد الله فقال انا هام بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس
فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله ما بینک وبین ابلیس الا ابوان ن
فقال اجل یا رسول الله قال فکم اتی لک قال اکلت عمر الدنیا الا اقلها
انا ایام قتل قابیل هابیل غلام افهم الکلام وانهی عن الاعتصام
واطوف الآجام وآمر بقطیعة الارحام وافسد الطعام فقال له رسول
الله صلی الله علیه وآله بئس سیرة الشیخ المتأمل والغلام المقبل
قال هام یا رسول الله انی تائب قال على یدی من جرت توبتک
من الانبیاء قال على ید نوح علیه السلام وکنت معه فی سفینته
وعاتبته على دعائه على قومه حتى بکى وابکانی وقال لا جرم انی على
ذلک لمن النادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ثم کنت
مع ابراهیم حین کاده قومه فالقوه فی النار فجعلها الله علیه
بردا وسلاما ثم کنت مع یوسف حین حسده اخوته فالقوه
فی الجب فبادرته الی قعر الجب فوضعته وضعا رفیقا ثم کنت معه

في البحر اوهمه فيه حتى اخرجه الله منه ثم كنت مع موسى عليه السلم
وعلمني سفرا من التورية وقال اذا ادركت عيسى فاقرأه مني السلم
فلقيته واقرأته من موسى السلم وعلمني سفرا من الانجيل وقال
اذا ادركت محمدا فاقرأه مني السلم فعيسى يا رسول الله يقرأ عليك
السلام فقال النبي صلى الله عليه وآله وعلى عيسى روح الله
وكلمته ما دامت السموات والارض السلم وعليك يا هام بما بلغت
السلم فادفع الينا حوائجك قال حاجتي ان يبقيك الله لامتك ويصلحهم
الله لك ويرزقهم الاستقامة لوصيك من بعدك فان الامم السالفة
انما هلكوا بعصيان الاوصياء وحاجتي يا رسول الله ان تعلمني
سورا من القرآن اصلي بها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
يا علي علم هاما وارفق به فقال هام يا رسول الله من هذا الذي
ضممتني اليه فانا معشر الجن قد امرنا الا نكلم الا نبيا او وصي
نبي فقال له رسول الله يا هام من وجدتم في الكتاب وصي آدم
قال شيث بن آدم قال فمن كان وصي نوح قال سام بن نوح قال
فمن كان وصي هود قال يوحنا بن حنان ابن عم هود قال فمن كان
وصي ابراهيم قال اسحق بن ابراهيم قال فمن كان وصي موسى قال
يوشع بن نون قال فمن كان وصي عيسى قال شمعون بن حمون
الصفا ابن عم مريم قال فمن وجدتم في الكتاب وصي محمد قال هو في
التورية اليا قال له رسول الله صلى الله عليه وآله هذا اليا هذا

علي وصيي قال الهام يا رسول الله فله اسم غير هذا قال نعم هو حيدرة
فلم تسألني عن ذلك قال انا وجدنا في كتاب الانبياء انه في الانجيل
حيدرا قال هو حيدرة قال فعلمه علي سورا فقال
هام يا علي يا وصي محمد اكتفي بما علمتني من القرآن قال
نعم يا هام قليل القرآن كثير ثم جاء النبي صلى الله عليه وآله
فودعه فلم يأت النبي حتى قبض صلى الله عليه وآله وسلم
كه ابو عبد الله عليه السلم بكلام بلاغت نظام بكلمات تقرير نموده
كه روزي بخدمت خاتم الانبيا جالس بوديم كه ايشان نمود رجلي
طويل القامتي كه از شبيه نخلة بود پس بعرض تسليم وتحية بجا
حضرت رسول ايشان نمود و چون از جني بود حضرت بلسان جني
از و سؤال نمود كه تو از كيستي او در جواب تقرير نمود كه من هام ولد هيم
كه او پسر لاقيس پسر ابليس بود حضرت متلقي گرديده فرمود كه ميان
تو و ابليس نيست مگر دو پشت او بعرض تصديق بوده امده حضرت خطاب نمود
كه از عمر تو چندي منقضي گرديده گشته آن جني منطق گرديده كه معمر بعمر دنيا مگر
قليلي كه در وقت قتل قابيل هابيل را در سن غلامي بودم كه صاحب
فهم بوده ناهي از اعتصام واطراق اجام وامر بقطع ارحام وافساد
طعام نموده پس حضرت فرمود كه چه بد سيرت متسم بوده متصف
با وصاف حسنه رذيله هام گفت انا تائب حضرت منطق گرديد كه سيد
كدام نبي از انبيا اجراي وانقاد توبه تو سمت تحصل پذيرفته متلقي گرديد

که بدست نوح علیه السلام و در سفینه با او رفیق بوده‌ام و معاینه و مشاهده
حاصل آمده استجابت دعای او باهلاک قومش بطرق چنین گردیده
بدرجه فنا شتافتند و بعد از ان بخدمت ابراهیم علیه السلام مشرف
گشته در رفقتی که ملقی بنار گردید جاعل حقیقی او را سبیل برد و سلام
گردانید و بعد از ان با یوسف مرافقت نموده‌ام در حین تحسّد اخوه و القاء
او در جبّ و مبادرت بقعر جبّ متصل گردانیده وضع او نموده‌ام بموضع
رفقتی و مناسبی که محفوظ از آلام بوده و مؤانست با او میشوده‌ام در سجن
تا وقت انزعاج و اخراج او از سجن و بعد از ان با موسی بوده تعلیم او
حاصل گردانیده بسفری از توریة و فرموده در حین ادراک عیسی علیه
السلام ایصال تحیه و تسلیم نماید نمای ... و ملاقات نموده‌ام با عیسی
علیه السلام و ان و تعلیم سفری از انجیل نموده مثل وصیت موسی نسبت
بحضرت خاتم الانبیاء محمد المصطفی تطرق پذیر گردید وفق ادراک
خدمت فایض البهجت حضرت سید کاینات سلام عیسی عرض نموده
فایز بتحیه و ثنا گردیده حضرت فرمودند رفع حاجت خود نما تا بصله
اقبال سلام بانجاح مقرون آید هام گفت حاجت من ابقاء تو امده‌ام
برای امت و اصلاح ایشان با وصی تو بعد از تو که از امم سابقه مسالفه
نسبت با وصیا انبیاء مزاحمت بوقوع انجامیده و حاجت دیگرم تعلیم
سوری گردیده از قران مجید که نسبهم نبوه قراءت نمایم حضرت
رسول او را حواله و ارجاع بحضرت فاتح الاوصیاء نموده مرافقت او

فرمود

٢٧٨ فرموده هام منطق گردید که کیست این شخص که تضمین نموده مرا
که من مامور گشته‌ام که متکلم نگردم مگر با نبی یا وصی نبی حضرت
رسول فرمود که کدام شخص را در کتاب خود مشاهده و مطالعه وصایت
آدم علیه السلام نموده گفت شیث بن ادم و نوح را سام
بن نوح و هود را یوحنا بن حنان بن عم هود و ابراهیم را اسحق
بن ابراهیم و موسی را یوشع بن نون و عیسی را شمعون بن حمون
الصفا ابن عم مریم حضرت فرمودند که وصی محمد را در کتاب باسم که
مشاهده نمودی هام گفت در توریة الیا حضرت رسول صلی الله علیه
و اله و سلم فرمودند که هذا الیا هذا علی وصیی هام بتنطق در آمده
که اسمی ورای این اسم او را متحصل گردیده حضرت فرمودند نعم هو حیدرة
فلم تسألنی هام گفت که در کتاب انبیاء ملاحظه نموده‌ام که اسم
او در انجیل حیدر است حضرت فرمودند هو حیدرة بس حضرت فاتح
الاوصیاء تعلیم سوری بهام نموده هام منطق گردید که یا علی یا وصی
محمد بس و اکتفا نمایم بانچه تعلیم نمودی مرا از قران حضرت فرمودند
نعم یا هام قلیل القران کثیر بس وداع حضرت خاتم الرسل نموده ایاب
و حینئذ حاصل نشد تا حضرت از دنیا رحلت نمود و از جمله روایات
داله مفصحه بر وجوب اطاعت و انقیاد و اتباع حضرت فاتح الاوصیاء
روایتی است که واقع گردیده در کتاب ابی بکر بن مردویه و محمد السمعانی
که از فحول مشایخ و روس فحول ایشانند روایت نموده‌اند باسنادها الی عبد الله

ابن مسعود قال كنت مع النبي صلى الله عليه وآله وقد تنفس فقلت
ما لك يا رسول الله قال نعيت الي نفسي يا ابن مسعود قلت استخلف
قال من قلت ابا بكر فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شانك
يا رسول الله قال نعيت الي نفسي قلت استخلف قال من قلت عمر فسكت
ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شانك يا رسول الله قال نعيت الي
نفسي قلت استخلف قال من قلت علي بن ابي طالب فسكت ثم قال
والذي نفسي بيده لئن اطاعوه ليدخلن الجنة اجمعون اكتعون
که ابن مسعود یعنی مشاهده نمود که از حضرت رسول ظهور تنفسی و
الهی بمنصه وقوع متجلی گشت گفت یا رسول الله چیست
ترا حضرت فرمودند که نعی وصلای عالم عقبی میشنوم بنفس
ابن مسعود بتنطق در آمد که استخلف یعنی تا نبی و
خلیفه تعیین نما حضرت فرمودند که کیرا استخلاف نمایم ابن مسعود
گفت ابا بکر را حضرت ساکت گردید متوجه جواب نشد بعد از مضی
وانقضای ساعتی باز متنفس گردید باز ابن مسعود سوال مذکور بوقوع
انجامید حضرت باز فرمودند که بکه این امر را منوط و معطوف دارم گفت
بعمر حضرت سکوت اختیار نموده متوجه جواب نگردید مرة ثالثة از حضرت تنفس صدور
رسیده ابن مسعود تفال بعبارت اولی کرد یعنی حضرت ایضا فرمودند کرا استخلاف نمایم ابن مسعود
گفت علی بن ابی طالب را حضرت زمانی سکوت نموده فرمودند بحق آنکسی که نفس من بقدرت اوست اگر
اطاعت نمایند همه و انقیاد از ایشان سمت وقوع انجامد بحضرت علی البته داخل جنت خواهند
گردید جمیعا و شیخ معتزلی عز الدین عبد الحمید

الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة الکریم از امیر المؤمنین علی روایت نموده
بن ابی طالب علیه السلام انه قال یوم المناشدة او یوما اخر انا من
رسول الله كالعضد من المنكب وكالذراع من العضد وكالكف
من الذراع ربّاني صغيرا وواخاني كبيرا ولقد علمتم اني كان لي
منه مجلس سر لا يطلع عليه غيري وانه اوصى الي دون اصحابه
واهل بيته ولاقولن ما لم اقله لاحد قبل هذا اليوم سالته
مرة ان يدعو لي بالمغفرة فقال افعل ثم قال فصلى فلما رفع يديه
في الدعاء استمعت اليه فاذا هو قال اللهم بحق علي عبدك
اغفر لعلي عبدك فقلت يا رسول الله ما هذا فقال او احد
اكرم منك عليه فاستشفع به اليه که حضرت فاتح الاوصیا
علیه السلام در روز مناشده یا روز دیگر بتقریر آورده که با رسول
الله بمنزله عضد بودم از منکب و ذراع از عضد و کف از ذراع
که کنایه از تتمیت و استظهاریت او آمده مرکوزه نبوت و خاتم
فص رسالت را و مترتبی بتربیت او گشتم صغیرا و مواخاة نمود
مرا کبیرا و معلوم و از پرده احتجاب مکشوف و واضح بود شما را که مرا با او مجلس حضرت
سری و کلام مکتومی بود که اطلاع احدی حاصل نمیگردید و وصیت من
نموده و نه اصحاب خود و اهل بیت را و هر آینه بیان مینمایم و واضح میکردانم
از جمله اسرار سری که تا حال با احدی تقریر ننموده ام که از آنحضرت سوال نمودم
مرة بمغفرت و استشفاع حضرت منقبت قبول ساینده بعد از صلوه و رفع یدین

بدعا استماع نمودم که مترنم کردیده بانکه الهی بحق علی که عبد وبنده
تواست مغفرت نما علی عبد خود را چون این مقال ازان منبع
رسالت ومعدن کرامت صادر کردید بمعرض سوال درامده
متملق کردیدیم که یا رسول الله ما هذا یعنی چه بود این قول الحضرت
بتقریر اورده که آیا کسی اکرم از تو ممکن التحصل امده بجناب اقدس
قیومی وبارکاه مجد ربوبی تا انکه اورا باستشفاع اورده مسئلت
مغفرت نمایم بلکه واسطه در مغفرت خود نیز بوده این مبنی ومنبع
امده براجیت او نسبت بسایر مخلوقات که هیچکدام دخلی در استشفاع
او نداشته از خود بجز داستغفار واستشفاع تحصل پذیر نیکردید بخلاف
سایر مخلوقات وحافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء بیان نموده که
عبد الله عباس متملق کردیده که سالت رسول الله صلی الله علیه واله
فی قول الله تعالی والسابقون السابقون اولئك المقربون فی جنات النعیم
فقال رسول الله صلی الله علیه واله جبرئیل علیه السلام ان علیا وشیعته هم
السابقون الی الجنة المقربون عند الله بکرامة لهم وواحدی در تفسیر
اسباب نزول وارد ساخته ومحمد بن کعب قرظی روایت نموده که سبب
نزول ایه اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و
الیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین ان بود که حضرت سید المخلصین وعباس وطلحة بن شیبه
افتخار مینمودند که طلحه میگفت تاج بیت الله در دست منست وتعمیر

وعمارت وبیتوته در کعبه قیام مینمایم وعباس میگفت که ذی سقایه ام وبحاج
سقی مینمایم الحضرت متملق کردیده که نمیدانم شما چه میکویید لقد صلیت
ستة اشهر قبل الناس وانا صاحب الجهاد پس واجب تعالی این ایه را
نازل فرمود یعنی ایا کردانیدید ثواب انکسانی که سقی مینمایند بحاجیان
وعمارت مسجد الحرام مینمایند مثل ثواب کسی که ایمان اورده باشند
بجناب مقدس الهی بعد ازان برای وفود واکثار بیان نازل فرموده
که ان الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون یبشرهم
ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها
ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی بدرستی که انکسانی که ایمان
اورده اند وهجرت را اختیار نموده وجهاد را اعمال مشیر خود ساخته
در جاده حق تعالی باموالها وانفسها پس درجه ایشان اکبر امده از درجه دیگران
ومرتبه ایشان اجل واعلی کشته نزد جناب الهی وجماعتی که موصوفند
بصفات مسطوره فایزان درکاه ربوبی ورستکاران بارکاه قیومی
اند وحق تعالی ایشان را بشارت برحمت خود داده ووعده جنت کثیر
النعمه مقیم نموده ودر روایات جمهوریه مستندة الی عثمان بن
عفان واز روایات خاصه بطرق متعدده سمت ورود یافته که در زمان
خلافت شیخ الجهلا ابی بکر علیه ما علیه از بلاد روم جمعی با وفود نموده
از جمله ایشان راهبی بوده از رهبان نصاری که داخل مسجد رسول الله

صلی الله علیه وآله کردیده با او بود بختی که وقر او مملو بود ذهباً و
فضةً و ابوبکر نشسته وجمعی در حول او دایره زده از مهاجرین و
انصار آن راهب داخل مجلس ومحفل ومجمع کردیده تحیه وثنا کویان
بعد از آن سوالی بلسان وبیان جاری کردانید ایکم خلیفة
رسول الله وامیر دینکم حضار بابی بکر نمودند راهب اقبال توجهی
نموده تلقی آمده که ایها الشیخ الجلیل ما اسمک قال عتیق قال ثم
ما ذا قال صدیق قال ثم ما ذا قال لا اعرف لنفسی اسما غیره
راهب بشر با او ورد که تو صاحب من نیستی که من در طلب اویم
ابوبکر منطق کردید که حاجت تو چیست راهب مترنم کردید که
از بلاد روم باینجا عبور نموده ام با بختی موقر بذهب وفضه تا که
مسئلت از امیر این امت نموده بعد از فیوز بجواب بشرف عتبه
بوسی اسلام مشرف کردیده واطاعت وانقیاد بمامورات او نموده
کنند پیروی ومتابعت را در کردن استوار ومستحکم کردانیده
این مال را در جاده الهی وطریق مستقیم دینی تصدق وبذل تمام ابوبکر
متصدی سئوال کشته که سل عما بدا لک قال اخبرنی عن شیء
لیس لله ولا من عند الله وعن شیء لا یعلمه الله یعنی اطلاع ساز
از شیء که از اذن قیومی مسلوب کشته واز چیزی که از طور او مرفوع
آمده واز چیزی که متعلق علم وجوبی نکردیده ابوبکر را بعد از
استماع انفعال براعضا تش رعشه پدید کردیده ساعتی صبر نموده بعد از آن

امر باحضار

امر باحضار ابی حفص عمر نموده بعد از آن راهب متوجه کشته مترنم
کردید که شد راهب بمعرض همان سوال بر آمده از عمر استماع جوابی
ننمود بعد از آن تشریف شریف حضرت مطلع الاوصیا علی مرتضی
علیه السلام در آن مجلس منبسط ورود ارزانی یافته یا بعد از احضار
ابی بکر کما هو المروی عن طرق الخاصة العامة وبا اتیان سلمان بالحضر
وحسنین کما هو المروی عن طریق الخاصة بعد از ورود آنحضرت
بتکبیر وتحمید جناب اقدس ربوبی از قدوم شریف آنحضرت ابوبکر گفت
سل هذا الفتی فانه ما تلتمس من العلوم وانه صاحب وبغیه ومطلوب
تو است راهب متوجه خدمت او کردیده مترنم کردیده یا فتی ما اسمک
حضرت فرمود که اسم من نزد یهود الیا ونزد نصاری ایلیا ونزد آبی
حیدر راهب متلفظ کشته که ما محلک من نبیک حضرت بمعرض
جواب بر آمده که هو اخی وانا صهره وابن عمه راهب منادی نموده
که تو صاحب منی بحق رب عیسی اخبرنی عن شیء لیس لله ولا من
الله ولا من عند الله وعن شیء لا یعلمه الله حضرت بیان فرمود اما
قول تو ما لیس لله فان الله لیس له صاحبة ولا ولد واما قولک
ولا من الله فلیس عنده ظلم للعباد واما قولک یعلمه الله بتحقیق
که حق تعالی را متعلق علم او نکردیده شریکی در ملک خود نقل
الراهب انت الخلیفة وامین الامة ومعدن الدین والحکمة ومنبع
عین البرهان والحجة بتحقیق که قرأت نمودم اسم تو را در توریه و انجیل

بتبعی که مذکور گردید مضبوط و مرقوم گشته در کتب سالفه حیدره وان

وجه صدق بقینی و نفس الامرتی و حق واقعی بعد از نبی نوبت

وصی و ولی و امیر مؤمنان و احق باین محلس از اغیار تواما الملاع

کردان امر اگر چه باعث عزل و منع تو کردیده از اقامت بمقام خود

انحضرت سلقی بجوابی شد که غیر اورا اطلاع حاصل نشده و راهبه

از اموال شرف اسلام تصدق نموده ان مال را بفقراء و مساکین

اهل مدینه و صرف محاوج ایشان و راهب کرده انیم متصرف کرده بداهل خود

مسلماً ابو المؤید خوارزمی و ابن مردویه هریک در مناقب خود نقل نموده

اند از جابر بن ابی عبد الله انصاری که بیان نمود کُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى

اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَتَذَاكَرَ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه

وَ آلِهِ إِنَّ أَوَّلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً إِمَامُ الْمُتَّقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَقَالَ أَبُو دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ يَا رَسُولَ اللهِ أَخْبَرْتَنَا أَنَّ الْجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى

الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتُكَ قَالَ

لِي يَا أَبَا دُجَانَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ لِوَاءً مِنْ نُورٍ وَ عَمُودًا مِنْ يَاقُوتٍ

مَكْتُوبٌ عَلَى ذَلِكَ النُّورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ

الْبَرِيَّةِ عَلِيٌّ صَاحِبُ اللِّوَاءِ وَ إِمَامُ أَهْلِ الْقِيَمِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَبَشَّرَ رَسُولُ اللهِ بِذَلِكَ عَلِيًّا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي كَرَّمَنَا وَ شَرَّفَنَا بِكَ فَقَالَ لَهُ أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ و عمار یاسر و حذیفه

عبد الله عباس سطابق و موافق نزخامس و سادس ائمه علیهم السلام بیان نموده

درین آیه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ

بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ

فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ مفاد و مضمون اینکه جماعتی که بشرف ایمان مشرف گردیده کسی

که از شما بدرجه ارتداد رسیده و از دین اسلام منحرف گشته زود باشد که

حضرت حق قیومی ابتعاث قومی نماید که محبت و مصادقت بین الله و بینهم

بصفحه ظهور پیوسته اند رقیق القلب بر مؤمنان و قساوت قلبی بر کفار داشته

تصدی جهاد کردیده در طرق الهیه و خایف و هراسان از ملامت هیچ ملامت

کننده نبوده چنانچه این صفت مرضیه در شان حضرت یعسوب الدین

وصی رسول رب العالمین علیه السلام تحقیق یافته و تحت نزول بذیرفته و ثعلبی و غیره در

تفاسیر مذکور داورده و بر رشته بیان منتظم ساخته و بنقل اورده که حضرت

سید الاوصیاء علیه السلام در یوم حرب جمل تلاوت این آیه نموده و بیان

نمود که وَ اللهِ مَا قُوتِلَ أَهْلُ هَذِهِ الْآيَةِ حَتَّى الْيَوْمَ که قوم از اهل جماعتی

را که موصوف باین قتال نموده وصف آن آیه و انصال ایشان بدلالت

منطوقه این کریمه کان حضرت مختص و ممتاز باتصاف و اتسام بان

صفات بود و ان صفات در غیر او مفقود و زایل آمده یکی آنکه یُحِبُّهُمْ

وَ يُحِبُّونَهُ که محبت دارد موجد حقیقی ایشان را و ایشان نیز واجب

تعالی را و این صفتی کنند که حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله در

یوم خیبر وصف نموده و سوای انحضرت موصوف باین وصف نشده الله

اَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی ذلول و رفیق باشند بر مؤمنین آنحضرت رفع مرتبه
بود که در کوفه اتفاق افتاد روزی بزنی که در دستش سبوی آبی بود
و متعلق به اَللّهُمَّ اَحْکُمْ بَیْنِی وَبَیْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ تنطق نموده گردید
کردیده آنحضرت تلقی به یا أَمَةَ اللهِ إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ شکایت جهت
که مجدد در جواب برآمده بلسان جاری کردانید که زوج مرا بجهت مهی
مساق نموده و چون آن غایب باشد من مبتلا باین زحمت و شنفت کشت
آنحضرت فرمود که سبوی آب را بمن ده که بمنزلت رسانیده رجعت نمایم
و بعد از آن علی با کریم بجهت احضار شوهرت و از آن زن سبو را اخذ
نموده بمنزل رسانید جماعت همسایه چون مشاهده این امر نمودند شروع
ملامت آن زن کردیدند و بلسان جاری نمودند که این حضرت امیر
المؤمنین و یعسوب المسلمین علیه السلام است چگونه مسوغ مجوز
دانستی که او بنفس نفیس خود اقدام بخدمت ~~اقدام بخدمت~~ نموده از زوال این ظهوری جاری کردید
و تو با او این امرا انحقق کردانیده کفت که او را من نشناخته و معرفت
با او حاصل ننموده بودم چون او را معرفت حاصل شد طریق معذرت
و عذر را شیمه خود ساخته بدست و پای او افتاده تملق کردید
که یا امیر المؤمنین بشما معرفت حاصل ننموده بودم و ترک ادب از من
بصدور پیوسته امید عفو دارم آنحضرت فرمود هرکاه حاجتی
باشد تو را بقضای او بکوشم و چون خدمتی رجوع ~~کنم~~ نمائی باقدام او کوشم راجع نموده
اقدام آن زن ملتفی کردید که جَزَاكَ اللهُ خَیْراً أَفْضَلَ مَا جَزَی إِمَامًا

٢٨٣

یِنَ دِینِهِ صفت دیگر أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی غلبه نمایندگان و سخت
دلان بکفار و یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ جهاد نمایند
در طریق الهی و از ملامت هیچ ملامت کننده خایف نبوده طریقه
مرضیه و شیمه نفس الامریه را اتباع و استتباع نموده از امور جزئیه
اعتباریه خسیسه دنیویه تنحی و اعراض بنمایند امام متشککین درین
ایه بتقریب آورده که این ایه مقصود ابوبکر افتاده زیرا که این ایه ظهور
حال کفار و اهل ایمان آمده و مجادله امیر المؤمنین بالطبقه اسلامیان
بوده و محاربه ابوبکر با کفار این بیان نهایت سخافت و ناخشکوار
کردیده که منافات باید لول ایه ورود و دلالت دارد که حق قیوم خطاب
با اهل ایمان فرموده که جماعتی سبیل ایمانیت در ایشان واضح آمده هرکاه
درجه ارتداد در ایشد پس درین حال خطاب اهل کفر اصلا دخلی
نداشته و کلایح کردیده مخاصمت آنحضرت با قومی بنص ظهور انجامید که از
حیثیت ظهور قایل ایشان دنیا بوده و از اهل قبله کردیده بعد از آن بواسطه
مخاصمت و مخالفت امام واجب الاطاعه بصفت ارتداد برو خارج
کشته از زمره کروهی شده که مدلول علیه لفظ منکم کردیده در ایه
وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ که این
ایه بعد از ایه أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ بلفظ خطاب
ادا کردیده و ارتداد عبارت از آن آمده که از اسلام بکفر رجوع نمایند

بواسطه خروج ایشان از اطاعت زمان بجهت سر پیچیدن و تبری جستن
از انقیاد و اطاعت و دیگر آنکه حجت اهل سنت در مقاتله خالد ولید
با طایفه مالک نویره و قتل رجال و اسر نساء و اطفال و مباشرت
و مضاجعت خالد لعین با نساء مالک در آن شب که ایشان بنا بر
منع زکوة از اسلام مرتد شده و بحکم کفر داخل آمده و چون
مخالفت خلیفه مشکوک فیه موجب گشته حکم بارتداد ایشان توان
نمود مخالفت و مخاصمت خلیفه متفق علیه از سبیل و جاده آلهی
و رسول ربوبی بنهج اولی و طریق اوفی نتوان نمود با آنکه مقدمتا
مسطوره مضبوطه مخالفان فاسد العقیده کاسد المذاقیه را آمده
در خلافت ابوبکر در مسند امارت و حکومت و دیگر منع زکوة
ایشان بنهجی که مانع و دافع ضروریات دین مبین بوده پس بنا بر این
تعامل ابوبکر مضایقه و ممانعه در آمده نزاعی فیما بین ایشان متحصل
گردیده و بنو سخن بطریقی و منهجی که نیشابوری در تفسیر آورده و هذا
اَدَلُّ دلیلٍ علی فسادِ مذهبِ الشیعةِ بیان استدلال آنکه چون
زعم امامیه بر آن مساق گشته که اصحاب پیغمبر بعد از آنحضرت
بنا بر انکار نص در باده سید الاوصیا و اشتراک جمیع در این
رای ناصواب ارتداد متوجه ایشان شده بیان مینمایند که اگر
جناب کبریائی
نزد آلهی با این متیح الاسناد باشد که انکار ایشان ملاحظه نص
واضح و بین بوده و وعده که نموده طبقه که موصوف بمحبت و محبوبیت

قیومی

قیومی بوده باشند ارسال شدی که با اهل ارتداد محاربه و مقاتله نموده
مغلوب و مقهور کرد آن ایشان را و چون قضیه منعکس بود طایفه امامیه
مقهور و مغلوب گشته اند پس فساد عقیده ایشان معلوم میگردد بعد
از تقریر مضمون کلام امام المتشککین نیشابوری در جواب او تحریر
نموده قُل لِناصِرِ الشیعةِ ان یقول تا سافی خلاصه جوابش آنکه
طبقه معهوده که از علاج نموده اهل ارتداد را مغلوب ساخته
مقصود از آن صاحب الزمان آمده اگرچه با لخاسرین ایام
ماضیه و منحرفان روزگار سالفه بالله باشد در حکم مجادله و مقاتله
باجماع سمت ذکر یافته اصوب آنکه بعد از ورود در روایات و اخبار
مشعر بجناب مقدس امیر المؤمنین و مقاتله او با خوارج متعلق باین
جواب نگشته اگرچه مجاهده حضرت صاحب الزمان محتوی
و مشتمل باشد که بظهور خواهد انجامید و آیات متکثره متکرره
در این باب بنص ظهور جلوه گر گردیده که دال و مشعر آمده بر امامت
و ولایت حضرت مصباح هدایت امیر المؤمنین علیه السلام و علو مراتب
کمال و سمو رفعت اوج استکمال آنحضرت از مرتبه عد و حد و احصا
تجاوز آمده احدی را در عرصه ساحت جناب نور الانوار الهی و ربوبی
موازی و مساوی قدر و منزلت آن عالیمرتبت ممکن التحصیل نیامده
حمنانیه
چنانچه مفصح بر این آمده روایت سدرة ایمنا حنیه بر والیان
رموز آلهی و منکشفان کنوز ربوبی و مهندسان اساس جاده مستوی

وراه نوردان طرق مستقیم قویم و دقاقان مقربان حبل المتین ایزدی
مستور نخواهد بود در اثبات امامت و هدایت انوار سرادقات دین
ومستضیئان اشعه اشراقات طریقه احمدی ائمه اطهار و لب لباب
ابا باز مسلک وجوب اصلح بر واجب تعالی بوضوح انجامیده که ابتغاء
امام در هر زمانی لطف و شفقت امده و برین مقدمه بر حق علیم
وجود و ایجاد امام واجب حتمی و لازم و ثابت گشته بعد از
بعثت رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه از فحوای کلام ملک
علام واضح و لایح گردیده وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ و قاضی بیضاوی
با کمال کمال تعصب و نهایت تجادل و تخاصم بکلک بیان و برشته
انتظام اورده در تفسیر این کریمه وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ أَهْلِ عَصْرٍ إِلَّا خَلَا
مَضَى فِيهَا نَذِيرٌ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ عَالِمٍ يُنْذِرُ عَنْهُ أي لا يكون العصر خاليا
عن نذير یعنی که عباد و مکلفین گزیری ندارند از شخصی که خایف
و هراسان نماینده باشد ایشان را از عقوبات اخرویه پس باید که عالم
بامور الهی کما هو حقه بوده باشد واین غایت تطابق وتناسب بر
مذهب امامیه اثنی عشریه دارد و نیز ایه يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ
بِإِمَامِهِمْ در اخبار معنعنه متواتره ست ورود یافته از محدثان ما
واهل خلاف مانند انکه سعد بن ابی وقاص از جابر بن سمره از
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده چنانچه
که در صحیح مسلم مذکور امده لا یزال هذا الدین قائما حتی تقوم

الساعة

الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة وهمچنین در صحیحین از
رسول الله صلی الله علیه وآله ست ورود یافته لا یزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة و نیز در صحیح مسلم وارد گشته
که یکون بعدی اثنی عشر امیرا و همچنین در صحیح مسلم ست
وقوع یافته ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنا عشر خلیفة
وایضا در صحیح مسلم مسطور گردیده از حضرت خاتم الانبیاء وسید
المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم
اثنی عشر رجلا کلهم من قریش و نیز بطریق مرفوع از عبد الله
بن ابی عبد الله عمار از نبی صلی الله علیه واله حصول پذیرفته لا
یزال هذا الامر فی قریش ما بقی اثنان پس از تدبری که در
مناطیق این ست سطور پذیرفته مراد خلیفه امده بنا بر نفعه در
فرقان حمید و اخبار غایت دلالت و نهایت صراحت بر حقیت
مذهب اثنا عشریه تطرق یافته که از سنه ۲ تا اقصی انقراض و
اندراس دهور و از امام زمان و حجت و برهان خالی و ساده نمانده
و از ید و اکثر و اقل از دوازده و انقص و اکثر از ان تطرق پذیر
نگشته و جماعتی که بوصف امامت و امارت موصوف و موسوم گشته
اند بکلام رسول الثقلین موشح و موضح و متعین شده بنهج حصر عقلی
که منحصر در ائمه اطهار منظوم و معصوم از ادناس امده بجهت انکه نزد
مخالفان دین و معاندان راه یقین اخبه بر نمط و نهج خلافت ست ورود یافته

انحصار وانتياز در چهار نفر گرديده وثم موسوم باسم حكومت شده
بعدم خلافت بنابرين ميان دو طبقه هيچ فردي از افراد سواي
اثنا عشريه مسلوب التاهب باين تسميه اند ولقبي است كه بيان
خاتم النبيين باين زمره مقدسه اختصاص يافته واز براهين
ميزانيه قويمه وقوانين كلاميه وحكميه ومضامين ومناطيق
احاديث صريحه ونصوص آيات قرانيه ومثبتات ومنتجات
كتب منزله انجيليه وتوراتيه وغيرها وصدور كرامات ومعجزات
واتصاف واتسام بفضائل وفواضل نبويه ظاهر وباهر گرديد
اختصاص خلافت وامامت ووصايت بائمه اثني عشر صلوات
الله عليهم اجمعين وكذب ووضع اخبار موضوعه كه اهل خلاف
وضع نموده اند براي اثبات مطلب سخيف خودشان مثل
خبري كه اهل عناد بنقل آورده در اثبات مذهب خود كه حضرت
سيد ابرار صلى الله عليه وآله بكلك بيان آورده اِقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ
مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وامثال اين از اخبار انكه نسبت
صدور با حضرت سيد انام ميدهند كه نقل ايشان از بابت نسبت
اكاذيب واباطيل امده بجناب مقدس سرور انبياء اعاذنا الله من مثل
هذا وفرقه ناجيه كه در حديث شريفه گشته اند كه سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي
عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقِي فِي النَّارِ
اين منطوقه مراد اماميه اثنا عشريه امده چنانچه خاتم المحصلين

وبجاه الله والحق والدين رضوان الله تعالى عنهما در جنبي كه سوال از مذاهب
حقه وفرقه ناجيه نموده اند وبيان فرموده اند كه بازاي منطوقه مصطفويه
مشخص نموده ايم كه فرق ناجيه فرقه اماميه اند زيراكه حضرت
سيد البشر صلى الله عليه واله فرموده كه روزي باشد كه امتان
من تفرقه را اختيار نموده هفتاد وسه فرقه گردند احدي ناجي ودر رستگارم
وتتمه در نار ومعلوم كه دانيد انحضرت در منطوقه كه ما ومخالفين
اتفاق داريم مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا
وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ بمضمون كلام فصاحت انجام انكه مثل اهل
بيت من مثل سفينه نوح است هركه در كوب بر كشتي نوح نمايد
ناجي ورستگار گشته وهر كه تخلف را اختيار نمايد بهلاكت
منجر گرديد پس واضح گرديد كه هر كه بر مذهب اثنا عشريه راسخ واستوار
بوده سالك مسلك وجاده حق بوده باشد ناجي خواهد بود ولا
ملاكه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم در منطوقين
بفرقه ناجيه ايما واشعار كرده چنانچه در احدهما مبني آمده كه فرقه
ناجيه فرقه وحداني اند كه سني وشيعه گشته زيراكه در مسائل اصول
زعم ايشان مباين ومنافي جمه مذاهب امده وساير مذاهب در
اصول عقايد مشترك اند ودر منطوقه ثاني ببيان واضح كرده اند كه
هر كه از اهل بيت من تخلف ورزد بهلاكت رسد وهر كه متابعت
ومبايعت نمايد ناجي ورستگار گردد وابو بكر محمد بن موسى شيرازي تفسير

آورده که بعد ما قال النبی صلی الله علیه و آله ستفترق امتی ثلث و سبعون
فرقة فرقة ناجیة و الباقون فی النار قال علی علیه السلام من الفرقة
الناجیة قال المتمسکون بما انت علیه و اصحابک و نیز جار الله علامه
زمخشری بروایت آورده که قال رسول الله فاطمة بضعة منی و الائمة
من ولدها امناء ربی حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم
بهم نجا و من تخلف عنهم هوی و ثعلبی در تفسیر آیه منزله و اعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا تصریح نموده که حبل الله معبر از حبل المتین
اهل بیت مبین آمده و ابی سعید خدری بطریق مرفوع از حضرت
سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده ایها الناس
انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا
بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض در این منطوقه امام را قرین کلام الله نموده در
آنکه از یکدیگر متفرق و مباین نمیگردند پس چون قران مجید همیشه
باقی خواهد بود نیز امام باقی بماند این حدیث غایت موافقت
و نهایت مطابقت بمذهب امامیه دارد و نیز حافظ ابونعیم در
تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون منطق کردیده
که مراد از اهل ذکر متذکران مقاصد قیومیه گشته بنحوی که مشیت
ربوبی تعلق گرفته که سوال نمایند از ایشان وقت وقوع شایبه
تخالف و تنازع و مرقوم رقم علم و عرفان و از سدقان وادی عرفان

و ناسکان

٣٨٧

و ناسکان مناهج تبیان باین نوع تعبیر آمده در تفسیر آیه کریمه ربانیه
لا یمسه الا المطهرون که فهم مطالب قیومی از بینات فرقانیه
برفع طهارت ظاهری و باطنی که عبارت آمده از کدورات شائبه
صورت پذیر گشته بنابر ظهور و وضوح و اکثاد و ورود آیات بینات
و اخبار و احادیث باهرة الدلالات و اجبات حتمیه و لازمات
بتیه آمده معرفت و تمیز مرتبه سنیه علیه اولیاء و ائمه و اتباع
و استماع اوامر و نواهی ایشان و اعراض و تنحی از مضلات
فتن و سعدان جاده حق ذو المنن بمقتضای منطوقه من مات
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ناکث بیعت جاهلیه کرده
در عذاب مخلد مؤبد و گرفتار بوده باشند و نیز در صحیح مسلم از زید بن
ارقم در موضعین ثبت تحقیق پذیرفته قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه و آله بین مکة و المدینة ثم قال بعد الوعظ ایها الناس انما انا
بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین
اولهما کتاب الله و الثانی اهل بیتی اذکرکم الله اهل بیتی اذکرکم
الله اهل بیتی و مثل این متکرر الورود گشته در کتب فریقین که دلالت
و افصاح دارند بر تنصیص قرانی و تصریح نبوی بولایت و وصایت
اهل بیت رسول اسی و تکافو ایشان با کتاب الله الناطق و کلام الرب
الخالق و اعلمیت و اکملیت ایشان صلی الله علیهم چنانچه صاحب کتاب قبس
الانوار فی الاوقاف الحرجیه و العدد به برشته تقریر در آورده که حضرت

فاتح الاوصيا اعلم ناس واحسب انام بوده و روايتي از كتب روايات
نقل وبيان در آورده كه يهودي بخدمت آنحضرت مشرف كرديده
بعرض سوال آمد كه يا علي اَعْلِمْني اَيُّ عَدَدٍ يَصِحُّ مِنْهُ الكُسُورُ
التِّسْعَةُ الاَّ مِنْ اَرْبَعَةٍ فَيَكُونُ صَحِيحًا مِنْ غَيْرِ كَسْرٍ وَ لِكُلٍّ مِنْ
كُسُورِهِ التِّسْعَةِ كُلٌّ مِنَ الكُسُورِ التِّسْعَةِ صَحِيحًا مِنْ غَيْرِ كَسْرٍ الاَّ
الثُّمُنُ لِاَرْبَعَةٍ وَالرُّبُعُ لِثَمَانِيَةٍ وَالسُّبُعُ لِسَبْعَةٍ وَالتُّسْعُ لِتِسْعَةٍ حضرت
بلسان بلاغت بيان خود فرموده اگر اعلام و تبيين نمايم بشرف
اسلام داخل خواهي كرديد قال نعم فقال عليه السّلام اِضْرِبْ اُسْبُوعَكَ
فِي شُهُورِكَ ثُمَّ مَا حَصَلَ لَكَ فِي اَيَّامِ سَنَتِكَ تَظْفَرْ بِمَطْلُوبِكَ پس ضرب
نمود يهودي هفت عدد اسبوع را در ثلثين عدد شهر پس حاصل و مرتقي
٢١٠ بر آمد وبعد از آن ضرب نمود اين مرتقي را در سيصد و شصت
ملاحظه نموده حاصل ٧٥٦٠٠ واز اينجا فائز وظفر بمطلوب وبغيه خود
كرديده در خدمت آنحضرت بشرف اسلام مشرف شد وايضاً
در كتب اصحاب روايت مسطور است كه يهودي وقت استماع قول
حق سبحانه وتعالى در شان اصحاب كهف وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِاْئَةٍ
سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ما نعرف التسع وذكر نمود وبيان آورده
كه وهي از مفسرين كالزجاج وغيره كه جماعتي از احبار يهود بعد از وفات
حضرت سيد كائنات داخل مدينه كشته سوال نمودند كه ما في القرآن
مخالف ما كرديده كه كويست وقوع يافته در تورية زيرا كه در تورية مقرر كشته

يكه ثلثمائة سنين ودر قرآن بعد از ثلثمائة وَازْدَادُوا تِسْعًا واقع شده
اين سوال بر صحابه مستصعب آمده مبهوت كرديدند پس اين مسئله را بجهت
رفع بجناب سيد الاوصيا نمودند آنحضرت تسلي كرديده كه هيچ تخالفي
وقوع نيافته بين ما وقع في التورية وما في القرآن العظيم زيرا كه
سنه شمسيه معتبر نزد يهود كرديده ونزد عرب سنه قمرية را اعتبار
نموده اند وبلسان يهود تورية نازل شده وبلسان عرب قرآن عظيم
نزول پذيرفته وثلثمائة سنين شمسيه ثلثمائة ونه از سنين قمرية
كرديده وبيان نموده يكي از مستعليين متأخرين بن محمد فارسي در شرح
شرح خود للملخص الجغميني في علم الهيئة فقال قالت اليهود ما نعرف تسع
سنين حين سمعوا وازدادوا تسعًا وقالوا لا يوافق التورية ووقع الاشكال
على الصحابة فحلّه على النهج المذكور الامام بالحق امير المؤمنين علي بن ابي
طالب صلوات الله وسلامه عليه وايضاً در علم هيئت تحقيق كرديده است
كه سنه قمرية وسطية ناقص كشته از سنه شمسيه حقيقيه بده يوم ويازده
ساعت تقريبًا اذ التفاوت بين السنتين على التحقيق عشرة ايام واحدى
وعشرون ساعة وخمس ساعة على قول من يقول بان السنة الشمسية
ثلثمائة وخمسة وستون يومًا وخمس ساعات وخمس وخمسون دقيقة
واثنى عشرة ثانية وعشرة ايام واحدى وعشرون ساعة الا دقيقة و
ثلثة اخماس دقيقة من دقايق الساعات وبخوى كه ثاني از متأخرين ذاهب
بران كشته كه شمسيه ثلثمائة وخمسة وستون يوما وخمس ساعات وشست

واربعون دقيقة وعشرون ثانية واين مستبين وواضح كرديد بر كسى
كه ذو دربه وقوفى باشد در علم حساب فان ما به التفاوت بين كل مائة
سنة شمسية ومائة سنة قمرية ثلث سنين قمرية على التقريب وانما الفاضل
بين ما بالتحقيق وما بالتقريب بعد جمع الكسور وطرح الكبيسة بما هو
بالقرب من عشرين يوما فانه سنة شمسية ليست على التحقيق
الا مائة سنة وثلث سنين قمرية وقريبا من عشرين يوما فاذن
الثلثمائة الشمسيات تزداد على الثلثمائة القمريات تسعا وقريبا
من شهرين والشهور ولا سيما اليسيرة منها لا تراعى عند ما تحسب
السنون الكاملات فاورده الفاضل المفسر الاعرج النيسابوري
في تفسيره ان ذلك شيء تقريبي ما لا اراده في انمار الفلك اصلا
بر سالكان مسالك نهج مبين وطلاب مطالب
ومآرب اهل يقين وعلماء با حاطه اسلام وشمول بشمول اقاويل
وكلام مخفى و پوشيده نماند كه بعد از رفع وقمع ونفى خلافت خلفاء
ثلث اهل ضلال واثبات وايجاب خلافت ووصايت ائمه اهل
بيت لا بد وحتم است بيان واستخراج احاديث داله بر حصر
امامت وولايت باثنى عشر بعدم زياده ونقصان بدانكه اثبات حصر
امام در دوازده از جمله امورى كرديده كه عقل را در وجاده وسلكى
نگشته بلكه از روايات حضرت خير البشر وساير حضرات معلوم
ومتيقن كرديده كه امام منحصر در دوازده قطب فلك رياست واسمان

وازصدوق

وازصدوق ثقة الاسلام در كتاب عيون اخبار الرضا حديث طويلى
بسند خود از ابي الحسن الرضا عليه السلام در باب احاديث بحضرت فاتح
الاوصيا در معارف ربوبى وعلوم حقيقيه سمت نطرق بذيرنده من
خبر الشامي فيما سأل عنه امير المؤمنين عليه السلم في جامع الكوفة انه قام
اليه رجل من اهل الشام فقال يا امير المؤمنين اني اسألك عن اشياء
فقال عليه السلم سل تفقها ولا تسأل تعنتا فاحدق الناس بابصارهم
فقال اخبرني عن اول ما خلق الله تعالى فقال خلق النور وسأله عن طول
الشمس والقمر وعرضهما قال تسعمائة فرسخ في تسعمائة فرسخ وسأله لم
سمي آدم آدم قال لانه خلق من اديم الارض وسأله كم كان عمر آدم
قال تسعمائة سنة وسأله عن اول من قال الشعر فقال آدم وسأله ما كان وثلثين سنة
شعره قال فانشد شعره وشعر ابليس في جوابه وسأله عن سفينة نوح ما
كان عرضها وطولها وارتفاعها فقال كان طولها ثمانمائة ذراع
وعرضها خمسمائة ذراع وارتفاعها في السماء ثمانين ذراعا فجلس
الرجل وقام اليه آخر فقال يا امير المؤمنين اخبرنا عن اول شجرة غرست
في الارض قال العوسجة ومنها عصا موسى عليه السلم وسأله عن اول شجرة
نبتت على الارض فقال هي الدبا وهي القرع وسأله عن اول من حج
من اهل السماء فقال جبرئيل عليه السلم وسأله عن اول بقعة بسطت
من الارض ايام الطوفان فقال موضع الكعبة وكانت زبرجدة خضراء
وسأله عن من سجن سار بصاحبه فقال الحوت سار بيونس بن متى وسأله عن

سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَحَوَّا وَكَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَعَصَا مُوسَى
وَنَاقَةُ صَالِحٍ وَالْخُفَّاشُ الَّذِي عَمِلَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَطَارَ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى
وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مَكْذُوبٍ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ فَقَالَ الذِّئْبُ
الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ أُوحِيَ إِلَيْهِ لَيْسَ مِنَ
الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ فَقَالَ أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى النَّحْلِ وَسَأَلَهُ عَنْ مَوْضِعٍ
طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ وَلَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ أَبَدًا قَالَ
ذَلِكَ الْبَحْرُ حِينَ فَلَقَهُ اللّٰهُ تَعَالَى لِمُوسَى فَأَصَابَتْ أَرْضَهُ الشَّمْسُ
فَأُطْبِقَ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَلَنْ تُصِيبَهُ الشَّمْسُ وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ شَرِبَ
وَهُوَ حَيٌّ وَأَكَلَ وَهُوَ مَيِّتٌ فَقَالَ تِلْكَ عَصَا مُوسَى وَسَأَلَهُ عَنْ نَذِيرٍ
أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ قَالَ هِيَ النَّمْلَةُ وَسَأَلَهُ عَنْ
أَكْرَمِ النَّاسِ نَسَبًا قَالَ صِدِّيقُ اللّٰهِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلِ بْنِ إِسْحَاقَ
ذَبِيحِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ وَسَأَلَهُ عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
لَهُمْ اسْمَانِ فَقَالَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَهُوَ ذُو الْكِفْلِ وَيَعْقُوبُ وَهُوَ
إِسْرَائِيلُ وَالْخَضِرُ وَهُوَ إِلْيَا وَيُونُسُ وَهُوَ ذُو النُّونِ وَعِيسَى وَهُوَ
الْمَسِيحُ وَمُحَمَّدٌ وَهُوَ أَحْمَدُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ يَتَنَفَّسُ لَيْسَ
لَهُ دَمٌ وَلَا لَحْمٌ فَقَالَ ذَاكَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ وَسَأَلَهُ عَنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ قَالَ هُودٌ وَشُعَيْبٌ وَصَالِحٌ وَإِسْمَاعِيلُ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي الْحَدِيثِ أَسْوِلَةٌ غَرِيبَةٌ غَيْرُ هَذِهِ وَبِأَجْوِبَتِهَا بر ذکیان
مستقیم الفطرت و اولیان و متمکنان مسانید اهل بصیرت از غطا خفاء

عقبه

عقبهٔ انجلا طالع گردد که مضمون این کلمات باهره فایضه فایقه مطوی
ومحتوی آمده از مسائل معضله که سائلین از اهل کتاب در کتب سماویه منزله
وجدان و تلقی نموده بمعرض امتحان و اختبار علم حضرت فاتح الاوصیاء علیه
التحیه وصحف سماویه در آورده اند و حضرت بعد از ایضاح ایشان امر مسأله
نموده جوابات شافیه وافیه حاوی نتیجه خود در هر مسأله بمعرض وصول تحصل
پذیرانیده و چون انطباق افهام با دراک مرام و مضامین اجوبه محتاج
تفسیر و تعیین بود و مقصد فاتح الاوصیاء نبوده بنابرین متوجه تقریر
مرام گشته تبیان تحریر می‌نماییم که مرام حضرت از قول اول ما خلق الله
النور جوهر مفارق عقلانی است که اول مطلع انوار عقلیه سلسله بدو
موازی و مطابق کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه وآله که اول
ما خلق الله العقل و مراد حضرت در تقریر عرض و طول عرش و فرش که جمله
در آورده تبیان نموده که ثمانمائة فرسخ فی تسعمائة فرسخ مکعب تسعمائة فرسخ
آمده که عبارت از سبعمائة الف الف فرسخ وتسعة وعشرون الف
الف فرسخ است که مجتمع و حاصل آمده از ضرب هشتصد فرسخ در نهصد فرسخ
تربیع خود حاصل گردیده از ضرب نهصد فرسخ در نفس خود بعوض ضرب
نهصد فرسخ در هشتصد و ده هزار فرسخ بلکه اینجا اهل تعلیم و ریاضیین
براهین و ارصاد تحقیق مقادیر ابعاد و اجرام بحسبان و ظنون ممتنعه
بتبیان لائح و واضح کرده اند و آنچه مختلفه الجهات المذاهب و متشتته الآراء
تطرق پذیر گردیده و از این اختلافات باعتبار اختلالات حاصله در آلات

رصدیه و یا بنا بر تعصب اوست در مناصب و مواضع غیر لایقه و یا از جهت
تطرق مسامحات است فلما تخلوا عنها حسابات الحاسبین و مساهلات
واقعه که قلما تعری عنها ارصاد الراصدین و از جهت این اختلافات
و مسامحات و مساهلات متطرق گردیده اختلافات احکام رصدیه
و مقرر و مسلم آمده بین الجماهیر که استیفا قدما و اوایل مبحث ابعاد و مقادیر
و اجرام را زیاده از ایفا متاخرین آمده بدانکه بطلمیوس و من فی طبقته
من الاوایل وجدان فلکی نموده اند با رصاد حصه درجه واحده از دائره
عظمی که واقع آید بر سطح ارضیه بیست و دو فرسخ و ثلثی فرسخ و حکم نموده
که محیط دائره عظمی ارضیه هشتصد هزار فرسخ است و مبین و مبرهن نموده
ارشمیدس در مقاله خود در مساحة دائره که محیط هر دائره هیچو مجموع
ثلثة امثال قطر آن دائره و سبع قطر او تقریبا متحصل آمده پس مقدار
قطر ارض دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ و نصف فرسخ تقریبا
خواهد بود و ایضا مبین و مبرهن آمده در آن مقاله که سطح نصف قطر در
نصف محیط موازی و مساوی تکسیر دائره متحصل می گردد پس مستبین
و متوضح آمده تأیید و تقویت شکل خامس و عشرین از مقاله اولی کتاب
کره و اسطوانه ارشمیدس که سطحی که احاطه نموده با و قطر کره در محیط اعظم
دائره واقعه در آن کره مساوی و موازی سطح محیط بکره آمده پس هرگاه
ضرب نموده شود قطر در محیط دائره عظمی حاصل میگردد تکسیر سطح
ارض که عبارت آمده از بیست هزار هزار فرسخ و سیصد و شصت

و سه

و سه هزار فرسخ و ششصد و سی و شش فرسخ و چهار جزو از یازده جزو
از فرسخ و ادراک نموده قطر ارض را مقابل ثلث مرات و خمس مره پس لیکن
مقدار قطر جرم قمر هفتصد و چهل و هفت فرسخ است تقریبا از نقلا یکی
مذکور گردیده در رساله سلم السماء للفاضل الراصد الحاسب المهندس الکاشانی
که او هفتصد و نود و سه فرسخ بعداد در آورده پس محیط دائره عظمی قمریه
دو هزار و سیصد و چهل و یک فرسخ و نصف فرسخ تقریبا پس مساحة جمیع
سطح قمر هزار هزار فرسخ و هفتصد هزار فرسخ و چهل و سه هزار فرسخ و هشتصد
و چهل و پنج فرسخ و تحصیل نموده اند قطر جرم شمس را خمسة امثال و نصف
مثل قطر ارض و استخراج نموده اند بحسب خودشان بمقتضای ارصاد از ارض
تا بعد شمس اوسط هزار و هزار و سی و هفت هزار و سیصد و هشتاد و یک
فرسخ تقریبا آمده و جرم شمس صد و شصت و شش برابر و ثمن برابر
ارض است و ششهزار و ششصد و چهل و چهار برابر قمر و ارض نود و ثمن
مثل و ربع مثل قمر است و قطب فلک التحصیل و التحقیق از علما مشهوریه
جمهوریه در طیمیا کتاب درة التاج بتحریر در آورده که حکیم فاضل مولانا قطب
الدین عزمی تحقیق لم نموده بنهج اوفی و طریق مستوفی که از سابقین
و لاحقین کسی را ممکن نیامده و نخواهد آمد و او نقل نموده که جرم شمس
یکصد و شصت و هفت مثل جرم ارض است و جرم ارض چهل برابر
جرم قمر و راصدین و اهل حساب بعد ابعد هر کوکبی را که دانسته اند
بعد اقرب کوکبی که فوق اوست و واجب و متحتم آمده که بعد محدب هر فلکی ابدا

بعد مقعر فلکی کرده‌اند که فوق او است لیکن اعتبار انصاف اقطار کواکب
و شمس چون هر قمر و ما بقی متمم عطارد میان اقرب ابعاد و مقعر فلک
او نموده از نظر اسقاط و احباط کردید بحسب غرض ایشان اطلاع بر عظم
این اجرام شریفه آمده علی الاجمال تا آثار و اطوار قدرت کامله مبدع
حقیقی جلت عظمته بر اقصی غایات کمال و قصوی نهایات استکمال
منصه وقوع و سمت حصول بذیرفته آیینه استنباط و استحصال
بر طباق ما فی العین که عقول حکما و افهام عقلا را قدرت بر استیفا
تحقیق اجرام ابعاد ممکن نکشته از جهت آنکه او و فهی نکسر و کسور
نیز ظاهر کردید بخط استاد فاضل حاسب مهندس کاشانی که متمم با
باستیفا حساب و استقصا آن کردیده در رساله سلم السما بی اهمال
ثوانی و ثوالث و ذکر نموده که قطر جرم قمر هفتصد و سی و یک فرسخ و صواب دو
ابجز بیست که اثبات نمودیم ما و همچنین قطر شمس را هفده هزار و پانصد و
سی و هشت فرسخ اعتبار نموده که هفت مثل قطر ارض که مستوی باشد
از و عشر مثل تقریبا و استقصا تام و تفحص کامل موجب است که شش
برابر قطر ارض و پنج سدس یکبرابر و نصف عشر یکبرابر و حمل نموده جرم قمر را
بر آنکه هیچ جزوی از چهل و دو جزو و شش از آن خرد از ارض است و لحق
و بیست
در او نسبة الخمس بجای سدس آمده و جرم شمس را حمل نموده که سیصد
و شش مثل ارض است و صواب در و اندیاد خمس مثل هم آمده تقریبا بعد
از تحقیق و تفصیل مقام معلوم و متیقن کردیده مخفی نماند که جواب حضرت

از سوال

سوال شامی موافق شایع معتبر در هند اوایل از حکما یونانیین آمده فی
از
اهمال اعتبار کسور که بس ظاهر است حضرت اعتبار قطر ارض نموده زیاده
مشهور بشی یسیری یا آنکه اعتبار قطر شمس نموده شش برابر قطر
ارض مثل هیجده نسبت پنج را ایشان اعتبار نموده اند و از نسبت
با و هیچ هیجده جزو و چهار خمس جزو و نسبت به جزو و بالجمله
بنا بر قول حضرت فاتح الاوصیا واجب و متحتم آمده که اخذ نموده شود
قطر شمس پانزده هزار و دویست فرسخ تقریبا و محیط دائره عظمی
شمسیه را چهل و هفت هزار و هفتصد فرسخ و هفتاد و یک فرسخ
و نصف فرسخ تقریبا بر مجموع مضروب قطر او در محیط عظای
او که عبارت از مساحت جمیع سطح او آمده بالنجا اثبات نموده شده
در مساحت جمیع سطح قمر مساوی و مکافی مکعب نهصد فرسخ آمده
على التقريب القريب من التحقيق جدا و اكر قاصدی اراده تعرف سبیل نماید در
جواب را باستقصا که متولی او کشته باستاد کاشی بسبیل تقریب منطق کردیده بلبا مجاری مینماید در
کمیت الف الف و تسعمائة ثم فی حاصل الضرب و روایت محدث اربلی
مالکی در اربعین مسند خود از شیخ خود حافظ ابی الخطاب بن دحیة بن
خليفة الكلبي يرفعه الى كعب الاحبار انه قال بينما رجلان جالسان في زمن
عمر بن الخطاب اذ مر بهما رجل مقيد وهو عبد لبني فلان فتحاوروا في ثقل
قيده فقال احدهما امراته طالق ثلاثا ان لم يكن وزنه كذا وكذا وحلف
الآخر بمثل ذلك على خلاف مقال صاحبه فاشكل الامر بينهما فمضيا الى

مولى العبد وعرفاه الحديث وسألاه عن فك القيد قال لا اعلم فقال
فكم تحلف بالطلاق لئن لا تفك القيد فأخذاه ومضيا الى عمر وقصا
عليه القصة فقال اذهبا الى علي بن ابي طالب فلما حضروا عنده دعا
بجفنة وقال ارفعوا القيد بخيط وادخلوا القيد ورجليه في الجفنة
ثم صبوا فيها الماء حتى امتلى فصبوا فقال ارفعوا القيد فرفعوه حتى
خرج من الماء ثم دعا بزبر من حديد فوضعها في الماء حتى تراجع الماء
الى موضعه حين كان القيد فيه ثم قال زنوا هذا الحديد فانه وزن
القيد فلما بلغ عمر ما جرى قال الحق لا يعطى محصل آنکه در زمان عمر بن
خطاب دو مردی جلوس نموده بودند که مردی نمود مردی مقید بقیدی
از حدید از جمله عبید بنی نوفل و سخاوه کرد دیگری نقل قید او و احدهما مستنطق
کردیده که امرأته طالق ثلثا ان لم یکن وزنه کاملت و دیگری بعوض حلفه
امره بمثل این بر خلاف مقال صاحبش و مستصعب کردید مقال میانه دو
رجوع نموده نزد مولی عبد آمده بصدد اظهار امر مستوی و اطلاع مکنوم
در آمدند و سؤال از وزن قید نمودند او بعوض جواب بر آمده که لا اعلم
ایشان مستنطق کردیده استدعا نمودند که منفک سازد قید او را تا وزن
نموده صدق مقال هر یک ظاهر کردد مولی عبد قسم و حلف یاد نمود بطلاق امراه
که فك قید نماید او را کرفته متوجه بجانب عمر کشته انشاء قصه نمودند عمر
مستنطق کردید که متوجه بجانب علی ابن ابی طالب کردید چون نزد آنحضرت
حاضر کردیدند بعد از عرض قصه آنحضرت طلب جفنه نمود و متلقی

رفع

۲۹۴

برفع قید کردید بخیطی و امر نمود با دخال القید و رجلی او در جفنه بعد از آن
صب آب در آن نمودند تا که ممتلی کردید پس آنحضرت فرمود که برفع قید
تا برفع قید او نمودند تا که از آب خارج کردید بعد از آن امر با حضار زبر
از حدید نموده در آب وضع کرد تا آنکه آب رجوع بموضع خود نموده
در حینی که با قید بود بعد از آن متلقی کردید که وزن نمایید که زبر ها
که هر چه وزن آنها باشد وزن قید هم همان باشد چون عمر بما جری
اطلاع یافت متلقی کردید که الحق لا یعطی و روایت نموده قومی از فقهای
مخالفین و مذکور است در کتب ایشان شافعی طلحه در مطالب السئول انه
رفع اليه عليه السلم ان شريحا القاضي قد قضى في امرأة قد ماتت وخلفت
زوجا وابني عم احدهما اخ لام فقد اعطى الزوج النصف من تركتها
واعطى الباقي لابن العم الذي هو اخ من ام وحرم الآخر فاحضره علي
عليه السلم فقال له ما امر قد بلغني من قضائك في قضية المرأة المتوفاة
الزوج وابني العم احدهما اخ من ام قال يا امير المؤمنين قضيت بكتاب الله
واجريت ابن العم بكونه الخاص من ام مجرى الاخوين احدهما من اب والآخر
من اب وام فانكر علي عليه وقال في كتاب الله ان الباقي بعد الزوج لابن العم
الذي هو اخ من ام قال لا قال فقد قال الله تعالى وان كان رجل يورث كلالة
او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس فجعل عليه السلم للزوج النصف
واعطى الاخ من الام السدس ثم قسم الباقي بين ابني العم فحصل لابن العم الذي هو اخ
من ام ثلث ولابن العم الذي ليس الخاص من ام سدس وللزوج نصف فتكملت الفريضة
فرد قضاء شريح واستدركه عليه مفاد و مغز آنکه شریح قاضی حکم نموده

دولیه عمی با نزدم

نفی که صنوف کشته‌اند از زوج و زوجه و بنتین و غیر احد ایشان اخ ام از ابوین بوده کما ترکه
متوفیه نصفه او بزوج متوجه کرده اند و تتمه را عصبه یعنی ابن عمی که اخ ام نبود اعطا
و دیگری را محروم کرده اند و بعد از سید البحر بحار الاوصیاء علیه السلام اقضا
او بعوده مستلقی کردید که در بی قضیه متوفیه حکم را بصنف حرمان و دیگری او با
نطق را مستوجب آنحضرت کرده اید که یا امیر المؤمنین بچه نوع کما الهی و منطوق نبی
حکم نموده اجرا کردیم و با ابن عم اخ از ام را بمجرای اخوین احدهما ابن آن جانب و دیگری از
صوب ابوین آنحضرت بصدد انکار راهداو تلقی فرموده که آیا در کلام الهی جاری کشته
کتاب فی محلها نشنیدی از ابن عم راحت که اولاد اخ انجانب ام باشد سربه منطوق کردید
که آنحضرت فرموده فقد قال الله تعالی و ان کان رجل یورث کلالة
او امراة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس آنحضرت نصف ترکه
متوجه بزوج و اخ از ام را اعطای سدس فرموده و تتمت عود باقی را نیا
ابن عم لیس حاصل کردید ابن عمی که اخ از ام بوده ثلث و ابن عم دیگر را سدس

سدرۀ حصینه بر سالک مسالک نهج مبین و طالب مطالب و مآرب
اهل یقین مخاطبا حافظان اسلام و مشمول شمول الطاف و کلام مخفی و پوشیده
نماند که بجدا رفع تقع نقی خلاف حلفا ثلث اهل ضلال و اتباع
فا یجاب خلافت و وصایت ثم اهل بیت لابد و منحصر ائمه بیان و استخراج
احادیث دال بر حصر امامت و ولایت با ثنی عشر بعدم زیاده و نقصان
بدانکه اثبات حصر امام به شواهد از جمله امور یکدیده که عقل او در
جانه و مسلک کشته که از روایات حضرت خیر البشر و سایر حضرات معلوم و
متیقن کردیده که امام منحصر بدوازده نفر مطبقات سیاست و آسمان

٢٩٤ حقیقت ائمه از جمله حدیث شریف که از حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله
منقول کشته که آنحضرت اشارت بحضرت ثالث ائمه هدی علیهم السلام
فرموده که انی هذا امام بن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم
و نیز از سادس ائمه اطهار علیهم السلام مروی کردیده که از آبا خود روایت نموده
که حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده که حضرت
جبرئیل علیه السلام مرا خبر داده از جناب اقدس ربوبی من علم ان لا اله
الا انا وحدی و ان محمدا عبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی
و ان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی و نجیته برحمتی من النار
بعفوی و اوجبت له کرامتی و اتممت علیه نعمتی و جعلته من خاصتی
و خالصتی ان نادانی لبیته و ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته
و ان سکت ابتدأته و ان اساء رحمته و ان فر منی دعوته و ان
رجع الی قرع بابی فتحته و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او شهد
بذلک و لم یشهد ان محمدا عبدی و رسولی او شهد بذلک و لم یشهد
ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی
و کتبی و رسلی ان قصدنی حجبته و ان سألنی حرمته و ان نادانی
لم اسمع نداءه و ان دعانی لم استجب دعاءه و ان رجانی خیبته
و ذلک جزاؤه منی و ما انا بظلام للعبید چون منطوق در آنحضرت
باختتام رساند جابر انصاری برخاسته منطق کردید که یا رسول الله
کدام اند ائمه که از ولد علی بن ابی طالب اند رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده

الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم سيد العابدين
في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن علي وستدركه يا جابر
فاذا ادركته فاقرءه مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم
الكاظم موسى بن جعفر ثم الرضا علي بن موسى ثم التقي
محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم ابنه
القائم بالحق مهدي امتي الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً
كما ملئت جوراً وظلماً هؤلاء يا جابر خلفائي واوصيائي واولادي
وعترتي من اطاعهم فقد اطاعني ومن عصاهم فقد عصاني
ومن انكرني فيهم يحفظ الله الارض ان تميد باهلها صدق اكرمهم فقد
رسول الله مفاد اين كلمات معجز آيات منفصح غايات مرتبت
نهايات انكه احدي الذات متجدد الصفات ببيان حضرت خاتم
الانبياء وسيد الرسل صلى الله عليه وآله وسلم جاري نموده
كه هر كه را عقيده صادق و اعتقاد كامل باشد بوده كه صانعي وخالقي
غير از جناب متعالي من تحصيل يافته واز صفحه وجوديت زايل
وبافع گشته وحضرت سيد كاينات محمدي رسول از جانب
من مبعوث گرديده وفاتح الاوصياء علي مرتضى خليفه وقايم
مقام او شده وائمه اطهار واولاد امجاد او حجج و براهين منند
بركافه عباد پس ايشان را برحمت واسعه وقدرت كامله خود
داخل جنت گردانيده از نار محرقه وعقوبات شامله او رهانيده

داده ومسكن ومأواي او را قريب بحريم ساحت جناب وسرادق
جلال خود ساخته از كرامت عامه وقدرت شامله خود بهرمند
گردانيده استتمام نعمت واستكمال رحمت خود را بصوب او معطوف
گردانيده نموده از غايت كمالات صوري ومعنوي از زمره خواص
وجمله اختصاص خود ساخته بحيثيتي كه ابليس معاند را از وحظ
عظيم نبوده اگر مرا بقصد ندا نمودن ليك بمحض جواب برآمده
واگر تمني دعايي نمايد مقرون باستجابت ومشمول اجابت گردانيده
واگر خود را اختيار نمايد با و متكلم شوم واگر مباشر قبايح گرديده متجلي
گردم واگر تجني وتخلي وتباعدت نمايد بجناب اقدس خود خوانم واگر
بسوي من رجعت نمايد بنعمه قرب ايصال نمايم واگر توجه برحمت
واسعه من نمايد منكشف ومنفتح گردانم واگر احدي شهادت (ونعمت نمايد)
بواحديت من نداده از بارگاه عز قدس سلطنت خود متخلي ومبعد گردانم
يا انكه تجني وتباعد از رسول من اختيار نمايد يا انكه از جاده علي بن
ابي طالب منحرف گرديده يا انكه از حجج من گريزان ونادان باشد وبعده
انكار نعمت من درآمده كفران را اختيار نموده از آيات بينات ورسل
ورسائل مقدسه من تخلي جويد اگر قصد بارگاه من نمايد محجوب ساخته
مستور دارم واگر بمحض سوال درآيد محروم ساخته منصرف باو نسازم
واگر بمحض دعا برآيد سلب ودفع استجابت نمايم واگر اميدوار من باشد
محروم گردانم واين جزاء عمل او باشد از جناب اقدس متعالي من و من بر عباد

کمال نسیم بدانکه واضح و لایح گردیده که امام در زمان غیبت واسطه رسوله
فیض امده بر کافه انام چنانچه [illegible] بر ساکنان خطه خاک بود
و سبب عنایت و رابطه او میگردد و برخی امام را قطب الاقطار دانسته
اند و ایضا منطوق کلام مشعر و واضح گردیده بر اثنی عشریت عدد اوصیاء
و خلفا بروایت مرفوع از جابر بن سمره که گفته که قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی یقول لا یزال
الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم
من قریش و این روایت در صحیح مسلم وقوع یافته از ابی بکر بن
ابی شیبه و قتیبة بن سعد و ایضا مروی گشته نقلا من مسند
احمد بن حنبل ان عبد الله بن مسعود سئل هل اخبرکم نبیکم
عن الخلفاء من بعده فقال نعم قال کعدة نقباء بنی اسرائیل
و امثال این روایات از طرق عامه متکثر الورود گشته و هر گاه فرقه
مخالفت نقل این احادیث نموده در کتب خود ذکر کرده باشند این
ادل دلیل واضح برهان قاطع است بر باطلیت و کیفیت (اعراف و عقیدهم) مذهب ایشان
و کان الله تعالی سخرهم بروایة هذه الروایات الباهرات الدالات
النادیات علی بطلان المذهب الذی هم علیه و ما هذا الامر الا کالخارق
العادات الخارج عن العادة المعتاد و لا یقدر علیه الا الله سبحانه و تعالی
الذی یذلل الصعب و یقلب القلب و یسهل العسر و هو علی کل شیء
قدیر و نیز در طریق شیعه اخبار وافره سمت ورود یافته در حصر

۲۹۵

و تعیین و احصاء عدد اوصیا و نقبا منها ما رواه محمد بن یعقوب الکلینی
مرفوعا الی جابر بن عبد الله الانصاری قال دخلت علی فاطمة علیها السلام
و بین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها فعددت اثنا عشر
آخرهم القائم علیه السلام ثلثة منهم محمد و اربعة منهم علی و باسناده
الی ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل
ارسل محمدا صلی الله علیه وآله الی الجن و الانس و جعل من بعده
اثنا عشر وصیا منهم من سبق و منهم من بقی کل وصی جرت به
سنة فالاوصیاء الذین من بعده محمد صلی الله علیه وآله علی سنة
اوصیاء عیسی علیه السلام و کانوا اثنا عشر و کان امیر المؤمنین علیه السلام
علی سنة المسیح و ایضا از ابی حمزه منقولست قال سمعت علی بن الحسین
علیهما السلام یقول ان الله خلق محمدا صلی الله علیه وآله و اثنی عشر
من اهل بیته من نور عظمته و اقامهم اشباحا فی ضیاء نوره یعبدونه
و یسبحونه و یقدسونه و هم الائمة من بعد محمد صلی الله علیه وآله
و از زراره مروی گردیده قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من
آل محمد صلی الله علیه وآله اثنا عشر اماما کلهم محدث و رسول
الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام هما الوالدان و از حضرت
قطب فلک وصایت و مرکز برج امامت علی بن ابی طالب علیه السلام منقول
گردیده قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الائمة اثنا عشر من
اهل بیتی اعطاهم الله فهمی و علمی و حلمی و خلقهم من طینتی فویل

لِلْمُنْكِرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدِي وَلَا يَرَوْنَ فِيهِمْ صِلَتِي مَا لَهُمْ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ
شَفَاعَتِي وَعَنْ علي بن الحسين عن ابيه عن علي عليهم السلام قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اِثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ
يَا عَلِيُّ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام الَّذِي يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ
الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق عليه السلام
منقولست كه از پدر نقش و از جد خود عليهما السلم روايت نموده كه قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه واله الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اِثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي
وَحُجَجُ اللهِ عَلَى أُمَّتِي الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُنْكِرُ بِهِمْ كَافِرٌ كه نصوص اين
احاديث منكره و فصوص اخبار موفوره مُفصح و مُنبي اند بر حصر
و تعداد اعداد ائمه و خلفا اثنى عشر بعدم تزايد و تناقص سادسه
مهديه بسالكان مسلك قويم و هاديان طريق مستقيم و مقدس نژادان
جاده مستبين و مانس اساسان منهاج مهذبين مستور نماند كه از
زمان حضرت آدم عليه السلام تا اقصى مراتب حال زماني نبود كه خلايق
و مجامع عبادت صانع حقيقي و موجد تحقيقي خود نمايند و از جاده
حضرت ربوبي و غنى قيومي نحو و تبدي جويند و اين جاده از لفظ استنباط
باسين بوضوح بپيوسته و در زمان ابي بكر و عمر و عثمان مملو از كفر و ملايات
شرك و نفاق و آلوده بانحراف و شقاق بود و مخاطبان ضلال و مجاهلات
با كبر و نفاق را مجال تصور و تدبر و تفهم آن نگشته كه آيه وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ

آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا در تشبيه نمودن
اين استخلاف باستخلاف سابقين مثل آدم و داود و هارون و ساير
انبيا و اوصيا كه اين آيه در شان ايشان بوده باشد بر شنه توجيه آورند
بقرينه آنكه در كتب خود از رسول الثقلين نقل نموده اند در جمع بين صحاح
سته از رزين بقصه صد در خراسيده كه او از فاتح الاوصيا علي مرتضى عليه السلام
روايت نموده كه از سيد كونين صلى الله عليه واله وسلم روايت بشنيد
كه آنحضرت بكلك بيان آورد كه لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ
اللهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا و نيز ثعلبي
كه از قدوه محدثين اهل خلاف گشته در تفسير آيه إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى
الْكَهْفِ بيان آورده كه حضرت قادر حقيقي اصحاب كهف را صاحب
حيات خواهد نمود كه بشرف سلام نمودن بحضرت مهدي عليه السلام
بهره سانند و ايضا در صحيح مسلم بطريق مرفوع از جابر بن عبد الله
الانصاري رضي الله تعالى عنه ست وقوع و كوكبه طلوع پذيرفته كه قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه واله وسلم يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ
يَقْسِمُ الْمَالَ وَلَا يَعُدُّهُ و در مسند طنطنه صد دريافته كه قَالَ رُوِيَ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ نَحْنُ وُلْدُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا وَحَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

وَالْمَهْدِيُّ در جمع ميانه صحاح سته رزين بطريق مرفوع از ام سلمه
كه از خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم برشته ضبط روايت
آورده كه انه قال المهدي من عترتي من ولد فاطمة عليها السلام
بدانكه در آيه منزله سمت تطرف بذيرفته كه قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ كه مراد درين آيه از يوم الفتح يوم فتح حضرت صاحب
الزمان خليفه ثاني عشر وخاتم اوصيا آمده منهج استدلال آنكه سلوك
السنزا اولويت كرديده كه روز فتح مكه بوده كه معلوم كرديده ايمان آوردن
ايشان نافع بوده ونيز در ايام خلافت بنابرين متعين ومشخص كرديده
كه روز فتح تعبير از زماني آمده كه زمان خلافت مهدي هادي قطب
اوج عزت عليه السلام بوده واين بسلب قبول ايمان محول شده از كفار
ومنافقان متعسر از جماعتي كرديده كه مخاصان ومجادلان اولاد رسول ومعاندان
اهل بيت بتول بوده بتخليف ايشان بموت از ايشان هابط ودافع وقامع كشت
واما مسلك رجعت ايشان در كريمه منزله يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا
مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا بخلاف حشر يوم عقبى آمده زيرا كه آنخاص بوده
واين عام آمده چنانچه كه حق عليم در كتاب كريم فرموده وَحَشَرْنَاهُمْ
فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا چنانچه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق
عليه السلام كوكبه ورود يافته كه قرأ عليه رجل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ
كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا فقال الصادق عليه السلام ما يقول الناس فيها فقال الرجل
يقولون انها في القيامة فقال عليه السلام ويحك يحشر الله في القيمة

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا انما آية القيمة وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا فاما
وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا فهو في قيام القائم في الرجعة وايضا
تطرق ورودي بذيرفته از سيد كونين صلى الله عليه وآله وسلم
كائن في امتي ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل ودر بني
اسرائيل الرجعات وغيري از زمره ناس بمنصه رجعت وقوعي انجاميده
چنانچه عليم حق در فرقان حميد ميفرمايد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
ودر بجمع روايت آورده معلي بن خنيس از حضرت امام بحق ناطق جعفر
صادق عليه السلام كه در روز نيروز آنحضرت بلسان گوهر فشان
معجز نظام خود جاري فرموده كه ان نبيا من انبياء بني اسرائيل سأل
ربه ان يحيي القوم الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت
فاماتهم الله فاوحى اليه ان صب عليهم الماء في مضاجعهم
فصب عليهم الماء في هذا اليوم فعاشوا وهم ثلثون الفا فصار
صب الماء في يوم النيروز سنة ماضية لا يعرف سببها الا الراسخون
في العلم مضمون بلاغت مشحون آنكه بني اسرائيل از انبياء خود بمعرض
سوال بر آمده از واجب متعال ومهيمن لايزال از احيا نمودن ذمري كه
از بيوتات خود خارج كشته بودند از خوف اماته طاعوني قادر على الاطلاق
ايشان را اماته فرموده بدايره ساهرة اغاله ملحق كردانيد بعد از آن از طوار
آلهي ومحيي ابزدي وحي رسيد بر نبي ايشان كه اصابت آب بر قبور ايشان

نموده چون اخل را اتیان نمودند بعضای عالم کونی وساهره مکانی رجعت
نموده وحیات یافتند موازی سی هزار نفر بودند بنابرین در هر
نیروزی اصابت آب بر قبور مستحب وسنت گردیده واطلاع بر آن
ندارند مگر راسخان در علم ودر روز نیروز برخی از شیعیان اهل بیت
وگروهی از منافقان بحیات عاریتی خواهند رسید خصوص
قومی که مشارکت وموافقت ومتابعت بشهادت ثالث ائمه علیهم السلام
نموده باشند بقرینه دعاء یوم ولادت آنحضرت که کوکبه ورود یافته
در ثالث شهر شعبان المعظم الممدود بالنصرة یوم الکرة یعنی کسیست
که معاونت ویاری نموده بنصرت در روز رجعت پس جمعی که در
قتل آن امام شریک بوده واز ید ایشان بصفحه صحرا رسیده ذی
حیات خواهند گردید در زمان حضرت خاتم اوصیا مهدی علیه السلام
وبقتل خواهند رسید وبرخی از قدوه اهل دین در دایره لحوق این
عالم خواهند برآمد چنانچه مفضل بن عمر روایت نموده از یکی از
ائمه اطهار علیهم السلام که قال یخرج القائم من ظهر الکوفة سبعة
وعشرین رجلا خمسة عشر من قوم موسی الذین کانوا یهدون
بالحق وبه یعدلون وسبعة اصحاب الکهف ویوشع بن نون
وسلمان وابو دجانة الانصاری والمقداد بن الاسود ومالک
الاشتر فیکونون بین یدیه انصارا وحکاما ودر کناسه کوفه رجال
مصلوب خواهند فرمود وعدد اصحاب کهف از کریمه فوقانیه

قال

قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوما او بعض یوم قالوا ربکم
اعلم بما لبثتم مستبین میگردد که قائل از ایشان شخص مفرد بوده
وقالوا اول جمع آمده واقل جمع سه گشته واصل نفی اکثر از این
گردیده تا حین وضوح وقالوا ثانی همچنین جمع آمده واقل آن
سه شده پس مجموع هفت نفر تطرق پذیرفته وشاهدان دولت
بوده بنابرین شیعیان مسرور ومبتهج گشته بعدم تحقق وقوع
تکلیفی چون امر بموت ایشان ساقط وهابط گردیده ومخالفان
بوصف ومخاصمان بنی امیه وبنی عباس وبنی تیم درمیان صفا ومروه
بصفت مغلوبیت ومنکوبیت فایز خواهند شد وممکن آمده که
مراد از فرعون وهامان ابی بکر وعمر وسایر بنی امیه وبنی عباس
باشند بمجرای آیه شریفه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
ائمة ونجعلهم
فی الارض ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون که از الذین استضعفوا
مراد ائمه ضلال بوده ونمکن لهم فی الارض مبنی بحضرت قائم
مهدی بوقوع شریعت نبوی علیه السلام که بعد از اکمال ضعف وغایت
انکار حق سبحانه وتعالی بعرض ممنونیت او درآمده کره ارضی وسطح
زمین را باو تفویض نموده وتنقیه خبایث ورذایل بصفحه صدر
ملحق گردانیده مبنی ومشعر بر این گشته منطوقه شیخ ابوجعفر
صدوق رضی الله از محمد بن ولید عن محمد بن یحیی العطار عن الحسین بن

عن موسی بن محمد بن القسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علي بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب علیهم السلام قال حدثتني
حکیمة بنت محمد بن علي الرضا علیه السلام و در مقالهم این خبر بوقوع
انجامیده که در یوم سابع ولادت مهدي علیه السلام حضرت والد
ماجدش امام حسن عسکري علیه السلام هر دو دست مبارک
خود را در زیر بغل حضرت صاحب الزمان نصب نموده و هر دو پای
مبارک او را در صدر خود ملصق گردانیده و زبان مبارک خود را
در دهن آنحضرت داخل نموده گویا شیر و عسل غذای او ساخته
بعد از ان متکلم گردیده بر انکه ای ولدی من بتنطق و گویا شو پس آنحضرت
بعد از تلاوت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و صلوات بحضرت خیر
الانام و امیر المؤمنین و سایر ائمه هُدی تا بوالد مکرمش علیهم السلام
بعد از ان بتلاوت این اشتمال یافت و مخالفان مذهب در اصل
مطلب بجهت انتقاص و نقض فرقه ناجیه امامیه و اثبات حقیت
اهل ضلالت و شقاوت متمسک باین آیه کریمه شده اند
که لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا که این آیه
مبنی آمده بر رضای حق تعالی از اصحاب و عباد پس سلوب الطریقة
و ملعونیت از ایشان گشته این قول در کمال سخافت و فطرت و سوفوع
العقلیه گردیده زیرا که موجد حقیقی مشیت رضای مؤمنین نموده نه

انکه ادخال غیر مؤمن در ین صادر شده چون در تحت شجره جمعیت
مؤمن و غیره بوده که مشیت مهیمن متعال ان بود که حضرت سید
کونین را اطلاع از جماعت مسطوره داده واضح سازد که حق تعالی از
عامه حاضران و کافه حایزان در تحت شجره راضی نبوده بلکه رضای
واجب تعالی منحصر و مختص بموصوفان بصفت ایمان گردیده و الا ذکر
کلمه المؤمنین بالمکان اخصیت از ان مانند الذین و امثال ان بی نفع
و فایده خواهد بود و جنید بن نحان که امام و مقتدی اهل خلاف
گشته مثل ان استدلال دلیل نموده که کفار بصلوة مستقلند و استنها
این کریمه را جاری ساخته که اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا
مَوْقُوتًا که دال امده باخراج کفره و نیز از ین قبیل گردیده ذکر مؤمنین
من حیث المفهوم مفید اخراج منافقان امده و حاصل انکه تحصل
رضای الهی در ان مقام موقوف شده بر وقوع ایمان و تطرق بیعت در
تحت شجره و دیگر انکه رضای واجب حقیقی بر سبیل عموم و اطلاق چون
شامل و محتوی ایشان نبوده و علم مقدس ربوبی بر نقض عهود اصحاب
احاطه کرده بود پس توبیخ و طعن و بیان محرومیت طبقه نموده
از اصحاب که نقض عهد حضرت کرده قبایح کثیره و افره از ایشان
بمحل صفحه ظهور طلوع نموده و حضرت سید الثقلین را بمنهج
مسدود گردانیده بنابرین در کریمه سبحانیه اشاره و ایما ترین شده
که اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ

نكث فانما ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله
فسيؤتيه اجرا عظيما بدرستي كه طايفه انعقاد بيعت تحقق
نكشته مكر باس ويد الله فوق ايديهم امده يعني احاطه علي
جالات ايشان تحقق يافته وقدرت من فوق مقدورات
ايشان تطرق امده وظاهر است كه مقصود ازين كريمه اين بوده كه
تحقق وتحصل بيعت ايشان موجب وفور اعتبار وتمكن اقتدار
نبوي كرديده باعث تقويت اسلام وانكسار مخالفان از جهت وفور
واجتماع وتمكن مسلمانان شده لكن چون از معاهده رجوع نموده
ونقوض مواثيق حاصل كشته بفحواي ان عمل نموده خداع ونقصان
اين عمل با ايشان راجع كرديده پس مستوجب توجه ضرري بديكري
نبوده وچون كسي بعرض نقض عهد درامده بانكسار ولتقا حق
خود كوشيده باشد بواكه متصدي وفاي عهدي ومسترضا استيفاء
بيعتي نمايد اجر عظيم و رضاي جميل ربوبي بصوب او متوجه
كرديده بابتهاجات سرمدي ومسرات ابدي فايض ومستمر بوده
ورضاي حي قيوم معطوف بجماعتي ومتوجه بكروهي كرديده
كه مختص رضا سبحاني واستحكام واستكمال بيعت نبوي بوده
واحدي از افاخم وتكوي از اعاظم اهل خلاف برشته انتظام
منتظم كردانيده كه جابر انصاري بعد بسلك بيان مرتسم نموده
كه بيعت اصحاب در تحت شجره محتوى بران بود كه هزيمت مجادله را

اختيار

اختيار و پيشنهاد خاطر نساخته بجهت ثبات حيات مشتهيه واستنات
زندگي مستعاري وازقتل وهلاكت روكردان ومنحرف الوجه
نبوده وواضح ومستبين در كتب اهل خلاف كشته كه ابي بكر
وعمر از مجادله ومحاربه خيبر هزيمت وتخلي جسته وضبط حيات
مستعادي را كزيده تخلف نمودند ونيز در مجادله حنين بعد از
فتح مكه مشرفه سستي كردند وايضا در محاربه احد خلوا از محاربه
ومجادله نموده مسلك هزيمت را پيشنهاد بال سخيف وخاطر
عليل بركزيدند فاستقم كما امرت ولا تكن من الخاسرين
والجاحدين **ارشاد هشتم** در تحرير وتقرير وتبيين شبهات كه از
مخالفين دين مبين وجاده مستبين سمت ورود يافته در عصمت وتنزيه
ائمه طاهرين صلوات الله عليهم واجوبه قامعه قالعه سرچشمه ان شبهات
سدره سلطنت بساكنان فراي عوالم قدس ومتمكنان بيداي اقاليم
تقدس وجاده پيمايان فضاي ساحت انس ومنشيمان و پيروان شريعت
مطهره غرا واتباعان وسالكان مسلك قدسي مشيت ملت بيضا واضح
ولايح وهويدا بوده مكتوم ومخفي نمانده كه بتقادير سابقه وتحادير
مسطوره مستبين وموضح كرديده كه مسندنشينان بادناس نفسانيه و
متنجين بارجاس شهوانيه ناتمه واستعداد منصب وصايت وامامت
نداشته وسزاوار خلافت وامارت درايشان نبوده كه مختص ومفوض امده
اين امر خطير شريف بر متصفان باديه صفات نبويه ومتسمان بسمات ملكيه

مصطفویه و عارفان اسرار لاهوتیه و مستوشحان رشحات نورانیه
که عبارت از اهل بیت مکرمه نبویه اند صلوات الله علیهم اجمعین
ببرهانات واضحه و بیانات باهره بقوانین میزانیه حکمیه و منطقیه
قویه کلامیه محرر و مبین نمودیم که واجب حتمی و لازم بتی آمده عصمت
و تنزه ایشان از آثام و ذنوب صغیرة کانت او کبیرة پس اگر
مخالفین و اهل ضلال ایراد شبهه در عصمت احدی از ائمه مطهره سمت
ورود آورده نسبت ذنبی بجناب اقدس ایشان معطوف دارند از
معرض اعتبار و اعتنا ساقط و هابط بوده بعلت توجه عقلی مراتی مدفوع
و قامع و دافع بوده و ما بنذی از شبهات وارده اهل خلاف و ضلال را
در کتاب مستطاب مسطور نموده بجوابات شافیه و توجیهات وافیه
مندفع و منقلع میسازیم و بالله التوفیق فی التحقیق **شبهه علویه**
بدانکه مخالفین ایراد شبهه نموده و تقریر آن در آورده اند که یا معاشر القائلین
بالنص فی الامامة هرگاه حضرت رسول الثقلین تنصیص نص قرآنی
و تصریح بصراح فرقانی نموده بتفریع [illegible] امر امامت و امارت
مؤمنین را مفوض و مرجوع بعلی بن ابی طالب ساخته باشد پس چگونه
او را مسوغ و مجوز آمده اغفال و عدم نزاع و جدال با متامرین ثلثه
و محاربه با متصدین خلافت بعد از نبی صلوات الله علیه و آله و سلم
در امری که موکل و موقوف و معول گردانیده حضرت پیغمبر بسوی او
و این عضل بنابه مکر اغفال و اهمال بامر واجب حتمی و لازم بتی همچنانکه

منازعه

۳۲

منازعه و محاربه از و بمنصه ظهور رسیده در مقاتله با اهل بصره و فیهم
زوجة رسول الله و از ظواهر احوال ملاحظه نموده متوجه حرب و
قتال گردیده و همچنین مقاتله با اهل صفین مرة بعد اخری با تخاذل
اصحاب و تکاسل انصار و با عدم مغالبه ظنی بر ظفر و نصرت در محاربات
و مجادلات قیام و اقدام مینموده مصمم و عازم میبوده متوجه میگردید
و حال آنکه معامله آن ملاعین ثلثه اشد و افحش بوده و اغلظ و دفع
و منع ایشان اوجب و اشد تحتما گشته که ایشان مفتاح کل شرور
بوده و اساس خلاف و سبب تبدلات و تغیرات و مع هذا حاضر
مجالس ایشان گردیده داخل آرای ایشان شده متابعت نموده نماز فرائض
مقتدیا بهم بجا آورده ماخذ عطایا و هدایا و نکاح سبایا و بنات ایشان کرده
عضل دخول در یوم شوری از و بمنصه ظهور جلوه گر آمده فاجوابکم عن
جمیع ذلک فان الامر مشتبه و الخطب ملتبس **الجواب** علی سبیل الاجمال
آنکه نادر خلال و اثنا غاشیات عادیین و رسالة مقدسین مبین نموده برشته
انتظام و اتساق در آورده ایم بدلائل واضحه و براهین مستحکمه مشیده
وجوب و لزوم عصمت انبیا و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه
اجمعین از معاصی و ذنوب و آثام کبائرها و صغائرها پس اگر خلاف
این از ایشان بمنصه ظهور تطرق پذیرد محمول بوجه صحیح و غرض
نفس الامری خواهد بود و اگر محل صحیح و منبع صحیح ممکن التحصیل نباشد
منع صدور از جناب ایشان باید نمود تا مخالفت بمقتضای براهین

عقلیه میز اینه نداشته توافق وتناسب وتلاحق وتضام فیما بین ایشان
متحصّل گردد وعلی سبیل التفصیل آنکه آنچه بمعرض ایراد واعتراض
در باب عدم انکار وجدل وجدال ونزاع حضرت فاتح الاوصیاء
بمنصّه ورود آورده بودند در غایت سقوط ونهایت هبوط آمده
چه مجادله ومقاتله ومنازعه از جهت حصول خیرات واحوال صالحه
میباید که تطرّق پذیر گردد وحضرت اعلم بوده که نزاع وجدال
در آن زمان که حضرت خیر البشر از دنیا رحلت وهجرت نموده
با جمعی که بحسب ظاهر موصوف وموسوم بصحابیت ومتدیّن
بملّت وشریعت بودند موجب وقوع خلل کلّی در نظام جلیل دین
مبین حضرت مصطفوی گردیده کلّ امّت عائد ومنصرف
بحالت اولی جاهلیه گشته بالکلیه آثار وشعائر اسلام از میانه
ایشان مرفوع ومستأصل خواهست شد بنابرین حضرت
مدارا ومماشات نموده مظاهره ومباهره واعلان ومعالنه
عداوت ونزاع ننموده تا فی الجمله آثار دین مبین وشعائر ملّت سید
المرسلین باقی مانده جمعی که تأهّب واستعداد اتباع واستتباع
حقّ داشتند بخدمت آنحضرت فایز گشته پیروی وانقیاد
مینمودند وجمعی که متأهّب ومستعد این فیض نبودند بظاهر
شریعت وملّت مطهّره بزعم خودشان مطیع ومنقاد بوده در
معایش ومکاسب نظام جلی ساعی بودند وایضاً مروی گشته که

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام روزی در عرصهٔ از مجالس بعد از مراجعت
از نهروان مسئول گردید که چرا متعرض محاربه ومنازعه با ابوبکر و
عمر نگردیده همچنانکه در معرض قتال وجدال با طلحه وزبیر ومعاویه
لعنهم الله در آمده ایشانرا مدفوع وممنوع میساخت فقال علیه
السلام انّی کنت لم أزل مظلوماً مستأثراً علی حقّی اشعث بن قیس
متکلم گردید که
در معرض سؤال در آمده لِمَ لَمْ تضرب بسیفك ولم تطلب
بحقّك فقال علیه السلام یا اشعث قد قلتَ قولاً فاسمع الجواب
وعِه واستشعر الحجّة انّ لی اسوة بستّة من الانبیاء اوّلهم نوح
علیه السلام حیث قال انّی مغلوب فانتصر فان قال قائل انّه قال
هذا لغیر خوف فقد کفر والّا فالوصیّ اعذر وثانیهم لوط علیه
السلام حیث قال لو انّ لی بکم قوّة او آوی الی رکن شدید فان قال
قائل انّه قال قائل انه قال هذا لغیر خوف فقد کفر والّا فالوصیّ
اعذر وثالثهم ابراهیم خلیل الله حیث قال واعتزلکم وما تدعون
من دون الله فان قال قائل انّه قال هذا لغیر خوف فقد کفر والّا
قال
فالوصیّ اعذر ورابعهم موسی علیه السلام حیث ففررت منکم لمّا
خفتکم فان قال قائل انّه علی قال هذا لغیر خوف فقد کفر والّا
فالوصیّ اعذر وخامسهم اخوه هارون علیه السلام حیث
قال یا ابن امّ انّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان
قال قائل انّه قال هذا لغیر خوف فقد کفر والّا فالوصیّ اعذر وسادسهم

أخي محمد خير البشر صلى الله عليه وآله وحيث ذهب إلى الغار ونبّهني
على فراشه فإن قال قائل إنه ذهب إلى الغار لغير خوف
فقد كفر وإلا فالوصيّ أعذر يعني ترك وتبرّي از جانب
من لها اهال از امامت وخلافت وامارت اسوه واتباع وموافقت
واطاعت آمده با انبيا بشه بنحوي كه در سنن منطوقه سمت
مسطوريت يافته كه مبداء شان حضرت نوح عليه السلام بود
ومقطع حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم كه از
كل ايشان تنحّي وتبعّد عن منصه ظهور جلوه گر آمده لسان
مستشكي بجناب اقدس ايشان بلند ومرتفع گرديده اگر قائلي ذلك
باشد كه ترك وتنحّي وتخلّي بعدم تقيّه وخوف بوده بتحقيق
كه در حيطه كفر داخل گشته از جناب اقدس نبوي بعيد و
سحيق خواهد بود وجماعتي و زمره كه دران مجلس حاضر بودند
بابتداي تصديق كلام بلاغت نظام نموده قائل ومنطق گرديدند
كه قد علمنا أن القول قولك ونحن المذنبون التائبون
وقد عذرك الله تعالى ونيز برشته روايت منتظم گرديده از اسحق بن
موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد
عن آبائه عليهم السلام كه بيان نموده كه امير المؤمنين عليه
السلام در شهر كوفه روزي بعد از فراغ خطبه بلسان بلاغت بيان
جاري نموده إني لأولى الناس بالناس وما زلت مظلوما

منذ

منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعني بتحقيق كه من
اولى واليق واوجهم نسبت بناس نموده وهميشه متسم بمظلوميت داشته از زمان
كه حضرت سيد الثقلين رحلت ازين دنيا نموده فقام الأشعث بن قيس
لعنه الله فقال لم تخطبنا بخطبة منذ قدمت العراق إلا وقد قلت إني
لأولى الناس بالناس وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلى
الله عليه وآله كه اشعث بن قيس در وقت استماع قول آنحضرت
كه هميشه مظلوم از حق خود بوده ممنوع ومحروم عرق تعصب وشقاوت
بحركت آمده منطق گرديد كه خطبه از صوب تو بمنصه صدور پيوسته
نگشت مگر آنكه منضم ومحفوف بوده باد لوث واصابت ظلم رسيده از (پیوسته نبود)
غصب خلفاء ثلثه منصب وصايت وخلافت را جراحين ادعاي
توليت ايشان بسيف مضاربه آغاز نموده دفع ودفع دفع ايشان از تو
بمنصه ظهور جلوه گر نيامده فقال له امير المؤمنين عليه السلام يا ابن الحائك
قد قلت فاستمع والله ما منعني الجبن ولا كراهية الموت وما منعني
من ذلك إلا عهد أخي رسول الله صلى الله عليه وآله خبّرني وقال يا أبا الحسن
إن الأمة ستغدر بك وتنقض عهدي وإنك مني بمنزلة هارون
من موسى فقلت يا رسول الله فما تعهد إليّ إذا كان كذلك فقال إن
وجدت أعوانا فبادر إليهم وجاهدهم وإن لم تجد أعوانا
فكفّ يدك واحقن دمك حتى تلحق بي مظلوما فلما توفي رسول الله
اشتغلت بدفنه والفراغ من شأنه ثم آليت يمينا أني لا أرتدي إلا للصلوة

حتی اجمع القرآن فعلت ثم اخذت بید فاطمة وابنی الحسن والحسین فقال ظ
ثم درت علی اهل السابقة فناشدتهم الی نصرتی فما اجابنی منهم الا
اربعة رهط سلمان وعمار والمقداد وابوذر تا اخر حدیث که حضرت
در جواب آن لعین متلقی کردید بان الجارة مانع شد از جدل وجدال
ومقاتله نکردید جبن وخوف وکراهیت از موت بلکه عهدی که با من
نمود اخی من رسول الله صلی الله علیه وآله آن مانع کردیده که مطلع کرده
که امت غدار با تو ومکاری بتو بعد من وعرضه پیشه درامده غاصبه
حق تو خواهند نمود اگر اعوان وانصار وجدان نموده با ایشان در
معرض قتال وجدال امده والا کف نفس نموده صبر را پیش نهاد خاطر
ساخته حتی تلحق بی مظلوما واما محاربه آنحضرت با اهل بصره و
با اهل شام از جهت وجدان او بود اعوان وانصار کثیرة العدد
مظنة نصرة وظفر بود از این جهت اقدام جهاد وقتال با ایشان بظهور
انجامیده دفع اعدای دین مبین از و بعرصه طلوع تحصل پذیرفته
واما جواب از بیعت اکر مخالفین را اعتقاد واذعان وکمان ومظنه
آن باشد که بیعت بر نهج رضا وتسلیم وتصمیم قلبی از و تطرق پذیر
کشته این عین وسخ متنازع فیه بود بعرض منع می ایم ومن ادعی
ذلک فعلیه اثباته بالدلیل وانی له بذلک والا بحث بمعنی مصافقه
وسلب حاجت از و بعضی عرصه ظهور طلوع نموده بعد از تامل
طویل وتجاذب جزیل وبعد از انکه اهانت وایذا از ان ملاعین نسبت

بجناب

بجناب عالی رتبت رفیع الشان منیع المکان سمت صدور یافته تهدید و
تخویف بقتل واضرام واحراق بیت آنحضرت در حالتی که فاطمه
علیها السلام وجماعتی از بنی هاشم در ان خانه کی داشته مستقر بودند
وذلک اول دلیل علی عدم رضائه واسترضائه بصمیم القلب واما
الجواب عن حضور مجالسهم اما اولا انکه حضور آنحضرت
لا نسلم که بر وفق رضا وخواهش بصحته وقوع انجامیده بلکه در بعضی طبعی م
اوقات بطریق اتفاق تلاحق وتضام بان کلاب متحقق میکردید
وثانیا انکه ممکن آمده که دخول وورود آنحضرت در مجالس ایشان
بنا بر مصالح نظام جلی وفوائد کرام انتظام کلی بوده باعث نهی وارتجا
ایشان میکردید در اکثر امور از منکرات ومنهیات وادفاع ضرر
واضرار از بعضی از مسلمین که ان ملاعین رجوع بانحضرت مینمودند
فی کثیر من الامور والحضور بمثل هذه الامور صحیح ولیس بمنکر والجواب
از دخول در آرای ایشان بسبب انکه دخول آنحضرت در آراء ایشان بکرار بوده
جهت ارشاد واهدا وتنبیه ایشان بر بعضه لغه غافل وساهی میشدند وذاهل م
از اشیائی که عدم تنبیه وارشاد موجب تطرق فساد وضرر عظیم
بدین مستبین حضرت مصطفوی میکردیده والدخول بمثل هذه الاغراض
اما مستحب او واجب وهمچنین عدم دخول موجب توهم اعراض
ونفی ومخالفت شده سبب هیجان فتنه واشتعال دائره غضبان
کردیده مستلزم وقوع وحشت وتفرق وتشتت الفت میکشت واما

جواب از صلوة حضرت در خلف ایشان و اقتداء بایشان آنکه
مسلم نیامده که نماز حضرت با ایشان بنیت اقتداء و نهج نفس الامر
ست تحصیل پذیرفته باشد بلکه از جهت اطفاء التهاب شعلهٔ
تنازع و ارتفاع مجادلات مخالف صورت صلوة ایشان از و بمنصهٔ
ظهور جلوه گر گردیده و اما جواب از نکاح و توطی سبایا آنکه لا نسلم
که نکاح و اتیان بایشان از وجه سبی ثابت بوده بلکه نکاح و تزویج
ایشان نموده بمهر و بمنصهٔ ورود آمده روایتی از طرق عامه و خاصه
دال بمضمون مسطور کما روی البلاذری فی کتابه المعروف بتاریخ
الاشراف ان بنی اسد غارت علی بنی حنیفة فسبوا خولة بنت
جعفر و قدموا بها المدینة فی اول خلافة ابی بکر فباعوها من علی
علیه السلام و بلغ الخبر الی قومها فقدموا المدینة الی علی علیه السلام فعرفوها
و اخبروه بمکانها منهم فاعتقها و امهرها و تزوجها فولدت له
محمدا و کناه ابو القسم و بلاذری بکلک تقریر آورده که خبر صحیح مطابق
در باب حنفیه ست وقوع پذیرفته نه آنچه کلام مدائنی برشته تقریر
آمده که انه بعث رسول الله صلی الله علیه و آله علیا الی الیمن فاصاب
خولة فی بنی زبید و قد ارتدوا مع عمرو بن معدی کرب و صارت
فی سهمه و ذلک علی عهد رسول الله صلی علیه و اله فقال رسول
الله لعلی علیه السلام ان ولدت منک غلاما فسمه باسمی و کنه
بکنیتی فولدت بعد موت فاطمة علیها السلام فسماه محمدا و کناه

سائر

ابا القسم بنابرین خبر نیز هیچ اعتراضی و خللی در ساحت بمنصهٔ
ورود متجلی نخواهد گردید و اما جواب از انکاح حضرت اجابت عمر
بانکاح بنت خود از آنحضرت بمنصهٔ وقوع تحصیل پذیرفته مگر بعد
از توعدات و تهددات و کثرت مدافعی و عباس رضی الله تعالی عنه
لما رای ان الامر یفضی الی الوحشة و وقوع الفتنة و الفرقة سأل امیر
المؤمنین علیه السلام رجوع امرها الیه فقبل فزوجها منه و اما جواب
از دخول شوری آنکه آنحضرت مرفوع التمکن بود از احتجاج و استدلال
بر قوم بفضایل و مناقب خود و احادیث که بامامت او دال و ناص هست
وقوع یافته و دیگر آنکه دخول شوری منافی و مضاد مطلب اهل خلاف
آمده چه آنحضرت بعد از دخول آنرا کراهت و عدم رضا از آنحضرت
بمنصهٔ ظهور متجلی گردیده از المجلس طریف خروج و انحراف را اختیار
نموده ایضا ممکن گردیده که دخول شوری از جهت مظنهٔ نیل و وصل
امر امامت باو از و بدرجه صدور پذیرفته باشد شبه ثانیه
شبه ثانی که از جانب مخالفین دین قویم بمصد صفهٔ ظهور رسانیده و بمنصهٔ
وقوع متطرق گردانیده در باب تحکیم آنحضرت ابا موسی اشعری و عمرو بن
العاص را که وجه اناطه و اعطاف امر دین و خلافت برجال که این تحکیم جیست
متضح آمده بر شاکیت و تزلزلیت آنحضرت در امامت خود و نیز در
عذر جیست در تاخیر جهاد مرقه نفقه و تاجیل او با تمکن از استظهار و حضور
نواصر و سبب محو واز اسم خود جیست از کتاب بامامت و اقتصار

بحمد الله باب بمصاف جواب انکه حضرت افتیان بتحکیم و الجا بان
بمحاکمه راضی نکشته بلکه بعد از اطاله حروب وقتال و استدعاء
و مبالغه ایشان راضی باین امر کردیده و منبئ و مُفصح آمده باین
روایتی که از آنحضرت بمنصه طلوع انجامیده که قال فی التحکیم انا لم
نحکم الرجال و انما حکمنا القران والقران مسطورٌ بین الدفتین لا
ینطق بلسان و انما ینطق عنه الرجال الی آخر الروایه و بعد از ان
برشته تقریر آورده فاذا حُکِمَ بالصدق فی کتاب الله فنحن احق
الناس به و اذا حُکِمَ بسنة رسوله فنحن اولاهم و اما تاخیر
و تاجیل جهاد بنابر مصالح ضروریه وصوالح نفس الامریه سمت
وقوع پذیرفته و اما عدول از نسبت بامیر المؤمنین و اقتصار
او بمجرد اسم زیرا که ضرورت حال داعی و باعث بر ان آمده و مثل
این از سید رسل نیز بمنصه ظهور و وقوع آمده در عام حدیبیه
سدره شبهه شبهه که از اهل سنت ورود یافته که وجه رفع ظلالهم
رأس حضرت بجانب سما ناظرا الیها جیبت و بارض تارة اخری
و تکلم انطاق او که کذبت و لا کذبت و بعد از مقاتله و فراغ از حرب
و استیصال ایشان ثانی اوصیا حسن مجتبی علیه السلام در معرض
سوال در آمده سوال نموده اکان عهد رسول الله مه تقدم الیک
فی هولاء بشئ فقال لا و لکن امر رسول الله بکل حق و من الحق
ان اقاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و نیز نظام بتحریر امده

در تعلیقه که در کتاب معروف بنکت منضبط ساخته که هذا توهیم منه
لاصحابه ان رسول الله صلی الله علیه و اله قد تقدم الیه فی امر
الخوارج اذ یقول و الله ما کذبت و لا کذبت جواب انکه بمنصه وقوع
انجامیده اخبار متظافره و اثار متظاهره باندار و اخبار حضرت
رسول بجمیع وقایع واقعه بعد از زمن آنحضرت و من جملتها واقعه
نهروان و اشعار بقتل مخدج ذی ثدیین و نظر آنحضرت بجانب سما
و ارض و قول ما کذبت و لا کذبت از جهت استبطاء وجود مخدج
بود که آنحضرت مخبر گردیده بمقتول کشتن او و بعد از مقاتله امر بطلب او
نموده فیما بین القتلی بعد از تفحص کثیر و تجسس بلیغ و عدم وجدان
و تطابق اثر با عین حضرت از وجه تعجب تکلم بکرده ما کذبت
و لا کذبت تا انکه از ما بین قتلی بر هیئتی که حضرت خبر و اطلاع داده
بود ظاهر گردیده حضرت بسبب احتشاد او و زوال وقع شبهه
متنطق بالله اکبر گردیده و همچنین از طرق مختلفه و مناهج متفاوته
و جهات متکثره روایات سمت ورود یافته در انذار بقتل خوارج
و قتل مخدج علی صفة التی وجد علیها و انه علیه السلام کان یقول
لاصحابه انهم لا یعبرون النهر حتی یصرعوا دونه و انه لا یقتل من
اصحابه الا دون العشرة و لا ینجی من الخوارج الا دون العشرة
حتی ان رجلا من اصحابه علیه السلام قال یا امیر المؤمنین ذهب
القوم و قطعوا النهر فقال لا و الله لا قطعوه و لا یقطعونه حتی یقتلوا

دونه عندالله ورسوله پس چون ذی شعور و ذی عقل صراح ادعا
نماید عدم الملاع و علم از رسول بوقوع ان و قد روی ان عبیدة السلمانی
لما سمعه علیه السلام یخبر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقتال الخوارج
قبل ذلک بمدة طویلة وقتل المخدج شک فیه لضعف بصیرته فقال
له علیه السلام انت سمعت من رسول الله ذلک فقال ای ورب الکعبة
مرات حتی انکر عایشه روایت نموده فیما رفعه عامر بن مسروق
قال دخلت علی عایشه فقالت من قتل الخارجة قلت قتلهم علی بن
ابی طالب علیه السلام فسکتت فقلت لها یا ام المؤمنین اسئلک بالله
وبحق نبیه وحق ابیک ولدا ان کنت سمعت من رسول الله
صلی الله علیه وآله یقول فیهم شیئا لما اخبرتنیه فقالت سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول هم شر الخلق والخلیقة
یقتلهم خیر الخلق والخلیقة واقربهم عند الله وسیلة وغیر این
از روایات دالّه بر بینات واضحه بر صدور قتل خوارج بظهور رسیده
بنا بر عهد از جناب رسول رب العالمین ولولا مخافة الاطناب لاوردناه
الی اخره فی هذا الکتاب المستطاب سده اعز اصلیه شبهه رابعه در انکه
وجه قول نظام در کتاب خود معروف بنکت و ایراد ساخته چه سبب کرد که از جمله
معایب امده محاربه و مقاتله با اصحاب جمل و کف اغتنام و اسقاط اموال
ایشان که اگر مقاتله و مجادله با ایشان مباح و سایغ و جایز امده پس غنایم
ایشان حلال و انتفاع از ایشان مجوز خواهد بود و اگر غنیمت و انتفاع از اموال

ایشان

ایشان حرام و ممنوع بوده پس قتل ایشان مسلوب الجواز گردیده برشته
ضبط امده که بعد از سوال سایلی از انحضرت که بتفریق امده که فکیف قتلت
ولم تسب فقال علیه السلام فایکم یاخذ عایشة فی سهمه فقال قوم ان
عایشة نضان لرسول الله صلی الله علیه وآله فنحن لا نغنمها ونغنم من
لیس سبیله من رسول الله سبیلها فلم یجبهم الی شیء من ذلک فقال
له عبد الله بن وهب فلم لا یجوز ان یغنم غیر عایشة من حاربنا او
یکون غنیمة عایشة غیر حلال لنا فربما ندفعها عن حقنا فاسکت عن
جوابه وکان هذا اول شیء حقدته الخوارج علی علی علیه السلام که معنا
ومفاد این کلمات دالند بر منع و رفع نصا و استرضا حضرت باغتنام
اموال و سبی ذراری و جواری ایشان و این خطائی عظیم و سهو جسیم
از انحضرت بنصه تحقق و وقوع پذیرفته جواب اکثر اعتراض و معارض
بر امیر المؤمنین علیه السلام در احکام شرع مبین و فتاوی دین متین
یلوم من اعمی الله قلبه واضله الشیطان عن سواء السبیل زیرا که بعد از
اثبات عصمت و توثیق وصایت مستقیم و مستتبع گشته که بعرض
تعارض و مسایل و مسائله با انحضرت در امده چه او اقضی و اعلم و اعرف
گردیده باحکام شریعت غرّا و ملت بیضا و ممدوح و مشهود ان الحق
یدور معه کیف ما دار و انه باب مدینة علم الرسول علیه السلام پس
واجب و متحتم امده بر جاهلان وجوه افعال و اقوال او معاودت لومی
بر نفس خود شان و اقرار بعجز و نقص از طرف خود نموده متیقن باشند نجوا

ومطابقت افعال واقوال نفس الامری را بعدم میل وانحراف و
بمحض جواز و وقوع مقاتله و وجوب حتمی محاربه مستلزم جواز
اغتنام اموال ایشان نیامده چه ممکن آمده اختلاف احکام
کفار در یحکم بوجهی چنان باشند که مقاتله ومغانمه کلیهما مسوغ
ومجوز بوده وجمعی مقاتله سائغ را بعدم اغتنام مجوز دانسته
اند وذمی را بجزیه حکم نموده بعدم قتل وغارت تحصل پذیرفته
وبرمتتبعین وصاحبان مسائل دین مبین مخفی نیامده وقوع مثل
این مراتب وتفاوت وقد روی ان مرتدا علی عهد ابی بکر یعرف
بعلاثة ارتد فقتله ابوبکر ولم یتعرض لماله وقالت امرأته ان کان
علاثة ارتد فانا لم ارتد که ابابکر بعد از قتل علاثه بسبب ارتداد متعرض
مال وسبی اهل او ننموده در صیانت وحمایت باقی ماندند وهمچنین
مثل این درباره مرتدی ست تحقق پذیرفته که در ایام عمر بن الخطاب
مقتول گردیده که عمر متعرض اموال او نگردیده پس وجوب مقاتله امارت
وعلامت ومستلزم تناول اموال واباحه سبایا نیامده بالکلیه آنچه
روایت نموده نظام برنهج مسطور محرف ومعدول گردیده از صواب
وآنچه روایات متظافره ومطابق نقل اهل سیر آمده درین باب
از طرق مختلفه آنکه امیرالمؤمنین علیه السلم بعد از تبلیغ خطبه
بلیغه علیه که در بصره تحقق پذیر گردیده بود عمار بن یاسر رضی الله علیه
متملق گردیده که یا امیرالمؤمنین ان الناس یکثرون الکلام فی امر الفئ

ویقولون من قاتلنا فهو وولده وماله فئ لنا یعنی مردمان در مقام اعتراض
وتنازع آمده انا طبق کثیری از ایشان تحصل پذیرفته درباره فئ وغنایم
ومترنم میکردند که هر که مقاتله با ما نماید اموال واولاد او باجمعها داخل غنیمت
وفئ بوده واز طایفه بکر بن وائل رجلی که مسمی بعباد بن قیس بود قیام نموده
متملق گردیده که وقال یا امیرالمؤمنین والله ما قسمت بالسویة وما عدلت
فی الرعیة فقال علیه السلم ولم ویحک قال لانک قسمت ما فی العسکر
وترکت الاموال والنساء والذریة فقال امیرالمؤمنین من کان
بهجراحة فلیداوها بالسمن الی آخر الروایة یعنی بعد از سوال عباد بن
قیس که از نوقسمت وعدالت بمنصه ظهور نیامده نسبت برعیت وجنود
حضرت مترنم گردیدند که یا اخا بکر انت رجل ضعیف الرای آیا معلوم نگردیده
که ما صغیر را بذنب کبیر مآخذه ننموده در مقام غارت اموال ایشان داخل
نگردیدیم بلکه آنچه عسکر حاوی وحائز گشتند قبل از وقت وتنت داخل
فئ بوده متعلق بایشان گشته وآنچه در دور ومساکن وبیوت ایشانست
میراث ذریت واولاد ایشان یا اخا بکر بتحقیق حاکم نموده ام در شما
بحکم حضرت رسول الثقلین در اهل مکه که قسمت ما حوی العسکر
نموده متعرض سوای او نگردید ومن اقتفا واحتذاء ونوازی او نمودم
حذو النعل بالنعل یا اخا بکر اما علمت ان دار الحرب یحل ما فیها
ودار الهجرة یحرم ما فیها الا بحق مهلا مهلا رحمکم الله فان انکرتم ذلک
علی فایکم یاخذ عایشة فی سهمه یعنی آیا معلوم نگردیده یا اخا بکر که دار الحرب

قبل الهجرة حلال است و داخل غنایم بود کل ما فیها و دار الهجرة حرام و منع
آمده اغتنام ما فی الدور و الذراری و السبایا اگر در معرض انکار در آمده
الطاعت و انقیاد نموده پس کدام فرد از شما عایشه که احدی از سبایا
گشته بنقد بر صحت اغتنام حصه و سهم خود قبول نموده قالوا یا امیر
المؤمنین اَصَبْتَ وَاَخْطَأْنَا وَعَلِمْتَ وَجَهِلْنَا اَصَابَ اللهُ بِكَ الرَّشَاد
و السداد ایشان قائل بجهل و خطأ خود گردیده الطاعت و انقیاد خلیفه
بحق را واجب و متحتم دانسته و اما قول نظام اِنَّ هذا اول ما حقده
القراة علیه فباطل است زیرا که شراة از اصحاب و شك و تزلزل مبرا و منزه
بوده بعد از اجرای حکمی که برایشان صدور شبهه و مشتبه آمده بود
و چگونه چنین تحقق پذیر گردد حال آنکه ایشان نصرا و معین عسکرا بوده
بذل جهد در امر جهاد و سفك دماء تحت رایت آن حضرت بصفه صدده
صدمی بیوفا پیدانند و حرب صفین بعد از حرب جمل بعرض صدده
پیوسته بمدت طویلی و عهد بعیدی پس چگونه ادعا نموده که شك در امر
او مطلع اثر در جمل تحقق پذیرفته سلسله که ثبت گشته شبهه دیگر
که بعضی ظهور تجلی کرده اند که سبب و وجه حکایت مرویه چه آمده
که ابن جرموز بعد از قتل زبیر در وادی سباع و اتیان براس آن حضرت
فرموده اند که والله ما کان ابن صفیه جبان و لا لئیم و لکن الحین و مصارع
السوء ابن جرموز متعلق کرده بوده الجائزه یا امیر المؤمنین پس آن حضرت
متلقی کرده بوده که سماع و استماع از رسول الثقلین صلی الله علیه و آله نموده

که نمود

٣٠١

که یقول بشر قاتل ابن صفیة بالنار فخرج ابن جرموز و هو یقول اتیت
علیا برأس الزبیر ؞ و کنت ارجی به الزلفة ؞ فبشر بالنار قبل العیان
فبئست بشارة ذی التحفة ؞ الی آخر الابیات نظام بعرض اعتراض برآمده
که لازم حتمی بود بر علی علیه السلام که مقید نماید ابن جرموز را بسبب
قتل زبیر و لازم بود بر زبیر بعد از ابانه و ظهور خطایت او الحاق و
تضام و ادراك خدمت حضرت در جهاد و اتیان با او در جواب آنکه واجب
و متحتم بود بلا شبهه و ارتیاب بر زبیر الطاعت و انقیاد و عدول او با
حضرت امیر المؤمنین و بذل الجهد و نصرت در جهاد بنهج توبه و انابت
و رجعت از ذنوب و اما ترك حضرت مقید نمودن ابن جرموز را
بقتل او از صورتین خالی نگشته یا آنکه ابن جرموز قتل او نموده از وجه
غدرا و مکرا بعد از وقوع امان یا آنکه بعد از اولی مدبرا مقتول نموده و بتقدیرین
ابن جرموز عاصی آمده مخالف و مناقض امر امام از و بمنصه تحصیل پذیرفته
زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام منع نموده بود از اتباع زمره و جرا از
حرب منصرف نموده عنان مواجه را با دبار نقل نموده باشند اما استیفا
قصاص ننمودن و مقید نگردانیدن او بجهت آنکه اولیاء دم که اولاد زبیر بوده اند
مطالبه قصاص ننموده محاکمه بوقوع نینجامید و اگر قتل او مبادرة بوقوع
و تحقق پیوسته بی عذر و امان علی ما ذهب الیه قوم پس استحقاق قود
و قصاص تحصیل نیافته جواب آنکه اجرای قول حضرت بمنتهی بعلم او بوده
بعواقب امور ابن جرموز و اخبار از حال او که از اهل نار خواهد گردید

نموده

بنا بر خروج او با اهل نهروان بجهت محاربه با امیر المؤمنین علیه السلام پس
کفر او بنابر دیت لهم او با انحضرت و خروج در نهروان بمحاربه انه از جهت
قتل زبیر **سیئهٔ ثانیه** بدانکه اهل خلاف بعرض بیان امده
اند که امیر المؤمنین علیه السلام بصدد خطبه بنت ابوجهل بن هشام در
امده در حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم تا که این خبر
ایشان بحضرت فاطمه علیها السلام نمود انحضرت بعرض شکایت در امده
بخدمت حضرت رسول اظهار اندوه و حزن و نالهٔ حضرت سید نمودم
کونین صلی الله علیه و اله بمنبر صعود فرموده مترنم گردید که ان علیا قد اذانی
بخطبة بنت ابی جهل بن هشام لیجمع بینها وبین بنتی ولن یستقیم الجمع
بین بنت ولی الله وبین بنت عدوه اما علمتم معشر الناس ان من اذی
فاطمة فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی یعنی تحقیق که ایذا نمود علیه السلام
ظهور من رسیده بخطبه و خواستگاری بنت ابی جهل تا که جایز سازد
او را بسبب من و هرگز مستقیم و از درجه صوابیت داخل نگردد جمع
و الحاق میانه بنت ولی الله و عدو الله ای معشر الناس ایا معلوم نکردیده
شما را ایذاء فاطمه ایذاء من گردیده و ایذاء من ایذاء حق سبحانه و تعالی شده
فما الوجه فی ذلک **جواب** انکه ظاهر سوق این کلام منادی زاهق امده
بر موضوعیت این خبر و مصنوعیت و جعلیت و بنقل نرسیده از احدی
ثقات بلکه انکرا ببیبی نقل کردیده که از جملهٔ ناصبین اهل بیت و متعصب
ببغض و عداوت و متوسم بحقد و شرارت و اذیت فاتح الائمه علیهم السلام بود
و شقاوت

نقل این کلام نموده و نسبت بسید رسل داده و این شخص پلید در غایت
و نهایت انشاد دارد در انکار فضائل و مناقب انحضرت با انکه مبین خبر و حقیقت
خبر منطوی و محتوی و متضمن شاهد بطلان او و حاکم بکذب او امده
که عبارت از غضبان نبی صلی الله علیه و اله در خطبهٔ حضرت امیر که
بتقدیر وقوع این اتیان بحرام در شریعت از و بمنصه تحقق نرسیده چه
نکاح چهار زن مسوغ و مجوز امده بلسان گوهر فام نبی ما صلوات الله
علیه و اله والمباح لا ینکره الرسول ولا یصرح بذمه و دفعت قدر و عظمت
مرتبهٔ انحضرت ازید از انست که نسبت این منفر او مذمت بجناب ایشان
و سدهٔ سنیهٔ ایشان توان داد خصوص ابراز و اظهار این در منابر
و رؤس اشهاد که این ناصبی لعین فی الحقیقه نسبت نقص و خداع
بجناب سید رسل داده غافل از انکه از حضرت فاتح الاوصیا فعل رفع از ان امده که
محرم یا مکروهی از و صادر گردد تا که مستوجب توجه مذمتی و منقصتی
شود پس مذمت حضرت رسول لایق بجناب او نیامده که مستلزم
رفع صفات نبوت و رسالت خواهد گردید عصمنا الله عن مثل هذا المقال
بلکه مضمون ذم و خسران مذکور متوجه عمر گشته در قضیه حضرت فاطمه
علیها السلام که مخالف و موافق بر سنت نقل منضبط گردانیده تصریح نموده اند
بمنطوق الفاطمة بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی فمن اذانی
فقد اذی الله که عمر علیه اللعنه موذی حضرت فاطمه گشته در
حالتی که صاحب حمل بوده و اصابت در بر شکم مبارک او رسانیده

که سبب اسقاط ولد گردیده بعد از وفات حضرت سید کونین
صلی الله علیه وآله وسلم سدره حسنیه که مخالفین
ایراد شبهه نموده اند که باعث وحامل چه بود ابو محمد الحسن
بن علی ثانی الائمه را در خلع نفس خود از امامت وتخلی از آن
جشن وتسلیم نمودن او بمعاویه با ظهور فجور ووضوح فسوق
وبعد او از استعداد امامت وتعری وتبعد از صفات خلافت
واخذ عطایا وهدایا وصلات او واظهار وابراز موالات ومودة
او با وفور واکثار انصار واعوان واجتماع اصحاب وتمکن بدفاع ودفع
آن لعین الجواب علی سبیل الاجمال بعینه آنکه سابقا بنشته تقریر وکلام
نحو بود که آوردیم که امام باید معصوم از صغایر وکبایر بوده مؤید باشد
بحجج ظاهره باهره پس هر فعلی وقولی که از وی بمنصه ظهور رسیده باشد
محمول بر صحت بجهه اغراض صحیحه نفس الامریه منظور نظر کیمیا اثر خواهد
بود هرچند بحسب فهم ظاهر بینان مغشوش بمفاسد ومشمول بمقاصد
گشته آید واما علی التفصیل بنا بر آنکه صلح وهدنه از آنحضرت بنابر
اسباب وامور وبواعث واضحه جلیه از آنحضرت سمت تحقق
پذیرفته که آنحضرت در کوفه خطبه بلیغی بیان فرموده اصحاب خود را
تحثیث وتحریص بر جهاد وقتال با اهل جور وفساد نموده ذکر مناقب
وفضایل خود را واضح گردانیده وبعد از آن امر نمود بخروج ایشان
بعسکر اهل جدال از هیچ یک از ایشان صورت جواب بمنصه ظهور

نرسید

۳۱۲

نکشف نگردیده صامت وساکت بودند وعدی بن حاتم منطلق
گردید سبحان الله الا تجیبون امامکم این خطباء مصر بعد از استماع
از عدی قیس بن سعد وفلان وفلان بنطق در آمده بذل جهاد و
احسان قول از ایشان تطرف پذیر گردیده پس هرگاه ایشان متعرض
تصدیق بکلام حضرت نگردیده باشند البته متابعت فعلی از ایشان
نیز بمنصه ظهور نخواهد جلوه گر شده وایضا نکث ونقض عهد
آن قوم متحصل گردید در وقت امر حضرت ایشانرا بمنع توجه معاویه
باغی بجانب عراق وارسال معاویه بعبید الله ووعده او بالف الف
درهم که نصفش را نقدا ارسال نموده ونصف دیگر را ادا نماید در حین
دخول بکوفه وعبید الله که رئیس وسرکرده لشکر وعسکر آنحضرت بود
لیلا بجانب معاویه رجوع نموده ملحق باو شد باخواص خود پس اصباح نمودند
قوم بلا امیر وقیس بن سعد نماز صبح با عسکر ایشان نموده ارسال مکتوب
بصوب امام حسن علیه السلام روانه نمود اعلام واخبار بصورت حال
تحقق پذیرفته وآنحضرت را زیادتی وکثرت بصیرت وایقان بخذلان
وخسران آن قوم حاصل گردید فسخ عزیمت ودفع حسن اعتقاد از وی
سمت تحصل پذیرفته واما قول سائل از خلع نفس خود از امامت وتسلیم
آن بمعاویه متمرد نموده فمعاذ الله از جهت آنکه امر امامت بعد از حصول
او برای امام ممتنع الانخلاع والانتزاع آمده ونزد مخالفین نیز خلع
تأثیر ننموده سبب اخراج او از امر امامت حاصل نخواهد شد مگر باحداث

از وم

کبائر و ذنوب وتفویض امر بمعاویه نموده بلکه بجهت عدم تیسر وامکان
اجرای احکام نفس الامری کف نفس از مجادله ومغالبه نموده تاسّی
بتاسّی اب خود تابع الاوصیاء کرده بوده وهمچنین است امر وشان
در بیعت که مخالفین بمنصه وجود ایراد نموده‌اند که بیعت حاشا ان
صمیم قلبی تحصّل پذیرفته باشد بلکه از جهت تعذّر مجادله ومغالبه
بجهت فقدان اعوان اظهار وکفّ از منازعه حاصل کرده واما
قبول جوائز وعطایا و هدایا بجهت آنکه مجوّز ومسوّغ آمده قبول
جائزه از جائران و ظالمان حکام ~~ممنوع اللوم کردیده~~ وحرجی ندارد
جوائز را و همچنین اخذ صلات سائغ بلکه واجب امده جهت
انکه اخراج مال از دست جائر متغلّب بر امر امامت واجب
ومتحتّم آمده بر امام وبر جمیع مسلمین کیف ما امکن بطوع
یا باکراه و صرف او در مصارف خود و وقتی که تمکّن از اخراج
جمیع متحصّل نباشد انتزاع بقدر مقدور بعنوان هدیه
وصلات وسائر انها وجوب واستحسان خواهد داشت
و ادعای بیعت وموالات حضرت با آن مطرود ومردود
جناب ربوبی محض دعوی آمده خلاف آن سمت تطرّق
پذیرفته از درجه اعتبار هابط وساقط ومنحط آمده والله
اعلم بالصواب شبهه حسینیه مخالفین شبهه درباره
حضرت ثالث الاوصیاء علیه السلام سمت ورود واعتراض

واقع

واقع کردانیده‌اند که سبب ووجه عدم خروج آنحضرت
چه امده از مکه با اهل وعیال خود بجانب کوفه که مملو ومستولی علیها
اعدای ایشان ومقر ومستقر سالاران یزید علیه اللعنة والعذاب
بوده وحال انکه صنع اهل کوفه در حق پدر وبرادر خود ملاحظه
نموده عالم بخیانت ونقض عهد ونکث ایشان بوده وهرچند نصحا
وابن عباس مصلحت در رفتن ندیده منع مینمودند از خروج
وقطع داشتند در مصیبت او وابن عمر رحمن وداع بلسان جاری
کردانید استودعک الله من قتیل الی غیر ذلک وبعد از استماع
واقعه هایله مسلم بن عقیل وانقاد را نکرده والتجا بنقض عهود
ووفور غرور وحیل ومکیده ان قوم ودیکر انکه چون مسوّغ ومجوّز امده
او را محاربه با لشکر ظلیل با مقاتلی که عدد ایشان متجاوز الحد والاحصا بوده
با اغراض ابن زیاد ومبایعه با یزید لعین ووقوع مهادنه فیما بین ایشان را
مکرر او چون جائز وسائغ امده او را عدم استماع واستجابت حقنا
لدمه ومن معه از اهل وشیعه وموالی او وحال انکه از باب القاء و
اسقاط نفس بدست خود بتهلکه ومهالک وبدون این مرتبه از خوف
تسلیم امر بمعاویه از امام حسن علیه السلام بمنصه وقوع موصول کردیده
فکیف یجمع بین فعلیهما بالصحة الجواب انکه امام را لابد ومتحتم امده
که بمقتضای ظن بوصول حق خود قیام واقدام نموده بذل جهد ومساعی از او
بمنصه ظهور ووقوع پیوندد اکرچه مستلزم تحمّل مشقات بوده باشد

و اتصال الامام بآنحضرت ص

مقاتلینی ص

وسید الشهداء ابو عبد الله الحسین چنانچه در کتب سیر و تواریخ
اشتهار استتمامی دارد متوجه کوفه نگردید مگر بعد از توثیق عهود
از قوم و مکاتبه ایشان لما نعبنی غیر مکرهین انا اشراف و امجاد
اهل کوفه مکرر مرة فی زمان الامام الحسن بن علی علیه السلام و معاویه
و اخری بعد از وفات امام حسن علیه السلام و متعلق حسبان
و ظن او نگردیده بود غدر و نقض عهد از ان قوم حاصل مقام آنکه بعد
از ثبوت وصایت و خلافت آنحضرت افعال و اعمال او جمیع موافق
نفس الامر بوده ادخال شبهه و ایقاع تشکیک در و عین کفر و ضلالت
آمده و اما محاربه با قلت عسکر و اعوان و انصار حاصل نشده مگر
بطریق الجاء و داعیه ضرورت از دین و احترام حرم و عرض امان
و بیعت از ان قوم بطریق مذلت و حقارت بآنحضرت عرض نموده
و اتباع و انقیاد ایشان عین جبن و خست نفس و ضعف قلب آمده
و اجب ضروری و لازم یقینی تحقق یافته مبرا و معرا بودن آنحضرت
از مثل این اوصاف دنیه خسیسه و منافی شجاعت و کبر نفس آمده
و اما جمیع مثل فعل او و فعل اخ مجد ثانی الاوصیا واضح و باهر گردیده
چه تسلیم امر بمعاویه از جهت دفع فتن تحقق یافته قبل از وصول
بحد الجاء و وقوع مذلت و از سید الشهداء بعضه وقوع و ظهور رسیده
در وقتی که تسلیم موجب خساست نفس و جبانت و منافی
شجاعت و کبر نفس میگشت و کم فی فان بینهما سدره رضویه

ازقبیل

٣٦٤

از مخالفین شبهه بعضه ورود آمده در باب متولی گردیدن ابو الحسن علی
بن موسی الرضا علیهما السلام عهد از مامون و این منافی استقلال
در امامت و خلافت آمده جواب از مضامین و مناطیق اقاویل
سابقه در سبب دخول حضرت خاتم الاوصیاء در شوری و واضح
گردیده که صاحب و خداوند حق را لابد آمده توصل باو از هر جهت
و سببی که امکانیت وصول باو بوده باشد مثل این ایهام و ارجاع
خلافت بمامون نیامده و دیگر حسن و قبح اشیا منوط و معطوف
برای واجب الاتباع امام آمده پس هر امری که بنص مختص از و
جلوه گر گردد عین صواب و سبب سداد خواهد بود و احدی را
حد ادخال شبهه و ایراد اعتراض بر سده سنیه مرضیه ایشان نیامده
و من ادخل شبهة فی مثل هذه المقامات فعلیهم ما یستحقونه
من الواحد القهار سدره مهدویه بدانکه مخالفین را در باب
غیبت و استتار آنحضرت خاتم الاوصیا علیه السلام شبهه تطرق پذیر
گردیده که چون مسوغ و مجوز آمده استتار و غیبت او بطریق
استمرار و دوام حتی آنکه سبب نفی ولادت و انکار وجود او
باین جهت تحقق یافته و چون جایز خواهد بود امام و مقتدای
خلق را استتار و عدم ظهور او با احدی از خلایق و ام و آباء او
علیهم السلام اگر چه امر و مستقل و متمکن نبودند در امر امامت
اما ظاهر و بارز بوده افتا مینمودند در احکام و ارشاد از ایشان بحصل

میکردیده درحین وقوع معضلات وانکار وجود ایشان ممکن نبوده
جواب بدانکه در کتب وسیر وتواریخ منقول ومضبوط ومسطور
آمده که خلافت وامامت او سبب زوال دول ودولات سایر
طوایف انام گردیده تا هر اعدای دین مبین وجابر جبارین وطاغین
خواهد بود وشعور وعلم ظالمین واعدا باین مضمون حاصل آمده
اگر آنحضرت استتار غیبت را اختیار ننماید تا وقت تمکن بمقتضای
آنچه در شأن آنحضرت منتقل گردیده عین جهل واصل خسران
بوده بجهال خوف واستتار وغیبت گشته وابراز امام واجرای
احکام در وقت عدم خیفه وامکان ظهور آمده که در ما نحن
فیه مسلوب ومرفوع آمده وغیبت در مطلع حال نه بر نهج این
زمان بوده بلکه آنحضرت غایب از اعدا بوده وباولیا وموالیان
ظاهر وواضح میگردید واز وقت اشتداد خوف واستطلاب ظلمه
وجبارین استتار حاصل گردیده از اولیا واعداء وآنچه سائل معرض
اعتراض وایراد ذکر نموده که حضرت مستور وغایب از جمیع
خلق بوده واز اینجا نفی ولادت لازم واقع گردانیده بظاهر البطلان
وباهر الدفع آمده که اوائل حال ظاهر میبود بر اولیاء ورؤیت اولیا
او را متطرق ومحصل آمده اگر سائلی در معرض ایراد تقریر
نماید که هرگاه خوف وخشیه مقتضی مصلحت استتار وغیبت
امام بوده باشد پس معارضه مینماید با تحصیل وجود امام مصلحت

استتار وغیبت امام بوده باشد پس نظام کلی ونافع در عالم جلی
واین مستلزم تغیر حالی واختلاف وضعی آمده موجب تساوی طرفین
وجود امام وعدم او گردیده وهذا خلاف مذهبکم فی ان وجود
الامام لطف ومصلحة من جانب الله تعالی جواب آنکه مصلحت استمرار
ودوام وجود او از جهت امر بمامورات ونهی از منکرات واجرای
سایر احکام الهیه مصلحتی است متعلق بمکلفین واین مصلحت تغیر
نکند ونخواهد شد واستتار بجهت خوف نفس واصلاح احوال
منوط بآنحضرت معارض اصل مصلحت ولطف بودن وجود امام
نگردیده اگر سائلی بعرض تقریر در آمده اعتراض نماید که هرگاه
تخویف سبب غیبت وعدم انتفاع خلق بوده بحدی که از استفتا و
اجرای احکام تحقق نپذیرد پس چه فرق آمده بین وجوده وعدمه
پس ممکن آمده اعدام وافنای او من جانب الله جواب آنکه ممنوع
آمده عدم وصول احدی بجناب اقدس حضرت خاتم الاوصیاء
علیه السلام وسلب انتفاع امت از او بلکه ممکن آمده التقا وملاقات
اولیاء کرام بخدمت آنحضرت سید انام واخذ وتعلیم مسائل وانتشار
ایشان فیما بین الامم ودیگر آنکه اصل وجود متحقق آمده پس اعدام او
منوط ومعطوف بجهل احساسی گردیده باماتت او واین واضح البطلان
وباهر الخسران تحصیل نپذیرفته گردیده وایضا اعتراضی از مخالفین بمنصه ورود (منجلی گردیده)
(آیا آنکه) آمده که در حال غیبت اقامت حدود وجنایات که متعلق ومرجوع باو گردیده

از هر جنايات ساقط شده باشد اگر ساقط محكوم به باشد مستلزم نسخ
شريعت مصطفوي خواهد بود و اگر بعهد دائي و معرض از سقوط
بوده باشد پس اقامت كنندهٔ حدود و اتيان باحكام در زمان غيبت
از كه جاري خواهد شد جواب آنكه حدودي كه متكلمين باعاد
و اتيان آن بجهت اشياء قبيحه شنيعه استحقاق تحصل نموده اند وجوبيت از
جانب مرتكبين قبايح تحقق پذيرفته هرچند متعذر باشد اقامت
آن حدود در حال غيبت و آثام خلل عدم تمكن امام باقامت حدود
راجع و واقع خواهد بود بموجبين غيبت و استتار معصوم و اين
صلاحيت موجبيت نسخ شريعت نيامده چه آنچه مقرر و باهر آمده
در شرع وجوب اقامت حد گرديده بر امام با تمكن و ارتفاع موانع
و سقوط فرض اقامت با موانع و انتفاع تمكن موجب نسخ شرايع نيامده
و ديگر ممكن گشته كه استتار و عدم ظهور منوط و مربوط بمصالحي باشد
و خصوصيات واقعيه نفس الامريه كه ممكن التحصل نگشته اطلاع
بحقايق آن مصالح و خصوصيات والله عالم السر و الخفيات اين
بيان تحرير و تحقيق مبحث شريف امامت آمده و دفع شبهات وارده از
مخالفين گرديد كه از رشحات فيض اشراقات منابع ينابيع جواهر
صوافي طويت سالكان مسالك طريقت و مؤسسان قواعد شريعت
و حقيقت و مقصودان از ايجاد عالم و اختراع بني آدم بعد از انبياء
جواهر ظواهر انبياء و ائمه هدى عليهم السلام صلوات الله الملك الاعلى

وطوايف

و طوايف كرام و اصفياء عظام كثرهم الله بين الانام كه بمساس توفيق
از ادني مراتب خاك باعلي بدارك و مدارج افلاك ترقي نموده و از
حضيض خمول بمرتبت باوج قبول ملكيت شتافته و از پرتو سراج
وهاج و عكس شعاع لماع يهدي الله لنوره من يشاء با ساكنان
ملأ اعلى و سلطنتان عالم بالا در سلك انتظام منخرط گشته و بمرتبه
متصل شده كه عواقب امور را قبل از ظهور مشاهده نموده اند و خواتيم
اشيا را بنظر در وجود مطالعه فرموده دعائم دين و دولت بيامن
همت ايشان قائم و قوايم ملك و ملت بروابط وجود ايشان منتظم پاك
بازان بساط مروي و صدرنشينان صفهٔ دردمندي بجز آشنامان
تشنه جگر دشت انشامان بي پا و سر گمگشتگان جادهٔ سلامت و منزويان
كنج ملامت ژنده پوشان و ژنده دلان صاحب هوش خرقه ملبوسان
خانقاه قدس و باده نوشان بزمگاه انس شاهان بي كلاه و ميران بي سپاه
نظم قومي سلوك طبع كه از روي سلطنت ٭ كوف كه از احترام سلاطين
كشورند ٭ شاهان دلق پوش كه گاه حاجتي ٭ زير گليم شان جم و خاقان
و قيصرند ٭ امروز از نعيم جهان چشم دوخته اند ٭ فردا خود از كرشمه
بفردوس ننگرند ٭ بنهج وديعه و امانت بما ايصال شده درين كتاب
سمت اندراج و انطوا يافته تا ناظران و مسترشدان بهره اقصي برسانند
كه فصيل مثوبات اجر بدانند و خدا به جز اتاوايا كم معاشر المحصلين خيرا
ارشاد دهم در اصول اعتقاد بمبلغ شرعي و نهج يقيني **مدركه اصوليه**

بر واقفان اسرار نبویه و مهندسان شواهد قیومیه و دقیقه سنجان
جاده یقین و مدققان جاشنیکیران مبانی و راه پیمایان ممشی ضروریات
دینی و آخذان وجوبات بتی مستور نکردیده که اصول اعتقادیه دین
مبین بر مسلک اهل حق و یقین و صراط مستقیم شریعت سید المرسلین
بر پنج وجه سمت صدور پذیرفته اول توحید که عبارت از تصدیق
وجوب ذاتی و سنخ حقیقی واجب تعالی و ذو الجلال لایزال آمده
با هم صفات ثبوتیه و تمجیدیه آراسته که از شوایب نقص و خداع منزا
و مبرا کردیده دوم عدل آمده که عبارت کشته از اذعان و تصدیق
که از مهیمن متعال مسلوب کردیده فاعلیت فعل قبیح و بالمثل امر شنیع
راضی و مرضی نبوده که از جاده حقیقت و مسلک عدالت او متنحی و مبعد
آمده و تکلیف بالاطاق از جناب کبریا عزّ او بمنطوقه لا یکلف الله
نفساً الا وسعها مسلوب و ممتنع کردیده و همچنین معتبر در ایمان تصدیق
بانکه معاصی و طاعات باختیار عباد منصه صدور و بدرجه لحوق انجامیده
کشته چنانچه سابقا بحیطه انتظام تحریر و بر رشته بیان ترقیم آورده‌ایم سیم
نبوت که عبارت از اذعان و تخلی از انحراف آن کردیده که جناب مقدس
تعالی حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم را برسالت و رحمت
بر کافه ناس ارسال داشته موافق منطوقه شریفه وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین بجهت هدایت و ارشاد و جاده حقانیت و ارشاد چهارم وشادم
امامت که عبارت آمده از اعتقاد و تصدیق بائمه معصومین صلوات الله

علیهم

٣١٧

علیهم اجمعین که جناب متعال کبریا جل مجده حکم برسول فرموده و مامور
نموده که نصب امام و خلیفه که قایم مقام خود و حافظ و صاین دین باشند نموده
و مستقر نماید بجهت کافه انام از خاص و عام و نیز آن خلیفه نصب خلیفه
دیکر نماید بعد از انقضا و انطلاع و طی مرحله عمر خود تا انتها زمان که آن
متطابق و مساوی الی ان انتهی الی اثنی عشر اوصیاء پنجم
آنکه ذاهب و راغم مکلفین و عباد بوده باشند که حق ربوبیت بعد از اماته
خلایق اعاده و انبعاث ایشان نموده و در ساحت ساهره عرصات
قیام نیات جایز و حاضر ساخته بعدالت بیغایت خود عمل نموده و احکام
مرضیه نفس لا مرتبه منن و اتقی را جزای فرموده بنهجی که مطیع و منقاد را
عطیه مثوبات نموده و عاصی را عقاب متوجه کرداینده که عقوبت
الهیه ارباب رحمت و تمحیض بمنشأه آخرت کردیده تشفی و ثلوج
نفس بانتقام تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا فهو الذی تشتفی جنة
امام غضبه و یحیط بسطه و رأفته و یفور بطشة الشدید
من عنیده و افته الحرارة مغرور نکشته بقول سوال مغفرت یا رحمن
یا رحیم نجنی برحمتک من عذابک که باباشد تحصل با بدعقاب
بمقتضای رحمت الهیه که حق تعالی میفرماید عبدی انا الرؤف الرحیم القا
بالقسط اعاقبک برحمتی الواسعة و یصیبک عذابی الالیم بعنایتی
الجامعة بلکه منوط و مربوط آمده بتحصل استعداد ذاتی بحسب خلقت
و فطرت چنانچه مشعر و منبع آمده منطوقه خلقت هؤلاء للجنة

وَلاأُبالي وَهُوَلاءِ بِحُلَلِ لِلنّارِ وَلاأُبالي پس سزاوار باشد اجتهاد
در تصحیح ذلک نموده بحیثیتی که محصل گردد استعداد و تأهب
حصول لحوق بفیض از سنت سنیّه رحمت واسعه جنّت نعیم
و قسط استحقاق از رشح عنایت بغایت تامة الهیّه بدون عقوبت
جَعَلَنا اللهُ وَإیّاکَ مِن حِزبِ قُربِهِ وَالِ دخیه وَمِنَ المُقَرَّبینَ
المَرزُوقینَ بِلُقیِ بَهائهِ وَبَهجَةِ لِقائهِ و هرگاه احدی باین امور خمسه
معتقد نبوده از درجه ایمانیّت و زمره ایقانیّت خارج و ازعاج گردیده
اگرچه بعضی از اعتبارات اطلاق مسلم توان نموده پس مسلم اعم
از مؤمن آمده و برخی از حکما نهوا حکم بقدیم عالم شد از ایمانیت خارج و زایغ
آمده بجهت آنکه قدم عالم مضادیت باختیار واجب بالذات و موجد
ذرات کاینات دارد و از جهتی که موجب نفی حشر و معاد آمده چنانچه
امام المتکلمین مثبت نموده که هرکه زاعم بقدم عالم باشد قائل گردیده بغیر
متناهیت افراد هر طبیعت از طبایع بیان ملازمه آنکه زاعمین بقدم
عالم ماضی بقدم طبیعت گشته و تحقق طبیعت بعدم فرد ممکن نیامده
پس اگر افراد حادثه او را باشد باید که غیر منقطع الافراد بوده تا صلاحیت
محفوظ و مصون بودن در ضمن افراد غیر متناهیه داشته از استمرار
و دوام وجود ساقط و هابط نگردد و از جمله طبایع عالم طبیعت انسانیه
آمده پس باید که افراد متعاقبه علی الدوام از و منصه ظهور جلوه گر آمده
تا حفظ و استبقا نوع انسان در ضمن افراد محقق پذیر گردد پس عدم

تناهی افراد آن مضادیت با حشر و جمع ایشان آمده چه استقرار بقای
براستعداد بعد و انسداد غیر متناهی سمت تطرق پذیر گردیده مستلزم آن
شده که افراد غیر متناهی انسان که در عرصه قیامت که متناهی آمده
حایز نشوند چه جمع آمدن افراد غیر متناهی در مقدار متناهی محال
گردیده و این سخنه از سخافت وهمی نخصل آمده چه حکما زاعم بقدم
عالم شده اند حکم بانقطاع جمیع افراد هر طبیعت ننموده بلکه میانه
انواع متوالده و متولده فرق کرده حکم بر عدم تناهی افراد اول نموده
اند بعدم دوم که اول معتبر بآن گشته که حصول هر فردی از افراد
آن طبیعت موقوف بحصول فرد دیگر از آن طبیعت گردیده الی
غیر النهایه و ثانی آنکه حصول هر فردی از آن طبیعت متوقف نبوده
بر فرد دیگر از آن طبیعت و واضح آمده که افراد انسانی ازین قبیل آمده
که لایح و لامع گردیده که بادی نخستین اعظم مجده حضرت ابوالبشر شده
انبعاث او از تراب نموده بعدم آنکه او را اخراج از انسان دیگر نموده
باشد و شیخ شهاب الدین مقتول که از زمره حکماء اشراق گردیده
ابا ازین نموده که افراد انسان از قبیل قسم ثانی گردیده زا اول چنانچه بعد
از حدوث سایر انواع از طیور و اشجار و غیر هما بیان نموده که قد بعد ما
دخل الالف السادس فقد شارک عطارد و تولد حینئذ الانسان و یکون
من الارض من غیر تناسل و بالجمله لکل کوکب سلطنة سبعة الاف سنة
واحدة بانفرادها والباقی بالمشارکة و شیخ رئیس متنطق گردیده فبشبه

ان یکون فی العالم قیامات تتوالی فی سنین لا تضبطها التواریخ
ولیس بمستنکر ان تتجدد الحیوانات والنباتات واجناسها ثم
تحدث بالتولد دون التوالد ازین مارب واحزاب واضح شد
که قدم عالم موجب عدم تناهی افراد طبیعت نامده تا که با حشر
متضاد بوده باشد بلکه تنطق تناسخ موجب انتقال حشر آمده
اگر بیان نمایند که قول بقدم عالم مستلزم قول بقدم افلاک
ولا انقطاع دورات وحرکات او گردیده وقول بعدم تناهی
حرکات ودورات مستلزم لا انقطاع افراد خواهد بود واگر
نسبت بین ایشان نسبت حتمی باشد چنین مسلوب خواهد
بود وبجوز کشته که مانند این کان زاعم نسبت حتمی باشند بدون
عددی پس زاعین تناسخ منکر سنخ وعین خساند چنانچه زاعمین
بقدم عالم منکر سنخ اول اند پس از مؤمنیت خواهند بود خارج
ودایع ومعتزله نیز قائل اند که اصول دین پنج است توحید و
عدل ونبوت وامامت وامر معروف ونهی از منکر ووعد و وعید
وهرگاه احدی مقر ومعترف با حدی ازین امور خمسه نبوده
باشد از منهج مسلمیت خارج گشته داخل طبقه عادون و غاوون خواهد
بود وهرگاه باین امور مذعن ومصدق گردیده از معصیت کبیره
صادر گردد از مسلک ایمانیت خارج آمده که در ایمان عمل بارکان معتبر
گردیده پس بنابرین ترادف فیما بین اسلام وایمان مرفوع ومسلوب

کننده

۳۱۹

کننده که در اسلام مجرد شهادت بوحدانیت وتصدیق بنبوت ورسالت
اصدار کلامی بدون انضمام باعمال جسمانی وحفظ دماء واموال
واجرا وتجویز وتسویغ تناکح وتوارث معتبر آمده بخلاف ایمان که
در ایمان هدایت واقعیه وادعانات نفس الامریه ماخوذ گردیده
با اعتمال باعمال شرعیه پس ایمان ارفع واعلی آمده از اسلام چنانچه
خامس آیه هدی
مضمون کلام بلاغت نظام ~~امام بحق ناطق جعفر~~ صادق علیه السلام
سمت تطرق پذیرفته که ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما
فضل ~~الایمان علی الاسلام~~ الکعبة علی المسجد الحرام وکما روی عن سماعة
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی عن الاسلام والایمان
اهما مختلفان فقال ان الایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک
الایمان فقلت فصفهما لی فقال الاسلام شهادة ان لا اله الا الله
والتصدیق برسول الله صلی الله علیه وآله به حقنت الدماء و
علیه جرت المناکح والمواریث وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان
الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من العمل به
والایمان ارفع من الاسلام بدرجة ان الایمان یشارک الاسلام
فی الظاهر والاسلام لا یشارک الایمان فی الباطن وان اجتمعا فی
القول والصفة پس اگر احدی مذعن باصول خمسه اعتقادیه بوده
با اعتمال باعمال وارکان وآیات کبیره از وسمت تعطل پذیرد در صفت
مؤمنیت داخل بوده از زمره فساق خواهد گردید چنانچه سمت تطرق پذیرفته

آمده و در بعضی از الملاقات حضرات ائمه هدی تفسیر معنی اسلام بنحوی
تحقق یافته که اشعار دارد بتصادق و ترادف چنانچه که منا طبق خیر
البشر فمن ابی فقد کفر بیعسوب الموحدین امیر المؤمنین علیه السلم
سمت وقوع پذیرفته که لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهُ أَحَدٌ
قَبْلِي وَ لَا يَنْسُبُهُ أَحَدٌ فِي بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ
التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ وَ الْعَمَلُ هُوَ
الْأَدَاءُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ لَكِنْ أَتَاهُ مِنْ
مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ وَ الْكَافِرَ يُرَى
إِنْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَاعْتَبِرُوا
إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ مفاد کلام بلاغت مشحون آنکه مرتبه
علیه اسلامیه و درجه متعالیه ایمانیه تسلیم آمده و تسلیم عاید بتیقن
گردیده و بیقین متوجه و آیل بتصدیق گشته که آن اقرار شده و اقرار
عمل آمده و عمل بمعنی اداء تحقق یافته که دین مؤمن از رأی و نظر
خود مسلوب الاخذ و مرفوع التلبس تطرف پذیرفته ایمان او از جناب
اقدس ایزدی تحصل یافته و بتصمه ماخوذیت جلوه گر گردیده که یقین
مؤمن مطالعه نموده میشود در عمل و اعمال او باعمال مرضیه بیته و کافر
شاهد انکار خود در عمل تحصل داده بجناب مقدس قیومی که نفسی
بید قدرت کامله و بقبضه واسعه بالغه او منوط و مربوط گردیده امر
عارف بامر ایشان نگردیده پس اعتبار انکار کافرین و منافقین نمایند باعمال

حز

۳۲
خبیثه نافذه داره ایشان و معتزله زاعم اند بر آنکه از ذی کبیره
شفاعت مسلوب گردیده که در حیطه شفاعت در نخواهند آمد
که اگر بعدم توبه و انابت اماته یابند مخلد در جحیم معذب در جحیم
خواهند بود و متمسک بفحوای آیه وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ
نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ
يُنْصَرُونَ گردیده اند یعنی خایف و هراسان باشید از یومی که
نگذارد هیچ نفسی از هیچ نفس دیگر هیچ شیء را و عقوبه قبول نخواهند
از آن نفس هیچ شفاعتی را و اخذ ننمایند در آن نفس هیچ عدلی را
و ایشان منصور نگشته خاسر و مخذول خواهند بود و اصوب
آنکه استدلال بظهور این منطوقه شریفه و احجه بر نفی شفاعت
از صاحبان آیه و دال آمده بر نفی آن از غیر صاحب کبیره پس این
آیه از عمومیت خود باقی و مستمر نبوده که بیانات صریحه داله بر تحقق
شفاعت متکثر آمده چنانچه حق تعالی میفرماید وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ
رَبُّكَ فَتَرْضَى و نیز در موضع دیگر فرموده عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا حاصل آنکه شفاعت معتبر گردیده از آنکه مسئلت نماید
شخصی از جهت کسی شی را و از جهت او حاجتی طلب نماید و این از شفع
مشتق و تر آمده وجه تسمیه آنکه شفع بمعنی زوج آمده و شفیع بسبب زوجیت
و ازدواج صاحب حاجت آمده از وتریت مخرج میگرداند و حظوظ قرار
ادخرت شفاعتی لصاحب الکبائر من امتی مبنی و مشعر گردیده بر بطلان

سلطنة ایشان و نیشابوری در تفسیر این آیه شریفه بیان نموده واعلم ان
الشفاعة هي ان يستوهب احد لاحد شيئا ويطلب له حاجة
من الشفع ضد الوتر كان صاحب الحاجة كان فردا فصار بالشفيع
شفعا ثم ان الامة اجمعت على ان لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم
رتبة الشفاعة في الاخرة وعليه حمل قوله عسى ان يبعثك ربك
مقاما محمودا وقوله ولسوف يعطيك ربك فترضى واجمعوا على
انه لا شفاعة للكفار بقي الخلاف فيمن عداهم اثبتوا الشفاعة
لغير الكفار والمعتزلة قالوا على ان صاحب الكبيرة اذا مات
بقي خالدا في النار ولا شفاعة له وسائر الناس لهم الشفاعة قالوا
ان هذه الاية تدل على نفي الشفاعة مطلقا والايات والاحاديث
الدالة على وجود الشفاعة كثيرة فعرفنا ان الاية ليست على عمومها
لكن الايات الواردة في وعيد صاحب الكبيرة كثيرة لقوله ومن
يعص الله ورسوله فان له نار جهنم فخرج غير صاحب الكبيرة وزعم
اكثرهم ان اليهود كانوا يدعون ان اباءهم الانبياء انهم يشفعون
لهم فاويسوا من ذلك واجيب بان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص
السبب ومفهوم مخالف لما ذكر بان المنافقين في الدرك الاسفل
من النار ولن تجد لهم نصيرا يدل ظاهرا على ثبوت الشفاعة في
حق الفساق من اهل القبلة لانه تعالى ذكر الزجر عن النفاق ونفي الشفاعة
والنصرة عن المنافقين من حيث نفاقهم ومن الظاهر انتفاؤه في حق

الفساق

٣٢١

الفساق فيثبت النصرة والشفاعة ثم استثنى منه التائبين من المنافقين
حيث قال عز من قائل الا الذين تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا
دينهم لله فاولئك مع المؤمنين فشرط امورا اربعة اولها التوبة
وثانيها اصلاح ما افسد واسر من اسرارهم وثالثها الاعتصام بدين
الله ورابعها الاخلاص لانه اذا كان مطلوبه مرضات الله وسعادة
الاخرة والاعتصام بحبل الله بقي على هذه الطريقة ولم يتغير عنها
وعند حصول الشرايط فاولئك مع المؤمنين ولم يقل مؤمنون
تشريفا للمؤمنين انهم متبعون فالمنافقون بعد الشرايط اتبع
لهم ثم بين وعد المؤمنين بقوله وسوف يؤت الله المؤمنين اجرا
عظيما فيشمل المنافقين والتائبين بالتبعية سدرة فاطمیه
نور رتبه بر راکبان اقطاع دشخات کمالات انسیه و برزان اصقاع
دیباجه صحیفه قدسیه مجموعه حقایق بینش فهرست ابواب احکام
آفرینش مستور و محجوب نماند که اشاعره زاعم اند بانکه ایمان
منحه و اعطائیست از جانب باری قیومی بدلیل لا موثر في الوجود
الا الله بنابرین مسوغ داشته اند که باری تعالی مسلوب کند ابدا
ایمانرا از انبیاء علیهم السلام بکفار اعطا نماید و بر عکس چنانچه
واضح و لایح گردیده انا عند ظن عبدي فليظن بي ما شاء این
مذاق بغایت سخیف و این مشرب بنهایت علیل است چنانچه
مشعر برین قول گردیده آیه شریفه واحیه ما یبدل القول لدي

وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این که به منزله مُنبئ بر ابطال قول اشاعره
آمده در آنکه زاعم اند که احدی الذات فاعل افعال عباد است و
با تحقق این حال ایشان را معاقب میکرد اند پس موجب آن بُود که
بر صیغه مبالغه باشد بر آنکه واجب مطلق و کریم حق ظالمیت صادق
اید سلب ظالمیت و جابریت از خود نموده بجهت عباد و نیز در کریمه
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ و همچنین در آیه وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ
اَحَدًا و ایضا يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ پس ساقط
و هابط کردید مظنه فاسده اشاعره و نیز واضح آمده که واجب
تعالی در حین احتضار دیانت و حفظ ایمان مؤمن مینماید و دفع
وساوس شیاطین و مبعد و متنحی از دسیکرد اند و عباد قادر و مستطیع
اند بر اتیان ایمان قبل از تحصل ایانیت چنانچه ما و معتزله زاعم ایم
بخلاف اشاعره که متمسک اند بر نفی تقدم استطاعت با ایمان وافی
نزد عما اول کردیده اگر استطاعت بمعنی خالق و تمکن و قوت
فاعلی باشد که قبل الفعل و مع الفعل و بعد الفعل متحقق آمده چنانچه
ظاهر آیه وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا
بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر قدرت تقدم
بر ایمان نداشته باشد توبیخ و سرزنش را جاده نخواهد بود چنانچه
مُبتَعَد کردیده که بتقریر احدی ابدا مَا لَكَ لَا تَطُولُ وَلَا تَبْيَضُّ که
واضح کردیده که بمطالب قدرت بر طول اینکشتن و بیاض شدن

ندارد

ندارد و کعبی استطاعت را مقدم بر فعل دانسته و متمسک کردیده بکریمه
اَلْقِهَا يَا مُوسَى که قدرت بر اسقاط عصا یا در حین استقرار عصا در
ید موسی یا در حین خروج او از قبض و ید او ثابت بر او لثبوت مقصد کردیده
و بنا بر ثانی تکلیف باسقاط عصا در حینی که اسقاط نموده باشد تکلیف
بامر حاصل کشته و تحصیل حاصل مستحیل کردیده و برخی باختیار رفته
اند و این متصور شده که وجود قدرت باسقاط عصا قبل از فعل تحقق
پذیرفته حاصل مقال در تحقیق معنی استطاعت و قدرت که ایاع
الفعل واقع کردیده یا قبل الفعل منوط و موقوف آمده بر تعیین مرام
و تعیین ما فیه الکلام که اگر مراد از استطاعت قوت و مبداء فاعل آمده
با تیان بفعل قبل از تحقق فعل ایضا معنی البته قبل الفعل برای مستطیع
ثابت بوده شکی و ریبی را در آن مجال نمانده و اگر مقصد از و حالتی کشته
که با جزء اخیر علت تامه وجود فعل متحقق میباشد که این معنی البته مع
الفعل بوده کسی را مجال تخالف و تنازع ممکن نکردیده پس فی الحقیقة نزدی
کرا دعا بنمایند حصول استطاعت با فعل مراد ایشان معنی ثانی
آمده و جمعی که قایلند بتقدم و قبلیت مرام ایشان معنی اول
کشته و بنا بین نزاع فیما بین الفریقین از معتزله و اشاعره لفظی کردیده
بدون معنوی و بمعنی ثانی سمت الطلاق پذیرفته حدیث منیف
حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که بعد از سوال سائلی
از اهل بصره از استطاعت بحیز بیان و تبیان در آورده که اَتَسْتَطِيعُ

أن تعمل ما لم يكن قال لا قال فتستطيع أن تنتهي عمّا قد
كوّن قال لا فقال له أبو عبد الله عليه السلام فمتى أنت مستطيع قال
لا أدري قال فقال أبو عبد الله عليه السلام إنّ الله خلق خلقاً فجعل
فيهم آلة الاستطاعة ثمّ لم يفوّض إليهم فهم مستطيعون للفعل
في وقت الفعل مع الفعل إذا فعلوا ذلك الفعل فإذا لم يفعلوه لم
يكونوا مستطيعين أن يفعلوا فعلاً لم يفعلوه لأنّ الله عزّ وجلّ
أعزّ من أن يضادّه في ملكه أحد قال البصري فالناس مجبورون
قال لو كانوا مجبورين كانوا معذورين قال ففوّض إليهم قال لا
قال فما هم قال علم منهم فعلاً فجعل فيهم آلة الفعل فإذا فعلوا
كانوا مع الفعل مستطيعين قال البصري أشهد أنّه الحقّ وأنّكم
أهل بيت النبوّة والرسالة كه حضرت در اين كلام بلاغت نظام
تحقيق معنى استطاعت بنهجي نموده كه شكّي وارتيابي در حصول او
مع الفعل نمانده كه هر كه استطاعت بايمعني قبل الفعل اعتقاد
ازو داشته و ذاهب باشد از درجه مخاطب خارج و مخطئ بوده پس جمعي كه
ذاهبند بآنكه استطاعت قبل از فعل متحقّق است البتّه مراد ومرام
ايشان قوّت فاعلي آمده كه قبل الفعل ومع الفعل وبعد الفعل با فاعل
هست تحقّق داد ودر آن معني كه حضرت اثبات كينونيّت او نموده
مع الفعل وهمچنين منطوقه كه مروي گرديده از صالح النيلي قال سألت
أبا عبد الله عليه السلام هل للعباد من الاستطاعة شيء قال فقال لي

إذا فعلوا الفعل كانوا مستطيعين بالاستطاعة التي جعلها الله فيهم
قال قلت وما هي قال الآلة مثل الزاني إذا زنى كان مستطيعاً للزنا حين
زنا ولو أنّه ترك الزنا ولم يزن كان مستطيعاً لتركه إذا ترك قال
ثمّ قال ليس له من الاستطاعة قبل الفعل قليل ولا كثير ولكن مع الفعل
والترك كان مستطيعاً قلت فعلى ما يعذّبه قال بالحجّة البالغة والآلة التي ركّب فيهم إنّ الله
بدانكه ايمان مجرّد اذعان قلبي آمده بعدم اقرار لساني وعمل اركاني واصول
دين نزد ايشان ايمان وتصديق بوجود وحدت ذات حقّه واتّصاف
بصفاتي كه صلاحيت وتأهّب جناب اقدس او داشته وتخلّي از صفاتي
كه استعداد بارگاه كبرياي او نداشته ونيز تصديقي كه بدو لزوما تخصيص
داشته باشد وتصديق بآنكه كه عباد برگزيده وانقياد يابنده اويند
وسزاوار وصف رجوليت وارتسام انوثيت وتصديق بكتب منزله
واحكامي كه جاري در شريعت گرديده صادق ومطابق واقع بوده
ونيز تصديق بجميع اشيائي كه بمشيّت الهي وقدرت بالغه ناستناهي او مربوط
گرديده وشر بقضا وقدر او منوط شده وتصديق بوجود آيات وبآنكه
افعال واجب ذاتي معلّل بمصالح واغراض نيامده وهر كه را تصديق
بأحد از امور مذكوره نبوده باشد از دايره ما بانيت وحيطه اسلاميت
خارج خواهد بود بر صاحب فطانت وذكاء وبالغ النصاب بنهج اوفي
وقسط اقصى واضح گرديده كه صريح آيات فرقاني ومنطوقات نبوي
صلّى الله عليه وآله وسلّم دالّ آمده بآنكه افعال واعمال عباد بحسب ارادت

و قدرت ایشان و انچه بقضا و قدر ربوبی بوده باشد راجع و عاید بدان
گشته که معلوم بعلم ازلی اجمالی الهی بوده اند انکه مخلوق قدرت حق
باشند و اقوی و اصوب انکه اگر فردی از افراد انسان تصدیق باحد
از اقوال و مترنم بترنم اشاعره گردد خارج از ربقه مؤمنان بی بصیرت
برهان بوده اگر چه بحیطه اسلام بیرون امده باشد و اشاعره صفات
الهی را زاید بر ذات حق دانسته و قایل امده که اگر کسی باین زاعم و بانی
نبوده از سلک و مشرب مؤمنیت خارج خواهد بود و این مذاق منافی
و مناقض ایمان امده بفحوای منطوق یعسوب الاوصیا علی مرتضی
که در خطب نهج البلاغه بکرم معسول فرموده که وَ کَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ
نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ
فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ
فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ مفاد کلام بلاغت و جاش انست که
کمال اخلاص نفی صفات از مرتبه الوهیت حق است بشهادت امده انکه هر
صفتی مغایر موصوف و موصوف مغایر صفت تحقق یافته پس هرکه
معترف گردد بمقارنه صفات بذات واجب ذو الجلال هر اینه امر یکرا
مقارن و مناظر او ساخته و هر که مترنم بچنین گردد مستلزم انست که قایل
و معترف بتعدد و تکثر و تجزیه واجب علی الاطلاق باشد و باین باطل الله
که صفات زایده خالی بمانده که از ان ذات مقدس حاصل اید یا از سوای
ان ذات صلاحیت ان نداشته که از ذات بوده باشد چه ذات در ایجاد

صفات اگر هیچ جمادات بوده باشد پس مستلزم ان باشد که قبل از ایجاد علم
مسلوب العلم و القدرة بوده و صلاحیت ندارد که از سوای ذات حاصل
اید بجهت انکه موجب کمال نقص امده با انکه اگر نقل کلام در ان غیر نمایم
الی غیر النهایه رفته موجب عدم تناهی سلسله خواهد بود و وجود غیر متناهی
باطل و از درجه اعتبار ها بط گشته که درین هنگام مستلزم ان باشد
که حق تعالی قبل از ایجاد اشیا قادر و عالم نبوده باشد و اگر صفات زاید از
ذات باشد صلاحیت واجبیت نداشته پس مسلوب الامکانیت و غیرهم
بوده بجهت انکه ممکن مفتاق امده بعلت و کجا بشر دارد که اگر صفات
اقدس الهی زاید باشد قدیم خواهد بود حال انکه اشاعره بر ذات صفات را
زاید بر ذات الشریف مترنم گردیده اند که اگر صفات واجب زاید باشد قدیم
بود و اشاعره ذات صفات را زاید دانسته اند که اگر موجد قدیم باشد بعلت
مشتاق نگردیده که حدوث را علت حاجت و مشتاقیت دانسته اند پس
بنابر اصول ایشان مستلزم ان باشد که صفات بغیر مشتاق نبوده صانع
حقیقی باشد و ما در سابق برشته تفصیل و تحقیق بر آورده ایم که صفات
الهی زاید بر ذات او نبوده و هم سنخ حقیقت و عین ذات او امده **ارشاد**
دهم در بیان مبدا و معاد که مشتمل بر چند سدره امده **سدرة**
معاش بر ذاکیان وادی عرفان و راه نوردان جاده بیان که سوا تخود را
بقابلیت استشراقات و استضائات و تنویرات ذاتیه محل جلوه تجلیات
اشعه انوار متضاعفه و اشراقات انوار متعاکسه گردانیده خود را

عرصهٔ استیلای اشعهٔ انوار اشراقات ساخته وقریب بجناب مقدس
بارگاه جبروت گردیده مخفی نماند که حضرت احدیت جلّ وقیومیت
مطلقه مبداء ومطلع ومعاد ومقطع قیاس بنظام جملی عالم کلّ بلکه
نسبت بهر ذره از ذرات عوالم وجود من لدنه سبحانه طولاً وعرضاً
علی الاطلاق که احد از معانی مبدائیت ومنقطعیت او آمده جل مجده
وعظم ذکره که پرتو آن یکی دنیا ودیگری آخرت گشته چنانچه که در ضمن
تحقیق عالم خلق وعالم امر سابقا برشته انتظام منتظم گردانیده
بدانکه مبداء ومعاد بشری بحسب شخص بر وجه کلّی آمده ومعاد
بدو نوع تطرق پذیر گشته روحانی وجسمانی روحانی تفرق وبینونت
وزوال تعلق نفس ناطقه از جسمانیات آمده خواه ذی لذات وابتهاجات
وخواه مبتلا بشدائد وعقوبات بوده باشد وجسمانی عود وارجاع
روح ببدن گشته بعد از اماته ورفع تعلق نفس ناطقه بجسد بدانکه
چنانچه سابقا دانستی که نفس ناطقه از عالم مجردات بحت گردیده
چون از کالبد بشری قطع تعلق نماید رجوع بجوهر ذات وسنخ مرتبه
حقیقت خود نموده وبرخی از قاصران وناقصان متکلمین فهم روحانیت
وتجرد نفس ناطقه ننموده قائل ومعترف گشته اند بعدم معادیت روح
مجرد بموطن اصلی ومقام علوی چه این مسلک غیر مسلک اهل
اول العقل آمده اگرچه بمعاد جسدانی مقر باشند باینمعنی که بهمان
اجزاء جسمی خلق کالبدی بهمان نحو مزاج خاص نموده داخل عرصه حشر

نشئه

۳۲۷

نشئه میشاید ونبذی برآنند که جسم دیگر در بطون این بدن
وقالب عنصری وکالبد هیولانی تحقق وتحصل گرفته ودرین چند
مذهب تطرق پذیر شده یکی آنکه ناریست ساری در جسد زیرا
که خاصیت نار اشراق وحرکت آمده وخاصیت نفس ادراک وحرکت
از آن متحصل گردیده ودیگر آنکه نفس از هوا معبر شده که آن لطیف آمده
ودر منافذ ضیقه جسدیه نفوذ نموده استعداد او تاهب اشکال مختلفه
تحصل نموده وتارهٔ رفته اند بر آنکه نفس از آب تقرر پذیرفته زیراکه
موجب نشو ونما گشته ونفس باین حال متصف گردیده وگروهی رفته
اند که از عناصر اربعه تکون یافته وفوجی مشی نموده اند که باخلاط اربعه
وطایفه رفته اند که نفس دمست زیراکه اشرف اخلاط آمده وطبقه
برآنند که نفس اجسام لطیفه ذی حیات ساری در عامه اعضا وکافه
اجزاء واخلاط آمده ومتحلل ومتبدل نگردد وبقای او در جسد حیات شده
وانفکاک از جسم ممات گشته ونبذی برآنند که اجسام لطیفه که
حصول وتکون آن در بطن ایسر قلبی آمده ونفوذ در شرایین تحصل
یافته بعامه بدن وجمیع جسد وقومی برآنند که نفس از ارواح معتبر
گشته که از سکان حجره دماغیه باشند وبعضی از اجزاء سنخیه دانسته
اند که از مبداء تا انتهای عمر مستمر وباقی بوده وفوجی برآنند که نفس
کالبد نشده وجسم گشته در بدن وبعضی برآنند که مزاج نفس گشته
وبرخی بصفتیت حیات قائل شده اند وقومی بتشکل وتناسب ارکان واخلاط

معترف آمده و اعاظم محققین بر آنند که نفس مجرد از عالم ملکوتی
و مفارقات اقلیم مجردات آمده چنانچه سابقا تصریح نموده و رشته
انتظام بر آورده ایم چنانچه بفحوای کریمه یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي مفصح و مبنی گردیده بر آن چه آنکه امر معبر
گشته بعالم مجردات که گاه بعالم نور و حد و ملکوت تعبیر شده
و در آیه کریمه انباء او اشعار بروح بشری گشته که از عالم امر آمده
پس انسان جوهر مجرد ملکوتی شده بقالب ناسوتی اسکلفتی و
چون معترف بدین مذهب گردیده قایل بمعاد روحانی شده و
معاد جسدانی متفق علیه اهل اسلام آمده و بمعنی اعاده را
عبارت از اخاذه اجزاء متفرقه متشتته اصلیه بعد از اماته
دانسته اند و برخی بر آنند که اعاده عبارت از خلق شخص جسد
گردیده و اصوب آنکه اعاده معدوم ممتنع نیامده و مسوغ شده
و بنذی قایل بر آنند که عبارت از خلق گردیده مانند قالب اول بدنی
که ماده بدنی باقی مانده اگرچه بصورت خاک آمده و اعاده او
اعاده معدوم بالمره نگشته که اعاده معدوم بالمره آن آمده که
نیز از آن مسلوب الماده باشد بر امتناع این حکما حکم نموده
اند و اما اعاده جسد مبدا از و مرفوع آمده که بعینه بقای
ماده اولی بوده باشد از قبیل اعاده معدوم و اما خاتم المحصلین
در امور عامه تجرید با امتناع اعاده معدوم حکم راسخ وقوع

زیرا که اعاده معدوم
را ممتنع دانسته اند

بمنزله

پذیرانده و جریان حقیقت معاد جسمانی نموده در بحث معاد زیرا
که نزد او باقی آمده ماده جسدانی پس از قبیل اعاده معدوم بالمره
نخواهد بود و نفس را صورت شخصیه ماده دانسته و در تشتت اجزاء
و تراب گردیدن کالبد جسم تعلیمی که از عوارض جسم طبیعی شده منعدم
میگردد بدون جسم طبیعی مجینی که اشراقیان مشی نموده اند و بنا
بر ترکب جسم از هیولی و صورت در حال تفرق و تشتت اگرچه
زوال صور شخصیه تحصل می یابد با بقای هیولی بنابرین اعاده
معدوم بالمره نشده و شیخ رئیس در مبداء الهیات شفا بر امتناع
اعاده معدوم حکم را جاری گردانیده در بحث معاد و باین کلام
ادا فرموده که یجب ان تعلم ان المعاد منه ما هو مقبول من الشرع و لا
سبیل الی اثباته الا من طریق الشریعة و تصدیق خبر النبوة و هو الذی
یعلم و قد بسطت الشریعة الحقة التی اتانا بها سیدنا محمد صلی الله علیه
و اله حال السعادة و الشقاوة اللتین بحسب البدن و از بن عباراة
واضح آمده که در شناعت بمعاد جسمانی معترف و زاعم آمده سدرة
نفسیة قد سبة بر ستنان جاده مستقیم و مهندسان طریق مبین
قویم و مجردان از علایق و عوایق اقلیم سقیم مستور نمانده که هر نفسی که
متوجه معاد گردد و بدرجه آن اقلیم شتابد ساذج خواهد بود یا
غیر آن و ساده یا طاهر و منزه و معرا از کدورات بوده مثل نفوس الصالح
و ابلهان از عوام که مسلوب آمده علاقه ایشان بما بین فنا تین

وحضرت سید ابرار فرموده نفوس ثم لا انتقال ما بین الجنة والنار
ودر باره ابلهان تقریر فرموده که اکثر اهل الجنة البله یا آنکه از کدورت
معرا بوده که ایشان از عالم تقدس ذاهل وغافل بوده و معرا از
شرفیت گشته چون مفارقت نماید عجب چند بیابان او و مشوق
تحصیل یافته در عرقاب هموم و غموم غرق گردیده منتظر
استشفاع و عفو الهی خواهند بود چنانچه حق علیم میفرماید ولو
تری المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا
فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون لیکن این هموم بتدریج زائل
گردد یا عیضه از استکمالی و استتمامی تحصیل نموده چون از عالم
هیکلی طیران وسیران نموده رجوع بوطن اصلی نماید و از مشابهت
بجواهر روحانی در مسلک مفارقات منخرط گردد و اما نفس کدره
بکدورات ظلمانیه و خباثت جسدانیه چون از این نشأه انتقال
یابد هموم عظیمه و غموم کثیره بسمت او متوجه گردیده از سبب
مبدأ اول و از جهت جسد که همه مشغوف او بوده ایصال
باو حاصل نگردیده پس در عذاب شدید باشند و ملکات آثار
قبیحه وسیئات کثیره که از و صادر گشته باشند بتدریج و تعاقب
از و زائل و مرتفع گردیده نجات حاصل نموده ببهجت روحانی و
مسرت جاودانی تا بیدی فائز شوند بفحوای کلام ملک علام ان
الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و اما

نفس ناقصه

نفس ناقص نیز بجهت آنکه حصول شوقی منطرق گشته در کسب کمال
و بدان واصل نشده بعدم ایصال بغایت و نهایت آن چون عبور نماید از این
ونمو روحیه ابدیه قدسیه
نشأه از آن نشأه بمعشوق حقیقی متصل گشته از این رهگذر باعث ابتهاج
آن نشده بکردیده که علی الاستمرار در آن بوده باشد و آن حالت طبیعی کسیده
شده اما هیئت ملازم او نبوده باشد اما چون منتقل گرده نفس کامل
سلیب الزاهیه و طیران نماید بان اقلیم المراد نشد و مستصحب بوده
زیرا که از جهت جسد ابی الحد دیگر او نبوده باشد اما آن منصت بحاذ
ره که در بدن باو متوجه گردد و بمرور از و زائل و مرتفع شود و اندوهی که
از مر بدن باشد مرتفع گردد و از ره گذر نقص معرفت مستمر بوده از و
فاسح نگردد چنانچه مقتضای کلام کریم الهی مشعر گشته که واما الذین
شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها ما دامت السموات
والارض و ممکن آمده که مراد از سموات ارواح و قلوب بوده و ارض
نفوس بشریه الا ما شاء ربک از اشقیا معتبر آمده و اهل شقاوت و طریق
آمده شقی و اشقی و عبادت الا آمده از مستعدین بتوحید و فائزین
بدرجه اسلام و تعبد ا یار تکاب بمعاصی این طبقه الخاد نار خلاصی یافته
نایسته بارکاه ربوبی خواهند گردید و اشقی تعبیر بکافر گردیده که مخلد
در نار باقی خواهند ماند و متفق علیه گشته که ولد الزنا از دخول جنت
ممنوع آمده چنانچه در خبر مشهور رسمت وقوع یافته ان ولد الزنا
لا یدخل الجنة ولا ولده ولا ولد ولده و اراده آنکه دخول ولد الزنا بجنت بسبب

معصیت ابوین روا نگشته که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ بنا برین
توجیه آنکه چون ولد الزنا قبل از نصاب بلوغ امانة یابد در دوزخ
از عقوبت دور و مبعد بوده و اگر بعد از بلوغ امانة یابد اگر اعمال حسنه
مرضیه بصحیفه ظهور رسانیده و از افعال قبیحه تخلی جسته در جحیم
او را استراحت و ابتهاجی حاصل آید مانند ابرهیم علیه السلام که نمرود
او را بشعلات ناری اسقاط نموده آن بامر قادر حقیقی و صانع تحقیقی
برد و سلام بر آنحضرت شده چنانچه بدین کلام ملک علام مفصح
گردیده یَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و چون از ولد الزنا
معصیتی که استحقاق عقوبت و تاهب ناریت داشته باشد متحصل
گردد بازای اعمال شنیعه خود و بعد از آن بجبر عمل متلذذ و متنعم
بروح و ریحان بوده چنانچه در جنت متنعم و مستریح شیما بند سندرح
احتضاریه بر حاضران و ناظران مجالس انس و مشرفان و مستعدان
سعادت نیل محافل قدس و مستر شحات رشحات انوار عقلیه و مستضیئان
اضواء الهیه معلوم و محیط بصر همت بصیرت مشهود گردیده که در وقت
احتضار و نقل از این نشأه فانیه بدار ساهره باقیه که عبارت از آمده از
حضور و شهود ملک الموت و ترائی صاحب فراش اناد و علامات
بلکه تحضر او را اموال و اولاد و اعمال او متمثل بصورت مثالی و مصور
بصورت خیالی گردیده بحس باطنی مشاهده و معاینه ایشان نموده
بزبان حال یا بلسان مقال باختلاف آراء حاضر نفس تخاطب با هر یک

گردیده

گردیده اظهار تاسفات و ابراز تحسرات بمنصه ظهور و وقوع انجامیده
متحصل گردد انچنانچه مفصح و مشعر باین امر حدیث حضرت فاتح الاوصیاء
علی مرتضی صلوات الله علیه إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ
الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى
مَالِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ حَرِيصًا شَحِيحًا فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ
خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ قَالَ فَيَلْتَفِتُ إِلَى وَلَدِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ مُحِبًّا
وَإِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ مُحَامِيًا فَمَا لِي عِنْدَكُمْ فَيَقُولُونَ نُؤَدِّيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ
نُوَارِيكَ فِيهَا قَالَ فَيَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا
وَإِنْ كُنْتَ عَلَيَّ لَثَقِيلًا فَمَا لِي عِنْدَكَ فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمِ
نَشْرِكَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ قَالَ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطْيَبُ
النَّاسِ رِيحًا وَأَحْسَنُهُمْ مَنْظَرًا وَأَحْسَنُهُمْ رِيَاشًا فَقَالَ أَبْشِرْ بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّةِ
نَعِيمٍ وَمَقْدَمُكَ خَيْرُ مَقْدَمٍ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ
ارْتَحِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَيُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ
فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتَاهُ مَلَكَا الْقَبْرِ يَجُرَّانِ أَشْعَارَهُمَا وَيَخُدَّانِ الْأَرْضَ
بِأَقْدَامِهِمَا أَصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ
فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ رَبِّي وَدِينِيَ
الْإِسْلَامُ وَنَبِيِّي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولَانِ لَهُ ثَبَّتَكَ اللَّهُ فِيمَا
تُحِبُّ وَتَرْضَى وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا

إِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ قَرِيرَ الْعَيْنِ نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ
وَجَلَّ يَقُولُ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا قَالَ
وَإِذَا كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ زِيًّا وَأَنْتَنُهُ رِيحًا ذ رد تاه
فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةِ جَحِيمٍ وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَيُنَاشِدُ
حَمَلَتَهُ أَنْ يَحْبِسُوهُ فَإِذَا دَخَلَ الْقَبْرَ أَتَاهُ مُمْتَحِنَا الْقَبْرِ فَأَلْقَيَا أَكْفَانَهُ
ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي
فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدِيتَ فَيَضْرِبَانِ يَافُوخَهُ بِمِرْزَبَةٍ مَعَهُمَا ضَرْبَةً
مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَتَذْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ
لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ بِشَرِّ حَالٍ وَيُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَّاتِ
الْأَرْضِ وَعَقَارِبَهَا وَهَوَامَّهَا فَتَنْهَشُهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ شرح
كلام معجز نظام بايراد خلاصه وزبده مالى المرام انكه يعنى درآوان
ادراك ونيل آخر يوم دار فناء فانيه دائره ووصول باول ومطلع يوم
دار بقاء باقيه اصليه اولاد واموال واعمال ممثل ومصور او كرديده
اورا التفاتي بجانب مال تحصيل يافته بلسان حالي باستمالي مخاطبه
بر امده كه بتحقيق بودم من حريص وشحيح درجمع وحيازت وحفظ وصيانت
تو از جانب تو متوجه بمن چه مصطوف خواهد شد كه از تحقق انتفاعي
بوقوع انجامد او در جواب بمرمن تنطق حالي بر امده كه خذ مني كفنك
يعني بقدر كفن از من حظ ونصيبي اخذ نما بعد از يأس التفات باولاد
نموده وبجانب ايشان نكران كرديده مخاطبه نمايد كه من بودم محب وحامي

وفيه من الضيق مثل تأنيه القنا من الزج حتى ان دماغه ليخرج من بين ظفره ولحمه نسخه

دمتكفل

229

ومتكفل بامور شما از شايحه انتفاع ثبت بمن بعرصه ظهور بجز آمد ايشان
مترصد جواب كرديده كه از ما ايصال الحفرة بمنصه صلة نخواهد
پيوست ومواراتي در حفر قبر بطلوع خواهد امداد ايشان محروم
ومايوس كرديده التفات بعمل خود نموده ومترنم تخاطب او كشته
كه بودم بسبب ايمان وعمل او در دين تو مجتنب از امور منهيه واتي ومتحمل
بامور نفيله ان عمل متلقي شده بكمال رفقت واستمام لينت متوجه
كرديده كه من قرين توام در قبر وروز حشر وقشر تا كه بعرض عرصه
جناب كبرياي جلت عظمته در امده اختتام احوال بمنصه ظهور ووقوع
پيوندد اكر باثقل موازين اعمال حسنه ولايت ومحبت عرفان الهي
قلب او تحصل پذيرفته ايمان خواهد بود الحيب الناس ريحا واجبهم
منظرا واحسنهم ريا شكيسر راء مهمله وباشاه من تحتها يعني لباس
ناخر امده او را ابشارت بروح وريحان جنت نعيم داده بعد از ادخال
قبر ملكان باهيات عجيبه اصوات ايشان همچو رعد قاصف وابصار
ايشان چون برق خاطف داخل كرديده اسولد واجوبه كه اشتهار استماعي
فيما بين الناس دارد متطرق امده تنتيج ابي جنت ونار بازاى اهل ايشان
تحصل پذير خواهد كرديد **سعادة معادية روحانية**
برراه نوردان جاده سعادي وسالكان مسالك طريقه ربوبي مستور نكشته
كه براهين قطعيه ودلايل عقليه صراحه بر سعاد روحاني نطق يافته وبر
مناهج قراحيه تقرر پذير كشته ودر قرآن سبحاني تحصل پذيرفته كه ولا

تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ
وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ و این کریمهٔ شریفه بحضرت معدن
المعادن مکرمات و باب ابواب فیوضات که خیر ماده او از اشعه
انوار الهی سرشته شده و امر رسالت بان مفوض گشته صلی
الله علیه و آله و سلم خطاب عالیجناب ست و ورود یافته بهریك
از جمعی که بشهادت در جادهٔ ربوبی فایز گشته اند یا آنکه بنصرت
دینی متحصل شده اند که ظن خود را مصروف نکرده اند که آنانکه در
سبیل الهی بقتل رسیده اماته ایشان تحقق یافته بلکه صاحب
حیات و حاضر اند نزد جناب اقدس تعالی و مرزوق جادهٔ ربوبی
با غایت ابتهاج و نهایت انتهاض و مسرت با ایشان از فضل بیغایت
و کرم بی نهایت ایصال مینماید و برخی از یاران خود مبتهج که ایشانرا
در دار عالم فانی گذاشته و با ایشان هنوز ایصال و اتصال بهم نرسانیده
و را عند که ایشان بدرجهٔ شهادت فایض و فایز گردند و مثل
این نعمتی که با تفویض گردیده با ایشان هم تفویض گردد و متلذذ
بلذات و مبتهج ببهجات خواهند شد با وجه استبشار و استیقان
و تحصل یقینی که حقیت دینی بوده او را حاصل گردیده که استیلاء
عقل و اخلاء حقیقت مطلقا محزون و مخوف از موت نبوده

استهانت

٣٣٢

استهانت بموت جسته اند زیراکه مرارت موت در خوف اند
و ایشان استقلال و استخلاص رفض جسد نموده اند زیراکه در
رفض جسد حلاوت تحصل یافته و منصرح بصاحبان نظر نافذ
و بصر واسع گشته که حقیقت موت تقرر نیافته بلکه ولادت
ثانیه و در دار حیات و موطن بهجت و انتقال اول از اقلیم زمان
بعالم دهر صعود عقلی از ارض تدریج و تغیر بسماء قرار و ثبات
و خروج حق از قریهٔ هیولی الظالم اهلها بمدینهٔ عقول قایم قسطا
الا عالم حق و استیناس مدرکات حواس و استقذار لذات
اجوفین بهیمیتین و استیناس مستلذات قوتین حیوانیتین و اغتسال
دونما لی عقل طراح و اغتماس در فرات معرفت صحاح را مستحقر
ندانسته و معترف گردیده بایدی قراح قدسیه و اکفا از عین
حیات عقلیه خراره گردیده اند چنانچه مشعر آمده بر این حدیث
مروی از برید العجلی که بعرض سؤال بر آمده از حضرت خامس
ائمهٔ اطهار علیهم السلام از قول الله عز ذکره وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ
لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
قَالَ هُمْ وَاللهِ شِيعَتُنَا حِينَ صَارَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَاسْتَقْبَلُوا
الْكَرَامَةَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمُوا وَاسْتَيْقَنُوا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْحَقِّ
وَعَلَى دِينِ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ فَاسْتَبْشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ
مِنْ خَلْفِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ومرویست از قتاده وابن جریج در کریمه لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بایصال محذور وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بفوات وزوال محبوب که از ایشان خوف همه مسلوب کردیده و زوال محبوبیت حصل یافته بلکه انچه مشیت واراده تعلق کیرد مُهیّا باشد یا انکه از ایشان غموم هموم مرفوع کشته از انچه از اموال دنیا ازو باقی مانده باشد ومسرور و فرحان بنعم غیر منقطعه ایزدی بوده وسنضل دکواست اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ امیدوار ومنتظر کشتند بنابرین از جمله بوده باشند که بایشان اشارت تعلق کرفته یعنی اکرچه ایشان قبل از وصول درجه شهادت باین امور اذعان ومتیقن بوده بعلم الیقین بافقد مشاهده ومطالعه انها که لذات عقلیه ومعارف ربوبیه انضاض حیات حقیقیه است در نشاه نافده باشد زیراکه استطاع خرق عالم حسی سبّاح کردیده در عالم عقلی وموت طبیعی شبیه بولادت ثانیه کشته برای حیات حقه وسعادت باقیه دربن نشاه اُخرویه هرکاه نفس مجرده طاهر الذات از هر شوبی ودَنسی نقیة الجوهر از هر سُؤ و دَرَنی بوده وهمچنین موت ارادی شبیه بولادت اولی کشته درین نشاه باشد بجهت حیات عقلیه قاره خالده زیراکه متوجه میکردد بلبس منیه ومشعر میشود بذاهیت موت طبیعی هرکاه خان حینه وجاء ایامه بوده نزد اجل موقوت واَمد مکتوب

مفروده

ذیراکه

۳۳۶

زیراکه درین حین مضادیت تحصل یافته بجهت حالت جوهر نفس وسنبین انکه جوهر محسوس مادام که تضادیت تحقق نیابد بجهت جوهر حالتی در کیفیت محسن نمیکردد البته چنانچه سابقا بر شته بیان اورده وچون ازین عالم منتقل کردد مشاهده ومطالعه نموده بعین الیقین معاینةً باشیاء متیقنه رؤیت حاصل خواهد شد وقاضی بیضاوی بتحریر اورده در تفسیر کریمه شریفه مذکوره والایة تَدُلُّ علی انّ الانسان غیر الهیکل المحسوس بل جوهر مجرّد مُدرِکٌ بذاتِه لا یفنی بخراب البدنِ ولا یتوقّف علیهِ ادراکه والتذاذه بعلاکه نفس را نوع تعلقی باقی ببدن خواهد بود وروح شهید مخصص بمزید تعلق ببدن تحقق یافته بجهت محالات انتقالی از اقم مرادت فراقان دنیا بنابرین اجساد ایشان مبتلی نکشته ووفور نضرة وطریة از ایشان باقی مانده که کویا ایشان الحال شهید شده اند وهمچنین اجساد کاملین از نبیین وصدیقین که نفوس خود را بسیوف ریاضات ومطارق اذکار اللّٰه والسنه طاعنین وتجرّع هموم مخالفین نفوس ومکاید شیطان بقتل اورده اند تا انکه اماته ایشان باراده وجبلت بطبیعت یافته اند وهر تعلقی باین عالم تحصل یافته که سبب تألم بوده بلکه عینه سبب لذت وابتهاج شده یَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ وچنانچه در اخبار صحت در ورود یافته من یُبَلِّغْ اِخوانَنا عَنّا انّا فی الجنّةِ والذی یجاء فیه انّ ارواحهم فی حَوصلةِ

طیر خضر افتعل ذلک الجزاء لهم علی خروج الدم والابخرة اللطیفة منهم
فلا و ممکن است که حق تعالی ایجاد جسمی نموده شبیه بطایر و روح شهید را
شدت تعلق بحرکت و طیران بوده حیث شاء من السماء و من الارض الی
الجنة باذن الله تعالی و ایا بودن طیر اخضر بجهت ان مستطرق کردیده که
که بدن میت را میل باخضریت بوده یا آنکه عبارت از نضره تعرف فی
وجوههم نضرة النعیم آمده بدانکه استلذاذات نفسانیه و استقرار
روحانیه مشتاق ببدن نکردیده اند چنانچه سابقا تحقیق نمودیم و اما
در لذات جسمانیه مشترک گشته و بعد از قطع تعلق نفوس از ابدان مسرور
و مبتهج بلذات عقلیه بوده در برزخ و تا روز قیامت باقی و صاحب حیات
بوده و ابن عباس و قتاده و حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطاء
و جبائی بر اینند و بجلک بیان آورده اند که ان اعتقادنا فیها انها اذا فارقت
الابدان فهی باقیة منها منعمة و منها معذبة الی ان یردها الله بقدرته
الی ابدانها و قیل لامیر المؤمنین علیه السلم صف لنا الموت فقال
علی الخبیر سقطتم و هو احد ثلثة امور یرد علیه اما بشارة بنعیم الابد
و اما بشارة بعذاب الابد و اما تحزین و تهویل لا یدری من ای
الفرق و هو اما ولینا و المطیع لامرنا فهو المبشر بنعیم الابد و اما
المبهم امره الذی لا یدری ما حاله فهو المؤمن المسرف علی نفسه
یاتیه الخبر مبهما مخوفا ثم لن یسویه الله باعدائنا و یخرجه من النار
بشفاعتنا و شیخ عمدة الاسلام صدوق در روایتی بر مسته بیان آورده

که ارواح

٣٣٣

که ارواح تعلق بابدان مثالی برزخی مشابه ابدان عنصری دارند چنانچه
از یونس بن ظبیان روایت نموده که کنت عند ابی عبد الله علیه السلم
فقال ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین قلت یقولون تکون فی
حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش فقال ابو عبد الله علیه
السلم سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی
حوصلة طائر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر
روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون و یشربون فاذا قدم
علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا و صحیح
منصح و شرح باین آمده حدیث مروی از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلم
قال ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة تعارف و تسائل (در: أتسائل)
فاذا قدمت الروح علی الارواح یقول دعوها فانها قد افلتت من هول
عظیم ثم یسالونها ما فعل فلان و فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه
و ان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی که حضرت در حدیث
اول استفسار از اقوال ناس در ارواح مومنین نموده تعجب از
بعضی صدور آمده از مثال حصول ارواح در حواصل طیور معلقه
در قنادیل تحت عرش و بیان معجز تبیان در آورده که مومن اکرم و اشرف
آمده از تحصل روح او در حوصله طیر بلکه بعد از قبض و دفع علاقه روح
ازین بدن کثیف قالبی عنصری متعلق خواهد بود بقالبی مثل این قالب
که اکل و شرب در و مینموده بعد از قدوم قادمین عرفان او بآن صورت

که در عالم کونی بوده است تحصل خواهد پذیرفت و در حدیث ثانی
نیز مؤید این مقال از و بمنصه صدور جلوه گر گردیده که در و مندرج
و مندمج گردیده ارواح بصفات اجساد در تحت شجره جنت
از هم سعادة و مسائله نموده در حین اقدام روحی مستنطق میکردند
که او را بحال خود گذارده که از اهوال عظیمه شدیده مستخلص شده
هنوز از فلتات اهوال بیرون نیامده بعد از آن از سؤال احوال
مصاحبان و یاران مخلفه دنیا نموده اگر اخبار بحیات ایشان نماید
راجی و مرتجی بلحوق او میگردیدند و اگر اخبار بهلاکت و ممات ایشان
نماید از ادراک و نیل او مایوس گشته مستنطق میگردیدند که او اخبار
اهوا او اباطیل نموده اماته یافته با این سالک اتصال نشده او را التحاق
با حاصل نمیگردد و همچنین از انحضرت روایتی بمنصه ورود انجامیده که سئل
عن ارواح المؤمنين فقال في حجرات في الجنة يأكلون من طعامها و
يشربون من شرابها و يقولون ربنا أقم لنا الساعة وأنجز لنا ما وعدتنا
و ألحق آخرنا بأولنا که جمیع این احادیث دال و مفصح اند بر اعاده
روحانی ارواح بجناب اقدس ربوبی و تبقیه نفس مجرده و عدم فساد
و بطلان او کما زعم المتکلمون المخطئين عن رتبة الانسانية الداخلین
فی زمرة البهائم و الانعام و همچنین حدیث مروی از ابی بصیر از
ابی عبدالله علیه السلم قال سألته عن ارواح المشركين فقال في النار
يعذبون يقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا و

ولا تلحق آخرنا بأولنا مفصح و مبنی آمده بر تعذیب ارواح مشرکین قبل
از قیام ساعت و اقامت قیامت کبری و بسیاق روایت مضبوطه گردیده
که رسولان حضرت عیسی علیه السلم بصوبی متوجه گشتند که حبیب نجار
از جماعت بوده و جماعت مشیت قتل رسولان نمودند حبیب بصدد
منع ایشان و اعتراض در آمده و مترنم گردیده یا قوم اتبعوا المرسلين
بر تتمه تا که منا طبق ... انی آمنت بربکم فاسمعون رسید مفاد و مغزای
این کلام آنکه ایمان آوردم بجاعلی که ایجاد شما نموده و از کتم عدم آبادیه
وجود ملحق گردانیده چون استماع منطوقه او نمودند متوجه بایذای او دین
گردیدند و برخی از ائمه تفسیر را عقیده که ارسال کننده گان عیسی را بلین
خطاب مخاطب نموده مغزای کلام آنکه ای رسولان عیسی استماع قول
ما نموده بعرض شهادت در آیید نزد جناب اقدس قدوسی و ابن
مسعود بخامه تحریر نگاشته که لما سمعوا ذلك القول منه و
طئوه بأرجلهم حتى مات فأدخله الله الجنة و هو حي فيها يرزق
و هو قوله قيل ادخل الجنة فلما دخلها قال يا ليت قومي يعلمون
بما غفر لي ربي تمنى أن يعلم قومه ما أعطاه الله من المغفرة و جزيل
الثواب ليرغبوا في مثله و جعلني من المكرمين و الاكرام هو اعطاء
المنزلة الرفيعة على وجه التبجيل و التعظيم مغزای کلام آنکه چون
جمع جماعت انصوب استماع مقال حبیب نجار نمودند در تحت
اقدام خود گرفتند تا آنکه اماته او تحقق پذیرفت کریم علی الاطلاق

اورا داخل بهشت کردانیده در جنتی که صاحب جنات بود تاکل
رزق میمون و مستش تعلق یافت برانکه اهل اطلاع برو حاصل
نمایند بشهادت که قادر حقیقی اورا بفیوضات عظیمه موفوره
رسانید و باو رجوع فرموده ازین کریمه شریفه بقا و استمرار و تأبید
روحی بعد از قطع تعلق از بدن واضح و لایح امده پس معاد روحانی
باستشهاد کلام قادر حقیقی تحقق و تحصل پذیرفته و نیز وقوع جنت
و بشارت و ابتهاج باو رسانید و شیخ طبرسی برشته بیان آورده که في
هذا دلالة على نعيم القبر فاذا جاز نعيم القبر جاز عذاب القبر
فان الخلاف فيهما واحد پس ازین مقال خجسته فرجام واضح کردید
عذاب و عقاب قبر که از کریمه با بطال خرق اجماع مرکب که هرکه
معترف بنعیم قبر کشته نیز بعذاب آنهم مقر کردیده و آیات بینات
واضحة الدلالات لامعه الحبوات درین باب بسیت و وقوع پذیرفته
بعد پس از آیات قرانی و بینات سبحانی معاد روحانی اعم از سعدا
و اشقیا منطوق آمده که سعدا در حین احتضار و مبدا اعاده
روحانی بسبب محبت با اهل بیت رسول که مستلزم محبت و مودت
رسول و جناب کبریای حق ربوبی کردیده مستبشر به بشارات ایمان
و مستسعد بفیوضات امن و امان کشته بود و در قدوم شریف
حضرت خاتم الانبیاء و خاتم الاوصیا و جبرئیل و ملک الموت که حضرت
سید الاوصیاء بعد از ملاحظه اعتقاد و احوال او منطق میکردد

که یارسول

که یا رسول الله ان هذا كان يحبنا اهل البيت فاحببه يعني یا رسول
الله بتحقیق که این محب ما اهل بیت است پس محبت و دوست دار باو را
حضرت رسول مترنم کردیده میفرماید یا جبرئیل ان هذا كان يحب
الله ورسوله واهل بيت رسوله فاحببه وارفق به بعد از ایشان ملک
الموت دنو و تقرب باو جسته میفرماید يا عبد الله اخذت فكاك
رقبتك اخذت امان براءتك تمسكت بالعصمة الكبرى في الحيوة
الدنيا یعنی اجازه فکاک رقبه خود نموده اخذ امان و برائت خود کشته
متمسک و متشبث بعصمت کبری در حیات دنیا کردیده قال فيوفقه
الله عز وجل فيقول نعم فيقول وما ذاك فيقول ولاية علي بن ابي طالب
فيقول صدقت اما الذي كنت تحذره فقد آمنك الله منه واما
الذي كنت ترجوه فقد ادركته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله
وفاطمة عليهم السلام ثم يسل نفسه سلا رفيقا ثم ينزل بكفنه من الجنة
وحنوطه من الجنة بمسك اذفر فيكفن بذلك الكفن ويحنط بذلك
الحنوط ثم يكسا حلة صفراء من حلل الجنة فاذا وضع في قبره فتح له باب من
ابواب الجنة يدخل عليه من روحها وريحانها ثم يفسح له عن امامه
مسيرة شهر وعن يمينه وعن يساره ثم يقال له نم نومة العروس
على فراشها ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ورب غير غضبان یعنی توفیق
حق ربوبی شامل احوال او کشته ایمن از آسیبی که دامنگیر شده که مخوف
او بوده و ایصال و انالۀ او بمامولات و مرجوات تحصل پذیرفته

و بشارت واستبشار بسلف صالح ومرافقت رسول الله وعلی وفاطمه
علیهم السلام ست محصل یافته بعد ازان ملک الموت سل وجذب نفس
او نموده سلاً رفیقاً بعد ازان نزول بکفن وحنوط او از جنت نموده [معطر] مسک
از فرو نکفین وتحنیط او بآن کفن وحنوط واکتسا او بحله صفراء از حلل جنت
حاصل آمده بعد از وضع او در قبر مفتوح ومکشوف او میگرده بابی
از ابواب جنت که ادخال روح وریحان جنت بروست نطرف یافته
از امام او ومسیره شهری واز یمین واز یسار منزل او واسع ولایح خواهد
شد بعد ازان مخاطب میگردد که نوم واضطجاع نما مثل نوم عروس بر
بستر خود با روح وریحان وجنات نعیم ورب غیر غضبان ثم یزور آل محمد
فی جنان رضوی فیأکل معهم من طعامهم ویتحدث معهم فی مجالسهم
حتی یقوم قائمنا اهل البیت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه
یلبون فعند ذلک یرتاب المبطلون ویضمحل المحلون وقلیل ما یکونون
هلکت المحاضیر ونجا المقربون من اجل ذلک قال رسول الله صلی الله
علیه وآله لعلی علیه السلام انت اخی ومیعاد ما بینی وبینک وادی السلام
بعد ازان وصف سعد او استبشارات او بخوض وشروع در احوال
اشقیا ونفوس کفار که [نموده] مشبه بیان بلاغت بنیان خود بمنصه قول جاری
ساخت واذا احتضر الکافر حضره رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی
وجبرئیل وملک الموت علیهم السلام فیدنو منه علی فیقول یا رسول الله
ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه ویقول رسول الله صلی الله علیه وآله

یا جبرئیل

یا جبرئیل ان هذا کان یبغض الله ورسوله واهل بیت رسوله فابغضه
واعنف علیه فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک
رهانک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری فی الحیوة الدنیا
فیقول ایش یا عدو الله بسخط الله عز وجل وعذابه والنار اما الذی
کنت تحذر فقد نزل بک ثم یسل نفسه سلاً عنیفاً ثم یوکل بروحه
ثلثمائة شیطان کلهم یبزق فی وجهه ویتاذی بروحه فاذا وضع فی قبره
فتح له باب من ابواب النار فیدخل علیه من فیحها ولهبها یعنی در
وقت احتضار کفن حضرت رسول وقائع الاوصیاء وجبرئیل وملک الموت
علیهم السلام حاضر گردیده بخلاف نهج مؤمن واستبشارات او داده بنو [عیدات]
وتهدیدات وتخویفات بمنصه ظهور جلوه گر گردانیده امر مینماید
جبرئیل وملک الموت را باظهار بغض وعداوت او وملک الموت با بنای
استنابی وعنف فوق التمامی سل وجذب نفس او نموده موکل میگرداند
بروح پلید او سیصد شیطان از جنود خود که ایذا وتعذیب روح او نموده
در وقت وضع او در قبر ابواب نار بروی مفتوح گردیده ادخال مینمایند
در وی از فیح وریح وشعلات ولهبات نار واهل نار تا ابد الدهر در عذاب الیم
بازای کفران خود معذب بوده باشد ودر کریمه ست مختفی پذیرفته که حتی
اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت
کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی چون
که منکر حشر بوده منطق گردیدند که أئذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا

يُبْعَثُونَ مقتضاي كلام فرقاني ومفاد آيات سبحاني آنكه در حيني كه اماته
ما تحصل يافته كرديده مانند اعتراب وعظيم سكراتهم ايا ابحاث ما نحن
فيه بايد سئل اين مقالات در مقام استنكارات وانكارات از ايشان
تحصل ببذيرد وهميشه احوال ايشان چنين كه را بود تا كه موت
باحدى از ايشان اصابت نموده از عالم كوني بفضاي ان نشاه شتافته كرديد
از جناب صانع وقادر حقيقي طلب ارجاع بنشاه اين عالم مينمودند
كه رَبِّ ارْجِعُونِ ولفظ جمع بجهت تكريم وتعظيم آمده يا آنكه خطاب
بملائكه شده بعد از وقوع استغاثه ايشان از جناب ايزد متعالي وامر
آنكه لفظ جمع ارجعون در قوه رَبِّ ارْجِعْنِي رَبِّ ارْجِعْنِي رَبِّ ارْجِعْنِي
آمده بجهت تكرير چنانچه آيه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ بوقوع تحابيه
وبضمنه صدور خواهيده كه تفسير آن اشاره بجعل مطلوع ومبدائي
كشته بجميع عقول وَمَا يَسْطُرُونَ يعني ما يسطر ويسطر ويسطر
لفظ ما موصوله يا مصدريه آمده وبنذي براند لفظ ما ايشان كرديده
وكروهي رفته اند كه مقصود طاعت كشته وقاضي بيضاوي بايمان
برده چنانچه مترجم كرديده فِي الْإِيمَانِ الَّذِي تَرَكْتُهُ لَعَلِّي آتِي بِالْإِيمَانِ أَجِيءُ
وَأَعْمَلُ فِيهِ بعد از ان مهيمن متعال اورا از تمني وآرزوي منع
نموده بصدد استبعاد خارج وزاجر كرديده متلقي شده كه كَلَّا
إِنَّهَا كَلِمَةٌ وضمير منصوب انها به رب ارجعون عايد شده واين
مقالات از وجه خسران وحرمان وندامت صادر كرديده وَمِنْ

وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ يعني ايشان تا روز قيامت بهمين برزخ
مكث مينمايند وبرزخ در لغت فاصله ميان دو شيء آمده ودر عرف اهل
شرع عبارت كشته از حالت واسطه وانبعاث از قبر وبرخي برانند كه
شد كدورات ظلمانيه وكثافات غسقانيه واقعه ميانه مبدأ ومعاد
نموده وشيخ طبرسي در بيان كريمه شريفه فرموده كه وَفِي الْآيَةِ دَلَالَةٌ
عَلَى أَنَّ أَحَدًا لَا يَمُوتُ حَتَّى يَعْرِفَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ اضْطِرَارًا وَأَنَّهُ
بَيْنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ ومكن كرديده چنانچه در هر واسط ميانه سرمد
وزمان آمده كه نسبت ثابت متغير كرديده نيز برزخ مقابل او تحقق
يافته وهمان حكم با وجاري شده وديگر كريمه وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ
النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ
فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ مفاد آيه آنكه آل فرعون را استيعاب عذاب
كرديده در دنيا مانند غرق واحراق ناري در صباح ومسا ابدا واشعار
بران شده كه بعد از اماته عذاب ايشان از احاطه استمراري واستيعاب
استدامي نموده وارواح ايشان بعد از اندراس اشباح تا روز قيامت
باقي آمده واما در روز عقبي موجد مطلق امر نمايد فرشتكان كه ايشان را
با قبح ترين عقابي مبتلي كردانيده كه آن عذاب جحيم وعقوبات جهنم بوده
وبيضاوي در تفسير آورده فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى بَقَاءِ النَّفْسِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ بنا
برين سعادت وحالي واضح كرديده ودليل عقلي مطابق دليل نقلي آمده بنابرين
اين مبحث استعداد ان دارد كه از مسائل علم كلامي بوده باشد چنانچه

تا قهب مسائل علم حکمي بودن داشته چه علم کلام علمي است که باحث باشد
از احوال موجود مطلق بر نهج قانون اسلام پس موضوع علم کلام موجود
مطلق گشته نه مطلقا بلکه از جهتي که مطابق قانون اسلام گردیده چنانکه
موجود مطلق موضوع حکمت شده پس اگر بیان نماییم که بعض موجود
مطلق از آن جهت که مطابق قانون اسلام آمده معاد روحاني گردیده از
مسائل اول گشته واگر تحریر نماییم که بعض موجود مطلق معاد روحاني
آمده از مسائل ثاني گردیده وامر معاد جسماني برین قیاس شده وهریك
از مسئلتین تا قهب آن دارد که از مسائل کلامي وحکمي بوده باشد ونظیرش
آنکه اجسام واجرام علوي مبحوث عنه گشته در فنین ریاضي وطبیعي
باعتبارین که بحث از اجسام علوي باعتباري از مسائل علم هیئت گردیده
واز مسائل فن سماء طبیعي باعتباري تحقق یافته واعتبار اول ملاحظه
قوت وطبیعت آمده واعتبار ثاني ملاحظه مقدار وخطوط خارجه
بجنب او گشته ومثل بحث از هیکل انساني که از مسائل حکمت ربوبي
گردیده باعتبار آنکه فرد موجود مطلق شده واز مسائل طبیعي باعتبار
تلاحظ وتاقهب آن حرکت وسکون را وموضوع طب از حیثیت
استعداد صحت ومرض ومحقق دوان معاد روحاني را از مسائل حکمت
دانسته جسماني را از مسائل کلام ولهذا تقریر نمودیم ضبط نموده استثناءات
وابتهاجات مؤمنین را در مقابل اشتداد ووفور عذاب اهل کفر
وفراعنه بعکس ضبط نموده بلکه داخل شده بتقابل حقیقي تعقل نموده

در اقصی

در اقصی مراتب حرمت واحترام واعلی مدارج استراحت واستنعام
مستغرق ومستعلي باشد شخصي که نزد باری حقیقي معزز ومحترم باشد
اعزاز واکرام او از واجبات حتمیه وفرایض بتیه متحصل آمده چنانچه
در حدیث مروي از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
سمت ورود یافته لَمّا أُسرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ يا رَبِّ
ما حالُ المُؤمِنِ عِندَكَ قالَ يا مُحَمَّدُ مَنْ أَهانَ لي وَلِيّاً فَقَدْ بارَزَني
بِالمُحارَبَةِ وَأَنا أَسرَعُ شَيءٍ إِلى نُصرَةِ أَولِيائي وَما تَرَدَّدتُ في شَيءٍ أَنا
فاعِلُهُ كَتَرَدُّدي في وَفاةِ المُؤمِنِ يَكرَهُ المَوتَ وَأَكرَهُ مَساءَتَهُ وَإِنَّ
مِنْ عِبادي مَنْ لا يُصلِحُهُ إِلَّا الغِنى لَو صَرَفتُهُ إِلى غَيرِ ذلِكَ لَهَلَكَ وَإِنَّ مِنْ
عِبادي مَنْ لا يُصلِحُهُ إِلَّا الفَقرُ لَو صَرَفتُهُ إِلى غَيرِ ذلِكَ لَهَلَكَ وَما يَتَقَرَّبُ
إِلَيَّ عَبدي بِشَيءٍ أَحَبَّ مِمّا افتَرَضتُ عَلَيهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوافِلِ
حَتّى أُحِبَّهُ فَإِذا أَحبَبتُهُ كُنتُ سَمعَهُ الَّذي يَسمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذي
يُبصِرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذي يَنطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتي يَبطِشُ بِها إِنْ دَعاني
أَجَبتُهُ وَإِنْ سَأَلَني أَعطَيتُهُ که درین حدیث شریف وکلام قدسی
منیف اِفصاح وانباء آمده بشرافت وعزت وکرامت ورفعت مرتبه
سنیه ولي ومؤمن در نزد جناب اقدس ربوبي که هر که بمعرض ایذاء
ایشان درآید بتحقیق که بامن در مقام محاربه ومبارزه درآمده بجهتي
رضا بمساءت وآزار او حاصل نگشته که مسلوب آمده تردد من در
اشیائي که من فاعل اویم مگر در قبض روح بنده مؤمن که کراهت او موت

وکراهت من از مساءت او سبب تردد من گشته و اغماض امر درین
باقوام و عشایر از زمره اهل علم آنکه نسبت تردد بفعال علیم بچه معنی
مترتب گشته و بر قاتش چگونه متحصل گردیده بدانکه تردد در
امری که بوده باشد سببش تعارض دواعی ترجیح از طرفین سمت
حصول یافته و اطلاق مسبب در بمقام و اراده تحصل گردیده و
معنای کلام آنکه قبض روح مؤمن بموت خیر امده قیاس بنظام
وجود و شر گشته از حیثیت مساءت او و این شریت بالعرض اضافیه
اقوی ضروب شریات بالعرض و اشد افراد او گردیده از افاعیل
الهیه خیریات جزیل بالذات و کثیر امده و شریت اضافیه بالعرض
قلیل شده بجهت شرافت مؤمن و کرامت او نزد حق سبحانه و تعالی
منقولست از حضرت ~~مستکملان راه یقین و مهندسان ساهره~~ سوال نموده شد
بین و مدققان امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام ان اخی
ببغداد و اخاف ان یموت بها فقال و ما تبالی حیث ما مات اما
انه لا یبقی مؤمن فی شرق الارض و غربها الا حشر الله روحه الی
وادی السلام قلت له و این وادی السلام قال ظهر الکوفة اما انی
کانی بهم حلق حلق قعود یتحدثون حضرت بقول شریف تکنیه
فرموده سر حقیقت آنکه چون اماته بدن متحصل یابد میعاد تجرد
نفس و تقدس عقل و میلاد حیات روح و بهجت عیش تطرق پذیر
گشته روح مؤمن ملحق و متصل میشود در عالم قدس و اقلیم حیات

بامیر المؤمنین

٢٣٨

بامیر المؤمنین علیه السلام باذن الله سبحانه و حیثیتی که باقی امده علاقه
طبیعیه نفس ببدن شخصی از حیثیت مادیت او هر چند علاقه تدبیری
او منصرم گردیده باشد از حیثیت صورت و این علاقه باقیه منجر
امده و اعاده آن بعینه در بعث و لا محاله نفس مجرده در عالم برزخ
عنایت مآ شده به ترمس بدن و منجم جسد و صنم مسکن حیات
دنیویه باشد و هالکه بجهت اینست که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام امر فرمود بدوام اسراج در بیتی که مسکن ابو جعفر
الباقر علیه السلام بود و نیز ابو الحسن الکاظم علیه السلام امر بمثل این فرموده
در بیت ابی عبد الله علیه السلام پس برای این زیاده اعتناء روح
امیر المؤمنین علیه السلام بوادی السلام تحصل یافته که آن ظهر کوفه
باشد و نیز ارواح مؤمنین لاحقین بآن حضرت صلوات الله علیه
بجهت این تفرد یافته و حشر روح هر مؤمنی که اماته یابد در شرق
وغرب ارض بدار السلام بجهت این امر سمت صدور و وقوع پذیرفته
سدرة حشریه جسمانیه بر مستکملان راه یقین و مهندسان ساهره
بین و مدققان لوامع اشعه مستبین و متدربان حشر جسمانی
و مستدلان جاده کالبد انسانی مخفی نماند که حشر جسمانی از عود
و ارجاع بدن اول بعینه مجز گردیده یا مانند هیکل اولی و این دو گشته صح
عبارت بنا بر اختلافی است که متطرق گردیده در تحقیق حقیقت
جسمی که در و چهار مذهب بمنصه وقوع جلوه گر گردیده اول مذهب اولاطو بین

واهل اشراق که جسم را امر متصل وحده این دانسته قائل بوجود هیولی
اولی نکشته اند چنانکه خاتم المحصلین در کتاب تجرید العقائد این
مذهب را اختیار نموده تنقیح کرده که جسم متصل واحد امده و در
وجود و تعقل مشتمل بر دو جزء نیست تا احدها عبارت از هیولی کشته و ثانی صورت
جسمیه سمت تحصل پذیرفته دوم مذهب معلم اول و من تبعه از
معلم ثانی و شیخ رئیس که جسم را مرکب از هیولی و صورت تعقل نموده
اند سیم مذهب جمهور متکلمین که قائلند بترکب جسم از اجزاء لا یتجزی
چهارم مذهب دیمقراطیس که قائل کردیده بترکب جسم از اجسام صغار
صلبه بنا بر زاعمین اخیرین معاد از عود بدن اول بعینه معتبر شده
و بنا بر اول انبعاث و ایجاد مانند بدن اول کردیده اکرچه باقی بوده باشد
صورت جسمی بشخصها و مادة بعینها بنا بر ثانی و معاد تحصل پذیر نکردد
الا با یجاد مانند انکه واضح کردیده لحم و شحم بعد از انقلاب بتراب
بعینها ان نخواهد بود بلکه فنای صورت لحمی تحقق یابد و ترابی
تحصل پذیرد پس با یجاد مثل بدن و هیکل معاد جسمانی متحصل کردید
بمودای کما بدانا اول خلق نعیده او لیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم اکر بکلک بیان اورند که لحم
از عناصر اربعه مرکب امده و کنجایش دارد حفظ عناصر با معادیت اش
و معاد باعاده اجزاء متشتته جواب انکه محتوی و مشتمل کردیده
مرکب بر صورت نوعیة که ان غیر صورت عناصر و اجزاء ان کردیده

و واضح امده بزوال این صورت جسمی که ترابیت صادق اید بر عناصر
باقی و مصون نبوده باشد و نیز اجزای مائی و هوایی بتقدیر عدم انفلات
و اتصال بهوا مسلوب التصور کشته مکر با نعدام ان چنانچه مشیت
ایشان تعلق کرفته اکر بیان نمایند که وقتی معاد بشخصه همان جسم
مبدای و مطلبی مسلوب بود موجب تناسخ کردد بجهت انکه معنی
تناسخ که عبارت امده از تعلق نفس بعد از ارتفاع و انقطاع تعلق
ببدن دیکر درین صورت حاصل امده جواب انکه در عرف شرع
و عرف اصطلاح انچه نامیده بتناسخ انکردیده که در دنیا نفس تعلقات
بابدان متعاقبه که مسلوب التدارك بعینها بوده تحصل پذیر کردد
بدون تعلق بدنی مانند این بدن مرفوع بوده باشد با بقاء تشخص
مادة ان و برین تقدیر معضلات متکثره مندفع شده چنانچه اکر
انسان اکل انسانی نماید بحیثیتی که جزء او کردیده که اکل مسلم بوده باشد
و ماکول کافر چون حین اعاده اکر کافر معاد کردد مسلمان نیز معاد
شود و اکر اعاده مسلمان تحصل یابد کافر معاد نشود و چون در اعاده
معترف بانبعاث مثلی کردیم این شبهه ساقط کشته از منزله اعتبار هابط
و نازل کردد و مسلوب الانفصال شده که ببیان اید معاد اجزاء اصلیه
متکون از نطفه شده و چون لحم کافر اجزاء او کردد اجزاء خارجه باشد
یا انکه بمعاد بدن بتقریر اید باعتبار حینی از احیان چنانچه ممکن کردیده
اعاده مسلم باعتبار بدنی که قبل از اکل کافر تحصل یافته بوده و در استبقا

اجزاء اصلیه چنانچه مروی کردیده از عمار الساباطی انه قال سُئل ابو
عَبدِالله علیه السلام عَنِ المیّتِ هَل تَبلیٰ جَسَدُهُ قالَ نَعَم حتّیٰ
لا یبقیٰ لَحمٌ وَلا عَظمٌ اِلّا طِینَتَه التی خُلِقَ مِنها فَاِنّها لا تَبلیٰ فِی القَبرِ تبقی
مُستَدیرَةً حَتّیٰ یُخلَقَ مِنها کَما خُلِقَ اَوّلَ مَرَّةٍ مضمون بلاغت شحون
که جد معظم قائم قدس الله تعالی نفسه القدوسی بخط خود در
آورده که مراد از طینت انسانی آن کراز آن امده مخلوق ومجعول کردیده
که آن باقی وفانی ومعدوم نکردد اصل مادّه اوکه آن هیولی
شخصیّه باقیه بشخصیّتها وبعینها خواهد بود با تبدّل صورها
المتفاسدة المستواردة علیها ودر بقای آن بنهج استداری
نزد فساد ترکیب یا اشاره بافتراق وانحلال اوست بر بسایط
که شکل بسیط استداری امده با کثیره سعت استعدادی
وسد اجتماع خلوان در وحدت شخصیّه بهم از جمیع صوری
که مستعد ومتاهب آن داشته وحامل امکان استعدادی کردیده
بجهت آنکه اوسع اشکال شکل استداری امده وخالی از مفاصل
ومقاطع ونهایات وعروّ از حدود وزوایا واضلاع بالفعل
تحصّل پذیرفته ودر حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سمت تطرق پذیر کشته که کُلُّ
ابنِ آدم یَبلیٰ اِلّا العجبَ ونیز در روایتی کوکبه ورود یافته که عجب
بمعنی ذنب کردیده وابن اثیر وغیره در نهایه ترقیم نموده انّ العجب
بالسکون العظم الذی فی اسفل الصلب عند العجز وجدم زیره

لعل

٣٤٠

لعلّ عجبَ الذنبِ کنایة عَنِ الهیولیٰ الباقیه فی اطوار زوال الصورة
الجسدیه وتبدّل الصورة المتفاسدة المتواردة علیها وبقاء
تعلّق النفس ببدنها الشخصی من حیث هیولاه الشخصیّة الباقیة
عند الموت ودر برزخ با انقطاع تعلّقات بان نموده وانصرام
علاقه تدبیری از حیثیت صورت زائله ومزاج وقوام وکیفیات
منصرمه واین تعلّق مستمر انحفاظی امده از حیثیت مادّه مرتج
عوداو مثل صورت اولی فاسده کشته نزد حشر جسمانی باذن
بارئها واز این حدیث نیز اشعار وافصاح بر مطلوب مرغوب
فیها متحصّل کردیده سدرة خراتیه بر نا هجان مسالک دین
ومعاونان طریق مبین ومتابعان شریعت سیّد المرسلین مستور
ومحجوب نماند که از جهت نسبت زمان متغیر عتغیر کردیده ومکان سبب تدرّج وتغیّر
شده ونکوز سبب وموجب مستوریّت بعضه موجودات ومکوّنات
از مخذی کشته ودر قیام ساعت نطو وزوال ازمنه وامکنه تحقق
پذیر خواهد شده چنانچه بفحوای کریمه واجبه یَومَ نَطوِی السَّماءَ کَطَیِّ
السِّجِلِّ لِلکُتُبِ دال ومفصح امده پس چون قمع ودفع حجب تحصّل
یافته کردد از مطلع تا مقطع جمع وحاضر ایند بمقتضای یَومَ یَجمَعُکُم
لِیَومِ الجَمعِ که حق وباطل متشابه نموده مجادلان ومناقضان در یکین
جدال کاه بیکدیکر درامده مباینت ومباعدت حق وباطل تحصل یافته بمنطوقه
شریفه وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ یَومَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ وبکریمه واجبه دیکر لِیَمیزَ الله
مخاصمه ومعارضه

لخبيث من الطيب وان روز ناميده بحشر كشته موافق كلام داعى
البيان عليم حكيم وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا اما حشر متقيان
تطرف بذيرخواهد كرديد فوقه بمرتبه عاليه يوم نحشر المتقين الى
الرحمن وفدا فا بعض فسرافرا خواهند كشت وبرخى بمرتبه يوم
يحشر اعداء الله الى النار رسيده وبندى موافق منطوقه كه يحشر
بعض الناس على صور يحسن عندهم القردة والخنازير وعبد الطاغوت
محشور كردند جنانجه عظم مجده ميفرمايد كه ايجاد انسان نموديم وبجهة از
ليست بايست رسانيديم اول از تراب بعد از ان از آب نحل بعد از ان
از دم علقه بعد از ان عضه لحم استتمامت خلقت وانقطيت تا كريان
قدرت كامله وحكمت بالغه ما شود وبرانجه كه مشيت ما تعلق ميكرد
در ارحام مستقر ومقر مينماييم بجهت احسن ولادت پس ان را از ارحام
اخراج فرموديم درحالي كه كودك وطفل بوديد وبعد از ان بعد كبر رسانيم
قبول ابعاث نموديم مطابق كريمه يا ايها الناس ان كنتم في ريب من
البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة
مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في الارحام ما نشاء الى اجل
مسمى ثم نخرجكم طفلا تا وان الساعة آتية لا ريب فيها وان
الله يبعث من في القبور وممكن كشته كه از خلق تراب مقصود مصنوعيت
آدم بوده بعد از ان امانت حاصل كشته از ان نطفه بمنصه ظهور
جلوه كه آمده بعد از ان علقه بعد از ان مضغه بعد از ان حمل او

خلق آخر لنبين لكم يعني امر بعث ونشور ونقر يعني قرار دادم در ارحام
امهات عدم ما نشاء الى اجل كه وقت ايجاد بوده بحسب تعلق اراده
بعد از ان اخراج طفل نموده از اطفال مكونات خارج از رحم
عدم مستعد تربيت وكمال ومنكم من يتوفى از شهوات وايصال
بحصول كمالات وحق قيومي ابا واشعار بحشر فرموده جنانجه
ميفرمايد كل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجوركم يوم
القيمة هر نفسي كه حيات نشاه دنيا بوده مطعم مرك در رسد الشه رسيده
وتعب خانه تلخي وكدورات جشيده وعطا كرده ميشود كل جزاء
اعمال در روز قيامت كه دنيا ارض زرع وبذر كشته كه مستنبه دار
دنيا جهت اندوختن وتزود نمودن اسباب دار الاخرت بسمت محبوبت
بذيرفته مسلوب النسوع آمده ذهول وغفلت وتحصل امور و
تمني متمنيات وترجي مرجواتي كه در واقع خلاف وضد او عقبه
ظهور جلوه كه ميكرديده پس بايد عاقل عارف بمقتضاي آيه فتمنوا الموت
ان كنتم صادقين مناهب بتاهبات واستعدادات موت كه
في الحقيقه حيات روشن دلان وعارفان وغواصان بحور معاني
وحايزان كنوز سبحاني بوده اجتناب از محارم واشتمال بر مكارم را فرض
العين شمرده استغفال واستكمال دل بجود راه دهند جنانجه حديث
شريف فاتح الاوصيا علي مرتضى بمضمون مسطور سمت ورود يافته
كه فحواى كلام بلاغت افزاى اين كلام معجز دال است برانكه استغفال و ذهول

ازمنیه وموت حامل وباعث خسران عظیم وخذلان جسیم بوده
خلاف متمنیات ومامولات او بمنصهٔ ظهور جلوه گر خواهد
گردید واستعداد وتهیؤ وصول وادراک متیه وتشفی وعدم
مبالات او بوقوع موت وسواسی بودن اقبال وادبار موت بود
یا اقبال او بموت که ظهور وطلوع سلاطین فطرت جبلت از آلات
جسدانیه وعیوب هیولانیه وابتهاج نفس ببهجات بهیه والتذاذ
او بلذات روحانیه منافی ومغتقر بجسد هیولانی نیامده بلکه نفس
عارف کامل التصاب ازازاله ورفع ودواله بدان اشعهٔ لذات باداواع
وجسمانیه باانتهاج مثالیه برزخیه صاحب حیات وباقی بوده انجسام
وکثافت ماده وکیفیات متخالفه ومدارج متفاوته ومراتب متباینه از ذکر
بدن ظلمانی والتیاته حس جسمانی طیران نموده بفضای قدس وسعت هوای
ملکوت بشهد حضور لاحق گشته اتصال وارتباط بانوار قادسه وعقول
مقدسه واشباح مثالیه بحسب تفاوت مراتب تجرد واعتلاق بهم خواهند
رسانید بفحوای یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ
تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا او بروضه از ریاض جنت یا بحفره
از حفرات نیران داخل خواهند شد بمقتضای فحوای کلام معجز نظام
معصوم علیه السلام که فرموده القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من
حفر النيران ودرگورمنزل واقع گردیده که وكانوا يقولون أئذا متنا
وكنا ترابا وعظاما أئنا لمبعوثون أو آباؤنا الأولون قل إن الأولين

وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ مفصح بران امده که جمعی
منکر حشر بوده در معرض سهحه استبعاد برامده متنطق میگردیدند
که ملحد جبنی که امانه متوجه ما میشود تراب وعظام پوسیده باشیم
آیا انبعاث بذیرگشته مبعث خواهیم شد وتکرر همزه استنکاری دو دین که به شریعه
برای ان تحقق یافته که مبنی برانکار بعث مطلق بوده چنانچه همزه انکاری
أو آباؤنا الأولون که بعنبر مستکن معطوف بوده در لمبعوثون یعنی
آیا ما مبعوث خواهیم گردید وبدر آبا سابقین ما که امانه ایشان محقق شده
موجد حقیقی خطاب بحضرت رسالت پناهی نموده که ای محمد بمعرض تکلم به
منکران برامده تبلیغ وتبیین نما که بعثت وانبعاث حشری نسبت بکل ابنا
از ابا سابقین ولاحقین در یوم میقات که قیامت باشد بمنصه ظهور وطلوع
جلوه گر گردیده مجتمع وحاضر خواهند شد بدلایل قطعیهٔ عقلیه وبراهین
واضحهٔ قویه لایح وواضح گشته که جوهر مجرد قدسیه انسانیه بعد از
بیداء ساحت دیجور عشق اباد عدم بساهره وجود متوجه گردیده د
عنان خود را بصوب معطوف ومنعطف گردانید واز کتم عدم صریح
بفضای لحوق وکذا انت بجنبه هنلیل تحصل پذیرفت نظری وعقلی
که کرباب وصنین اراسته باشد مستلزم ان بود که از عالم عقول صرفه
یا اجسام کثیفه بوده نه از عالم نفوس چنانچه در کتب قوم بوضوح رسیده
وبعد از ان از ساهره این عالم طیران نموده در برزخ جای گیرد وبعد از ان
انبعاث واقامت کبری ونشور عظمی نمت ووقوع یافته سوسنین بهجت

ومسرّت حقیقیه واصل گردیده استغراق جمال نور حق ومشاهدهٔ شعاع
ضوء مطلق خواهند نمود و کفره وفجره در هموم خسران وخذلان
بعذاب الیم گرفتار خواهند گردید بدانکه کیفیت وهیئت اقامت
قیامت کبری و نشور عظمی وساعت هائله جسمی در احادیث اهل بیت
اطهار متکرر الورود آمده از جمله روایتی طویل مروی ومنقول گشته از
ابی فاخته که استماع نموده از رابع ائمه علیه السلام که منطوق ومبین بود در
مسجد حضرت رسول نقلاً عن ابیه تابع لا وصیا علیه السلام قال اذا کان
یوم القیامة بعث الله تبارک وتعالی الناس تا آخر حدیث که مضمون بلاغت
مشحون انها ومفاد ومغز ابی مرام کلام فصاحت نظامش آنکه هرگاه متحصل
گردد یوم قیامت انبعاث و برمیانگیزاند خالق حقیقی و معید تحقیقی
اموات وناس را از قبور و حشر ایشان عُزلاً بُهْماً جُرْداً مُرْداً در ارتفاع
وصعود وصعید واحد اساقه وابعاد ایشان میفرماید نور واحاده واجتماع ایشان
متحصّل میگرداند ظلمت تا وقوف ایشان در عرصهٔ عقبهٔ محشر حاصل
آمده از ازدحام وکثرت ووفور رکوب مینماید بعضی بر بعضی چنینی
که ممانعت ومزاحمت از مُضی وعبور ایشان متحصّل یافته بسبب اشتداد
وتضیّق نفوس وضجایج وارتفاع اصوات ایشان بوقوع می انجامد وحضرت
بیان فرموده ند که این اوّل هول وعقبه ایست از اهوال وعقبات روز
قیامت که استشراف مینماید جبّار حقیقی از فوق عرش مجید در ظلال
از ملئکه پس امر مینماید ملکی را که ندا با ایشان نماید یا معشر الخلائق انصتوا واسکتوا

مستمع نموده

٣٤٣

مستمع نموده سماع واستماع نمایند منادی جبّار را چنانچه که سماع نموده ندا اول را
ایشان پس انکسار در اصوات ایشان بهم رسیده خشیان ابصار واضطراب
وانقباض وافزاع واخشاع قلوب و رفع رؤس بجانب وناحیه صوت نده
و اطّلاع بسوی داعی نموده کفار متنطق گردند هذا یوم عسر بعد از ان جبّار
حقیقی بکلام واحی مبرز مینماید انا الله لا اله الا انا الحکم العدل الذی لا یجور
حکم خواهم نمود بطریق عدل وقسط اوفی بعدم ظلم احدی واستیفاء
واخذ حقوق ضعفا از اقویا و مظلمه از ذی مظالم بطریق قصاص
از حسنات وسیئات نموده حقوق بصاحبان مؤدی و واصل گردانیده
بعد از مشاجره ومطالبه ومنازعهٔ ایشان با یکدیگر در مظالم وحقوق
حق تعالی کفایت بشهادت نموده بمقتضی علم واقعی ازلی فیما بین ایشان
حکم کرده سواهبه ومهادنه متحصل گردانید ایشان از جهت استخلاص وشدّت
وضیق مسلک وتزاحم مات وتمنّای حصول فرج از هم و یکدیگر رفع و
قمع وقلع تنازع نموده منادی از تلقاء عرش ندا مینماید این رضوان خازن
الجنان جنات الفردوس بعد از ان امر مطاع الهی در رسید که بمعرض
الخلائق ونشاهد در آورد ندا از فردوس قصری از فضّه مع ما فیه من الآنیة
در آمده چون متوجه گردیده بمشاهده
والخدم وندا نموده گردد یا معشر الخلائق رفع رؤس وانظار وابصار
نموده مشاهدهٔ این قصر کنید بعد از رفع رؤس ومشاهدهٔ آن
هر یک تمنّای آن نموده از جانب رب کریم ندای حاصل گردیده یا معشر
الخلائق هذا لکلّ من عفا عن مؤمن یعنی این قصر متعلق ومربوط شده

استغاثه زمزمه الحاقه

بکسی که عفو حق خود نماید از مؤمنی پس همه ایشان بمعرض عفو در
آمده مگر قلیلی بعد از ان حق تعالی متعلق کرده براکه بمحض نشاه
جوان بجنت و نار تا انکه بمعرض حساب بیرون امده محاسبه مرزوق
کرده بعد از ان نصب و نشر دواوین واحضار نبیین وشهدا وفصل
پذیرفته کامنه هر قومی اشهاد واخبار بر اهل عالم خود نموده بنحوی که
با ایشان اتیان نموده از اوامر الهیه و مدعوات ربانیه بعد از اتمام و
استتمام این مقال بمعرض سوال بر امد مردی از قریش که هرگاه مظلمه
وحق مؤمنی بر ذمه کافری بوده باشد از وجه جزاء اخذ خواهد نمود
حال انکه او از اهل نار وعقاب کرده دیده در جواب مترنم گشته تلقی فرمود
که از سیئه مسلم بقدر مال علی الکافر برکافر افزوده سبب استراحت
مسلم خواهد گردید قریشی ارجاع سوال نموده بمعرض پرسش امده که هرگاه
مظلمه مسلمی بمسلمی تعلق گرفته باشد چگونه سمت تطرق خواهد پذیرفت
حضرت بیان اورد که از حسنه اخذ نموده بمظلوم ایصال میکرد در قریشی
منطق کردید که اگر حسنه در و نباشد انحضرت فرمود که باز ای ظالم او سیئه
مظلوم با و تعلق گیرد و نیز منطوقه سمت تقرر پذیرفته از جابر از حضرت
خامس ائمه اطهار علیهم السلام کما ذ قال یا جابر اذا کان یوم القیمة جمع
الله عز وجل الاولین والاخرین لفصل الخطاب دعی رسول الله
صلی الله علیه واله ودعی امیر المؤمنین علیه فیکسی رسول الله صلی
الله علیه واله حلة خضراء تضیئ ما بین المشرق والمغرب ویکسی علی

علیه السلام مثلها ویکسی رسول الله صلی الله علیه واله حلة وردیة یضیئ
لها ما بین المشرق والمغرب ویکسا علی مثلها ثم یصعدان عندهاثم
یدعا بنا فیدفع الینا حساب الناس فنحن والله ندخل الجنة الجنة و
اهل النار النار ثم یدعا بالنبیین علیهم السلام فیقامون صفین عند عرش
الله عز وجل حتی نفرغ من حساب الناس فاذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار بعث رب
العزة علیا علیه السلام فانزلهم
منازلهم من الجنة وزوجهم
فعلی والله الذی یزوج اهل
الجنة الجنة
وما ذالک الی احد غیره کرامة من الله عز ذکره وفضلا فضله الله
به ومن به علیه وهو والله یدخل اهل النار النار وهو الذی
یغلق علی اهل الجنة اذا دخلوا ابوابها لان ابواب الجنة الیه
وابواب النار الیه یعنی در حین اقامت قیامت کبری اجتماع
واحیا خواهند نمود حق ربوبی اولین واخرین را از جهت فصل
نمودن وفیصل دادن مخاطبات ومحاسبات وحضرت خاتم الانبیا
با حضرت فاتح الاوصیاء مدعو گردیده آنکسی میشایند بحله خضراء
که از استنارت او ما بین مشرق ومغرب متبیضئ ومتلالا گردیده
از لمعان اشراقات واستضائات واستشراقات او وبحله ورديه
که باشعه او نیز ما بین مشرق ومغرب متشعشع ومتلمع وصاعد
بمصاعد ومدارج اقصی اوج رسیده طلب میشایند ما را وحواله
ودفع ورجوع میشایند با حساب ناس را تا که اهل جنت را داخل
جنت واهل نار را داخل نار نموده مطلبات ایشان را مغرق سازیم
بعد از ان مطالبه نبیین نموده اقامت بصفین نموده نزد عرش

جناب اقدس کبریا حق عز جوده تا اقصوی عقبه فراغ محاسبه نانک
حضرت صانع حقیقی مامور سازد فاتح الاوصیاء علیه السلام
را که بعثت فرموده انزال ایشان در منازل و مساکن ایشان در جنت
و مزوج ایشان کنند و این امر باحدی سوای آنحضرت مرجوع
نخواهد گردید بجهت شدت کمالات و فضل و در روز [illegible] عقبه
مقرر گشته که ما بین عقبه تا عقبه موازی هزار سال تحقق
یافته چنانچه حفص بن غیاث روایت نموده از حضرت سادس
ائمه اطهار علیهم السلام که اذا اراد احدکم ان لا یسأل ربه شیئا
الا اعطاه فلییأس من الناس کلهم و لا یکون له رجاء الا من عند الله
جل و عز فاذا علم الله ذلک من قلبه لم یسأل شیئا الا اعطاه فحاسبوا انفسکم
قبل ان تحاسبوا علیها فان للقیامة خمسین موقفا کل موقف
مقداره الف سنة ثم تلا فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة مسئله حیوانیه و صوبیه بر محققان مطالب و مهندسان
مآرب که توغلات و تعمقات حشر حیوانات را مقاصد دانسته
و مشربشان معروف و معطوف به بعثت و انبعاث میثاق
گردیده مستور نماند که معتزله مثبتی نموده اند برانکه حشر حیوانات
بجهت عوض و خلف گشته از یکدیگر و بیضاوی قایل بتفصیل گردیده
متعرف گردانیده که هر حیوانی که مستاهب عوضی بر واجب حقیقی
بوده از جهت آنکه اصابت الم و شدتی باو گردیده و عوض باو

قیامت اقامت نماه عقبه مستقر و متقدم

توقیف بمقدار الف

ایصال

متوجه نگشته پس لازم خواهد بود بر واجب عادل حقیقی انبعاث او
بجهت اخذ و استیفای عوض و اگر احدی از جمله افراد در اجرای ظلم بایشان
تحقق پذیرفته باشد بر خلف و تدارک خواهد بود و نیز اگر بعضی از
ایشان اصابت ظلم بر دیگر بعضی وقوع انجامیده باشد روایتی که
ورود یافته که یقتص للجماء من القرناء و اگر احدی بعدم مالکیت
حیوانی را بدون اذن مالک بدرجه قتل آورد عوض و خلف بر قاتل
باشد و الا الله تعالی با او عوض و تدارک نماید و معتزله و قاضی مثبتی نموده اند
که آن تعویض بمحض انقطاع پذیرفته و بعد از آن منقلب بترابیت تحصل
یافته خواهد شد و اشاعره بر حشر حیوانات رفته اند نه از جهت عوض
که واجبست بلکه بجهت مشیت و اراده ازلیت صرفه بایست حشره
و متمسک گشته بقوله تعالی و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر
بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم
یحشرون بدانکه در قرب قیامت کبری علامات منکره و غرایب
متبدله تحقق پذیر میگردد خروج دجال و یاجوج و ماجوج و دابة
الارض و حصول دخان و خسف در مشرق و در جزیره مغرب و طلوع
شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السلام و طلوع و وضوح مهدی علیه السلام
و وقوع نفختین و صورین در یوم قیامت و انبعاث اموات از قبور
در تحقق نفخ ثانی که مسمی بیوم نشور و بعث اکبر و جزا و وفی گشته و نزد
برخی از عرفا قیامت عبارت آمده از مفارقت نفس از هیکل جسدانی

و کالبد اصطفیبی چنانچه وارد شده که مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِیَامَتُهُ
و روز قیامت از صحایف اعمال سوال نموده و کرام کاتبین و طی سماوات
و ارضین کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ وَ تَنْتَثِرُ وَ تَنْزِعُ کواکب و خسوف قمر و نار
دوزخ و حساب و ثواب و عقاب و صراط و میزان و انطاق جوارح
و طایر گشتن نامه اعمال و از آیات فرقانی و منا ... نبوی ظاهر و واضح
گردیده که فاتحه نفخه اول تا ساق نفخه ثانی در مدت چهل سال
تحقق می یابد و بین النفختین زلازل و خروج اثقال از وجه ارضی
و اندکاک جبال و وصول آنها مثل قطن (منفوش) تحصل یافته و تفجیر
بحار و تنسیف انهار و طی سموات و انشقاق انهار و تغیر و تکویر
شمس و انتثار کواکب و تبدیل ارضین و سموات تحقق یابد و در نفخه
ثانیه خروج اموات و تعلق ارواح باشباح و اجتماع و احتباس
در محشر و آیه کریمه مشعر گردیده وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ
فِی السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ
وَ تَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ و کریمه دیگر که
وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ
اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَیٰ فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْکِتَابُ وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ
بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُونَ بر حق باشند که مراد از مَنْ شَاءَ اللّٰهُ شهدا می‌باشند
که ایشان مطلقا استماع صعقه ننمایند و بعضی رفته که مراد جبرئیل

و میکا

٣٤٦

و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است که بعضی روایت نموده و حیث
لم یقع عیب وقوع یافته که بعد از نفخ صور امانه ایشان تحصل خواهد یافت
و بعد از نفخه ثانیه صور به احیا ایشان بمنصه شهود و ظهور جلوه گر گردد
و گروهی رفته اند که حق تعالی بعد از امانه جمیع خلایق اجسام انسانی
گردانیده بعد از آن اعاده ایشان نماید بسرعت بفحوای فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ
یعنی تقلیب حدقه نمایند در حالتی که متحیر و مبهوت باشند یا آنکه منتظر
اند که بعد از ایشان چه اصابت خواهد شد وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ
رَبِّهَا یعنی باستضائت عدالت عادل حقیقی ارض سنخمانیه و ص(حب)
نور میکند یا استنارتی که باری تعالی از ساهره عدم بوجود و ایجاد
خواهد رسانید وَ وُضِعَ الْکِتَابُ مضمون آنکه نامهای که اسکناب(؟)
نموده اند فرشتگان اعمال عباد او را بقبض ایشان داده که مطالعه و مشا(هده)
می‌نموده باشند و ابخد ایشان اتیان نموده اطلاع حاصل نمایند وَ جِیءَ
بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَدَاءِ مقصود و مرام آنکه جنت و اتیان نموده می‌شوند
انبیا و مطلعاند بر امتان در آنچه که از ایشان مشاهده نموده اند و گروهی
زاعم اند برآنکه مراد یوم عقبی و میقات کبری در ساهره معدلت صورت
حالی عباد بنوعی خواهد بود که نهایت تشابه دارد بصورت حال دنیا بنوعی
که جاریست در روان اخیار عدول و شهود در مجلس محاکم و از وضوح
آیات بینات فرقان حکیم ربانی و کلام کریم آلهی لایح و واضح گردیده که
دو نفخه در قیام قیامت بظهور می‌پیوندد نفخه اول جهت زوال و فنای هر که

وروکان حیاتیت باشد از اهل سموات و ارضین ونفخهٔ ثانیه بجهت انبعاث
ایشان بفحوای ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ هرگاه ارتفاع
حجب وزوال مستورات کرده موجب انکشاف و ازدیاد یقین خواهد
گردید بمقتضای فحوای مدلول مفهوم الترامی لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا روایت نموده یعقوب الاحمر قال دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلم
نعزیه باسمعیل فترحم علیه حضرت بعد از ترحم باسمعیل فرمود که ان الله
تعالی عز وجل نعی و صلای موت بخاتم الانبیا زده بکلام بلاغت نظام
معجز مرام ادا نموده انک میت وانهم میتون و قال کل نفس ذائقة
الموت بعد از ادای این آیتین انشا و خوض در حدیث نموده فرمودند
انه یموت اهل الارض حتی لا یبقی احد ثم یموت اهل السماء حتی
لا یبقی احد الا ملک الموت وحملة العرش وجبرئیل ومیکائیل
بعد از آن فرمودند که ملک الموت بین یدی الله عز وجل قائم و مستقیم
گردیده حق ربوبی در معرض مسائله و مقاوله با او در آمده مخاطبه میشود
من بقی وهو اعلم فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت وحملة العرش
وجبرئیل ومیکائیل فیقال له قل لجبرئیل ومیکائیل فلیموتا یعنی بعد از قبض
قبض روح اعلام عدم بقای غیر ملک الموت وحمله عرش و جبرئیل و میکائیل
ندای رب جلیل باو القا کردیده که امانت جبرئیل و میکائیل تحصیل کرداند
اقباض وقبض روح ایشان نما فیقول الملک عند ذلک یا رب رسولک
وامینک فیقول انی قضیت علی کل نفس فیها الروح الموت ملک الموت

بعداز

بعد از قبض و اماتت ایشان وقوف بین یدی الله عز وجل حاصل
گردیده فیقال له من بقی وهو اعلم فیقول رب لم یبق الا ملک
الموت وحملة العرش فیقول قل لحملة العرش فلیموتوا بعد از
حصول اماتت حملهٔ عرش ملک الموت کئیبا حزینا اتیان و مجی بجناب
کبریای حق عز شانه متحصل کردانیده رفع طرف نموده از جهت وفور
حزن و هموم فیقال له من بقی فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت
فیقال له مت یا ملک الموت فیموت ثم یاخذ الارض بیمینه والسموات
بیمینه ویقول این الذین کانوا یدعون معی شریکا این الذین کانوا
یجعلون معی الها آخر و اینست سیاق و سباق ای کلام کریم سبحانه لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار پس باید که برهین کاری باینحو ساخته
از قبایح شنیعه و دنیات کثیفه تنحی جسته محل فضائل و متخلی از رذایل
گردیده چنانچه کلام کریم فرقانی مشعر برین گردیده یا ایها الناس اتقوا
ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم تا که موجب فیوضات عظیمه و التفاتات
کریمه گردد وبعد از نفخ صور هرگاه انتشار منبعث گشته بمقام محاکمه الهی
رسیده اهوال قیامت منکشف گردیده مشاهده و مطالعه و تفکر
در احوال خود نموده از نومی که بر ایشان غالب بود مستنطق کردند که
یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون
ومتکلم شوند وان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا
محضرون پس مجتمع و حاضر گردیده در موقف حساب استقامت و عبدالله

بن قاتل قابل بسه نفخه کننده اول نفخه فزع چنانچه کلب خبر اورده
اِنْتَبِهُوا اَیُّهَا الْغَافِلُونَ فَیَفْزَعُونَ لِذٰلِكَ الصَّوْتِ اِلیٰ اَرْبَعِینَ عَامًا
ثانی نفخه صعق کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ اَیَّتُهَا الْاَرْوَاحُ
الْعَارِیَةُ اُخْرُجِی مِنَ الْاَجْسَامِ الْبَالِیَةِ ثالث نفخه حشری که وَنُفِخَ
فِی الصُّورِ فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ و منع نمایند در
روز قیامت نطق را از اجزای نطق و سایر اعضا بمعرض بیان
ایند بخبر شهادت باعمال سابقه بفحوای اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ اَفْوَاهِهِمْ وَ
تُکَلِّمُنَا اَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ و چون عباد
اطلاع بر کبایر و صغایر حاصل نمایند حضرت باری کتمان ان نموده
بصدد فضیحت در نیامده هر که تلاوت معاصی خود نمایند بمقتضای
ایه شریفه اِقْرَأْ کِتَابَكَ کَفیٰ بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ عَلَیْكَ حَسِیبًا و ایه کریمه
میزانیه سمت نطق پذیرفته وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِینُهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَاُولٰئِكَ
الَّذِینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمَا کَانُوا بِاٰیَاتِنَا یَظْلِمُونَ که این ایه مشعر بروز
قیامت امده در موضع حساب و مقام خطاب و از منطوق فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِینُهُ یعنی هرگاه در حین موازنه حسنات او ثقل و سنگی نماید
و موازین جمع موزون امده و یا میزانی که بان حسنات را بسنجند
که جمع میزان باشد و وزن بمعنی تقابل و تعادل گردیده و اختلاف
قولی در وزن کریمه فرقانیه نطق یافته تارة اکه میزانی عادل حقیقی

نصب

نصب خواهد نمود که دران لسان و کفین بوده پس اعمال حسنات عباد را
مقابل سیئات و شرور بوزن در خواهد اورد و مجاهد نقل نموده که
مراد ازان عدل و عدالت نمودن واجب قبول است در ثنا عقبی
و گروهی بر انند که موازین عدل معتبر از انبیا و اوصیا علیهم السلام امده
پس نوعی باید نمود که اعمال حسنه اوج گرفته اورا از غرقاب ونات و
مهلکات نجات داده بصعود کمال رفعت رسانیده و ثقل ان واصل گردیده
مقابل او اعمال قبیحه ذمیمه مسخر نموده مغلوب و مقهور شده و چون صحایف را
بدست عباد رسانیده بعد از مطالعه معاصی و ذنوب خایف و
حزین و غمناک و صاحب غم گردیده بمعرض تعزیت و هلاکت خود در
خواهند چنانچه مشعر بدین گشته کلام ملک علام وَوُضِعَ الْکِتَابُ
فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ وَیَقُولُونَ یَا وَیْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْکِتَابِ
لَا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا
وَلَا یَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا شیخ طبرسی در تفسیر این ایه بحر بر نگاشته که فیه
دلالة علی انه سبحانه لا یعاقب الاطفال لانه اذا کان لا یزید فی عقوبة
المذنب فکیف یعاقب من لیس بمذنب چه هرگاه باری حقیقی
و منضاد و منتقم حقیقی در عقوبت مذنبی زیاده از قدر ذنب او روا
نداشته سلبی و مساوی او عقاب نماید و این هم بمذهب و مذان جاحظ
گشته که قایل بعفو نشده اند پس چگونه اطفال را که مصدر هیچ ذنبی
واثمی نشده عقوبت خواهد نمود **سد رة النهایة** برقاطعان

مراحل اعمال و مجاهده بپایان منازل مآل و مسالک پذیران مناهج مبین
و طریقه کیان راه مستبین مکشوف و واضح کردیده که بعد از طی
مراحل و قطع منازل فوز بجنة المأوی متوجه کشته از شاخسار
کدورات دنیه و از مسالک دهشات مضلة نجات یافته چنانچه کلام
شان اهل جنت بوضوح رسیده وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا
لَهُمْ بعد از اجرای حکم کریمهٔ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و شیخ طبرسی
در تفسیر این آیه شریفه بکلمات فایده جاری و نافی کردانیده که سیهدیهم
الی طریق الجنة و الثواب و یصلح بالهم ای حالهم فی نعیم العقبی و یدخلهم
الجنة بعد اهدائهم و ارشادهم طریقها عرفها لهم ای بین الله تعالی اهل
الجنة الجنة و طریقها و منازلها فاذا دخلوا و تفرقوا الی منازلهم فکانوا اعرف
بها من اهل الجنة اذا انصرفوا الی منازلهم فاذا دخلوا و تفرقوا الی منازلهم
و الطریق الاخری الی النار یأمر الله تعالی الملائکة باهداء اهل النار
الی طریقها کما قال الله تعالی فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ و عادل مطلق
بکرامت عامهٔ خود هادی اهل جنت بوده بجادهٔ جنت و نسبت
هدایت بدوزخ بملائکه مرجوع کردیده و در کلام الله المجید سمت
تحقق یافته که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ و ازواجی که در آیه مسطور کشته مانند و اشباه ایشان
آمده که بدین قول ابن عباس و مجاهد نقل نموده اند این مطابق
مطابق ظاهر تنزیل کردیده و موافق باطن تاویل جنانست که بنوشتند

بیان اهدیهم فَاهْدُوهُمْ و بهیج استهزا سمت وقوع یافته مثل فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعضی بر آنند که غصل نظر بعین و تطرف منهجین درین آیات
سمت وقوع پذیرفته طریقی بجنت و طریقی بجحیم و برخی بر آنند که جاده واحده
بجنت و دوزخ تحقق پذیرفته چنانچه در فوق جحیم جسری مستحکم نموده
شده و عبور کافهٔ خلایق از و تطرق پذیر خواهد کردید که در کمال رقت و
خفا بمرتبه که از موی خفی تر و در غایت عسق ظلمت و برندکی از سیف قاطع
تر آمده و بفحوای کریمه وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا
مشعر بر آن آمده که کیاینها تحقق پذیر نکردیده الا که درین طریق عبور
و ورود او تحصل یابد و این امر بر جناب اقدس تعالی وجوب حتمی و لزوم
بتی بحیز وقوع رسیده و لیکن اصحاب یمین بحوی مشی نمایند درین
صراط که مطلق خوف و هراسی نبوده ایشان را برعکس این اهل جهنم
و جحیمیان که غایت خوف و نهایت هراس حاصل کردانیده هر یک از ایشان
مقابل مکان خود از جحیم رسیده ساقط در آن خواهند شد و سمت وقوع
پذیرفته که صراط معنوی بر کثرت عقبات که محل توقف عباد و سوال
او کردیده و هر عقبه مسمی باسمی کشته مانند عقبه صلوة و صوم
و امانت و ولایت و غیره و کافه ناس در عقبه ولایت توقف حاصل
فرمایند تا که از حضرت مرکز دایره ولایت شاه ولایت مسئول آیند
بمقتضای وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و بفحوای أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ کروهی رفته اند که مامور در أَلْقِيَا نبی و وصی نبی آمده و کفار

و قطب فلک طریقت و مشرع مناهج اوج و صایت م

معتبر کردیده از جاحدان نبوت و تبری جویان ولایت و در کتب اهل
خلاف مسطور کردیده که حضرت سید کونین صلی الله علیه و آله
و سلم بحضرت برج اوج هدایت یعسوب الاوصیا علی مرتضی علیه السلام
توجه فرموده بیان نمود اذا کان یوم القیمة اقعد انا و انت و جبرئیل
علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا من کانت معه براءة بولایتک
و از طریق حافظ ابو نعیم نیز ورودی یافته متصل بحضرت قطب فلک
خلافت و منبع ینابیع هدایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام
که آنحضرت بر صراط جلوس نموده از هر که استشمام رایحه طیبه محبت
و مودت اهل بیت نبوت نماید و بشامه او ایصال کرده اشارت
بجنت فرموده و هر که از این مرتبه محروم و مبعد بوده رجوع بدوزخ
کردیده متلقی کرددکه یا نار هذا لی و هذا لک ابو حنیفه در مسند خود
و اعمش از ابی سعید خدری بطلت بیان آورده که انه اذا کان یوم
القیمة قال الله تعالی یا محمد یا علی قفا بین الجنة و النار و القیا جهنم
کل کفار عنید و الکفار من کذب بنبوتک و عنید من عاند علیا
فی خلافته بعد از تحریر این منطوق صاحب کتاب منطق کردیده پس
متعین کردید که علی بن ابی طالب حاکم و والی روز جزاء و مالک دیوان
حکمت در عرصات با مر حاکم جبار کردیده بکافه خلایق حکم خواهد
نمود و در تفسیر ابو وقفوهم انهم مسئولون ابن جوزی در کتاب
زاد المسیر منطق کردیده که مراد از سوال سوال از اعمال و اقوال

امده که از عباد در عالم کون و فساد بمنصه ظهور و طلوع می پیوندد و برخی
برانند که مسئول از لا اله الا الله میشود و نیز ابن عباس ذکر نموده که توحید را خواهند پرسید
که از معاصی مسئول میشوند چنانچه ضحاک بن مزاحم نیز تصدیق بدان
خود نموده رفته که الم یاتکم نذیر و گروهی برانند که مسئول میکردند
از تنی که عبادات آن میفرموده اند و بر این حدیث رشیق نموده و بعضی رفته
اند که سوال از ایشان آمده که ما لکم لا تناصرون و بعضی برانند
که بعضی از شما جرا بمعرض اعانت عضد در نمی آیند چنانچه در دنیا الیان
مینمودید که این جواب منسوب بابی جهل کرده که در یوم بدر منطق
کشته که نحن جمیع منتصر پس آن روز از وجه توبیخ و سرزنش از ایشان
باین طریق سوال خواهند نمود و وجه جمع میانه کلام کریم الهی و قفوهم
انهم مسئولون و قول عزیز حکیم فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا
یعملون و میانه تبیان ملک علام فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان
از وجوه عدیده نطرق یافته اول آنکه تناقض مشروط کشته از امور ثمانیه
وحدت موضوع و محمول و زمان و مکان و شرط و اضافه و قوت و فعل
و کل و جزو و مسلوب العز آمده وجود شرایط در آیتین اولیین و در
ثالثه جد غیر مستبعد کردیده در آن اختلاف از منه بین مسوغ آمده
که زمان اثبات سوال غیر زمان نفی بوده باشد و در ثانی آنکه محمولات در این
سند متعلق کردیده با مور خارجیه زیرا که سوال را لا بد است از مسئول عنه
و آیه اول متعلق بمسئول عنه کردیده که آن ولایت سید الاوصیا علی مرتضی علیه السلام

کلام

۳۵۰

آمده و ثانیه در تفسیر قول واجب علی الاطلاق متعلق بسؤال عنه

کردید و مکان و کلمه سمت نطق یافته و آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه

انس ولا جان سؤال استفهامی بلکه سؤال توبیخی و تعبیری آمده

پس صحت بنا بر تحقیق و تبیین ابطال تنافی واضح و لایح کردیده که

مسئول عنه در آیتین اولیین غیر مسئول عنه آمده در آیه ثالثه

چنانچه حق تعالی میفرماید یعرف المجرمون بسیماهم یعنی بعلامات

لهم پس اشاره کشته باصناف دو معنی از کفار بعد از تحریر این کلام

و تقریر این مرام بطریق ظاهر تاویل بیان نموده توصیف اهل جنت مینمایم

که چون اهل جنت داخل جنت کردند حق سبحانه و تعالی تفویض تزویج نماید

بایشان حور عین را بمقتضای وزوجناهم بحور عین و بتاویل باطن برشته

بیان و سلک تبیان در آورده بانتظام تقریری منتظم و متسق میکردانیم

که اهل جنان مشمول و منظوی خیرات حسان از بارکاه مجد ملک

الملوک کردیده مستغرق بشروقات الهیه و منتهی و متنعم بیها ورشحا

سرمدیه کشته بمقتضای منطوق آیه کریمه فیهن خیرات حسان مروی

کردیده عن الحلبی قال سألت اباعبد الله علیه السلم عن قول الله عز

وجل خیرات حسان قال هن صوالح المؤمنات العارفات قال

قلت حور مقصورات فی الخیام قال الحور هن البیض المضمومات

المخدرات فی خیام الدر والیاقوت والمرجان لکل خیمة اربعة

ابواب علی کل باب سبعون کاعبا حجابا لهن ویأتیهن فی کل یوم کرامة من الله

۲۵۱ عز ذکره لیبشر الله عز وجل المؤمنین که حضرت بعد از سؤال

از خیرات حسان تفسیر بصوالح مؤمنات عارفات کرده و از حور

مقصورات فی الخیام بیان کوهر نام داند که حور مخدرات بیض مستنیره

در خیمها از در و یاقوت و مرجان الی آخر وصف الخیام و بکلک بیان در

آمده مستور بر دیده بصیرت ارباب ایقان ننموده بکحل توفیق سر آن مکشوف

و مفتوح کردیده که ابراهیم وار بر مطالعه ملکوت کونین قادر کرده که

و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و الارض که ولدان حضرت

کان حرعیبی طلوع مینمایند و در هر فردی و ذره از افراد و ذرات

کاینات خود را بواسطه استعانت تجلی جلوه بید هند و مطالعه و مشاهده

نماید چنانچه برشته بیان آمده که هر واحدی در احسن صور ان

صور مخلوقات متمثل کردیده مثل انچه در قصه مریم بظهور انجامیده

که فتمثل لها بشرا سویا و چون تمتع از آن سطالعه بانبعاث و التذاذ از نزی   والسر شرح م

از عالم وحدت که مقتضای ازدواج ذات و صورت باشد بیکدیگر بوجهی

که سبب انبعاث مودت و مفید اتحاد الفت بوده بشوق صورت منتسق کرده

پس با هر احادی از آن صور که بنا بر احد از حوران بهشت بوده این ازدواج

محصل یافته و تطرق پذیرفته که چهره این پرده کیان عصمت از دیت

اغیار اهل تضاد مصون و محفوظ کردیده مقصورات فی الخیام بوده

بمقتضای حرمان و مسلو بیت نیل عالم خود و تکثر اظلال و ابعاد ایشان را

چه از آن کروهی که بظاهر از عالم ملک باز مانده و چه از آن فوج که بباطن

عالم ملکوت مستور گشته لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان بوده باشند
و هر نفسی که ایشان با بخیر نماید و از امشیه خود سازد بنهج ابلغ و عنوان [کر مامور کرده]
اکمل بپاید که شان حلیم عنان توجه و التفات را متوجه او گردانیده که او
اعلم الیده درانچه که از عباد بدرجه صدور رسیده از طاعات و عبادات
و معاصی در دلایل و اما حساب و کتاب و احازه حاضران و اشهاد شهدا [هدان]
بجهت تحجیل بر مکلفان با انچه ایشان نموده و تحمل اورده از وجه تعدی
و عنف بصوب جهنم نامی گشته بعدم توقف و درنگ و مکث داخل
جهنم کرده بیده که ابواب ان مفتوح شده برایشان و خزان جحیم از
وجه تقریع و سرزنش فتح الباب خطاب را گشوده که الم یاتکم
رسل منکم یعنی رسولانی از جنس شما ایصال نکشتند که دعوت نمایند
آیات و حجج الهیه برا شما و تخویف سازند از ملاقات این یوم که داخل
بنا دخواهید کردید ایشان متعرض کردیده منطق گردیده که بلی از جنس
ما رسل نزولی و انبعاثی پذیرفته و آیات و معجزات را واضح و ظاهر نموده و
لیکن استقرار کلمه عذابی تحقق یافته بود در ازل الآزال بر کفار بجهت
نقص و سوء استعداد ایشان و ابداع کافران بجهت تحصیل دلالت در
ازل الآزال متلقی گردیده بدخول ابواب جحیمی بعد از انکه توقف و مکث
ایشان را بواسطه این جواب بعد از سوال بوقوع انجامد تا که باعث
اهانت حال ایشان گردیده امر بدخول و خلود جحیمی نطق پذیرفته
و اشارت در مبدا و مطلع امر بخلود تحقق پذیرفته که ندامت عظمی

وانقطاع

وانقطاع امید از رحمت بی غایت کبری ایشان را بهم رسیده خائب و خاذل
باشند چه این قسم از بشارت اشارت بعذاب دیگر آمده و چه افتح گردیده
مضاجع منکران که اتصاف و اتسام بصفت و سمت تکبر مستلزم شرك
و اشوب گردیده مقر و مستقر و مثوی ایشان اسوء و اقبح خواهد بود
بمقتضای منطوقه فبئس مثوی المتکبرین و پرهیزکاران بسوی جنت
رجوع خواهند نمود و رخی برانند که مراکب ایشان فوجی بعد از فوجی
شده و چون انجماعت قریب جنت گردند ابواب جنت قبل از وصول و ورود
ایشان از جهت ایشان مفتوح و مکشوف گردد و خزان جنت استقبال
نموده تلقی و ترنم نمایند که تزکیه و تطهیر گشته اید از خباثت و دنائت ذنوب و عصیان
معاصی داخل جنت گردید در حالی که مخلد و ماندگار باشید چنانچه مفصح اسم
باین کلام ملك علام و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون و سیق
الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها
الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم و ینذرونکم لقاء یومکم هذا
قالوا بلی و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین قیل ادخلوا ابواب
جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین و سیق الذین اتقوا ربهم الی
الجنة زمرا حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین بدانکه واجب علیم و موجد کریم در صفت فتحت [ارباب جحیم]
ابوابها بی واو برشته تنزیل اورده و در صفت اهل جنت و فتحت ابوابها با [مفتوحه ابوابها] [منعدم]
وجود واو در حیطه ترقیم بجلوس رعو ده زیرا که ابواب جهنم هفت گشته و ابواب [بهشت]

هفت شده پس واو در مثل این کریمه و او ثانیه امده و تمکن کردیده که ابواب
جهنم مغلق بوده کشوده نکرده مگر بجهت دخول اهلش واما ابواب
جنت فحینئذ مقدم بدخول کردیده چنانچه حق تعالی فرموده جنات
عدن مفتحة لهم الابواب پس بواو امده کویا کفته شده حتی
اذا جاؤها وقد فتحت ابوابها وقیل حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها
یعنی ثم فتح ابوابها اللهم ارزقنا ولجمیع المؤمنین والمؤمنات هذه
المنزلة السنیة والدرجة الرفیعة العلیة فانک بالاجابة جدیر وتیسیر
کل عسیر وکل عسیر علیک سهل یسیر بدانکه ابواب جنت اسباب حصول
کمالات مفتوح کشته یعنی انکه غیر ممنوع عنها بلکه مندوب الیها
کردیده و ابواب جهنم مغلق شده یعنی اسباب ان ممنوع عنها امده
بلسان شرعی و عقلی جمیعا و معنی تسلیم خزنه اکرام یا هبنا امده با سلام
احزان دنیویه و اهوال عقبی و طبتم اخبار از حصول طیبین باعمال صالح
و اخلاق فاضلا امده و بعضی بر انند که سبب نایل بجنت و نعیم او
کردیده برخی بر انند که اهل جنت هرکاه منتهی کردند بدو عین جاری
از سیاق شجره و متطهر میشوند از ان تا انکه جاری کردد بر ایشان نضره نعیم
و بعی اشامند تا که موجب ذهاب و زوال دنسات و دنارت بطنی ایشان
کردیده وایه وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة
واصحاب المشامة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون وجمعی
که مبتلا بعالم کون و فساد کشته اند منحصر در سه طبقه کردیده طبقیین کردن

صده و سلوک جاده اخروی و باده پیمایان طریقه عقبی و یا حره کشایان منهج بعضی الله
بمقتضا بظاهر ایه مذکوره و نیز ایه فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات در سمت ذکر اصحاب یمین و شمال تحقق پذیرفته
و نیز ومنهم یوشد فی العذاب مشتری کون سابق ذکر شده اذا ...
عن الصفات البشریة اخرج حیا بالصفات الروحانیة و سابقان
و اصحاب عرفان از حساب معرا و منزه بوده چنانچه کچون عصله
از ناس که از الوده کی دنیا خبیثه محفوف کون کنیف مقدس بوده
و در شاهراه فیوضی عبور کرده و از دنسات عالم ظلمانی تبری جسته در
سنا هره ان عالم برامده ملائکه در معرض حساب در امده متلقی کردند
بر انکه چه با مفوض کشته که متصدی جواب و سوال کردیم خطاب
در دار عالم کون م
خطاب مستطاب محقق حقیقی در رسد که بتقول خود صادق و راست
اند شما را حساب ایشان تدخلیتی نباشد بمصداق منطوقه کلام
معجز نظام وما علیک من حسابهم من شیء اکرچه مخاطب باین خطاب علی
حضرت ختمی پناهی امده و کروهی اصحاب یمین کردیده اند و قومی با صدق
یبدل الله سیئاتهم حسنات کشته و برخی بر انند که یدخلون النار
بغیر حساب و طبقه باشند که در دین نبوتی و عبادت قومی مخاصمت ورزند
جمعی که کفران در دین موحد الهی نایند و از اسمیه خود ساز ند وجمعی که
بمسلک ایمانیت متخلق و متزین بوده در روز قیامت فرق میان ایشان
نموده هر یک نتکافی اعمال ما اتیه جزا یافته خواهند شد بمصداق ایه هذان

خصمان اختصموا في ربهم وبجهت كفار ثيابي از نار قطع نموده ترتيب خواهند
فرمود بمقتضاي فالذين كفروا قطعت لهم ثياب من نار ابن عباس رضه
نقل نموده كه در حيني كه بجهنم داخل كردند ثيابي از قطعات ناري لبس
نمايند ودر فوق رؤس ايشان اصابت وصب آب حار كرده بمحواي
يصب من فوق رؤسهم الحميم ابن عباس بجلد بيان نموده كه بمرتبه
حار ومحرق بوده باشد ان آب كه اگر قطره از آن بر جبال دنيا ساقط كرده ذايب
وگداخته كرده بنوعي كه شئ از آن باقي نماند مرو انچه در بطون ايشان
مستقر بوده باشد گداخته شده از شحوم وجلود ابدانيه ايشان بمقتضاي
يصهر في بطونهم وخزانه نار تازيانهاي فرعهوهاي از حديد بوده بمحواي
ولهم مقامع من حديد وهرچند ايشان قصد خروج از نار محرق نمايند
بجهت وفور غموم واكثار هموم كه ايشانرا حاصل گرديده بني ايشان بان
تازيانها دوزار خواهند شد بمضمون ان يخرجوا منها من غم اعيدوا
فيها چون بجحيم [illegible] مشاهده ومطالعه نمايند مثلي ميكردند عتاب مشطق
ميشوند ذوقوا عذاب الحريق فعيل بمعني فاعل آمده يعني در نهايت
احراقيت وذمري كه بمصداق ايمانيه مزين ومخلع گرديده وبحق خدا
ورسول وجميع ما جاء به النبي تصديق واذعان نموده واتيان بمأمور به كرده
نهي از منهي عنه حاصل گردانيده اتقا وورع را شيمه خود ساخته بمثوبات
غير متناهيه ونعمات ابديه فايز گشته محشور خواهند گرديد بمعبود
حقيقي ومنعم تحقيقي وفدا او ركبانا ومسرورا چنانچه مروي گشته از امام

هام

٣٥٤ همام ابي جعفر عليه السلام كه فرمودند ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
سئل عن قول الله يحشر المتقين الى الرحمن وفدا فقال يا علي ان
الوفد لا يكون الا ركبانا اولئك رجال اتقوا الله فاحبهم الله عز
ذكره واختصهم ورضي اعمالهم فسماهم المتقين كه حضرت رسول
بعد از سؤال از آيه كريمه دال بر آنكه حشر خواهيم نمود متقين را در حالتي كه
ركبانا بجانب رحمن متوجه آمده سرافراز ومفتخر باشند متوجه بجانب و
صوب حضرت فاتح الاوصيا گرديده كه وفد محشور ركبانا جماعتي و
رهطي آمده متصف بصفت تقوى واتقاء الهي ومتوسم بسمت محبت
وودادي ربوبي غير متناهي واختصاص ايشان بمزايا وفضايل ورضا واسترضا
باعمال وافعال ايشان وبعد از آن ايضا حضرت سيد كونين [illegible] گرديده فرمودند صلى الله عليه وآله
يا علي اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انهم ليخرجون من قبورهم
وان الملائكة لتستقبلهم بنوق من نوق العز عليها رحائل الذهب مكللة
بالدر والياقوت وجلائلها الاستبرق والسندس وخطمها جدل الارجوان
يطير بهم الى الحشر مع كل رجل منهم الف ملك من قدامه وعن
يمينه وعن شماله يزفونهم زفا حتى ينتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم
الى اخر الحديث كه حضرت فرمودند بحق آنكسي كه فالق حبه ومظهر بذر
وباري نسمه وخالق قطور آمده كه رهط محشور وفدا مخرج ومنبعث
ميگردانند از قبور در حالتي كه ملئكه استقبال ايشان مينمايند بناقه ومحمل
از آنها ومحملهاي عزت واحترام مرتب ومزين برحلهاي ذهب ومكلل

وحلل معقود در و یاقوت و حلل جلال تل استبرق و سندس و مخطم بحلقه
جلد ارغوان که طیران و سیران مینمایند با ایشان محشر با هریک مردی
از ایشان هزار هزار ملکه از قدام و یمین و شمال که زفاف ایشان
با نغ و مسرت بوبان یوم یشهدم
نموده در رکاب فیض مآب ایشان ساعی و شتابان بعد از آن حضرت
خوض و شروع بتوصیف جنت نموده فرمودند که بر در جنت
شجره واقع گردیده که بهر ورقی از اوراق او استظلال و استنام
میتوانند نمود هزار نفر از فرق مؤمنین و در جانب یمین آن شجره
و تحتش
عین و چشمه مطهره مصفی جاری که استقا مینمایند از آن عین شربه
که تطهیر و تغسیل قلوب و خواطر ایشان از حسد و غل و کینه و سبب
اسقاط و زوال شعر از بشره و جسد ایشان گردیده بمقتضای آیه کریمه
عز من قائل وسقاهم ربهم من الحسد وتسقط عن ابشارهم الشعر
و آیه جلیله وسقاهم ربهم شرابا طهورا که این استقا از آن عین مطهره
سمت تحصیل پذیر خواهد بود و بعد از فراغ از استقا عین مذکوره
و چشمه جاریه توجه خود را بجانب چشمه صوب یسار شجره مصروف
و معطوف داشته اغتسال مینمایند در رو و این عین معبر بعین الحیاة
آمده که بعد از اغتسال در و اماته و زوال مسلوب و مرتفع خواهد بود
بعد از آن وقوف ایشان قدام عرش تحصیل یافته سالم و مسلم از
آفات و اسقام و حر و برد ابدا بعد از آن فرمودند که یقول الجبار
جل ذکره للملائکة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنة ولا توقفوهم

مع الخلائق فقد سبق رضای عنهم ووجبت رحمتی لهم وکیف ارید
ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسیئات ملائکه بعد از
استماع این کلام قدسی مشام اساقه و انسلاک ایشان بجانب جنت
المأوی نموده هنگام وصول بباب جنت فتح الباب ضرب و تصویر را
بمنصه ظهور جلوه گر ساخته تا ابلاغ صوتی صریر بسامع و صماخ حور
العین ایصال کنند که اعداد و مهیا نموده از جهت اولیاء الهی و مؤمنان
شده جناب ربی در جنان ثم توافق فیتباشرون بهم اذا سمعوا
صریر الحلقة فیقول بعضهن لبعض قد جاءنا اولیاء الله متوجه گردیده
ابواب جنان را مفتوح ساخته ارواح را مشرف بشرف ایشان گردانیده
از جمله خیرات حور العین و ۲ و میتین یقلن مرحبا بکم فما اشد شوقنا
الیکم یعنی اشتیاق و تشوق ما بوصول و نیل ملاقات شما فوق الحد
و متجاوز از العد بوده الحمد لله والمنة که بشرف فیض ما مشرف گشته
فایز گردیدیم فقال علی علیه السلام یا رسول الله اخبرنا عن قول الله
عز وجل غرف مبنیة من فوقها غرف بماذا بنیت یا رسول الله
فقال یا علی تلک غرف بناها الله عز وجل لاولیائه بالدر والیاقوت
والزبرجد سقوفها الذهب محبوکة بالفضة لکل غرفة منها الف
باب من ذهب علی کل باب من ذهب علی کل باب منها ملک
موکل به فیها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحریر والدیباج
بالوان مختلفة وحشوها المسک والکافور والعنبر مفاد مفرای

اند این غرف غرفیست که حق سبحانه بنا فرموده از جهت موالیان
واحبا و اولیا خود مکلل بدر و یاقوت و زبرجد و سقوف و سطوح
این بنا از ذهب کردیده محبوک و مکنوف بفضه که مشتمل و محتوی
کشته هر غرفه از این غرف بهزار باب از ذهب و بر هر یک از باب
ان ملکی موکل و مستقر کردیده و دران فرش مرفوعه ملون بالوان مختلفه
منبسط شده که محشو و مملو بمسک و کافور و عنبر آمده و این مراد
و مرام از ایه شریفه کریمه تحقق پذیرفته که وفرش مرفوعة و در حین
دخول و ورود مومن بمنازل و مساکن جنانی خود متوج بتاج ملک
و کرامت کردیده لابس ملبسها و حلهای ذهب و فضه و یاقوت و
مکلل بدر و در منظومه در تحت تاج رفیعه و متلبس بهفتاد حله
حریر از ضروب مختلفه و مناهج متعدده منسوجه بذهب و فضه
و لولو و یاقوت احمر بمقتضای قول حق سبحانه و حی قیومی یحلون
فیها من اساور من ذهب ولولوا ولباسهم فیها حریر بنحوی
که در وقت جلوس و استقرار بر سریره از سر او اهتزاز و انتهاض
و تزلزل در واز مسرت و ابتهاج بوقوع انجامیده اعتناق و ازدواج
بو صفا و وصایف و حورا مست تحصل پذیر خواهد کردید فتقول
له یا ولی الله لیس هذا یوم تعب فلا تقم انا لک وانت منی وحظ
فرمودند که فیعتنقان بمقدار خمسمائة عام من اعوام الدنیا لا یملها
ولا تمله بعد از اعتناق و اضطجاع بانضمام و حصول فتوری از

فتورا

فتورات غیر ملة مستیقظ و بیدار کردیده در وقت تشاهد و نظر
و ملاحظه با عناق ایشان ملحوظ و مشاهد او میکردد قلاده از یاقوت
احمر که در اواسط قلاده لوحی مرکوز کردیده که در صفحه او در آب
کردیده مکتوب کشته انت یا ولی الله حبیبی وانا الحور آه
حبیبک الیک تناهت نفسی و ابعاث و انزال هزار ملک از درگاه
حق قیومی و بارکاه مجد قدوسی از جهت تهنیت ایشان سمت
تحصل پذیرفته و ایشان بعد از استیذان و تخصص از حجاب
و بواب داخل کردیده تهنیت او مینمایند بمقتضای فحوای ایه
کریمه والملئکة یدخلون علیهم من کل باب الغرفة سلام علیکم
الی اخر بما صبرتم فنعم عقبی الدار و ایه واذا رأیت ثم رأیت نعیما
وملکا کبیرا لهذلک الملک العظیم الکبیر قال والانهار تجری
من تحت مساکنهم وذلک قول الله عز وجل تجری من تحتهم
الانهار و میوها و اثمار سر بهم آورده در دنو و قرب ایشان و هو
قول الله عز وجل ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا قطفها
من قربها منهم و انواع و اقسام از فواکه استدعا و استرجاء
با کل خود نموده قائل و مستنطق بالسنه حالی کردیده مترنم میکردند
یا ولی الله کلنی قبل ان تاکل هذا قبلی یعنی خواهش و تمنی
مینمایند هر یک از ایشان که ما را اکل نما قبل و سابق از اکل
دیکری قال ولیس من مومن فی الجنة الا وله جنان کثیرة

معروفات و غير معروفات وانهار من خمر وانهار من ماء
وانهار من عسل كه اشيا و انهارات مذكوره تشهي ماكول
و مشروب كرديدن داشته تسابق از هم و استباق مجويند
قال ثم قال ابو جعفر عليه السلام الجنان المذكورة في الكتاب
فانهن جنة عدن وجنة الفردوس وجنة نعيم وجنة
المأوى وبعد از ان بيان فرمود كه حق ربوبي را جنان
عديده محصل يافته محفوف باين جنان و مؤمنان را از نعم و ميوه و عطايا
جنانى است هرچه دوست و محبت بان ميدارند يتنعم
فيهن كيف شاء و در وقت اراده ايشان چيزي از ان اشيا را
منطق بحيث و تسبيح الهي كرديده بلسان فصيح بيان
جاري مينمايند سبحانك اللهم فاذا قالها تبادرت الخدم
بما اشتهى من غير ان يكون طلبه منهم او امر به و اين
مفاد و مغزاى قول عز و جل است دعواهم فيها سبحانك
اللهم وتحيتهم فيها سلام يعني الخدام قال و آخر دعواهم
ان الحمد لله رب العالمين يعني بذلك عند ما يقضون
من لذاتهم من الجماع و الطعام و الشراب يحمدون الله
عز و جل عند فراغهم و اما قوله اولئك لهم رزق
معلوم قال يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله قبل ان
يسألوهم اياه و قوله عز و جل فواكه وهم مكرمون

نار

قال فانهم لا يشتهون شيئا في الجنة الا اكرموا به يعني
قبل از طلب و استدعاى ايشان خدمه اهل جنت ايشان
بنعمات از اطعمه و اشربه نموده مكرم و سرافراز ميكردند بمشتهيات
و مرجوات از فواكه و غيرها پس بايد كه مكلفين تحصيل ايمان
ثابت مشيد مستحكم قويم متين نموده اتى باعمال صالحه
و افعال نفس الامريه بوده باشند تا بمقتضاى منطوقه آيه كريمه
ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها
الانهار و مقتضاى وانهار من ماء غير آسن و مطابق وانهار من
عسل مصفى يحلون فيها اندراج و انطوا و دخول در زمره اهل ايمان
سمت تحقق پذيرفته متنعم بنعمات ابديه و مستظل باظلال اشجار جنانيه
كرديده بحيات باقى ابدي حي و باقي بوده بكلمات حسنه از جانب الهي
و ملائكه موافق و هدوا الى الطيب من القول متلذذ بلذات و متبهج
ببهجات كشته مشيرا نه حسن جنت المأوى بوجود و دخول او متبدد
مزين كرديده بفحواى مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن
وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من
عسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات و اما ثمرات جنت در باصره اهل
دنيا تشابه نموده بجهت آنكه درين عالم كوني متشابه كرديده لا حق و بالمل
خصوص آنچه در تحت هر يك محصل يافته سدرة علية برتقدسات
باركاه ربوبي و منزهان مسالك قيومي و سد رجان حيطة اسلام و منظورات

ومشمولان دائره ايمان مكتوم ومستور نمانده تلقى بگوش هوش خرد
وجان واستماع بآلت صماخ وسامعه بتبيان نمايند كه بمقتضاى
صفات ثبوتيه قيوميه محتم ولازم آمده جزا وكفايت عباد ومكلفين
بازاى اعمال وافعال ومراتب ايمان وسلبيت هر شخصى از اشخاص
بشرى وفردى از افراد بنى نوع انسانى كه صفت سنيه عليه عدل و
فضل الهى مقتضى ومنشى صدق انفعال آمده كه مثوبات عظيمه منوط
ومربوط بفضل الهى وعقوبات شديده مصروف ومعطوف بعدل
حقيقى واجب الذات ربوبى سمت تطرق يافته بمقتضاى منطوق آيه
كريمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى
الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ونيز كريمه مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا
ودر مقام ديگر سمت ورود يافته مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ
لِمَنْ يَشَاءُ بعد از تمهيد اين عنوان بكلك ترقيم وتبيان در آورده مبين
ومقرر ميگردانيم كه ايمان ذو درجات ومنازل ومراتب ميان عباد
سمت تحقق پذيرفته بعضى از مراتب فوق وسابق از بعضى وبعضى
منحط وهابط از بعضى وتسابق وتفاضل وتلاحق وتناقص ميان مؤمنين
در مرتبه ايمان سبب تقدم وتأخر وشرف وخست ايشان گرديده
بحيثيتى كه لا يتقدم مسبوق سابقا ولا مفضول فاضلا چنانچه حديث

طويل

طويل ابو عمرو الزبيرى عن ابى عبد الله عليه السلام مشعر ومفصح بوده آمده
كه إِنَّ اللَّهَ سَبَّقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسَبَّقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ ثُمَّ
فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِي السَّبْقِ إِلَيْهِ فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ عَلَى دَرَجَةِ
سَبْقِهِ لَا يَنْقُصُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ الى آخر الحديث كه مضمون بلاغت
مشحون اين كلام فصاحت نظام مفصح آمده بتفاوت مراتب و
درجات ايمان كه تفاضل وتسابق افراد انسانى در ايمان سبب فضل
وشرف ايشان گرديده امتياز وانحياز دارند از مسبوقان ومفضولان
وايضا حضرت بيان فرموده بِدَرَجَاتِ الْإِيمَانِ قَدَّمَ اللَّهُ السَّابِقِينَ
وَبِالْإِبْطَاءِ عَنِ الْإِيمَانِ أَخَّرَ اللَّهُ الْمُقَصِّرِينَ كه سبق وفضل در اصل
ايمان سبب تقدم وشرف صاحبش گشته عَلَى مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلًا
كه حضرت بعد از آن فقره معجز نظام فرموده لِأَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
مِنَ الْآخِرِينَ مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَأَكْثَرُهُمْ صَلَاةً
وَصَوْمًا وَحَجًّا وَزَكَاةً وَجِهَادًا وَإِنْفَاقًا وَلَوْ لَمْ تَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ
بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ الْآخِرُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ
مُقَدَّمِينَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَلَكِنْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُدْرِكَ آخِرُ دَرَجَاتِ
الْإِيمَانِ أَوَّلَهَا وَيُقَدَّمَ فِيهَا مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ أَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ تا آخر
حديث كه حضرت درين كلام معجز فرجام بحيز تبيان در آورده بيان فرموده
كه عمل قليل با استحكام واشتداد واستتمام وصف ايمانى اضعاف
مضاعف آمده تسابق وتفاضل دارد بر عمل كثير با عدم استحكام وضعف

مرتبه ایمان و ایقان و مراد این آمده از استباق در آیه کریمه سابقوا
الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت
للذین آمنوا بالله ورسله و آیه شریفه السابقون السابقون اولئک
المقربون و همچنین آیه منزل السابقون الاولون من المهاجرین و
الانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه
که حضرت باری عز و جل ابتداء بمهاجرین اولین سابقین در درجه
ایمان نموده بعد از آن ذکر انصار که در مرتبه دوم از ایمان اند بعد
از آن تثلیث بتابعین ایشان انشا فرموده ابنا بوضع و ترتیب ایشان
بعد درجات و منازل سمت تبیین پذیرفته و بعد از آن ذکر نموده
تا فضل الله عز و جل بر اولیاء بعضهم علی بعض فقال عز و جل تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و همچنین بیان فرموده منهم من
کلّم الله ورفع بعضهم فوق بعض درجات تا آخر آیه و قال ولقد
فضلنا بعض النبیین علی بعض و قال انظر کیف فضلنا بعضهم علی
بعض وللآخرة اکبر درجات هم درجات عند الله و قال و یؤت کل ذی فضل
فضله و قال الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله و قال فضل الله المجاهدین علی القاعدین
اجرا عظیما و قال لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و قال یرفع الله الذین
آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات و قال ذلک بانهم لا یصیبهم

کلّم

۳۵۹

ظما و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئا یغیظ الکفار
و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح و قال و ما تقدموا
لانفسکم من خیر تجدوه عند الله و قال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا
یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره این کردیده و کو مراتب و منازل
درجات ایمان مستنبط از احادیث اهل بیت عصمت و ایقان بعد
از استناد و استیضاح اختلاف و تفاوت مراتب ایمان متوجه
بیان و شرح اسم و حقیقت معنی ایمان کردیده اختلاف فرق نامیه
بجیط ضبط محمی الدیم بدانکه ایمان عبارت از اعتقادات حقه آمده
بعون مرکب از اعتقادات و اعمال بظاهر قرینه آیه الذین آمنوا و عملوا
الصالحات که اکر در ایمان عمل صالح معتبر میبود ذکر آن بعد از ایمان
مسلوب الفائده بوده مستلزم تکرر میشد و جملا احتمال مذهبی
در بتمام محقق یافته اول آنکه ایمان عبارتست کوا دیده از تصدیق قلبی
و اقرار لسانی مرکب از هر دو چنانچه اشاعره را عقیده ثانی تصدیق
قلبی بدون انکار لسانی ثالث مرکب از تصدیق قلبی با اقرار بلسان
و عمل بارکان چنانچه معتزله رفته اند که ایمان مجموع این امور ثلثه شده
رابع اعتبار فعل فرایض را جمیعا در ایمان معتبر دانسته اند
بر طرتهی خامس بشرطتهی از جمیع کبایر که این بعینه مذهب جمیع
ارباب حدیث کشته بنا بر زعم اکر احدی معتقد امور شرعیه نبوده باشد
منافق خواهد بود و اکر بلسان مقر نبوده کافر بود و اکر بعمل اخلال نماید

معتقد بکفر او حاکم نکردیده ولیکن از ایمانست خارج ومخرج شده وخواهد زاعم
زاعمند بر انکه ایمان عبارت از جمله این اشیا ثلثه آمده لیکن فاسق را
کافر ندانسته اند ومذاق ثانی اصوب آمده وتارة دلیل ایشان آن کردیده
که فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا اخر این دلیل وتقریر استدلال انکه واحد الذات مثوبات
را بمقال ایشان متعلق کردانیده پس مستلزم ان کردیده که ایمان منوط
بمحض مقال ایشان بوده ومرة انکه حضرت سید الثقلین صلی الله علیه
وآله وسلم تقریر فرموده که أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وباین قول اکتفا بایمان نموده اند بعدم استشهاد
قلبی وحضرت تصدیق قول ایشان نموده واین دلیلین در کمال سخافت
ونهایت رذالت آمده اول بنابر انکه اقرار لسانی شطر ایمان کردیده پس
مستلزم ثواب ازانجهت بوده واکر ایمان بمحض اجرای لسان باشد مسلوب
کردیده که بحقیقت ایمان باشد بقرینه فحوای إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا که حق سبحانه بیان معنی مؤمنین بنحوی نموده
که متضمن اعتماد بتصدیق قلبی واذعان یقینی آمده منحصر ساخت وصف
مؤمنیت را بجمعی که ایمان بواجب عم جلاله ورسول الهی آورده بنوعی که
جاده ومسلک شبهه وشک ازان مرتفع باشد بنابرین مجرد اقرار لسانی
بادفع تصدیق قلبی مسلوب الایمان خواهد بود دائم از انکه شکی اورا دران
تحقق یافته باشد ونیز بقرینه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا یعنی جمعی که بلسان
ایمان آورده اید ایمان باورید ونظایر این آیات بینات ودلایل ساطعات

٣٦
منکر کردیده وجواب از ثانی انکه اکتفا آنحضرت بمحض اقرار لسانی
ایشان از سبیل اجرای احکام شریعت وقوانین طریقت آمده ازجهت
صیانت نفس ومال ودفن در مقابر مسلمانان وبرخی از طایفه حقه فرقه
ناجیه اثنی عشریه زاعم بمذهب ثالث اند چنانکه خاتم المحصلین شیخ بر ین نموده
ودر کتاب تجرید بتحریر آورده وبعضه از امامیه مذهب رابع را ترجیح داده
واز اختیار نموده اند وانچه راجح واقوی نزد اینجانب کردیده آنست که در
ایمان کامل مجموع ان سه امر معتبر آمده که در ایمان کامل بالغ النصاب باید که
هریک تصدیق واذعان قلبی واقرار لسانی وعمل جوارح وارکانی تطرق پذیر
کردد ودر مطلق ایمان تصدیق ببال واعتراف بلسان با سلب انکاری قولی
وانچه از طرق خاصه ومسالک عامه بر رشته انتظام منتظم کردیده از حضرت
امام همام علی بن موسی الرضا علیه الف الف التحیة والثنا آن الْإِيمَانَ هُوَ
التَّصْدِيقُ بِالْقَلْبِ وَالْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ ونیز از حضرت رسالت
روایت آمده که الْإِيمَانُ قَوْلٌ مَقُولٌ وَعَمَلٌ مَعْمُولٌ وَعِرْفَانٌ بِالْعُقُولِ
وَاتِّبَاعُ الرَّسُولِ بر ایمان کامل بالغ محمول کردیده بعدم مطلق ایمان که متمسک
اینقول آیات بینات منکره منجانب کردیده چنانچه در آیه مسطوره مذکوره
مشعر آمده ونیز در کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي
الْقَتْلَى که واجب تعالی آیه شریفه را متوجه بر نزی کردانیده که مقاتله وقتال نهی عنها
از ایشان بوضوح رسیده ودر مقابل ان قصاص تحقق پذیرفته ودرین واکر در مبین وملحق بنین ه
اطلاق مؤمن ضرر ونتیجه مسبوق عمل بارکان واجتناب از منهی عنه که از جمله اعمال

اركانيه كرديده پس مسلوب الشيوع والجواز امده مخاطبه با ايشان بيا ايها
الذين امنوا كه جزو اخير ايمان بنا برين مذهب كه عمل باركان باشد از
ايشان مرتفع و مندفع امده وانتفاء جز مستلزم انتفاء كل كرديده و نيز از ايه
وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا استنباط عدم مدخليت عمل بجوارح
سمت امكان پذيرفته كه ميان اين طائفتين با قتال تحقق يافته واجب تعالى
اطلاق مؤمن برايشان نموده نموده در حالتي كه قتالين سزاوار نبوده يا
احدهما با اثنين حرام بوده وايضاً كريمه والذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم
بظلم دال و مفصح امده برعدم جزئيت او وجه دلالت انكه واجب حقيقي
در معرض مدح زمره از مؤمنان برامده و وصف ايشان نموده كه
ايمان خود را بالتباس ظلم ملبوس نساخته اكر عمل باركان معتبر ميبود
در صدد تمدح و وصف مؤمنان باين صفت مجوز نمبود كه تقييد ايمان
ايشان بعدم تلبس بلباس ظلم منبئ و مشعر امده بر صحت اطلاق مؤمن
بعدم وجود اين قيد كما هو المقرر عند علماء اللسان و همچنين در ايه انما
المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم كه حق تعالى اطلاق مؤمنيت بايشان
نموده بالايمان بمعاصي و نيز در كريمه يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و رسوله
زيرا كه اكر داخل بود در ايمان عمل باركان پس لغو و عبث ميبود بعد از
اثبات وصف ايمانيت خطاب بطاعات الهيه و رسول مقدس ربوبيه
و ايضاً منطوق كريمه كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقاً من
المؤمنين لكارهون كه درين منطوق شريفه باري تعالى از كراهت مؤمنان

اطلاع

اطلاع داده در انچه كه خارج ساخته مخاطب را واجب سبحانه از خانه اش
و نيز برخي از منطوقات برين مطلب منبئ و مشعر كرديده چنانچه روزي
جبرئيل عليه السلام بحضرت خاتم النبيين صلى الله عليه واله وسلم نازل
كرديده و بعرض پرسش ايمان در امده جبرئيل متلقي كرديده كه ان تؤمن
بالله و ملائكته و رسله واليوم الاخر و متعرض بيان ذكر عمل نكشته و
همچنين از يعسوب الموحدين امير المؤمنين عليه السلام كوكبه درود
پذيرفته ان الايمان هو التسليم والتسليم هو التصديق و مستمسك
مذهب رابع منطوقه عليه وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم وجه
استدلال انكه ايمان در لغت بمعني تصديق و باور داشتن امده
و در عرف اهل علم عبارت از تصديق مخصوص كرديده چنانچه صريح
ايه اولئك كتب في قلوبهم الايمان الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان
و ايضاً صريح خبر من كان في قلبه مثقال ذرة من حبة من خردل من
الايمان مبني و مفصح كرديده و اما در انكه انكار لساني معتبر كرديده چنانچه
از كريمه شريفه وجحدوا بها ايما بان دارد و بوجه مسطور اشاعره استدلال
نموده اند بر انكه تصديق قلبي ايمان شده و از كريمه جحدوا بها ذاهل و ناسي
كشته و نيز مجرد اذعان بقلب را در ايمان اعتبار نموده اند با حكم بكفر ابوطالب
بنظر انكه اقرار بلسان ننموده با تصديق بقلب و اين مذهب در كمال سخافت
امده كه عقل ايشان عليل و باصره ايشان اعمى كرديده و حاصل انكه ايمان
عبارت از تصديق امده بشرط عدم انكار لساني اعم از انكه اقرار بلسان تحقق

یافته باشد یانه اگرچه اولی اقرار لسانی آمده اگر اعتراض نمایند که این قول
مستلزم آن میکرده که ایمان مرکب از فعل و انفعال و کیفیت بوده باشد
چه تصدیق و اذعان از مقوله انفعال یا کیف آمده و جزئین آخرین
از مقوله فعل کردیده پس موجب آن باشد که ایمان از آن و از فعل مرکب
بوده باشد و از مقوله فعل مسلوب بوده باشد بنا علیه مسلم که مرکب
از داخل و خارج کردیده جواب آنکه ایمان فعلیست که متعلق قدرت
تحقق میپذیرد اعم از آنکه از مقوله کیف یا انفعال بوده باشد و حاصل
آنکه فعل بحسب حقیقت شرعی آن آمده که متعلق اختیار بوده اعم از
آنکه بطریقه حکما مدققین فعل باشد یانه بنابرین حقیقت شرعیه ماورای
حقیقت حکمیه آمده پس در شریعت انفعالات مثل تسخن و تبرد و ترک
و مثل کف نفس از اکل در صوم و از اتیان بمحرمات نفس خود را ممنوع
نمودن مرکب از فعل و انفعال آمده مسمی بفعل کردیده مثل نماز و غیره
و اول مراتب ایمان آن آمده که در لسان تقریر یابد اگرچه اصوب آنکه
این مرتبه از ایمان مسلوب کردیده بمضمون یا ایها الذین آمنوا آمنوا
که معلوم از ایمان در لغت تصدیق آمده و در عرف اهل علم تصدیق
خاص کردیده بنابرین اقرار لسانی تصدیق نخواهد بود بمقتضای
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و بمقتضای آیه انما المؤمنون
الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا این مطلع مراتب و درجات
ایمان کردیده و اکمل از آن ایمان بغیب آمده موافق یؤمنون بالغیب

منه و قلوب الکافرین تحن الی ما خلقوا منه که مضمون بلاغت
مشحون مشعر آمده بر آنکه خلق نبیین از طین علیین تطوق
پذیر کردیده از قلوب و ابدان ایشان و خلق قلوب مؤمنین از
آن طین تحصل پذیرفته و ابدان ایشان از طین منحط و
ادون از آن کردیده و خلق و حصول کفار از طینت سجین سمت
تحقق یافته قلوبهم و ابدانهم بعد از آن حضرت متوجه مرتبه
دفع شکوک و از اله شبهات کردیده ببیان آورد که بعد از
تحقق اصل خلق بنهج مزبور مخالطه و ممازجه بین الطینین بحصول
پیوسته تولد مؤمن از کافر و کافر از مؤمن و اصابت مؤمن بسیئه
و کافر بحسنه از آن و هکذا رجحیت وقوع پیوندد و قلوب ایشان
محب و مائل و راغب اند بانچه که تکوین ایشان از آن تحصل یافته
که عبارت از علیین و سجین بوده و نیز کوکبه ورود پذیرفته از
ارشاد سر ائمه اطهار علیهم السلام که قال ان الله عز و جل خلق المؤمن من طینة
الجنة و خلق الکافر من طینة النار و قال اذا اراد الله عز و جل
بعبد خیرا طیب روحه و جسده فلا یسمع شیئا من الخیر
الا عرفه و لا یسمع شیئا من المنکر الا انکره قال و سمعته یقول
الطینات ثلثة طینة الانبیاء و المؤمن من تلک الطینة
الا ان الانبیاء من صفوتها هم الاصل و لهم فضلهم و المؤمنون

اشد لوکلام
و بیان حال
کل و احد من
الطینات الثلث

الْفَرْعِ مِنْ طِينِ اللّازِبِ كَذٰلِكَ لَا يُفَرِّقُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ شِيعَتِهِمْ
وَقَالَ طِينَةُ النَّاصِبِ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَاَمَّا الْمُسْتَضْعَفُونَ
فَمِنْ تُرَابٍ لَا يَتَحَوَّلُ مُؤْمِنٌ عَنْ اِيمَانِهِ وَلَا نَاصِبٌ عَنْ نَصْبِهِ
وَلِلّٰهِ الْمَشِيَّةُ فِيهِمْ كه حضرت درين كلام فصاحت فرجام بيان
مراتب اصل خلقت وتخمير نموده فرموده‌اند كه خلق مؤمن از طين
جنت تحصل يافته وكافر از طين جحيم تكون پذيرفته وبمقتضاى
اراده ومشيت حق ربوبي از سوى استعداد خيريت الهي عبد
روح اورا مطيب ومنزه ميكرداند تا كه ذاهب خيرات واستفا[ضه]
فيوضات اورا حاصل كرديده تابع خيرات شكر ومجتنب از محارم
وسيئات بوده باشد وبرشته تقرير منتظم فرموده كه طينات
مادهٔ بشري بسه نوع تحصل وتكون پذيرفته اول طينت انبياء
ومؤمنين از آن طينت ايجاد وانبعاث يافته اما انبياء از
صفوه وخلاصه وزلال تحقق يافته ومؤمنين از آن مرتبه منحط
وهابط شده وطينت ناصب ومنافق از حما مسنون تحصل
يافته ومستضعفين از ترابي كه واسط فيما بين مؤمنين
وناصبين كشته ولله المشية فيهم وروايتي از حضرت امام
بحق ناطق جعفر صادق عليه السلام بمنصه ظهور وطلوع جلوه كر
كرديده مضمونش آنكه هنگام ايجاد جاعل حقيقي آدم عليه السلام را
ارسال وانبعاث جبرئيل فرمود در فاتحه ساعت يوم جمعه

الى الطين الاسود المنتن والمسنون المعمول في ...

اي من المستضعفين

فقبض

فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَةً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا
اِلَى الْاَرْضِ السَّابِعَةِ الْقُصْوىٰ بعد از قبض قبضه امر نمود حضرت
بارى قيوم حقيقى كلمهٔ خود را كه اساس قبضه اولى نمايد بيمين خود
وقبضه اخرى بشمال خود پس فلق طيني نموده نغلقتين فَذَرَءَ مِنَ
الْاَرْضِ ذَرْوًا وَمِنَ السَّمٰوَاتِ ذَرْوًا پس مخاطبه نمود با قبضه
اولى يمينه كه مِنْكَ الرُّسُلُ وَالْاَنْبِيَاءُ وَالْاَوْصِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالسُّعَدَاءُ وَمَنْ اُرِيدُ كَرَامَتَهُ يعنى از تو حاصل
ميكردد رسولان وپيغمبران واوصياء وصديقان ومؤمنان
وسعداء وهر كه اراده ومشيت كرامت وتشريف او نموده شود
وبيان فرمود ثُمَّ وَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ ومخاطبه نمود با قبضه
ثانيه شماليه كه از جانب تو مخلوق كرديده بظهور كونى شما جباران
ومشركان وكفار وطواغيت وهر كه را اراده تخلق كرده بشقاوت
وضلالت او ثُمَّ وَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ پس آن طينتين مخالط
وممازجه با يكديگر تحصل پذيرفته اشياء كونيه ومكانيه از ايشان
بوقوع انجاميد وقَالَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ اللّٰهَ فَالِقُ
الْحَبِّ وَالنَّوىٰ كه حب عبارت آمده از طينت مؤمن كه القا
فرموده حق تعالى بر و محبت خود را و نوى عبارت آمده از طينت
كفار كه ايشان نائى وبعد وتنحى نموده از كل خير و وجه تسميه
طينت كفار بنوى از جهت تباعد وتنائى ايشان آمده از كافه خيرات

وعامة محسنات و مترنم کرديده اند بمقتضای قول عز و جل يخرج
الحي من الميت ويخرج الميت من الحي اخراج و افراز هر يك از
ديگری بسمت تحصل پذيرفته و مراد از حی در اين شريفه مؤمنی
باشد که مخرج کرديده باشد طينت او از طينت کافر و از ميت
آن کافری آمده که اخراج و افراز يافته باشد طينت او از طينت
مؤمن فالحي المؤمن والميت الكافر وذلك قوله عز وجل اومن
كان ميتا فاحييناه که موت عبارت از اختلاط و امتزاج طينت
او با طينت کافر و حيات او عبارت آمده از هنگامی که تفرق فرموده کرديده
حق بوبين الطينتين و فرموده اند كذلك يخرج الله عز وجل
المؤمن في الميلاد من الظلمة بعد دخوله فيها الى النور و يخرج الكافر
من النور الى الظلمة بعد دخوله في النور و ذلك قوله عز وجل
لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين و بيان زراره از
خامس ائمه ابرار عليهم السلام سطوة کوکبه ورود يافته قال لو علم الناس
كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان ان الله عز وجل قبل ان يخلق الخلق
قال كن ماء عذبا اخلق منك جنتي واهل طاعتي وكن ملحا اجاجا
اخلق منك ناري واهل معصيتي ثم امرهما فامتزجا فمن ذلك صار
يلد المؤمن الكافر والكافر المؤمن ثم اخذ طينا من اديم الارض فعركه
عركا شديدا فاذا هم الذر يدبون فقال لاصحاب اليمين الى الجنة
بسلام وقال لاصحاب الشمال الى النار ولا ابالي ثم امر نارا فاسعرت

النار ثم

فقال لاصحاب ادخلوها فهابوها وقال لاصحاب اليمين ادخلوها فدخلوها
فقال كوني بردا وسلاما فقال اصحاب الشمال يا رب اقلنا فقال اقلتكم
فادخلوها فذهبوا فهابوها فثم ثبتت الطاعة والمعصية فلا يستطيع
هؤلاء ان يكونوا من هؤلاء ولا هؤلاء من هؤلاء يعنی اگر مطلع علم و عرفان ناس بگرديد
كيفيت جعل و ايجاد ابتدا خلق اختلاف تحصل نمی يافت اثنان با يکديگر
و کيفيت ابتداء خلق را بنحو بليغ و نهج قويم انشاء فرموده بر نمط ايماء
بيان و تبيان در آورده که قبل از خلق مخلوقات امر نمود بعنصر اصل
که کن ماء عذبا يعنی آب صاف خوشگوار شو تا که مخلوق نمايم از تو
جنت و اهل طاعت خود را و آب تلخ شو ملحا اجاجا که خلق نمايم از تو نار
و جحيم و اهل معصيت خود را پس ايشان را امر با متزاج و قوام نموده
با يکديگر ممتزج کرديده و از اين تحقق پذيرفته صدور ولادت ايلاد مؤمن
از کافر و کافر از مؤمن بعد از ان اخذ نمود طينی از اديم ارضی و بشدت
تحريك و تهييج او در آمده پس مانند ذر بدو از و ذرات دابه تحصل پذيرفته
اصحاب يمين را مامور ساخته بدخول جنت بسلامت بالغه و رحمت
واسعه و اصحاب شمال را بدخول نار بعد از ان حرص را امده باسعار
ناری اصحاب شمال را با مر ادخلوها فهابوها و اصحاب يمين را ماموريت
بدخول ايشان داخل کرديده فكانت بردا وسلاما اصحاب شمال
که در دخول امتناع نموده خائف گشته بودند از احراق چون اين
حالت را ملاحظه نمودند مستطق کرديدند يا رب اقاله نمودم از عدم

دخول الحال و الحل خواهیم گردید بر چون قریب باشد گردید بد خایف
و هراسان گشته نفی و غلی از ان جسته متابعت را اختیار نموده حق
سرشته بیان اورده که از الطاف طاعت و معصیت مخلوقات بمنصه تحقق
و وقوع پیوسته هریک از قبیلتین بسنخ حقیقت و اصل ماهیت
خود راجع خواهند گردید و ایضا حدیثی بهمین مضمون بعینه از حضرت
جعفر صادق علیه السلام ست و رود یافته که قَالَ اِنَّ اللّٰهَ جَلَّ وَ عَزَّ
لَمَّا اَرَادَ اَنْ یَخْلُقَ آدَمَ علیه السلام اَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَی الطِّیْنِ تا اخر حدیث
و ایضا منقول گردیده از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام یقول
لَوْ عَلِمَ النَّاسُ کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی هٰذَا الْخَلْقَ لَمْ یَلُمْ اَحَدٌ
اَحَدًا فَقُلْتُ اَصْلَحَکَ اللّٰهُ الْجُزَاءُ بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَ اَرْبَعِیْنَ جُزْءً
ثُمَّ جَعَلَ الْاَجْزَاءَ اَعْشَارًا فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشَرَةَ اَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ
بَیْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِیْ رَجُلٍ عُشْرَ جُزْءٍ وَ فِیْ اٰخَرَ عُشْرَیْ جُزْءٍ حَتّٰی
بَلَغَ بِهِ جُزْءً تَامًّا وَ فِیْ اٰخَرَ جُزْءً وَ عُشْرَ جُزْءٍ وَ اٰخَرَ جُزْءً وَ عُشْرَیْ
جُزْءٍ وَ اٰخَرَ جُزْءً وَ عُشْرَیْ ... وَ اٰخَرَ جُزْءً وَ ثَلٰثَةَ اَعْشَارٍ حَتّٰی
بَلَغَ بِهِ جُزْئَیْنِ تَامَّیْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ ذٰلِکَ حَتّٰی بَلَغَ بِاَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً
وَ اَرْبَعِیْنَ جُزْءً فَمَنْ لَمْ یَجْعَلْ فِیْهِ اِلَّا عُشْرَ جُزْءٍ لَمْ یَقْدِرْ عَلٰی اَنْ یَکُوْنَ
مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَیْنِ وَ کَذٰلِکَ صَاحِبُ الْعُشْرَیْنِ لَا یَکُوْنُ مِثْلَ صَاحِبِ
الْجُزْئَیْنِ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ هٰذَا الْخَلْقَ عَلٰی هٰذَا لَمْ
یَلُمْ اَحَدٌ اَحَدًا که مضمون بلاغت شمول مفصح امده برانکه جایز و مسموع
گشته

کیف ذاک فقال ان الله تبارک و تعالی خلق م

دوست سنیه و طریقت انیقه لوم و ملامت احدی احدی را که
ملامت نمودن شخصی از امری که در تحت قدرت و اختیار او نبوده
باشد قبیح و مستقبح آمده در نظر عقل چه حق تعالی خلق نموده
از اجزائی که بالغ گردیده بچهل و نه جزء و بعد از ان آن اجزاء را اعشارا
اقسام نموده هر جزئی را بده عشر منقسم ساخته و بحیطه تقسیم در اورده
او را بین الخلایق در بعضی الخلایق یک عشر جزء و در بعضی
و بعضی دو عشر تا رسید بمرتبه جزء تام و در بعضی جزوی و عشر
جزوی تا که بجزئین تامین ایصال گردید بعد از ان باین حساب و نهج
ترقی و تفاضل یافته تا بالغ گردید بچهل و نه جزء و نمود مَنْ لَمْ
یَجْعَلْ فِیْهِ اِلَّا عُشْرَ جُزْءٍ لَمْ یَقْدِرْ عَلٰی اَنْ یَکُوْنَ مِثْلَ صَاحِبِ
الْعُشْرَیْنِ یعنی کسی را که در و عشر جزئی قرار یافته در حیز قدرت
او نیامده که عمل و سلوک باید مثل صاحب عشرین و باین نسق
و نهج تا اقصی مراتب سلوک پس هرگاه در اصل خلقت تفاوت
و تفاضل مراتب تحقق یافته باشد ملامت احدی احدی را اسلوب آمد سزاوار طریقه م
امده سزاوار نیست بلکه باید هر کس مشغول بعیب و نقص خود
بوده تا موجب استعداد عبودیت حق ربوبی گشته مردود درگاه
الهی و مطرود عز ساحت کبریائی نگردد و همچنین مثل و مضاهی این
حدیث از سدیر منقول گردیده که قال قَالَ اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلٰی مَنَازِلَ مِنْهُمْ عَلٰی وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ مِنْهُمْ

عَلَى ثَلْثٍ وَمِنْهُمْ عَلَى أَرْبَعٍ وَمِنْهُمْ عَلَى خَمْسٍ وَمِنْهُمْ عَلَى سِتٍّ وَمِنْهُمْ
عَلَى سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبْتَ تَحْمِلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ تَقْوَ وَعَلَى
صَاحِبِ الثِّنْتَيْنِ ثَلْثًا لَمْ تَقْوَ وَعَلَى صَاحِبِ الثَّلْثِ أَرْبَعًا لَمْ تَقْوَ
وَعَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ تَقْوَ وَعَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ
تَقْوَ وَعَلَى صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعًا لَمْ تَقْوَ وَعَلَى هٰذِهِ الدَّرَجَاتِ
مضمون بلاغت مشحون این کلام براعت نظام آنکه مؤمن را
مراتب شتّی ومآرب عظمی سمت تحصّل یافته ومنازل ایشان
متمایز و متغایر کردیده بعضی بوحدت درجه وبعضی باثنویت
وبرخی بتثلیث وبرخی برباعیت و بنذی بخماسیت وکروهی بسداسیت
وفخذی بسباعیت متصّف و متسّم آمده اند وهریک که اقل
مرتبه آمده از دیکری مقاومت وقوت آنکه در مراتب فوق
او آمده مسلوب خواهد بود وعلی هذا القیاس وایضًا از حضرت
ابی عبد الله علیه السّلم مروی آمده قَالَ مَا أَنْتُمْ وَالْبَرَاءَةُ يَبْرَءُ بَعْضُكُمْ
مِنْ بَعْضٍ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ أَكْثَرُ
صَلٰوةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ أَنْفَذُ بَصَرًا مِنْ بَعْضٍ وَهِيَ الدَّرَجَاتُ
مفاد وسخن او مرام آنکه مؤمنان مزین ومحلّی بدرجات ومتلقّی بمراتب
آمده وبعضی اکثر صلوة که برخی افضل از بعضی واکثر صلوةً از بنذی
وفخذی انفذ بصرًا از بعضی کردیده واین تفاوت درجات مؤمنین
کردیده ودر بعضی الملاقات ائمه اطهار لفظ مؤمن را بطبقه علیا